اطیعوا اللہ واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

از مصنفات عالی جناب قدسی القاب نور حدیقہ افتا واجتہاد ونور حدیقہ ہدایت
وارشاد جامع معقول ومنقول حاوی فروع واصول فخر المتکلمین سلطان المحققین از
غوث الدین آیۃ اللہ فی العالمین سید العلما السید حسین علیہ الرحمۃ

حدیقۂ سلطانیہ در مسائل ایمانیہ

باب چہارم در مبحث امامت

حسب فرمایش عالی جناب سمو الالقاب جلیل المراتب نبیل المناقب
ذی المجد الشامخ والفضل الباذخ المولوی السید حسین ادام اللہ
بدوام النیرین واقع ماہ شوال سنہ ۱۳۰۴ یکہزار وسہ صد وچہار ہجری

در مطبع ستارۂ مرتضوی واقع شہر لکھنؤ طبع گردید

لان - یہ کتاب اصول مذہب شیعہ کی ہے اہل سنت وجماعت نہ خریدین اور نہ دیکھین -

اشتهار

باب چهارم کتاب حدیقه سلطانیه که از جمله کتب اصول مذهب امامیه اثنی عشریه است مختص بجهت فوائد و منافع شیعیان طبع گردیده است اهل سنت و جماعت بنور لطف و عنایت این کتاب را خرید نکنند و مطالعه و ملاحظه ننمایند و از من طلب نفرمایند و چونکه جناب قدسی القاب مجتهد عصر نائب حضرت صاحب الامر کریم ابن کریم مولانا سید محمد ابراهیم مد ظله العالی حق تالیف این کتاب بمن بخشیده اند لهذا نوشته می شود که کسی این کتاب را کل یا جزیا به تبدیل و تغییر اسلوب یا تذکره مصنف علیه الرحمه را از این کتاب جدا کرده به کتاب دیگر شامل کرده یا تنها تذکره را تا مدت سی سال طبع ننماید ورنه موافق قانون مجاریه دولت انگلشیه عوض نفع نقصان خود خواهد کرد از شیعیان هر که طالب این کتاب باشد خطی مشتمل بر طلب این کتاب باداء محصول نزد من اذل الخافقین سید حسین ساکن محله سعادت گنج منمحلات شهر لکهنو بفرستد انشاء الله تعالی فورا این کتاب بسبیل ڈاک بذریعه ویلوپے ایبل روانه کرده خواهد شد و چونکه از طبع این کتاب محض انتفاع دنیویه مقصود نیست لهذا قیمت این جنس گران بها را بسیار کم از ارزان مقرر کردم که هر کس به ادنی توجه خریدنش می توان کرد

قیمت کتاب	محصول ڈاک	محرره رجستری ڈاک	میزان کل
عـ ۸/	۲/.	۲/	عـ ۱۲/.

المشتهر

سید حسین ساکن محله سعادت گنج قریب ڈہالی دروازه

فهرست باب چهارم کتاب حدیقه سلطانیه

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
مقدمه مشتمل بر چند فایده	۲	نصب امام لطف است و لطف بر خدا واجبست	۲۴
فایده اولی در تعریف امامت امام	۲	درین مقام کلام با دو طایفه اول اهل سنت دوم اخباریه	۲۶
فایده ثانیه در وجوب نصب امام مشتمل بر دوازده وجه	۴	اخباریین تفریط و افراط کرده در لطف مفترق بدو فرقه شده‌اند	
وجه اول وجوب نصب امام	۵	فرقه اولی ملا طاهر قمی و اتباعش	۲۳
وجه دوم وجوب نصب امام	۹	فرقه ثانیه مرزا محمد اکبرابادی و اتباعش	۲۷
مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید	۹	فایده ثالثه در تحقیق شرایط امامت	[illegible]
وجه سیوم وجوب نصب امام	۱۱	شرط اول آنکه امام افضل باشد از همه امت	۲۷
وجه چهارم وجوب نصب امام	۱۳	نقل عقیده نجم فاضل دهلوی	۲۷
وجه پنجم وجوب نصب امام	۱۴	نقض عقیده فاضل دهلوی	۲۷
وجه ششم وجوب نصب امام	۱۵	شرط دوم امامت عصمت است مشتمل بر ده وجه	۱۴
وجه هفتم وجوب نصب امام	۱۵	وجه اول عصمت امام	۱۴
وجه هشتم وجوب نصب امام	۱۶	وجه دوم عصمت امام	۲۴
وجه نهم وجوب نصب امام	۱۹	وجه سوم عصمت امام	۱۵
مناظره هشام با مرد شامی	۱۹	مولانا گفته که حق تعالی در جواب حضرت ابراهیم	
وجه دهم وجوب نصب امام	۲۱	فرموده لاینال عهدی الظالمین	۱۵
وجه یازدهم وجوب نصب امام	۲۲	فخر رازی در تفسیر گفته که شیعه باین آیت قدح	
وجه دوازدهم وجوب نصب امام	۲۴	در امامت ابی بکر و عمر کرده‌اند جوابش آنست	۵

ابطال اقوال فخر رازی	۸۵	استدلال فاضل دهلوی بر عدم اشتراط عصمت	
وجه چهارم عصمت امام	۹۱	در امامت بقول امیر المؤمنین در نهج البلاغه	۱۲۰
وجه پنجم عصمت امام	۹۲	ابطال استدلال فاضل دهلوی	۱۲۰
نقل کلام فاضل دهلوی	۹۲	احتجاج فاضل دهلوی بر عدم اشتراط عصمت	
شبهه اول که فاضل دهلوی در عقیده سوم گفته	۹۲	در امامت بفقره شریفه از صحیفه کامله	۲۳
رفع شبهه اول	۹۲	اما الجواب عن جهة قاله الملیه فی احتجاجهم من الانبیاء بوجوه	۱۳۴
شبهه دوم که فاضل دهلوی در عقیده سوم گفته	۱۰۱	الوجه الاول	۱۳۴
رفع شبهه دوم	۱۰۱	الوجه الثانی	۱۳۴
وجه ششم عصمت امام آیه اطیعوا الله	۱۰۷	الوجه الثالث	۱۳۸
فخر رازی این آیه را بر حجیت اجماع دلیل آورده	۱۰۸	الوجه الرابعه	۱۳۹
ابطال اقوال فخر رازی	۱۰۹	الوجه الخامسة	۱۴۳
وجه هفتم عصمت امام	۱۱۳	الوجه السادسة	۱۴۴
وجه هشتم عصمت امام	۱۱۴	الوجه السابعة	۱۴۵
وجه نهم عصمت امام	۱۱۵	الوجه الثامنة	۱۴۷
وجه دهم عصمت امام	۱۱۶	الوجه التاسعة	۱۴۸
تذنیب نقل کلام فاضل دهلوی که اشتراط		الوجه العاشرة	۱۴۸
عصمت مخالف کتاب و عترت پنداشته	۱۱۷	شرط سوم امامت هاشمیت است	
نقض کلام فاضل دهلوی	۱۱۷	تتمیم ضرور است که از طرف خدا و رسول و	۱۵۰
	۱۱۹	امام سابق نص بر امام لاحق باشد	۱۵۳

نقل عقیدهٔ چهارم فاضل دهلوی که امام را	
لازم نیست که منصوص باشد از جانب خدا	۱۵۳
نقض عقیده فاضل دهلوی	۱۵۴
فایدهٔ رابعه آنکه منصب جلیل امامت از اصول	
اعتقادیست نه از فروع احکام	۱۵۷
فایدهٔ خامسه در بیان خصائص امام علیه السلام	۱۶۳
نقض اقوال بعض نابلدان منزل التحقیق که نص	
بکلمات غلاة بهم رسانیده گفته اند حدیث نزلونا	
عن الربوبیة وقولوا فینا ما شئتم ولا تغلوا دلالت دارد بر آنکه	
هرچه غیر از خدا برای ائمه باثبات رسانند از خلق	
ورزق وامثال آن روا باشد	۱۷۱
تاویل بعض آیات و روایات بوجه صحیح	۱۷۷
از انجمله است آنچه در بعض روایات وارد گشته نحن	
الاسماء الحسنی التی امرکم الله ان تدعوه بها	۱۷۷
از جمله متشابهات ماوله است اطلاق	
وجه الله علی حجة الله	۱۸۴
از جمله متشابهات ماوله است آنچه دلالت میکند که ما کلمه مشیت الهی اند	۱۹۰
از جمله مفتقره الی الایضاح اخباریست که وارد شده	
در خصوص آنکه ائمه علیهم السلام امور غیب را میدانند	۱۹۵

فاضل دهلوی از نادانی طعن گفته که امام را علم ما کان	
وما یکون نزد اثنا عشریه ضرور است بیش این همه اشتیاق	
فرق شیعه بمقدار کثرت احتیاج وراء اصل مفصل علوم	
با وصف این همه خود را مخفی داشتن بوجه چه چیز محمول توان کرد	۲۲۰
جواب فاضل دهلوی به پنج طریق	
مقصد اول در اثبات امامت ائمه اثنی عشر	۲۲۱
علیهم الصلوة والسلام است و در آن چند مطلب است	۲۳۴
مطلب اول در اثبات امامت دوازده امام	
علیهم السلام بالاجمال است	ایضاً
فاضل دهلوی در باب اول تحفه گفته که مذهب	
تشیع از ابتدای حدوث و ظهور رایت نگار رنگ نموده	
تا آنکه در زمان سلاطین صفویه علمای	
آن وقت اصول و فروع منضبط آوردند	
از آن باز تبدل و تحول این مذهب موقوف شد	۲۳۹
ابطال اقوال فاضل دهلوی	۲۴۷
فاضل دهلوی در باب اول تحفه گفته که کلان‌ترین گروه	
شیعه عبدالله ابن سبا یهودی است	۲۵۴
ابطال اقوال فاضل دهلوی	۲۵۶
تکمیل	۲۷۱
فصل اول در بیان نصوصی است که اثبات انحصار امامت	

در عدد خاص دوازده از آن لایح می شود ۲۷۳
فصل دوم در تقریب استدلال باخبار
اثنی عشر خلیفه ۲۸۱
فاضل دهلوی در باب هفتم تحفه اعتراض بامامت
ائمه اطهار علیهم السلام بتاویل معنی نموده ۲۸۶
فصل سوم در بیان دلیل دوم که دال است
بر وجوب تمسک باهل بیت علیهم السلام
حدیث انی تارک فیکم الثقلین الخ ۳۱۶
فصل چهارم ۳۲۷
فصل پنجم ۳۳۰
فصل ششم ۳۳۳
فصل هفتم ۳۳۶
مطلب دوم در بیان فضائل سید الوصیین
امام المتقین حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة
والسلام و اثبات امامت و بیان پاره احوال
و معجزات و خوارق عادات آنحضرت و درین مطلب چند فصل است ۳۴۶
فصل اول در القاب شریفه آنحضرت ۳۴۶
فصل دوم مشتمل بر فضائل احوال ولادت
باسعادت آنحضرت ۳۴۷

فصل سوم در بیان آیاتی که دال بر امامت آنحضرت ۳۵۴
اول آیه دال فی هدایه انما ولیکم الله و رسوله ۳۵۵
نقل کلام فاضل دهلوی که اجماع مفسرین را
ممنوع گفته و آنکار روایت ابوبکر نقاش
و ثانیاً روایت عکرمه را نقل کرده هر دو
روایت را قوت داده بعده روایت ثعلبی را
بطریق ضعیف ذکر کرده ۳۶۱
ابطال اقوال فاضل دهلوی ۳۶۲
اولاً فی الجواب عن النقض فی الاجماع ۳۶۲
العمدة فی المقام تحقیق الحال بحسب الروایات
الواردة فی هذا المجال ۳۶۵
روایت اول فخر رازی از عطا ۳۶۶
روایت دوم فخر رازی عبدالله بن سلام ۳۶۶
روایت سیوم فخر رازی ابوذر رضی الله عنه ۳۶۸
ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس و ایه دیده ۳۶۸
در تفسیر زاهدی از مجاهد نقل کرده ۳۷۱
سیوطی در تفسیر منثور بچند طریق روایت کرده ۳۷۲
کیفیت روایت ابوبکر نقاش ۳۷۴
کیفیت روایت عکرمه ۳۸۱

مثالیب عکرمه	۳۸۲	تبسط الاقال فی ہذا المجال	۴۹۸
کیفیت روایت ثعلبی	۳۰۶۶	قد تطول الکلام فی ہذا المقام تنقیحا	
مدح ثعلبی از وفیات الاعیان ابن خلکان	۳۸۰	للمرام و رفعا للاوہام	۵۰۶
مدح ثعلبی از بغیة الوعاة سیوطی	۳۸۷	نقل قول دوم فاضل دہلوی	۵۱۲
تکمیل در بیان وجه دلالت این آیه کریمه	۳۹۰	رد قول فاضل دہلوی	۵۱۲
نقل کلام فاضل دہلوی	۳۹۲	تقریر دوم	۵۱۴
نقض کلام فاضل دہلوی	۳۹۲	تقریر سوم	۵۱۶
نقل کلام فاضل دہلوی	۴۰۶	ششم آیه کریمه انما یرید الله	
نقض کلام فاضل دہلوی	۴۰۶	لیذہب عنکم الرجس	۵۲۱
دوم آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل	۴۲۵	خاتمة الطبع	۵۹۸
سوم آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم	۴۳۲	تذکرهٔ مصنف علامه	۶۰۱
روایت طولانی از حذیفه	۴۳۶		
چهارم آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله	۴۵۲		
نقل کلام فاضل دہلوی از تفسیر فتح العزیز	۴۷۲		
نقض کلام فاضل دہلوی	۴۷۳		
پنجم آیه فمن حاجک فیه	۴۷۴		
تقریر اول	۴۸۲		
نقل کلام فاضل دہلوی که در اطلاق انفسنا کلام [illegible]	۴۸۳		
ابطال اقوال فاضل دہلوی	۴۱۴		

[illegible]

 تقریظ و قطعات تاریخ

زاد ب فکنده سر را قلم ز سال طبعش | چه بهار تازه کامد بحدیقه امامت

قطعه دیگر بی تعمیه و تخرجه سنه ۱۳۲۱

فرح بخش ست سلطانی حدیقه | ز گلهای عبارات انیقه
مصنّف سیّد علامه بود | که بنوشت این مضامین دقیقه
سه تیغش ریخته در قالب طبع | که از بهر شیعه ست این طریقه
همنام ۳۲ ز در معدن نهان بود
بتقریظ زر که در معدن نهان بود | مزین گشت هر صاحب سلیقه
گوشوار ده
بود نام و نشان و سال طبعش | کرامات مصنّف فی الحقیقه
بر آمد مصرع تاریخ طبعش | بشد شایع امامت از حدیقه

تقریظ دیگر از جناب سابق الالقاب مد ظله العالی سنه ۱۳۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم

بشری لکم یا معشر الشیعة الامامیة قد شاع کتاب الاما[مة]
من الحدیقة السلطانیة للامام الهمام حجة الاسلام المقیم بدار السل[طنة]
سید العلماء الاعلام سمی سید الشهداء علیه السلام وهو کتا[ب]
مستطاب مشتمل علی مباحث دقیقة فی عبائر رشیقة ونکا[ت]
فی الفاظ رقیقة وتحقیقات وثیقة خلت عنها الکتب العتیق[ة]
فانعموا النظر فیه وتدبروا فی مطاویه وخوافیه فانه الدین ال[قویم]
والصراط المستقیم فاستندوا الیه واعتمدوا علیه وانی جعـ[لت]
هذا التقریض بتاریخین فی التقریض احدهما خال عن التکلف
والتوطیة وثانیهما وان اشتمل علی التعمیة لکونه ناقصاً محتاجاً الی الت[...]

بتحبیر ابجد حرف الجیم لکنه للاشعار بالمصنّف والمصنّف
والسلامة وایمائه الی الطبع ارغب واوفق بالطبع مع ان
مثل هذه التعمیة الجدیدة لطیفة لذیذة لما فیها
من الخفاء والایماء والتشحید

قطعه تاریخ

طوبی لسلطان الحدائق انها — فیض جری من سیل العلماء
باب الامامة شیّدت ارکانه — ببراع حبر ذی ید بیضاء
هو فی حدیقته جنة وریاضها — مخضرة الاغصان فی الغبراء
فتضل ناس کالغلاة وغیرهم — فی کل واد قاتم الارجاء
یا طالبا للحق ارّخ طبعه — الحق باب حدیقة غلباء
قد کان مکتوبا ومکتوما فبا — الطبع اجتلی کاللیلة القمراء
فبذلت اقصی الجهد فی تاریخه — شاعت حدیقة افقه الفقهاء

١٣٠١
٣
١٣٠٤ سنه

قوله باب حدیقة غلباء یعنی باغی که درختانش باهم پیوسته باشند منه قوله تعالی
حدائق غلبا و چون حدیقه سلطانیه مثمر ثمرات عظام و کثیرة المباحث
وحسن النظام گویا که باب دار السلام است این صفت بها بر الیق خیلی مناسبت وارد
وحدائق بهشت عنبر سرشت که درین آیه مذکور است باو حری آرد ١٢ منه مد ظله
همزه اگرچه بلفوظ میشود لکن در تاریخ محسوب نیست بلکه نزد اساتذه محققین مثل خلیل مکتوب نیست منه
معناه اللفظ واضح واما المعنی بالنظر الی المعمی فهو انی زدت فی التاریخ عدد حرف الجیم فان الاقصی

تقریظ دلپذیر از رشحات خامۂ فیض شمامہ جناب مستطاب معلی القاب فاضل کامل عالم عامل فقیہ باذل مقتدای عادل جامع معقول ومنقول حاوی فروع واصول بارع علام مجتہد انام السید محمد معروف بسید ابو الحسن دام اللہ فیوضہ خلف ارشد نبذۃ الفضلا عمدۃ الفقہا المولوی السید علی شاہ رحمہ اللہ

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ علی نوالہ وصلے اللہ علی الہ و مبینی حرامہ وحلالہ محمد والہ وبعد فان الکتاب الموسوم بالحدیقۃ السلطانیہ فی العقائد الایمانیہ من مصنفات السید الامام الہمام علم الاعلام وحجۃ الاسلام ایۃ اللہ فی العالمین وحجۃ البالغۃ فی الارضین وحامی حمی الدین وماحی اثار المفسدین عماد العلماء والمجتہدین سناد الفقہاء والمتکلمین سلالۃ الاخیار المصطفین مولانا سید العلماء السید حسین قدس اللہ روحہ الزکیہ کتاب شریف ومصنف منیف انطوی علی العجب العجاب واحتوی علی فصل الخطاب ومیز القشر عن اللباب والخطاء عن الصواب ببیانات نافعۃ للخاص والعام وتقریبات قریبۃ الی الافہام واحتجاج یقطع لسان الجاحدین وحجاج تکشف عن لجاج المعاندین وادلۃ تقصم ظہور الملحدین وترغم معاطس اعداء الدین ولا بدع ولا عجب فانہ من افادات مثل ذلک العلامۃ المہذب وجذیلہا المحکک وعذیقہا المرجب رجل الرجال وواحد الاحاد وہم اہل بیت لولاہم فی ہذہ البلاد

لما قام للدین فیها عمود ولا اخضر لسعود عود ولهم اسوة فی هذه الحدود بعد آدم
خیر الجدود واولیاء الملک الودود سلام الله علیهم ما فاح عود
وناح الوعود وهذا الباب الرابع من الکتاب فی امامة الائمة
الاطیاب کان عزیز الوجود لا یتیسر الا بعد الفحص والاستکناه
وامتدت الیه اعناق الطلاب فوفق الله السید الخیر الصفی
السید حسین الموسوی الرضوی حیث اهتم بطبعه واشاعته وبالغ فی تصحیحه
ومقابلته فلله دره ولا نسئل عثره وعظم اجره وکتب الفقیر الی
الله الاسیر بذنبه ابو الحسن بن علی تجاوز الله عن زلاتهما
بسادتهما وموالیهما

عبارت بلاغت آگین والفاظ دلنشین چکیدۂ کلک جواہر سلک ادیب ماہر نحریر
فاضل کامل عالم عامل مجمع معقول ومنقول منبع فروع واصول حاج الحرمین الشریفین
زایر ابی عبد اللہ الحسین المولوی السید ناصر حسین ادام اللہ تعالیٰ ایام النیرین خلف المولوی السید مظفر حسین مغفور

بسم اللہ الرحمن الرحیم

گل بی خار حدیقہ حق الیقین ثمرہ نخل عماد الاسلام والدین کلام بلاغت
نظامیست کہ در محامد وصفات حضرت باری عم احسانہ واکرامہ روائح روح
پرورش مشام جان عالم تجرید را معطر ومطیب ساخت وبہار طراوت چمن زار
احقاق الحق ونسیم دلکشای مرغزار نہج الصدق سخن بلطافت انفاسیست
کہ در نعت وثنای جناب خاتم الانبیاء علیہ صلوات اللہ وسلامہ آوازہ حسن
ملاحتش شوری در برازخ بحار الانوار در انداخت اما بعد آبیاری گلشن مقالش

از ابر دُر بار حمد ثنای ذی الجلال و پس از صفیر انگیزی عندلیب دستان سرای قلم
در لاله زار نعت فخر بنی آدم خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم بر خواطر
گل چینان ریاض اصول دین و ضمائر مقتبسان انوار ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین ملاء السموات والارضین که بتشئید مبانی الایمان و تزییف
اصول اهل العدوان مصروف می باشند و از برق خاطف شرر بارش جود
بسارة العین اهل نفاق و شقاق می ربایند مبرهن باد که چون حجج واحق
حجج الهیه و آیات غیر متناهیه از آتش فشانی صدارم استدلالات علمای متکلمین
و برق سوزان حسام احتجاجات کملاء ماهرین که ناصران ملت و دین و حامیان شرع متین
مقلبین مکائد هر ابلیس پر تلبیس مبطلین عقائد اهل شناعت و تدلیس هادمین
بنای منتهی الکلام خصام از قوت دست استقصاء الافحام مرصفین تحریر اعتقاد
اخذین گوهر مراد اند خرمن ترهات اهل شنآن و خاشاک هفوات صاحبان
عدوان از چار حد معموره عالم بسوخت و شوارق دلائل و براهین
علماء متالهین که ایشان را نیر جهان افروز فلک تدقیق آفتاب عالمتاب برج
تحقیق مبارزین میادین مناظره اشاعره و ارباب اعتزال یکه تازان
معارک احتجاج و استدلال نمک پاشان دیدهای خواب آلودگان بی هوشی
از عبارات مزخرفات ملیحه هوش آورندگان بی هوشان بادۂ غفلت فراموش
از تحریک نسائم کلمات و آیات فصیحه میتوان گفت سیمای عالم خفیات
معانی و صفحات خیابانهای نکته دانی را برافروخت لهذا درین زمان فرحت
اقتران بل از محاسن و برکات ایام و مکارم شهور و اعوام باب چهارم

[illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اشتغالات به [illegible]

من بیت العنکبوت [illegible] پای [illegible] العنوان [illegible]

تاج و توصیف [illegible] زبان [illegible]

روض مطبوع [illegible] جنات [illegible]

[illegible] افنان الفاظش [illegible] حقایق [illegible]

ترنم فکن [illegible] سواد خط و کتابت آب حیات [illegible] هنگام طوفان سفینة النجات

[illegible] شعلی که از صرصر حوادث [illegible] اهل [illegible] تابنده [illegible]

از ازل تا آخر از گزند انفاس ارباب [illegible] علم [illegible]

جان فضل و علم [illegible] از آن [illegible]

برای [illegible] انتظاری [illegible] بوستان خلد عنوان [illegible] اهل الشوق

دیدارش دیده های نرگسها [illegible] باشتیاق جمالش [illegible]

مجموعه فوائد معانی لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان گنجینه [illegible]

[illegible] جان فقرات ابدارش [illegible] انهار [illegible]

جنات تجری من تحتها الانهار [illegible] این کتاب [illegible]

بر بساطش تماشای فصل بهار [illegible]

این نسخهٔ نادرة الوجود و نادیده چشم فلک و ناشنیده گوش ملک از تصنیفات
عالی جناب علّام ... انتخاب ... نخل بند حدیقهٔ براهین چمن آرای
ریاض ... المؤید من الله الجلیل مشرف بتشریف علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل ممدوح قدسیان الیاف خضر اوی مسلّم الثبوت میان انام اعزی واعظم
عوج سلالیم قرب الهی زینت افزای اریکهٔ امر و نواهی مبنای و امّا بنعمة
ربّک فحدّث ریزندهٔ قطرات علوم بکام مستحقین از منبع والنشئی الیقین
و بنعمون و امّا السائل فلا تنهر بخشندهٔ خزائن علوم بکمال جود بسخا
بسائلین پیشوای اهل ایمان رهنمای طریق ایقان خضر راه شریعت های
طریق حقیقت ... مشید بنیان آئین و آداب مصطفویا
منصور در معرکهٔ مناظره غالب جنود فلاسفه و اشاعره برارندهٔ دود خیالات
فاسده از دماغ هواخواهان شوکت عمریه بیک شعلهٔ افگنی ضربت حیدریه
خامه اش مانند صمصام قاطع لسان منکرین امامت ائمّه اطهار ارقام می نماید و
چون ذوالفقار از دو زبان نعره و ترانه توصیف لسان الحق می سراید تحقیقات مشابان
پیش افادات ش همچو قیل و قال اطفال دبستان و توجیهات اشراقیان در مقابلهٔ افاضات ش
چون نور چراغ پیش آفتاب درخشان هنگام گرمی روز بازار حکمتش متاع هر فلسفی
کاسد و وقت باریدن سحاب تحقیقش آتش فتنه انگیزی هر اشعری خامد

خیر و سعادت بشرف یار شان | فیض ازل گشته مدد کار شان
مالک اقلیم معانی همه | والی ملک همه دانی همه
رخت بسر منزل دین افگنان | بار شک از دوش یقین افگنان

زیب ده انجمن جعفری مجلس نشان سید پرور
پیش رو قافلهٔ علم و دین آیت حق عالم [illegible]

یعنی علامهٔ روزگار وارث ائمة الاطهار مولی الافاضل افضل
سید العلماء السید حسین علیین مکان اعلی الله مقامه فی علیین بحق ائمة
المهدیین بحسن سعی مشکور نهال بوستان سیادت ثمر باغ شرافت [illegible]
فضائل آب زیب افزای بزم فواکهی آراسته از صدق [illegible]

درج شرافت ثمین گوهری برج سیادت بلند اختری
بود از صداقت زیب شانیش سعادت زیبائی نورانیش

عمدهٔ خلان زبدهٔ اخوان سلالة الائمة المصطفین جناب السید حسین
وقاه الله الصمد من شر کل حاسد اذا حسد بطبع رسید الهی این نسخه کیمیای علم
[illegible] ساعی بانی و کاتب و قاری ثمر نهال آخرت باد والحمد لله اولا و آخرا

اعلان ممانعت طبع این کتاب

چونکه عالی جناب قدسی القاب زبدة المتکلمین قدوة المتفقهین مجتهد العصر نائب
حضرت صاحب الامر کریم ابن کریم مولانا سید محمد ابراهیم مدظله العالی حق تالیف
این کتاب بمن بخشیده اند لهذا نوشته می‌شود که کسی این کتاب را کلاً یا جزءً
یا بتبدیل و تغییر اسلوب یا تذکرهٔ مصنف علیه الرحمه را ازین کتاب جدا کرده
بکتاب دیگر شامل کرده یا تنها تذکره را تا مدت سی سال طبع نماید ورنه موافق
قانون مجاریهٔ دولت انگلشیه عوض نفع نقصان خود خواهد کرد فقط

العبد
سید حسین

أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

از مصنفات عالی جناب قدسی القاب نور حدیقهٔ افتا و اجتهاد و نور حدیقهٔ هدایت
و ارشاد جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول فخر المتکلمین سلطان المحققین ازغ
غوث الدین آیة الله فی العالمین سید العلما السید حسین علیه الرحمة

حدیقهٔ سلطانیه در مسائل ایمانیه

باب چهارم در مبحث امامت

حسب فرمایش عالی جناب سمو الالقاب جلیل المراتب نبیل المناقب
ذی المجد الشامخ و الفضل الباذخ المولوی السید حسین ادام الله
بدوام النیرین واقع ماه شوال سنه ۱۳۰۴ یکهزار و سه صد و چهار هجری

در مطبع اثنا عشری متضوی واقع شهر لکهنؤ طبع گردید

ان — یہ کتاب اصول مذہب شیعہ کی ہے اہل سنت و جماعت نہ خریدیں اور نہ دیکھیں۔

نقل دستخط

عالیجناب قدسی القاب مقتدای عادل * هادی کامل * ضابط قواعد
معقول و منقول * حافظ قوانین فروع و اصول * مرجع ارباب تحقیق *
ملاذ اصحاب تدقیق * زبدة المتکلمین * قدوة المتفقهین *
مجتهد عصر * نائب حضرت صاحب الامر * کریم ابن کریم *
مولانا سید محمد ابراهیم ادام الله اظلاله علی رؤس المؤمنین *

باسمه سبحانه

باب چهارم کتاب حدیقهٔ سلطانیه که از مصنفات جناب صدر علما
سید العلما السید حسین اعلی الله مقامه می باشد خلیل جلیل
سید حسین صاحب نقلش از اصل نسخه که رتب تخریف موجود دست گرفته
در تصحیح آن مبالغه و اهتمام تام نموده اند و تخریف حق تالیف با یشان
بخشیده ام باید که کسی تا مدت سی سال کتاب مذکور را طبع نکند
و آنچه سید صاحب موصوف در خاتمه این کتاب احوال
ملکی خصال آن علامه نوشته اند از کلام عقاید نقل فرموده اند
فجزاه الله عنا احسن الجزاء و اسبغ علیه النعماء
المرقوم بیست و هفتم ماه شعبان سنه ۱۳۰۷ هجری یوم شنبه

محمد ابراهیم

اشتهار

باب چهارم کتاب حدیقه سلطانیه که از جمله کتب اصول مذهب امامیه اثنی عشریه است مختص بجهت فوائد و منافع شیعیان طبع گردیده است اهل سنت و جماعت بقدر لطف و عنایت این کتاب را خرید نکنند و مطالعه و ملاحظه ننمایند و از من طلب نفرمایند چونکه جناب قدسی القاب مجتهد عصر نائب حضرت صاحب الامر کریم ابن کریم مولانا سید محمد ابراهیم مد ظله العالی حق تالیف این کتاب را بمن بخشیده اند لهذا نوشته می شود که کسی این کتاب را کل یا جزء یا به تبدیل و تغییر اسلوب یا تذکره مصنف علیه الرحمه را از این کتاب جدا کرده به کتاب دیگر شامل کرده یا تذکره را تا مدت سی سال طبع ننماید ورنه موافق قانون مجاریه دولت انگلشیه عوض نفع نقصان خود خواهد کرد از شیعیان هر که طالب این کتاب باشند خطی مشتمل بر طلب این کتاب باداء محصول نزد من اذل الخافقین سید حسین ساکن محله سعادت گنج متصل محلات شهر لکهنو بفرستند انشاء الله تعالی فورا این کتاب بسبیل ڈاک بذریعه ویلیو پی ایبل روانه کرده خواهد شد و چونکه از طبع این کتاب محض انتفاع دنیویه مقصود نیست لهذا قیمت این صنف گران بهار را بسیار کم ... ن مقرر کردم که هر کس به ادنی توجه خریدش می تواند کرد

قیمت کتاب	محصول ڈاک	خرچه رجسٹری ڈاک	میزان کل
عه ۸/	۲/	۲/	ہمہ ۱۲/

المشتهر

سید حسین ساکن محله سعادت گنج قریب ... روانه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين المؤيد بينه المبين ببعث الرسل والنبيين
ونصب الحجج واقامة البراهين وصلى الله على محمد رسول الله خاتم
النبيين وعلى اهل بيته الطاهرين الاوصياء المرضيين سيما خاتم
الاوصياء علی امیر المومنین صلوات ملاء السموات والارضین
باب چهارم در امامت است و آن مرتب است بر یک مقدمه و چند فائده و خاتمه
مقدمه در بیان چند چیز است که آن پیش از بیان مقصود اهم است از جهت آنکه
باعث می شود بر زیادتی بصیرت در مقصد این باب که میگردد از آن حقیقت
مطلوب عند اولی الالباب پس بیان این امور در ضمن چند فائده ضرور است
فائده اولی در تعریف امامت و امام است بدانکه امام ماخوذ است از ائتمام بمعنی قصد
پس امام را ازین جهت امام گویند که قوم اتباع او در اقوال و افعال میکنند و پیروی
باشد مطاع سائر الناس له اتباعهم و مراد از امام درین مقام کسیست که مقتدای است

و چون پیغمبر باشد جمیع امور دینی و دنیا به نیابت پیغمبر پس هر پیغمبر که خلیفه
امام به نیابت باشد نه پیغمبر مستقل چه آن به سبیل استقلال و این به نیابت کلامست
[illegible] ریاست عامه دینیه و دنیویه علی الاطلاق چنانکه آیه کریمه و اذ ابتلی ابراهیم
ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال
ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین یعنی در آن هنگام که ابراهیم را پروردگار
بکلماتی امر کرد یعنی بکلمه یا چند خصلت پس بانجام رسانید ابراهیم آنها را باتمام
از غایت مرحمت فرمود بدرستی که من میگردانم ترا از برای خلق امام و پیشوا عرض کرد
که امام [illegible] از ذریت من نیز امامان باشند حق تعالی در جواب ارشاد فرمود که
نمیرسد عهد من که امامت باشد احدی را از ظلم کنندگان [illegible] تفسیر این آیه
در بحث عصمت [illegible] انشاء الله تعالی مجملا [illegible] مذکور شود و ملا فخر الدین
[illegible] جامع البحرین [illegible] الامامة هی الریاسة العامة علی جمیع الناس فخلافت
[illegible] جامع للنبوة والرسالة [illegible] بشرط لا [illegible] جامع [illegible]
امامت عبارت است از [illegible] عامه [illegible] اطلاق آن بلکه اند
[illegible] رسالت مجتمع [illegible] شده و هر که شرط نیابت که عبارت است از عدم استقلال
[illegible] با نبوت و رسالت مجتمع [illegible] باشد [illegible] تفسیر این آیه
[illegible] انی جاعلک للناس اماما ای یاتم بک الناس فیتبعونک یعنی [illegible]
[illegible] الایتمام [illegible] مردم [illegible] متابعت تو کنند [illegible]
لان الناس یأتمون افعاله ای یقصدونها فیتبعونها ویقال للطریق امام
لانه یؤم ای یقصد و در کافی از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه

حاصل است که حق تعالی ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد قبل از آنکه او را نبی گرداند و حق تعالی
او را نبی ساخت پیش از آنکه او را رسول گرداند و بمرتبه خلت فائز گردانید او را خلیل خود کرد او را نبی پیش از آنکه
او را امام بگرداند پس همه کارها جمع ساخت برای او این همه را فرمود انی جاعلک
للناس اماما پس چون جلالت مرتبه امامت در نظر حضرت ابراهیم جلوه گر گردید
که برای ذریت او نیز این مرتبه حاصل شود پس عرض کرد حضرت باری تعالی عز و جل که ومن
ذریتی در جوابش فرمود لا ینال عهدی الظالمین یعنی سفها امام و پیشوای متقی
نمی تواند بود و نیز روایت است که آنحضرت فرمود بعد از آنکه پرستش کرده است بت را امام نمی تواند
محدث کاشانی در تفسیر صافی میفرماید که درین روایت تعریضی است بر مشایخ
ثلاثه که ایشان قبل از اسلام پرستش بتان نموده بودند و قول حق تعالی
واجعلنا للمتقین اماما از آنحضرت مروی است که فرمود ایانا عنی و در روایت دیگر
چنین است هذه فینا و ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده که در وقتی که بر زبان جاری شد
واجعلنا للمتقین اماما فرمود از خدای خود امر بزرگی خواهش نمودی
و حال آنکه آیت چنین است واجعل لنا من المتقین اماما ...
بجهت ... نازل شده لکن بنحو اول در شان حضرت نازل گردیده ...
فلا ... که امامت ... مطلق ...
از ... الی ... قوله تعالی وجعلناهم ائمة یهدون
بامرنا ای حکمنا لهم بالامامة وجعلناهم ائمة یدعون الی النار
یعنی خلیفنا ...
عادلون ... فی موضع ...

بحث مقصود در مقام آنکه اهل اسلام خلاف کرده اند در اینکه نصب امام بمعنی مذکور بر
خدا تعالی واجب است یا بر امت و آنکه عقل حاکم است بوجوب آن یا شرع معلوم
گروه اهل سنت گویند که بر مکلفین واجب است که شخصی را از میان خود رئیس گردانند
و اتباع او در آنچه موافق شرع است لازم گیرند و اورا در امور مشروعه مدد و معاون
است کما صرح به الطوسی من افاضلهم و آنچه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه بر آن اتفاق کرده اند
آنست که بر پروردگار عالم نظر بمصالح و حکم نصب امام واجب است و عقل و نقل
بر آن دلالت میکند و این امر مهم باختیار خلق منوط نمیتواند بود و مفاسد آن بر ارباب تشنیع
خبیر مخفی نیست و متمسک قول امامیه چندین وجه است از عقل و نقل اول آنکه میگویم
که همین وجه در مقام کفایت میکند که دلائل امامت بعینه دلائل بعثت است پس هر دلیلی که
بر وجوب بعثت پیغمبران دلالت میکند بر وجوب نصب امام نیز دلالت دارد و وجوب بعثت
بوجوه متعدده در مبحث نبوت بعون الله تعالی آمده و بجای خود اثبات رسیده پس وجوب نصب امام بمثل آن وجوه
نصب امام باثبات میرسد زیرا که وجوه وجوب بعثت نصب امام در قرب هم است و بعد از اتمام
این مبحث ثانیاً بسوق الطرف مطلوب تفصیل نموده و در بیان آن بچندین وجه میتوان نمود
وجه اول آنست که مردم در انتظام امور دین و دنیای خود ناچار اند از رئیسی که هر یک
از امور مختلفه ایشان را براه راست هدایت نماید و رفع مخاصمه و منازعه و مجادله و مقاتله
ایشان کند بسبب اجتماع و تمدن بالطبع البشر و در معاملات و معاشرات ایشان
میدهد و بر وجه حق و صواب باز ایشان کند و عقل بر این مطلع اند و چنین کسی نیست
الا امام که جانشین اوست خصوصاً بعد ختم رسالت که خاتم پیغمبران است و بعد از آنجناب
پیغمبر دیگر نیست و این مقدمات که در این تقریر مستعمل گردیده از غایت وضوح

وجه وجوب نصب امام

زبان مناسک در مسالک اجلای بدیهیات و بعض آن نزد مخالف و موالف از
مسلمات است علامه تفتازانی در مطول در شرح ماتن الحمد لله علی ما انعم و قوله
او و علم من البیان ما لم نعلم میگوید آنچه محصلش است آنست که مصنف به تجنیس
تصریح نمود بعض نعم از برای اشاره بسوی اصول چیزی که در بقای نوع انسان محتاج
الیه است بیان آن اینست که انسان مدنی بالطبع است یعنی محتاج است در معیشت
و زندگانی خود بسوی تمدن و آن اجتماع اوست با بنی نوع خود که معین یکدیگر شده
همدیگر شوند در تحصیل غذا و لباس و مسکن و غیر آن و این اجتماع موقوف است بر اینکه
آگاه کند هر واحد صاحب خود را از چیزی که در دل اوست و اظهار حال در جمیع امور
باشاره ممکن نیست و اوند شد زیرا که اشاره ها به موجودات و محسوسات میشود و در خارج برای آنها
وجودی نیست نمیکند و تحریر مشقتی هست اندوکاه است که تحصیل ادوات آن متعسر
یا متعذر میشود پس حق سبحانه و تعالی انعام کرد بر انسان تعلیم بیان و آن عبارت است
از نطق فصیح که مخبر باشد از چیزی که در خاطر است و این اجتماع انتظام نمی پذیرد مگر به قانونی
که در میان آنها قسمتی و عدلی باشد که بر او جمیع مردم متفق شوند زیرا که هر واحد خواهش
میکند چیزی را که احتیاج بسوی او داشته باشد و غضب میکند کسی را که مزاحمت کند او را
در محتاج الیه پس ظلم بر غیر واقع میشود و امر اجتماع مختل میگردد و ترتیب و تفصیل جزئیات
غیر محصوره از حد خارج باشد بلکه ضرور است برای آن وضع قواعد کلیه که علم شرایع است
و ضرور است از برای آن قوانین واضعی که مقرر کند آنها را بطوری که سزاوار آن است
در حالی که مصون و محفوظ باشد از خطا و آن واضع شارع است و ضرور است که شارع
ممتاز باشد به استحقاق طاعت یعنی ثابت شود بر مکلفان واجب الطاعة بودن او بخصوصیتی که آن ممتاز

مخصوص

می شود مگر بامارات و آیات که دلالت کند بر اینکه شریعت او از نزد پروردگار است
و آن آیات معجزات است و اعظم معجزات پیغمبر ما قرآن است که فارق است میان حق
و باطل انتهی پوشیده نماند که در تحریر این تقریر از این فاضل بحریر عمدا یا غلطا اهمالی واقع شده
که نتیجه کلام و خلاصه مرام را فرو گذاشته چه بعد از آنکه بذکر آن پرداخته نتیجه آن این است
که تعیین این دو لفظین یعنی المدافع آن که معصوم باشد از خطا بر قادر علیم و حکیم که عالم السر
والخفیات است واجب است چه غیر او تعیین چنین شارع نمی تواند کرد و آنکه واجب
است بر حکیم علی الاطلاق نصب آیات و معجزات بجهت تصدیق و هذا الظاهر کل الظهور
لکن ما نحن فیه چون ناشی از وجوب چیزی ولو بالنظر الی الحکمة بر باری تعالی تحاشی دارند همینجا
از همین جهت از استنتاج وجوب از مقدمات او صفحا اعتراف بضرورت این امور
پهلو تهی نموده و کیف ما کان همین تقریر بتصرف یسیر در ما نحن فیه جاری است و بطلان
ما ذکره انما استند بر اختیار خود واضح میگردد زیرا که اکثر مقدمات مشترک است
پس ما نحن فیه آنست که گفته که انسان مدنی الطبع است و تفویض اختیار رئیس والامام
بسوی کافه انام با وصف اختلاف آرا و مختلف بودن مشتهیات و هوا آنها مقتضی
است بسوی فساد و اختلال حال عباد زیرا که هر کس برای نفس خود نفع جزوی را میخواهد
نظر باستکبار یکی چه بسا حیران درجه خصوصی و منزلت عظمی است که بر آن مقاتله
مینمایند و در معارک قتال و جدال می سازند و این همان است که محتاج بیان نیست
چنانکه شهرستانی در ملل و نحل نوشته اعظم خلاف بین الامة خلاف الامامة اذ ما سل
سیف فی الاسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الامامة فی کل زمان یعنی بزرگترین
خلاف در میان امت خلاف امامت است زیرا که قتل شمشیری که در خصوص آن

امت در هر زمانی که شده و شوند بر سبیل قاعده دینی اتفاق نمایند و آنچه گویند که هرگاه
مقصد دینی را برای اهل دنیا واگذارند بنیاد الملک عقیم البته نمی‌بود و فتنه و بسی قتل
و خونریزیهای بیجا خواهد گردید و اینکه نوشته است وقد قال [illegible] ذالک فی
الصدد الاول فاختلف المهاجرون والانصار فیها الی ان قال قال عمر بن
الخطاب فقبل ان یشتغل الانصار بالکلام مددت یدی الی ابی بکر فبایعته
فبایعه الناس وسکنت النائرة الا ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله
شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه پس ظاهر است که مبادرت بیعت بسیار
مردم چنانکه از عمر بن الخطاب بظهور رسید موجب فوران فتن بود و بسبب اتفاق
از راه اهمال بعضا و انما لکل امرئ ما نوی [illegible] بفتنه بظهور رسید
اجتناب از خواهد بود و فاضل شارح بقول خود مستحق قال البدل واجب شد نصب امام
از جانب مالک علام زیرا که ضرور است که کسی حافظ شرع باشد و از منکرات
و منهیات مانعت نماید و مردم را دعوت بسوی امر خیر نماید و ظالم را از ظلم او
و جابر را از جور او باز دارد و متحیر بادیه ضلالت را از حیرت او برآورده بقبله راه
هدایت رساند و برفع شکوک مشککین بپردازد و تا کیمیای شبهات را بانوار حجت
خود زائل کند و از خطا در قول و فعل مبرا باشد پس ضرور است که ممتاز باشد بنص
خدا و رسول او یا آنکه دال باشد برآنکه آن شخص منصوب است از جانب صاحب
شریعت که نمی‌شناسند او را مردم مگر بهدایت صاحب شریعت فمال هولاء القوم
لا یفقهون حدیثا چه چیز است که باعث شده است این قوم را بر عدم فهم آنچه گویند
که بر خدا اینست [illegible] شان خدا رفیع‌تر است از آنکه بر ذمه او چیزی واجب شود

در حال آنکه نظر بحکمت و رافت بحال خلق آنچه بر ذمه حکیم علی الاطلاق لازم باشد هیچگونه
منافی شان رفیع او نیست و گاهی واجب میکنند بر او امور کثیره را مثل تعلیم بیان و مقرر
ساختن قوانین و تعیین حدود شرایع و ارشاد رسل و نصب انبیا و اظهار معجزات را
بر دست شارع و منکر می شوند وجوب نصب امام را بر خداوند عالم و تفویض می کنند
این امر عظیم را بسوی سایر خلق که از گمراهان و جاهلان اند تا آنکه بهمین جهت در خلافت
و امامت نوبت باراذل و اجلاف امت رسید که بهره از علم و صلاح نداشتند و زود
باشد که تفصیل آن انشاء الله المستعان بیاید وجه دوم آنکه اصلح بر خدا تعالی
واجب است و شک نیست در آنکه اصلح بحال بندگان در جمیع احوال و ازمان وجود
رئیسی و حاکمی است منصوب من قبل الله که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد
و چنین رئیسی پیغمبر است یا امام و در زمانیکه پیغمبر نباشد منحصر است در امام پس لا محاله نصب
امام مثل پیغمبران برای اصلاح حال بندگان بر ذمه همت و حکمت حضرت رب
العزت لازم است نه تفویض بسوی ناقص امت و اعتبار فاسد شان چنانکه اهل سنت
گمان کرده اند چه مفاسد آن بر همگنان واضح است و عیان و مستغنی عن البیان
جناب والد ماجد اعلی الله درجاته در رساله که بحدیقه جنان در بیان ادله وجوب نصب
امام علیه السلام موسوم گردیده وجه هم از آنچه مذهب شان باز نحات ایشان می آرد ارباب
عقول ناقصه را از خواب گران جهالت بیدار می سازد و مناظره هشام بن الحکم است
با عمرو بن عبید بصری و قصه و آن بنابر آنچه شیخ محمد بن یعقوب کلینی در کافی و شیخ
صدوق در امالی و دیگران از یونس بن یعقوب روایت کرده اند چنین است که روزی
بخدمت حضرت صادق علیه السلام جماعتی از صحابه مثل حمران بن اعین و مؤمن الطاق

وجوب نصب امام

مناظره هشام بن الحکم با عمرو بن عبید

و هشام بن سالم و محمد بن طیار و جمعی دیگر از صحابه حاضر بودند و در ان میان هشام بن
الحکم نیز بود و بعنفوان شباب داشت پس حضرت صادق علیه السلام باو فرمود که ای
هشام گفت لبیک یا ابن رسول الله حضرت فرمود آیا خبر نمیدهی مرا که چگونه عمرو بن
عبید معتزلی را افحام و اسکات نمودی هشام گفت فدای تو شوم ای فرزند رسول
بدرستیکه من حیا میکنم و زبانم در حضرت اقدست یارای ذکر آن ندارد حضرت فرمود
که هرگاه شما را امر کنیم بچیزی باید آن را بجا آورید در آنوقت هشام گفت الامر چنین بود عرض کرد
که من حال عمرو بن عبید را شنیده بودم که در مسجد بصره می نشیند و یاوه گوئی میکند و مردم
بر دور او جمع می شوند و جوع باو میرسانند و آنچه بر من ناگوار آمد پس بسوی او رفتم و
روز جمعه بمسجد بصره در آمدم ناگاه دیدم که جمعی حلقه بسته اند و از عمرو بن عبید
سؤالها میکنند پس بجوم مردم را شکافتم تا مرا راه دهند و در صف آخر بزانو نشستم و باو
گفتم ایها العالم من مردی غریب و مسافرم آیا اجازت میدهی که مسئله از تو بپرسم
گفت بپرس گفتم آیا چشم داری گفت ای پسر این چه سؤال است که میکنی گفتم سؤال من
همین است گفت ای پسر بپرس اگر چه سؤال تو بیجا باشد پس بار دیگر پرسیدم که
آیا چشم داری گفت آری گفتم پس بان چه کار میکنی گفت الوان و اشخاص را بان می بینم
گفتم آیا بینی داری گفت بلی گفتم بان چه کار میکنی گفت رایحه را میبویم گفتم آیا زبان
گفت بلی گفتم بان چه کار میکنی گفت بان سخن میگویم گفتم آیا گوش داری گفت آری
گفتم بان چه کار میکنی گفت بان آوازها می شنوم گفتم آیا دست داری گفت بلی
گفتم بان چه کار میکنی گفت بان چیزها را میگیرم و زبری و نرمی را بان می شناسم گفتم
آیا پا داری گفت بلی گفتم بان چه کار میکنی گفت آن را از مکانی بمکانی دیگر میبرم گفتم

آیا دهان داری گفت آری گفتم با آن چه کار میکنی گفت ذوق اطعمهٔ مختلفه با آن میکنم و تمیز
آنها مینمایم گفتم پس بگو که آیا دل داری گفت بلی گفتم با آن چه کار میکنی گفت هر چیزی که
بر این اعضا و جوارح مذکوره وارد میشود آن را با دل خود تمیز میکنم گفتم که این جوارح مگر
استغنا از دل ندارد گفت نه گفتم چگونه چنین باشد و حال آنکه این اعضا صحیح و سالم اند
گفت ای پسر هرگاه این اعضا در چیزی از چیزهائی که شنیده یا دیده یا چشیده باشند
شک کنند برای تمیز آن بسوی قلب رجوع میکنند پس بگواهی دل تعین در آن عمل
میکنند و شک باطل میشود گفتم پس حق تعالی قلب را برای رفع شکوک که بر اعضا وارد
میشود قائم فرموده است گفت بلی گفتم ناچار است از قلب و اگر نه اعضا را یقین بر
چیزی حاصل نمیشد گفت بلی گفتم ای فلان بدرستیکه حق تعالی اعضا و جوارح مردم را
وانگذاشته است تا آنکه برای ایشان امامی قرار داد که تصحیح امور صحیحه و ابطال شک آن
نماید و این خلق کثیر در هم مضطر را در حال حیرت و شک و اختلاف بحال ایشان واگذاشت
و امامی را برای ایشان نصب نفرموده که برای رفع شکوک و اختلاف خود بسوی او رجوع
توانند نمود و برای اعضای تو امامی قرار داد که شکوک و اختلافات ایشان را بر او
عرض نمائی پس عمرو بن عبید ساکت شد و بسوی من ملتفت گردید و گفت که آیا تو ای
هشامی گفتم نه گفت پس از کسانی گفتم از اهل کوفه گفت پس توئی هشام پس مرا بکنار خود
کشید و نزد خود نشانید و تا وقتیکه پیش او بودم سخنی بر زبان نیاورد پس حضرت صادق
علیه السلام فرمودند یا هشام من علّمک هذا که ترا تعلیم کرد این را گفتم یابن رسول الله
جری علی لسانی بر زبانم چنین جاری شد فقال یا هشام هذا والله مکتوب
فی صحف ابراهیم و موسی وجه سوم آنکه جناب والد مرحوم اعلی الله درجاته

میفرماید و ایضا بعثت رسول واجب است نظر بآنچه فخر رازی در تفسیر کبیر بآن اعتراف
نموده چنانکه در ذیل قول او تعالی یَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ
لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ گفته مسئله چهارم آنست که فائده بعثت ساختن محمد
صلی الله علیه و آله و سلم در زمان فترت و وقت خالی از بعثت آنست که تحریف و تغییر
در شرایع سابقه بسبب طول فترت و تقادم عهد بدین و شریعت راه می یابد و باین سبب حق
بباطل و صدق بکذب و عاطل مختلط میگردد و بسبب آن خلق را عذری ظاهر در
اعراض از عبادات بهم میرسد لان لهم ان یقولوا یا الهنا عرفنا انه لا بد من
عبادتك ولكن ما عرفنا انا كيف نعبد نت پس بعثت در چنین وقت آنحضرت
را برای قطع عذر بندگان مبعوث فرمود و بقول خود ان تقولوا ما جاءنا من بشير
ولا نذير فقد جاءكم بشير ونذير چنین اعذار را زایل فرمود و حاصل المعنى ان
حصول الفترة يوجب احتياج الخلق الى بعثة الرسل انتهى و حق تعالی قادر
است بر همه چیز پس قادر خواهد بود بر فرستادن پیغمبران پس واجب خواهد بود بر ذمه
کرم و رحمت او تعالی که بفرستد رسولان را بسوی ایشان انتهی محصل کلام ایشان و همچنین
تقرر امامت نیز نظر بحکمت او تعالی واجب خواهد بود نظر بآنکه بعثت چه هرگاه تمام
شد دور از ملل بسبب اختلاط حق بباطل و صدق بکذب موجب تامی عذر بندگان
می شود در باب اعراض نمودن آنها از عبادات و طاعات چه بعد از آن بعثت نبی
ممکن نباشد چنانکه درین زمان است نصب امام است لابد و واجب خواهد بود و در
همان عذر خلق در پیش خواهد گردید و مؤید این معنی است حدیث کتاب حدیث که
شیخ محمد بن یعقوب کلینی باسناد خود از حضرت امام جعفر علیه التحیة و الثنا روایت کرده است

ان الحجة لا تقوم علی خلقه الا بامام و نیز در ان کتاب از حضرت صادق علیه السلام
مرویست قال ان آخر من یموت الامام لئلا یحتج احد علی الله عز و جل انه ترکه
بغیر حجة **اقول** ملخص مقال درین مجال آنست که انکار اهل سنت از وجوب بعثت
و نصب امام و گفتن ایشان بنسبت بالنظر الیه که بر ذمه خدا هیچ چیز واجب نیست اقوال
امام خودشان باطل گردید و ظاهر شد که عند الحاجت الی قطع الحجة احد الامرین از بعثت
نبی یا نصب وصی بر ذمه باری تعالی نظر بکرم و حسب حکمت و مصلحت واجب می شود
و هر چند ازین کلام فخر رازی عموم وجوب در هر وقت مستفاد نمی شود لکن چون که
وجوب را بحاجت منوط ساخته پس کلام در اختصاص بعض اوقات بحاجت دون
بعض جاری خواهد شد و ظاهر است که همواره بندگان جهالت پیشه از خوف خدا
بی اندیشه محتاج میباشند بامام و پیشوای معلم و مؤدب و حافظ شرع مطهر و شریعت
منورانند و از احادیث مذکوره و غیر آن مثل حدیث متفق علیه من لم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة و ادله دیگر عموم آن در هر وقت واضح میگردد
و حقیقت زمان فترت مانند آن خالی از انبیا میباشد نه از اوصیا و حفظ شریعت
از اختلال و تمکین خلق از طاعات که تکلیف بآن متعلق است و حفظ خلق از ضلال
در هر وقت و هر حال بر ذمه حکمت خدا تعالی لازم است لهذا جناب والد علام طاب
ثراه بعد از تمهید مرام ذکر فرموده و عنقریب انشاء الله مفصل آن بآیه آن از
تقریرات می پردازیم وجه چهارم قول او تعالی است یا ایها الذین آمنوا اتقوا
الله و کونوا مع الصادقین فخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته که این آیه دلالت
میکند بر لزوم وجود صادقین بچند وجه اول آنکه تکلیف بالتقی است بالاتفاق

وجه چهارم بر وجوب نصب امام

پس این تکلیف هم دائمی باشد دوم آنکه صیغهٔ امر شامل جمیع اوقات ست بدلیل صحت
استثنا سوم آنکه تعیین وقتی در آیه نکرده پس حمل آن بر بعض بودن بعض بر جمیع
بلا مرجح باشد چهارم آنکه این قول حق تعالی دلالت میکند بر اینکه تقوی از جملهٔ مامور به
است شرعًا و این امر متحقق نشود مگر بسبب آنکسیکه خلاف تقوی از او حاصل نیاید
آمد پس حاصل آیه چنین باشد که جایز الخطا باید که اقتدا کند بکسیکه صدور خطا از و ممتنع
باشد و بودن با صادق معصوم او را از صدور خطا باز دارد و اینمعنی که در هر زمان وجود
است پس صادقین در هر زمان موجود باشند و این تقریر ماخوذ ست از کلام صدق
فرجام موالیان ائمه کرام علیهم السلام که امام ضرور ست که معصوم باشد لکونه مطاعًا
فی جمیع امور الدنیا والدین واتباع غیر المعصوم غیر سائغ من دون ضرورة فلا بد ان
یکون الامام معصومًا والعصمة ملکة نفسانیة قدسیة لا یمکن الاطلاع علیها الا من قبل
اعلام العلیم الحکیم بها فیجب علیه نصب من کان کذلک ولا یمکن ان یخلو اجتماع
الخلق والحاجة الی الامام ماسة فی کل وقت فیجب نصبه علیه فی کل زمان چون کلام
فخر رازی درینمقام مربوط است لکن بعد این که کلام مربوط نامربوطی گفته که مراد از
صادقین اجماع است و منافقش بر لبیب پوشیده نیست و مفصله فیما بعد بیاید
قوله تعالی است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی
الْأَمْرِ مِنْکُمْ جناب والد ماجد علیه الرحمه میفرماید که حکم این خطاب عام است شامل
جمیع مکلفین الی یوم القیمة پس باید اولی الامر در هر زمان موجود باشند و معلوم است که
اولی الامر اگر عصاة و فساق باشند اطاعت و مخالفت هر دو واجب باشد و این محال است
و چگونه جناب حکیم علی الاطلاق بر بندگان خود اطاعت شخص پر پلید بدمعامله

و دیگر خلفای جور را واجب خواهد ساخت و حال آنکه بر خلق تبرّی و بیزاری از ایشان
است گمان نیست که هیچ یک از اهل دیانت و انصاف در باب جناب باری اسناد
چنین امر شنیع نماید انتهی کلامه اعلی الله مقامه بسیر تعرف وجه ششم جناب والد ماجد
اعلی الله درجاته فی کنوز الجنان میفرماید و از جمله است حدیث متفق علیه بین الفریقین
من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة چه این حدیث صریح که میباید در هر زمان
امامی معین موصوف بصفاتی که عدم معرفت چنین امام موجب موت علی الکفر است
موجود باشد و بعضی از متعصبین اهل سنت که از آن تفسیر بقرآن کرده اند معنی ندارد چه میت بآن
از آن نیست که امام یک زمان غیر امام زمان دیگر میباشد و ایضاً بسیاری از عوام اند که
سواد قرآن ندارند بلکه روایت کرده اند که خلیفهٔ ثانی ایشان هم تعلم سورهٔ بقره را در تمام مدت
عمر خود یاد نگرفته پس لازم آید که اینها کافر باشند چنین نیست ایضاً الآن هیچ یک از اهل اسلام یاد گرفتن
قرآن را واجب ندانسته و اگر مراد از معرفت فهم معانی قرآن باشد پس چه حرف در ایمان
بسیاری از صحابه که معنی کلاله و أبّا ندانسته خواهد بود چه جای غیر اینها و ایضاً عبد الله
بن عمر حدیث را مطابق امامیه و سائر علمای شیعه معلوم است که قول ابن عمر نزد
سنیان حجت است و آنچنین است که در شرح نهج البلاغه و غیر آن مزبور است ان
عبد الله بن عمر طرق علی الحجاج لیلاً لیبایع لعبد الملک کی لا یبیت تلک اللیلة بلا
امام لانه روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال من مات و لا امام له مات میتة
جاهلیة وجه هفتم خطبه جناب امیر علیه الصلوة و السلام است که در نهج البلاغه مذکور است
اَللّٰهُمَّ بَلٰی لَا تَخْلُو الْاَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلّٰهِ بِحُجَّةٍ اِمَّا ظَاهِراً مَشْهُوراً اَوْ خَائِفاً مَغْمُوراً
لئلا تبطل حجج الله و بیّناته و کم ذا و این اولئک الاقلون عدداً و الاعظمون

وبهم يحفظ الله حججه وبيناته حتى يؤدوها الى نظرائهم ويزرعوها
فی قلوب اشباههم یعنی بار خدایا خالی نمی شود زمین از حجتی برای خدا خواه ظاهر
باشد و مشهور و خواه غائب باشد و مستور تا حجتهای خدا و بینات او باطل نشود و چه قدر
مردم خواهند بود که بچنین مرتبه فایز باشند بسیار کمند بحسب عددشان و بسیار بزرگست
قدرشان که حفظ می کند خدا تعالی بواسطه ایشان دلائل و حجتهای خود را تا آنکه می سپارند
آنرا بامثال خود و میکارند آنرا در قلوب امثال و اشباه خود و مؤید اینست حدیث
متفق علیه من الفریقین انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا
بعدی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض قال ابن حجر فی الصواعق المحرقة
وفی احادیث الحث علی التمسک باهل البیت اشارة الی عدم انقطاع
متأهل منهم للتمسک به الی یوم القیمة کما ان الکتاب العزیز کذلک ولهذا
کانوا أمانا لاهل الارض کما سیأتی ویشهد لذلک الخبر السابق فی کل خلف
من امتی عدول من اهل بیتی الی آخره یعنی در احادیث تمسک باهلبیت
اشاره است بسوی عدم انقطاع متأهلی از ایشان از برای تمسک بآن تا روز قیامت
چنانکه قرآن مجید چنین است و از اینجاست که اهلبیت رسول امان اهل زمین اند چنانکه خواهد آمد و گواه
میدهد باین خبر یکه گذشت که در هر خلفی از امت من عدول اند از اهلبیت من الخ پس دلیل است بر اینکه
عدم خلو زمین از حجت رب العالمین عند الله محتوم است بر مقتضای حکمت فان فعل الحکیم لا یخلو من حکمة ولا
واجب علی الله بمقتضی حکمته و حجته و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة
سبحان الله و تعالی عما یشرکون قال المفسرون یعنی پروردگار تو می آفریند هر چه خواهد
میکند و برمیگزیند هر چیزی را که میخواهد نبوده است ایشان را اختیاری منزه است خدا

ذخیرهٔ ایشان شد که او میگویند وجه استدلال این آیهٔ کریمه آنکه اختیار کلی برای تقریر دین خدای تعالی
است و مردم را اختیاری نیست و اختیار مردم پس را برای خود دلیل آنست که ایشان
خود را شریک او قرار میدهند ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه طرفه حکایتی
آورده که عبد الله بن عمر میگوید که روزی نزد پدر خود نشسته بودم پس گفت یا ابن عباس آیا
میدانی که مردم شما چه سلوک کردند گفت نمیدانم پدرم گفت مکروه داشتند قریش این را
که جمع شود برای شما نبوت و خلافت پس اجحاف کنید مردم را اجحاف کردنی
پس نظر کردند قریش در آنچه نافع بود از برای نفوس شان فاختارت و وفقت فاصابت
یعنی اختیار کردند برای خود خلیفه را و توفیق داده شدند پس بحق رسیدند پس ابن عباس
گفت اتمیط یا امیر المؤمنین عنی غضبک فتسمع یعنی آیا دور میکنی از من قهر و غضب
خود را و میشنوی هر چه را گویم گفت بگو هر چه میخواهی پس گفت اما قول امیر المؤمنین
ان قریشا کرهت فان الله تعالی قال لقوم ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله
فاحبط اعمالهم یعنی اینکه گفتی که قریش مکروه داشتند این را که جمع شود برای ما نبوت
و خلافت پس بدرستیکه این کراهت مثل آن کراهت است که حقتعالی در قرآن مجید
بآن اشاره فرموده باینکه گفته است که کراهت کردند قومی چیزی را که انزال کرده بود آنرا
خدای تعالی پس حبط فرمود اعمال ایشان را و اما قولک انا کنا نجحف فلو جحفنا بالخلافة
جحفنا بالقرابة ولکنا قوم اخلاقنا مشتقة من خلق رسول الله الذی
قال الله تبارک و تعالی وانک لعلی خلق عظیم وقال له واخفض جناحک
لمن اتبعک من المؤمنین یعنی اینکه گفتی که اگر ما مسلط میشدیم بر مردم ضرر بایشان
میرسانیدیم پس اگر چنین میبود که ما بخلافت ضرر میرسانیدیم بقرابت هم میتوانستیم

ولکن ما تو می‌ستیم که اخلاق ما از اخلاق رسول خدا بر آمده است و خلق آنحضرت بمرتبه بود که حقتعالی او را
در شان وی فرمود که هر آینه بتحقیق که تو بر خلق عظیمی و نیز فرموده است برای او که فرود آر بازوی خود را
از برای هر آنکسی که متابعت کنند ترا از مؤمنین و اما قول او ان قریشا اختارت لنفسها پس بتحقیق که
حقتعالی میفرماید و ربک یخلق ما یشاء و یختار و ما کان لهم الخیرة یعنی پروردگار تو
پیدا میکند هر چیزی که میخواهد و برمیگزیند هر چه میخواهد نیست برای ایشان اختیاری بتحقیق که
تو میدانی ای امیر فاسقان که حقتعالی برگزیده است برای این امر از خلق خود کسی را که خود اختیار
فرموده است پس اگر نظر میکردند قریش از آنجا که خدا نظر رحمت فرموده بود برای آنها
هر آینه توفیق خیری می‌یافتند فقال عمر علی رسلک یا ابن عباس ابت قلوبکم یا بنی هاشم الا غشا فی امر قریش
لا یزول و حقدا علیها لا یحول یعنی عمر گفت که بحال خود باش ای ابن عباس انکار دارد دلهای شما
ای بنی هاشم مگر از بدخواهی در امر قریش که زائل نمیگردد و حسدی بر آنها که تبدیل نمیشود فقال ابن عباس مهلا
یا امیر المؤمنین لا تنسب قلوب بنی هاشم الی الغش فان قلوبهم من قلب رسول الله الذی طهره الله
و زکاه و هم اهل البیت الذین قال الله تعالی فیهم انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا یعنی ابن عباس گفت ساکت باش ای امیر فاسقان نسبت مده دلهای بنی هاشم را بسوی [illegible]
[illegible] بتحقیق که دلهای ایشان از دل رسول خدا بر آمده و آن دلی بود که پاک ساخته بود او را خدا و اهل
البیت اویند که خدا در شان آنها میفرماید که جز این نیست که میخواهد الله که دور کند از شما رجس را
ای اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردنی و اما قولک حقدا فکیف لا یحقد من غصب حقه و یراه فی ید
غیره یعنی اما قول تو که بنی هاشم بغض دارند بر قریش پس چگونه بغض نکند کسی که حقش غصب شده باشد و ببیند آنرا
در دست غیر خود بچشم خود فقال [illegible] الا انه [illegible] هذا الامر [illegible] یعنی گفت که چه
[illegible] که فرا گرفته شد [illegible] گفت احسد [illegible]

کرده بود بر حضرت آدم علیه السلام پس بیرون کرد او را از بهشت پس ما فرزندان آدمیم محسود ایم اما ظلم
پس این فرزندان خود بیدانکه صاحب حق کیست تا حجت بیاورده بود عرب بر عجم بحق رسول خدا و حجت
آورده بودند قریش بر سایر عرب بحق رسول خدا پس مائیم الیق تر برسول خدا از تمامهٔ قریش پس عمر گفت
که برخیز درینوقت و برو بسوی خانه خود پس برخاست ابن عباس پس هرگاه پشت کرد
باو آواز داد عمر که ای برگردنده بر ما حالیکه باشی و هر چه از تو صادر شود ما از رعایت حق تو
دست برنمیداریم پس ابن عباس ملتفت شد و گفت از برای ماست حق بر تو و بر سایر
مسلمانان بسبب رسول خدا پس کسی که حفظ کرد آنرا پس خیر خواهی خود کرده و هر که ضایع
کند آنرا حق خود را ضایع ساخت بعد از ان بیرون رفت پس عمر از همنشینان خود
گفت خوشا حال ابن عباس ندیدم او را که مباحثه کند کسی را مگر اینکه غالب می آید بر او
وجه نهم حدیثی است طولانی که کلینی بسند خود آنرا روایت نموده و ما آنرا باختصار
حسب حاجت وارد می سازیم پس بدانکه یونس بن یعقوب میگوید که من نزد حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم که مردی از اهل شام بخدمت آن امام انام حاضر شد
و گفت که من مردی هستم از اهل علم صاحب کلام و فقه و فرائض آمده ام برای مناظره
اصحاب تو پس آنحضرت اصحاب خود را طلب فرمود بمباحثهٔ او پرداختند و او مغلوب
ساختند تا آنکه نوبت بهشام بن حکم رسید پس آنحضرت بشامی فرمود تکلم هذا
الغلام یعنی الهشام او گفت آری پس شامی بهشام گفت ای جوان سوال کن از
من در خصوص امامت اینکس و اشاره نمود بامام بحق ناطق حضرت جعفر صادق ع
پس غضب هشام حتی ارتعد ثم قال هشام للشامی یا هذا اربک انظر لخلقه ام
خلقه لانفسهم فقال الشامی بل ربی انظر لخلقه قال هشام فغضب آن آنکه ...

بر الزام او بود پس بعد از آن شامی را گفت که ای شیخ پروردگار تو شفیق‌تر است برای خلق خود
یا خلق او بر حال خود مهربان‌تر اند شامی گفت بلکه پروردگار من مهربان‌تر است فقال هشام
ففعل بنظره لهم ماذا قال اقام لهم حجة و دلیلا کی لایتشتتوا و یختلفوا یتالفهم
و یقیم اودهم و یخبرهم بفرض ربهم پس هشام گفت که هرگاه خدای تو مهربان‌تر است
پس چه کرد در این مهربانی از برای ایشان شامی گفت که برپا نمود از برای ایشان دلیل و حجت را تا آنکه ساخت
تا پراکنده نشوند و با هم اختلاف نکنند تا الفت میفرماید حجت خدا در میان آنها و درست میکند کجی آنها را
و خبر میدهد ایشان را از فرض پروردگار ایشان پس هشام پرسید که آن حجت کیست گفت رسول خدا
پس هشام گفت پس بعد از آنحضرت حجت خدا کیست شامی گفت کتاب و سنت است
هشام گفت پس آیا امروز کتاب و سنت نفع بخشید ما را در اختلاف ما شامی گفت آری
هشام گفت پس چرا اختلاف کردیم ما و تو و آمدی از شام بسوی ما برای مناظره با ما پس شامی
ساکت شد پس جناب امام جعفر صادق علیه السلام بشامی گفت چرا ساکت شدی
شامی گفت که اگر بگویم که اختلاف نداریم دروغ گفته باشم و اگر بگویم که کتاب و سنت رافع
اختلاف ما است قول باطلی گفته باشم زیرا که محتمل الوجوه اند و اگر بگویم که اختلاف کردیم و هر یک
از ما ادعا میکند که من بر حق هستم پس در این هنگام کتاب و سنت بکار نیاید مگر اینکه
همین دلیل را من بر هشام منقلب میگردانم پس حضرت صادق علیه السلام فرمود بپرس از او
که پر است او را اعلم از علم و دانش پس شامی گفت ای شخص کیست مهربان‌تر بخدا یا خلق ایشان
گفت که پروردگار ایشان مهربان‌تر است بر حال ایشان از نفس ایشان شامی گفت پس آیا قائم
ساخته حجتی برای ایشان که الفت دهد ایشان را و جمع کند کجی آنها را و خبر دهد ایشان را از حق
و بیان کند حق و باطل را هشام گفت در عهد حضرت رسالت پناه یا در این وقت شامی گفت در وقت رسول خدا

رسول خدا نیست بود لکن در نیوقت کیست هشام گفت که این بزرگی گذشته است و مردم از
راههای دور با سایغسه خود را بنجه نزش میرسند و خبر میدهد ما را اخبار آسمانی بورانیش
انجه دید را نش شامی گفت پس چگونه بدانم که چنین است هشام گفت بپرس از او هر چه
خواهی شامی گفت که عذر را قطع ساختی پس بر من است سوال فقال ابو عبد الله
صلوات الله وسلامه علیه اخبرك کیف کان سفرك و کیف کان طریقك
کان کذا و کذا پس حضرت تفاصیل سفر را از راه اعجاز بیان فرمود شامی گفت
راست میفرمائی آخر گفت که اسلام آوردم در نیوقت برای رضای خدا پس فرمود
بل امنت بالله الآن یعنی الحال ایمان آوردی بخدا بدرستیکه اسلام قبل ایمان است و بر
اسلام است بنای توارث و تناکح و بر ایمان است بنای ثواب در روز حساب شامی
عرض کرد که راست میفرمائی و گفت الساعة اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و انك وصی الاوصیاء وجه دوم آن که
جناب مولانا المجلسی در حق الیقین میفرماید چون بعثت حضرت رسول مخصوص زمان
آنحضرت نبود بلکه مبعوث بود بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی
آورده و شریعتی از جانب خدا مقرر شده و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن و آشامیدن
و جماع کردن و بیت الخلا رفتن از برای ایشان مقرر کرده و در فرائض و مواریث و قضایا
و معاملات احکام واقعیه بوحی الهی مقرر فرموده و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود
و در آن مدت جمع قلیلی ظاهر الاذعان کردند که اکثر آنها نیز در باطن منافق بودند پس
هیچ عاقل تجویز این میکند که خدا و رسول امر عظیم چنین را ناتمام بگذارد و حافظی برای
این ملت و شریعت و کتاب و سنت که معصوم و مامون از کذب و سهو و تغییر و تبدیل

باشند معین نکند و کتاب مجمل غامض ذو وجوه و محامل در میان ایشان بگذارد که هنوز
این کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان مردم باشد در غایت اجمال باشد
و هر کس بهوای نفس و غرض از برای آن تعیین نماید با آنکه هزار یک احکام ضروریه در آن
آن نباشد و احادیث سنت در نهایت اختلاف و تشویش باشد و تو مسلمانی چند را
که هر یک انواع اغراض فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت گرداند که هر جا هر که
خواهند برای خود تعیین نمایند و آن جاهل در هر امری که رو دهد صحابه را جمع کند و خود داند
ضروریکی نامده باشد و از این و از آن بپرسد تا بمقتضای عقل ناقص باطله خود یکی را ترجیح
دهد مگر که قلیل از عقل اندک داشته باشد چنین امر شنیعی را بر خدا و رسول روا نمیدارد و خداوند که
آن لطف و مرحمت نسبت بعباد خصوصاً این امت و پیغمبری آن مهربانی و شفقت
در حق امت چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت با ایشان شوند پیغمبر بزرگواری
که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد چون شد
که یکمرتبه دست از ایشان برداشت راضی نمیشود دهقانی که در دهی حاکم میشود برای
ضبط رعیت خود و مزارع خود یکی کسی تعیین مینماید و وصیت برای ایشان میکند
و خالق برای متروکات خود تعیین مینماید پیغمبر آخر الزمان از دنیا میرود و برای دین
و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود کسی را تعیین نمیکند اگر در این باب عقل حکم
نکند ترجیح بدهد بلکه بکند وجه یازدهم آنکه آخوند ملا علیه الرحمه میفرماید که مخالفان
نیز معترف اند که عادت مقرره حقتعالی در جمیع انبیا از آدم تا خاتم النبیین این بود که تا
خلیفه برای ایشان تعیین نمینمود ایشان از دنیا رحلت نمیفرمود و سنت حضرت
رسالتمآب در جمیع غزوات و سفرهای جزئی هم آنکه آنحضرت از مدینه بیرون میرفت آن بود

که بعین سیس و خلیفه مقرر نمود و در جمیع بلاد و قرای اسلام نیز البته حاکمی نصب مینمود و امر ایشانرا بخود نمیگذاشت پس در یوم مفارقت کبری و صغری انبیا احوال ایشانرا مهمل و امور ایشانرا معطل میگذاشت **اقول** از جمله مؤیدات این تقریر است روایت مشهوره جاثلیق و جمعی که با او بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم از طرف قیصر پادشاه روم برای استکشاف حال اختلاف امت وارد مدینه گردیده بودند چنانکه در ارشاد القلوب این روایت بطولها از سلمان مذکور است و ما مختصری ازان در اینجا بقدر حاجت ذکر می سازیم هرگاه این جماعت داخل مدینه شدند و از مردم وصی آنحضرت را تفحص نمودند مردم ابوبکر را نشان دادند پس گروه ایشان حاضرین صحبت ابی بکر را سلام کردند و انها جواب سلام دادند بعد ازان گفت که رهنمائی کنید مرا بجانشین پیغمبر خود پس عمر ابی بکر را نشان داد جاثلیق گفت همین مرد پیر گفتند آری جاثلیق گفت ای شیخ تویی وصی و جانشین پیغمبر که در علوم خود مستغنی باشی از غیر خود و امت این پیغمبر در هر مسئله که محتاج باشند رجوع بتو کنند ابوبکر گفت من وصی نیستم جاثلیق گفت پس کیستی عمر گفت این خلیفه رسول خدا است باز جاثلیق از ابوبکر پرسید تو ای خلیفه آنحضرت که ترا جانشین خود گردانیده است در امت خود گفت نه جاثلیق گفت پس اینچه مدعی است که در دین حادث کرده اید در کتب سابقه ما خوانده ایم که خلافت از طرف خدا میباشد چنانکه فرموده است یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض پس کیست که ترا این اسم مسمی گردانیده است آیا پیغمبر ترا این اسم بر نگذاشته ابوبکر گفت نه ولکن قوم مرا پسندیدند پس خلیفه ساختند جاثلیق گفت فانت خلیفة قوم لا خلیفة نبیک چرا که تو خود گفتی که نبی ترا وصیت نکرده و ما دیده ایم در سنن انبیا که خدای هیچ پیغمبری را مبعوث نساخته مگر آنکه برای

نبی سبب ارشاد و تبیین بیشتر او ضمن گردانیده است که مردم بعد او محتاج باشند و او
الحکیم مستغنی نباشد و آن مصداق قول اوتعالی است که وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا و از
جناب امیر نیز گفت وما ذلکم الا وقد دفعتم شیئاً جهلتم وقد بطلتم سنن الانبیاء
فی قومهم الخبر وجه دوازدهم آنکه نصب امام لطف است و لطف بر حق تعالی واجب
است چنانچه جناب علم الهدی العلامه اعلی الله فی دار الکرامة مقامه فرموده و وجه آخر میگوئیم در محل خود
ثابت شده که تکلیف عباد بر حق تعالی واجب است و آن بدون تمکین مکلف نمیشود یعنی
هر چه سبب آن بنده مکلف بتکلیف بر قادر شود لازم است که قبل از تکلیف حاصل شده چه معلوم است
که اگر کسی مقدور بر جهاد نباشد او را تکلیف جهاد کردن یا کسی که او را قدرت بر ایستاده شدن
نداده تکلیف قیام کردن دادن او را از قبیل تکلیف طیران بکسی که زمین گیر باشد قبیح است
و مذموم و آن از حکیم علی الاطلاق محال است و ازینجاست که حق تعالی میفرماید
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و ازینباب تمکین است علم بندگان بانچه حق تعالی
آن امر یا نهی نموده چه اگر بندگان را سبیلی برای تحصیل علم بمامور به و منهی عنه نباشد
از قبیل عدم خلق قدرت و قوی خواهد بود که بدون آن اتیان بمامور به و امتناع
از منهی عنه محال است و تکلیف آن ساقط ازینجاست که مجنون و صبی و امثال آنها را
که قوت علمیه ندارند مکلف نساخته و شبهات در امر ادیان شاید بسبب تقادم
عهد و طول زمان نظر باختلاف آرای علما باحکامی که نبی سابق آورده از جمله متعذرات
می شود چنانچه الحال مشاهد است که با وجود اینکه علم ضروریات مذهب میان اهل
اسلام و ضروریات دین معین است لکن هیچ بدون بیان علم حاصل نمودن آن از جمله
متعذرات است پس لابد است که هرگاه نبی در میان نباشد نایب او که معصوم از خطا

وجه دوم
وجوب نصب امام

ف: نصب الامام لطف است و اللطف
بر خدای تعالی واجب است

وعالم باحکام رسول خدا باشد و موید بمعجزات موجود باشند تا حفاظت احکام دین او نمایند والا
لازم آید سقوط تکلیف یا تکلیف بدون تمکین و این هردو باطل است و اگر کسی گوید که گو
حکم خدا در هر یک متعین است لکن حقتعالی تکلیف نمود بانکه در وقت فقدان نبی بعد
بذل جهد هر چه نزد مکلف یا مجتهد راجح نماید بر آن عمل کند گوییم اگر چنین باشد باید که پیغمبر
نفرماید ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة
وایضا این باطل است باجماع من الامة الا من لا یعبأ بخلافه پس اگر کسی گوید که از دو حال بیرون
نیست یا علم باحکام نفس الامری در هر وقت که زمان فقدان نبی است و غیبت امام
امام ممکن الحصول است یا نه بر تقدیر اول احتیاج امام نباشد و بر تقدیر ثانی سقوط
تکلیف یا تکلیف بالمحال لازم آید در جواب گوییم که مراد ما آنست که حقتعالی چون در هر
واقعه در هر باب حکم معین وارد که بواسطه نبی آن اعلام فرموده و تکلیف نموده پس
چون او قادرست و حاکم لابد که بعد نبی حافظ دین او از خلق برنگردد تا خلق را ممکن شود
که علم آن احکام بواسطه او حاصل نمایند چه اگر چنین نکند تعیین احکام و بعثت نبی آن
عبث باشد و خلق را تکلیف کردن بآن از قبیل تکلیف محال باشد اما هرگاه حقتعالی
حافظی معین نماید و خلق گفته او را قبول نمایند و او را مخذول سازند پس چون خودشان
مفوت منافع وجود آن حافظ شده و سبیل علم باحکام واقعیه را مسدود ساخته مستحق
عذاب [illegible] و بر خلاف آنست حال آنها که آنها را دخلت در باب تقویت این غرض
[illegible] نباشد چه ظاهر است که حقتعالی در صورت آنها را معذور دارد و در بعضی از امور
تکلیف بمقتضای مظنونات آنها هرگاه متعارض شرایط معتبر شود آنها را مکلف سازد
و آنچه [illegible] که در احادیث ائمه وارد شده که عبادات و خیرات و مبرات مخالفین از

حیله صحت عاری و مردود درگاه الهی میباشد بخلاف اعمال خیر شیعیان اهلبیت ع
پس اگر گوید که اگر حقیقت حال چنین باشد لازم آید که ظن در اصول اعتقادات هم معتبر
باشد گوئیم اگرچه نزد عقل این مجوز باشد لکن از ضروریات مذهب امامیه است که حقتعالی
باب علم باصول اعتقادیه مسدود نساخته و اگر چنین نمی بود تفرقه میان مومن و غافلین
و میان غیر آنها حاصل نمی شد فتامل فیه فانه دقیق و سنیها را چاره ازین نیست که در
امثال چنین جاها باعتقادات سخیفه خود که برای امثال چنین مدعیات خود آماده کرده اند
متشبث شوند و بگویند که از کجا که حقتعالی تکلیف بمحال میکند چنانکه تکلیف نموده بعض
کفار را با وجود علم بعدم ایمان آنها و از کجا که خدا کارهای عبث نمیکند چنانچه در تکلیف
عباد جمهوران مطلق فائده مترتب نمی شود خصوصا نسبت بعصاة و کفار و هر چه صادر
شود از امثال چنین صفات ذمیمه بری می نماید و نیز آیه لا یکلف الله نفسا الا
وسعها و هم معنی آیه افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون لکن آنها حق
بحرفها گوش نمی کنند و صدر او را بعرض قبول در نمی آرند و ما بحمد الله تعالی بدلائل
باهره در کتاب عماد الاسلام سیما بالحال الکرام حسن و قبح اشیا و وجوب تکلیف
و وجوب کون افعاله معللا بالغایات و امتناع التکلیف بالمحال و نحو آنها
که تعلق بامثال چنین مسائل دارد باثبات رسانیده ایم و شطری از آن در کتاب صوارم
که بتقریب نقض باب الهیات کتاب این ناصب عداوت ائمه الهدات مرقوم قلم گشته
هم مذکور گردیده **اقول** کلام در مقام با دو طائفه است اول اهل سنت که
ناصب عداوت اهل بیت اند و در صدد تخریب بنیان امامت آمده اند دوم اخباریه
که مدعی تمسک بدامان عترت طاهره اند با مخالفت ظاهره اما اهلسنت پس بیان که

سرکرده

سرکرده ایشان عبد العزیز دهلوی در کتاب خود که آنرا تحفهٔ اثنا عشریه مسمی گردانیده بعد ذکر
مذهب اهلسنت که بنای امامت بر اختیار امت گذاشته اند میگوید بلکه اگر بتأمل نظر نمائیم
معلوم توانیم کرد که نصب امام از جانب خدا متضمن مفاسد بسیارست زیرا که ارای
عالمیان مختلف و خواهش نفوس ایشان متفاوت پس در تعیین شخصی بلکه اشخاص چند برای
تمام عالم در جمیع ازمنهٔ بقای دنیا موجب برانگیختن فتنها و کثرت هرج و مرج و منجر
بتعطیل امر امامت و غلبهٔ متغلبین و خمول و تقیهٔ آن اشخاص بلکه در معرض هلاکت انداختن
ایشان و همیشه خائف و مختفی بودن آن اشخاص است چنانچه در حق جماعه که اعتقاد
امامت آنها دارند همین قسم واقعست پس نصب امام را لطف گفتن و آنرا بر ذمهٔ خدا
واجب دانستن سخنی است که عقل هرگز آنرا باور نمیکند و بعد از تامل هرگز تجویز نمیکند و
اگر نصب امام لطف باشد بشرطی باشد که امام را تائید و اظهار و غلبه و کبت مخالفین
و معاندین نیز همراه باشد والا مفاسدی که مذکور شد دست بگریبان اند و چون تائید و اظهار
اصلا درمیان نیست لطف بودن آن صریح مخالف عقل است وانچه بعضی از علمای
امامیه در جواب این سخن گفته اند که وجود امام لطفی است و نصرت او و تصرف دادن او
لطفی دیگر است و عدم تصرف ائمه از جهت فساد بندگان است که ائمه را باین مرتبه
اخافت و تهدید نمودند که بر جان خود خائف شده از اظهار امامت پهلو تهی کردند و
رفته رفته امام غیبت اختیار نمود و غیر از نام از او نشانی پیدا نیست و چون نصرت امام را
بندگان بسبب سوء اختیار خود ترک کرده باشند بر ذمهٔ خدا چه قباحت لازم می آید در استتار
و خوف سنت انبیا و اوصیا است آنحضرت هم نیز در غار بخوف کفار مستتر بوده اند پس
درین جواب سراسر غفلت و چشم پوشی است از مقدمات ماخوذه در اعتراض زیرا که

معترض میگوید که وجود امام بشرط تصرف و نصرت لطف ست و بدون تصرف و
نصرت متضمن مفاسد کثیره حالا بر ذمه مجیب ست که آن مفاسد را دفع میکند

اقول جناب والد ماجد علیه الرحمه در جواب مصنف باید **قوله** الرسائل
تراکیب آنکه سبحان الله صحیح دیندار دعاوی نصفت شعار نیمعنی را بزبان
توانند آورد که فرستادن و تعیین فرمودن حقتعالی امام را متضمن مفاسد و ثوران فتن میشود
وچون تفویض این منصب بطرف خلائق مختلف الآرا و متفاوت العقول الی منتهیه
وخلفاء ارباب عداوت و لداعیه شهوات نفسانی و علاقه بگزینش جاه نفسانی
شود موجب صلاح عالم گردد و هر چند از شامت اختیار خلق در وقت اصحاب ثلثه
و معاویه و یزید انچه از ظلم و ستم و قتل و نهب تا اکنون بخفی نیست بمعرض وقوع آمد چون
موجب سرور دلهای نواصب واقعه اولاد رسول ست از انجمن صلاح خواهند
دانست و مفاسد نخواهند انگاشت الا مفاسدی که در انقطاع عالم قبل از زمان نبی
و بعد آن الی الآن که سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری است در کتب تواریخ و اخبار
از دست سلاطین جور و طغیان بوقوع پیوسته پنهان نیست که هیچ یک از مسلم و
کافر انکار آن نتواند کرد و معلوم ست که اگر خلق بر این سلاطین اختیار نمیکردند و
زمین خود را نمی باختند محال بود انها را ما تسلط بهم رسانند و القاطع خیانت
الا ایجاد کردن و بعلم و یقین ببینند که کار ایشان جز عصیان و متابعت شهوات
نمیدانند دیگر دین آشتی از یک دیگر کردن و مدعا امام تعیین میکنند صلاح دینی
و دنیوی ایشان است و بدین بیانی اینها عوض کردن چنانکه بزعم اهل سنت ست لازم
آمدست العیاذ بالله حقتعالی را جهالت و نادانی کرده باشد قطع نظر ازین

علواً کبیرا و ایضاً اگر کلام ناصبی تمام باشد لازم می‌آید که جمیع انبیا که تا حین که تعیین اوصیا
کرده اند پیغمبر خدا که بعوض ساو سر کرده های لشکر تعیین میکرد العیاذ بالله از کمال جهل و
نادانی از و سر زده باشد بلکه بنابر عموم شان محول برای خلق و لشکر میکرد تا قبل از اتکاء
بامر اقبال نمایند خود باهم در باب تعیین حسب منازعه نمود و کشته نشوند و عجب نیست که اگر
این ناصبی منافق در وقت رسول خدا می‌بود تا سیما با خلیفه الثانی ابا التقی رسول خدا
در باب [illegible] نمود و مسلمین را این تقریب [illegible] آورده کلام دال بر [illegible] مباحث
انتهی بعض کلامه جهله الله فی اکرامه و نیز [illegible] گفت که عجب است ازین نا[illegible]
از تعیین اول تا آخر امعترض نمی شود و زیادتر استحسان تعیین امام مستشکل گردد
تا جمیع اول را بر تعیین ثانی غالب می اندازد [illegible] انشاء فساد و آخر انشاء صلاح
[illegible] محض [illegible] دیگر خدا و علیم و حکیم و [illegible] مصالح بندگان نیست و اول مصالح
امت داناتر هست چه نسبت خاک را با عالم پاک . اگر خلاف آرا بندگان
[illegible] عصیان نسبت بخالق انام مانع تعیین امام و نصب امام [illegible] مرجح باشد تعیین
اول را در حق ثانی چرا می پسندد اگر تعریف [illegible] مردم [illegible] است چرا ثانی در حق
ریاست اول می گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی
مثلها فاقتلوه [illegible] از جناب والد ماجد رحمه الله میفرمایند و بعد اللتیا والتی میگوییم که
بنا بر عقیده امامیه حال امام چون حال انبیاء [illegible] و حال انبیا نمی شود که از طرف
حق تعالی منصوب و مبعوث شده و بطرف خلق [illegible] و با انبیا [illegible] بر ملائکت [illegible]
[illegible] است [illegible] خلق [illegible] با الملائکه چنین انبیاء [illegible] اعمال کرده اند [illegible]
انبیا [illegible] شده و گر عصیان ورزیده انبیاء [illegible] منقول [illegible] ساخته [illegible]

ذم و ناخوشی پروردگار و رسول مختار گردیده و حجت خدا و رسول تمام و مقبول و بنا بر
مزعوم سنیان حال امام چنین میشود که مثلا پیغمبر خدا یا حقتعالی بیکی از اهل اقلیم یا اهل بلد گفته
دستاو که شما از میان خود متفق شده شخصی را برای اینکه تا مصالح امور دنیا و دین شما
باشد رئیس خود سازید و چون اهل آن بلد مختلف الآراء بودند و اکثری از ایشان ارباب
اعراض فاسده و بسیاری از صاحبان عقول ناقصه در تعیین رئیس خواه دیده و دانسته
و خواه بسبب اختلافات اجتهادیه مختلف شدند و تنازع میان اینها واقع شد و
این منجر بجنگ و مقاتله گردید تا اینکه مفاسد عظیمه درین اقلیم پدید آمد یا اینکه بر تقدیری
که اینها متفق شدند آن رئیس ظالم برآمد و مرتکب گردید بانواع فسق و فجور بلکه ملحد گردید
و خواهست که دین آن نبی را برهم زند و چون صحابه و ملعاة گرد او درآمده بودند بسبب
وجه استعمال و نمی تواند شد و چون خدا و رسول آن اهل را متعرض شد گفت که چرا
چنین شخص را رئیس خود ساختید آنها در جواب گفتند که تقصیر او بر جیست تو این
تعیین را بر ما گذاشتی و میان ما در وقت تعیین اختلاف واقع شد و این مفسده بکار
و یا اینکه گویند که ما عالم بغیب نبودیم ما چه دانستیم که انجام کار این رئیس چنین خواهد شد
چرا تو خود رئیس را قبل خود مقرر کرده نفرستادی درین صورت ارباب عقل سلیمه تأمل
نمایند و ببینند که خدا و رسول مستحق ذم و ملام می شوند یا نه پس چون بنا برین مسئله
حال امام بعینه حال نبی است و حکم می شود و آن باتفاق اهل اسلام اهل کافه علما
بنبوت انبیای کرام واقع است و مستحسن نصب امامی چنین که مثل بعضی انبیاء سابق
مخذول و منکوب بل مقتول شود نیز مستحسن و بجا خواهد بود بخلاف حال نصب امام که مدد
برای خلق باشد چه هم خلاف مجاری عادات حقتعالی و انبیای کرام است و هم

موجب ثوران مفاسد عظیمه و منشا اینهمه مفاسد حقتعالی می شود و حجت خلق تمام چنانچه
دانسته انتهی کلامه اعلی الله مقامه تقریر آخر بعضی از اذکیا در جواب همین قول شاه
عبدالعزیز دهلوی حرفی چند بحسن بیان بآئین شایسته نوشته اند که ذکر آن درینمقام مناسب
نمود حیث قال شاه صاحب بعد از تامل نظر این ترقی کرده اند و تامل شان از نظر سرسری
بدتر بلکه ترقی شان همین تنزل ست اِنَّهٗ فَکَّرَ وَقَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ اَدْبَرَ
وَاسْتَکْبَرَ خدارا ای اهل سنت از لعلی رتبه تا شرم کنید ببینید این چه نظر و
تامل ست خودش آرای عالمیانرا مختلف و خواهش نفوس ایشانرا متفاوت بگوید و بعد
ازان نصب امام را موکول بر چنین آرائی مختلفه و خواهشهای متفاوته میگذارد اتباع
و پیروی نفس عقلاً و سمعاً بالعموم مذموم ست خصوصاً در حکمرانی شریعت سیما در نصب
امام چه اگر نصب امام که معدن شرع و احکام ست موقوف بر رای رعایا باشد پس در حقیقت
زمام احکام شریعت مفوض براهوای رعیت خواهد بود و شناعت و فظاعت این امر
ببداهت عقل و شهادت نقل معلوم ست قال الله تعالی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی وقال
سبحانه وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَآءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِیْهِنَّ
یعنی پیروی خواهشهای نفسانی مکنید و اگر حق بر وفق خواهشهای ایشان می بود هر آئینه
آسمان و زمین و هرچه در آنهاست فاسد و خراب می شد آیا ممکن ست که حقتعالی
خلق خود را از پیروی هوای نفسانی ممانعت نماید و تعیین امام را بر هوای نفس واگذارد
و موافقت حق را با خواهش مردم باعث فساد ارض و سما فرماید و باز فسادی را که در
موافقت حق با هوائی خلق لازم می آید روا دارد الی ان قال ملخص آنکه شاه صاحب را
با ملک جابر و بادشاه قاهر طرفه خلافی و نزاعی افتاده است حاصل کلام ایشان اینست

که اگر نصب امام بر ذمهٔ خدا باشد هرج و مرج و فساد بر خیزد زیرا که بحسب خواهش مردم
باشد فسادی برپا شود و محصل فرمودهٔ الهی آنکه اگر حق بر طبق خواهشهای مردم وقوع
یابد در کون و مکان فساد افتد و مسلمانان میدانند که درین بحث و نزاع و جدال حق
بطرف حق ذو الجلال است و گفتهٔ این دشمن خدا از بس خطا و اختلال که ام فتنه و هرج
زیاده تر از نیست که تعیین امام بر عقول ناقصه و طبایع و اهوای مختلفهٔ اهل عالم مفوض
باشد پس یکی از ایشان زید را امام سازد و دیگری بکر را تجویز کند و هلم جرا و هیچ امام
ساز را بر امام منکر دیگر چیزی نیست تا قول او قبول شود و حکم این مردود آنچنین تجویز
مستلزم فساد است یا تجویز خدا که همه گردن از و بار بسته تر ساخته میباید که اطاعت
آن نمایند الی ان قال خلاصه آنکه دلیلی که برای اثبات مطلب خود ذکر کرده اند
بر مطلب ما بکمال پاکیزگی و صراحت دلالت میکند اختلاف طبایع و آرای بنی آدم
و شیوع صفات حسد و بغض و حب جاه و ریاست و عصبیت و حمیت که اکثر افراد
انسان از آنها خالی نمی باشند مقتضی آنست که یکی از خلیفه سازان کسی را که قابل
امامت نبود بسبب اغراض فاسدهٔ خود [illegible] مستحق خلافت
داند و دیگران بجهت اغراض صالحه بطور ابطال باطل یا اغراض فاسده که منشا آن در
ایشان نیز مثل همان صفات ذمیمه باشند مخالفت نمایند پس ضرورت منازعات
عظیمه و مفاسد کثیره بانحای متعدده واقع شود و نزعها برپا گردد و فساد بر خیزد
یک طرف از دست ظلم شخص منصوب اهل زمان شور و فغان برآرند و یک طرف
اهل حق که حق بجانب دارند فریاد و استغاثه نمایند و یک طرف بعضی از ارباب باطل
بجبر و طمع و حب زخارف دنیویه مجادله و مخاصمه برآیند یا اجتهادات ردیه و افکار

تا قصه را انکار فرمایند و هرچند وقوع این مفاسد کما اعترف به علامه تفتازانی بقسمی ست
که حیوانات و جمادات آن گواهی میدهند ولکن چون بنابر تقریر متعسف منصف لعب
الام از طرف خلق خالی از مفسده نمی باشد بعید نیست که این متعصب بالمره ازان همه
خانه براندازیها که از دست خلفای جور واقع می شد حاشا نماید و در عقیده او انداختن
نعش المطهر سید البشر بی تجهیز و غسل و کفن و دفن و بجانب سقیفه دویدن و در آنجا شور
و فریاد برداشتن و سعد بن عباده را زدن و پامال کردن و شمشیر را شکستن و حق
سیدة النساء خلیفان را بزور گرفتن و خونها ناحق ریختن و فظ غلیظ القلب را حاکم معظم
مسلمین ساختن و برای سنگسار کردن و حد زدن بی گناهان و دیوانگان فرمان
دادن و بنی امیه که دشمن خاندان رسول بودند برگردن مسلمانان مسلط کردن سراسر
مصلحت و عین منفعت باشد گمان نمی برم که ظلم و بیداد معاویه و یزید و زیاد و حجاج
و دیگر بدنهادان ایشان که بجور و جفا عالمی را ته و بالا کردند و دوستان خدا را زهر هلاهل آشام
چشانیدند و آن مسموم کردن جگرپاره رسول خدا و بهارستان زهرا حسن مجتبی و بخون
غلطانیدن خامس آل عبا و همراهان اهلبیت در کربلا و اسیر دختران علی مرتضی
و در وطن آوارگی ذریت حضرت محمد مصطفی و نهب و غارت مدینه زادها الله شرفا
و شکستن خانه خدا و دیگر انواع و اقسام مفسدها که بسبب آن خون از آسمان باریده و
بر زمین هر سنگ پاکی و خونی نگردید مصلحت دانند و دعوی کنند که همه مفسده منتج
مصلحت و همه ایشان کردند عین صلاح بوده است و در صورت سبب چیست که جستن
ابو لؤلؤ لعنه بر خطاب و کشته شدنش و محصور شدن حضرت عثمان و مقتول گردیدن او در
حالت صوم چنانکه میگویند مصلحت نیست که برای امثال این دو حادثه شیون

بر پا کنند و خاک بر سر ریزند و تا آن این خلیفه مصطفی نمیدانند خلاصه او
دو مقدمه مقرر شاه صاحب واجب است یکی اینکه تعیین امام بر حکیم که و الله لا یحب
الفساد در حق خود فرموده منجر بمفاسد می شود و دیگر آنکه در نصب خلق که ظهر الفساد
فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس منشاء شان واجب است هیچ فساد لازم
نمی آید و تا این دو مقدمه ثابت نمی شود کلام این حیوان العلم هیچ مرد مسلم مسلم
نخواهد بود که آنچه خدا کند در آن مفسده باشد و آنچه خلق کنند عین مصلحت و بعد از آنکه
شاه صاحب این مقدمه اثبات این دو امر آیند تکلیف دیگر با ایشان تجسیم داده و آن اینکه
بفرمایند خمول و خائف ماندن و تقیه کردن چه عیب دارد که بسبب آن حق جل شانه بر
نصب امام جرأت نمیکند حال آنکه بسیاری از پیغمبران را با وجودیکه میان قوم خود
خائف و ترسان مانده مبعوث کرده است و ممکن نیست که این بزرگان جا بجا ولی و رنی
ببرکت روح پر فتوح ایشان خود نجات یابند و اگر فسنه باز دیگر عجب است و ان
اینکه گفته ام که اینهمه مفاسد در تعیین خدا لازم می آید آیا چنین مذهب حضرت ایشان نیست
که هر فعل را می که خدا کند خوب و پاکیزه است پس اگر نصب امام قبیح و مورث مفاسد
نیز باشد بر ذمه خدا واجب میتواند شد که بمرکا مالا تعالی این از بد غیر خواهد آورد و قبیح
زشت اینهمه قبایح بخوبی مبدل خواهد شد انتهی و حقیقت نمودار این نقل کلام الوالد العلام
فاقول قال الطاب ثراه فوکه بمنزله تعطیل امر امامت الخ دیده ابراء تعطیل که دلالت
بر وجوب نصب امام بر جناب حقتعالی میکند این زبان ناسفتن بعض اعتراض کردن
طمعدان است بر افعال حقتعالی و ایضا معلوم است که حقتعالی بسیاری از انبیا را مبعوث
گردانیده و آنها را منصوب ساخته و ایشان را مدة العمر زیر دست و تحت جفا کار شغل مانده

مخذول و منکوب بلکه مقتول گردیده اند و مطلقاً بعثت آنها فائده بحال امت نبخشید
بلکه موجب خلود ایشان در نار گردید پس این شقی باید بگوید که میبایست حقتعالی چنین انبیا را
نمیفرستاد تا موجب تعطیل آنها نمی گشت و آنها را در معرض هلاکت نمی انداخت و امت
مستحق عذاب الیم و خلود در نار جحیم نمیگردید ایضاً تعیین نمودن حقتعالی و رسول او ائمه را
که موجب تعطیل و تبدیل و در معرض هلاکت آمدن ائمه گفته معلوم نیست که بکدام دلیل و حجت
این را باثبات رسانیده و کدام علاقه هست میان تعیین فرمودن حقتعالی و میان
تعطیل و هلاک شدن امام و اگر چنین می بود چرا خدا و رسول او تعیین اوصیا میکردند
و اگر چه بود چرا تعطیل انبیا و هلاک آنها لازم نگشت و ایضاً این شقی کی بگوید که زعم
تو که حقتعالی نصب امام را مخلی گذاشته او بجهال بسبب منصوب شدن او از طرف
حقتعالی موجب تنفر ایشان و تعطیل نشود احتمال بیاد بابا که از مدت چنین چندها
یا نبیانی که امام منصوب ساخته اند و کدام شر و فساد از ضرر خلق بسبب این تفویض دفع
شده تا این تفویض راجح باشد بر تنصیص فوکله چنانچه در حق جماعت که اعتقاد امامت
آنها و از ملوک و سلاطین ما قبل [illegible] ایشان از مخفی و پوشیده نیست که هر گاه امری باشد که
متعلق بهر یک از امور بسیار تواند شد بجبر و خواهش نفس و تسلط شیطانی آن را
بطرف یک امر معین ساختن ناشی از کمال عصبیت و عناد است تو از کجا دانستی که محال
بودن ائمه منصوب شدن از قبل حقتعالی است سلمنا لکن بواعث این از کجا دانستی
چه اگر [illegible] بسیزده سال از زمان غیبت چرا پیغمبر را نفرستاد که او بسبب
معین شدن از طرف حقتعالی از دست کفار خلاف و ترسان مانده و مخفی میبایست
میگرفت و از افشاء [illegible] منع میفرمود تا اینکه چون [illegible] مسلمان [illegible]

حضرت رسول را اسلام آشکار گردد کفار بسبب حمایت حضرت ابیطالب عمّ حبیب خدا
آنحضرت نتوانستند آزار داد لکن بعضی صحابه را زیر چوب آوردند چنانچه در کتب معتبره سنیان
مثل تاریخ خمیس وغیره مروی است که بعضی ایشان را چندان کشش کاری کردند که بینی با اجساد ایشان
برابر شده از بیم استیلاء مذهب است بالجمله استیلای کفار و خائف بودن رسول مختار
از دست اشرار تا مدت بسیار بجائی رسیده بود که صحابه او از مکه هجرت کرده ببلاد
بعیده رفتند و خودش متحمل شداید کفار و مکاره ایشان میشد تا اینکه تقریباً مدت سه سال
در شعب ابی طالب با کمال خوف و بیم مختفی و متواری گشت و در شب غار چنان
خائف گردید که کفار گذشته و حضرت امیر را بجای خود خوابانیده تا سه روز در غار که
مسکن کژدم و مار بود بسر برد پس اگر این خائف مانع نصب است و ناشی از نصب حق تعالی
چون او سبحانه باین ارتکاب قبیح خو گرفته در باب تعیین امام هم اگر مرتکب آن گشته محل
اعتراض نمیتواند شد و اگر حال خائف بودن اکثری از انبیای سابقه و گریختن از
دست اشرار و مخذول و منکوب شدن آنها از روی تواریخ و خبر سنیان برنگارم موجب
تطویل کلام میشود و هرگاه چنین سنت الهی از همیشه جاری باشد در باب نصب امام
انکار و استبعاد آن نتوان کرد اقول کلام ناصب عناد پیشه که کالانعام
است در این مقام تعلقی ندارد گویا مطلب این ناصب آنست که ائمه اثناعشر شیعیان را
چون خداوند عالمیان از طرف خود نصب کرده بود بعد سبب خوف در زمان
شان افتاد منجر بتعطل امر امامت و غلبه متغلبین و خمول و تقیه ایشان گردید اگر همین
مطلب مراد وی است پس مضمونی است عجیب و عقیده ایست غریب که هیچ یک آن
قائل نیست پس کلام فضل متعلق بصریح مشهود خواهد بود هرگاه ثابت نه نمازیا

رسول لکن بسبب حال همین قدر قسم از برین تقدیر برای کافی و بسنده است که ائمه علیهم السلام
منصوب من قبل الله بوده‌اند و ادعای آنکه ازین سبب مفاسد برپا شد دلیل طلب است
بل صریح البطلان و اگرچه آنکه ظاهر است اعتقاد بامامت شان ندارد کما اشیر الیه قوله اگر آن
جماعت که شیعیان اعتقاد بامامت آنها دارند الخ پس استشهاد بذکر شان در دعوی
ترتب فساد بر تعیین رب عباد لغو محض خواهد بود چه اعتقادی را که صحیح نمیدانند استدلال
بآن بچگونه روا میدارند زیرا که هرگاه مقدم شرطیه بزعم شان در نفس الامر محقق نیست ترتب
لوازم مقدم بران در نفس الامر چگونه ثابت میتواند شد و اگر بطور دلیل الزامی بر شیعیان
وارد می‌سازد که چون شما حضرات را در نفس الامر منصوب من قبل الله میدانید پس
ترتب مفاسد بر نصب آلهی شما را لازم خواهد آمد پس آنهم درست نمی‌آید چه شیعیان اگرچه
البته در نفس الامر حضرات را منصوبین من قبل الله میدانند لکن امور مذکوره را از مفاسد
مترتبه بر نصب آلهی نمیدانند بلکه از قبیل مفاسد مترتبه بر سوء اختیار خلق میدانند پس
الزام تمام و کلامش بهر کیف مختل النظام خواهد بود کما لا یخفی علی اولی الاحلام ثم
قال المولوی العلام اجله الله دار المقام قوله پس نصب امام الخ اقول الحمد لله
علی تقریب النبی که او آنکه وجوب نصب امام منحصر در لطف مقرب نیست بلکه حال آن مثل حال
نبوت است که در لطف آن در نفس تمکین است اعنی چنانچه مکلفین بدون رسول نتوانند
تدین باحکام الهیه برد و آنچه باتیان آن مکلف اند بجا آرند و آنچه از آن نهی کرده شده اند
باز مانند همچنین بدون وجود امام پی باحکام واقعیه شارع نمیتوانند برد چنانچه فی زماننا
مشاهد و معاین است و ایضا حال او مثل حال رسول است در باب رفع فساد از عالم
و انتظام امور معاش و معاد بنی آدم و هم امام حجت الهی و نحو ذلک من الوجوه المزبوره

و فوت این منافع سوای اتمام حجت الهی هرگاه در صورت بعثت بسیاری از انبیا ثابت است
فوت آن در باب تعیین امام مفروض باشد و قطع نظر از اینکه گفته شد شبهه نیست در اینکه
امامت لطف مقرب هم هست چنانچه بعثت انبیا و شمول مکلف گردانیدن حق تعالی بندگان
با احکام شرعیه اعنی هر که عقل سلیم داشته باشد میداند که امام معصوم صاحب معجزات
و کرامت سرآمد علمای زمان هرگاه میان خلق باشد البته موجب طاعت خواهد گردید
و سبب دوری از معصیت و ظاهر این را هیچ یک از اهل انصاف انکار نمی تواند کرد و
و مراد ما به این نیست که نفس وجود چنین امام علت تامه اصلاح حال خلق است و چگونه
چنین باشد و حال آنکه اگر چنین باشد موجب آن می شود که خلق لابد بطرف طاعت
شوند و این منافی تکلیف است و بنابر آنکه بمعرض ثبوت رسید که وجود چنین امام از جمله
اسباب و علل اصلاح خلق است پس بسبب فقدان بعضی از علل دیگر اگر معلول بوجود
نیاید هیچ صاحب هوش انکار علیت علت ناقصه نخواهد کرد آیا نمی بینی که نفس خشبات
از جمله اسباب وجود تخت است که بسبب فقدان نجار تخت موجود نشود و بوجه آخر
هرگاه امری باشد که معلول بفعل دو کس باشد تا فعل هر دو نیاید آن معلول واقع نشود
مثلاً شخصی باشد مالک دو غلام یکی از آن صحیح و سالم و دیگری زمین گیر و کلال را
مولا بر هر دو واجب سازد که صحیح از صحرا گل آورده پیش غلام زمین گیر گذارد و غلام زمین گیر
از آن کوزه درست نماید غلام صحیح گل از صحرا آورده حاضر ساخت و غلام زمین گیر
کوزه درست نکرد بهیچ عاقل خواهد گفت که غلام اول عبث گل را از صحرا آورده چه
آوردن او وقتی مستحسن می افتاد که کوزه تیار می شد چون آن نشد آوردن او
بیکار گردید و یا این که خواهد گفت که آوردن گل در وجود کوزه را بالقوة القریبه من الفعل گردانیده

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ حاصل آنکه چنانکه بعثت انبیا و تکلیف عین تفضل حق تعالی
است و سبب اصلاح حال خلق خواه خلق بآن منتفع شوند و خواه بسبب سوء اختیار
خود نشوند همچنین ست حال امامت و چون آن واقع ست بالاتفاق در وقوع این چه
قباحت خواهد بود و هذا ظاهر کمال الظهور قوله دست گریبان ناصائح امر چنین ست
که آن مفاسد دست گریبان آنها اند که بسبب انکار امامت ائمه اثنا عشر مستحق
خلود نار گردیده اند و مفوت منافع وجود امام چنانچه کفار بسبب انکار نبوت نبی مختار
و دیگر انبیای کبار خود را از منافع دنیوی و اخروی محروم داشته مستحق دخول دار البوار
شده اند اما الامامیه پس بسبب امثال چنین اعتقادات حقه که دارند خود مفوت منافع
وجود امام نشده در زمان غیبت مصداق یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ شده مستحق اضعاف
اضعاف اجر و ثواب جزیل گردیده اند و انشاء الله تعالی بعد ظهور آنحضرت در رکاب
ظفر انتساب مستعجم خیر مستاصل گردیده تیغ شیر بر بدنهای منکرین و جاحدین خواهند زد
الآن تحلیل ظهوره فانیتم بُردا بجیل او نذ منشرها قوله پس این جواب سراسر
غفلت و چشم پوشی ست که عیب خود را بر دیگری بستن شعار امثال چنین بی ادبان ست
که از خدا شرم و نه از خلق پروا دارند باید دانست که ادله قطعیه که یکی از آن این ست که
وجود امام لطف مقرب است و لطف بر حق تعالی واجب باثبات رسانیدیم که نصب امام
بر حق تعالی واجب ست و توضیح یک از مقدمات آن ادله بالخصوص کما علی دلیل
اللطف ست نقض نمیتوانی نمود مگر در برابر آن ادله قطعیه نقض اجمالی معارضه نمائی
و آن چنانچه دانستی نقض مسموع نمیشود که ثابت کنی که بسبب عدم ظهور چنین امام غالب
و قاهر منحصر ست در عدم وجوب نصب امام بر حق تعالی پس احتمال دیگر هم درست اثبات

این جهار روما را مجرد منع کافی ست در باب تمام بودن ادلهٔ قطعیهٔ مسئله و اگرچه ما تبرعاً
بحمد الله باثبات رسانیدیم عدم انحصار لطف و افصح ساخته‌ایم که از فوت تصرف و خطبهٔ امام سقوط وجوب
نصب بر حقتعالی لازم نمی آید بلکه اگر در وقت تعیین امام که میان او و میان بندگان نسبت
نخواهد بود در باب ترک نمودن امری که بر آنها واجب بوده بلکه معذور بلکه می‌شود
چنانچه از مثال مذکور ظاهر شود که اگر غلام متمرد ست شکم را از معرفت مستحق
ذم و ملام میگردید محجوج می شد و غلام در حین که در باب ... نکردن کوزه معذور
تمام و تمام نظیر اینکه مبطل نقض اجمالی تواند نفس فعل حقتعالی که تکلیف باشد و بعثت انبیا
در معرض تعیین آورده‌ایم یعنی اگر نقض تو درست باشد لازم آید که بعثت انبیا که متساوی
سابقه انها بانهایت نیافته اند بلکه انبیا را منخذل و منکوب گردانیده و بعضی را بجر و
محن مبتلی گردانیده اند و بسبب چنین بعثت هم بن در معرض ... در آمده و هم نسبت او بخند
فی النار باید قبیح باشد و گمان نقض را درد اوراند و هم چنین ست حال تکلیف نسبت
بکفار و فجار و از بنیاد و فرع شد اگر ایشان بخصوص تخصیص مدلیل اللطف مقرب اگر خلق
کردن امام مقرب الی الطاعة باشد از راه کمال اعوجاج منع کرده‌اند چنان بحمد الله
و عطای ما از اثبات آن فارغ شده‌ایم از محل اعتبار ساقط باشد پس اگر ایشان از
کمال وقاحت و بی شرمی گویند که ما بعثت انبیا و تکلیف را هم قبیح میدانیم چنانچه بعضی
مستمسک ما است در باب جواز صدور قبایح من الله تعالی گوئیم که هر چند ما میدانیم که
امثال چنین گفتگو از امثال شما که نه پاس خدا دارید و نه پاس رسول بعید نیست لکن بجهت صورت
او این قبیح ست اما حقتعالی مرتکب چنین قبایح نزد شما باشد و لیج الفکار میکنید
که نصب امام مطلوب بود و بنا بر زعم شما قبیح ست مرتکب شده باشد و بر شما الزام چنین قبح

منقل

قبل الزام تکلیف قبیح کرده باشد و عادت او بر این جاری شده چنانکه میفرماید و لن
تجد لسنة الله تبدیلا علاوه آنکه ناصب عداوت اهلبیت بعثت انبیا را از جمله
تفضل دانسته و امام رازی سنیان بر حقتعالی واجب کما عرفت آنفا کلاما علی الله
تعالی **اقول** آنچه ناصبی گفته است که در جواب بعض علمای امامیه که گفته اند وجود امام لطفی
است و نصرت و تصرف دادن او لطفی دیگر سراسر غفلت و چشم پوشی است از مقدمات ماخوذ
در اعتراض زیرا که معترض میگوید که وجود امام بشرط تصرف و نصرت لطف است و بدون
تصرف و نصرت متضمن مفاسد کثیره و حال لازم ذمه مجیب آنست که آن مفاسد را دفع کند
دارا بیهوده سرائی نموده باشد و درین جواب آن مفاسد را مطلقا تعرض نکرده الی آخر کلامه
تحکم و تهکم بیجاست و این بیهوده سرائی ناصبی مبنی است بر جهل یا تجاهل او از معنی لطف
و چشم پوشی او از شرایط آن که هیچ عاقل بعد اطلاع بران دعوی اشتراط آن بتصرف
و نصرت نمیتواند کرد زیرا که لطف فعلی است که سبب تمکین بندگان باشد از امور طاعت
و یا سبب تقریب ایشان باشد بطاعت بدون آنکه بندگان در فعل طاعت مجبور شوند و امتحان
مطلوب برهم گردد و متحقق شدن تمکین و تقریب از طرف او تعالی بمحض نصب نبی و امام ظاهر است
و اعراض مردم از او و امتناع ایشان از طاعت قادح در آن نیست پس اشتراط لطف بنصرت
معنی نخواهد بود پس لطف علت تامه طاعت نیست تا آنکه لطف ممکن یا مقرب هر وقت که
متحقق شود طاعت بالضرورت یافته شود زیرا که اگر علت تامه طاعت باشد بندگان
در بجا آوری طاعت از دائره اختیار و اختیار بیرون روند پس مصلحت تکلیف از دست
خواهد رفت پس اشتراط بنصرت و تصرف متصور نمی شود مگر وقتیکه بگوییم که لطف
آنست که حصول طاعت در وقت حصول آن واجب باشد و حال آنکه چنین نیست

دهد هر چه خواهد لکن لنوالهم ولا یبلغ مراد انجا، و هرگاه غرض از ان محض اتمام حجت و رفع عذر
بندگان بوده باشد انچه بهمت بجا اورده و حجت او تمام گردیده وَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ
اگر بندگان امتثال فرمان او پذیرفتند فهو المطلوب ولهم الاجر الذخور و اگر بسوی خبیثان مخالفت
امام زمان خود را رو رواها لکت انفسهم الزام بر انها تمام نمود فائده تکلیف بهر حال بر ان مترتب
خواهد بود پس لطفی که بر ذمه خدا واجب است مشروط است بانکه بحد اجبار نرسد و مشروط است
بانکه منافی مصلحت تکلیف و حکمت ازمائش نباشد نه انکه مشروط بوقوع طاعت باشد نه انکه
علت تامه رفع هلاکت باشد فقط تمویهاته و من اجل ذلک قال امیر المؤمنین ع
یعسوب الدین ولو کانت الانبیاء اهل قوة لا ترام و عزة لا تضام و ملک
یمد نحوه اعناق الرجال وتشد الیه عقد الرحال لکان ذلک اهون علی
الخلق فی الاعتبار وابعد لهم عن الاستکبار ولامنوا عن رهبة قاهرة او رغبة
مائلة بهم وکانت النیات مشترکة والحسنات مقتسمة ولکن الله سبحانه اراد
ان یکون الاتباع لرسله والتصدیق بکتبه والخشوع لوجهه والاستکانة
لامره والاستسلام لطاعته امورا له خاصة لا تشوبها من غیرها شائبة وکلما
کانت البلوی والاختبار اعظم کانت المثوبة والجزاء اجزل انتهی پس ازین واضح و لائح
گردید که این ناصب عداوت اهل بیت که در پرده رد بر شیعیان نقض بر کلام امیر مؤمنان
بلکه ایراد بر عادت جاریه ایزد منان میخواهد بسبب ازحق چشم پوشی مینماید و اکثر از
انبیا و اوصیا که بالاتفاق منصوص و منصوب من قبل الله بوده مطلق و مقصود نگردیده هر
پس بعثت و نصب ایشان بزعم فاسد این ناصبی بی لطف بلکه مشتمل بر مفاسد باشد نیست
حال اهل سنت که انبیا و رسل و ائمه ایشان را جو معطل داشت [illegible] و حکیم علی الاطلاق

الغائب ولا عجب ار میده‌ هند فاعتبروا یا اولی الابصار اما اخبار بین از شیعیان پس ما بین
تفریط و افراط واقع اند زیرا که در خصوص لطف متفرق بدو فرقه شده اند اما فرقه اولی پس
اطاهر قمی و من یحذو حذوه از وجوب لطف مع قرب یکسر راه انکار پیموده میگویند که اشاعره
اهل سنت از جهت انکار حسن و قبح عقلی منکر وجوب لطف اند و معتزله شان قایل بوجوب
و اما امامیه پس کلام قدمای شان که معاصر ائمه بودند مثل کلام ائمه شان از ذکر لطف خالی
است و لکن متاخرین که کتب معتزله را تتبع کردند بعض شبهات شان در دل شان چسپیده
قایل بمقوله ایشان گشتند از انجمله مسئله لطف ست که ترک لطف را منافی و مناقض غرض
شارع دانسته قایل شده اند بوجوب آن در حال آنکه دلیل شان محال نظر است چه غرض
تعریض ثواب است نه ایصال ثبوت و از ترک لطف تعریض از دست نمیرود پس
منافی غرض شارع نباشد و این فرقه با اشاعره اهل سنت مع شده اند در لطف
در جواب شان اینست که در حقیقت غرض از تکلیف تعریض ست ثواب لکن محض تعریض
نسبت بغیر مستحقین ثواب تعریض با ایصال ثواب نسبت به مستحقین آن زیرا که حکمت
و کرم حضرت ذو الجلال مقتضی آن نیست که مستحق را از عطا و نوال خود
محروم دارد بلکه اگر بتامل نظر فرمایند اصل غرض همین ست زیرا که علت غائی
ایجاد عباد قوله تعالی وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ
عبادت و طاعت است و غرض و غایت ازان بخداوند عالم البته عود نخواهد کرد لغنائه
پس رجوع نخواهد کرد مگر به بندگان و آن منحصر ست در ایصال اهل طاعت و عبادت
بدرجات عالیه ثواب و کرامت و کیست که ادعا تواند نمود که از خلق انبیا و اوصیا و مومنین
مخلصین محض تعریض مقصود ست نه ایصال ثواب اللهم الا من کان فی قلبه لا ارتیاب

فرقه اولی ... تفریط و افراط کرده
از جمله این بعضی ... شده اند
در لطف بعضی ... الفاظ ...
... ذوالجلال ...

حضرت صادق علیه السلام از آبای طاهرین خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
روایت نموده که آنحضرت فرموده آنچه حاصلش نیست که جناب باری تعالی بکمال تفضل
واحسان ورحمتهای بی پایان هرگاه فرائض را بر بندگان واجب گردانید پس خدا این تکلیف
بجهت آنکه خود محتاج بعبادت ایشان بوده بلکه مصلحت وحکمت در این تکلیف آنست که
خبیث از طیب در نظر همگنان متمایز گردد وآزمایش و باطن حال ایشان بظهور آید و تسابق
نمایند بسوی رحمت پروردگار خود و باین سبب درجات ایشان در بهشت متفاضل گردد
انتهی ملخص المراد آری شبهات اشاعره اگر در دل کسی تأثیر کند از این جهت منکر لطف گردد
واز اقوال علمای کرام شیعیان معدول بقول اشاعره سنیان مایل و معتقد باشد و از عجایب آنست
که فاضل محقق طاعن با ظهار الله الفطرة خود جائی که نقل کرده که متأخرین امامیه دلیل
آورده اند بر وجوب نصب امام باینکه نصب امام معصوم لطف است و هر لطفی بر خدای تعالی
واجب است پس نصب امام بر خدای تعالی واجب خواهد بود گفته که فخر رازی الزام مخالفین
بر آن نقض آورده که اگر نصب امام لطف باشد پس نصب قضاة و نواب انبیا و ائمه که
معصوم باشند لطف خواهد بود پس وجوب آن لازم خواهد آمد و حال آنکه شیعیان قائل
نیستند بعد آن فاضل مذکور گفته است ولا یخفی ان هذا الاعتراض وارد علی دلیل
المذکور ولیس للتسکین بجواب عنه پس شبهه امام رازی اینقدر در دلش جا گرفته
که آنرا ممتنع الجواب پنداشته وهو منصف لا محالة لکن سبب آن عدم استفراغ وسع
والابعاد قوله تعالی وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و عن مصنف عجیب
مختفی نماند باید دانست که اگر ذکر لطف بعنوان مسئله از الهیات مختص امامیه است کلام
ائمه ایشان و صحابه حضرات واقع باشد این لازم نمی آید که کلام حضرات ایشان از معنا

لطف خالی باشد آیا نمی بینی که آنچه هشام در جواب شامی گفته یا هذا اربک انظر للخلق
ام خلقهم لانفسهم قال الشامی بل ربی انظر للخلق فقال فیفعل بنظره لهم ماذا قال اقام
لهم حجة ودلیلا لئلا یتحیروا وقول هشام در مناظره او با عمرو بن عبید یا ابا مروان ان الله تبارک وتعالی
لم یترک جوارحک حتی جعل لها اماما یصحح لها الصحیح وتتیقن به ما شککت ویترک
هذا الخلق کلهم فی حیرتهم واختلافهم لا یقیم لهم اماما یردون الیه شکهم وحیرتهم فسکت مع قوله علیه السلام
هذا وانه مکتوب فی صحف ابراهیم وموسی و قول جناب امیر علیه السلام هرگاه بآنحضرت خبر رسید که قومی از اصحاب
آن حضرت در عدالت حقتعالی وجور او خوض می نمایند پس بالای منبر برآمد و حمد
و ثنای الهی بجا آورده فرمود آنچه حاصل مضمونش آنست که هرگاه حقتعالی خلایق را
از کتم عدم بعرصه وجود آورد مشیت الهی تعلق گرفت که بندگان او صاحب آداب
رفیعه و اخلاق شریفه باشند پس بعلم ازلی دانست که این امر تمام نمی شود تا هنگامی که
نشناسانند آنها را آنچه مفید است برای آنها و آنچه ضرر دارد و این تعریف ظهور نمی گرفت
و بانجام نمی رسید مگر با امر و نهی و این همه مفید و مؤثر نمی گردد مگر بوعده و وعید و آن نمی باشد
مگر بترغیب و ترهیب الحدیث الی غیر ذلک که نصوص معصومین و صحابه اهل بیت رسول
رب العالمین موجود است نص است در آنچه گفتیم لا یخفی بماند که اگر انتهی. مؤدی فی
آن لطف نیست مقصود از ان حیثیت و عدول از تقریر لطف در جوع بتقریر وجوب تمکین
الی لطف است زیرا که لطف تمکینی قسمی است از لطف که معرفت فیه سبق لیس بنا بر این
کلامش در خصوص لطف مقرب خواهد بود و هو ایضا لیس فی محله لان عموم الدلیل ههنا
واضح السبیل الجمی مرحوم رفع الله درجاته در عماد الاسلام در باب امامت فرموده چونکه
مباحث بسیار بر مسلک عقلی اثبات لطف دارد دیگر دیدار این جهت بعضی از علمای

فرقهٔ متحدثهٔ اخباریه بسبب قصور باع و قلت اطلاع در علوم عقلیه بسبب عجز از دفع آن مباحث که علمای مخالفین وارد ساخته بودند ملجأ گردیده اند بسوی التزام عدم لطف نزد امامیه که سالک این مسلک بودند و اینمعنی بر کمال عجز و جهالت و عدم اطلاع او بر اخبار ائمه دلالت دارد پس ببین که این طعن از کجا بکجا رجوع می کند پس باید که توبه کند و براه راست آید چرا تدبر نمیکند در اینکه این مسلک اگر حق نمی بود البته در بین اصحاب حضرات معصومین چرا با دلهٔ عقلیه بر مخالفین حجت می آوردند لکن من الغافلین و هم دران کتاب در باب عداله فرموده که بعض متأخر متاخرین امامیه گفته اند که ذکر لطف در کلام ائمه و قدمای اصحاب یافته نمی شود پس متأخرین علمای ما قول بوجوب لطف را از کتب معتزله یاد گرفته اند و من میگویم که قول بوجوب لطف فی الجمله از توابع قول بعدالت و حکمت است و قدمای اصحاب ما البته از عدلیه بوده اند پس چگونه انکار لطف را میکردند آری ممکن است که تعبیر از معنی لطف بلفظ لطف اصطلاح تازه باشد و آنمعنی بناظرین نیز رسانده در حالیکه تعبیر این لفظ نیز در کلام ائمه و اصحاب شان موجود است آیا نمی بینی لطف آنچه روایت کرده است ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی از حضرت امام جعفر صادق که مذکور است که سوال نموده آنحضرت را مردی پس گفت آیا جبر کرده است خدا بندگان را بر معاصی فرمود نه پس سائل گفت که آیا تفویض امر بسوی ایشان کرده فرمود نه عرض کرد پس چیست چگونه است فرمود لطف من ربک بین ذلک و ایضا بسند صحیح از ابن حازم روایت طولانی را نقل فرموده که مشتمل است بر اینکه حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالم اگر پیغمبر خود در حالی از احوال غضبناک می بود چگونه لطف خود را در باب او مبذول نمیداشت پس چگونه او را از حالی بحالی ترقی داده نمی رسانید

ونیز فرموده است که شیخ ابو جعفر طوسی از جمله کتب هشام بن الحکم کتاب الالطاف را
شمرده ونیز بشتر دانستی که ذکر لطف ومصالح در مصنفات شیخ مفید وسید مرتضی
وشیخ الطائفه از قدمای اصحاب بالکثرت موجود است همچنانکه مستفاد می شود از آنکه
که قول بلطف در سالف زمان از مقولات اصحاب ایمان بوده ونیز قاضی عبد الجبار
معتزلی در رد بر امامیه در اثبات امامت بلطف سعی نا مشکور نموده وا ینمعنی دال است
بر اینکه قول بلطف قبل زمان شیخ مفید وسید مرتضی در میان امامیه شایع بوده
انتهی کلامه اعلی الله مقامه هر گاه این را دانستی پس بدانکه شبهه رازی سفسطه
محض است زیرا که اگر کلام رازی تمام باشد پس نقض اختصاص بقضاة ونواب انبیا
نخواهد داشت بلکه علی محاذاة ما قال الرازی میتوان گفت که عصمت لطف ولطف است
بر خدا واجب ست پس میبایست که خداوند عالم همه مردم را معصوم سازد وحال آنکه
بالاتفاق خدا تعالی کافه خلق را معصوم نساخته ونیز در باب نبوت می توان گفت
که فرستادن انبیا بر هر قومی ودر هر زمانی ودر هر قطری بر خدا لازم بود چرا اگر دو بنا بر این
آنچه فخر رازی خود در ذیل قوله تعالی یَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ
عَلَى فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ گفته ان حصول الفترة یوجب احتیاج الخلق الی بعثة الرسل
ومعلل ساخته است آنرا باینکه فائده مبعوث ساختن محمد صلی الله علیه وآله وسلم
در زمان فترت وقت خالی از بعثت آنست که تحریف وتغییر در شریعتها بسبب
طول مدت وتقادم عهد هر دین وقت راه می یابد وباین سبب حق بباطل وصدق
بکذب وعاطل مختلط میگردد وبسبب آن خلق را عذری ظاهر در اعراض از عبادات
[illegible] ولکن ما عرفنا

آن الیه ضروریست پس از این جهت در چنین وقتی آنحضرت را برای قطع عذر بندگان
مبعوث ساخت پس این کلام رازی که مفید وجوب بعثت ست در چنین وقتی
منتقض می شود با آنچه فاضل دهلوی در مبحث تکلیف میگوید و نیز اگر تکلیف واجب
می شد بایستی در هر شهر و هر دیه رسولان الهی پی در پی مبعوث شوند و زمان فترت واقع
نمی شد و هیچ قطر و ناحیه از رسولان خالی نمیماند زیرا که معرفت تکلیف را بالاجمال
عقل کافی نیست و حاجت رسول در این امر ضروریست حال اینکه بلاد کثیره از هند و سند
و خراسان و ماوراء النهر و ترکستان و خطا و ختن و چین و جزائر و قریه های بسیار
معلوم رسولی را نمی شناختند و در تواریخ اینها مرقوم نیست که کسی به رسم رسالت
پیش ایشان آمده و اظهار معجزه نموده و پیغام الهی رسانیده و نیز بعد موت نبی امام غالب
و خائف نصب میفرمود و او را آیات ظاهره و معجزات باهره قاهره میکرد تا بعد فوت او
تبلیغ احکام فرماید و مکلفین را از احکام شرع خائف دارد و سکان شواهق جبال را
دعوت نماید و امامت را بدست جماعتی می سپرد که هرگز قدرت بر اظهار احکام
واقعیه نه داشتند بلکه خود هم در زمان دیگر کفره و ظلمه تقیه میکردند انتهی
کلامه و در فیه ما فیه زیرا که هرگاه اتمام حجت بر خلق و قطع عذر شان نظر بحکمت
بر خداوند عالم لازم باشد پس تخلیه زمان فترت و محروم داشتن آنکه در شواهق جبال
و در اقطار بعیده بودند از این لطف و رحمت از چه راه خواهد بود و چنانکه جناب والد
ماجد علیه سوابغ رحمة ربه الصمد در جواب دهلوی فرموده اند اقول ما معنی و نیز اگر تکلیف
واجب می شد الی آخره پس نظیر کلام مشرکین ختن و چین و هندوستان ست که میگویند
در حق جناب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم که اگر او بر کافه بنی آدم مبعوث

می‌شد می‌بایست که [illegible] تکالیف الهی را [illegible]

و از انبیا [illegible] تکالیف [illegible] نسبت [illegible] اهل اسلام

نیز نسبت [illegible] اهل اسلام [illegible] سید المرسلین و رسولان آنحضرت [illegible]

[illegible] تکلیف نیست [illegible] گفت [illegible]

[illegible] زمان فترت [illegible] آنحضرت [illegible] اطراف و اکناف عالم [illegible]

[illegible] الفترة یوجب احتیاج الخلق الی

بعث الرسل [illegible] حجت [illegible] اهل اسلام [illegible] شکوک [illegible]

[illegible] قول شیعیان [illegible] لازم نیست که [illegible]

[illegible] تحقیق [illegible] آن [illegible]

[illegible] خداوند عالم

واجبست [illegible] ارسال رسل واجب باشد و تکلیف [illegible]

[illegible] لطف [illegible] عصمت [illegible] لازم [illegible]

[illegible] تکلیف اگر [illegible] نسبت [illegible] واجب [illegible] فترت [illegible]

[illegible] احکام [illegible] لطف [illegible] شروط

[illegible] شرایط [illegible] لطف [illegible]

بسبب [illegible] لطف [illegible] شیعیان [illegible] ایجاب لطف [illegible]

[illegible] احتیاج [illegible] الا [illegible] الکل [illegible]

[illegible] لطف [illegible] شرایط [illegible]

[illegible] لطف [illegible]

که محقق طوسی علیه الرحمه در تجرید فرموده است الامام لطف فیجب نصبه علی الله والمفاسد
معلومة الانتفاء والانحصار اللطف فیه معلوم للعقلاء و وجوده لطف و تصرفه لطف آخر
و عدمه منا قال القوشجی یعنی ان وجود الامام لطف تصرف او لم یتصرف علی ما نقل
عن علی علیه السلام انه قال لا تخلو الارض عن قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور و اما
خائف مغمور لئلا تبطل حجج الله و بیناته و تصرفه الظاهر لطف آخر و انما عدمه من
جهة العباد و سوء اختیارهم و از این کلام لایح شد که بعضی الطاف بسبب بعضی موانع عوایق
که عباد باعث آن شوند مختفی گردد و تبیین وجوب لطف نخواهد بود مگر در وقت انتفاء موانع آن از
و من نسج علی منوال السبب عدم فهم مراتب معانی الکلام به نقض اقدام نموده و اندک تفصیل
این اجمال و توضیح این مقال بر بینش آنست که مبداء فیاض که انواع ممکنات را خلق و خود ساخته است
بحسب لیاقت هر نوع افاضه فیوض بر اصناف موجودات بعمل آورده بر نوع ملک که
بسبب انتفای قوای شهوانی و عدم معارضه هواجس نفسانی همه آنها صلاحیت عصمت داشتند
همه را بجهت لطف مرحمت و ممتاز ساخته و نوع انسانی را که بحسب مراتب امتزاجات عناصر ارکان
و معارضه قوای حیوانی و غیر آن گوئیا مختلف الحقیقة و الماهیه بوده‌اند و مصداق قول الملائکه
أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک
قال انی اعلم ما لا تعلمون بحسب مراتب علم خود درجه بدرجه ایشان را بالطاف غیبیه
سرافراز گردانیده که را لیاقت عصمت بود او را معصوم ساخته و هر که را این عصمت نبود از لطف
عاصمه او را محروم داشته پس یکی از جمله شروط بذل لطف عصمت اجتبا و اصطفا که بعضی
از افراد نوع انسان را میسر است و از جمله موانع بذل آن عدم لیاقت ما و خلقی است
بار او ثبت است بسبب ... برخی چنانکه منصب نبوت با اصطفا و اجتبا در کار است

هم چنین بر عصمت ائمه امامت بیشتر گذشت شیخ مفید علیه الرحمه فرموده و لیست العصمة
مانعة من القدرة علی القبیح و لا مضطرة للمعصوم الی الحسن و لا ملجئة له الیه بل الشیء
الذی یعلم الله انه اذا فعله بعبد من عبیده لم یؤثر معصیة له لیس کل الخلق
یعلم هذا من حاله بل المعلوم منهم ذلك هم الصفوة الاخیار قال الله تعالی ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی الآیة و قال لقد اخترناهم علی علم علی العالمین و هم
الحاصل شرط لطف آنست که می باید که بحد الجا و اضطرار نرسد و منافی اختیار
نباشد کما مرت الاشارة الیه قال الشیخ اهل السنة ابو المنصور العصمة لا تزیل
المحنة ای الابتلاء و معناه انه لا یجبر علی الطاعة و لا یعجزه عن المعصیة
بل هی لطف من الله تعالی یحمله علی فعل الخیر و یزجره عن الشر مع بقاء الاختیار تحقیقا
للابتلاء کذا فی عصمة الانبیاء للشیخ عبد الله الانصاری للاحوزی و اگر خدا عالم
اراده و لطف قهری می خواست خصوصیت بثواب ائمه و قضاة نداشت هر همه معصوم
و محفوظ از گناه و خطا می شدند کما انه لو شاء الله مشیة حتم لآمنوا جمیعا لکن
اختیار و آزمایش بنا بر اظهار مطیع و عاصی و ثواب و عقاب بر ایشان می خورد فی الجمیع
نخ بل قوله تعالی و لو شاء الله ما اشرکوا و فی تفسیر اهل البیت علیهم السلام
و لو شاء الله ان یجعلهم کلهم مؤمنین معصومین حتی کان لا یعصیه
احد لما کان یحتاج الی جنة و نار و لکنه امرهم و نهاهم و امتحنهم و اعطاهم
ما له علیهم به الحجة من الآلة و الاستطاعة لیستحقوا الثواب و العقاب
[illegible] انتظام عالم نباشد چه اکثر مردم مشتمل بر مفاسد به نسبت
[illegible] باشد [illegible] آنکه حق تعالی بداند که لطف مقرب [illegible] آن

جماعت نافع و صالح یا در اتمام حجت از خلق خدا بوده باشد مگر آنکه این آنکه جا یکی از خلق
ظاهر حال تحقق نگشته البته شرطی از شرایط مفقود خواهد بود پس لطف کلی این است
خارج خواهد بود و الا لازم است که هر چه در باره کسی نظر لطف باشد در حقیقت لطف [illegible]
منسلک و فعل آن بر ذمه کریم الهی واجب باشد پس آنچه از فقر در باره کسی لطف است نسبت به
به غیر او بسبب اختلال بعض شروط لطف نباشد چه محجوب است که در باره او نظر او چیزی
می‌شود و در نفس الامر بر خلاف آن می‌باشد فی الخبر المروی عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا
علیه التحیة والثناء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الله
عز و جل و ان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر و لو اغنیته لافسده ذلک و ان من عبادی
من لا یصلحه الا الصحة و لو امرضته لافسده ذلک و ان من عبادی من لا یصلحه الا المرض
و لو صححته لافسده ذلک و ان من عبادی لمن یجتهد فی عبادتی و قیام اللیل فالقی علیه
النعاس نظرا منی الیه فیرقد حتی یصبح و یقوم حین یقوم و هو ماقت لنفسه زار علیها و لو خلیت
بینه و بین ما یرید لدخله العجب بعمله پس هر کس گمان کند صحت برای من بهتر است
از مرض و یا گمان کند که غنا برای من بهتر است از فقر و یا شب بیداری [illegible]
ظاهر چنین باشد لکن جزم باین معنی و حکم بر خدا نمی‌توان کرد [illegible] باشد
چه غنا هر چند بمفاد خبر نعم العون علی تقوی الله الغنی مقرب الی الطاعة لکن [illegible]
ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی مبعد عن الطاعة و اقرب الی [illegible]
بر فرض مصداق فان ابطاء عنی عتبت مستعجل علیک و لعل الذی ابطأ عنی
هو خیر لی لعلمک بعاقبة الامور کما فی الدعاء [illegible] خدا [illegible]
و حق بنده کان [illegible] فی الخصال [illegible]

الحسن بحیث لا یفعل بعباده الا الاصلح لهم ولا قوة الا بالله لطف توفیق همه از غرض
اختیار مکلف الیها بقا چه حق تعالی مصالح و حکم استعداد مواد و بقاء اختیار نظام
عالم اقتضا میکند فساد او را و همه را رو بطرف نظام میدارد و هر آنچه بظاهر نظر لطف باشد لازم
نمیکند که واقع هم لطف باشد و از این جاست که فخر رازی در نهایة العقول اصل لطف را
باحتمال اشتمال آن بر مفسده منع کرده حال آنکه مقامات مختلف است و بعضی جاها مصالح تامه
جلیه است که انتفای مفسده در آن نوع واضح است و بعضی جاها مصالح مفاسد خفیه
میباشد و عقول ناقصه بجهتی مصلحت مفسده را نمیتواند تمیز دهد و در احتمال مفسده
در جمیع الطاف و تعمیم جوابها هر آنچه بصورت لطف تخیل شود هر دو مکابره است و یشهد
بذلک تجربة العادة من الله سبحانه بنصب الانبیاء والاوصیاء ولله الحجة
البالغة ولن تجد لسنة الله تبدیلا و ما ترکه فلا وجه له علیه کما قضیة
العدل الثابت بالعقل والنقل آنچه خداوند عالم اختیار نکرد مثل عصمت
فصله [illegible] بیقین میدانیم که فعلش خالی از مصلحت و حکمت نبوده و ترک آن باعث
مفسده است اگر چه تفصیلش را ندانیم چنانکه مسئله حسن و قبح عقلی بالاجمال الطریقة بان
و هذا المراد [illegible] که حکم اجمالی بر فعل و ترک کسی و قبح آن معلوم [illegible] تفصیل
[illegible] للعقل [illegible] جمیع [illegible] سبیل این جاست که ماجب بعثت رسل
و نصب ائمه [illegible] بیان احکام [illegible] مشتاق [illegible] متعین [illegible]
[illegible] فصل [illegible] نظر [illegible] شارع صادق است و [illegible]
شارع [illegible] قوله تعالی ان الله یأمر بالعدل والاحسان [illegible] و ینهی عن
الفحشاء والمنکر والبغی [illegible]

کتیم ما عقل بحسن و قبح او نیا بر حسن صدق و نفع و عدل و داد و قبح کذب و ازظلم و
فساد او نیم شناسد و همچنین بالاجمال باستدلال حکم می‌کنیم بوجوب لطف و اصلح بر حکیم جل شأنه
و بعض امور را که لطف بودن آن ببدیهه عقل یا براهین قطعیه ثابتست و شرایع انبیا آن را [illegible]
دار تفاصیل معارف را در [illegible] ببدیهه عقل در نمی‌یابیم بتشکیک مشککین [illegible]
از آن جهت که [illegible] اختلالی را ه نمی‌تواند یافت و امر امامت از این قبیل ست
چه لطف بودن آن چنان ظاهر است که حاجت بتجشم ادله و دقیقه داشته باشد و از این جاست
که [illegible] هشام الشامی گفت ادتک و انظر الخلقة اتهم لا نفسهم بلا فکر و رویة
شامی [illegible] حق بر زبان جاری گفت بل بی لا نظر الخلقه و قدر
نشط [illegible] من الوجوه الدالة علی ذلک و اگر چنین احتمالات که بر خلاف بدیهه
عقل لایق اصغا باشد هیچ حکمی بپایه اثبات نمی‌تواند رسید قال و الله العالم فی علمه سرهم
اگر کسی بگوید مثل آنچه فخر الدین رازی گفته است که ضرور نیست در معنی لطف از اخذ قید خلو آن
از جمیع مفاسد پیش خواهیم گفت که امامت از این قبیل ست اما اولاً پس بجهت اینکه اتفاق کرده‌اند
اهل ملل و ادیان [illegible] بر اینکه غنی قدیر و حکیم خبیر اگر نصب رئیس معصوم محفوظ فی الجمله در میان
خلق نکند مستحق ذم و لوم خواهد گردید چنانکه در ترک عدل و داد و صدق و نفع بحکم بداهت
عقلا حکم می‌کنند [illegible] حکیم خبیر پس اگر حسن آن و خلو آن از مفاسد و وجوب قبح [illegible]
نمی‌بود هر آینه حکم جزم بآن نمی‌کردند اما ثانیاً پس اگر امثال این خیالات واهیه و اوهام در نظر
دانشمندان لایق اعتنا می‌بود هر آینه نوبت بجهالات کثیره میرسید از جمله آنکه
گفته شود که شکر واجب تعالی واجب نباشد شاید آنچه در نظر ما نعمت است مثل ارسال رسل
و انزال کتب و انبات اشجار و خلق اثمار و فرود آوردن امطار و اجرای انهار شاید بد [illegible]

رویدن و رویانیدن ۱۲ ام

بفتح بار انهار ۱۲ ام

اندر چیزی مشتمل بر مفسده باشد این آخر دفع شر پس نعمت نباشد پس شکر بر هیچ نعمتی
واجب نباشد **اقول** بالکلیه حق آن گفت که شاید در شکر منعم بحکم شرع باشد و ازین جاست که بعض
متوسطین توجیه کرده اند که شکر با آنکه قبیح نیست حسن نشود کما قال استقرار دستور پس چنین شکر را
چگونه واجب تواند بود پس اصل وجوب شکر منعم که مبنای دلیل وجوب معرفت است بوجه مرتفع شد
از دست خرافات بار الکوین که وجوب معرفت نزد اهل سنت سمعی است بل آنرا احتیاج بر دلیل
عقلی نخواهد بود و فساد آن بر رای ایشان تفریع خواهیم گفت اگر چه چنین کلامی
از اشاعره و لا اشعریه تابعان ابو الحسن اشعری که عمرو عاص بر حق بعضی از بزرگان او که
ابو موسی اشعری بود باشد بر سبیل تعریض کنایه گفته مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها
کمثل الحمار یحمل اسفارا است مستبعد نیست لکن امام اعظم سفیان ثوری و کوفیان
ابو حنیفه کوفی و بعضی اتباع او قائل بوجوب معرفت من جهة العقل شده اند چنانکه در کتاب مسلم
محب الله بهاری که نزد حنفیان اهل سنت مسلم الثبوت تصریح بآن واقع است بلکه ابن حجر ابو
و قطع نظر ازین سمعیت وجوب معرفت امریست بدیهی البطلان زیرا که غیر عارف بالله که خدا را
نشناسد پیغمبر قول او را چه میداند و چه نه حجت می شمارد بلکه بناء بخدا بر تقدیر حجیت خلق
و الحق حجیت خلق بر او تمام نا شدنی خواهد بود و شناعت آن بر عاقل لبیب مخفی نیست
پس وجوب معرفت سمعی گفتن بنای فاسد است بر بنای کلام بر آن بر این مهنا فاسد علی الفاسد
پس لایق اصغا نباشد و ازین جاست که امام اعظم شان بسمعیت آن انکار نموده اعتبار
با اولاد الله بصلد باز جناب جلال الدوله در بین مقام می فرماید و از الجمله است یعنی مما لایجوز
علیهم من المحالات که گفته شد چرا جائز نباشد که پیش روی یکی از جبال بلند
غیر جبال مرئیه بوده باشد و همچنین خلق کثیری در ریگان بسیار عادت بروئیت آن

بلکه نفی حسن و قبح عقلی [illegible] آن را لازم است [illegible] که بعضی افعال [illegible] وجه نباشد [illegible]
[illegible] بر خدا واجب نیست پس آن [illegible] شد که عقل [illegible] حکم نمی‌تواند [illegible] میان [illegible] حیثیت [illegible]
[illegible] نمی‌تواند شد [illegible] که عقل [illegible] اعتبار ساقط است [illegible] تجویز [illegible]
[illegible] که عقل [illegible] ایشان چنین حکم نماید [illegible] عقل [illegible] خلاف آن [illegible] استقراء [illegible]
[illegible] مشکل [illegible] طریقه اثبات وجوب بعثت بلکه
حسن آن [illegible] حسن نصب [illegible] مقرب [illegible] اند چنانکه اشاره بآن رفت پس هرگاه
حسن بعثت باطل [illegible] آن کاشف از حسن آن نیست [illegible] ثبوت [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] حال امامت هم چنین [illegible] مولانا المجلسی در عین الحیوة [illegible]
[illegible] امامت [illegible] صاحب [illegible] دین و دنیا [illegible]
بجانشینی حضرت رسول [illegible] مصالح [illegible]
[illegible] میان [illegible] چنانکه حضرت امام [illegible] علیه السلام [illegible]
در علل [illegible] فرموده است که چون [illegible] عالمیان [illegible]
فرموده اند [illegible] ساخته [illegible] که ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] پس ناچار است که [illegible] ایشان امینی [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از ارتکاب [illegible] اگر چنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که حکیم علیم خلق عظیم را خالی گذارد و از امامی که مصلح احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان
محاربه نماید و غنایم و صدقات را در میان ایشان بعدالت قسمت نماید و امامت جمعه و جماعت
در میان ایشان نماید و رفع شر ظالم از مظلوم بکند یعنی هرگاه بتانید او پیرانه و بر گفته
او عمل نمایند همه مصالح ایشان بعمل آید باز می فرماید ایضا اگر امامی در میان مردم
نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آینه ملت مندرس شود و دین بر طرف گردد و احکام
الهی تغییر یابد و مبتدعان زیاد شوند و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع متین زیاده و کم
بسیار بکنند و شبهها در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می بینیم حکمای ناقص
و در طبایع و آراء ایشان اختلاف بسیار است و هر کس بخواهش خود و رای اختراع می نماید پس
اگر حافظی برای دین نباشد دین نبوی باطل شود انتهی و هذا ظاهر لکل الناظر و من لم یجعل الله
له نورا فما له من نور ثم الحاصل بطلاب تواند دریافت که چون نصب امام می فرماید هم از جمله
آنچه بیان شد با اینکه بغفلت و بیهوشی آورده ارباب عقول ناقصه را از خواب گران جهالت
بیدار سازد و مناظره هشام بن الحکم است که با عمرو بن عبید بصری واقع شده و جناب علم
الهدی روایت محمد بن یعقوب کلینی بالفاظ بالاداء فرموده ما سابقا ترجمه آنرا ذکر ساخته ایم
و آخوند علیه الرحمه در مقام تعیین حیات نیز ترجمه آن ذکر فرموده بمفاد ع هو المسک
ما کررته یتضوع از تکرار این نشئه یابند که اختصار عبارت آخوند علیه الرحمه بار دیگر آنرا وارد
می نمائیم مولانا مجلسی طاب ثراه می فرماید که بسند معتبر منقول است که جمعی از اصحاب حضرت
صادق در خدمت آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و آن زمان در
شباب بود حضرت از او پرسید که ای هشام گفت لبیک یا ابن رسول الله فرمود که مرا خبر نمی
که با عمرو بن عبید بصری چه بحث کردی و عمرو از علمای اهل سنت بود هشام گفت فدایت شوم

گویم من بیان کنم و زبان من یاری نمی‌کند که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که اگر
ما شما را امری کنیم باید اطاعت کنید پس هشام گفت که من آوازهٔ عمرو بن عبید شنیدم
که در مسجد بصره افاده میکند پس به بصره رفتم در روز جمعه داخل بصره شدم و به مسجد آمدم دیدم
که او نشسته است و حلقهٔ بزرگی بر گرد او بسته‌اند و مردم از او سؤال می‌کنند پس بر دو زانو
در آخر ایشان نشستم و گفتم ایها العالم من مرد غریبم مرا رخصت می‌فرمائی که از تو سؤالی بکنم
گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه سؤال است که میکنی گفتم سؤال من چنین است
و جواب میخواهم گفت اگرچه سؤال تو احمقانه است اما بپرس پس بار دیگر پرسیدم
که چشم داری گفت بلی گفتم با آن چه چیز را می‌بینی گفت رنگها و شخصها را می‌بینم پرسیدم
که بینی داری گفت بلی گفتم به چه کار تو می‌آید گفت بوها را از آن می‌شنوم و همچنین از
و سایر حواس خمسه پرسیدم و جواب شنیدم آخر گفتم که دل داری گفت بلی گفتم به چه کار تو
می‌آید گفت با آن تمیز میکنم میان چیزها که بر این اعضا و جوارح وارد می‌شود گفتم آیا
این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه گفتم چرا اعضا را با آن احتیاج است با آنکه
اینها صحیح و سالم‌اند نقصی ندارند گفت ای فرزند وقتی که این جوارح شک میکنند در چیزی
که بو میکشند یا می‌بینند یا لمس میکنند رجوع به قلب میکنند و آن را حکم میسازند که آنچه معلوم است یقین
میسازد و شک را زائل میکند گفتم پس خدا دل را در بدن آدمی از برای دفع شک جوارح
مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است از دل بدان آن و جوارح مستقیم
نمی‌شود گفت بلی گفتم ای ابا مروان انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن ترا نگذاشته
تا امامی از برای ایشان مقرر فرموده که آنچه درست یافته‌اند تصدیق ایشان بکند و
در آنچه شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت و [illegible]

و اختلاف گفتند امامی منبع آرای ایشان مقرر نفرمود که اگر شکی بهم رسانند با او رجوع کنند
و رفع حیرت از ایشان بکنند پس ساکت شد و بعد از زمانی ملتفت شد و گفت تو هشام نیستی
گفتم نه گفت با او همنشینی کرده گفتم نه گفت پس از کجائی گفتم از اهل کوفه ام گفت پس
البته تو هشامی پس برخاست و مرا در بر گرفت و بجای خود نشانید پس حسن بعثت و وجوب نصب
نبی و امام از ضروریات خلق انام است و ضرورت وجود او در حکمت حکیم علی الاطلاق و
خلو آن از مفاسد و اقتران بمصالح از اجلای بدیهیات است و از اینجاست که در روایات فریقین
وارد شده که اگر در زمین دو کس باقی مانند در آن وقت هم ضرورست که یکی از آنها
حجت خدا باشد چنانچه محمد جلیل علیه الرحمة در عین الحیوة می فرماید بسندهای معتبر منقول است
از حضرت صادق که اگر در زمین نمانند مگر دو نفر یکی از ایشان البته امام خواهد بود و در چند
باسند های معتبر از آنحضرت منقول است که جبرئیل برسول خدا نازل شد
و گفت حق تعالی فرموده که هرگز زمین را نگذاشتم مگر اینکه در او عالمی امامی بود که اطاعت من
و هدایت مرا بخلق می شناسانید و از میان پیغمبر تا به پیغمبر دیگر باعث نجات خلق میگردید و نه
برای چیزی البته روایت کرده است که استاد مند آن را بدایت می نماید حجت بر ارباب عناد
تمام میکند و ایضا از آنحضرت باسانید بسیار منقول است که فرمود هرگز زمین خالی نیست
از کسیکه یاد و کم در دین را بداند اگر زیادتی در دین بکنند باز رد نماید و اگر کم کنند
تمام کند اگر نه امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق نکنند و این اخبار
مستفیض است و اگر این معنا ثابت شد حجت بر ما تمام واقع است هر یک از این احادیث و ایضا
از سعد بن عبد الله قمی در حدیث طولانی منقول است که صاحب العصر در زمان حیات پدر بزرگوار علیه و علی آبائه الکرام
الاف التحیة و السلام ... منقول است که گفت عرض کردم که خبر ده مرا

و در بعضی [illegible] المستتر خود امام [illegible] نفی [illegible] کرد [illegible]
[illegible] امام [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] بیان [illegible]
[illegible]
نمی‌توان [illegible] امر [illegible]
و [illegible] اختیار [illegible] خود [illegible] اختیار [illegible]
که [illegible] المؤمنین [illegible] ایشان را آخر [illegible] که ایشان
منافق بودند چنانکه [illegible] عالم [illegible] بیان فرموده پس [illegible]
گزیده [illegible] اختیار [illegible] امت [illegible]
برگزیده [illegible] که [illegible] ما فی الضمیر مردم ندارند پس باید که امام از جانب
کسی منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات سیرت و چونکه ضرورت نبی و امام [illegible] الانسان مدنی
الطبع در نظر عاقلان امر ضروریست تا آنکه علامه تفتازانی در مطول می‌گوید که انسان مدنی
بالطبع است محتاج است در تعیّش خود باجتماع با بنی نوع خود تا تعاون کنند تشارک
نمایند در تحصیل غذا و لباس و مسکن و جز آن و این موقوفست بر آنکه هر یکی ما فی الضمیر خود را
بدیگری اعلام نماید و اشاره یا کافی نیست و در کتابت مشقت بسیار است پس حق تعالی
بتعلیم نعمت بیان بر بندگان انعام و احسان فرمود و بعد آن این امر منتظم نمی‌شد بدون
معامله و ضوابط عدل بنا بر رفع ظلم که مخل امر اجتماع است پس چاره نباشد از قانون
کلیه که آن نظام شرع است ضروریست از برای آن واضع که حفظ کند باشد از خطا و آن
شارع پس ضروریست که شارع ممتاز باشد از سائر خلایق باستحقاق طاعت و انقیاد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صحیح آنست که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ما لم [illegible] فی اصحابنا [illegible]

[illegible] امت [illegible] شوند [illegible] هذا لشیء عجاب

[illegible] عند اولی الالباب [illegible] که لطف [illegible] آن [illegible] نیست [illegible]

و عدم وجوب آن نمی توانیم کرد و معرفت [illegible] آن [illegible] نتوانیم داشت [illegible]

قضاة و حکام کما نظنه [illegible] اهل السنة اما [illegible] امام نیست بوجود [illegible]

[illegible] ان [illegible] بیت [illegible] فعلیه البیان

[illegible] فی معارضه [illegible] منع [illegible] آنکه [illegible] منع [illegible]

[illegible] فقول فضل بن شاذان در علل الشرایع در وجه عدم تعدد ائمه گفته است

ان او وحده لا يختلف فعله و تدبيره و الاثنين لا يتفق فعلهما و تدبيرهما و ذلك لانه
لم نجد الشيئين الا لاختلاف الحكم و الارادة فاذا كانا اثنين ثم اختلف حكمهما و ارادتهما و
كلاهما مفترض الطاعة لم يكن احدهما اولى بالطاعة من صاحبه فكان يكون في
ذلك اختلاف الخلق و التشاجر و الفساد و تحقيقه و تقريبه تقريرش آنكه هر جمعيه
در صورت جمعيت حسن نه آنكه راى ايشان مخالف يكديگر بود و باشد ليكن اختلاف فرقه بسيار
نسبت انبيا و ائمه نيز مستغرب نيست مثلا اگر كسى توجه كند كه زياده از مدت مديده مثل حضرت
نوح كه بعد از خلقت فلبث فيهم الف سنة الا خمسين عاما مدت دراز جاى الدانه دعوت كفار
قوم نمود و قبول آن نكردند مثل حضرت يونس و حضرت ادريس كه دراندك زمانى متحمل
جميع قوم خود نگرويدند و طلب كنان نزول عذاب از من خود شدند و آخر بسبب آن تا آنكه حضرت
و استيصال قوم ايشان بعذاب منقطع گرديد و كوله من نظائر بسيار و تحقيقه آنكه تا ديگرى متبوع باشد
انتظام و صورت نپذيرد و تابع انزجه ياست تا آنكه مرتبه امامت بجز آن افتد حنيفين
امور و سكوت بعد قضاة و حكام متصور نه فتامل و از انجمله است انجه الدجه آنكه
تقيد ما افاده غيره ما هو فضيلت قال النعمت ازراه احوال ائمه و ابتذال علم علمه
و قصهم عند القلوب بسبب كثرتهم و عدم تبعية كل فرقة لامام فرقة اخرى
بخلاف ما اذا كان الرئيس واحدا فان له حب و فضلا و علما لا يخفى
اقوى مما نحن فيه جاريست زيرا كه اكثر قضاة و حكام هر ناحيه مقابله علم خاص و عامست
دخل الانتظام تقيد او فسح و از انجمله است فقدان لياقت اصطفا در اكثر مدعيان
تحقيق خصوصيت كافه قضاة و حكام على كثرتهم ممتنع باشد عمده كلام مقام تحقيق
در ميان نسبت تحت امام نصب قضاة و حكام براى هر قومى جه قياس اهل آخر قياس

ما الفائده است که با نصب اصل امام که منطوی بر مصلحت عام است چون آن موضوع تمام دارد و کجا
نصب قضات و حکام در بلاد و نواحی که بر قوم خاص که منتفی بحال خاصه است با رجال اند
المتر … بر مصالح و مفاسد آن لا اقل که بر … باشد پس اگر بعض وجود صلح نماید
لازم نیست که از وجود دیگر بنحو بنفسه نبود باشد پس آیه فخر رازی صورت داده
… که … بر تقرب الی الطاعة که در بادی نظر مقرب باشد فعل آن برده
… الا آنکه چنین نیست چنانکه از حدیث ان من عبادی من لا یصلحه الا
الفقر … المفقرات الخ گردیده ولی بردن عقل بمصالح جزئیه متعسر بل متعذر است
… و از این جاست که تعدد اهل عصمت بحسب مصلحت در بعض
ازمنه واقع شده و … مترتب … مصالح ان … قسمه را انهی نیست
… بعض … مطلقا … نگرفته و فعل الحکیم ترکه لا یخلو عن حکمه
… الزم است چون نصب معصوم … احدیث … آوان و اما عصمت سایر خلق
… عصمت … خصوصا پس لزوم ندارد لامکان رجوع القاصر
الغیر … الی المعصوم بلکه اگر تعدد متحقق شود کما فی موسی و زکریا و هارون
… دیگر خواهد بود فانه لا یفعل بعباده الا ما هو الاصلح
… مشتمل بر مفاسد خواهد بود لانه لا یحل المصالح و فی اقامة
الحجة الواحدة غنی عنه پس غیر … قیاس … کار اهل خلاف است بنحیه اهل
وفاق … الاخباریة مناقضة … فاق افضل الخلافة انه من الضروری
ان … النبی … و … ابا … نفی وجوب تکلیف
گفته … جواب آن … اما جواب … الیه

بر سبیل حل و تحقیق آن این است که تکلیف دو قسم است عقلی و سمعی اما تکلیف عقلی پس موقوف
بر بعثت رسل نیست و اما تکلیف سمعی پس آنکه او را العقل او علم حاصل شود باینکه جناب باری را
اسباب رضا و سخط هست اکثر اسباب رضا و سخط او بدون واسطه حجج معلوم نمی تواند شد و چون علم حاصل شد پس البته طلب
بنی نکند البته او را داعیه بهم رسد که اگر با وجود قدرت از تحصیل علم باز ماند پس منظنه
مستحق عذاب گردد و پس واجب است بر او که حجت خدا را بشناسد اللهم الا ان یکون غافلا لا یعی تکلیف
و چنانکه این مضمون مقتضای قواعد عدلیه است نصوص نیز تصدیق آن و از گذشته بیان کرده ایم
و نصوص بر این مضمون منقول است و قدماء نقل حدیث قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
ان من عرف ان له ربا فقد ینبغی ان یعرف ان لذلک الرب رضا و سخطا و انه لا یعرف
رضاه و سخطه الا بوحی او رسول فمن لم یاته الوحی فقد ینبغی له ان یطلب الرسل فاذا لقیهم
عرف انهم الحجة الی آخر الجواب رحمک الله قال قوله اما ناشی عما یقول مردود است
باینکه کلام در این است که مقتضای حکمت این نیست که حق تعالی تکلیف را به نحوی بکند که واجب است
که حق تعالی بالقهر و غلبه بندگان را ملجا ساخته ممتثل سازد و نفس تکلیف بر نهج غلبه نیست
بلکه بسا اوقات چون بنای تکالیف ابتلاء و امتحان است مقتضای حکمت این است که انبیا
و اوصیا در کمال ضعف باشند چنانکه جناب امیر در بعض خطب فرماید که مضمون عبارت شریف
آن این است که اگر اراده جناب حق سبحانه و تعالی تعلق میگرفت انبیا را چون بعثت میفرستاد گنجهای
طلا و کانهای طلا برای ایشان مفتوح میگردانید و اشجار چنان با نهایت کرامت … میفرمود
محشور میکرد با ایشان پرندهای آسمان و وحوش زمین را لیکن در این صورت ابتلاء از
پایش ساقط می شد و اجر و جزا که بنای آن بر ابتلاست باطل و برای قائلین حق اجر
مبتلین واجب گردد مومنین را و ایضا تحسین لازم نمی آید پس همچنین اگر حق تعالی آن …

نازل میکرد که بی اختیار گردن ها مکلفین بآن خاضع می شد یسقط البلوی عن الناس
اجمعین لیکن ازین جا که جناب حق سبحانه وتعالی پیغمبران و رسل خود را از قوم ها درست
دینت با قوی عطا فرموده در ظاهر بحسب تربیت ضعیف الحال و بسبب فرط قناعت
دل اهل حیثیتها شان حاله و سیر خصلتها و ضیق آنها معروف و مشاهد و اگر انبیا صاحب قوت
می بودند و عزتها ظاهری میداشتند و اهل ملک و سلطنت می شدند که گردن ها طمع
از هر طرف بطرف آنها دراز می شد و مردمان از راه دور و دراز برغبت و رهبت سوار
شتران شده خودها را بساحت عظمت و جلال ایشان میرسانیدند جای استکبار
و استکبار هیچکس را باقی نمی ماند و آنزمان از رغبت یا رهبت هر کس و ناکس با ایشان ایمان
می آورد پس نیتها امتیاز نمی یافت و حسنات انقسام نمی پذیرفت لکن ازانجا که
حکمت جناب باری تعالی مقتضی آن گردیده که اتباع رسل او و مصدقان کتب او
و خاشعان عز و جلال او و ممتثلان اوامر او بندگان خالص او باشند و هر قدر که آزمایش
و اختبار بیشتر باشد موجب مزید اجر و ثواب آنها گردد انبیا و اوصیا را از اهل اسباب ظاهره
و ارباب سلطنت و اقتدار نگردانید انتهی ترجمه بعض کلامه قال قوله بلکه خود هم در رنگ
دیگر کفره و ظلمه بتقیه میگذرانیدند اقول انتهی که مراد ما از وجوب تکلیف این است
که مکلفین را بواسطه عقل و یا رسول امر و نهی فرماید و بندگان را متمکن سازد از تحصیل علم
باحکامیکه نبی آنرا آورده و این معنی موقوف برین نیست که نبی غالب باشد بلکه همین که حق تعالی
حجت خود را بر زمین فرستاد آنچه نظر بحکمت واجب بود بعمل آمد آینده اگر مکلفین اطاعت او
نکنند و یا او را مقتول سازند و یا او را تخویف نمایند که میان جوف درخت مثل حضرت زکریا
یا در غار مثل پیغمبر ما از شر کفار پنهان شود و یا از دست آنها فرار نماید چنانچه

حضرت موسی و حضرت خاتم المرسلین قصور تکلیفین خواهد بود نه قصور حق تعالی انتهی بعض
کلامه الشریف و هر چند این کلام جناب عالی را بی پایه نخواهم در قدح و خصوص تکلیف
و تمکین ست کلام ما و بین تمام اعم ست از لطف محصل و مقرب لیکن چون سیاق جواب
شبهه بود لاجلت اینکه غالب و تسلط نه شرط آنست و نه شرط این فی کرایین کلام در مانحن
فیه مفید نیست اما اگر خواسته باشی که در لطف محصل و مقرب آنچه حقیقت مقام ست
بفهمی آن را می بینی انکه جناب والد ماجد رضوان مآب در مبحث تکلیف بقلم آورده که
علما اما کثر ما اطلاق لطف می کنند و از آن کل ما یقرب الی الطاعة و یبعد عن المعصیة
اراده می نمایند و از آن محال باشد که مداخلتی در تمکین فعل ما تعبد الشیء به باشد مثل بعثت
حق سبحانه و تعالی و بعثت رسل و اعطای الآت فعل و قوی و شک نیست که لطف باین معنی
چونکه موقوف علیه تکلیف ست از جمله واجبات خواهد بود و گاهی مراد ایشان از لطف همین باشد
مگر آنکه مقرب الی الطاعة و مبعد عن المعصیة باشد لیکن آن را مدخلی در اقدار و تمکین نباشد
و وجوب این من حیث انکه بر جناب باری نسبت جمیع مکلفین بثبوت نرسیده محل منع باین
بعدم عموم آن تصریح فرموده اند بعد آن سر کلام بذکر عبارات علمای اعلام که براین
تفصیل شاهد ست نموده و ما رعایة للاختصار برا این قدر اکتفا نموده و بعد آن مخفی نیست
که اعتراف علما بعدم وجوب لطف مقرب بظاهر از راه منع عموم آنست پس محل امثال آن
باینکه جواب از اشکال مذکور ازین نمی توان شد متوهم انتقاض کلیه لطف خواهد بود حال آنکه
این عموم مراد خصوص نیست بلکه غرض شان از کلیه لطف عموم آنست بنسبت بلطف محصل
بلکه مقرب نیز باشد لیکن آنچه کم من لطف فی الظاهر لیس بلطف علی الحقیقة پس ممنوع نیست
که آنچه در ظرف مقابل لطف قرار داده حکم لطف داشته باشد پس نقض بر کلیه که گفته خواهد

وهرچند علامه باين لطف مقرب بتوهم انتقاض كليه در اثبات امامت بمحض لطف تمسك
جسته حيث قال فان قيل اذا بطل دليل اللطف على وجوب نصب الامام فبما يستدل
الامامية على وجوب نصب الامام المعصوم قلنا نحن نستدل على ذلك بوجوب
التمكين انتهى وكم يعلم ان التمكين ايضا من الالطاف ويمكن ان يكون هو مراد الجماعة
ولا ريب ان الامامية لها مداخلة تامة في التمكين ايضا كما فصل الفاضل
المدقق وغيره من المتكلمين يكون عليه السلام مفسر المتشابهات ومبينا المجملات من
الاحكام حافظا الاحكام شرعية الاسلام لكن آنهم خالى از شوب توهمات انتقاض نيست
كما يلوح على المتفرقة ثانيه پس ميرزا محمد اكبرابادى بعض متتبعه گفته اند انچه محصل آن اينست
كه اگر تعبد بظن جائز باشد حاجت بامام نباشد و اگر تعبد بظن جائز نباشد باب علم بايد كه
هر وقت مفتوح باشد پس لازم است كه امام زمان از شيعه مخاصمين مستتر و غائب نباشد پس گمان نمود است
كه فائده امام زمان همين است كه تمكين ميشد از علم ويقين در كل حين ميسر آيد و گمان برد كه امام زمان
بنابر حل مشكلات مسائل بر اخلاط رعيان مى شود وهو خلف من القول چه اتباع ائمه عليهم السلام بظاهر
شرع در زمن حضور ايشان هم بسيار شائع بود لتعسر التكليف وتعذره بالنسبة الى
اكثر الخلق بتحصيل اليقين في كل موضع پس تعبد بظن خاص مستلزم آن نيست كه حاجت بامام
زمان باقى نماند و بغيبت امام زمان بسبب استنكاف اهل عدوان كه در اكثر مسائل براى خلاص
مخاصمين باب علم مسدود ساخته باعث الزام بر خلائق عالم و حتى امام نمى شود وان كان
لطف واجبا بتوسطه لفقد جمع الشرايط في مثله وتفصيل اين اجمال و تحقيق حقيقة الحال
در بيان امور آنست كه در زمان حضور ايشان هم بر اخبار احاد عمل ميبود و هر كس بخدمت حضرت ابلاواسطه
نميتوانست رسيد هر حكمى را كه از آنحضرت شنيده بود بر ان عمل ميكرد تا آنكه منافى و مخصص

از انشود استصحاب حال الحکم السابق و حال العقل پس تمکین کلی من العلم الیقینی منتقض شود
در زمان حضور تکلیف در زمان الغیبة و انما مثل انتفاع الخلق بالامام فی زمان غیبته علیه السلام
مثل انتفاع الناس بالشمس فی یوم الغیم و از آنجا که این معنی در غایت وضوح ست ملا طاهر قمی
در رسالهٔ الخیر با آنکه مثل سایر اخباریین بنای تکلیف بر علم یقینی ننهاده نصب امام را لطف
ممکن ابداء و حیث قال لا یجوز لنا العمل فی احکام الله الا بالعلم لانه لا یجوز العمل بالظن
لقوله تعالی و لا تقف ما لیس لک به علم و قوله تعالی ان الظن لا یغنی من الحق
شیئا تا آنکه گفته است که آیات داله بر عدم جواز عمل بظن بسیار است و روایات داله برین
متواتر است تکلیف بعلم یقینی با عدم امام معصوم که عالم بجمیع احکام باشد تکلیف بما لا یطاق است
و هو محال بالضرورة و الاجماع فیجب ان یکون فی الامة معصوم مامون من الخطا
لیرجع الیه فی المسکوت عنه فی الکتاب و السنة المقطوع بها بعد اتمام تفصیل این مقام فرماید
اگر گفته شود که تکلیف بما لا یطاق بر تقدیر وجود امام نیز لازم می آید در وقتیکه امام غائب
و غیر متمکن باشد خواهیم گفت کلام چنین نیست که گفته شد بلکه حال رعیت در زمن غیبت
مثل حال اهل مکه است در زمان هجرت و اما حال شیعیان پس مثل حال مستضعفان است
که قادر بر هجرت نبودند پس واجب نبود بر آنها سوای عمل به علم و توقف و احتیاط در آنچه
علم بآن نداشته باشند لکن آنها که مقصر و سبب هجرت بودند پس واجب بود بر آنها تحصیل علم
بجمیع احکام و عمل بآن زیرا که آنها علت هجرت بودند و همچنین حال مخالفین است
در زمان غیبت بسبب اینکه آنها قادر اند بر تحصیل اعتقاد صحیح با دله قاطعه و ترک تقلید که
بدور ساختن خود را از امام موجب استتار و اختفاست پس آنها معاقب و مواخذ اند بجمیع احکام
واقعیه محفوظه عند الامام و مفسده تکلیف بما لا یطاق لازم نمی آید زیرا که آنها سبب شده اند

بخلاف شیعیان که سبب استتار نیستند فانهم لیسوا بمکلفین بالاحکام الواقعیة
والا یلزم تکلیف ما لا یطاق وهو محال عن الله تعالی انتهی ترجمه کلامه
بالاختصار مولد الدماجد اعلی الله درجته در بعضی تعلیقات خود بر این رساله افاده
فرموده که بر هر عاقل لبیب که کلام صاحب رساله به بیند صریح است اعتراف او باینکه
در زمان غیبت بلکه حضور نیز در خصوص کتاب عزیز و سنت مقطوع بها بسته چیزی
دلالت نکند بر تفصیل احکام و همچنین اجماع پس مکلفین اگر مکلف باحکام واقعیه در این حال
باشند تکلیف ما لا یطاق لازم خواهد آمد پس هرگاه معترف شد باینکه ائمه علیهم السلام
در زمان حضور در معرفت احکام کافی نیست پس بنای اخبار دین از بیخ برکنده اقول
مصرح است باینچه افاده فرموده و قول آخوند ملا طاهر باینکه شیعیان که سبب استتار نیستند مکلف
باحکام واقعیه نیستند والا لزم التکلیف بما لا یطاق وهذا مناقشة لنا اعترف به من حیث
لا یشعر فالوجه للافتراق انت تعلم ان التمکین ان ارید به التمکین عن الاحکام الواقعیة
نصاً فغیر متحقق لاستلزامه التکلیف بما لا یطاق وان ارید التمکین فی الجملة ولو باحکام تنوب
منابها من الاحکام الظاهریة فللمخالف ان یقول لم لا یکفی مثله مع عدم وجود الامام
فلا یثبت وجوب نصب الامام فلم ینفعه نفی العدول عن اللطف المقرب الی الممکن ولزوم الرجوع
الی وجود الشرایط وعدمها کما اقتضاه التمکین والتقریب واجبان فی الحکمة عند ارتفاع
الموانع لا فی کل المواضع کما ارتضاه والمانع قد یکون تقصیر المتعنتین المؤدی الی انتظار
الفرج قد یکون امتناع تکلیف الجاهل بوجه آخر ککونه بعید الشقة او متعسر الحضور نفیاً
للعسر والحرج فالطالبون المجتهدون فی الرجوع الی اهل الذکر ولو فی زمن الحضور الی ان تبلغ
الحجة فی سعة عن العمل واما القول بلطف الامام علی المخلصین لافادة العلم والیقین

بغداد في المتقون اكبرابادالاخبارئين من قوالبدا من بما به ... الى ...
و سخاوه فتن تراكم محرن عي اكم نظر كه دشمن از دوست امام استتار براى مستبين و انجه لابد و تخلف
اگر با المحنه و النعمة من فى بالحضرت مخلصين خاص لقاى و مخ نيست انكار جاى بهمت
باشد اگركلى و جوع من لايغنى و لايسمن لكنه و مسلم فهو باشد عادت خرق جه مذ بخ و
المقالة من يعبن السبيل فكيف الاثبات الى مفتقر فهو لياله دليل تقريب من الظاهر هو كما
يقم لم و معصوم غير المدعي ان مع الآيات و الامارات ظهور عدم مع به العلم الا
على يحى و برهان بينة المخلصين مخلص من بكونه ادعائه على لا و قوله على
خفى گويند اگر مخالفين الامتحان طرق و الوجدان به يكذبه مما شاهد غير من
امام نصب لزم منه جنين و دو ساقط شرط فقد عند ان جوب بايد باشد شرط ...
استيفاى طاعت بحيثى مكين ست لطفي امام وجود كه گفت خواهيم نباشد لازم وجود و
اگر كه بود بايد مخفى ذلك فى شرطا هذا فى لطف كل ليس و ديگر ... ازان
امام انگه نصب بخلاف بود خوابد تمام خلق حجت گشتند مرتب امام نصب از ...
باعث ايشان گشت از دست او غيبت حال در كه ازين استنكاف و شئ ... از
بشر امام وجود كه گويد معترض كه بود گفته دهلوى انچه و ... ست ... از
متوجه امام وجود بيجا سيار معترض جوابه في قيل فقد ست لطف نصرت ...
افتاده جنانكه ست رهنمائى باعث قرآن وجود اينكه مثل ست المعصية محق ... الى
است اين اسباب آب وجود و نبخشد فائده خفش اگرچه است افشانى جب مثل ... و
مينمايند ... جرعه مبتلا هرچند نيست ... براى طعام آن بر شو سير صاحب ... با
طاعت ... آن سبب مؤمنين كه نيست چنان امام وجود بى معتبر لطف معنى در ...

بجا آرند و این معنے در لطف بازنیست چنانکه در تعریف فهمیده باید سلب آن بازنیست چنانکه
مرقوم گردید و چه لطفی که منافی تکلیف باشد برذات تعالی واجب نیست کما هو قول بقول
کفار ما نا است حیث حکی الله سبحانه عنهم فقالوا لن نؤمن لك حتى تفجر
لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة من نخيل وعنب الخ اگر گویند
چنانکه خداوند تعالی ترک لطف نمود بسبب علم بعدم شرط انقیاد اختیار قوم
اگرچه آنها مدعی انقیاد بودند باشند اگر نصب امام بسبب علم بعدم انقیاد ایشان ترک میکرد چه محذور
لازم می آید خواهیم گفت که اگر بنا بر علم خود تعطیل روا می بود تکلیف از میان می رفت زیرا که
انقیاد و امتحان از میان برمیخیزد لانه غير محتاج الى الاختبار وعالم بالبواطن
والاسرار ولكن قد اقتضت حكمته البالغة بتوكيد الحجة فلا تنكب عن الحجة
البالغة بالنصب و اما لطفیست تام که تمکین و تقرب الی الطاعة از آن متصور و هرچه
غرض و غایت از تکلیف و طاعت برآن متوقف باشد فعل آن بحسب حکمت و مصلحت
بر حکیم علی الاطلاق عقلا واجب است و در جزئیات اشخاص و اوقات و عالم قطع و یقین
اگرچه عقل را رسائی نیست که مصلحت و مفسده نباشد استعانت متعینا از آیات و روایات
متواترات می نمایند فقد ثبت بالنصوص ان الارض لا تخلو من حجة لله
اما ظاهر مشهورا و خائف مستور ومن لم يعرف امام زمانه مات ميتة
جاهلية وان مما يجب علمه من العباد فهو موضوع عنهم وحلال محمد حلال الى
يوم القيمة وحرامه حرام الى يوم القيمة والتكليف غير ساقط سواء كان بحسب العلم اليقيني
او الظن الشرعي فقد تطابق العقل والنقل على انه لا بد من وجوده في كل حين
وان العمل على اليقين احسن للازم بالنفس تاما ... ما حفظ الخدمة

امام العصر مصالح جمة ومنافع مهمة فان فعل الحكيم لا يخلو عن حكمة وان لم يظهر
على احاد الامة وسيعود الكلام الى شرح هذا المرام في مبحث غيبة امام العصر
عليه الاف التحية والسلام في آخر هذا الباب ان شاء الله تعالى فائده سيم در تحقيق
شرائط امامت ست بدانکه در امامت و خلافت شروط چند معتبر ست که بیانش درین مقام
اهم ست شرط اول آنکه باید که امام افضل باشد از همه امت در جمیع جهات خصوصا
در علم و الا تفضیل مفضول و ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل قبیح ست
و نقل هم معاضد آن و خالف في ذلك اکثر اهل السنة در شرح مواقف مسطور ست
که امامت مفضول با وجود فاضل قومی مثل امامیه منع کرده اند زیرا که این قبیح ست عقلا که حکیم
لازم بکند مثل شافعی را با آنکه در زمن بعض اعاظم فقها حاضر شود و عمل بفتوای او نماید و حلاله
او را خواهند گفت که سفیه ست و از عقل بهره ندارد و اکثر اهل سنت جایز داشته اند و گفته اند اگر
مفضول را رئیس و مقتدی گردانیم در آنچه او مفضول ست در آن کما فی المثال المذکور قبیح
خواهد بود و اما فیما نحن فیه فلا زیرا که می شود که شخصی برای امامت اصلح باشد از فاضل بجهت آنکه
معتبر در ولایت هر امری معرفت مصالح و مفاسد آن ست و قوت اقامت آن و رب مفضول
في علمه و عمله هو بالزعامة اعرف و بشرائطها اقوم واقتفاه في ذلك الفاضل الدوانی حیث قال
عقیده پنجم آنکه امام را لازم نیست که عند اهل السنة افضل از جمیع اهل عصر خود باشد زیرا که طالوت را
حق تعالی بنص خود خلیفه ساخت حال آنکه حضرت شمویل و حضرت داود موجود بودند و بلا شبهه
از او افضل آری اگر نصب رئیس به بیعت اهل حل و عقد باشد می باید که نصب افضل کنند در ریاست
و شرایط سروری در صورت دیگر ای بسا ولی کامل و عالم متبحر و سید اصیل الطرفین که از وی
امر سروری بهیچ وجه سرانجام نمی تواند شد انتهی قول اول لافضلا اهل سنت درین مقام مدفوع

فائده سیم در بیان شرائط امامت و تحقیق

خلط و خبطی بکار برده اند خود صاحب مواقف و شارح آن در صدر مبحث امامت گفته اند که امامت
ریاست عامه است در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص قال ونقض بالنبوة والاولی
ان یقال هی خلافة الرسول فی اقامة الدین وحفظ حوزة الملة بحیث یجب اتباعه
علی کافة الامة و هرگاه خود امامت را بریاست عامه دینیه و دنیویه و اقامت دین بخلافت
رسول امین تفسیر نموده اند پس چگونه مدار کار بر نفس سیاست و ریاست نهاده تفضیل مفضول را
روا داشته اند این قدر نفهمیده اند که ریاست عامه دین و دنیا برای کسی می زیبد که من جمیع الوجوه
حاوی کمالات باشد پس کلام در خصوص تفضیل مفضول فیما هو فیه مفضول درین مقام
اخو و فضول خواهد بود نیز امام می باید که مطلقا افضل باشد کما هو قضیة الریاسة
العامة فی الدین والدنیا اما اگر من جهة مفضول باشد و از وجه دیگر فاضل یا افضل پس
تجویز مفضولیت در ما نحن فیه نتیجه جز نفیست خصوصا در علم چه تجویز مفضولیت فی العلم
برای امام که مقتدای انام است دون الریاسة والزعامة کما هو زعم اهل السنة والجماعة
زعمیست باطل صریحا مخالف نص فرقانی قال الله عز و جل اَفَمَنْ یَهْدِیْ
اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُّتَّبَعَ اَمَّنْ لَّا یَهِدِّیْ اِلَّا اَنْ یُّهْدٰی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُوْنَ
بیضاوی گفته است فما لکم کیف تحکمون بما یقتضی صریح العقل بطلانه
اخوند مجلسی در ترجمه کریمه مذکوره می فرماید آیا کسیکه هدایت میکند بسوی حق سزاوار تر است
باینکه مردم پیروی او کنند یا کسیکه خود بهم نمی تواند هدایت یافت مگر آنکه دیگری او را
هدایت کند پس چیست شما را که حکم نمی فهمید چگونه حکم می کنید بتجویز عدم افضلیت امام
و نیز فرموده است هَلْ یَسْتَوِی الَّذِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَالَّذِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ
اُولُوا الْاَلْبَابِ یعنی آیا مساوی می باشند با هم آنها که صاحب علم اند و آنها که صاحب علم

نیستند منکر می شوند این را اگر صاحبان عقل باشند انتهی در ذیل آیه کریمه فلما انباهم باسمائهم
گفته که این آیه دلالت میکند بر اینکه آدم افضل ست از ملائکه و اعلم از آنها بقوله تعالی هل
یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون جناب اخوند می فرماید که چون حق تعالی
بملائکه وحی کرد که انی جاعل فی الارض خلیفة من میخواهم که در زمین خلیفه و جانشین
قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار میدهی در زمین کسی را که افساد کند در زمین و بریزد خونها و ما
تسبیح و تقدیس میکنیم ترا حق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی
اسما را بآدم تعلیم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است بخلافت سزاوارتر
است پس معلوم شد که اعلم بودن موجب استحقاق خلافت است پس عمده غرض از بعثت نبی و نصب امام
تبلیغ و تبیین و حفظ احکام دین است هرگاه امام از احکام شرع نابلد باشد چگونه منفعت او را با
عامه رعیه خواهد بود اگرچه بالغرض لیاقت سیاست جهانبانی داشته باشد چه اگر امام عالم باحکام
نباشد پس بیچاره رعایا وقت حاجت رجوع بکه آرند مامورین بقوله تعالی فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اگر با امام پیشوای خود رجوع نیارند بکجا
در این مقام را انصاف باید نمود مشیرا الی قوله تعالی فلما انباهم و ما قیل آنکه هذه الآیات
تدل علی شرف الانسان و مزیة العلم و فضله علی العبادة و انه شرط فی الخلافة
بل العمدة فیها انتهی و ثانیاً آنچه فاضل دهلوی گفته که امام را لازم نیست که عند البعد
افضل از جمیع اهل عصر باشد زیرا که طالوت را حق تعالی بنص خود خلیفه ساخت با آنکه غیر او نبی
اینکه نص قرآنی موجود است الم تر الی الملا من بنی اسرائیل اذ قالوا لنبی لهم ابعث
لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله بیضاوی در تفسیر خود می گوید آن نبی یوشع یا شمعون
یا اشمویل علیهم السلام بود که بنی اسرائیل او را گفتند اقم لنا امیرا ننتهض معه للقتال

برامره وتصدق فیه عن ابن الله و در تفسیر صافی از مجمع عیاشی از حضرت صادق علیه السلام
منقول ست قال کان الملک فی ذلک الزمان هو الذی یسیر بالجنود والنبی یقیم
امره وینبئه بالخبر من عند ربه پس طالوت خود ملک بلکه امیر بود خلیفه نبود
الا قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا آمر ای جنود و عساکر را
از طرف نبی اگرچه بوحی الهی تجویز شوند مصداق خلیفه قرار نمی تواند داد کجا خلیفه و امام
در دین و دنیا رئیس عام باشد و کجا سرکرده های لشکر که تابع پیغمبر و امام باشند و نیز مجمع کریم این
فرقه از حدیث اهل سنت الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم ملک عضوض نیز مستفاد
میشود و خود این ناصبی گفته ست که بر امامت بمعنی بادشاهی و ریاست نیز اطلاق کنند
زیرا که بادشاه هرچند خوش سیر نباشد لیکن در بعض امور دین مثل جهاد و تقسیم غنایم
و اقامت جمعه و اعیاد پیشوائی دارد و چون در دین پیشوائی در جمیع امور باشد پس همین ست
خلافت حقه که منحصر در پنج شخص ست انتهی و نیز معین باوصف استحقاق و غلبه شوکت را
نیز در آن نزد اهل سنت شرط دانسته هرگاه امر چنان باشد پس بفرمایند که طالوت هرگاه
مطلق الانی ملک باشد چه لازم ست که خلیفه هم باشد خصوصا هرگاه در جمیع امور دین
پیشوا برای او حاصل نباشد بلکه امور شریعت متعلق باشمویل یا پیغمبری دیگر باشد قال
بعض الافاضل و خود این فاضل در کلام خود تصریح کرده است که در خلیفه و ملک فرق ست
در حبیب السیر مذکور ست چون مدت چهل سال از عمر اشمویل در گذشت بوصول مرتبه
رسالت مشرف گشت بنی اسرائیل در غایت سرور و بهجت بوی گرویدند و باخذ احکام
شریعت موسوی پرداختند و از اشمویل التماس نمودند که برای ما پادشاه تعیین نمای
تا بکمک او با جباران شام و کافران خوارزم جهاد و قتال کنیم اشمویل بموجب ملتمس ایشان

بسلطنت موسوم گردانید و طالوت بمقابله جالوت که در آن زمان حاکم اهل طغیان بود رفته و جالوت
بسنگ داود بقتل رسانید و طالوت مظفر و منصور مراجعت فرمود انتهی و این کلام صریح است در اینکه
منصب خلافت الهیه و حفظ قوانین شریعه موسویه به اشموییل مفوض بود نه بطالوت بلکه طالوت را
محض منصب امارت لشکر تفویض نموده بود چنانچه در زمان پیغمبر آخر الزمان گاه گاه آن منصب با
خالد بن ولید و عمرو عاص مفوض گردیده بود غایت آنکه در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
این چنین امرا در لشکر بسیار بودند و این یک امیر تمام لشکر بود انتهی کلامه و ایضا می گوییم
که هرگاه این فاضل النواصب معویه را خلیفه نمیداند بلکه پادشاه گزنده بیداد کننده
زیرا که در رد جمع مطاعن حضرت امام حسن با معویه اعتراف بانحصار استحقاق خلافت در ذات
والا صفات آنحضرت نموده گفته است که آنحضرت دانسته بود که زمان خلافت منقضی شده و وقت پادشاهی
گزنده رسیده و ظلم و بیداد در رسیده پس طالوت هم اگر ملک باشد خلیفه نباشد چه عجب و نیز علی
ابن ابراهیم قمی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که بنی اسرائیل بعد موسی علیه السلام
و آل داود علیه السلام مرتکب معصیتها شدند و دین خدا را تغییر دادند و از امر پروردگار سرکشی
کردند و بود در آنها پیغمبری که امر و نهی میکرد آنها را پس اطاعت او نکردند و برتافتند و
در بعضی از روایات آمده که نام آن پیغمبر ارمیا بود پس مسلط ساخت حق تعالی بر آنها جالوت
را و او از قبطیان بود پس اذیت داد بنی اسرائیل را و کشت مردان ایشان را و گرفت مالهای
ایشان را و کنیز ساخت زنان آنها را پس رجوع آوردند به پیغمبر خود و گفتند که سوال کن از خدای
عز و جل که قرار دهد برای ما امیری تا در راه خدا جهاد کنیم و در بنی اسرائیل نبوت در دودمانی
و ملک سلطنت در خاندان دیگر و لم یجمع الله لهم النبوة والملک فی بیت واحد فمن
ذلک قالوا ابعث لنا ملکا و توهم نشود که مقرر ساختن خدای عز و جل ملوک را

بادشاهان را فی المعنی استخلاف شان ثابت در نظایر این بسیار باید که طالوت چنانکه ملک بود خلیفه
هم بوده باشد زیرا که استخلاف فی الارض مطلقاً خلافت حقه نیست چه بسیاری از ظلمه و
جبابره و فراعنه بر ملک و ملت مسلط شده اند حق تعالی ایشان را بحسب مصالح ابتلا و آزمایش
تخلیه نموده است در میان اینها و مطلوب شان از ریاست و تمام ریاست مانع نشده است آنها را
از این ریاست به برانگیختن معارض کتاب و صحابه مستقل نداشته با چنانکه در معرکه بخت
نصر را میان قوم و لا یختصم بغفته نیل الحکم فی احیوان و لا سلطان علیهم ثم عبدة
ولادة و نشر هم طعاماً پس از این تسلیط مجازی استخلاف شرعی لازم نمی آید الا باید که
بخت نصر و دیگر ظلمه و کفره هم خلیفه باشند با آنکه حق تعالی خود می فرماید قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ
تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ حق تعالی هر کرا میخواهد ملک را میدهد
و از هر که میخواهد انتزاع میکند و همه این ملوک البته خلیفه نبوده اند پس تسلط مستلزم
استخلاف حق نباشد و اگر بعث یا اصطفا را مستند خلافت گردانید پس این خود ظاهر است
که مراد از بعث بعثت نبوت نیست و اصطفا در اینجا بمعنی اصطفای مملکت است نه بعثت و اصطفا
برای رسالت و خلافت رسول قال الفخر الرازی ان الله اصطفاه علیکم ای اخذ الملک
من غیره صافیا له آن مفید مطلوب او نیست و کیفما کان حکم باینکه امام را لازم است که
عند الله افضل از جمیع اهل عصر باشد اینکه طالوت افضل نبود تمرید محض و قیاس مع الفارق است
و نص قرآنی در باره خلافت طالوت و نزع پیغمبر نص است چه دلالت در دیگر بگفت چراغ داود
آنرا نیست که قرآن مجید در نظر بیهیر مسلمانی در می آید و کذلک بر همکنان لائحه میگردد و مقوله امام
خود حسبنا کتاب الله را برای کدام روز انداخته و برنص قرآنی نظر ندوخته باالغرض
از بعض خلفا در قرآن مجید می بعض بر بودند تعالی آن لازم بود افلا یتدبرون القرآن ام

عَلٰی قُلُوْبٍ اَقْفَالُهَا انکه خلافت بمعنی امامت را به خلافت بمعنی ملک و امارت قیاس نموده غضب
امام را عند امته باطل سازد و فضیلت را در تجویز اهل حل و عقد شرط کرده و بار آنها
فی الریاسة تخصیص بدو گمان کنند که خداوند عالم افضلیت را رعایت نمی کند و اهل
حل و عقد را رعایت ان فیما یتعلق بالریاسة لازم است در علم و تقوی بیش غرض شان این
که خلافت جبابرهٔ امت را تصحیح نماید تا هر بدعتی که خواهند بعمل آرند و بجهالت ایشان
خلاف شرعی هر ستمی که بر اهل دین منظور دارند روا باشد و اطاعت ایشان بر
همه خلایق لازم گردد ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِیْ ظَنَنْتُمْ اَرْدٰکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ
الْخٰسِرِیْنَ هر صاحب ریاست و ملک و ریاست مستحق خلافت نمی تواند بود و اهل باطل را
قیاس نمیتوان نمود بلکه لازم است که تفرقه بین الحزبین را بفهمند زیرا که فرق است میان
امام عادل که امام حق است و امام جور که امام متغلب باشد اول مصداق قول او تعالی است وَجَعَلْنَا
مِنْهُمْ اَئِمَّةً یَّهْدُوْنَ بِاَمْرِنَا و همین است افضل عند الله و ثانی مصداق قول او تعالی
وَجَعَلْنٰهُمْ اَئِمَّةً یَّدْعُوْنَ اِلَی النَّارِ آنها را با فضیلت چه کار و جناب امام
المتقین و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در بعض خطب خود در خطاب با
عثمان بن عفان در بیان تفرقه میانه هر دو بیان فرموده حیث قال و الله الله فی نفسک
فانک و الله ما تبصر من عمی و لا تعلم من جهل و ان الطرق لواضحة و ان اعلام الدین
لقائمة فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هُدِیَ و هَدیٰ فاقام سنة
معلومة و امات بدعة مجهولة و ان السنن لنیرة لها اعلام و ان البدع لظاهرة لها اعلام و ان
شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به فامات سنة ماخوذة و احیا بدعة متروکة
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول یؤتی یوم القیمة بالامام الجائر و لیس

ناس و کان علی ذلک فیلتقی فی ذلک بجالوت فیذبحه الخ اذا اوحی نحو تبلت فی حدوث ما التقا
میگوید پیغمبری سبقت اگرچه طالوت خلیفه بود لکن خلیفه نائب پیغمبر اگر گویند قال شارح المواقف
الامامة هی خلافة الرسول فی اقامة الدین پس ظاهر است که خلیفه از خود پیغمبر لازم نیست
که افضل باشد بلکه واجب است که از منوب عنه خود مفضول باشد پس قول او که اشمویل و داود موجود
بودند پس اشمویل از او افضل بود در ما نحن فیه چه مصرف دارد کلام در فضل امام بر خلیفه یا امام بر رعایا
بود نه از انبیا و افضلیت طالوت از رعایای خودش بقول الله تعالی اِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ
عَلَیْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ خود واضح است پس تدلیس این ناصبی را باید دید
که برای الزام این حق بهر مطلب یا یسکی که میخواهد بر زبان می آرد فاعتبروا یا اولی الابصار اگر
بگویند که الخلیفه یعنی نسبت باشمویل که منوب عنه پیغمبر است اما او و بیان او رعیت طالوت
افضل از او بوده و از اینجا است که در لشکر طالوت منسلک گردید و بقتل جالوت پرداخته خواهیم گفت لا نسلم
که او در رعیت او باشد چه رعیت بودن او فرع آنست که نیابت پیغمبر مستلزم ریاست عامه باشد
و ظاهر است که نبوت عموم نفاذ حکم به هر قوم لازم نیست پس خلافت که فرع آنست چگونه
ریاست عامه لازم خواهد بود بسی از انبیا ریاست ایشان به بعض اقوام اختصاص داشت پس حکم خلیفه
ایشان نیز عام نخواهد بود و امامت با معنی الاعم که بریاست عامه تفسیر کرده اند لازم ندارد این که خلافت
مطلق هم عام باشد آری خلافت نسبت به نبی تام الحکم عام خواهد بود نه نسبت به هر نبی و افضلیت خلیفه
از جمیع اهل عصر در قسم دیگر اعنی نواب نبی عام النبوت معتبر است نه در قسم اول با آنکه تفصی که بعد
رسالت اشمویل عام می باشد نه خاص تا که در عهد رسالت او شمویل و شناسا کرد داود در جهاد و وحی سبحانی
و امر خاص بآن دلالت بر رعیت بودن او ندارد بلکه غایت ما فی الباب آنکه در مقاتله جالوت هم رو تابع
فرمان یکی نخواهند بود علی بن ابراهیم قمی از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت کرده

که آنحضرت فرمود که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبر بنی اسرائیل که جالوت را آنکس خواهد کشت که زره
موسی بر قامت او راست آید و او مردیست از اولاد لاوی بن یعقوب که نامش داود بن
ایشا است و در تفسیر بیضاوی مرقوم است و قتل داود جالوت قیل کان ایشی فی عسکر طالوت
مع ستة من بنیه و کان داود سابعهم و کان صغیرا یرعی الغنم فاوحی الله الی نبیهم
انه الذی یقتل جالوت فطلبه من ابیه فجاء و قد کلمه فی الطریق ثلاثة احجار
و قالت له انک بنا تقتل جالوت فحملها فی مخلاته و رماه بها فقتله ثم زوجه
طالوت بنته و در روایت دیگر که از عیاشی منقول است آمده که مردم عظمت طالوت
و جبروت جالوت را میانه خود هاند کور می ساختند پس حضرت داود بر سر جبال اللالع
یا فمه فرمود که شما امر او را عظیم میدانید فو الله لئن عاینته لاقتلنه فلما ان اجتمعوا
و رجعوا الی طالوت و التقی الناس قال داود ارونی جالوت فلما رآه اخذ الحجر فجعله
فی مقذافه و رماه فصک بین عینیه فدمغه فنکسه عن دابته فقال الناس قتل
داود جالوت و ملک الناس حتی لم یکن یسمع لطالوت ذکر و جمعت بنو اسرائیل علی
داود و انزل الله علیه الزبور و علمه صنعة الحدید لینه له از این روایت نیز معلوم میشود
که او رعیت طالوت و محکوم او نبود و انما بادر الی قتل الکافر با آنکه خلیفه یک پیغمبر از پیغمبر دیگر
افضل می تواند بود چنانکه حضرت علی بن ابی طالب وصی پیغمبر ما افضل بود از سایر انبیا
و لکن افضلیت طالوت از داود ثابت نیست و انما ذکرنا هذا نقضا لاستدلال الخصم
و راه عامی گوییم قوله ای بسا ولی کامل و عالم متبحر و سید اصیل الطرفین الخ دانستی که امام
و خلیفه بحق آنست که کامل من جمیع الوجوه و عالم بقواعد دین و جامع حوزه شرع متین و مثل
رسول امین به نیابت عامه و مستحق ریاست دنیا و دین باشد پس بهیچ جهه زنهار یا آنحضرت

پس اگر مراد او از ولی کامل آنست که در مراتب طاعت و عبادت کامل باشد نه در ریاست و سیاست
پس ناقص من بعض الوجوه خواهد بود و جامع شرایط امامت نخواهد بود و از موضوع بحث
خارج این چنین ولی البته لایق امامت و زعامت نخواهد بود لکن ولی کامل علی الاطلاق
در این مقام بکار است که اولی بتصرف باشد در نفوس رعایا و برایا در همه امور دینیه و دنیاویه هانا اگرچه
دیندار باشد نه هر صوفی شعری اگرچه مدعی معرفت پروردگار باشد که اشاعره اهل سنت مشاغلین
او را ولی کامل قرار دهند و او را بالاتر از وصی خلیفه نبی شمرند و دین خدا را ملعوب و فروع
بماند و بنده شعایر اسلام الهیه برهم زنند مستحق گروهی اینست لعنت بر وی باد و اگر مراد او از ولی کامل
همانست که در مراتب دینیه و مدارج دنیاویه کامل باشد پس تفضیل غیر او بر او هیچ چگونه
روا نخواهد بود کما عرفت آنفا با آنکه اگر مراد از افضلیت در ریاست و سیاست دنیوی آنست
که موافق شریعت انور باشد پس آن عین دین و سنت [illegible] مسلم که ولی کامل از آن عاری باشد و اگر مراد از آن
سیاست و ریاست جابرانه است پس آن معتبر نیست در امام اگرچه طریق آن را خوب شناسد لکن از آن راه اجتناب [illegible] ترک
میان قال امیر المؤمنین علیه السلام علی ما روی فی نهج البلاغة والله ما معویة
بادهی منی ولکنه یغدر و یفجر ولولا کراهة الغدر لکنت من ادهی الناس لکن کل
غدرة فجرة و کل فجرة کفرة و لکل غادر لواء یعرف به یوم القیمة آنانکه در شیعه [illegible]
گفته است قال الشیخ فی الهیات الشفا فیلزم اعلمهما ان یشارک اعقلهما و یلزم اعقلهما
ان یعتضد به و یرجع الیه کما فعل عمر و علی پس استناد است بیقین بکلام [illegible]
فی قوله عند اهل الدین [illegible] سست غریب هر گاه امامت جاهل و مرجوع فی العلم روا باشد
و او از عصمت هم مرا اتباع و اعتضاد او بعالم و فضل فی العلم کی صورت می بندد
اگرچه در مقامیکه غرض نفسانی محرک مخالفت نباشد طریقه متابعت را پیش گیرد لکن [illegible]

إن الإنسان ليطغى أن رآه استغنى حکمرانی و طغیان جهانبانی میگذارد که در هر حال رجوع
با علم و متابعت افضل را نصب العین خود سازد و از هوا و هوس نفس اماره خود را نگه دارد و کم
من مخالفات و بدع ظهرت من الثالث لم یتابع فیها قول العالم علیه السلام و کمال اعجوبیت
و عقلیت و در امور سیاست مدن نسبت بامام من نه عمی سست باطل و ناروا و کلمه ایست ناسزا که بزبان
نمی آید آری اگر جاهلی سفاهت انتما که حقیقت فضل جناب امیر مومنان را در نیافته و او را
در عهد کرامت عهد حضرت امیر مومنان از فتن و حروب برپا شده نه از سوء تدبیر امام علیه السلام
بود بلکه از تاسیس باطل که در عهد متقدم متغلبان رواها جا گرفته بود بظهور رسیده تا هم
حملوا بنی امیة علی رقاب الناس حتی استمکنوا من الارض و صاروا ذوی دهاء و باس
پس هر قدر که در زمان قلیل امیر علیه التحسن تدبیر تدارک آن بعمل آورد از دست دیگری
هرگز جلوه گر نمی توانست شد کلام ابن ابی الحدید در رفع این توهم غیر سدید کافی است
حیث قال اعلم ان من لم یعرف حقیقة فضل امیر المؤمنین ع ظن ان عمر کان اسوس منه
وان کان هو اعلم و خامساً بعد این همه میگوییم که قول او عقیده پنجم امام را لازم است
که عند الله افضل از جمیع اهل عصر خود باشد چنانکه مخالفت با عقل و نقل دارد مخالف
تصریح ائمه اهل سنت هست نیز قال بعض الافاضل فی شمع الیقین خلیفه اول بعدم وجوب
افضلیت امام اعتراف نموده و همه صحابه و کافه مسلمین نیز درین معنی با او متفق بوده اند چه او گفت
بر سر منبر اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی مرا از خلافت عزل کنید که
با وجود علی من بهترین شما نیستم و هیچ کس معارضه با او نکرد و نگفت که بهتر بودن خلیفه مقرر
و ظاهر است که این کلام صریح است در بهتری علی و اعتراف است بوجوب افضلیت امام الا
عزل خود به بهتری آنحضرت بیفایده و نامربوط بودی بلکه توان گفت که این کلام باتفاق

شان اجماع سنه بر دو چیز یکی وجوب فضیلت امام دوم افضلیت آنحضرت از ابی بکر بلکه از ابطال امامهم
وصورت این اجماع بعد آنست که سنیان میگویند که قول ابی بکر در سقیفه که شمارا امامی
ضروریست و اتفاق صحابه بر آن اجماع است بر وجوب نصب امام و این اجماع بمراتب شتی اتم است از آن
انتهی و امام بخاری نیز در کتاب الصلوة گفته باب اهل العلم والفضل احق بالامامة
واگرچه مرادش درینجا امامت نماز جماعت است لکن ابن حجر عالم امام حجت نیز گفته یا فیکون احق بکونه
من اهل العلم والفضل من سائر من لزیته افضل علی امام الجماعة فیکون اولی بذلک واز
ابو الحسن اشعری نقل کرده اند قول بوجوب افضلیت را بقول بعدم قبح عقلی بنابر آنکه
هرگاه امام افضل باشد کان اقرب الی انقیاد الناس له واجتماع الآراء علی متابعته
لان الامامة خلافة عن النبی فیجب ان یطلب لها من له رغبة اعلی قیاسا
علی النبوة کذا نقل عن شرح المقاصد پس این ناصبی را چه شد که اعتقاد اهلسنت را علی الاطلاق
برخلاف اعتقاد امامیه قرار داده بلکه امام الاشاعره را از اهل سنت خارج میداند علاوه بر این بعض
از افاضل معاصرین نقل کرده اند که این فاضل ناصبی در رساله خود گفته تا اعتقاد بافضلیت
مسلمه قرآن و سنت معین معنای هر دو نکند خاطر بر اخذ شرایع جمع نگردد و ایضا از
جلال الدین سیوطی نقل کرده که در جمع احادیث گفته روی البیهقی عن عمر بن الخطاب
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان افضل عباد الله منزلة یوم القیمة
امام عادل انتهی و عدالت نزد این فاضل ناصبی از شرایط امامت است و امام عادل بموجب این حدیث
افضل می باشد پس لابد که افضلیت نیز از شرایط امامت باشد فان لازم اللازم لازم فبطل قوله
امام را لازم نیست که عند الله افضل از جمیع اهل عصر خود باشد ولذلک قال شارح المقاصد
ذهب معظم اهل السنة وکثیر من الفرق الی انه یتعین للامامة افضل اهل العصر

وقاضی بیضاوی گفته والافضل ان یحسن ان یومر بالتخضع للمفضول فان العلم
شرط فی الخلافة بل العمدة فیها و با این همه تصریحات اهل نحله او به بانگ بلند انکار عصمت
شرایط از زبان غیر این ناصبی منکار بر و من بخند و خنده بر نمی آید شرط دوم عصمت است
ضرور است که امام که پیشوای انام است اعلم و افضل و جامع علم و عمل و معصوم و محفوظ از گناه
و خطا و خلل باشد آخوند علیه الرحمه در حق الیقین می فرماید اجماع علمای امامیه منعقد است
بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احادیث
متواتره برین مضمون وارد شده است و استدلال نموده اند برین مطلب بچند حجه و حجه اول آنست
آخوند مجلسی آنرا ذکر فرموده که امام امین حق تعالی است بر دین و دنیای مردم هرگاه خود در احکام
الهی خیانت کند کی قابل امامت خواهد بلکه محل ملامت خواهد بود بقول حق تعالی أتأمرون
الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با اینکه کتاب خدا را می خوانید
آیا عقل ندارید قباحت این امر را نمی فهمید باز فرموده است ای گروه مومنان چرا میگوئید
چیزی را که نمی کنید خدا بسیار دشمن میدارد که بگوئید چیزی را که نکنید و معلوم است که
کسیکه مستحق این ملامتها باشد قابل پیغمبری و امامت نیست انتهی کلامه و حجه دوم آنکه حق تعالی
از روی خطاب بخلیل خود ارشاد فرموده انی جاعلک للناس اماما فخر رازی گفته است که
این آیه دلالت دارد بر عصمت آن حضرت از گناهان بعلت آنکه امام همان است که اقتدا باو نموده
شود پس اگر صادر شود از او گناهی اقتدا باو درین خصوص بر ما واجب خواهد بود چه اگر اقتدا
او واجب باشد محال لازم خواهد آمد زیرا که معصیت ممنوع است و ازین که فعل امام عمل بر آن واجب
اجتماع امر و نهی محال است و این دلیل است عقلی و حکم که در رهبر دم جاری است در تمام عصمت امام

مطلقا واجب باشد وجه سوم آنکه آخوند علیه الرحمه فرموده ایضاً چون حق تعالی خطاب کرد بحضرت
ابراهیم که من گردانیدم ترا امام برای مردم حضرت خلیل ازین عطا خوشحال و بسیار شاد شد و از برای
فرزندان خود این مرتبه را طلب کرد و گفت از ذریت من نیز امامان قرار ده حق تعالی فرمود
لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی ستمکار است
بر نفس خود و در هر وقت از اوقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود که
عهد امامت باو نمیرسد اقول فخر رازی در تفسیر کبیر گفته است که روافض باین آیت حجت
آورده اند بر قدح در امامت ابی بکر و عمر بسه وجه اول آنکه در ابتدای امر کافر بودند و کافر
ظالم است پس بر آنها صادق خواهد بود فی تلک الحالة انهما لا ینالان عهد الامامة
البتة فلا ینالان فی شیء من الاوقات پس لیاقت امامت نخواهند داشت دوم آنکه گنه گار بودند
چرا که باتفاق معصوم نبودند سوم آنکه مشرک بودند و شرک ظلم است لقوله تعالی
ان الشرک لظلم عظیم اما ان الظالم لا ینال عهد الامامة فلهذه الایة و ظالم عم است
از آنکه ظالم فی الحال باشد یا در ماضی باز در جواب گفته است که تائب از کفر کافر نیست
والعیاذ اگر کسی قسم خورد که من بر کافر سلام نکنم و به جدید الاسلام سلام بکند او را
حانث نخواهند گفت پوشیده نماند که فخر رازی درین مقام طرفه اجمالی برای عیب پوشی و
اصلاح حال شیخین بکار برده و ازین تقریرش این بر روی کار نمی آید چه این آیت صریح دلالت
دارد بر اینکه ظلم متقدم مانع نیل امامت و علت مقدم است بر معلول و لا ینال بلا شبهه صیغه
استقبال است پس هر که ظالم بر او صادق آمده باشد از نیل مرتبه عالیه امامت البته
محروم خواهد بود درین خصوص صدق کافر بر مسلم و عدم آن اوفق نیست بجدید الاسلام کلام
[illegible] لغوی پس

عام نباشد ولا انا المجلسی کتاب الحجة از بحار بخصوص گرفته که ابتدا مبدأ در پرده تحقیق حق تحقیق

شنیدنی است پس بعد از تحریر این مسئلهٔ الحجة چون به مستقیم خواهیم خواهم گفت شکی نیست در آنکه ظالم در آیه که

احتمال ماضی دارد دون استقبال است زیرا که ابراهیم سوال نکرد وجود این بگزیده ای فی بیت که در بعض ایشان

خواهند رسید پس حق تعالی در جواب فرمود که بعض از آنها رسیده برآنکه ظالم بود در آینده نماند

فکل من صدق علیه بعد مخاطبة الله تعالی ابراهیم بهذا الخطاب انه ظالم وجد عنه

الظلم فی ای زمان من ازمنة المستقبل یشمله هذا الحکم انه لا ینال العهد اگر گوید

که مراد از آیت این است که ظالم عهد امامت را در حال ظلم در نمی یابد بعد از رفع ظلم او از این جهت

که فخر رازی گفته است کذا الفعل فی نظائره الا تری الی قوله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا

فانه نهی عن الرکون الیهم حال اقامتهم علی الظلم وقوله ما علی المحسنین من سبیل معناه ما اقاموا

علی الاحسان و حکم عقل نیز موافق نیست زیرا که وجود مانع تا آنجا است که مانع مفقود شود ممنوع

می تواند شد خواهیم گفت که قید در حال ظلم در آیه نیست بلکه از کجا این قید پیدا شده قال لا ینال عهدی الظالمین

فان قیل انما نفی ان ینال الظالم فی حال ظلمه فاذا تاب لم یسم ظالما فیصح ان یناله قلنا الجواب ان

الظالم وان تاب فلا یخرج من ان یکون الآیة قد تناولته فی حال کونه ظالما فاذا نفی ان

یناله فقد حکم علیه بانه لا ینالها والآیة مطلقة غیر مقیدة بوقت دون وقت

فیجب ان یکون محمولة علی الاوقات کلها فلا ینالها الظالم وان تاب فیما بعد انتهی کلام در

منظور از این جا است که قاضی بعد این آیه در تفسیر خود گفته است اجابة الی ملتمسه وتنبیه علی

انه قد یکون من ذریته ظلمة وانهم لا ینالون الامامة لانها امانة من الله تعالی وعهد والظالم

لا یصلح لها وانما ینالها البررة الاتقیاء منهم وفیه دلیل علی عصمة الانبیاء

من الکبائر قبل البعثة وان الفاسق لا یصلح للامامة انتهی علاوه آنکه فخر رازی گفته است

علی انا بینا ان المراد بالامامة النبوة فمن کفر بالله طرفة عین فانه لا یصلح للنبوة
و این جا لازم شد که تحقق ظلم فی ای وقت کان قادح ست در نبوت الا بشرط وجوده فی
حال و درین حال پس در امامت نیز چنین خواهد بود که یک بام و دو هوا ندارد و فقه مقام آنست
که منع حال نکاح ست که شرط احصان با وجود آن فی الحال و این رجا ست که من حیث المضادة
و امتناع الاجتماع مانع باشد و درین صورت هر وقت که مانع بود خواهد بود پس بهمان حال
وجود مانع محال خواهد بود نه مطلقا و گاه ست که وجود مانع و لو فی الجمله سبب انتفای نوع
ست با این مطلق وجود آن کافی خواهد بود در عدم ترتب آن در حال بهر زمان باشد آنکه قتل مورث
سبب انتفای ارث است اگر چه قاتل در وقت تحقق میت قاتل نیست و زنا سبب عقوبت ست اگر چه در وقت
عقوبت زانی نباشد قال مولانا المحلی فان قلت تعلیق الحکم بالوصف مشعر
بالعلیة قلت العلیة لا تدل علی المقارنة اذ لیس مفاد الحکم الا ان عدم
نیل العهد انما هو لاجل اتصافهم بالظلم فی احد الازمنة المستقبلة بالنسبة الی
صدور الحکم فتامل اقول بل الظلم یحتمل ان یکون کالعلة کالمعدة سببا لعدم
النیل السابق پس کجا که تحقق ظلم فقط در حال وجود مانع از نیل امامت در آن حال باشد
کما ظنه الرازی بل مطلق وجود آن هر حال آنکه در آیه کریمه توقیتی و تقییدی نیست پس
آیه کریمه حجتی ست واضح بر آنچه شیعیان گفته اند و عامه نیز نسبت به نبوت این را پسندیده اند
اگر چه در امامت بنیاد ظلم و بیداد بر ساخته ظلم و جور را قبل امامت و بعد آن
روا داشته اند اما قبل امامت پس چنانکه دانستی که ظلم عظیم و کفر و شرک سابق شیخین را
تصحیحا لامامتهم قادح در امامت نگفته اند بدیگر اصناف ظلم و جور چه رسد و اما بعد امامت
پس ازین جهت که نسفی در عقاید اهل سنت چنین نوشته است که امام بفسق منعزل نمی‌شود

بمجرد فسق معزول نشود یعنی میگوید شارح الارشاد میگوید ماتن باز اطاعته جور حق الخروج علیه میگوید فرق حتی شادش
پس از خلفای راشدین اکثر امرای اهل السنت را اما از یزید گرد منتشر شد جور هر جا ظلم و فسق بزرگ نیز خدا بزرگان چند ظلم امام
بکمال جبر و ظلم ایشان نزد جور و ظلم از پس نیست عصمت و تهدید اخذ حق نیل از اهل سنت
ائمه ظلم و جور را بری گونه بر اهل السنت دیگر نخواهد لمان از امامت عهد که بر فرما بعضی حق دیگر بار انصا
صلح بر این انداختن اساس ظلم رفع اما امامت نیل هنگام در روز بر تامّ امر اگر انداختند و اسیر
نسفی در بعضی از کتب گفته است که این آیه دلیل است بر اینکه فاسق صلاحیت امامت ندارد زیرا که
امام را لفظ باز داشتن جور است از ظلم پس نیل ظالمی نفس خود پیش نمی عهده جلیل منصرف شود
پس مثل سایر من استولی الذین قضیه ظلم صادق خواهد آمد که گفته اند که نباید که گرگ چوپان
و بعضی از بزرگان گفته است که آیه کافی است که لان الظالم المطلق هو الکافر و گفته اند که نیکی یا از خیرات بر این آیه کافرست که لانه الظالم المطلق لیکن بخشید
که بعد از آنکه عوض عصمت برای امام شرط کرده اند آنرا هم از دست دادند فرق در میان مطلق ظلم اکثر نیز
آیه است ظالم مطلق نفهمیده اند از عموم لا طاعة الا فی المعروف و لا طاعة للمخلوق فی معصیة
الخالق که سیوطی در تفسیر لا ینال عهدی الظالمین باسانید خود آورده چشم پوشی کرده اند
عموم آیه بکافر تخصیص داده فساق ظلمه را مستلزم اجب الاتباع دانسته و از این جاست که علامه
علیه الرحمة فرموده اهل السنت ذهبوا الی امامة العصاة و الفساق و السراق
و من تقدمهم فی افضل حالاتهم کالذی انتقی المتناقص یشیر الی المنعم آنانیکه بزرگی
که مراد از امامت نبوت است پس جواب ایشان این است که امامت چنانکه در اصطلاح معنی ریاست عامه در امر دین و دنیا
ریاست عامه در جمیع امور دین و دنیا پس اگر بالاستقلال باشد بدون نبوت متحقق نخواهد بود و اگر به نیابت
پیغمبر باشد بدون خلافت حقه متحقق نخواهد شد و بالخصوص بالاخیر در این هنگام که نیابت
تعریف می افزایند مراد درین مقام همان معنی عام است پس امامت اعم از نبوت خواهد بود

ذکرناه مصرح به فی کلام علماء الفریقین پس اگر باین معنی تصریح واقع شده در کلام علمای اعلام ما کلام
نقله فی صراط المستقیم عن مجمع البحرین وحسن بن عبد الرزاق در شمع الیقین گفته که اهل سنت گاهی میگویند
مراد از عهد درین آیه نبوت است نه امامت گوییم لفظ آیه صریح است در امامت بمعنی ریاست و پیشوایی پس اعم است
از نبوت و تخصیص محتاج است بدلیل انتهی و هم چنین در کلام علمای اهل سنت فان الامام کما صرح به
اصحابهم الرازی فی المقام اسم لمن یؤتم به کالائمة الهادیة قال الرازی یأتمون بک فی دینک
در تفسیر منثور گفته اخرج عبد بن حمید عن ابن عباس انی جاعلک للناس اماما یقتدی بدینک
وهدیک وسنتک واخرج ابن جریر عن الربیع فی قوله انی جاعلک للناس اماما یؤتم به
ویقتدی قال ابراهیم ومن ذریتی فاجعل من ذریتی من یؤتم به ویقتدی به وعن ابن عباس فاراد ان
یجعل من ذریته قال لا ینال عهدی الظالمین وعن مجاهد قال لا اجعل اماما ظالما یقتدی به
و ازین عبارات یقینا واثباتا معنی پیشوایی در دین مستفاد است اعم از اینکه من حیث النبوة
باشد یا من حیث الخلافة والامامة بالمعنی الاخص وصاحب مواقف گفته الامامة
ریاسة عامة فی الدین والدنیا ونقض بالنبوة والاولی ان یقال هی خلافة الرسول الخ
وازینقدر فهمیده شد که این معنی امامت بمعنی العام فلا تغفل هرگاه معنی امامت عام باشد پس مفاد آیه کریمه
امامت مطلقا خواهد بود ازین جا که فخر رازی در مسئله خامسه گفته است که جمهور
فقها و متکلمین عقد امامت برای فاسق جائز نمی‌دانند و حجت آورده‌اند باین آیه
از عصمت ... امامت ... فوجب ان یکون المراد بجملة العهد
هو الامامة فصیلا لانه کما قال تعالی لا ینال الامامة الظالمین اذ کل عاص فانه ظالم لنفسه
فکانت الایة دالة علی ما قلناه انتهی میگویم اگر گفته شود که ظالم کسی است که ظلم ظاهر او باشد
منتفی باشد پس عصمت لازم نخواهد بود گوییم ... گفت که شیعیان البته بعد آیه ... بر عصمت حجت

می آرند و لاکن ما می گوییم مقتضی الآیة ذلک الا انا ترکنا اعتبار الباطن فیبقی العدالة
الظاهرة معتبرة انتهی ما اردنا من محصل کلامه پس اولا باید دید که بمفاد دروغ گو
حافظه نباشد اولا در جواب شیعیان خود گفته است انا قد بینا ان المراد
بالامامة النبوة و بار دیگر بفاصله یسیر بهمین آیه خود و جمهور اهل سنت بعدم
تجویز عهد امامت برای فساق دلیل آورده پس جمع میشود محققین علمای اهل سنت را
که در وقت استدلال خود ازین آیه معنی عام امامت را مراد میگیرند و در وقت احتجاج
شیعیان بآن دست و گریبان میشوند و معنی آیه را بدل میکنند فیروغون
روغ الثعالب و چیست فخر رازی را که در مقام اثبات اراده نبوت گاهی میگوید
که مراد از امام آن است که امام جمیع انام باشد والذی یکون کذلک لابد ان یکون
رسولا من عند الله مستقلا بالشرع لانه لو کان تبعا للرسول لکان ماموما
لذلک الرسول لا اماما له فیبطل العموم و گاهی بهمین مقام میگوید
که انبیا ائمه اند ازین جهت که واجب است بر مردم متابعت شان قال تعالی
وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا و خلفا نیز ائمه اند لانهم رتبوا فی المحل الذی
یجب علی الناس اتباعهم و القضاة و الفقهاء ایضا ائمة بهذا المعنی
والذی یصلی بالناس ایضا یسمی اماما الحال این تعمیم را تعمیم شیعیان نیز بالاتفاق ثابت
فاین الاختصاص بالنبوة اما آنکه گفته است و وقتیکه ثابت شد که اسم امام
همه آنچه را ذکر کردیم شامل است و انبیا علیهم السلام در اعلای مراتب امامت اند
واجب گردید حمل لفظ امامت بر نبوت زیرا که حق تعالی در معرض امتنان
امامت را ذکر فرموده پس جوابش این است که نبوت لازم نیامده است

عامه را چه بعضی از پیغمبران برای نفس خود نبی بوده اند و بعضی نبوت شان مخصوص بقومی بوده و بعضی تابع
و تابع پیغمبر بوده اند بمنزله هارون و یوشع پس اصل نبوت اگرچه مستلزم ریاست باشد لیکن ریاست
عامه بر خصوص ایشان کافی نیست با آنکه اراده نبوت از امامت بعید است که بعد از انی جاعلک
للناس اماما قبل بعثت و نبوت ابراهیم خلیل است چنانکه قاضی گفته که این ابتلا جز این نیست که قبل از
نبوت بوده زیرا که حق تعالی آگاه ساخته بر اینکه قیام آنحضرت بمقام ابتلا بکلمات بمنزله
سببی است برای گردانیدن او امام و سبب مقدم است بر مسبب لکن این خیالیست مسلم نیست زیرا که قول
قاضی تعلیل ابتلا است تمسک بحدیث السببیه در وقتی تمام می شود که مراد از امامت نبوت باشد و هو
اول النزاع از این جاست که خود فخر رازی حکم کرده و دیگران گفته اند که این ابتلا بعد نبوت بوده زیرا که
ابراهیم این ابتلا و این تکالیف را نشناخت مگر بوحی پس چنان نیست از تقدم وحی بر تحقق
اینها و مصدق این حق امامست حدیثی از حضرت امام بحق ناطق ابا جعفر صادق علیه السلام که
امامیه نقل شده قال الصادق ع علی ما روی فی الکافی والصافی ان الله تبارک و تعالی
اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه نبیا وان الله اتخذه نبیا قبل ان یتخذه
رسولا وان الله اتخذه رسولا قبل ان یتخذه خلیلا وان الله اتخذه خلیلا قبل
ان یجعله اماما فلما جمع له الاشیاء قال انی جاعلک للناس اماما فمن عظمها فی
عین ابراهیم قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین قال لا یکون السفیه امام التقی
ولک ان تقول فی الجواب عن الوجه الاول سلمنا که مراد از امام مقتدای کافه انام است لکن مقتدای
کافه انام بودن امام مقتدا بر سایر مخلوقات من لدن آدم الی یوم القیام نیست چنانکه نبی در
وقت خود مقتدای کافه رعایا و برایا است همچنین امام نیز بعد از زمان پیغمبر خود مقتدای کافه انام است
فلا یقدح فیه کونه موقتا بالنبی وجه چهارم آنکه باز آخوند علیه الرحمه میفرماید و ایضا

عمده فائده در نصب امام آنست که حفظ ناموس شریعت بکند و حافظ شریعت باید که هرگاه معصیت و خطا
باو روی دهد امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائیکه ازو صادر گردد او ظاهر سازد پس این
امام کل خواهد بود. اول وجه پنجم آنکه نیز جناب اخوند مجلسی موده ایضاً نهی از منکر بر ایشان
واجبست اگر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود
و اگر وجوب اطاعت در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را ازو اخذ کنند
پس محتاج بدو امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج بامام دیگر خواهند بود و پس تسلسل
لازم آید یا منتهی بامام معصوم شود انتهی فاضل دهلوی نیز این هر دو وجه استدلال را از طرف شیعیان
بدو عنوان نقل کرده یکی آنکه امام اگر معصوم نبود تسلسل لازم آید دیگر آنکه مرجع منصب امام جواز خطا
بر امتست در علم و عمل پس اگر بر او نیز خطا جائز باشد محتاج شود بامام دیگر و هلم جرا الی غیر النهایة
بعد آن در جواب میگوید لا نسلم که مرجع جواز خطا نیست بل اغراض دیگر دارد اعنی تنفیذ الاحکام
و درء المفاسد و حفظ بیضة الاسلام و در حصول این اغراض عصمت ضرور نیست اجتهاد و عدالت
کفایت میکند چون بر او و مقلد او در صورت خطا در اجتهاد مواخذه نباشد جواز خطا و عدم
جواز آن برابر باشد سلمنا لکن لا نسلم التسلسل بل ینتهی الی النبی المعصوم بالاتفاق سلسلة المنتهیة
واقفة الیه سلمنا لکن این منقوض است بمجتهد جامع الشرائط که نزد امامیه در غیبت امام نائب امام است
حالانکه معصوم نیست بالاجماع پس خطا بر او جائز باشد فما هو جوابهم فیه فهو جوابنا فی الامام انتهی
کلامه اقول جواز خطا بر امت از جمله علل احتیاج بامام است غایات و ثمرات دیگر نیز برای آن ثابت
پس از اثبات بعض غایات نفی ما عدای آن لازم نمی آید بشنو راستی که خود گفته است که چون دین ...
در جمیع امور باشد پس همین خلافت تفصیل است کسیکه در جمیع امور دین پیشوا نخواهد بود البته خطا
بر او نازل خواهد بود زیرا که در چنین امور محتاج به تنبیه دیگران خواهد بود پس در جمیع امور پیشوا نخواهد

بلکه تابعه و بکری می بس معصوم خواهد بود نه امام فخر رازی در ذیل کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم این مضمون قریب بآن اعتراف نموده حیث قال ان الله امر بطاعة اولی الامر
علی سبیل الجزم و کل من امر الله بطاعته علی سبیل الجزم فیجب ان یکون معصوما عن الخطا
و نیز گفته و الا لکان بتقدیر اقدامه علی الخطا یکون قد امر الله بمتابعته فی ذلک الخطا و الخطا
لکونه خطا یکون منهیا عنه فهذا یفضی الی الاجتماع الامر و النهی فی الفعل الواحد بالاعتبار الواحد
و انه محال پس بتصریح فخر رازی معلوم شد که مطاع و واجب الاتباع باید که معصوم و مامون از خطا باشد
اگر چه فخر رازی اولی الامر را حمل بر اجماع نموده و ستنکشف لک حاله عما قریب لکن با اینهمه تجویز خطا
از اتباع این امام اهل سنت جای استغراب است با آنکه خطا درین مقام شامل معصیت و صدور معصیت
باعث جرح و توبیخ بلکه گاه موجب تادیب و تعزیر می شود پس محکوم خواهد بود نه حاکم و مامور
منهی خواهد بود نه آمر و ناهی علی الاطلاق و تنفیذ جمیع احکام از چنین کسی غیر متصور بلکه
در صورت انتفای عصمت هر حکمی را که موافق خواهش او خواهد بود نافذ خواهد ساخت و هر چه را
منافی مطلب خود خواهد دید از انفاذ آن باز خواهد ماند و عدالت تالی عصمت نیست که ازین امر
مانع باشد با آنکه جائز است که عدالت بعد یافتن زائل شود و عقیده اهل سنت چنانکه نسفی
در عقاید نوشته آنست که امام بفسق و خروج عن طاعة الله منعزل نمی شود و نه بجور و ظلم
بر بندگان خدا و شارح این حکم را مدلل ساخته است باینکه فسق ظاهر شد و جور از ائمه و امرا
بعد خلفاء راشدین منتشر گشت و السلف کانوا ینقادون لهم و لان العصمة لیست بشرط
للامامة ابتدا پس اعتبار عدالت در بدو امامت چگونه کفایت خواهد کرد با آنکه اگر عدالتش لازم باشد
و بعد زوال آن ریاست حاجت باشد و فائده امامت ساختن خواهد شد چندین در مفاسد کجا
بلکه فتنها بر پا خواهد شد و انفعال حقیر بیشمار در دین اسلام خواهد رسید کما هو مشاهد من قبل الائمة

شبهها اجتهاد پس اجتهادیکه اهلسنت بآن قایل شده اند و بنای آن فی الاکثر قیاس فقهی
القیاس و استحسانی است که حنفیه حنابله بآن قایل اند پس مقبول شیعیان نیست بلکه قیاس شافعی
مقلد اول من قاس ابلیس میدانند و در استحسان که باوصف انکار استحسان استقباح عقلی بآن قایل شده اند
صاحب حق تشریع می پندارند و مصداق قول من استحسن فقد شرع حکاه ابن الحاجب فی مختصر الاصول
من استحسن فقد شرع میدانند قال الشارح یعنی من اثبت حکما بانه مستحسن عنده من غیر
دلیل من قبل الشارع فهو الشارع لذلک الحکم لانه لم یاخذه من الشارع و هو کفر او
کبیرة پس اینچنین اجتهادات لایق قبول نیست نه حظ آن که عدم الخطاء بلکه ان احتمال
اگرچه اهلسنت آنرا گاهی تسمیه میکنند تا آنکه برای پیغمبر نیز اجتهاد را جایز که واقع میدانند
و از جمله صحابه برای هر کس این چنین اجتهاد را رو میدارند گاهی تخصیص بایمه مجتهدین
و در ما بعد سبیل اجتهاد را مسدود میسازند زیراکه این قیاس اجتهادی است مذموم که سفیان بسبب اعراض
از امام بحق آن براه گرویده است که فاسد برای معارضه ایشان چیده اند و شیعیان منکر آن شده
و لم یخف ذلک عن عامة الفقهاء فضلا عن الفقهاء چنانکه شیخ ابوجعفر طوسی بلسان حال
در طعن شیعه نقل کرده من ینفی القیاس و الاجتهاد لا طریق له الی کثرة المسائل
و لا التفریع علی الاصول لان جل ذلک و جمهوره ماخوذ من هذین الطریقین و قال
الشیخ فی جوابه هذا جهل منهم بمذاهبنا و قلة تامل لاصولنا و لو نظروا فی
اخبارنا و فقهائنا لعلموا ان جل ما ذکروه من المسائل موجود فی اخبارنا و منصوص
علیه عن ائمتنا الذین قولهم فی الحجة یجری مجری قول النبی علیه و آله السلام اما
خصوصا او عموما او تصریحا او تلویحا و اما ما کثروا به کتبهم من المسائل
لا فروع فلا فرع من ذلک الا و له مدخل فی اصولنا و مخرج علی مذاهبنا

لا علی وجه القیاس بل علی طریقة توجب علماً یجب علیها العمل ویسوغ المصیر الیها
من البناء علی الاصول کبراءة الذمة وغیر ذلک پس این اجتهاد اهل سنت که
مبنی بر اصول فاسده است خود خطاست و خطاء در آن خطاء در خطا و باعث بر اختلاف خیالات و اهوا و ادیان
ائمه طاهرین مبیّن جمیع ما الیه دین محمد اند از چنین اجتهاد مبرا و اما اجتهادی که در نزد
شیعیان معمول است از بعث انبیاء و نصب اوصیاء مستغنی نیست زیرا که تکالیف سمعیه بدون
بیان شارع و آنکه حافظ شریعت و مبیّن مشکلات و مجملات شرع باشد معلوم نمی‌توانند شد بر
مکلف واجب است که عند التکلیف مکلفین را بر این احکام بر این اطلاع بخشند اگر برای مردم کما ظنه
الفرق الکافر و بعد از وفات النبی احوالات الایه غسل و غیرهم در دین پدید آید باید از
امام معصوم پرسند که هر واقعه حکمی است معین چنانچه ارش الخدش و جمیع احکام انبیاء بوضع و دیعت
می‌سپارد تا مردم در وقت حاجت از بعد او فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
رجوع آرند و حجت خدا تمام کرده و لهذا شارع معرفت امام را فرض ساخته و فرموده است کما فی
العقائد النسفیه من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة و خدای تعالی
روشنی این بیان کافی از حجت دهاکی نمید اراد اهل طریقت آن سنت که بر وجوب نصب امام بر خلق حجت حق آیند
بانه الامة قد جعلوا اهم المهمات بعد وفات النبی نصب الامام حتی قدموه علی الدفن
و خدا و رسول خدا را الذین اهم مهمات غافل و ذاهل می‌پندارند چگونه عقل عاقلی روا میدارد
که حکیم علی الاطلاق و سید کائنات از این اهم مهمات دست کشند و امت را مهمل و معطل گذارند حاشا
ثم حاشا لکن هر گاه از طرف خدا بعثت پیغمبر و نصب امام صورت بندد و فرموده علینا القاء
الاصول و علیکم التفریع اصول و کلیات برای ما یاد القا فرمایند استنباط جزئیات از آن
باجتهاد و بذل وسع بر آنها لازم خواهد بود نه آنکه بمجرد استحسان و تشهی نفس و قیاس لسی

اول بر قیاس تشریعات در دین پیدا کنند و در بارهٔ هر کس از ناکس مدعی اجتهاد گشته محاربات و
مشاغبات بیجا نمایند و با امام زمان خروج نمایند کما هو دیدن ائمة اهل السنة بالجمله اجتهادی
که در شرع مقبول ست بدان معنی ست در فهم کلام پیغمبر و امام و استنباط احکام است از ادله عقلیه و
شرعیه به نحوی که مستنبط لیاقت استنباط داشته باشد نه آنکه مجتهد مستقل باشد در ادراک
آن پس مستغنی از امام نمی تواند شد و بر خدای تعالی تمکین از حق که شائبهٔ خطا در آن نباشد
انما هو للحجة اعلاما بالحجة الشریعة لازم ست فانه لا تکلیف الا بعد البیان لکن چون که در اوقات
ضرورت و اضطرار رفعا للحرج خصوصا در زمان غیبت که سبب آن عدم اطاعت امت است
برای اهل حق که عمر نیستند تعبد به احکام ظاهریه فقط و لا حرج فی الدین و المیسور لا یسقط
بالمعسور مجوز باشد اصل وجوب نصب امام که این چنین استنباط احکام از فروع آن ست ساقط
نمی تواند شد هرگاه حق تعالی در عالم تدبیر از جهت جهل و خطای بندگان باشد و آنها را طلب علم
و تحصیل یقین کرده باشند و برین تقدیر خطائی از ایشان بمقتضای بشریت سر زند و خدا و ند عالم
از غایت رحمت خود را از مواخذه شان در گذرد و آن را معفو سازد از ین لازم نمی آید که
خود در فتح سبیل رفع خطا و نصب اعلام هدایت کوتاهی نماید و مردم را اغوا بر باطل نماید و بر تو نه
خطا را روا دارد که اجتهاد در جزئیات مسائل و استنباط آن از دلائل و کجا اجتهاد
ثلثه حتی عایشه و معویه در سعی نامشکور در جنگ جمل با عترت ال و تیقه و نگذاشتند
اجتهاد در مقابل نص قطعی و خطا در معلومات یقینی و آنکه به خطا اصول مذهب می گوید
روا نمی تواند بود در بین قسم خطا را بر قسم دیگرش قیاس نتوان کرد اگر با خلفا نیز چنین
چنین اجتهادی بنیاد باشد باعث ظهور فساد و خرابی امور عباد خواهد بود و با
رفع آن یا بسی نظر باید که هرگاه امام زمان در میان نباشد و اجتهاد ...

با بعد اگر مختلف شد بین خلیفه و تابع و تابع تابع خود باشد یا بالعکس یا بغیر احدی را عمل بر اجتهاد خود لازم
بر تقدیر اول آن ریاست عامه برای او باقی نخواهد بود و بر تقدیر ثانی مجتهد ثانی با وصف علم بخطای
خلیفه قول او را اگر بعمل آورد دیده و دانسته عمل بر خطا کرده باشد و ذلک مما یحیله العقول
ولا یقبله النقول و اگر هر یکی بر اجتهاد خود عمل نماید بنیان ریاست منهدم و اساس اطاعت
از بیخ مستاصل خواهد گشت و مفاد ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس صادق
خواهد آمد **قوله** چون بنا و مقلد او در صورت خطا در اجتهاد مواخذه نباشد جواز خطا
و عدم جواز آن برابر باشد **اقول** دانستی که حق آنست که خطا مطلقا بر حجت خدا ناروا است
اگرچه اهلسنت بر پیغمبر خدا نیز خطا روا دارند و خطائی که ایشان قائل اند برخی نقوض و
دقائق اصول الاصول است که عمر را بر علمای مشکلات در لیاقت مقدم دارند و از نص صریح قرآن
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی چشم پوشی نمایند
و برای خطا یا بعض انواع خطا معذور است هر قسم خطا پس حاجت بنصب امام رفع الخطا و الحفظ
ثابت باشد چنین خطا و عدم خطا برابر نباشد هرگاه برای نظم نظام عالم از شر قلیل از حکیم خیر در جنب
خیر کثیر روا باشد خطای یسیر در جنب مصالح کثیره مغفور نخواهد بود و نه جمیع خطاها حتی خطای
الامام کما لا یخفی علی اولی الاعلام **قوله** سلمنا لکن لا نسلم التسلسل بل ینتهی الی النبی
المعصوم بالاتفاق سلسلة اخذه واقتدائه **اقول** عصمت انبیا از گناه و خطا
در نزد امامیه مسلم لکن عند اهلسنت بیان نیست زیرا که صدور معصیت از انبیا مطلقا نزد
بعیدان و مختار نزد ایشان آنست که پیغمبر خدا محمد مصطفی که مصداق و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی است متعبد باجتهاد بود قال ابن الحاجب فی مختصر الاصول
المختار انه صلعم کان متعبدا بالاجتهاد و قیل مصداق المجتهد قد یخطی و یصیب خطا

تجویز تغییر بر خطا واجب قال ابن الحاجب المختار انه لا یقر علی خطاء فی اجتهاده قال
الشارح بناء علی ان النبی له الاجتهاد فهل یجوز علیه الخطاء فیه فیه خلاف وعلی تقدیر
جواز هذا او وقع فهل یقر علیه و ینبه علی الخطاء المختار انه لا یقر لنا انه لو امتنع
علیه الخطاء لکان لمانع لانه ممکن لذاته والاصل عدم المانع پس چون خطا بر
پیغمبر افضل البشر رسد واو را ندانند تصحیح آن واجب باشد پس خلفا و ائمه که نواب انبیا
هستند چه بسا [illegible] تا سلسله الی المعصوم عن الخطا بر ابنای اهل سنت هرگز منتهی
نخواهد بود و هر گاه بنا بر مخالفت معصوم باشد [illegible] حتی قیده ایمان بنا بر احکام شریعه
این اجتهادات بیجای اهل سنت سهو و نسیان و خطا امت بکیش ایشان [illegible] اند که
خود [illegible] ساختند قال من ینقل الامر بعده بل الی ما المنقول الی من قصته من
الانبیاء والاوصیاء المعصومین علیهم السلام قوله لکن این مقدمه مجتهد
جامع شرایط کنند و امامیه غیبت امام نائب امام است حال آنکه معصوم نیست بالاجماع پس
خطا بر او جایز باشد [illegible] فیه فی جواز [illegible] قول سخنی [illegible] الخ
[illegible] کرده [illegible] از [illegible] آنها [illegible] گر معصوم نیست چنانکه [illegible] ان حضرت
رسالت [illegible] در [illegible] غیبت الخناب [illegible] و احکام شریعت و باطل
بر کفار [illegible] که باعث [illegible] الیه [illegible] رب العزت [illegible]
رفع خطا [illegible] که [illegible] معرفت شان [illegible] امام زمانه
میتة جاهلیة [illegible] الحال [illegible] که این جماعت سنی اهل سنت [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] که صاحب [illegible] آن [illegible]
نفس امام [illegible] گفته است که [illegible] بر [illegible] حکام [illegible]

باشد بنا آنکه نوشته است پس آنکه گفته شود که بالجمله [illegible] تا چه المتنازع فیه که [illegible]
گفته است نه منصوص باشد شرایط امامت را اعتبار باشد خواهیم گفت اگر چه بعض علما در امامت
منافات [illegible] لکن بعد این اختلاف عظیم [illegible] بالاتفاق و الاجماع [illegible] بر آنکه
گفته شود که خلافت [illegible] است پس آن [illegible] بعد خلفا [illegible] علم خواهد بود [illegible]
است که خواهند بود و عرفان [illegible] من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
بنا بر کفر خواهد بود خواهیم گفت که اراده [illegible] است و او [illegible] پس او گفته که
در خلافت [illegible] خواهد شد در امامت بنا بر حال ان الامام المعصوم [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] اهل [illegible] لکن بعد خلفای عباسیه [illegible]
[illegible] نزد [illegible] شیعیان [illegible] در صورت
[illegible] دشمنان [illegible] معلوم
[illegible] بلکه [illegible] است که [illegible] چنانکه [illegible]
[illegible] دعوی امامت [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] امامت [illegible] اند [illegible]
[illegible] و معرفت امامت [illegible] واجب [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] امامت [illegible] معتبر [illegible]
[illegible] امامت [illegible] پادشاه جابر و حاکم [illegible]
[illegible] امام [illegible] معرفت [illegible] واجب [illegible]

[illegible]

چنین پس مثل شنیده باشید در دین غیر عارف چه خته پدید خواهد آمد که موت او بر جاهلیت لازم آید شا
که چنین شد و اگر بیعت امام رئیس وقت با هر کس می کنند از ایجاب معرفت او چه حاصل آید پس ایجاب معرفت
درست می آید مگر در خصوص معرفت امام معصوم که از جانب حی قیوم منصوب باشد بدون انتصاب امام
اعلام از جانب پروردگار اعلام معرفت او میسر نتوانند شد و ثمره معرفت او اتباع حق و محفوظ
از خطا و خطل و فساد قول و عمل باشد و هو فی الظهور کالنور علی شاهق الطور اما در اوان عدم
ظهور پس اگر چه امام غائب و مستور باشد لکن معرفت او از رجوع بهر کس محفوظ می دارد و مثل آفتاب
در زیر ابر از برکات او مردم منتفع می شوند و سبب حرمان از نفع او تقصیر مردم است و اینکه
گفته است غایة الامر آنکه دو ماه است اخفا نماید چنانکه ابای غایب منتظر کرده‌اند که ظاهر شده
میان مردم در جواب شما گوئیم شرم از خدا و رسول ندارید و ادعا که یازده امام پیشوایان انام
ظاهر بودند شما گردن بانقیاد ننهادید و تن بمتابعت در ندادید که الحال کلام در ظهور و غیبت
آنحضرت می نمائید حجت خدا اتمام گردید و اعراض شما از ائمه اهلبیت بوقوع آمد و اعانت شما [illegible]
و نصرت دشمنان اهلبیت دیدا و در این ایام جور و جفا نوبت باختفا رسانید الحال الزام خود را
با امام عصر عاید می کنید و از خدا شرم و از مردم آزرم نمی کنید و بر غیبت امام انکار می ورزید
با آنکه یکی از مصالح اختفا امتحان و ابتلاست که مردم در این حال از اعتقاد دست بر می دارند
یا بمفاد یؤمنون بالغیب و حدیث صادق مصدق بلا ریب من لم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة ایمان بوی می آورند و از اینجاست که شیعیان در تفسیر یؤمنون
بالغیب امام مهدی منتظر را مراد گرفته‌اند و فخر رازی در جواب گفته که تخصیص المطلق
من غیر دلیل باطل و ان قوله المعنی تسلیم دخول آنحضرت در عموم آیه و فی هذا القدر
عند العاقل اللبیب کفایة و لعل غرض من فسره به هو کونه الفرد الکامل المدلول

[illegible]

[illegible]

الاية وان المطلق ينصرف اليه وسيعود الكلام مفصلاً فانتظره دوم آنکه نفسه آنست
که شیعیان گویند که امام حافظ شریعت است اگر بروی خطا جایز باشد حفظ شریعت چگونه تواند نمود
باز در جوابش میگویند گوییم ما نسلم که او حافظ شریعت است بلکه مروج احکام شرعیه است و منفذ
اوامر و نواهی حفظ شریعت البته بوجود علماست قوله تعالی والربانیون والاحبار بما استحفظوا
من کتاب الله وکانوا علیه شهداء وقوله تعالی کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب
وبما کنتم تدرسون اقول این منع نامسموع است زیرا که امام که در دنیا و دین به نیابت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله اجمعین رئیس عام است حفظ شریعت البته باو متعلق است و امام
در لسان اهل الاطلاق بمفاد حدیث متفق علیه فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی
اکبر و اما این امر حافظ احکام هم بس باشد و ترویج احکام و تنفیذ امر و نهی شرایع اسلام
هم از ثمرات و نتایج آنست علما که حق بمفاد حدیث ثقلین متمسک بدامان کتاب مبین و خوشه چین
و مقتبس انوار ائمه طاهرین اند نه حافظ مستقل و علمای باطل و بعد ضلال خلق در امحاق
حق اند نه حافظ دین و کیف کان علما چگونه حافظ دین علی الاطلاق خواهند بود حال
آنکه خطا بر ایشان روا است و هر کس که خطا بروی جایز باشد حفظ شریعت کلیا چگونه تواند نمود
پس همان اشکالی که در انتفای عصمت امام بود در حفظ علما هم وارد خواهد شد و استدلال
باین مطلب بقوله تعالی وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ
وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ آن بوجوه است اما اولاً پس بجهت آنکه مراد از استحفاظ آنست که
حق تعالی امر کرده بود ایشان را که حفظ کنند کتاب خدا را از تضییع و تحریف کما صرح به البیضاوی
و از مطلوبیت استحفاظ تحقق آن لازم نمی آید زیرا که تکالیف شرعیه همه مراد و مطلوب الهی است
از بندگان لیکن کم کسی است که عمل بر آن نماید خلاف معصوم حافظ للشرع ولا یختل

الخلاف فیما هو الحلال و الحرام بین العباد و رهبانی که تحلیل یا تحریم است تحریم یا جهل
میکنند و این تحقیق حفظ شریعت نیست بلکه تضییع آن است قال الله عز و جل اتخذوا
احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله چنانچه در تفسیر بیضاوی میگوید بان اطاعوهم فی
تحریم ما احل الله و تحلیل ما حرم الله و آنچه ثانیا بیان شد که استغنا از حجت
از بعض علیه شیعه استغنا الکل مخصوص باهل عصمت نیست بلکه کل امر بیستی معنا
الا باین معنی است که استغنا نیست و بیستی الا و تا این تحقیق احتیاج کرده باشد
تا این یعنی بالنبی تعلیمهم الکتاب یعنی الکتاب و مستغنی چاه نیز از استفاده و تحقیق
که تحصیل تبیان باید تعلیم تحقیق کند بلکه از جمیع اهل علما و ائمه که اهل بیت
شریعت از حفظ شریعت نیز نایب حجت و حقیقت حجت خبر است او حفظ
نیز باشد قال بعض المحققین فی کشکول الکرامة ان حصل بین الامام المتصل بالنبی
المتصل بالله فترة من الزمان او غیبة احفظ الله تعالی الرعیة برجال من
المؤمنین فقال این را بیستی نامیده‌اند که نیابت مجتهد جامع الشرایط امام است
بر نیابت امام ... قیاس نتوان کرد زیرا که امام معصوم حاکم است مجتهد نیز کل امر بیست
عامه نیابت حفظ کل احکام اعلام غائب است بلکه تعیین و تبیین محکمات و متشابهات و
شرایط احکام که بغیر ... بیعت میکند که امام است در زمان غیبت ائمه اعلام
ائمه علیهم السلام ... حفظ آن متعلق بعالم است و حفظ کل آن از ایشان متصور
نیست ... منزله ... انسان است ضیاع چندین احادیث و اخبار ...
... و حقائق ... احکام ... غیر معصوم ... اسباب ...
... حفظ امام است ... ایمان ... مکان ...

حاجت باین شدید نیست لهذا در بعض اخبار وارد گشته که اگر زمان غیبت طولانی بود مردم
همه گمراه می شدند زیرا که هرگاه در زمان انقیاد مقتضی قاصر [illegible] پس سبب حاجت در حفظ ظاهر بنابر آن
غیر [illegible] بالمبنی لا یتعلق بالمعنی حفظ معانی الفاظ مستحسن و بکار خواهد بود نه
در حفظ تمام احکام آنچه از ملا محمد علی [illegible] الکشکول [illegible] نقل کرده پس بر تقدیر تسلیم
نقل [illegible] حفظ جزئی است فترت بآن معنی که السنه عدم کرده اند که زمانه زمان حجت خدا
[illegible] معتقد شیعه نیست پس او از فترت نخواهد بود و نگر زمان فتنه و
نیست [illegible] قوله یا بالکل لابد من حافظ شریعت اما کتاب و سنت و اجماع است بنفس خود
بالاتفاق [illegible] اقول الکتاب و السنة [illegible] شریعت [illegible] حافظ شریعت
والکتاب و سنت محتوی احکام شریعت بالکلیه [illegible] کتاب مجید
[illegible] لکن [illegible] که [illegible] و من عنده علم الکتاب
و مصداق علمنی رسول الله الف باب یفتح من کل باب منها الف باب بوده باشد و حفظ
آن از تحریف و تصحیف و تغییر و تبدیل و تاویل بغیر معنی مراد و از غلط [illegible] صحیح و سقیم و اختلاف نسخ
بتعیین [illegible] منصب امام است [illegible] اجماع در هر مسئله [illegible] اختیار
[illegible] اجماع [illegible] حفظ شریعت بکند با آنکه اجماع بقول شیعیان
[illegible] اجماع [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوله [illegible]

این امور ثلاثه نیست مجتهدا است داخل در مسائل شریعت حفظا و چون در اقوال این مجتهد اشتباه
اجتهادی نیست که شیعیان عن شیرازان انکار دادن اعراض نموده‌اند و آنرا مقبول نشمرده‌اند علامه حلی
در منهاج الکرامه می‌فرماید که شیعیان ائمه را مثل انبیا از گناه و خطا محفوظ و معصوم میدانند و احکام
فروعیه را از ائمه معصومین اخذ می‌کنند و آنها از جد بزرگوار خود اخذ کرده‌اند و آنحضرت از
خدای جلیل بتوسط جبرئیل اخذ فرموده همواره در هر طبقه از در حفظ روایات و آثار جمعی از
ثقات کوشیده‌اند و التفات نکرده‌اند بسوی اجتهاد و حرام دانسته‌اند عمل بقیاس و استحسان را
انتهی کلامه مع الاختصار پس این مجتهد اهل سنت البته داخل در اصل شریعت بلکه در بعد
داخل و کل بعضها الیه راجع نیست قوله سلمنا لکن این شبهه منقوض است بمجتهدنا
که او نیز در زمان غیبت ملتجا است پس باید که معصوم باشد و هو باطل بالاجماع اقول
و نیز می‌گوییم خداوند عالم نصب امام تمکین خلق از اخذ احکام که خالی از خطا باشد
واجب است و حق تعالی در هیچ وقت مبین را از حجت خود خالی نمی‌سازد خواه مردم با عطای او
خواه عاصی و مقصر باشند و خود را از فیض امام محروم دارند و در این حال بمفاد المیسور لا یسقط
بالمعسور هر قدر که سعی مشکور علمای دین در احکام شرع متین از نصوص نبی و ائمه معصومین
و دیگر ادله شرعیه مستنبط توانند شد معتبر خواهد بود بدون آن پس قیاس مع الفارق
خواهد بود و چگونه قیاس توان کرد حفظ جزئی را بر حفظ کلی و هل نظر ایها مع ان المقیس علیه
اقوی فی الدرجة العلیا و المقیس فی المنزلة الدنیا و المقیس فرع من فروعه شعبة من شعوبه قوله این
هر شبه را معارضه نیز کرده‌اند با آنکه اگر وجود امام معصوم ضرور می‌بود بجهت ایمن
از خطا باید که در هر اقلیمی بلکه در هر شهری وجود چنین شخص ضرور می‌بود و نیز اگر وجود چنین شخص
معصوم مستلزم امن از خطا می‌تواند شد زیرا که مکلفین در مشارق ارض و مغارب آن

منتشر اند و هر یک بحاجات خود گرفتار حضور همه در نزد امام از محالات عادیه است و اگر امام در
شهری نایبی را نصب نماید پس بحکم فقدان عصمت خطا بران نایب جایز خواهد بود و بسبب بعد
مسافت امام بران خطا مطلع نمی تواند شد خصوصاً که در حوادث یومیه و وقایع غیر متناهیه
که تا تدارک خطا کار شده میگردد ثم علی الخصوص در زمان غیبت کبری بر تقدیریکه مطلع
هم شد پس تنبیه بران خطا نمی تواند کرد مگر بفرستادن رسولی یا کتابی و رسول را عصمت
لازم نیست پس مامون نباشد در خطا و در خطوط جعل و تلبیس جایز است و احتمال خطا
موجود و معهذا نایب را فهم مراد امام از عبارت کتاب و تعبیر رسول بغیر احتمال و اجتهاد
رای و قیاس ممکن نخواهد شد و اینهمه مظنه خطا است پس امن از خطا بغیر نصب معصوم در هر قطری
از اقطار حاصل نمی تواند شد اقول کلام این ناصبی محل کلام است بچند وجه اول آنکه صدا
اطلاع امام بنا بر اصول شیعه بعلم ما کان و ما یکون بحار الی الیوم و لو ببعض المعانی و قول نبوی
سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عما دون العرش الخ که متفق علیه بین الفریقین
راست نمی آید دوم آنکه حسب اصول اهل سنت نیز اطلاع شان بمغیبات محل استعجاب انکار نمی تواند شد
هرگاه صوفیه را که مدعی اتباع امیر المومنین اند بعد مسافت مانع از اطلاع نباشد چنانکه حکایات مشهوره
ایشان بر السنه و افواه عوام و خواص اهل سنت و در کتب ایشان مثل تذکرة الاولیا و نفحات و مرات
الاسرار و مثل آن مذکور است شاهد این مدعا است پس امام را چگونه بعد مسافت مانع از اطلاع احوال اتباع
او تواند شد قوله پس تنبیه بران خطا نمی تواند شد مگر بفرستادن رسولی یا کتابی اقول معلوم نیست
که این حصر عقلی است یا استقرائی و انتفای اول بدیهی است اما انتفاء ثانی پس بجهت اینکه تنبیه خطا بعزل
او و نصب دیگری می تواند شد قوله و در خطوط جعل و تلبیس جایز است احتمال خطا موجود اول
بنا بر این باید که نامه های حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بکسری و قیصر نوشته بود بر ایشان حجت نباشد

و در روز قیامت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ملزم و متهم گردد نعوذ بالله من هذا الاعتقاد
سوم آنکه نقض ناصبی متسنی سست چه لازم فهم ایشان جهل و ابتهال اوست زانچه مقصود در این مقام
نیست که فرق است در میان افراد خطا اگرچه خطائی لازم الرفع باشد بجز عصمت بجهت عقوبت نمی‌باشد
و منتسب عصمت نمی‌شود بهر قطر بهم رافع آن اند بشر بیشتر اشاره کرده که خطا بخند است و غیر مجوزه
در رفع آن از او تعالی لازم است رفع ثانی و مؤید این معنی است قول آنحضرت رفع القلم عن ثلثة
و عن الصبی حتی یبلغ و عن المجنون حتی یفیق و همین است حال خطا که در زمان نبی آن هم
من قبیل اسئلة الملک العلام بدون تقصیر مما لا یتفق شیء فعلی الله ان ینصب الاعلام لیمکن الناس
من استعلام الاحکام و ینبههم علی خطائهم و ما عسی ان لا یصل الیه عقولهم الا انه لم یحج
حضرت ملک علام بخلقت انسان بسبب اجتماع قوای شهوانیه که مؤدی ابراد و یسفک الدماء
و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک بودند بحسب مصالح خفیه که مصداق انی اعلم
ما لا تعلمون بود ایجاد نمود در رفع مطلق خطا از ایشان تحمیل ما دونه و آزمایش و امتحان ایشان بنظر
در آمد بحسب الامکان علی ما اقتضاه النظام اعلام احکام آنها را بیان به امتحان نموده
و بارسال رسل بیان دین و اصلاح حال ایشان کوشید لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من
حیّ عن بینة اگر هرگونه خطا روا می‌بود حاجت بنصب انبیا و رسل هیچ نبود و اگر
هرگونه خطا مجوز نمی‌بود هلاک تمام بندگان رخ می‌نمود پس خطائیکه رفع آن در زمان سید الانس
والجان مطلوب بود رفع همان خطا در زمان ائمه بحق مطلوب است در زمان انبیا هر قطر و
ناحیه بنبی معصوم از طرف حق قیوم موجود می‌بود و نه در زمان ائمه در هر قطر و ناحیه امام معصوم
در کار بلکه ابد نصب اعلام جمیع انام بجناب امام مفاد فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون و قوله صلی الله علیه و آله اطلبوا العلم و لو کان بالصین مفاد قوله تعالی

والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بر عبادا واجب لازم است اگر در اثنای تحصیل آن بعد
استفراغ وسع در تحصیل علوم دین از کتاب مجید و آثار انبیا و ائمه معصومین خطائی روی دهد
وما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم معفو و مرفوع القلم خواهد بود و در زمان غیبت
بسبب تقصیر ایشان معذور نیست غیر مقصرین ظاهر است به تجویز چنین خطا باعث نمی شود بر
تجویز چنین خطا در اعمال مصالح و حکم عباد معرض شدن ایشان بجهل خطا که هرگز از تجویز
حکیم نیست خلق عباد را خاصه بمقتضای الامر [illegible] ولو یئن لم [illegible] سدی مهملین
فکلفهم بخیرا و نهاهم عن ... ایشان بگار پروردگار عالم و خالق بنی آدم ایشان را مکلف
کرد انید باعمال احکام هم او لازم گردید لیاقت ایشان بجهل معاندانه زمان اهیچ گاهی نه
حجت خود از انبیا و اوصیا ما حجب خالی نگذاشته بتدارک جهل و از الله بغی و بغی ایشان
پرداخته و شرح حکم کریمه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم دست امامیه
گویند که مراد از اولی الامر ائمه معصومین اند و این آیه دلالت بر عصمت ایشان دارد زیرا که حق تعالی
امر کرده است باطاعت ایشان علی الاطلاق بر سبیل جزم آن است نمی آید مگر نسبت بانکه
از گناه و خطا مثل خدا و رسول محفوظ باشند و العقل اهتقال لا طاعة لمن عصى الله
انما الطاعة لله ولرسوله ولولاة الامر انما امر الله بطاعة الرسول لانه معصوم
مطهر لا یامر بمعصیته و انما امر بطاعة اولی الامر لانهم معصومون مطهرون لا یامرون بمعصیته
و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق منقول است که آنحضرت فرمود که نازل شد این آیه در شان
علی ابن ابیطالب و حسن و حسین علیهم السلام پس گفته شد که مردم یعنی اهل خلاف میگویند که اگر
چنین بود چرا بنام حضرات اهل البیت در آیه کریمه تصریح واقع نشده حضرت فرمود بگوئید از آنها
که در کتاب مجید امر بنماز نازل شد چرا تصریح نشد به سه رکعت نه بچهار رکعت تا آنکه

رسول مختار آنرا تفسیر فرموده و نازل شد حکم نکرده و نه فرمود که از چهل درهم یک درهم بدهند
تا آنکه رسول خدا آنرا بیان نمود و همچنین در خصوص حج پس بر این منوال آیه اولی الامر نازل شده
پس رسول خدا آنرا ظاهر نمود بقول خود درباره علی بن ابی طالب علیه السلام من کنت مولاه فعلی
مولاه الی آخر الحدیث عجب است از فخر رازی که بعد اعتراف بدلالت آیه کریمه بر عصمت اولی الامر علی
ما هو الحق بالتحقیق بالاتباع خیلی نموده که این آیه را بر حجیت اجماع دلیل آورده و از اولی الامر اهل
حل و عقد را مراد گرفته می گوید که دلیل بر این مطلب آنست که حق تعالی حکم نموده است باطاعت اولی الامر
بر سبیل جزم و قطع و ناچار است از اینکه مراد از اولی الامر کسی باشد که از خطا معصوم باشد و الا بر تقدیر اقدام
او بر خطا لازم خواهد آمد که حق تعالی امر کرده باشد بمتابعت آن خطا نموده باشد و خطا منهی عنه است پس باید که
امر و نهی در فعل واحد مجتمع شود و آن محال است پس از این آیه ثابت شد که اولی الامر واجب الاطاعة اند و
هر آنکه مثل او واجب الاتباع باشد البته معصوم خواهد بود پس لابد است که هر آینه اولی الامر معصوم
مراد باشند و بعد از این گاه و اینقدر تمهید یافت پس میگوئیم که این معصوم مجموع امت اند یا بعض امت جایز نیست
که بعض امت باشند زیرا که وجوب طاعت متحقق نمی شود مگر بعد معرفت مطاع و امکان حصول او و
استفاده از او و نحن نعلم بالضرورة انا فی زماننا هذا عاجزون عن استفادة
الدین و العلم منهم و هر گاه چنین نباشد پس مراد نخواهند بود مگر اهل حل و عقد و این تفسیر نیست
پس شکر است که ربطی بالفاظ آیه ندارد لهذا بعض افاضل گفته اند که فخر رازی در تفسیرش بصواب
متکلم شده و گفته این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطای اولی الامر لکن چون دیده که
اعتراف بمقتضای این آیه مستلزم بطلان امامت خلفای شان است گفته مراد از اولی الامر معصوم اجماع است
و مخفی نیست که این تاویل چه از اولی الامر اجماع را خواستن از قبیل آسمان گفتن و ریسمان
خواستن است چنانکه بر مخفی نیست بر ذوق سلیم از ارباب محاوره و انتهی معنی المضمون

فخر رازی این آیه را بر حجیت اجماع دلیل آورده

اعتراف فخر رازی بعدم عصمت

تا او که مخالف هیچ یک از مفسرین فریقین نگذشته پس اراده اجماع خلاف اجماع باشد و از این جهت خود
فخر رازی بعد از این همه تمهید آنرا بر خود ایراد میگیرد که آنچه تو مراد گرفته خلاف اجماع است بعلت آنکه
اقوال مفسرین منحصر است در چند چیز یکی آنکه خلفای راشدین مراد باشند دیگر آنکه مراد امرا
سریها باشند سوم آنکه علما و مفتیان شرع متین مراد باشند چهارم آنکه ائمه معصومین مراد باشند
چنانکه روافض میگویند و قول تو خارج است از این همه پس بسبب مخالفت اجماع باطل باشد
بعد از آن میگوید که قول اول از قول سوم بهتر نیست زیرا که اهل حل و عقد در هر زمان حکام آن زمانند
پس باطل نباشد قول اراده علما تفسیر نیست جداگانه و اراده اجماع اهل حل و عقد تفسیر
علیحده زیرا که مراد قول اتفاق ایشان شرط نیست در شانی شرط است پس اراده اجماع خارج از اقوال
اهل حل و عقد و تفسیر بالرای باشد و تلمیح از کلام رسالت پناه نکرده باشد و کیفما کان الحمد لله که
بعد همه محمود که نزد ما نیز مسلم است همه اقوال عامه بغیر قول خود مبطل دعوی خود بوده
باید که آیه اولی الامر منکم را باطل ساخته زیرا که نه خلفا معصوم بودند و نه امرا و نه علما و اهل
افتا غیر الوفاق باقی ماند احتمال اراده ارباب حل و عقد آنها نیز فی حد ذواتهم بالاتفاق
معصوم نیستند الا قول مراد از آنها جمعیت باشد و حال آنکه این احتمال باطل است پس مراد از آحاد
شان در حال اجتماع آنها بر قول واحد خواهد بود نه در حال افتراق والا اجتماع اراده متنافیه لازم
خواهد شد آن محال است و هذا منافی لاطلاق الآیه جدا پس مراد خواهد بود که اتباع
بعض است بلکه اهل حل و عقد نیز بعض است اند اتباع ایشان نیز مقید بحال اجتماع پس اطلاق جا
بلکه اطلاق آیه درست نمی آید مگر بر تقدیر اراده ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و انچه
در ابطال این احتمال گفته است که اطاعت آنها در زمان مشروط بمعرفت شان خواهد بود و قدرت
وصول آنها و الا تکلیف بما لایطاق باشد و حال آنکه ظاهر آیه اطلاق بر امر خواهد بود مخصوص است عجیب

ابطال استدلال فخر رازی

زیرا که اطلاق آیهٔ کریمه منافی قول او نیست که اتباع اهل حل و عقد او باشد احتمال لازم آید
و در جواب اگر گویند که اولی الامر جمع مضاف است و آن مفید عموم و استغراق می‌باشد پس ابطال عموم
لفظ او لازم خواهد بود و تقیید خلاف ظاهر است گفته شود که غایت الامر آنکه مجموع اولی الامر مراد خواهند بود
لکن مجموع اهل حل و عقد مجموع آنها صادق است چه آیهٔ لو افترقوا و اختلفوا فی الحکم لیس فیه
احتمال فی الحکم از نص خارج و دلیل انضمام قرینه نیست پس تخصیص اطلاق آیه لازم
ما قال نادرا باشد بلکه تخصیص لازم قول شان مخصوص است از تخصیص که قول امامیه لازم آید
لندرة الاجتماع فانه الاجماع اما اشتراط معرفت قدر [illegible] اهل البیت [illegible] قول
در کار نیست از او از هر حکم نیست معرفت آن [illegible] حکم مبنی بر [illegible] اهل حل و عقد [illegible]
معرفت شان و اقوال شان محتاج نخواهد شد و تعسر اطلاع بر آن محتاج نیست [illegible]
باعیانهم مع انتشارهم فی اقطار العالم فکیف الوصول الیهم باجمعهم [illegible] اشتراط
از پایهٔ اعتبار ساقط ساختن تلبیس بر ابلیس میزند و اگر در بعض مسائل اجماع حاصل شود
و در جمیع مسائل اطلاع ممتنع نخواهد شد علاوه آنکه مراد از مجموع اهل حل و عقد مجموع اهل حل و عقد
جمیع ازمنه اند یا اهل حل و عقد یک زمان بر تقدیر اول امتناع اطلاع بر حال سابقین و آیندگان
ظاهر است پس حکم متابعت شان محتمل باشد و بر تقدیر ثانی تخصیص بلا لازم [illegible] عموم
اللفظ فیکون تخصیصا لاطلاق الآیه یا آنکه اجماع زمان سابق بر لاحقین حجت نیست
متابعت اهل [illegible] اولی الامر [illegible] خواهد بود و آنچه گفته است که [illegible]
نبی او اولی الامر نیستند گشته و مراد از اطلاق نسبت به نبی اشتراط نسبت به غیر نبی ممتنع است
زیرا که یک لفظ مطلق مشروط نمی‌تواند بود پس [illegible] مگر شناختن [illegible] حصول
باو شرط نیست که آیه النسبت به [illegible] مطلق [illegible] معرفت [illegible] شرط [illegible]

بمثله عن مثاله لبعید لکن کذا یکون حال من عن الحق المجید اگر بگویند که معرفت نبی بسبب آیات و
دلائل الا منزله به نبیا است که محتاج بنظر و فکر نیست خواهیم گفت همین است حال ائمه معصومین پس اگر
متعال غائب شدن جمعی اکثر کفار که آفتاب رسالت نبی پیش از اشتعال ما و تابان امامت ایشان
که بعضی من الحق با امامت ... بجا حلیه در زمان موجود است محروم باشند در بنیان
مرحوم امامت ... نخواهد یافت و اما اینکه گفته است که لفظ اولی الامر جمع است و نزد
شیعیان امام غیر یکی باشد لکن امام واحد حمل جمع بر مفرد خلاف ظاهر است پس با آنکه چنین اطلاق
شایع است نحو قوله فی القرآن کثیره درین مقام چونکه خطاب اطیعوا راجع بسوی کافه انام الی یوم القیامت
و آنها ... مکلف باتباع مجموع الامر ... مکلف معنی جمع مراد حق تعالی اند بر وی پس صیغه
جمع اشکالی نباشد اما اینکه گفته است که قوله تعالی فان تنازعتم فی شیء فردوه
الی الله والی الرسول بل الرد ... اولی الامر امام با فردوه الی الامام هم بعین است
که در آیه مذکور نیست ... بحکم الاخبار که درین آیه ذکر اولی الامر نیست بلکه
روایات اهل البیت و هم ابصر بما فی البیت دلالت دارد بر اینکه لفظ اولی الامر درین مقام
نازل کرده ... ناقص گشته چنانچه در تفسیر الصافی عن تفسیر العیاشی
والکافی عن الباقر علیه السلام انه قال ... فان خفتم تنازعا فی امر
فردوه الی الله والی الرسول والی اولی الامر منکم قال کذا نزلت و علی بن ابراهیم قمی
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده و نزل فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله تعالی
والرسول والی اولی الامر منکم و اهل سنت هم بمقتضای روایات کثیره خود که دلالت بر تطرق
نقصان بسوی قرآن دارد انکار آن نمیتوانند کرد و ثانیا بر فرض تسلیم عدم ذکر اولی الامر
درین کریمه بالاختصار و اشعار ان اطاعتهم منطویة فی طاعة الرسول المختار سیما

بعد ذکر اولی الامر فی اخذ واحد بقوله اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
حیث انه اسند فعلا واحدا الی الرسول والی اولی الامر اشعارا لطیفا بان طاعتهم
وطاعته واحدة یعنی بمآل اهل سنت منحصر برای اهل حق ندارد و قد نص علیه ذلک المواد
مبین فی وسیلة النجاة فی فضل اهلبیت حیث قال اطاعت ایشان بعینه اطاعت خدا
و رسول خدا است قال اخرج الحاکم فی مستدرکه عن ابی ذر من اطاعنی فقد اطاع الله
ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصی علیا فقد
عصانی زیرا که هرگاه ملتصق بذکر نبی ذکر اولی الامر در صدر آیه واقع است پس عدم ذکر در
عجز آیه بخیال این معنی ندارد که بسبب وضوح امر حاجت بتکرار ذکر نبود و نسیان با معان در صدد
تنقیص حضرت رسالت در این آن قلیل محتمل خود دیدن بر ذکر اصل منسوب عنه خدا ابن النکار
اقتصار شده از اینجا که جائیکه بعد عهدی بود تنبیها للغافلین باز فرموده است
ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و در احتجاج
ماثور هست از حضرت امام حسن علیه السلام فی بعض خطبه فان طاعتنا مفروضة اذ کانت
بطاعة الله و رسوله مقرونة قال الله عز و جل اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والی الرسول و قال و لو
ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم پس اگر گفته شود
که ذکر اولی الامر بجای عدم تنازع و اختلاف و ترک ذکرشان بمقام تنازع و اختلاف
قرینه است بر آنکه فخر رازی گفته است که مراد از اولی الامر اهل حل و عقد اند که مصداق اجماع اند
پس محصل کلام چنین خواهد بود که اطاعت خدا و رسول خدا و اهل حل و عقد نمایند و در جائیکه
اتفاق جمله حاصل شد پس اگر نزاعی و اختلافی در میان آنها رو دهد بجز رجوع بخدا و

رسول جا بود دیگر خواهد بود لفقد الاجماع پس ناک خواهیم گفت که اطاعت خدا و رسول جنا
اختصاص بمعاد اجماع و اختلاف ندارد فکذا اطاعة اولی الامر پس اگر اطاعت اولی الامر مقید بحال
اجتماع اجماع شده باشد طاعت رسول آنیز مقید بآن خواهد آمد و جمع در میان اراده ذلک و اراده اطلاق در لفظ
واحد آن ممتنع است کما اعترف به الرازی فی قوله تعالی فان تنازعتم محمول بر اینکه اطاعت خدا
و رسول و صاحبان امر شما لازم است یعنی هرگاه نزاعی شما را در پیش شود رجوع کنید در رفع
خود نمائید بخدا و رسول آن خطاب و همین حکم اول که بیان اطاعت مطلقه است و این حکم برای
بیان رفع تنازع فیما بین است تعلق بمسائل اجماعیه و اختلافیه ندارد و اهل حل و عقد غیر
معصومین مثل سائر ناس در این حکم شریک اند و فخر رازی که این آیه را بر اجماع نیز حمل نموده
از قبیل تفسیر برای یعنی حمل بر چیزی باشد دلیل عقلی بر آن قائم است نه دلیل سمعی پس احتمال
فاسد خواهد بود و قبح تفسیر برای بقول سید نقش این بار تفسیر ما ای ارض تقلنی ان قلت
فی القرآن برای مع ما ثابت پس جسارت بر چنین تفسیر از کبیر اهل سنت شده و بقول اهل سنت است
موجب اثم کبیر و اینک که بیشتر خبیر و جه نهم یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا
مع الصادقین جناب مولانا البلیغ در تفسیر تقریب استدلال باین آیه در حق اهل بیت می فرماید
یعنی وهیکه ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان و در است گویان در همه چیز خصوصا
در دعوی ایمان بگفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان متابعت ایشان است
در گفتار و کردار نه آنکه بیدن و جسد با ایشان باشند زیرا که این محال است و بیفاید و نیز مقتضی
اطلاق همین است چون خطاب های قرآن مجید عام است شامل جمیع امت بهمه زمانها باتفاق
است پس باید که در جمیع زمانها چنین صادق بوده باشند که امت با او باشند و معلوم است که صادق
غالبا او از جنس الا لازم آید که کسی که بگوید متابعت او واجب باشد و او با نفس

باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد
وجوب عصمت مخبر این مؤمن و چون وجوب عصمت ایشان باتفاق غیر حضرت رسول و دوازده امام
صلوات الله علیهم اجمعین معصوم نیستند پس حقیقت مذهب شیعیان و امامت ائمه ایشان ثابت شد
با آنکه سیوطی در تفسیر درمنثور و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس و حضرت امام باقر روایت کرده اند
که مراد از صادقین علی بن ابی طالب است و ابراهیم بن محمد ثقفی و خرگوشی در کتاب شرف النبی
از اصمعی باسناد از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که مراد از صادقین محمد و علی است و نیز
حضرت امیر المؤمنین روایت کرده اند که فرمود صادقون ماییم که عترت آنحضرتیم و از جعفر بن محمد
منقول است که مراد قوم آل محمد اند سید ... التحقیق فی هذا المقام فی ادلة امامة الائمة الاثنی عشر
عن النبی صلی الله علیه و آله السلام ... الملک العلام حجت هشتم آیه و لا ترکنوا الی الذین
ظلموا فتمسکم النار یعنی میل مکنید بسوی آنانکه ظلم کرده اند پس برسد بشما آتش
و هر کافر ظالم است و ظالمان ممتنع است امامت ایشان بطریق اولی و ممتنع خواهد بود ... امامت
رسول ... پس کسیکه امامت او مبنی علی الاطلاق بر جمیع امت واجب باشد و لیس ...
فلا یکون الظالم اماما اما اینکه فخر رازی گفته است که مراد ازین آیه نهی است از میل
بظلمه حال الافتتاح بهم علی الظلم کما نقل ... و الاعطاء الحسنین من سبیل ما اقامه
الاحسان ... پس جوابش آنست که مفاد آیه عام است پس تقیید به وقت انضمام ... باید باشد
از قبیل نسخ و تفسیر القرآن بالرای ... نیز میتوان گفت هر کسیکه ظالم و لو ...
رکون بسوی او میل ... الاطلاق کما هو شان الامام المطاع نمیتوان کرد بدو وجه یکی آنکه هرگاه معتمد
ظالم با اطمینان ... مرتفع خواهد بود ... از خارج عصمت قول و فعل او ثابت نشود ... تا
بران متابعت او نتوان کرد فان الرکون هو الوثوق و التسکین فهی عجیب البحرین

فی صفة الانبیاء من الامتنان الیختص بشکوا الی قومهم کسیکه قول و فعل او محل وثوق نباشد امت
را مخالفت آیات الله ... دیگر آنکه امام مطاع است عند الاطلاق و اطاعت
و عمل الاطلاق واجب ... الاعتقاد بما هو ممکن تواند بمکان السلب الجزئی
بنافی الایجاب الکلی وجه دیگر آیة وَاِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ
خَلِیفَةً قَالُوا اَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ
بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ اِنِّی اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بیضاوی در تفسیر وی گوید
که معنی این سخن است که آیا خلیفه میسازی از عاصیان را و نحن معصومون احقاء بذلک
و غرض ایشان استفسار از وجه ترجیح با وجود اولی از برای ملائکه معصومین است و خصوص خلافت
نه تعجب بمفاخره و نه طعن در بنی آدم بجهت استغراب ایشان علی ان ظن بهم ذلک العاقولانهم
بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون پس از کلام ملائکه معلوم شد
عصمت شرط خلافت ثابت میشود و چون بجهت استغراب ایشان حق تعالی افضلیت حضرت آدم
بر ایشان باعتراف بیضاوی بقوله ان آدم افضل من الملائکة لانه اعلم منهم
اثبات فرمود وقال بعض الافاضل و هرگاه حضرت آدم بنص کلام الهی بشهادت امام المسلمین
افضل از ملائکه معصومین باشد باید که معصوم نیز باشد زیرا که افضل بودن کسی از کسی گویند
که جامع جمیع فضائل مفضول باشد مع شیء زائد و شکی نیست درینکه از جمله فضائل ملائکه
عصمت است پس عصمت شرط خلافت باشد اگر یمکن بعده حق تعالی تفضیل آدم بانهم
روا نیست که ... در جواب ایشان بگوید که عصمت شرط خلافت نیست فعلم ...
علیما اعتقده وهم الاشتراط من حسب اعتقاد الامامیة تواتر عن ...
هذا ... فی رسالة تفضیل الشیخین بان المعصوم افضل و بان ... النبی صلی

مع الحق یدل علی عصمته علیه السلام بهذا النص لا یجتمع الی الا تنفرد بر
وجه سیم آیه تطهیر است قال الله عز و جل إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ناقلان آثار و راویان اخبار و مفسران در هنگام نزول این در شأن اهل
اطهار بالاتفاق نقل کرده اند و در مفتاح النجا از ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که آمد حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیش آنحضرت ردای سیاهی ... کسای سیاه پس آمد حسن بن علی پس
او را داخل فرمود بعد از آن حسین آمد پس داخل شد با او بعد از آن فاطمه آمد پس داخل فرمود او را
در زیر ردا بعد از آن علی بن ابی طالب آمد پس او را داخل فرمود بعد از آن فرمود إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و من بر در نشسته بودم
در حجره رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند پس بپوشانید آنها را به ردای
مبارک و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا پس عرض کردم که من هم با ایشان هستم فرمود انک الی خیر انت علی ازواج
رسول الله و از عمر بن ابی سلمه روایت کرده که این آیه نازل شد بر رسول خدا انما
یرید الله الآیه پس طلب فرمود فاطمه و حسن و حسین را پس پوشانید آنها را به ردا
و علی پشت سر آنحضرت بود بعد از آن فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم
الرجس و طهرهم تطهیرا قالت ام سلمة و انا معهم یا رسول الله قال انت علی
مکانک و انت الی خیر و تقریب دلالت این آیه بر عصمت و طهارت حضرات ائمه علیهم السلام بر اهل خبره
پوشیده نیست زیرا که حق تعالی باهتمام تمام اذهاب رجس و ابعاد عصیان را از ایشان
خواسته قال العلامة الحلی فی منهاج الکرامة فی هذه الآیة دلالة علی العصمة
مع التاکید بلفظة انما و بادخال اللام فی الخبر و الاختصاص فی الخطاب بقوله

اهل البیت فالتکریر بقوله ویطهرکم تطهیراً و مراد کذائی آلهی دعوت سالت پناه
بایستی واقع گردید فانه لا اراد لما اراد الارادة حتم و لا رد لدعوة النبی ص و عوام
را کالانعام شبهه ابن حجر که بالا ذکر او کرده در بین مقام ذکر کرده اند بر همگنان هویداست و ازانجا
که بحوث متعدده درین مقام انتشار یافته متعلق امامت است و این آیه بخصوص عصمت اهل
البیت علیهم السلام دلالت دارد پس تفصیل مباحث آن را بمقام ذکر فضائل حضرات و ادله
ناصه اثبات عصمت حضرات ایشان موکول ساختیم و سنشیر الی جواب الشبهات عنقریب فی
ذلک المقام فانتظر و بتدبیب فاضل دهلوی بغایت قباحت اشتراط عصمت در امامت
بادله عقل و نقل کتاب و سنت بدلائل معتبره بر من ثابت نکرد بعترت رسول مرفقه قوله اما
الکتاب فقوله تعالی ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا پس طالوت امام مفترض الطاعة
و منصوب الهی بالاجماع معصوم نبود بلکه آخرها معامله که با حضرت داود کرد در عدالت
و قدح می کنند چه جای عصمت اقول هذا الاستدلال کلام سراپا بلام سابقا بتفصیل گذشته و
حال بالاجمال می گوئیم که این استدلال از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد است زیرا که از نص آیه
همین قدر مفهوم می شود که طالوت امامت داشت علی هذا مع ذلک پس ثابت خود
طالوت را امام قرار دادن بانتفای عصمت او دلیل بر نفی اشتراط عصمت آوردن تحمیل
پس نیست موجود دیگر می توان گفت که کلام ناصبی در جا در این ناصبی مبتنی است بر دو مقدمه
یکی آنکه طالوت امام مفترض الطاعة باشد دوم آنکه معصوم نباشد هر دو مقدمه مقدوح
اما مقدمه اول پس نه بجهت آنکه قدر مسلم آنست که طالوت ملک بود و امام بودن و حجت
و ازانکه آیه امامت او هرگز ثابت نمی شود پس دعوی بلا بینه مسموع نیست بلکه اقوال مفسرین
فریقین بیشتر نقل شد و بر خلاف آن دلالت دارد و اما مقدمه ثانیه پس بر فرض صحت

مقدمه اولی نیز محل مناقشه است و سند اجماع غیر مسموع فقال بعض الافاضل فی جواب کلامه ادعای اجماع بودن
شیعه برین اجماع کذب محض و افترای صرف است زیرا که مولانا محمد باقر مجلسی رح در کتاب حیات القلوب
بعد ذکر تفسیر آیات متضمن قصه طالوت گفته با آنکه اکثر مفسرین و مورخان عامه نسبت خطاهای عظیم
بطالوت داده اند و گفته اند که او بعد از کشتن جالوت با داود علیه السلام دشمنی کرد و اراده قتل
آنحضرت نمود و امور شنیعه بسیار باو نسبت داده اند و از احادیث شیعه این معانی ظاهر نمی شود
بلکه ظاهر آیه و اکثر روایات آنست که او خوب بوده است و در بعضی از خطب غیر مشهوره نقل
کرده که حضرت امیر المومنین ع فرمودند که مثل طالوت این امت منم بلکه این آیات دلیل است
بر آنکه حضرت امیر المومنین ع احق است بخلافت و امامت از ایشان که غصب حق او کرده
نیز که این آیات صریح اند در آنکه علت پادشاهی و ریاست خدائی زیادتی شجاعت و علم
معتبر است و باتفاق امت حضرت امیر المومنین علیه السلام از همه صحابه شجاع تر و عالم تر
بودند و هیچکس را درین خلاف نیست پس آنحضرت بخلافت و امامت احق بوده باشد از ایشان که در
اکثر جنگها گریختند و در اکثر قضایا اقرار بنادانی و با آنحضرت رجوع می نمودند انتهی بلکه
دعوی اجماع اهلسنت هم بر عدم عصمت طالوت محل منع است زیرا که بعضی اهلسنت
قائل اند باینکه او نبی بود چنانکه فخر الدین در تفسیر کبیر گفته و من الناس من قال کان طالوت
نبیا لان الله اظهر المعجزة علی یده و کل من کان کذلک کان نبیا و لا یقال
ان هذا کان من باب کرامة الاولیاء لان الفرق بین الکرامة و المعجزة ان
الکرامة لا تکون علی سبیل التحدی و هذا کان علی سبیل التحدی فوجب ان
لا یکون من جنس الکرامات انتهی پس گاه طالوت نبی باشد معصوم هم باشد انتهی
کلامه بلفظه اقول از کلام آخوند مجلسی اگرچه خوبی طالوت مستفاد میشود لکن

عصمتش لازم نمی شود از کلام جناب امیر المومنین علیه السلام بعد فرض صحت و اثبات عصمت طالوت لازم
نمی آید غایة الامر آنکه از کلام آنحضرت مشابهت در بعضی صفاتش از زیادت بسطت لازم آید
فان التشبیه یکفیه ادنی مناسبة کما فی اشهر الاستعمالات کان التعبیر عن الجواد بالحاتم
و العالم بالعالم قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة پس حضرت آدم قبل از نبوت امام
و خلیفه بوده و بالاجماع مصدر گناه نشده و قوله تعالی و عصی آدم ربه فغوی
و تنجیه بر ما را که خلافت او بوده از نبوت بدلیل قوله تعالی ثم اجتبیه ربه فتاب
علیه و هدی اقول این کلام نافرجام از کلام سابق نیز غریب تر است زیرا که یا
خلافت بمعنای نیابت پیغمبر است حضرت آدم که ابو الانبیاست به نیابت کدام پیغمبر اولو العزم آدم
قبل از وی خلیفه گردید غیر پیغمبر بوده است این مجهول است که مراد از خلافت نبوده بود مدین آیت
نیابت خدا و رسالت یعنی حق تعالی فرموده که من در زمین حجتی یعنی نبی از طرف خود قرار
میدهم قال الکاشانی فی تفسیر الصافی فی روایة خلیفة یکون حجة لی فی
ارضی علی خلقی کما یاتی و قال البیضاوی و الخلیفة من یخلف غیره و ینوب منابه
و الهاء فیه للمبالغة و المراد به آدم لانه کان خلیفة الله فی ارضه و کذلک
کل نبی استخلفهم فی عمارة الارض و سیاسة الناس و تکمیل نفوسهم و تنفیذ امره فیهم
لا لحاجة به تعالی الی من ینوبه بل لقصور المستخلف علیه عن قبول فیضه و تلقی امره
بغیر وسط پس چاره از خلافت موعوده رسالت نباشد قوله تعالی ثم اجتبیه ربه
دلالت بر تراخی اجتبا از ترک اولی دارد نه از خلافت و امامت بلکه ترک اولی که تعبیر از آن
بعصیت نموده در جنت واقع شده و نزول الی الارض که وقت خلافت است متاخر از آنست
پس وقت خلافت و ترک امر منافی آن کجا ثابت شده و عدم اجماع بر صدور ذنب از حضرت

ازو نیست زیرا که مراد از اجماع یا اجماع مسلمین است پس با مخالفت فرقهٔ امامیه چگونه صورت
می بندد و یا اجماع اهل سنت مراد است آن هم باطل است قال البیضاوی فی قصة
الحشویة یحتجون بالقصة علی عدم عصمة الانبیاء والجواب من وجوه الاول
انه لم یکن نبیا حینئذ والمدعی مطالب بالبیان الثانی ان النهی للتنزیه وانما
سمّی ظالما وخاسرا لانه ظلم نفسه وخسر حظه بترک الاولی واما اسناد الغی
والعصیان الیه فسیاتی الجواب عنه فی موضعه وانما امر بالتوبة تلافیا لما فات عنه
وجری علیه ما جری معاتبة له علی ترک الاولی والثالث انه فعل ما فعل ناسیا
لقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما ولکنه عوتب بترک التحفظ عن اسباب النسیان
پس قول حشویه مجمع علیه نیست و دلالت دارد بر اینکه خود این ناصبی از فرقهٔ حشویه است قوله
واما اقوال العترة فقد سبق آنفا ما فی نهج البلاغة من قول امیر المؤمنین علیه السلام
لابد للناس من امیر بر او فاجر الخ اقول این احتجاج ناصب عداوت اهل بیت بروایت
نهج البلاغة تبعا لابن ابی الحدید المعتزلی در فهم استدلال است که معنی کلام را نفهمیده و
بجا آورده و بنا بر کار بر تطمیع تمویه گذاشته تفصیل این اجمال آنکه مقول است که کلام
جناب امیر المؤمنین علیه السلام در رد مذهب خوارج در قول ایشان بنفی امارت مطلقا لا حکم
از امامت مبحوث عنها خارج گردید و اهل سنت آنرا بعناد و تحریف الکلم عن مواضعه
بطرف امامت مبحوث عنها کشیده اند چنانچه ابن ابی الحدید در شرح این کلام گفته است هذا نص
صریح منه علیه السلام بان الامامة واجبة بعد آن میگوید که همه متکلمین میگویند که
امامت واجبست الا ما یحکی عن ابی بکر الاصم من قدماء اصحابنا انها غیر واجبة
اذا انصفت الامة ولم تتظالم و بعضی تاویل کرده اند که این قول او نظیر

تعلیق محال است زیرا که عادت باین جاری نشده که بدون حبس استقامت امور بهم آید پس او هم
قائل بوجوب نصب بحسب عادات خلق خواهد بود و این تاویل بعیدیست ولکن در کیفیت وجوب خلاف کرده اند
پس بعضی از مشایخ ما دلیل وجوب شرع را میگیرند و بغدادیین و ابوعثمان جاحظ عقل را و
همین است قول امامیه الا اصحاب ما وجوب را متعلق بمکلفین میگردانند و امامیه بدلیل لطف
بر خدا و در عالم واجب میدانند و ظاهر کلام جناب امیر علیه السلام همانست که اصحاب ما گفته اند
یا نزدیک است بآن زیرا که تعلیلات آنحضرت تعلق بمصالح دنیا دارد انتهی ملخص کلامه و محال ارباب انصاف
تامل در سیاق و سباق کلام آنحضرت که عاری از شوب وصمت است با معان نظر لازم است
تا بغور رسند که کلام امام علیه السلام چه معنی دارد و آن ابن ابی الحدید فاصل نحوی آنرا بر چه چیز حمل
نموده اند و سوء فهم و کج فکری که بحکمت باید بیان تا معلوم شود انکه در نفس باشد تنبیه
در مقام تشیع شان اینقدر واضح گردد پس بدانکه ابن ابی الحدید ناصب عداوت اهل بیت
لفظ امیر که در کلام جناب امیر علیه السلام واقع است بر امام مفترض الطاعه که منصب آن
بجز انبیاء الی نیست امامیه را لطف و عنایت محال است که واجب است و نزد اهل سنت نصب او
بر خلایق واجب کلی بوده اند و بهمین جهت بر اشتراط عصمت ائمه ایراد می کنند حال آنکه این
تفریعات شان از قبیل بناء فاسد علی الفاسد است بوجوه اول آنکه اگر مراد بر فاجر امام توانند بود
نه عصمت شرط خواهد بود نه عدالت و ایمان ولا یقول به احد من اهل الاسلام والایمان
اگر این معنی مراد می بود چرا جای دیگر از کلام خود می فرمود لا سواء امام الهدی و امام الردی
وولی النبی وعدو النبی لقد قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انی لا اخاف
علی امتی مؤمنا ولا مشرکا اما المؤمن فیمنعه الله بایمانه واما المشرک فیقمعه الله
بشرکه ولکنی اخاف علیکم کل منافق الجنان عالم اللسان یقول ما تعرفون ویفعل ما تنکرون یعنی بر

امامیکه هدایت کند و امامیکه بهلاکت اندازد و آنکه دوست پیغمبر باشد و آنکه دشمن پیغمبر باشد
و بدرستیکه رسول خدا صلعم فرموده است که من نمی ترسم بر امت خود از مومنی و نه از مشرکی المومن پس
خدای تعالی ببرکت ایمان او را از عصیان باز میدارد و اما مشرک پس بسبب شرک سرش را می شکند
و لکن می ترسم بر شما از کسیکه دلش نفاق دارد و زبانش بعلم گویا هست میگوید مثل انچه شما میگویید
و می کند چیزی را که شما آنرا انکار میکنید انتهی محصل کلامه الشریف پس تامل باید
کرد که آیا نصب چنین ائمه بر خدا یا خلق واجب میتواند بود یا نه عقل هیچ عاقلی تجویز
که خداوند عالم روا دارد نصب چنین امامی که مردم را بهلاکت می اندازد چه جای ایجاب و اگر انکه
هر بر و فاجر امام مفترض الطاعت می بود چرا آنحضرت در مخاطبه عثمان بن عفان بوقت نصیحت
باو بنا بر رفع ظلم او از مستغیثان ارشاد میفرمود ان افضل عباد الله عند الله
امام عادل هُدِی و هَدی فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة و ان السنن لنیرة لها
اعلام و ان البدع لظاهرة لها اعلام و ان شر الناس عند الله امام جائر ضَلّ و ضُلّ
به فامات سنة ماخوذة و احیی بدعة متروکة و انی سمعت رسول الله صلی الله
علیه و آله یقول یؤتی یوم القیمة بالامام الجائر و لیس معه نصیر و لا عاذر فیلقی
فی نار جهنم فیدور فیها کما تدور الرحی ثم یرتبط فی قعرها و این خطبه آنحضرت
در تاریخ طبری موجود است قال ابن ابی الحدید فی ذیل شرح هذه الخطبة قد ذکر
ابو جعفر محمد بن جریر الطبری فی التاریخ الکبیر هذا الکلام باری بفرمایند که این
اقسام امام در امام مصطلح جاریست یا در معنی اعم امام که غیر موضوع بحث است بر تقدیر اول آیت [illegible]
کفار و منافقین فجار در سلک امامت واجبه علی الله او علی العباد منسلک خواهد گردید
و فساده اوضح چه ظاهر است که شیعیان که در امامت عصمت را اشتراط میدانند چنین

توقعی هرگز بخاطر شان راه نخواهد یافت و گمان ندارم که منصفان اهل سنت نیز التزام چنین امر
شنیع با تصریح اکثر شان باعتبار عدالت نمایند اگر گفته شود که از کلام اول و دوم همین قدر
معلوم می شود که هر دو قسم امام مساوی نیستند بلکه مرتبهٔ امام عادل عند الله اعلی و مرتبه
امام جائر ادنی است از ین لازم نمی آید که امامت بر فاجر از اصل باطل باشد
و نصبش و اتباعش خواهیم گفت که اگرچه صدور این چنین کلام مختل النظام از فضلای اهل سنت بنا بر
اصول شان که منکر حسن و قبح عقلی هستند عجب نباشد و بسبب شامت تخلف از سفینهٔ اهل بیت
چنین بیهوده سرائی از ایشان مستبعد نه لکن اکثر اهل سنت چنین کلام نخواهند پسندید
بلا ایمان عدالت را چه اشتراط میکردند بر تقدیر ثانی معنی امام چنین مقام اعم خواهد بود از
ائمه هدی و ائمه کفار قال الله عز وجل وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وقال
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ و این موضع بحث خارج خواهد بود بلکه مؤید
ما فی البحار عن علی علیه السلام قال الأئمة من قریش ابرارها ائمة ابرارها و فجارها
ائمة فجارها ثم تلا هذه الآیة وجعلناهم ائمة يدعون الى النار ويوم القيمة
لا ينصرون هرگز فجار ائمهٔ ابرار نتوانند بود و فخر رازی در تفسیر کبیر گفته است و قد يسمى بذلك
من يؤتم به فی الباطل قال الله تعالى وجعلناهم أئمة يدعون الى النار الا ان اسم الامام
لا يتناوله على الاطلاق بل لا يستعمل فيه الا مقيدا فانه لما ذكر أئمة الضلال
قيده بقوله يدعون الى النار كما ان اسم الاله لا يتناول الا المعبود بالحق فاما المعبود
بالباطل فانما يطلق عليه اسم الاله مع القيد قال الله تعالى فما اغنت عنهم آلهتهم ثم قال
تعالى وانظر الى الهك الذي ظلت عليه عاكفا آیا نصب همچنین امام باطل که نظیر معبودات
باطله است بالکلیه بمفاد اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله و بمنطوق من

اطلاع رجلا فقال حسبنا از افراد آنها باطلاع است بر خدا یا خلق واجب می تواند بود حاشا
وکلا پس این معنی عام که شامل این همه اقسام است موضوع بحث درین مقام نمی تواند بود چه
لفظ امیر که اشتراک لفظی هم با امام حقیقی ندارد پس حمل لفظ امیر در کلام جناب امیر بر امام
مصطلح شیعه رضی الله عنه با تمام آن از بر و فاجر موهومی بیش نخواهد بود تعجب است از فاضل شیعه یعنی
ابن ابی الحدید که چنین کلامی را نص بر وجوب نصب امام مطلق که شامل بر و فاجر است گردانیده
و مطلب را ضمیر الفهم خود فهمیده و فاضل دهلوی تقلید او این کلام را بعدم اشتراط عصمت
دلیل ساخته فاعتبروا یا اولی الابصار سوم آنکه هرگاه ثابت شد که بنا بر قول فریقین حمل
کلام حضرت امیر بر امام بر معنی مبحوث عنه نمی تواند شد پس آنچه مراد امیر المؤمنین و امام المتقین
ازین کلام است باید بگوش دل باید شنید پس آنکه این کلام بر سبیل تمثیل نظام در مقابل خوارج لیام
رد اقوال ایشان که باراده باطل حق گفتند لا حکم الا لله صدور یافته زیرا که در عنوان
این کلام در نهج البلاغه مسطور است و من کلام له علیه السلام فی معنی الخوارج لما سمع علیه السلام
قولهم لا حکم الا لله پس آنحضرت فرمود کلمة حق یراد بها باطل نعم انه لا حکم الا لله ولکن
هؤلاء یقولون لا امرة یعنی قول لا حکم الا لله درست است و در نفس الامر حکم مر خدای تعالی را
است لکن خوارج معنی آن را نفهمیده اند و آن را بر معنی باطل حمل کرده چنین پنداشته اند که متابعت کسی
ما را در کار نیست و امارت برای احدی روا نمی تواند بود پس آنحضرت در جواب ایشان فرمود
انه لا بد للناس من امیر بر او فاجر یعنی چون انسان مدنی بالطبع است تمام نمی شود
امور او مگر بمشارکت بنی نوع او و مشارکت و اجتماع منجر بفساد و افساد میگردد و سبب
هلاکت مردم و ضیاع انفس و اموال و هلاک حرث و نسل می شود پس جبل الانسان است
که بدون یک امیر بر ایشان تعیش نمی تواند کرد انکار ایشان از مطلق امارت انکار

[illegible]

[illegible]

جملة الكلام في معنى شرطية متصلة هكذا اذا قالوا لا حكم الا لله كما تصوروه فقد قالوا
بنفي الامرة لكن القول بنفي الامرة باطل فالقول بنفي الحكم الا لله كما تصوروه باطل فقوله
ولا بد للناس من امير بر او فاجر في معنى استثناء نقيض تالي المتصلة تقريره ان
الانسان خلق ممنوعة بمقارنة النفس الامارة بالسوء محتاجا الى مجموع قوى
في بدنه هي منابع الشر فاهواء الخلق لذلك مختلفة وقلوبهم متفرقة فكانت
نظام طبيعة احوالهم في معاشهم وبقائهم محوجة الى سلطان قاهر يكف
برهبته الاهواء ويجمع بهيبته القلوب ويكف بسطوته الايدي العادية اذ في
طباع الخلق من حب المغالبة على ما آثروه والقهر لمن عاندوه ما لا ينكفون
الا بمانع قوي ورادع ملي وقد افصح المتنبي عن ذلك حيث يقول لا يسلم الشرف
الرفيع من الاذى حتى يراق على جوانبه الدم والظلم من شيم النفوس فان تجد
ذا عفة فلعلة لا يظلم وهذه العلة المانعة من الظلم عند الاستقراء ترجع الى
امور اربعة اما عقل زاجر او دين حاجز او عجز مانع او سلطان رادع والسلطان
القاهر ابلغها نفعا لان العقل والدين ربما كانا مغلوبين بدواعي الهوى فيكون
رهبة السلطان اقوى ردعا واعم نفعا وان كان جائرا فانه روي عن رسول الله
صلى الله عليه وآله ان الله ليؤيد هذا الدين بقوم لا خلاق لهم في الآخرة وروي
بالرجل الفاسق وروي عنه عليه السلام انه قال الامام الجائر خير من الفتنة وكل لا خير فيه وفي
بعض الشر خيار اي ان وجود الامام وان كان جائرا خير من عدمه المستلزم لوجود الفتنة
ووقوع الهرج والمرج بين الخلق اذ كان بوجوده صلاح بعض الامور على انه وان كان
لا خير فيه التمام جهة ما هو جائر [illegible]

قوله لا بد للناس من امیر برّ او فاجر **اقول** مصدق این معنی ست آنچه در بحار بسند
از ابو بصیر حضرت صادق علیه السلام ماثور ست ان الدنیا لا تکون الا وفیها امامان
برّ و فاجر فالبرّ الذی قال الله تعالی و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اما الفاجر فهو
الذی قال الله عز و جل و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و فی روایة اخری عنه
قال لا یصلح الناس الا امام عادل او امام فاجر فتلا الآیتین و اهل البیت ادری بما فی
البیت پس کالشمس فی رابعة النهار متجلی شد که تعیش انسان را ناچار ست از رئیس یعنی امیری
پس از ابطال قول خوارج ضرورت اثبات امامت برای هر بر و فاجر کما زعمه الناصب المکابر
هرگز لازم نمی آید زیرا که هر گاه مراد از قول آنحضرت چنانکه دانستی آن باشد که مردم را بجهت
تعیش در دنیا از امیری گزیری نیست نیکوکار باشد یا بدکار پس اشتراط عصمت مگر برای
اصلاح معاش و معاد عباد که عبارت از فوز و رستگاری دنیا و آخرت باشد نه برای صلاح
محض معاش کیف ما کان پس انتفای عصمت چگونه لازم خواهد آمد و اگر چنین باشد اشتراط عدالت
که اکثر اهل سنت بان قائل اند و خود ناصبی بتصریح بیان کرده نیز بر هم خورده هم خواهد شد [illegible]
[illegible] از سخن عین منصف ظاهر رسید که اشتراط عدالت هم لغو خواهد بود بیشتر از عقاید اهل سنت
آنچه بر السنه جمهور مشهور و در کتب شان مسطور ست معلوم بود که آنها بعناد صلّوا خلف
کل بر و فاجر قائل اند الحال الحمد لله از دست آمد که اشتراط عدالت هم بر خلافت و امامت محض
لغو بود حالا بتصریح ابن ابی الحدید معتزلی شیعه روشن حالی گردید که ایشان بعد وجوب نصب امامی که
قائل اند [illegible] باشد یا فاجر و ازین حال لائح می شود صدق آنچه علامه در کشف الحق
فرموده قالوا بامامة الفاسق والسارق [illegible] المستنصر [illegible]
[illegible]

در مردم تمیز نبود و چرا تحمیل عثمان در مقابل شیعیان حرفی باقی ماند اشتراط آن از دست
برنیابد چه دانند و تصحیح حکم اتباع خلفا چه رحیانکه از کلام نسفی مستفاد می‌شود و هم درین
مختصر نمی‌پسندند و در صدد تاویلات بیجا در دفع مطاعن ایشان بر نمی‌آیند بلکه چنین
تصور کرده امام اعتبار می‌کنند جمله بیکار خواهد بود زیرا که ابن ابی الحدید گفته تعلق
آنحضرت جمله مصالح دنیا تعلق دارد پس امامت عبارت از ریاست عامه در دین و دنیا نخواهد
بلکه امور دینیه او را امامت بنا برین هرگز دخل نباید او هر پادشاهی حاکمی امام خواهد بود و او را
جائز بل کافر را جائز [illegible] چهارم آنکه شارح عقاید در ذیل قول ماتن و المسلمون لا بد لهم من
امام یقوم بتنفیذ احکامهم واقامة حدودهم وسد ثغورهم وتجهیز جیوشهم
وصدقاتهم وقهر المتغلبة والمتلصصة وقطاع الطریق واقامة الجمع والاعیاد وقطع
المنازعات الواقعة بین العباد الخ گفته است پس اگر گفته شود که چرا جائز نباشد اکتفا بذی
شوکتی در هر ناحیه این کجا نصب امام یعنی من له الریاسة العامة واجب باشد خواهیم گفت زیرا که
موجب می‌شود بسوی منازعات و مخاصمات که منجر می‌شود بسوی اختلال امور دین و دنیا چنانکه
مشاهده است درین زمان پس اگر گفته شود چرا اکتفا نمی‌کنند بذی شوکتی که ریاست عامه داشته
باشد اعم از آنکه امام باشد یا غیر امام زیرا که انتظام امور ریاست بایں طریق نیز حاصل خواهد شد کما فی
عهد الاتراک خواهیم گفت آری بعضی نظام که نظام امور دنیا باشد حاصل خواهد شد
ولکن امور دین مختل خواهد شد و هو المقصود الاهم والعمدة العظمی و ازین کلام چنین
مستفاد شد یکی آنکه امام نیست مگر رئیس عام و امیر رئیس خاص که امارت آنحضرت همچنین
بود امام نمی‌توان گفت و کلام آنحضرت لا بد للناس من امیر بر او فاجر هم دلالت بر همین دارد
دوم آنکه انتظام امور دنیا بغیر از امام جامع الشرائط از دیگر حکام که ریاست دارند

نصب نمی‌تواند شد بلکه خود متمکن از منصب الامامة پس امیر جابر می‌باشد اما امر سوم آنکه صلاحیت
امور دین که عمده اغراض نصب امام است پس از نصب فساق و فجار در خصوص امامت باقی نبود
که بخواهد آمد پس اگر درامامت یا دینیه عظمی خواه است هر بر و فاجر رخیص نمی‌تواند بود و اگر از
امور دین فتنه گرده اند انتظام امور دین رغبت مقصود اهم و عمده عظمی گفته اند و از اهم
این گفتیم که شمس فی رابعة النهار لایح گردید که مساق کلام جناب امیر محض بیان ضرورت
عقلیه وجود امیر است بنابر تعیش عباد اعم از اینکه امام باشد یا متغلب باشد یا فاجر
نه بیان حال امامیکه نصب آن بر خدا یا خلق واجب باشد پس این کلام نفی عصمت امام
نمی‌کند لازم نیاید و هذا ظاهر کمال الظهور و لکن من لم یجعل الله له نورا فما له
من نور بعد از آنکه بر تقدیر تسلیم دلالت آن بر مطلب خصم ضرر آن از ظاهرش لازم خواهد بود
زیرا که بر فرض محال اگر کلام آنحضرت برای حرب امامت بحث عنها مسوق باشد چونکه
ظاهرش مخالف مذهب اهل سنت نیست لعدم انعزال الفاجر عن الخلافة کما یدل علیه قوله تعالی
ان الفجار لفی جحیم و قوله و فاجرا کفارا فهو مأول علی القولین و لا یکون صالحا
للاحتجاج فی البین قوله نیز در کافی کلینی بروایت صحیحه مرویست که حضرت امیر
بیاران خود می‌فرمود لا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست
آمن ان اخطی الی آخره و سیجیء نقله ان شاء الله تعالی فی باب المطاعن اقول اولا
فاضل معاصر در جوابش نوشته که این فاضل این روایت را در این جا بکتاب کافی
کلینی نسبت داده و بعد اتمام روایت گفته و سیجیء نقله ان شاء الله تعالی فی باب
المطاعن و در جواب طعن ششم از مطاعن ابی بکر همین روایت بعین الفاظ بکتاب
نهج البلاغه حواله نموده و در آنجا بعد ذکر همین الفاظ گفته الی آخر ما سبق نقله اقول

دلالت صریح می کند بلکه مسابق ازین الفاظ این روایت زیاده از آنچه در نهج البلاغه
نقل کرده حال آنکه در الفاظ این روایت منقوله در هر دو موضع هیچ تفاوت نیست انتهی
دلیل اول از دلائل شیعه بر امامت حضرت امیر المومنین ع نیز این روایت را بهمین الفاظ
بکتاب نهج البلاغه نسبت نموده انتهی از اینجا نتیجه شد که بمفاد آنکه دروغگو را حافظه نباشد
کمال این ناصبی نقل این روایت مضطرب است پس تصحیح نقل و اثبات صحت سند بر عهده اوست
وثانیا بر فرض تسلیم صحت این چونکه خبر واحد است معارض با دله عقلیه و نقلیه
پس مطلقا محمول علی التقیه یا مأول بتاویلات مرضیه خواهد بود و بنا اصول اعتقادیه بر
اخبار احاد خارج از طریق سداد و از اینجاست که فاضل مزبور بعد کلام مسطور می فرماید
قوله لست آمن ان اخطی پس بصورت فرض صحت دلالت بر عدم عصمت آنحضرت ندارد
زیرا که مراد از آن احتمال خطا بلحاظ بشریت می تواند بود انتهی کلامه وثالثا میگوئیم
بعد مراجعت بکتاب مستطاب نهج البلاغه واضح گردید که سید رضی رضی الله عنه در خطبه صفین
که طول الانسیات از آنحضرت نقل کرده فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل
فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی ولا امن ذلک من فعلی الا ان یکفی الله من نفسی
ما هو املک به منی فانما انا وانتم عبید مملوکون لرب لا رب غیره الحدیث
و هرگاه دانستی که در این کلام که ناصبی تمام آنرا بسبب حواله ذکر نکرده استثنا واقع است
بقوله الا ان یکفی الله پس مفاد این کلام نظیر مفاد قول یوسف وما ابرئ نفسی
ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی خواهد بود و مانند قول حضرت
سید انبیا خاتم تلک الصفات کرئیه مذکوره ولا انا الا ان یتدارکنی الله برحمته فلا
که عصمت نبی و امام با آنکه ایشان مصداق انما انا بشر مثلکم هستند منافی باشد

مگر با لطاف ربانیه کما اتضح ذلک فی مبحث اللطف ولذا قال ابن میثم فی قوله الا
ان یکفی الله من نفسی اسناد العصمة الی الله انتهی ملخصا پس استدلال این قول بر نفی
عصمت دلالت بر خطا مستلزم دارد و گویا ناصبی برای همین تتمه کلام که استشهاد در آن
واقع است ذکر نکرده باشد که تلمیع او در نظر نابلدان بمنزله تحقیق رواج پذیرد و عاقل
ان از اهل بحث و تحقیق البته بر تمام کلام مطلع میشوند و بالاخره نوبت به رسوائی میرسد
فاعتبروا یا اولی الابصار و من هنا لاح تقویة ما ذکره من التاویل و انه لیس مجرد
احتمال بل یؤیده شواهد المقال رابعا محتمل است که این کلام بمقام تقیه بطریق توریه
و ایهام صادر گشته باشد یا بطور الزام خصم او مماشاة معهم فی الکلام کما قیل فی تفسیر
لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر من کونه ذنبا بزعم الکفار
پس تقدیر کلام برین تقدیر چنین خواهد بود که بزعم شما این کلام تمهید خواهد بود
برای اختیار آراء و افشاء اسرار مکتومه استار مکنونه شان و خامسا ابن ابی الحدید
در شرح این کلام گفته هذا اعتراف منه بعدم العصمة فاما ان یکون الکلام علی
ظاهره او یکون ما قاله علی سبیل هضم النفس کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و لا انا الا ان یتدارکنی الله برحمته یعنی این کلام آنحضرت یا محمول بر ظاهر است و اعتراف است
از او بعدم عصمت یا آنچه فرموده است بر سبیل تواضع و فروتنی است چنانکه پیغمبر خدا نیز
فرموده است انتهی محصل کلامه اقول و احتمال اول بیشک ضعیف است و ظاهر آنست که این کلام ممنوع است
زیرا که نظر بقراین سیاق و سباق کلام همین احتمال ثانی ظاهر است چه در صدد این کلام واقع
و ان من اسخف حالات الولاة عند صلحاء الناس ان یظن بهم حب الفخر و یوضع امرهم
علی الکبر نیز فرموده است فلا تثنوا علی بجمیل ثناء و نیز فرموده است فلا تخالطونی بالمصانعة

به الجبابرة ولا تظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی ولا التماس اعظام لنفسی و ازین

فرموده فانما انا و انتم عبید مملوکون بر ناظر این همه فقرات پوشیده نیست که کلام آنحضرت بمقام

تواضع رفیع تعالی صادر گشته پس لا محاله محمول بر فروتنی خواهد بود و از اینجاست که ابن میثم در شرح

این کلام بر مجرد این احتمال اقتصار نموده می فرماید و قوله فانی لست الی قوله معنی من قبل

التواضع الباعث لهم علی الانبساط معه بقول الحق پس اگر گفته شود که بر همه این احتمالات

استشاره از اصحاب عبث خواهد بود و بسبب عصمت امام حاجتی بآن متعلق نخواهد بود گوییم

که استشاره بمفاد وشاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ثابت است و لو تعبدا

پس اگر سر امر ما را معلوم نباشد نباشد با آنکه گاه است که برای استکشاف آرا و اطلاع بر سریره

و بیشتر بر مکنون ضمایر بوده باشد و فیه من المنافع و اختبار حال التوابع ما لا یخفی علی فطنة

ثاقبه قوله و شیعیان امیر است فرموده حضرت امیر را بر مشوره در دنیا و می حمل نمایند از قبیل انتم اعلم

بامور دنیاکم انکار نمایند زیرا که حضرت امیر دو لفظ فرموده است عن مقالة بحق او مشورة بعدل

اگر لفظ اخیر را برین معنی حمل نمایند لفظ دیگر را کجا خواهند انداخت اقول شاید حسب تا نافی

خود را بیک کنار گذارند شیعیان هرگز نسبت کلامی که مشعر بر اعلمیت عایا باشد متفوه نشوند

این قول مختص بامهاست که در باره پیغمبر که افضل البشر است و کلام او مصداق ان هو

الا وحی یوحی است چنین نسبتی را روا میدارند فضلا عن الاوصیا شیعیان انبیا

و ائمه هدی را در همه امور دین و دنیا بکمین بیشوا و قول ایشانرا بری از خطا میدانند

چگونه بچنین کلامی متفوه خواهند شد بلکه این کلام بر فرض صحت محمول بر اعتبار خواهند

و بالفرض اگر چنین کلامی بگویند حق را نیز اعم از امر دینی می توانند گرفت که لفظ حق

مختص بامر دینی و لالت ندارد زیرا که معنی حق مطابقت واقع و نفس الامر است چنانکه در کتب

اعتبار بیان موجوده از بعد دون ندارد

منطق مذکورست الصدق مطابقة الخبر مع الواقع و کذب عدم مطابقت مع خبر قوله
و نیز صاحب الفصول و غیره از امامیه روایت کرده اند عن ابی مخنف انه قال کان الحسین
بن علی یبدی الکراهة مما کان من اخیه الحسن من صلح معاویة و یقول لو جزّ
کان احب الی مما فعل اخی جمعا بین المعصومین و گیری تخطیه کند خطا یکی از معصومین
لابد شد لاستحاله اجتماع النقیضین و نیز در صحیفه کامله که از حضرت سجاد بطرق صحیحه امامیه
منسوبست ثابتست فقد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظن و ضعف الیقین و انی اشکو
سوء مجاورته لی و طاعة نفسی له پس ظاهرست که این کلام بر هر دو تقدیر صدق و کذب منافی عصمت
اقول ان لا بعض الفاضل گفته اند که روایتیکه در کتب امامیه مذکور نیست مثل فصول مهمه
مالکی مذهب بود و از امامیه نبود و معهذا این عبارت الا التصریح بر این معنی ندارد که حضرت امام
حسین تخطیه امام حسن نمود اما اظهار کراهت آن بجهت عدم علم مصلحت بود و چنانچه علمای
شیعه روایت کرده اند که وقتیکه صلح حضرت امام حسن با معاویه منعقد شد حضرت امام حسین
ناخوش نزد امام حسن آمد و از خیمه فت با فرح و سرور بیرون آمد و سبب آن همین بود که
وقتیکه جناب امام حسن از مصلحت آن صلح امام حسین را آگاه فرمود امام حسین فرحناک شد
و کراهتی که بخاطر شریف آنحضرت سید بود زائل گردید اقول فی بعض ما ذکره المجیب اشکال کما
لا یخفی بعد اِمعان النظر و للقائل ان یقول ان الاولی فی الجواب اما عن الروایة الاولی فانها لیست
من روایاتنا و بر تقدیر تنزل میگوئیم که اخبار احاد که منافی اصول اعتقاد باشد مطروح است
کانها لا توجب علما و لا عملا کما قال السید المرتضی و بر تقدیر تنزل تاویل خواهد بود باینکه
در زبان عرب بلکه هر زبان مبالغات شایع است و هر گاه ادله قطعیه عقلیه و نقلیه بر عصمت ائمه
معصومین ثابت شد چنین روایات بر تقدیر تسلیم مثل آیات تشبیه ماول خواهد بود عند المنصف

احتجاج بافضل صلح حسن بر عدم اشتراط عصمت در امامت منقوض شد

بذلك او كراهة الطبع كما كان في الصلح من المهانة وان كان الداعي اليه ورود نهيه
استاثر الله سبحانه بها المحادثة وقد يعبر به على الموصى امور شرعية تمس اليها الحاجة
الشرعية كالمصالحة في الحديبية بل على مظاهر الاسلام ولذا قال فيها كيف تعطي الدنية
والحال انها كانت من الله ورسوله على حسب اقتضاء الحال من الامور الشرعية المرضية ككون
اوجز النفي در چنين مقامات از مجازات شايعه است وقول احب الي دال است بر محبوبيت آن اما
ذكر دون المبغوضية كما هو قضية صيغة التفضيل فليس الى الطعن به سبيل ونهايته
كه امور شرعيه مشتمل بر راحت وعزت وشوكت اسلام باشد احب است عند اهل الايمان مما كان
بخلافه وان كان فيها مصالح وضرورات محسنة فلا دلالة فيها على التخطية فما
قال الناصب محض الخطاء الفاسد من قبيل بناء الفاسد على الفاسد واما الجواب
عن احتجاجه بما قاله عليه السلام في الدعاء فبوجوه وجه اول آنكه حق سبحانه وتعالى
درباره حضرت سيد المرسلين فرموده لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ
ونيز فرموده وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ پس اگر كسى بمحاذاة آنچه ناصبى الجنه بگويد كه بر تقدير
صدق اين كلام در ساحت كبريا قائلش كذب يا مجاز نيست عصمت نبى بعد از نبوت كما هو
مصطلح اهل السنة برهم ميخورد وبر تقدير كذب العياذ بالله صفت صدق بارى تعالى از دست
اهل سنت بدر ميرود فما هو جوابهم فهو جوابنا وجه دوم آنكه اين فقره شريفه دعاى
صحيفه كه متعلق بتعقيب نماز شب است در مقام بيان تعسر حصول الحق كامل واقع است متعلق
بصدور معصيت از آنحضرت نمى شود زيرا كه حضرت امام زين العابدين سيد الساجدين در مقام شكر
وتعداد نعم متواليه حضرت بارى عز اسمه از ابتداى احوال خلقت خود بيان كرده بعد ازان المقام انها
عبوديت باين عنوان بپايه عرض بدرگاه عالم رسانيده وهو اذا احتجبت الي ربي فانه عليم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ستر عن غیابت فضلك وجعلت لی قوتا معلوما من فضل نعمائك فتنابك اجریته
من مالك الذی اسکنتنی جوفها واودعتنی قرار رحمها یعنی چون بعد از نفخ روح و تعلق
نفس ببدن محتاج غذا شدم پرورش تو و مستغنی نشدم از غذا رسیدن فضل تو گردانیدی برای
من بعض از قوت از فضل آنچه عطا کرده بودی خود را که بدان گروهی آن نعمت که مرا در شکم او
ولو تکلنی یا رب فی تلك الحالات الی حولی او تضطرنی الی قوتی لکان الحول
عنی معتزلا ولکانت القوة منی بعیدة یعنی اگر حواله میکردی مرا ای پروردگار من در آن حالات
بسوی قوت من به آنچه حواله آن طاقت از من کناره میگرفت فغذوتنی بفضلك غذاء البر
اللطیف تفعل ذلك بی تطولا علی الی غایتی هذه لا اعدم برك ولا یبطئ بی حسن صنیعك ولا تتاکد
مع ذلك ثقتی فاتفرغ لما هو احظی لی عندك قد ملك الشیطان عنانی فی سوء الظن وضعف
الیقین یعنی پس غذا دادی مرا بفضل خود آنچنان غذا که نیکوئی باشد احسان لطیف بکسی غذا و دیدم جمیل خود که پروردگاری
اعنایت آن ... احسان تو کرده تا اینجا که باین عمر رسیدیم هرگز نیکی و احسان تو از من معدوم
نشده و گاهی نیازی دیر تاخیر حسن سلوك تو ... با اینهمه میدانم که همواره
احسانهای تو بی ... انابت این خلافت ... در حال تحقق گشته اعتماد و توکل من
بوصول ... تو بمن نشود تا آنکه فارغ شوم برای تحصیل آنچه مرتبه آن بالاتر است نزد
تو از عبادت طاعت بتحقیق که شیطان مالك عنان من شده در اینکه بظن بدگمانی عدم
اطمینان کامل ... ضعف یقین بایقان حصول ... گشته پس مراد از
سوء ظن عدم اطمینان کامل و از ضعف یقین ضعف یقین کل ... لا غیر امری است اضافی
و ترقی مدارج ایقان امریست مطلوب شارع یدل علی ذلك قوله تعالی لخلیفته ابراهیم
او لم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و شیطان خار راه مدارج ایقان است نفوس

[illegible]

بشری بالطبع مائل بآن فانا اشکو سوء حالی و قلة طاعتی و غفلتی و استعمالی من
ملکته و اتضرع الیک فی ان تسهل الی رزقی سبیلا پس شکایت می کنم بدرگاه تو از بدی حال
شیطان مرا و اطاعت کمی من نفس مرا و را و از تو طلب عصمت و حفظ می کنم از وسوسه شیطان
و زاری می کنم بدرگاه تو درین باب که آسان کنی بسوی روزی مرا راهی که بسهولت بمن برسد شیخ بعد از
علیه الرحمه می فرماید که مقصود ازین کلام نیست که سزاوار آن بود که اعتماد و توکل من بر تو در
رسانیدن روزی و کفایت مهمات که دیگر دیدنا صرف میکردم غالب اوقات خود را در سعی
تحصیل روزی بالکلیه فارغ می بودم و مشغول میکردیدم بعبادت تو و انقطاع بسوی تو و لازم
میگرفتم درت را یعنی از محراب عبادت جدا نمی شدم بر ناظرین این کلام ظاهر است که مساق
آن نیست مگر بیان آنکه بسبب اشتغال بشریه طاعت تو چندانکه لایق عظمت تو باشد بفراغ بال
بوقوع نمی آید و مرتبه توکل بپایه کمال نمی رسد سبب آن وساوس شیطانی است که در خصوص روزی
آدمی را بدرجه طمانیت نمی گذارد بلکه آن وساوس خاطرش را در قلق و نفوس بشریه که میل بخواهشها
دارد در اضطرابی می اندازد و این وساوس و هواجس اگرچه منافی با مراتب عالیه توکل اند لیکن
تا وقتیکه آدمی تلفظ بشکوه و شکایت پروردگار خود نکند در معصیت محسوب نمی تواند بود و الا
مجرد وساوس و خطرات در عصمت قادح باشد در خصوص کریمه و ما ارسلنا من قبلک من
رسول الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم
یحکم الله آیاته والله علیم حکیم لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة للذین
فی قلوبهم مرض الآیه چه خواهند گفت آیا مثل مفسرین ظاهربین اهل سنت تجویز خواهند کرد
که بر زبان سید ابرار در حال تلاوت سوره والنجم مدح و ثنای اصنام کفار جاری شده
کما ورد انه قال علیه السلام تلک الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی انتهی فو

بحسب ما یکون چگونه دل و زبان سنیان راضی میشود باسناد مدح عزی و لات بحضرت سید کائنات
باین کلمات که دلالت بر بلندی مرتبه آنها دارد بحدیکه شفاعت ازانها مرجو باشد حاشاه عن ذلک و
بمثل فخر رازی و بعضی دیگر از افاضل اهل سنت این روایت مشهوره خود را تکذیب خواهند کرد
و لفظ تمنی را بتلاوت باطل خواهند ساخت پس لامحاله تمنی قلب را مراد خواهند گرفت
چنانکه فخر رازی گفته اما اذا فسرناها بتمنی القلب و الخاطر فالمعنی ان النبی متی
تمنی بعض ما یتمناه من الامور وسوس الشیطان الیه بالباطل یدعوه الی ما لا ینبغی
ثم ان الله ینسخ ذلک و یبطله و یهدیه الی ترک الالتفات الی وسوسته پس اصل
وسوسه منتفی نخواهد شد بلکه نسبت بانبیا القای وساوس را مجوز داشتند نسبت
باوصیا بطریق اولی جایز خواهد بود و لکن الله عاصم لهم جمیعا عن ذلک
و لذلک اعتصم من الله سبحانه بعد ذلک اگر بگویند که سوء ظن و ضعف یقین نیز
نسبت به پروردگار عالمین منافی عصمت خواهیم گفت که دانستی که مراد از سوء ظن
عدم کمال اطمینان و از ضعف یقین ضعف تعقل است نیز گذشت که و سوء الادب مبالغه ظن
را منتفی باین معنی که بیان کرده ایم منافی بعصمت ندارد چنانکه در قول یونس فظن ان لن
نقدر علیه بعضی گفته اند لن نضیق علیه او قوله او خطرة شیطانیة سبقت الی وهمه
سمیت ظنا للمبالغة الی غیر ذلک پس سوء ظن مبدل بحسن ظن گشت فتامل حتی یاتیک
الیقین و لا تظن بالانبیاء و الاوصیاء المرضیین ما لا یجوز علیهم بظن و لا تخمین آیا نشنیده
که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در باره حضرت یوسف فرماید لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه
من عبادنا المخلصین پس حق تعالی هرگاه از بندگان خاص دفع وسوسه و بدی نماید
شیطان چه یارای که بر ایشان تسلط یابد و او خود نیز باین معنی اعتراف نموده جائیکه حق تعالی

قول ابلیس را در قرآن مجید حکایت فرموده که او گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عباد
ک منهم المخلصین پس اگر ائمه معصومین نزد اهل سنت هم معصوم نباشند از بندگان مخلصین بودن
عالمین البته خواهند بود پس تسلط شیطان بر ایشان العیاذ بالله ممتنع نزد احدی مجوز
نتواند بود وجه سیوم آنکه بر تقدیر یکه این کلام و کلمات دیگر در مناجات ظاهر باشند و آنچه
ناصبی فهمیده نیز تعجب نخواهد بود زیرا که هرگاه نسبت به پیغمبران کلام ایشان در
قصص انبیا کلمات مشعر بعصیان وارد باشد پس اگر چنین مضمونی خصوصا در مقام تخشع و تخشّع
در کلام امام واقع باشد چه جای تعجب خواهد بود بلکه آنهمه باول خواهد بود مثل آنچه متشابهات
قرآن مجید باب صدور معاصی از انبیا مصروف عن الظاهر می باشد فی المواقف و شرحه
واحتج المخالف الذاهب الی جواز صدور الذنب عنهم بعد النبوة بقصص الانبیاء
التی توهم صدور الذنب عنهم فی زمان النبوة والجواب عن تلک القصص اجمالا ان
ما کان منقولا بالاحاد وجب رده لان نسبة الخطاء الی الرواة اهون من نسبة
المعاصی الی الانبیاء وما ثبت منها تواترا فما دام له محمل اخر حملناه علیه ونصرفه عن
ظاهره لدلائل العصمة وما لم نجد محیصا حملناه علی انه کان قبل البعثة او کان
من قبیل ترک الاولی ومن صغائر صدرت عنهم سهوا الی آخره یعنی حجت آورده است
مخالف که قائل شده بجواز صدور معصیت از پیغمبران بعد نبوت بقصص انبیا که موهم
گناه است از آنها در زمان نبوت و جواب از آن بر سبیل اجمال آنست که چیزیکه منقول بخبر
احاد باشد رد آن واجب است زیرا که نسبت خطا بروایان سهل تر است از نسبت معاصی بسوی پیغمبر
و آنچه بدرجه تواتر رسیده تا هنگامیکه برای آن محمل دیگر خواهیم یافت آنرا بران حمل
خواهیم کرد و آنرا از ظاهرش برعایت ادله عصمت منصرف خواهیم کرد و هرگاه چاره مفقود

دینا مدیل مسد و دخواهد بود بر ما قبل نبوت حمل خواهیم نمود یا بر ترک اولی یا بر صغیره و ما دون
نبوت نفی این امر نمی کنیم و منافی آن حال است تعبیر بذنب و استغفار و نحو ذلک
بنفس خود و نیز اکر حمل شود که از جهت عظمت آن بزرگواران نزد آنها چنانکه می گویند حسنات الابرار
سیئات المقربین یا آنکه از روی هضم نفس و اعتراف و استغفار بر سبیل تضرع و ابتهال
باشد هرگز دور نیست در کلام ایشان و اما آنچه گفته که هر چند الصفا و عدالت ...
... تو الفاضل اهل السنت ... خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا
بمقام ... و همین الفاظ و عبارات ... غیر ... در این مرحله ذکر نمود
غرض از ذکر این کلام آنست که ... اهل سنت با آنکه قائل به عصمت حقیقیه مطلقه
نیستند در چنین مقامات بر ... تاویل ... اگر شیعیان بسبب ...
عصمت ... و ... ما ... این جمله ... فیه ... فیه
... ترک اولی ... و ... مستبعد باشد ... فی
امثال ذلک ... عند الفریقین ... در امثال ...
صحیفه ... نباید ... عصمت ... الا ...
عصمت ... اختلال ... اختلال ...
چنانکه ... گفته است ... امام بر تقدیر ... منافی عصمت ...
نگویند که امثال ... لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین ... منافی عصمت ...
... صحیفه ... تعقیب ...
... امام ... معصیت در همین ... این ...

لیام می‌تواند بود تعجب است که ناصبی از تمسک بآن اعراض نموده لکن ما خواستیم که بر اهل فضل
مقدار اولاً این فقرات را نقل کنیم و بعد از آن شبهات واهیه نواصب لیام را یکسر بعونه تعالی باطل
و مضمحل سازیم لیحیی من حی عن بینة و یهلک من هلک عن بینة پس الحال
وقت آنست که عنان جواد قلم را بسوی این وادی کشیم بدانکه در همین دعا واقع است و لست
اتوسل الیک بفضل نافلة مع کثیر ما اغفلت من وظائف فروضک و
تعدیت عن مقامات حدودک الی حرمات انتهکتها و کبائر ذنوب اجترحتها کانت
عافیتک لی من فضائحها سترا و نیز فرموده است قد استحوذ علی عدوک الذی
استنظرک لغوایتی فانظرته و استمهلک الی یوم الدین لاضلالی فامهلته
فاوقعنی وقد هربت الیک من صغائر ذنوب موبقة و کبائر اعمال مردیة
حتی اذا فارقت معصیتک و استوجبت بسوء سعیی سخطتک فتل عنی
عذار غدره و تلقانی بکلمة کفره و تولی البرائة منی و ادبر مولیا عنی
فاصحرنی لغضبک فریدا و اخرجنی الی فناء نقمتک طریدا لا شفیع یشفع
لی الیک و لا خفیر یؤمننی علیک و لا حصن یحجبنی عنک و لا ملاذ الجأ
الیه منک فهذا مقام العائذ بک و محل المعترف لک و هر عاقل خبیر دانست
این کلمات بلاغت سمات که از هر فقره آن روایح معرفت و مراقبه خداشناسی و از هر جمله
آن فوایح مکاشفه عظمت الهی و خداترسی بمشام جان میرسد پوشیده نیست گمان ندارم
که کسی از منصفان فریقین این الفاظ را نسبت بآنحضرت بر معانی ظاهره آن حمل کند غافل
مدارج معرفته و معارج طاعته مع قطع النظر عن عصمته علیه و ادفع و اسنی
من ان یظن بمثله حقیقة امثال هذه المعاصی الموبقة الشنیعة التی لا تلیق باحد

العدول فکیف بال الرسول اہلسنت نیز حضرات اہلبیت را اگرچہ جانشین پیغمبر بدانند لکن موجود
آیہ تطہیر یعنی قولہ تعالی اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰہُ لِیُذْھِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَھْلَ الْبَیْتِ وَیُطَھِّرَکُمْ
تَطْھِیْرًا امید انند کما صرح بہ ابن الحجر الذی قلبہ اقسی من الحجر اگر گناہان صغیرہ و کبیرہ موجبہ
از ایشان مثل سائر ناس سر زند نیز آنرا از باب رجس و تطہیر ہیچ ندانند و لہذا اہلسنت نیز حضرات
اہلبیت را از معتقدین و از پیشوایان عارفان کامل می پندارند فاضل دہلوی در تحفہ
نوشتہ و نیز باید دانست کہ امامت نزد اہلسنت بمعنی پیشوائی در دین نیز اطلاق کنند بہمین
معنی امام اعظم و امام شافعی را کہ در فقہ پیشوا بودند و امام غزالی و امام رازی را کہ در عقائد
و کلام و نافع و عاصم را کہ در قراءت امام بودند امام گویند و ائمہ اطہار در جمیع این فنون پیشوا
بودہ اند خصوصا در ہدایت باطن و ارشاد طریقت کہ مخصوص ایشان بود بایں جہت اہلسنت
ایشان را علی الاطلاق امام دانند اما آنکہ اولوالامر و مفترض الطاعت ہست کہ در خلافت نزد ایشان منحصر در تعیین یا وصف
استحقاق و غلبہ شوکت است انتہی و ابن حجر در صواعق محرقہ خود می گوید زین العابدین ہذا
ہو الذی خلف اباہ علما و زہدا و عبادۃ و کان اذا توضأ للصلوۃ اصفر لونہ
فقیل لہ فی ذلک فقال الا تدرون بین یدی من اقف و حکی انہ کان یصلی فی الیوم
واللیلۃ الف رکعۃ یعنی این زین العابدین ہمان است کہ جانشین پدر بزرگوار خود بود در علم و زہد
و عبادت و بود در وقتیکہ وضو میکرد زرد می شد رنگ شریف روی آنحضرت علیہ السلام پس چون پرسیدہ شد
فرمود آیا نمیدانید کہ در پیش روی کدام کس میخواہم کہ ایستادہ شوم و مرویست کہ آنحضرت در روز و شب
ہزار رکعت بجا می آورد و بعد آن بعض کرامات و مقامات آنحضرت ذکر کردہ کہ ما انشاء اللہ در مبحث
امامت آنحضرت بیان خواہیم کرد پس اہلسنت روا می دارند کہ چنین پیشوای دین روز و شب در گناہان
صغیرہ و کبیرہ منہمک باشد حاشا عن ذلک پس اہلسنت کہ قائل بعصمت آنحضرت نیستند لکن

این الفاظ و عبارات را لامحاله بر حقیقت آن محمول نمی توانند کرد و فضلاء علماء الشیعة اذا
دانوا بعصمتهم اعتقدوا انما تحملهم علی الحقیقة و هرگاه این عبارات محمول بر حقیقت نباشد
البته محمول بر معنی دیگر خواهد بود و آن این است که عظمت خالق و هر وقت در نظر شان
جلوه گر بود و خود را در اطاعت این عظمت مقصر میدانستند قال فی المواقف فی تاویل
قوله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر انه ترک الاولی و قال
الشارح و تسمیته بالذنب استعظام لصدوره عنه و از اینجاست که گفته اند حسنات
الابرار سیئات المقربین حتی قال بعض علمائهم کما فی شرح الصحیفة انه لیرد
فی الحقیقة اذا رای حالی رای قلبها دون ما تغفر منه کما قیل حسنات الابرار سیئات
المقربین یعنی اگر مثل اعمال صحیحه نیکو کاران از سایر ناس مثل ابرار صادر شود
غیر قلب یا اشتغال بمقتضیات بشریه یا بادوساوس و خطرات شیطانیه آنها
نیز در حق حضرات واقع میشد آنرا بدتر از گناه کبیره میدانستند و هرگاه غفلت و تقصیر
در طاعت بنسبت لائق عظمت الهی بوقوع پیوند بتضرع زاری و عجز البته
در مناجات حضرت باری ترک و تلافی آن میشود آورده اند لیس الا بیس الخبر جاریت مخضا
مال و نظام فریقه و انبیا بهمه است فرستند و معین تعظیم معروف و نجات لکن اکثر و اقلنا
الا انفاق امنه و بعض تفاق از او محبت صفت منافی عصمت دانند عجب شانه نیست
که جناب و حضرة الاحقیه بر آل محمد حسین غلط الاسماء مرینه هر وقت طاحنه
یا نور و مناجات که مثل بالفعل حی المروز السابع والثلثین یارب لا تبلینی
و لا تلجئنی استطاعه فان سمعانا و نلشبت و اشتدت یدک علی الیس الحسدی تنعه
امنه تخصیصه لا انفعا سر لاجل خطایا لان اتانی علیک الیاس مثل الحق نقیل

نقلت علی الخنت و وددت جراحاتی من اجل جملۃ شقیت و الخبت الی الدم مشیتی
کلہ کیمیا لان نفسی الامارۃ هزوا والی الحسنات شفا شقیت تضعفت جاء خیر من نحلۃ
نفسی اکثرها اماماتۃ و فی المرموز الفسیلین رحمنی یا اللہ بعظیم رحمتک و مثل کثرۃ
ذنوبک تحو ذنوبی بفضلک کثیرا من اثمی و نظرانی کما من خطیئتی کالذی عارف اثمی و خطیئتی امامی فی
کل حین بعین کلام ترجمان بانند و او و پیغمبر خدا را العیاذ باللہ کاذب پندارند یا
صادق فاسق خشمناک نظر با نکہ حق تعالی در قرآن مجید فرمودہ فاستغفر ربہ و خر
راکعا و اناب توبہ و استغفار حضرت ما نیست مگر برای تلافی گناہان و بر این تفسیر
انچہ روایات آمدہ ان بصرہ وقع علی امراۃ فعشقها وسعی حتی تزوجها واولہ
رسل اوریا الی الجهاد مرارا و امر ان یتقدم حتی قتل فتزوجها البتہ از غایت وحیت
تصدیق و اذعان بانہ خواهند نمود لکن بعبارت تر بر نقل انچہ بیضاوی در تفسیر خود
گفتہ و ما قیل انہ ارسل اوریا الی الجهاد الی قولہ افتراء علی ذلک قال علی علیہ السلام
من حدث بحدیث داود علی ما یرویہ القصاص جلدتہ مائۃ و ستین بسبب افتراء
مستحق ضرب کہ شصت تازیانہ کہ بنا بر این بیت حد افترا بر انبیا خواهند بود فاعتبروا
یا اولی الابصار و وجہ تحریر انکہ این ہمہ بنا بر تعلیم ما کردہ است قال السید علیخان فی
شرح الصحیفۃ فی بل بعض الادعیۃ انہ یمکن حمل ذلک علی تادیب الناس و تعلیمهم
کیفیۃ الاقرار والاعتراف بالتقصیر والذنوب و الاستغفار والتوبۃ منها او
و یؤید ما ذکرتہ فی شرح الجزء الثالث عشر من صحیح البخاری فی باب استغفار النبی
صلی اللہ علیہ و آلہ فی الیوم واللیلۃ حیث ذکر فیہ حدیث ابو سلمۃ بن عبد الرحمن
قال قال ابو هریرۃ سمعت رسول اللہ یقول و اللہ لاستغفر اللہ و اتوب الیہ فی الیوم

اكثر من سبعين مرّة الشرح اراد النبي صلى الله عليه وآله وسلم بذلك تعليم امته
ملازمة الخضوع في العبودية والاعتراف بالتقصير والافتقار وصبراً من كل نقص وقال
صلى الله عليه وآله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلاً ولبكيتم كثيراً وقال افلا اكون
عبداً شكوراً وقال اني اخشاكم لله واعلمكم بالتقوى وهذا اولى من حمل البكاء على
هفوات الانبياء لا يسلم منها احد الانبياء وان عصموا من الكبائر فلم يعصموا من الصغائر
يجد للطبع غفلة لا يحتاج الى الاستغفار فان المختار عصمتهم من جميع ذلك انتهى
معصيت و ذنوب نجو داذين جهت فرموده باشد كه خطا و قصور رعايا منسوب به پيشوا مى شود
اذ قد ينسب الى الرئيس فعل الرعايا بضرب من المجاز ففي المواقف وشرحها في تاويل قوله
ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر وقوله واستغفر لذنبك وقوله لقد
تاب الله على النبي نسب اليه ذنب قومه فان رئيس القوم قد ينسب اليه ما فعل بعض رعيته
فالمعنى ليغفر لك الله ما تقدم من ذنب امتك وما تاخر منه واستغفر لذنب امتك
وتاب الله على امة النبي واتباعه انتهى وكان ذلك الكلام على حذف المضاف في هذه الايات
كلها پس محصل كلام شارح مواقف آنست كه گاه است كه نسبت كرده شود گناه قومى بسوى
رئيس شان پس معنى آيات چنين خواهد بود تا كه بخشد از براى تو خداى تعالى گناهان امت ترا
گذشته و آينده و استغفار كن از براى امت خود و تحقيق كه خداى تعالى توبه امت ترا قبول فرمود
و چنانكه در آيات مزبوره مجاز بالحذف را ارتكاب نموده اند در اين نحو بعيد مجاز في النسبة
و اسناد فعل الى غير ما هو له ممكن است بلكه مجاز في النسبة اظهر است در نظر جماعتي مجاز بالحذف
وا متحقق فتامل حتى ياتيك اليقين فان الامر مستبين والله الموفق والمعين و تفصيل
اين مرام در شرح صحيفه سيد على خان شيرازي بر اين نمط واقع است كه انبيا و ائمه نزبان اعتماد ...

در کار میکردند پس اعتراف شان بگناهان اعتراف بذنوب امتان و رعایا شان خواهد بود
و استغفار شان نیز برای آنها بوده نه از برای خود و لان کل راع مسئول عن رعیته
و جز این نیست که نسبت دادن گناهان اینها بنفوس مقدسه خود از جهت علاقه اتصال
و اختصاص و ارتباط است که در میان پیغمبران و اوصیا و امت و رعایا متحقق است و ان اعمال
امتنا و اتباعنا الآن آیا نمی بینی که رئیس مرتبه هرگاه مرئوس و تقصیری از نوکرش سر بزند خود
اعتذار خواهی مینماید و قصور آنها را بخود نسبت میدهد اگرچه خود قصوری نکرده و هذا
شایع فی الاستعمال معروف وجه ششم آنکه بخاری در صحیح خود باسناد خودش از عایشه نقل کرده
ان النبی صلی الله علیه وآله کان یقول اللهم انی اعوذ بک من الکسل و الهرم و المغرم
و المأثم اللهم انی اعوذ بک من النار و فتنة النار و فتنة القبر و عذاب القبر
و من شر فتنة الغنی و من شر فتنة الفقر و من شر فتنة المسیح الدجال
اللهم اغسل خطایای بماء الثلج و البرد و نق قلبی من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض
من الدنس و باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب و قریب بهمین
عبارت بچندین روایت که بجهت استغفار است از آنحضرت نقل کرده پس چنانکه نسبت هرم
بآنحضرت داده بود و استعاذه از آن نموده و مغرم و مأثم و عذاب نار و عذاب قبر نسبت بآنحضرت
متصور بود که استعاذه از غیر واقع نمیفرمودند بر تقدیر ثانی استعاذه بی محل است مگر آنکه غرض
استعصام باشد یا استعصام و العصمة لطف من الطاف الله پس مثل این تأویل در کلام امام نیز جاری
خواهد بود و بر تقدیر اول محل عصمت خواهد بود و نیز اگر نسبت خطایا که اعم است از عمد
بذات مقدس خود بسبیل حقیقت فرموده است پس منافی عصمت خواهد بود زیرا که تنقیه قلب
و شستن و شوی آن از گناه و خطا بر سبق خطا دلالت میکند خصوصاً نظر بقول آنحضرت

[illegible]

كما ينقى الثوب الابيض من الدنس زيرا که تنقیه جامه چرکین بعد تلوث بچرک است و موثر
للعصمة بلکه آن اغفرت على ما يراد الجمهور يا خواهند گفت که و ساختن دفتر خطا
اعم است از وقوع آن كما يشهد به محاورات العرب و شیعیان در تفسیر آیه تطهیر از آنجا
رجس بمعنی گناه نوشته اند فعم الوفاق پس باید که از شبهات دور از کار در باره ائمه اطهار
نیز درست گشته یا این استعاذه و مناد خطا را بخود نظر امکان قدح بحسب البشریه مع
قطع النظر عن الادلة العاصمیه یا معانی دیگر ولو بالمجاز حمل باید نمود بهیچ کلام ائمه
بر معانی صحیحه حقیقیه باشد یا مجازیه حمل میتوان کرد با آنکه بر مجازات عنه جو دال اند
و قیام القرائن در محاورات عرب و قرآن بسیار شایع لیکن بعادت شیعه مشهور نه بر هیچکس
توان تاختن که ما را سببی باید انداختن نه بر مقام مقام تعویل بر معنی حقیقی است و نه بر
مقام مقام تاویل پس اگر تمسک بفقره ملائی الشیطان عنانی فی سوء الظن و ضعف
اليقين از قبیل وما ارسلنا من قبلك من رسول الا اذا تمنى القى الشيطان في
امنيته فينسخ الله ما يلقى الشيطان ثم يحكم الله آياته است از راه قدح و طعن
شیعیان است از کلام معهود ملام اول من ادعى لنفسه الخ هذا اعنى ابن ابى قحافه ان لی شیطانا
يعتريني الخ که ترجمه و تقریب طعن ازو شمع اليقين چنین واقع است که ابوبکر خودش اعتراف
میکرد و می گفت شیطان بر من مسلط می شود و بر من و می آید پس اگر غضب کنم مرا بهتر گردانید
و براه باطل و وهم مرا براه راست آرید هرگاه خود تا این مرتبه اقرار بتسلط شیطان کند محتاج باعانت
و هدایت دیگران باشد بچه کار خلافت آید و چه قدر اصلاح این امت نماید پس این خیال از قبیل ارتیاب
محالات و قیاس مع الفارق چه اولاً کلام غیر معصوم را بر کلام معصوم قیاس نتوان کرد و ثانیاً
التاویل في الثاني دون الاول فكيف يكون عليه المعول و اگر بعدالت محوج الی التاویل

قوارده‌ها پس میگوییم که با آنکه عدالت رافع مطلق معصیت نیست عدالت چه بلکه ایمانش
ثابت نیست پس از این جهت به تأویل محتاج الیه نباشد و ثانیا در مقام تخشع بدرگاه باری که توهم
تضرع و زاری و ابتهال و استغفار [illegible] ثابت [illegible] سوی [illegible]
منقطع از تشریفات [illegible] اختصاص [illegible] از چه [illegible] در میان اقرار
با قصور [illegible] بیشتر [illegible] از رجوع [illegible] باتباع در تقدیم [illegible]
[illegible] آسمان و زمین است کجا اعتراف خطا و تقصیر [illegible]
[illegible] قدر [illegible] عظمت [illegible] قصور و نقصان طاعت [illegible]
[illegible] مستحسن [illegible] بلکه [illegible] اگر این خضوع و خشوع [illegible] اعتراف
بقصور [illegible] معرفت [illegible]
[illegible] افتاده [illegible] عیب [illegible] نقص [illegible] عارف معترف که [illegible] معرفت
ما [illegible] اهل نفاق در سایر آفاق اگر از خود [illegible] آیت محروم
آفتاب [illegible] با امثال خود بلکه [illegible] خود که اکثر [illegible]
خطا و [illegible] اصحاب [illegible] قول و عمل [illegible] و تعمیم [illegible] این مقام که [illegible]
نحن [illegible] الا ان [illegible] کیف تحکمون لا یستوی الذین
یعلمون والذین لا یعلمون [illegible] واضح فرقی [illegible] عدم
[illegible] معرفت [illegible] ثابت [illegible] لکن [illegible]
معرفت [illegible] کالله [illegible] حقیقت
[illegible] انکه [illegible] در شرح صحیفه [illegible] دعا [illegible]
[illegible] انه محمول علی التواضع والاعتراف بالعبودیة وان للبشر فی

مظنة التقصیر و در تفصیل این اجمال می توان گفت که چون انسان در هر وقت بلحاظ
بشریت در مظنه تقصیر واقع ست و میل طبع او و حدیث نفس بسوی از جهت قوای غضبیه
و شهوانیه که ترکیب انسانی بران مشتمل ست باعث اندیشه ها هر فرد بشر از صدور معصیت
در خطر از ین جهت اگر غیر واقع را بمجاز بالمشارفة واقع قرار دهند و از راه مجاهده با نفس
که جهاد اکبر ست بتوبه و انابت در دفع آن کوشند و از وقوع در معصیت بولا اقتضا
باسر اندیشناک بوده بتقصیر نفس خود اعتراف درند عجب نباشد بلکه بعضی گفته اند
که این اعتراف اعتراف تقدیری ست و المعنی انی ان صدر منی شئ من هذه الامور فاغفر لی
لما تقرر من انه لا یلزم من صدق الشرطیة صدق کل واحد من جزئیها و هفتم وجه آنکه
شیخ علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمة افاده فرموده و آن این ست که انبیا و ائمه
و امامان غالب اوقات شان مستغرق بذکر الهی می باشد و دلها و خاطر شان متعلق بملاء اعلی
و آنها ابدا در مراقبه عظمت الهی بسر می برند کما قال علیه السلام اعبد الله کانک تراه
فان لم تره فانه یراک پس ایشان دایما بسوی او متوجه بتمام همت برو اقبال دارند پس
هر وقتیکه از ین رتبه عالیه منزله رفیعه بسبب اشتغال باشتغال بشریه از قبیل اکل و شرب و مناکح
و غیر ان از مباحات انحطاط در می یابند آنرا خطا می پندارند آیا نمی بینی که بعض غلامان ابنای دنیا
اگر بنشینند و مشغول اکل و شرب و معاشرت زنان گردند در جائیکه میدانند که نظر آقایش بر او
می افتد و کلامش بسمع او میرسد هر آینه در نظر عقلا ملامت کرده خواهد شد که این
غلام در خدمت آقا و سید خود مقصر ست فما ظنک بسید السادات و مالک الاملاک و الی
هذا اشار بقوله انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله بالنهار سبعین مرة و قوله حسنات
الابرار سیئات المقربین و وجه هشتم آنکه شارح صحیفه یعنی سید علی خان بالی از ...

از قاضی ناصر الدین بیضاوی از شرح مصابیح نقل کرده که او در شرح قول حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة چنین
گفته که غین لغتی ست در غیم بمعنی ابر وغان علی کذا بمعنی غطی ست ابو عبیده می گوید معنی
حدیث چنین ست یعنی پوشیده دل من لباس غفلت را و در روایتی که از اصمعی منقول شده
که کسانی ومی پرسید از معنی این حدیث پس بسائل گفت که از دل من سوال میکنی گفت
از حال قلب پیغمبر خود گفت که اگر از دل غیر وی می پرسیدی هر آئینه شرح میکردم قاضی میگوید
لله در الاصمعی فی انتهاجه منهج الادب واجلاله القلب الذی جعله الله موقع وحیه ومنازل
تنزیله بعد از ان میگوید که هرگاه بود دل پیغمبر از همه دلها کامل تر از روی صفا واقرب
از روی روشنی وضیا و مستغرق تر بعرفان خدا و باین همه مامور بود به تبلیغ رسالت و تشریع
ملت وکان میسر اغیر معصوم نبود برای آنحضرت از فرود آمدن بسوی حضیض التفات بطرف
حظوظ نفس با آنکه ممتحن بود باحکام بشریه پس هرگاه ازین امور چیزی برا جمل می آورد اشاعت
کدورة الی القلب لکمال رقته وفرط نورانیته فان الشیء کلما کان ارق واصفی کان
ورود المکدرات علیه ابین واجلی فکان صلی الله علیه وآله وسلم اذا احس بشیء من
ذلک عده علی النفس ذنبا فاستغفر ربه انتهی کلامه ملخصا وفی التوضیح شرح
الجامع الصحیح للبخاری فی باب استغفار النبی هو سببه اشتغاله بالنظر فی مصالح الامة من
عظیم مقامه ولا شک ان اولی العباد بالاجتهاد فی العبادة الانبیاء لما حباهم به من
معرفته فهم دائبون فی شکره معترفون له بالتقصیر تلک عبارته کاملة و ظاهر ست
که پیغمبر خدا و ائمه هدی معدن علوم و معارف بوده اند و در مراقبه عظمت الهی البته تاسی
بجناب نبوی بوده فانهم فروع تلک الشجرة الطیبة الحال ذلک اینا صحیح باید دید که

جسارتی و رفع عصمت آنحضرت نموده و این جسارت از کجا ناشی گردیده جز تمسک بنفس فضول
غیر مفید الفهم مطلب تمامی غیض جسته قدم خود را در میدان اسائت ادب دراز ساخته جزاه الله
عن نبیه و اهل بیته نبیه سبحانه الجزاء ابن شهرآشوب در مناقب آل ابی طالب روایت کرده
که بعضی از بلغا بسیح نیز کرد مضامین عالیه عبارات بلیغه عالیه صحیفه کامله شنیده
اندر مقام اختفاء گفت خذوا عنی حتی املی علیکم مثلها پس قلم را بدست گرفت و سر را
فرو آورده در فکر رفت پس فرصت بسر برد آن بی سعید بهم رسیده در آن حال گردید الحق که این ادعیه
فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق واقع است و قدر آن ظاهر نمی‌شود مگر کسی که بهره وافی
از بلاغت و حظی تمام از معرفت داشته باشد پس بتعریض بلیغ بالا و بحنین کلام خالق ثابت
بمعرفت کفایت بکلام پاک ... قال السید علیخان المدنی ان هذه الصحیفة الکاملة علیها
مسحة من العلم الالهی و فیها عبقة من الکلام النبوی کیف لا و هی قبس من نور مشکوة
الرسالة و نفحة من شمیم ریاض الامامة حتی قال بعض العارفین انها تجری مجری
التنزیلات السماویة و تسیر مسیر الصحف اللوحیة و العرشیة لما اشتملت علیه من انوار
حقائق المعرفة و ثمار حدائق الحکمة قال و اما بلاغة بیانها فعندها تخضع بلغاء
الکلام و تذعن لها علماء البلاغة الاعلام و تعترف بان النبوة غیر الکهانة و لا یستوی
الحق و الباطل فی المکانة و من حام حول سمائها بغاسق فکره الواقب رمی من رجوم ذلک
بشهاب الثاقب ... حال این ناصب عداوت با اهل بیت که از ناقابلیت ... بکلام امام
علیه السلام متعرض شده و این تعرض گردیده و گفته است که این کلام بنقد صدق و کذب
عصمت و این نفهمید که کذب در ساحت کلام حضرت مساغ نیست ... از
دادن چنین احتمال اسنادی بکلام ائمه ... کلام معصوم ... باشد

منحصر نیست لان لها معانی صحیحه وشواهد ملاحا علی فضلها الخصوم کما اوضحنا
ولنعم ما قیل و ملیحه شهدت لها ضراتها والفضل ما شهدت به الاعداء و بر تقدیر یکه
آنحضرت بکلی معصوم نباشد معنی آیه وافی است ثبوت عصمت برای شیعه باشد وهذا فی نهایة الظهور
ولکن من لم یجعل الله له نورا فما له من نور شرط سوم از شرایط امامت و نیابت
حضرت ختم المرسلین نزد اثنی عشریه یقینی بودن امامت او است ان شنو که بر خصوص هر یک
از ائمه صلوات الله علیهم نص شرعی ثابت و معلوم بوده باشد ان شاء الله تعالی و سنیان هیچیک
ازین سه شرط را که خصلت عصمت منصوصیت و اشهریت قائل نیستند ازین جهت بخلافت خلفا
ثلثه که یکی از آنها تیمی بوده و دیگری عدوی و دیگری اموی گرویده اند و با اقرار و اعتقاد
بعدم عصمت شان کما صرح به ابن ابی الحدید وغیره فی غیره آنها را مقتدای خود می خوانند
و با مفضولیت شان و آنها و نفی اشتراط افضلیت امام را حمیت و تکابر عصبیت بر
آنها لازم می دانند و بعضی با اعتراف بمفضولیت شان آنها را امام زمان
معتقد اند و در نفی اشتراط عصمت بعدم عصمت ابی بکر حجت آورده اند آن خیال ایشان وارده
ایشان تعبیر از عدم عصمت بعدم علم بعصمت ابی بکر نموده و ملا کمال محشی شرح عقاید نسفیه
که قول او بعدم علم بعصمت کنایه است از عدم عصمت گفته مراد اینکه مراد لازم
نباید تصریح بآن نکرده و عدم عصمت او ثابت بجهت آنکه زنانی را با آتش سوزانید با آنکه
او می گفت که من مسلمانم و دست چپ دزد را قطع کرد با آنکه خلاف شرع بوده و حکم بخلاف
شرع کفر است پس ظاهر شد که او معصوم نبود و لکن مثل این امور منافی امامت و خلافت
نیست انتهی بجهت آنکه حکم بغیر ما انزل الله را بر امام که حافظ و مبین احکام ملک
علام است روا داشتن و آنرا منافی امامت ندانستن کار جاهلانی است که امام را شان

مثل شان جاهل بوده اند آخوند علیه الرحمه می فرماید و این سه صفت را متکلمین ذکر کرده اند
و گفته اند که باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد در او باشد با آنکه شبهه در نسبش نباشد و پدر ایشان
زانی و مادر ایشان غیر عفیفه نباشند و از عیوبیکه موجب تنفر خلق است مبرا باشند
مثل خوره و پیسی و کوری و گنگی و درشت خوئی و کج خلقی و بخل و دنائت نفس و ناخوشی
مانند حیاکی و حجامی و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین
نصیر الملة والدین رحمه الله در بعضی از رسائلش گفته است که در امامت هشت شرط معتبر است
اول معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره بطریقی که مذکور شد دوم آنکه عالم باشد بهرچه
امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیه و آداب
حسنه و دفع دشمنان دین و رفع شبهات ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نشود
سوم شجاعت برای دفع فتنهها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که اگر او
که سر کرده است بگریزد ضرر عظیم بدین میرسد بخلاف گریختن بعضی از رعایا چهارم آنکه در جمیع صفات
کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت و کرم و علم و هرچه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود کاملتر باشد
والا تفضیل مفضول لازم آید و آن قبیح است عقلا پنجم آنکه پاک باشد از عیوبیکه باعث نفرت
مردم میگردد خواه در خلقت مانند کوری و خوره و پیسی خواه در خلق مانند بخل و حرص و بد
خلقی و خواه در اصل مانند دنائت نسب مانند ولد الزنا بودن و تهمت در نسب او یا پدران او و خواه
در فروع مثل صنعتهای پست و افعال رکیکه زیرا که اینها منافات با لطف دارند ششم آنکه قرب و
منزلت او نزد حق تعالی از همه کس بیشتر باشد و در زهد و عبادت و طاعت او از همه بیشتر باشد هفتم آنکه
معجزها از او ظاهر شود که دیگران از آن عاجز باشند تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیت او باشد هشتم
آنکه امامت او عام باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فتنه در میانه رعیت گردد و اثبات این مدعا

باجماع واحادیث متواتره امامی ست و حسن بن عبدالرزاق در شمع الیقین نوشته و اکثر سنیان در امام
هشت شرط اعتبار کرده اند اول اجتهاد در اصول و فروع دین دوم وقوف در امور حرب سوم
شجاعت چهارم عدالت پنجم کمال عقل ششم حریت هفتم ذکوریت هشتم بلوغ زیرا که عقل زنان
و کودکان ناقص ست جوابش این است که اما اجتهاد پس تفصیل تحقیقش در فصل اول گذشت و بیان شد
که بدو معنی مستعمل ست یکی استنباط احکام از کلام الهی و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و این معنی
نیست مقصود ... طریق الفقهان ست و بر تقدیریکه مقصود باشد داخل ست در افضلیت که شرط نهم
دوم اختراع احکام بهوای خود و این بدعت و ضلالت ست و هیچ کس را جایز نیست چه جای اینکه شرط
امامت تواند بود و بر تقدیر تسلیم صحت آن نیز داخل ست در افضلیت و شرط دوم سوم و پنجم داخل اند
در افضلیت و چهارم در عصمت و بلوغ در امام ضرور نیست مثل نبی چنانکه حضرت عیسی
علی نبینا و آله و علیه السلام در کودکی مبعوث شد و ششم و هفتم مسلم ست بسبب نصی که در
امامت حضرت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم وارد شده چنانکه انشاء الله تعالی
می آید با اینکه حریت و ذکوریت نیز بوجهی داخل اند در افضلیت و تتمیم هرگاه دانسته شد که امام می باید
که معصوم باشد پس ضرور ست که از طرف خدا و رسول او و امام سابق نص بر امام لاحق بظهور آید
یا معجزه بنا بر تصدیق دعوی او بظهور رسد و در نزد شیعیان طریقه اثبات امامت
منحصر ست درین هر دو امر زیرا که معصوم را هر کس نمی تواند شناخت پس طریق اثبات
نبوت نبی و امامت امام یکی ست و چیزی دیگر نیست و از انجا که اهل سنت نصب امام را بر خلق واجب ساخته اند
و عصمت را شرط نگردانیده اند اشتراط نص را نیز قایل نشده اند فاضل دهلوی می گوید
عقیده چهارم آنکه امام را لازم نیست که منصوص باشد از جانب خدا زیرا که نصب او بر ذمه
مکلفین واجب ست که وقت حاجت بوجود مصلحت آن وقت یکی را از خود رئیس سازند پس تعیین

در ... درست است که از طرف خدا و رسول او یا امام سابق نص بر امام لاحق باشد [illegible]

فاضل دهلوی ... امام را لازم نیست که منصوص باشد از جانب خدا

ان بکیر مفروض بصوابدید ایشان باشد تا در اطاعت او قصور نکنند و مثل مشهور است
که نواخته انبا باید انداخت محفوظ دارند الخ اقول حال اهل سنت عجیب است که صوابدید خلق را در
امامت صوابدید خالق ترجیح میدهند اگر از جانب خدا منصوص شود گویند مثل سایر احکام شرعیه
در نصب او نیز مراعات مصالحت بوقوع خواهد آمد از اغراضی که در نصب امام منظور است
ضایع خواهد شد حال آنکه وجوب نصب امام بر خلق هم بر فرض صحت این دعوی حکمی از
احکام الهی خواهد بود خصوصاً با رعایت شروط معتبره در امام پس بمفاد قول ایشان هم در نصب
امام کذائی مصالح خواهد کرد بلکه همیشه چنین کرده اند و از همین جاست که نوبت خلافت
بهر جلف از نبی خلافت غاصبا و بهر فاجر شقی مثل معویه یزید پلید رسید و نوبت باینجا رسید که شاعر
و قائل گفته است و لا یجعل الامام حد الشباب لکنه نائب عن الله مولانا احمد اردبیلی
ترجمه اش میفرماید یعنی چنانکه در شرح از برای شارب الخمر مقرر شده است برای امامی که تجری و غرور
اجرا نمی کرد از جهت آنکه او نائب است از جانب خدای تعالی پس کسی نسبت با او چه جای عتاب
سبحان الله این چه ترهات است که بنا نهاده اند و بنای ظلم و بیداد را ساخته اند که از ثمرات آن ظلم و بیداد
بمفاد قول شارح عقاید انتشار الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء و در زمنه
ما بعد خلفا راشدین با عتراف اهل سنت بلکه در زمان خلفای ثلثه نیز علی ما هو الحق المبین
فی بحث المطاعن در عباد شایع گشت حتی آل الامر الی ان جری علی اهل البیت و الال ما جری من
هلاک النسل و الاستیصال این است ثمره اختیار بندگان و تفصیل آن برساله شریفه ثمرة الخلافة
که از نتایج افکار ابکار جناب اخی المعظم است اصح و الایح من شاء الاطلاع علیه فلیرجع الیه
مولانا احمد اردبیلی از حضرت امام همام موسی بن جعفر روایت کرده که در تفسیر آیه و من اضل
ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله فرموده که مراد آنست که گمراه ترین کسی است که رای خود را

خود بی نیز بوده خدا و رسول خدا کسی را خواه به بیعت بالطریق دیگر خلیفه خدا و جانشین رسول دانند
بتهمت الروایة باعث فساد و نواخته را نابود انداخت خلیفه ثالث بنی امیه و آل سفیان را یومًا
فیومًا با وصف عدم استحقاق بر رقاب مسلمانان مسلط ساخت تا آنکه رفته رفته کار معویة بن ابی
سفیان انقدر مستحکم گردید که با امام زمان که مصداق حربک حربی بود محاربات و مشاجرات
بر پا نمود و باعث قتل الوف مسلمین گردید و آخر الامر نزد جمعی از اهل سنت نوبت بجائی
رسید و یزید پلید پسرش را باجماع اهل حل و عقد خلیفه گردید و آنها به ظلم و فسق و فجور
که خواستند بعمل آوردند حتی اینکه در مدینه ایام جاهلیت را از سینه ها بر کعبه برو زدند
پس ظلم و فسق و جور بعزل او از منصب امامت باعث نشد که نتیجه این مقوله که نواخته را
نابود انداخت همین بود و بنا و کذا انبیاء هفوات بسیار نیز در نقض این قول می توان گفت که
باوجود آنکه مهاجرین و انصار عثمان را باختیار خود نصب کرده بودند باز در اطاعت او قصور
کردند و نواخته خود را چنان انداختند که بخون او تحکم گشتند تا سه روز دفن نکردند جیفه او
انقدر ماند حکیم بن حزام بقصد دفن او کرد مردمان سنگها بر جنازه او زدند و نیز طلحه و زبیر
بیعت حضرت امیر المؤمنین ع کرده بودند باز در اطاعت آنحضرت قصور کردند حتی بجنگ آنحضرت
برخاستند و نفوس بسیار از مؤمنین را هلاک نمودند چنانچه در محل خود مذکور است و ایضاً می توان
گفت که مقولات این مستلزم بطلان اجماع است و التالی باطل فالمقدم مثله زیرا که
این فرقه اثبات امامت کنند بنص رسول خدا و امام سابق باشد نزد اهل سنت نیز مقبول است صاحب
مواقف میگوید انها تثبت بالنص من الرسول والامام السابق بالاجماع پس اهل
نقض او محتاج الیه باشد که این باعث عدم ثبات امامت است که گفته است که اگر امام از جانب خدا منصوب
نشود مثل سایر احکام شرعیه در نصب او هم مداهنت و مسامحت بوقوع خواهد آمد ابداً

که در نصب امام منظور است ضایع خواهد شد و آنچه سابقاً گفته که اگر بتأمل نظر کنیم معلوم توان کرد
که نصب امام از جانب خدا متضمن مفاسد بسیار است زیرا که آرای عالمیان الی آخر ماذکره من الهفوات
آیا منافی و معارض این مسئله اجماعیه هست یا نه حالا مخالفان ما را صحابه بگویند که نص خدا و رسول
و امام سابق هرگاه منافی اغراض امت باشد و باعث ضیاع مصالح امت و متضمن مفاسد بسیار
پس چرا اهلسنت باتفاق این عقد نص رسول و امام سابق را مقبول داشته‌اند و این نکته سخن آرای
ناصب لنظیر رسید بنا بر آنها خطور نکرد و فهم شان تا باین دقیقه نرسید بلکه این نارسانی فهم
از کجا بکجا می‌کشد مگر در مقابلت شیعه من الصنعا و خلافت هارون از موسی منصوص نبود و قطع نظر
از این همه نص ابو بکر بر عمر چرا بیکار نشد از اهلسنت چه عجب که نص خدا را متضمن مفاسد بدانند
و نص ابو بکر را متضمن مصالح دانند که فعل حق تعالی را معلل باغراض و مصالح نمیدانند لکن
بنابرین دلیل عقلی شان بهم خواهد خورد و هرگاه این را دانستی پس بدانکه نزد اهل سنت
ثبوت امامت منحصر درین دو طریق که ما آنرا در اثبات امامت ذکر کردیم نیست بلکه باجماع اهل حل
و عقد نیز امامت را باثبات میرسانند و چون از اثبات آن برای امامت خلفای خود عاجز می‌آیند
کار بر این هم نمیگذارند چنانچه صاحب مواقف میگوید و اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار
والبیعة فاعلم ان ذلک الحصول لا یفتقر الی الاجماع اذ لم یقم علیه دلیل من العقل او السمع
بل الواحد و الاثنان من اهل الحل و العقد کاف فی ثبوت الامامة و وجوب اتباع الامام
علی اهل الاسلام الحال این باید دید که اهلسنت را بحجت انصاف باید دید که نصب خدا و رسول را مستلزم
مفاسد دانند و نصب امام را به بیعت شخص واحد معتبر میدانند الحال اختلاف آرای مردم را که در
نصب خدا بیدار نشده بود و در اسقاط حکم خدا و رسول باین متمسک گردیده بودند چرا آن
اعتبار بیعت شخص واحد ... و اتباع چنین امام را بر اهل اسلام بمجرد بیعت یک دو شخص

بر کردن تمام خلق واجب ساختند و از ثوران فتن که مقتضای اختلاف آرای ناس بود نیندیشیده
فلتةً بر بیعت عمر با ابی بکر که بقول خودش مصداق کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله
شرها فمن عاد الی مثله فاقتلوه بود اکتفا نموده اطاعت او را بر کردن تمامهٔ خلائق لازم
ساختند و رضا به امامت مغلوب و سنت جاریه را با این طرز مصادره علی المطلوب قرار دادند
فقد قالوا ان الصحابة مع صلابتهم فی الدین اکتفوا فی عقد الامامة ببیعة الواحد
والاثنین کعقد عمر لابی بکر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ولم یشترطوا فی عقدها
اجتماع من فی المدینة من اهل الحل والعقد فضلا عن اجماع الامة عن علماء امصار
الاسلام ومجتهدی جمیع اقطارها ولم ینکر علیهم احد و از قول عمر فمن عاد الی مثله فاقتلوه
چشم پوشی نمودند این است حال اختیار قوم که بنای نصب امام بر آن نهاده و داد ظلم و
بیداد داده اند فاعتبروا یا اولی الابصار فائدة المعة که اهل سنت جلیل امامت را
از فروع احکام قرار داده اند نه از اصول اعتقاد و موافقت شرح آن مشیر الی الامامة واقعاً ست
مباحث الامامة لیست من اصول الدیانات والعقائد خلافا للشیعة بل هی عندنا من الفروع المتعلقة
بافعال المکلفین مع انا احمد ربانی میگوید جمعی دیگر از که بسیار کسانی ایشان چون شارح مواقف
مسئله امامت از فروع دین میدانند و میگویند مباحث آن واجب نیست و تقلید در این امر کافی ست
و نص خدا و رسول آن را بر علی نیست و جمعی دیگر چون قاضی بیضاوی در کتاب منهاج و شراح کلام
او بر آنند که این مسئله از اعظم مسائل اصول دین است و مخالف آن را کافر و مبتدع شمرده اند و یکی
از علمای حنفیه در کتابی که در میان ایشان بفصول مشهور است گفته که هر که امامت ابی بکر را قایل نیست
کافر است بلکه جمعی از ایشان متصدی بقتل کسی می شوند که اعتقاد امامت ابو بکر نداشته باشد
یا بگوید که علی بعد از رسول بلا فاصله امام است تا بقتل به قتل می شوند و بجهت آنکه کسی

فائده ۱۵ [illegible]

یک فرعی را انکار کافر یا گشتنی نمی‌شود و آن حدیث که حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین نقل نموده
که پیغمبر گفت من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هم بر این دلالت دارد
یعنی کسیکه بمیرد و نشناسد امام زمان خود را مرده است بر روش مردم زمان جاهلیت تفسیر کرده‌اند
امام زمان بقرآن چنانچه بعضی از ایشان کرده‌اند و یا ببعضی از قرآن مثل فاتحه و سوره بجهت
آنکه در نماز واجب محض است و پا مگردن است **اقول** کلام مولانا خالی از اجمال نیست
زیرا که امامت از اصول دین بعقل و نقل مبرهن است اما بعقل از این جهت آنکه علوم دینیه دو قسم
یکی آن است که مقصود از آن نفس علم باشد و دیگری آنکه مقصود از آن عمل باشد بر اول حکمت
نظریه و اصول دینیه است مثل شناختن خدا و رسول و ایمان آوردن بایشان و ثانی حکمت
عملیه و فروع دینیه است مثل شناختن فریضه نماز و روزه و مانند این چه غرض در قسم اول
از علم و معرفت نفس تصدیق و اذعان است و ان کان یتفرع علیه العمل بواسطة او بلا واسطة و در قسم دوم
عمل است و تحصیل علم بآن مقصود بالذات نیست بلکه وصلة و وسیلة الی المقصود و قاصر در اول
از درجه ایمان و اسلام بیرون است و مقصر در ثانی و جاهل بآن اگر معذور نباشد آثم است
نه خارج از ایمان اللهم الا ان یکون من ضروریات الدین او الایمان فیکون حکمه حکمه و اتحاد لوازم
دلیل بر اتحاد ملزومات نیست لجواز عموم اللازم و هرگاه فرق را در میان اصول و فروع دانستی
پس بدانکه هر چند اهل السنت از آنست که نصب امام را بر خلق واجب دانند این تکلیف نیست مگر تکلیف
عملی پس باین جهت آنرا از مسائل فروع محسوب می‌توانند کرد شارح مقاصد می‌گوید بل هی
عندنا من الفروع المتعلقة بافعال المکلفین لکن این عم شان با عمل و تحصیل بنا را
علی الفاسد بر آنکه نیستی که نصب امام بر خدا واجب است مثل نصب انبیا لا صنع للعباد فیه پس
تکلیف شرعی فرعی بآن متعلق نیست و مقصود از معرفت او و ایمان است باو ایجاب معرفت

دلیل نقلی بر اینکه امامت از اصول دین است

بحکم موت جاهلیت کما بیّنا ان المعارف الاصولیه و از جمله ادله نقلیه نص حدیث متفق علیه بود
من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة زیرا که اگر امامت از فروع می بود
مقصر در معرفتش آثم می شد نه اینکه از ایمان خارج شود و نمی توان گفت که موت علی الجاهلیة در
انکار فروع ضروریه هم متحقق است پس از موت علی الجاهلیة لازم نمی آید که معرفت امام از
اصول ایمان باشد زیرا که اولاً می گوییم که انکار ضروری فرعی مستلزم انکار ما جاء به النبی است و انکار
مستلزم انکار نبوت و عدم تصدیق به نبی است و هو الجاهلیة پس درین امور کفر به واسطه
عدم تصدیق است پس تحقیق به معنی اصول ایمان است و ما جاء به النبی از فروع ایمان و
همچنین عدم معرفت امام که فی المعنی عدم تصدیق است با تحقق ایمان و معرفت او عین
ایمان پس از اصول باشند نه از فروع قیاس آن به حسن نمی توان کرد زیرا که فرق است در میان
استلزام ابتدائی و استلزام بالواسطه ذلک بین لا ستره فیه و ثانیاً می گوییم معرفت
قطعیات ضروریه فرعیه دو قسم است یکی شناختن آن از حیثیت آنکه حکمی است از احکام
الهی مثلاً نماز پنجگانه واجب قطعی است منکر وجوب آن منکر ضروری و کافر است و
دیگر شناختن آن تا عمل نماید بر آن و در صورت اولی قسم علمیات است و خارج از فرعیه
لکن اجمال آن بسبب تعلق به عمل است که از اصول دینیه محسوب نمی سازند لکن این معنی آخر است برای افراد
اصول و شناختن امام منصوب من قبل الله از قبیل تمام علمیست و بس و عدم معرفت با امام
هم بر کفر نه از راه انکار ضروری عملی است بلکه از راه انکار اصلی از اصول علمی و عمل است قطعا
من النقل زیرا که اگر نصب امام باختیار خلق می بود خلق می ساختند و او را خود می شناختند حاجت
بتاکید و تهدید نمی بود اگر نمی شناختند یا انکار از امامت شخصی نمی کردند چه جای آنکه مسئله
نظریه نه هرگز موت علی الجاهلیة لازم نمی آید چه حال آنکه بثبوت رسید که امام از قبل خدا

باید منصوص شود و دلیل عقل و نقل بر آن قایم گردیده پس امامت از اصول ایمان باشد نه از فروع
آن که تعلق بافعال بندگان دارد فاضل لاهیجی در شمع الیقین می‌گوید که معتزله در وجوب
عقلی نصب امام بر امت باین حجت متمسک شده‌اند که نصب امام مشتمل است بر دفع ضرر مظنون
و دفع ضرر مظنون واجب است عقلا پس نصب امام واجب است و این همان دلیل است که بیشتر از
اشاعره منقول شد که بجای عقلا اجماعا گفته بودند و جواب این در ضمن جواب آن گذشت
مجملش این است که وجوب دفع ضرر مسلم است عقلا اما بر فاعلش نه بر دیگری پس دفع این ضرر
و نصب امام اگر ثابت شود که فعل ماست بر ایشان واجب باشد و این بعینه محل نزاع است و بنابر
دلیل بر این دعوی صریح است ما بر اینکه نصب امام کار جناب الهی باشد چنانکه حق و مذهب
شیعه است مباشرین این کار تصرف در خدائی غصب کار الهی نموده از جمله معتدین مستحق عذاب
خواهند بود و ازین بیان بفضل الله مبین شد که مخالفین تنها بغصب امامت قناعت
نکرده‌اند بلکه غصب ربوبیت نیز نموده‌اند در جای دیگر فرموده و نیز حدیث متفق علیه
میان همه مخالف و موالف مسطور در همه کتب معتبره ایشان از جمله جمع بین الصحیحین است که من
مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة پس امام صاحب این مقام که نشناختن او
موجب کفر و شرک است بالضروره باید منصوب از جانب جناب الهی و حضرت رسالت پناهی
باشد نه امرای منصوب رعایا چه امرای دست نشان ایشان که در شان ایشان نص نصب خدا و رسول
صادر نشده باشد مثل اصنام تراشیده مشرکان از امامت سوای نام نشانی ندارند چنانکه
جناب قدس الهی فرموده ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها
من سلطان یعنی این بتها که شما می‌پرستید و امرا که شما خلفا می‌نامید نیستند مگر نامهائی
از ربوبیت و خلافت که شما و آبای شما داده‌اید خدای تعالی هیچ حجت و سلطنت نازل ننمود

عطا نمود و ایشان را حاکم و سلطان نفرمود و چون بحمد الله ثابت شد که امامت نظیر نبوت است
و احتیاج به وی یکیست و ایمان و اسلام آن تمام نیست مگر به شناختن امام و منکر او کافر است
چنانکه از ادله مذکوره بغایت ظاهر است پس ثابت شد بفضل الله تعالی که مسئله امامت
از مسائل اعتقادیه یقینیه و از جمله اصول دین و ارکان ایمان است نه از مسائل ظنیه فروع چنانکه
اعتقاد سنیان است و از جمله غرائب افعال شان اینکه با وجود اعتراف باتحاد احتیاج به
هر دو و تصریح جابجا بآن از اسلام نبوت را از اصول میدانند و امامت را داخل فروع و
بر این نیز نصوص صحیح کرده شده [illegible] الله بر این بدو به تفصیل خواهد آمد انشاء الله تعالی
و از جمله ادله سمعیه بر این الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی است که بسبب
جناب [illegible] الانتماء آیه در غدیر خم نازل گردید پس معلوم شد که امامت از متممات دین و مکملات
[illegible] یقین است مخفی نماند که اصول دین چنانکه [illegible] مسایل علمیه است فروع دین مسایل
عملیه [illegible] منکر دین باکثر مفاد قوله تعالی ان الدین عند الله الاسلام خارج از دین
اسلام پس مقتضای آن [illegible] الغیبی [illegible] از کفر [illegible] باشند و از اینجا است که جمعی
[illegible] مثل [illegible] سید [illegible] و شیخ یوسف بحرانی منکر امامت را کافر دانسته
[illegible] نیست که در ظاهر شرع احکام اسلام بر ایشان جاری است و این منافی نیست
با کفر او نفاق چنانکه بر منافقان حکم اسلام جاری بود اگرچه در باطن بدتر از سائر
کفار بودند و این احکام تعبدیست و النصوص من طرقنا داله علیه [illegible] اسلام
[illegible] تستحق [illegible] الفروع [illegible] الجنان پس روا [illegible] حال شان مثل حال کفار است
[illegible] در دنیا حال شان مثل حال منافقان [illegible] و دور نیست
[illegible] احترام کلمه طیبه شهادتین باشد پس چنانکه اهل کتاب [illegible] باعتبار اعتراف

شان بتوحید و نبوت انبیای سابقه در ظاهر شرف دارند مخالفین نیز بسبب اعتراف بتوحید و نبوت
بنینا بطریق اولی در ظاهر شرف از کفار باشند ولکن حظ ایشان از اسلام بیرون نیست ولیس لهم
فی الاخرة من خلاق فی روایة ابی یعفور عن الصادق علیه السلام انه قال فی
تفسیر الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور یعنی ظلمات الذنوب الی نور التوبة
والمغفرة بولایتهم کل امام عادل من الله عز وجل قال والذین کفروا اولیائهم
الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات انما عنی بهذا انهم کانوا علی نور الاسلام فلما
ان تولوا کل امام جائر لیس من الله خرجوا بولایتهم من نور الاسلام الی ظلمات الکفر
فاوجب الله لهم النار مع الکفار وزاد العیاشی بعد قوله الی الظلمات قال قلت الیس الله
عنی بهذا الکفار حین قال والذین کفروا قال فقال وای نور للکافر وهو کافر فاخرج منه
الی الظلمات انما عنی بهذا الی آخر الحدیث اگر گفته شود منکر بعض اصول دین کافر است
باید که اینها نیز کافر باشند خواهیم گفت که آن اصول ضروریه اسلام است که منکر آن کافر است
واما اصول ایمانیه پس انکار آن باعث خروج است از تشیع ایمان نه خروج از اصل اسلام
وچون شبهات در دلهای اهل نفاق و شقاق جا گرفته بمسئله امامت نسبت باینها در غیر
باقی نمانده آری نسبت بجاحدین نص غدیر که از صحابه اول بودند عذری پذیر نباشد
وان عوملت معهم معاملة المسلمین فلاجل الضرورة تقیة او غیر یا مذهب مشتبه بود در میان
اهل سنت بر حسب عقاید ایشان آنست که اهل قبله را تکفیر نباید کرد ولکن جمعی از اینها قائل
بتکفیر مخالف خود شده اند وچونکه مسئله امامت نزد ایشان از فروع مسائل است واز فروع دین
هم نیست پس حکم ایشان بتکفیر از راه محض عناد ولداد باشد واز جمله شرائط امامت
که منصوص من الله باشد وآن بعد ثبوت اشتراط عصمت متحقق است چه علم آن

بدون اعلام الهی غیر متصور است پس نص بر او تعالی واجب باشد و بعض اهل سنت گفته اند که شرط است

در امام که غائب و مستتر نباشد و آنچه سابقاً از ادله عقلیه و نقلیه گذشته است در دفع

آن کافی است و در بحث غیبت امام ثانی عشر علیه الصلوة و السلام انشاء الله مفصلاً

بیان خواهد شد فائده خامسه آنکه اخوند علیه الرحمه در حق الیقین فرموده مقصد

سوم در بیان صفات و خصائص امامت که از احادیث معتبره ظاهر می شود و آنها

در احادیث بسیار است و در حیوة القلوب مذکور شده و درین رساله بعضی را ایراد

می نمایم کلینی بسند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که امام را ده

علامت است پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد می شود و چون از شکم مادر بزیر می آید

دستها را بر زمین می گذارد و صدا بشهادتین بلند می کند و محتلم نمی شود یا خباثت

جنابت او بهم نمی رسد اقول اگر مراد اخوند علیه الرحمة ازین احتمال عدم حاجت است

الی الاغتسال لعدم الانزال و ان کان یتشاء لنائم شیئا من الاحلام علی وجه یشابه الاحتلام

اندر با علیهم السلام لیس من اضغاث الاحلام وانه دال الغصل الانعام بازمی فرماید

و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود یعنی آنچه واقع می شود در آن حال از امید

و شمار و کسان کشتی لکنه و از پشت سر می بیند چنانکه از پیش رو می بیند اقول

نمی فهم شود که ازین روایت تحقق رویت با تخلف بعض شروط مستفاد می شود زیرا که از

جمله شرائط رویت تحقق مقابله است و انتفا حائل و درویت پشت سرین بود امر

متصور نمی شود کما فی بحث امتناع رویته تعالی بعدم اجتماع شرائطها فیه کما هو معتقد

الامامیة زیرا که مراد از رویت درین مقام معنی حقیقی آن نیست بلکه رویت درین جا بمعنی

ادراک و معرفت است و بر تقدیر یکه رویت بمعنی اصلی آن مراد باشد مبنی بر انعکاس شعاع

خواهد بود چنانکه در وقت ملاحظه آئینه آدمی اشیای پشت سر را می بیند مقابلکه شرط
بودن بینت اعم است از مقابله حقیقیه و مافی معناها پس بر تقدیر اینکه در حکم مقابله است تحقق
خواهد بود ولا ضیر فیه یا آنکه حق تعالی قوه متوسعه فی الاحداق برای آنحضرت مقرر
آنحضرت نهاده بوده باشد که آن کامل نظر از غیر حقیقی و ظهور اثر ابصار از غیر شده چون نظر بقدرت
الهی امریست ممکن اگرچه خارق عادت باشد مستلزم محالی نخواهد بود بخلاف آنکه نظر احداق تخلل
شرایط تحقق نشود زیرا نه تخیل چه حس بصر ادراک بنظر که بسمی است بر بینت بدون تحقق شرایط
محالست که تعلق آن حقیقیه تحقق گیرد چنانکه نار که اثرش احراق است هرگاه ماده قابل الاحتراق
با آن قارن شود البته حکم کند و حق تعالی در قضیه که حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را
نمرود بجهت الحاد امر فرمود یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم پس حقیقتش مستحیل
بحقیقت اخری گردید و بیان این جهت اثرش مبدل گردید اگرچه صورت نار و لوازم آن و روشنائی آتش
ولانا ممکن نشد که حضرت ابراهیم را بمقام حیرت انداختن بیان الاحدیث فانهم فانه دقیق ولکن این
لم یجعل الشمس لهم نورا فالامر بخود بازمی فرماید و فضا که از اندازه احتیاج بیرون می گذارد
می آید نزمین خدا موکل کرده است که آنرا پوشاند و فرو برد چون به حضرت رسول آن
می شنید برای تعشق و دوست آید بعرض دیگر که بشنید خواه دراز و خواه کوتاه یک ذره
زیاد می آید و ملک با او سخن می گوید تا آخر ایام عمرش و ابن بابویه رحمه الله علیه حدیثی
از امام رضا روایت کرده است که امام را نشانه هاست در علم و حکمت علم و مقامی امام زمان
دیبر ساکتر و بردبارتر و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر
ندارد و شاید مراد آن باشد که گاهی چنین بسیت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و بول و غایطش را کسی نبیند و زمین موکل است با آنکه آنچه از جراحات او فرو برد که مردم

ظاهر نشود و بویش از مشک خوشبوتر است اقول این احادیث مؤید آنست که بدلیل عقل ثابت شده
از عصمت و طهارت و افضلیت ایشان از سائر بشر بر وجه اتم و اکمل و اما تفضیل یافتن در ترجمه حدیث
می فرماید اولی است به مردم از جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود و در هر باب جان خود را
فدای او کنند یا آنکه در مقام اختیار این حالت را نسبت با ایشان برسانند اقول ظاهراً مراد
آخوند علیه الرحمه در این احتمال آنست که مردم اهل بصیرت اند که بصیرت ایشان بر جان تا
تقدیم حضرت در هر باب ... و امیدوارند و اما نسبت با اهل نفاق و ارباب شقاق
تخلف این حالت ظاهر است فانهم اتبعوا اهواءهم و قدموا غیرهم علیهم باز می فرماید
و مشفق تر و مهربانتر است با ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضعش از همه کس نزد خدا از همه
بیشتر است و آنچه مردم را به آن امر کند خود زیاده از دیگران به آن عمل می نماید و آنچه مردم را از آن نهی
می کند بیش از دیگران اجتناب می نماید دعای او مستجاب است حتی اگر بر سنگی دعا کند دو پاره
گردد و نزد او سلاح حضرت رسول است و نزد او است شمشیر ذوالفقار که از آسمان آمده است
و نزد او نامه‌ای هست که نامهای جمیع شیعیان اهل البیت تا روز قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر
نزد اوست که نامهای دشمنان ایشان تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد امام جامعه است و آن
نامه است که طول آن هفتاد ذراع است ... چنانچه ... اشتر
می شود و در آن نوشته است هر حکمی که فرزند آدم به آن محتاج است و نزد او است جفر بزرگ و جفر
کوچک که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند و در آنها احکام هست حتی
ارش خراشی که بر بدن کسی بکنند حتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه
یا ثلث تازیانه و از حضرت رسول املا فرموده و حضرت امیرالمؤمنین به خط خود نوشته است
و مصحف حضرت فاطمه نزد امام است و در آن نامهای ... تا روز قیامت نوشته است

و از برای آن آنرا با آنحضرت نسبت میدهند که چون حضرت رسالت پناه از دنیا مفارقت کرد
حضرت فاطمه را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و جفای منافقان امت عارض شد حق تعالی
جبرئیل را برای تسلی آنحضرت فرستاد که خبرهای آینده را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت
امیرالمؤمنین ع می نوشت و در آن کتاب اخبار آینده هست تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمودند
که میان امام و حق تعالی عمودی از نور هست که در آن عمود اعمال بندگان خدا را می بینند
و هر امر بر او مشتبه شود در آن نظر میکنند و میدانند و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که امام را
بچند خصلت میتوان شناخت اول آنکه امام پیش از او نص بر امامت او کرده باشد چنانکه حضرت رسول
نص بر خلافت امیرالمؤمنین ع کرد صلوات الله علیهم دوم آنکه هر چه از او پرسند جواب شافی فرماید
و اگر نپرسند خود ابتدا نماید سوم خبر دهد مردم را از آینده چهارم آنکه جمیع لغتها را
میداند و هر کس را بلغت او جواب میفرماید پنجم آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و چنانچه
مفهوم میشود از احادیث مستفیضه بل متواتره ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه و هر وقت که
مصلحت دیده است مرده را زنده میکرده اند چنانکه حضرت امیر ع مکرر مرده را زنده کرده و حضرت
باقر و حضرت صادق ع ابوبصیر را بینا کردند و صاحب خوره و پیسی را شفا دادند و در احادیث
بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی به هر پیغمبری داده بود بحضرت رسول و ائمه
هدی عطا کرده است و قادر بوده اند بر طی ارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیل طی نمایند
بلکه در یک شب کمتر چندین مرتبه بدور دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند تورات و
انجیل و زبور و صحف آدم و صحف شیث و ادریس و ابراهیم و الواح موسی نزد ایشان بوده
و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیراهن ابراهیم و یوسف و سنگ موسی که دوازده
چشمه از آن جاری میشد و انگشتر سلیمان و بساط او و سایر آثار انبیا نزد ایشان بوده است

همه نزد صاحب الامر علیه السلام است حق تعالی ابر را مسخر ایشان کرده که بر آن سوار شوند شاید که
ملکوت آسمان و زمین را بگردند و هفتاد و دو اسم اعظم حق تعالی میدانند بغیر یک که برای هر چه خواهند
البته مستجاب میشود یکی از آن اسمها را آصف میدانست که با آن اسم تخت بلقیس را از دو ماه راه
بیک چشم بر هم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان چندین نوع بود گاهی صدای ملک را
میشنیدند و گاهی روح القدس که خلقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهه با ایشان القا
میکرد و گاهی بالهام حق تعالی در دل ایشان نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان میرسید
مانند صدای زنجیری که بر طشتی فرود آید و در احادیث بسیار وارد شده که عمود نوری است که
در هر آن در هر ساعت از دریاهای علم الهی متصل میشود و ملائکه و روح اعظم
از ملائکه است در شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بآنحضرت سلام میکنند و آنچه از امور
انسال واقع میشود بر او عرض میکنند و علم گذشته و آینده همه نزد ایشان است
و هر علمی که از آسمان بزمین آمده است نزد ایشان هست و اسامی جمیع شیعیان نزد ایشان هست ایشان متوسمانند
که بهر کس نظر میکنند از جبین او ایمان و کفر و نفاق او را میدانند و هر درختی که میروید در زمین
و بسنگی که امام نظر میکند از آن علم او ظاهر میگردد و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا هفتاد
باطن مخصوص امام است و جامعه و جفر ابیض و جفر احمر و انگشتر و عصا و جمیع انبیا ظاهر و
و جامعه حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین رسیده نزد سایر ائمه علیهم السلام مضبوط است
و مصحفی از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط
است و آنرا جفر ابیض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که سلاح حضرت رسول در آن
مضبوط است و آنرا جفر احمر میگویند و حضرت صاحب الامر ... و بسند حسن از
ابی عبدالله علیه السلام انه قال عندنا الجفر الابیض فقال له زید ... فقال

زبور داود و توریت موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و الحلال و الحرام و مصحف
فاطمه علیها السلام و فیه ما یحتاج الناس الینا و لا نحتاج الی احد قال علیه السلام و عندی الجفر الابیض
و ما یدریهم ما الجفر فیه السلاح و ذلک انما یفتح للدم یفتحها صاحب السیف للقتل کذا فی مجمع
البحرین و نقل عن الشریف الجرجانی فی شرح المواقف ان الجفر و الجامعة کتابان لعلی کرم الله
وجهه قد ذکر فیهما علی طریقة علم الحروف و الحوادث الی انقراض العالم و کان الائمة المعروفون
من اولاده یعرفونها و یحکمون بها انتهی باز می فرماید در احادیث معتبره بسیار منقول است که
در شب جمعه روح مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ارواح مطهره امامان گذشته و روح پرفتوح امام زمان
صلوات الله علیهم رخصت می‌یابند که باسمانها عروج نمایند تا بعرش اعظم الهی میرسند و بر دور آن
بهفت شوط طواف می‌کنند و نزد هر قائمه از قوایم عرش دو رکعت نماز می‌کنند پس بسوی بدنهای شریف
بر می‌گردند با علم بسیار فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک از این امت از نیکان و بدان در هر جمعه و شب
و هر هفته و هر ماه عرض می‌کنند بر روح حضرت رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان و پرده
و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمی‌شود و آنچه در مشرق و مغرب عالم واقع می‌شود
بران مطلع میگردند از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه در هنگام وفات جمیع علوم خود را
با میر المؤمنین علیه السلام تسلیم کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در آن وقت هزار باب از علم تعلیم من کرد
که از هر بابی هزار باب مفتوح می‌شد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و حنوط کنی و بنشانی از هر چه
خواهی سؤال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز هزار باب از علم او تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب
گشوده می‌شود و همچنین هر امامی در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم
می‌نماید و امام را غیر از امام غسل و کفن و دفن و نماز نمی‌کند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود و امام
بعد از او در مغرب باشد البته در آن وقت باعجاز امامت و طی الارض نزد او حاضر می‌شود و معلوم

اورا کسب کنند تجهیز او می نمایند بنحوی که اکثر مطلع نمی شوند چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در
بغداد حاضر شد و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در خراسان حاضر شدند و تفصیل در جلاء العیون
ایراد نموده ام و در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه حق تعالی خلق
شده است و بدنها و ابدان ایشان از طینت عرش آفریده شده است و چون حق تعالی می خواهد
که امامی را خلق کند ملکی را امر می کند که شربتی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می آورد
که او می آشامد و آن از آب رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر
سفید تر است و از برف سرد تر است پس امر می کند او را بجماع و نطفه امام از آن آب منعقد
می شود و چون چهل روز بر آن می گذرد در رحم مادر صدا را می شنود و بروایت دیگر بعد از چهار ماه
پس چون متولد می شود می فرستد ملکی بر بازوی او می نویسد این آیه را و تمت کلمة
ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و در شکم مادر ذکر حق تعالی
می کند و تلاوت انا انزلناه و سایر آیات می نماید و چون متولد می شود مربع نشسته از جانب پا
بزیر می آید اقول در بعضی روایات آمده که حضرت امام حسن عسکری فرمود که حمل ما اوصیای
پیغمبران در شکم نمی باشد در پهلو می باشند و از رحم بیرون نمی آییم بلکه از ران مادران فرود می آییم
زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافت و نجاست را از ما دور گردانیده است باز می فرماید
چون بزمین می آید رو بقبله می کند و دستها را بر زمین می گذارد و سر بجانب آسمان بلند می کند
و صدا بکلمه شهادتین بلند می کند پس ملک در میان دو دیده اش و در کتفش همان آیه را نقش می کند
پس ندا می آید از میان آسمان که ای فلان پسر فلان ثابت باش که ثابت باشی بر حق که برای امر عظیمی ترا خلق کرده ام و تو برگزیده منی
از خلق من و محل اسرار منی و صندوق علم منی و امین منی بر وحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو
و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام بهشت خود را و بعزت و جلال

خود سوگند یاد می‌کنم که هر که با تو دشمنی کند او را به بدترین عذاب خود معذب گردانم هر چند در دنیا
روزی او را فراخ کرده باشم چون ندای منادی تمام شود او آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی می‌خواند
پس چون این را گفت حق تعالی علم اولین و آخرین را با او عطا کند و مستحق آن شود که روح القدس
در شب قدر او را زیارت کند پس چون به مرتبه جلیل آیات فایز گردد حق تعالی در هر شهری
مناری عالی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان خدا در آن ببیند و به روایت دیگر در آن شبی که متولد
شود نوری از آن خانه ساطع گردد که پدر و مادرش آن را مشاهده نمایند و چون بیرون آید رو به قبله کند
و سه مرتبه عطسه کند و انگشت به تحمید بلند کند و ناف بریده و ختنه کرده بیاید و دندانهای پیش
روییده باشد و یک شبانه روز نور زردی مانند طلا از سینه‌های مبارک او ساطع باشد و
احادیث بسیار وارد شده است که خانه‌های ایشان محل نزول ملائکه است و در خانه‌های ایشان
بکرّه ملائکه نازل می‌شوند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ملائکه با اطفال ما مهربان‌ترند
از ما دوست‌ترند و حضرت به بالشی از بالشهای خانه خود فرمود که بسیار تکیه کرده‌اند بر اینها ملائکه
و بسیار می‌باشد که پرهای ایشان را برمی‌چینیم و جمع می‌کنیم و تعویذ اطفال خود می‌نماییم ایشان
حجت خدایند بر جمیع جن و انس و افواج جنیان به خدمت ایشان می‌آیند و حلال و حرام و احکام
خود از ایشان می‌پرسیدند و ائمه ایشان را خدمت می‌فرمودند و بر ایشان تعلیم می‌فرستادند و یکی از جنیان
به صورت اژدهای عظیمی در مسجد کوفه به خدمت حضرت امیر المؤمنین آمد در وقتی که آن حضرت بر
منبر بود و بلند شد و حضرت اشاره فرمود که صبر کن تا از خطبه فارغ شد پرسید که کیستی گفت
منم عمرو پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او در این وقت فوت شد چه می‌فرمایی حضرت
او را بجای پدر خلیفه خود گردانید اینها مجملی است از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق به آن
نمی‌تواند رسید و غرائب احوال و خفایای اسرار ایشان را نمی‌دانند و تاب شنیدن آنها ندارند

مگر ملک مقربی یا پیغمبر مرسلی یا مؤمن کاملی که حق تعالی دل او را امتحان کرده باشد بنور ایمان
منور گردانیده باشد و در اخبار وارد شده است که ما را شریک خدا مگردانید دیگر در پروردگاری ما را
از برای ما قایل شوید غیر اینها آنچه از فضایل و کمالات برای ما اثبات کنید کم گفته خواهید بود
حق تعالی فرموده است قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد
کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا یعنی بگو ای محمد اگر بوده باشد دریا مداد برای نوشتن
کلمات پروردگار من هر آینه آخر شود دریا پیش از آنکه تمام شود کلمات پروردگار من هر چند بیاوریم
بمثل آن دریا مدد آن و در احادیث وارد شده است که ماییم کلمات پروردگار که فضایل ما را
احصا نتوان کرد چنانچه گفته اند بیت کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنم
انگشت و صفحه بشمارم انتهی کلامه علی الله مقامه بدانکه فضایل و کمالات و محاسن صفات
مخلوقی عبادات حضرات زیاده از آن است که بشمار در آید کما ورد فی بعض الزیارات لو کان
البحار مدادا والاشجار اقلاما والانس کتابا والجن حسابا لا احصوا فضایل
علی بن ابی طالب ع ولکن بعض نابلدان سر منزل التحقیق که التماس کمالات غلاة بآنها بسته اند گمان
کرده اند که حدیث نزلونا عن الربوبیة وقولوا فینا ما شئتم ولن تبلغوا دلالت دارد براینکه هرچه
غیر خداست برای حضرات باثبات رسانند از خلق و رزق و مانند آن از صفات مختصه
بحق تعالی ثابت باشد و بهر روایتی که در فضایل دیده و شنیده شود اگرچه در کمال غلو و فساد باشد
قبول آن لازم و مستحسن است و از غایت نافهمی از اینها غافل شده زیرا که صفات مختصه خاص
حضرت الهیست و نفی ملزوم مستلزم نفی لوازم مساوی آن است پس نفی ربوبیت در قوة
نفی آن صفات است بلکه از جمله مفهوم ربوبیت است چنانکه در بعض احادیث از حضرت امام
حسن عسکری ع در تفسیر رب العالمین وارد است ای مالکهم و خالقهم و سائق ارزاقهم بآنکه

نقل اقوال بعضی از نابلدان منزل تحقیق سر رشته را که مطلب غلاة بآنها بسته اند
تنزلونا عن الربوبیة وقولوا فینا ما شئتم ولن تبلغوا
و دلالت دارد براینکه هرچه غیر خداست برای ایشان باثبات رسانند
از خلق و رزق و مانند آن
و روا باشد ۱۲

این مسئله از مسائل اصول است و بضرورت دین ثابت است و از اینجاست که صدوق علیه الرحمه
در رساله اعتقادات خود گفته که از جمله غلاة کفره مفوضه خلق و رزق اند و از زراره
روایت کرده که بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل
بتفویض است فرمود تفویض چیست عرض کردم که او می گوید که حق تعالی خلق کرد محمد و علی را
پس کارخانه ایجاد و تکوین و رزق رسانی بآنها سپرد فخلقا و رزقا فرمود دروغ گفت
دشمن خدا الحدیث و در روایتی که از ابی هاشم جعفری از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است
که غالیان کافر مطلق اند و مفوضه مشرکین اند کسیکه با آنها مجالست و همنشینی کند یا با آنها
خلطه و محبت نماید یا همراه ایشان چیز بخورد یا بیاشامد یا صله نسبت با ایشان بعمل آرد
یا با آنها مناکحت کند یا آنها را امانت دار قرار دهد یا امانت آنها را نزد خود نگهدارد یا حدیث
آنها را تصدیق کند یا اعانت آنها نماید اگرچه بیک کلمه یا بعض کلمه باشد از ولایت دوستی خدا
عزوجل و ولایت رسول خدا و ولایت ما بدر میرود و در دشمنان کافی است و از اینجا لائح شد که
آنچه بعضی از ایشان مبالغه در قبول جمیع روایات فضائل نموده گفته است من الاعتقاد
الذی یجب ان یعتقد المومن و یدین الله به قبول فضائل امیرالمومنین و تصدیقها
جملتها والتسلیم لها وانها کائنة ما کانت بالغة ما بلغت لا یراعی فی احادیث
الفضائل ارسال ولا اهمال الی آن اغفال قائل شده و اگرچه تمسک نموده در این
دعوی ببعض فقرات دعای اعتقاد که در مهج الدعوات و مفتاح الفلاح و غیر آن مرقوم است
و فیه اشهد ان علیا امیرالمومنین الی قوله امامی و حجتی و دلیلی و صاحبی
و محجتی و من لا اثق بالاعمال و ان زکت و لا اراها منجیة و ان صلحت الا بولایته
والائتمام به والاقرار بفضائله والقبول من حملتها والتسلیم لرواتها الی

غفرانات ثم قال المستدل بعد انهم سلام الله عليهم اعطونا قاعدة كلية
في فهم غيبة مسلمة عند المخالف والمؤالف من قولهم نزلونا عن الربوبية وقولوا
فينا ما شئتم و بعضی از اخبار اين مدعی حجت آورده بروايت بصائر الدرجات
از ابی عبد الله الصادق عليه السلام که فرمود که تکذيب مکنيد هيچ حديثی را که بياورد از
برای شما احدی پس بدرستيکه شما نميدانيد بلکه شايد آن حديث از حق باشد پس در اين وقت
تکذيب کرده ايد خدا را بر فوق عرش او و بروايت معانی الاخبار از علی شيبانی که حضرت امام رضا
عليه السلام در مکتوب بعضی شيعيان نوشت که هرگاه حديثی از ما بتو برسد يا منسوب بسوی
ما باشد مگو که اين باطل است اگرچه تو بدانی خلاف آن را فانک لا تدری لما قلنا و علی ای
وجه وصفه بدرستيکه تو نميدانی که از برای چه گفتيم و بر کدام وجه کنم ام صفت کلام مجمول
انتهی لکن اينها از جهت عدم تدرب در فن حديث و کلام و اغفال قوله تعالی ان جائکم
فاسق بنبأ فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم
نادمين و هلا ما امر کرده تفحص و تحقيق چه راستی و دروغ در ميان مردم شايع است خصوصا
عملا صالحا و آخر سيئا ثانيا بقول خود حضرت رسالت پناه که فرموده است کثرت علی
الکذابة فمن کذب علی متعمدا فليتبوأ مقعده من النار و ثالثا بقول حضرت که فرموده اند
ان لکل رجل منا رجلا يکذب عليه در حديث سابق وارد است که هر يک را تصديق کنيد
روايت اهل غلو را از تو که آخر ما بيرون رفته الى آخره پس هر حديث را قبول نتوان کرد و هر حديث را
رد نتوان کرد بلکه تمييز و تفرقه و تحقيق حال رواة و روايات ضرور است اخبار کمين هر حديث
را احکام فروعيه عمل کرده از طريقه سنت اباعن جد نهاده اند اگر در اصول دين نيز به هر حديث
عمل توان کرد در جنان مخصوص اعتقادات حقه دين مبين اختلال کلی راه خواهد يافت فتدبر

بنابر این مثل این گمانها که از نیم ملایان ناشی بلکه از کم مایگان بظهور میرسد پس از تحقیق حال سند چنانچه
بلکه در اکثر اوقات از الفاظ و مضامین عبارات تمیز در میان روایات بهم میرسد خبر جاعل
فانه علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا . کما فی النصوص ... و چنین
خاصه بطلانه غیر مستور شد و از این جاست که هرگاه روایتی را از سیاق روایات قطعیه معتبره
بیرون می یافتند بکسی که آن روایت را می آورد می گفتند اعطال الصحیح بالفوت و در تعدیل
رجال می کوشیدند و روایتیکه لایق قبول نبود آنرا بر صاحب آن رد می کردند هر چند که از طریق حسنه
مخالف می یافتند هرگاه مجال تاویل نمیداشتند آنرا انکار میکردند و لااقل که پایه استغراب
می آوردند و می گفتند فلان یروی الغرائب تا انکار صریح لازم نیاید پس گمان اینکه همه
روایتی که آورده اند در فضائل اهل بیت علیهم السلام منسوب بیکی از حضرات ساخته باشد انکار آن
نمی توان کرد توهم فاسد است بلکه اینست که علمای ما روایات فضائل را از کتب مخالفین التماساً للحجة
والزاماً علیهم وارد می سازند و لازم نیست که اعتماد بر آن داشته باشند و گاهست که در نقل
فضایل با سید تواتر در صدد تحقیق رجال بر نمی آیند پس از راه تواتر معنوی اصل فضیلت
را باثبات میرسانند اگر چه اخبار احاد را به تنهائی محل اعتماد ندانند چه جزم علی الله من غیر طریق
نمی باشد و اعتماد بر هر خبر احاد از آن نتوان کرد پس چنانکه انکار فضائل قطعیه سبب خروج از
ایمان است اثبات فضیلت غیر ثابته هم منجر بخروج از حدود ایمان میگردد و بسیاری از امور
که غلاة بآن متفوه می شوند اگر چه در نظر ظاهر از قبیل فضائل معلوم میشود در حقیقت
امور جعلیه غیر اصلیه است و انکار آنها بعینها از قبیل انکار فضائل آنحضرت نیست پس انکار فضائل ثابته
کفرست انکار چنین فضائل بلکه تخصیص بفضائل ندارد انکار هر حکم آن حضرات
همین حکم دارد لکن غرض حضرات را از امثال روایات سابقه در نیافته اند و ندانسته اند

چنین نصوص دلالت بر قبول این روایت ندارد و نه بر زعم انکار این روایت بلکه اخص نصوص صحیح افصح
شک دارد و در او لا می کند بر اینکه وضع روایات بمجرد استبعادات ممنوع است که با وجود احتمال صحت امکان
تاویل صحیح انکار آن را شایان نتوان کرد ولکن بنا بر آن رای اینجا گفتن والمتحرز تقی عن الروافض الی اینشان
چنین موانع موضوع است و قول آنحضرت فانه لا ندری لما قلنا و علی ای وجه صفت صحیح است
در اینکه انکار در جائیکه جای انکار معلوم بنا بر اینجا عموم تعلیل دلالت دارد و بر اینکه بهمین حال محمول
جهت اعتقاد بنا بر ظاهر بدون نفی بدون تحقیقات آن روایت پس تمسک بظاهر قول اوفینا ماشئتم
چنانکه فاضل شستری تا بعانش آنرا تمسک کرد اعتبار هرگونه تفضیلات من ثم معانی روایت یافته اند
حیات فانه لا یدری علی ای وجه صفت صلی الله هذا الکلام علی الوجه العام مع انه ربما فی
بعض الاخبار لا یتجاوز بنا العقوبة عن الا فیما ما شئتم و لن تبلغوا و فی بعض الروایات
لا تزعموا لو فی حدنا و بیان است کلام او و درین مقام بکلام اهلسنت که عموم فاعلوا ما شئتم را
جهت اهل بدر مستمسک اعتبار هر فعلی از افعال ایشان ساخته اند اگرچه مخالفت بعت باشد شتر
ظهور داشته باشد و بر عم ایشان هیچ معصیتی سد اسکندری عدالت ایشان را بر هم نمیزند حالانکه
شیخ کلام اینها فته اند که هرچه محمل صیاد گشته مگر کار نکار هر جراحی بنص حدیث برای آنها
حلال ... پس حال ایشان مثل اباحه خواهد بود علیه السلام عقول است خزیا قال العسقلانی
وقد استشنع بعض از بعض مرتشیان الشیعه که بسیار غلو و تفویض ساخته هو خلاف عقد
الشرع و از این جا که بعض از فضلای اهلسنت مغفرت اهل بدر را بر ارضی حمل کرده اند
لکن این تاویل در اعمال ایشان جاری نیست بعضی گفته اند که گناهان آینده ایشان مغفور است
و آن کنایه است از عدم وقوع گناه از آنها باز بعض اهل سنت در آن نظر و تامل کرده اند
و بعضی گفته اند که مغفرت لکم فی الآخرة مراد است قال الطیبی فی شرح المشکوة

قوله قد غفرت لكم هذا في الآخرة واما في الدنيا فلو توجه الى احد منهم حد لزم
اقيم عليه واقام رسول الله صلى الله عليه وسلم على مسطح حد القذف وكان بدريا انتهى پس سنت
اهل سنت را بنظر تعمق باید دید و استدلال ایشان را بر قطعیت نجات بدریین باوصف
چنین احتمالات در لفظ حدیث بمیزان عقل باید سنجید و اگر مراد آنست که استیناف عمل نمایند
یعنی بعد از قول این کلمه گذشته شان در گذشته الحال هرچه خواهند بکنند از اعمال خیر یا شر
خواهند بکنند از اعمال خیر و شر که حسب آن جزای شان خواهد بود فهو معنی صحیح لکن برین تقدیر
تمسک شان چگونه صحیح خواهد بود و هذا كما في حديث البخاري باسناده عن ابي هريرة عن
النبي صلعم اذنب ثم استغفر فعل ذلك ثلثا فانه قال الله علم عبدي ان له ربا يغفر
الذنب و يأخذ به غفرت لعبدي ثلثا فليعمل ما شاء قال بعض الشراح اعمل
ما شئت معناه ما دمت تذنب و تتوب غفرت لك پس هرگاه درین جا مغفرت
معلق على اظهار فعل او ذنب شد بلکه مشروط بتوبه باشد چه عجب که در حدیث اهل بدر نیز مثل این
مراد باشد که گفته اند که یک یا هر دو احتمال دارد و ممکن نیست که بگویند که حق تعالی تا این مدت
گناهان ترا بخشیده و شد بعد ازین هرچه خواهی بکن یعنی از اعمال خیر یا آنکه اعمال از سرنو
شروع شد پس گویا هنر احدا ازان نتوان کرد پس چنانکه انکار گناهان شیعه چنین باز فیقال
رفتی و اتباع شیعه شایسته هر نخود نیست مدد و امکان و بسیار
چه مراد آنست که از فضائل صحیحه هرچه را خواهند می توانند گفت فضائل خیر نیا صلعم
آیا نمی بینی که نمی توان گفت که آنحضرت پیغمبر بود حالانکه نبوت مرتبه نازله است از مرتبه بو
و هم چنین نمی توان گفت که آنحضرت از پیغمبر ما افضل بود زیرا که پیغمبر ما سید البشر است
و آنحضرت شیعه و تابع او و المتبوع بما هو متبوع افضل من التابع هم چنین نمی توان گفت

[illegible]

که هر فضیلتی که از دل خود تراشند یا بر روایت ضعیف مستند یا وضع سازند اعتقاد بآن لازم است چه جمله
فضائل اهل فضائل اند و بیگانه و فاصلکان اصحاب او نه هر خالی و باغی و طاغی بنا و نجدا
از تغییر و تقصیر جاهلان و تحریف غالیان این کم مایگان مصداق نصف ملا خطر دین و ایمان با غش
ضلال جمع غفیر از مومنان گردیده اند و ضرر بهم رسانند شیئی چه اینها دشمنان خانگی هستند که
عوام موالیان اهل البیت الاطهار را بادعای موالات آن اطهار حضرات بسوی خود می کشند بعد از آن هر
دستکین هر بار را از بدیها القا می کنند آنها بی تحقیقت حال بزرگ متابعت شان در جهالت
و ضلالت می افتند فضائل حقه حقیقیه چه کم است که فضائل از خود می تراشند یا بر روایات
و آن فاسد اعتقادان اعتماد نموده آنرا ایمان می سازند و ایمان خود و دیگر مستمعان را
بباد فنا میدهند چنانکه در اتباع شان فساد اعتقاد درین بلاد مشاهده کردید لازم
چنان بود که متشابهات آیات و روایات را بر وجه صحیح تفسیر در دفع اشتباه مردم می نمودند
نه آنکه اشتباه مردم را بیشتر بینند و کلمات موهمه بر زبان آرند زیرا که ان یشیر الی تاویل علی
ما یصلح للتاویل کی یسلموا من التضلیل و لا یزیغوا عن السبیل فاقول از آنجمله است
اینکه بعض ولات و ارشته نحن اسماء الله الحسنی التی امرکم الله ان تدعوه بها یعنی ما ایم
اسماء حسنی پس بار بعض آن که خدای تعالی شما را بآنکه دعا بکنید بآن چه در زیارت
... امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت سجاد علیه السلام منقول است السلام علی اسم الله الرضی
و وجهه المضیء ... از بعض متعینان التشیع که بطرف غلو و تفویض میل کرده می گویند که اخبار و ادعیه
... کنند بآنکه حق تعالی خلق کرده خلق خود را باسماء خود ...
... الاسماء تعالی است که آن خالق الخلق فرموده فاعل اسم او ست که این فعل
... این قیاس ... این اسما عین حقائق مقدسه است پس گویا چنین

نه آنست که حق تعالی باسمای خود خلق فعل العباد ایشان را واقع میسازد و اسمای او
مقدسند پس لازم می‌آید که خالق اشیا ایشان باشند و هو منکر عند العقول الذین بالضرورة
چه اسماء الحسنی اطلاق کرده می‌شود بر حروف و کلمات و هو علی الحقیقة لا بر ذات
مقدسه مجاز اطلاق کرده می‌شود پس تکرار وسطه در تقریرش ممنوع است و کذا
در روایت حضرت صادق علیه السلام قال نحن الخالقون بامر الله فقد قال
و در روایات دیگر مأثور است که قول بالواسطه کفر است پس این که خدای تعالی
باین وسایط خالق جمیع ممکنات باشد اگر چنانکه بعض از اولیا ازین
کرده و باینکه خلق در ذوات ایشان نیست بلکه ایشان فعل اوست یعنی خیرات
تو زعمه با نور محمدی و انوار ائمه صلوات الله علیهم مراد آنست که خلق عالم از نور
و ذوات مطهره واقع می‌شود فهو کفر و ضلال کما یظهر من جمیع اخبار الصادقین
در رساله اعتقادیه و غیرها و لا یعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله تعالی فانا نهینا
فی صحاح الاخبار عن القول به و لا عبرة بما رواه البرسی و غیره من الغلاة
و اگر مراد تو آنست که حق تعالی بتوسط ایشان خلق عالم کرده و خلق منسوب باو نه بایشان
علیه قوله ان الله فاعل و خالق بحسب النسبت خلق منسوب به غیر او تعالی جواز ندارد
بمجرد تغییر اسلوب مع الاعتقاد بانه لیس الخالق من شانه تعالی نجات نمی‌یابند الا
نمی‌توانند شد زیرا که خلق بکار غیره و تالیهم با اشیاء سلب علی التعیین از غیر او تعالی
جائیکه خالق بمعنی مصادق آید خالقون بامر الله نیز صادق تواند شد لازم نیست
علی ذلک ورد فی القرآن و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فلا فرق
الا انه فی الکریمة بالمجاز و فی کلامه علی الحقیقة بالجملة اطلاق اسماء

بدلالت حصول در حقیقت لغویه و عرفیه ... بندید از الهی حقیقت است در کلمات مرکبه
... بمعنی العلم ... اطلاقی کنند در کافی از ابو هاشم
جعفری ... که گفت در حضرت امام ... علیه السلام حاضر بودم که شخصی از آنحضرت ... کرد
... که ... بود ... که علم او بود
... اطلاق ... حرف و هجای
... باکان القصد ... وسیلة بینه و بین
خلقه ... یتعرضون بها الیه ... ذکر الله ... والمذکور بالذکر هو الله
... نیز در رد بعضی اهل خلاف که قایل بودند باینکه اسما الله عین مسمی است در کافی در
... ان لله تسعة و تسعین اسما فلو کان الاسم هو المسمی لکان
کل اسم منها الها ولکن الله معنی یدل علیه بهذه الاسماء و کلها غیره و نیز در کافی
... ابی جعفر علیه السلام قال ان اسم الله الاعظم علی ثلثة و سبعین حرفا و انما کان عند
آصف منها حرف واحد فتکلم به فخسف بالارض ما بینه و بین سریر بلقیس حتی تناول السریر بیده ثم
عادت الارض کما کانت اسرع من طرفة عین و نحن عندنا من الاسم الاعظم اثنان و سبعون حرفا
و حرف عند الله تبارک و تعالی استأثر به فی العلم الغیب عنده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم یعنی بدرستیکه اسم اعظم الهی بر هفتاد و سه حرف است و نزد آصف بن برخیا یک حرف از آن
بود ... بین ... که میان او و تخت بلقیس بود فرو رفت و پیچیده شد تا آنکه تخت
... بیک چشم زدن بدست خود گرفت بعد از آن زمین بحال اصلی خود در طرفة العین
... و نزد ما اهل بیت ... از اسم اعظم الهی هفتاد و دو حرف است و حرف واحد نزد
... که اختصاص داده است آنرا بخود در علم غیب که نزد او است و نیست حول و قوة

مگر بخداوند بلند و برتر الی غیر ذلک من الاخبار و الآثار پس اطلاق آن بر ذوات مقدسه
نخواهد بود مگر مجازا اشتباه مثل آنکه اسم دلالت بر معنی میکند و ذوات مقدسه دلالت بر عظمت
خالق دارد پس اسم که مشتق است از سمه بمعنی علامت بر آنها صادق خواهد بود کما یکون اقوی
دلالة فکان احق بان یسمی بهذا الاسم یا آنکه چنانکه اسماء الهی از وسایل استجابت است ذوات
مقدسه نیز از وسایل اجابت اند پس دعا باین و آن هر دو ذریعه قبول است و متمسک بر سر کلمات ادعیه
و درین معنی نیست جناب شیخ جعفر نجفی در رساله رد بر عبد العزیز بن مسعود و بابی خادم روضه
مقدسه مانع استمداد از ارواح مطهره و متمسکا بروایات المخالفین نوشته اند المقصد السابع
و لا ریب انه من سنن المرسلین و سیرة الصالحین دلت علیه الاخبار و الآثار نقل انه
لما اقترف الخطیئة قال یا رب انی اسالک بحق محمد لما غفرت لی فقال یا آدم و کیف
قال لانی لما خلقتنی نظرت الی العرش مکتوبا فیه لا اله الا الله محمد رسول الله
فرأیت اسمه مقرونا مع اسمک فعرفت انه احب الخلق الیک صححه الحاکم و عن الاعمش
امرأة ضریرة بقیت سنتة لیال تقسم علی الله تعالی فعوفیت یعنی از اعمش منقول است که
نابینا شش شب دعا میکرد و قسم میداد خدا را بعلی بن ابی طالب پس بینا شد و کوری او زایل
و از بیهقی بطریق صحیح از مالک الدار خازن عمر روایت کرده که قحطی در زمان عمر رسید پس شخصی بقبر رسالت
التجا نمود و گفت یا رسول الله استسق لامتک فقد هلکوا پس پیغمبر خدا در خواب بنظر او
در آمد و بعمر بگو که ایشان سیراب کرده شدند اقول و روایات از طرق عامه و شیعه در خصوص توسل بائمه
علیهم السلام در ادعیه و زیارات بحد احصا نمی رسد و آنانکه از عوام از حضرات مدد میخواهند یا طالب
می شوند مطالب را از ایشان بحیثیت شفیع خود میگردانند نه آنکه فاعل مستقل پندارند و مطعن عامه
سوال الیان اهل بیت درین خصوص بملاحظه وصف التجا شان لمشایخ صوفیه خود است بلکه بر آنها شنیع

در رساله مذکوره می فرماید اما ما ذکرت من الانکار علی کثیر من الناس من الاستعانة بغیر الله
و دعوة غیر الله پس اگر دعوت غیر خدا و استعانت بمخلوق از این راه باشد که او را فاعل مختار چنان فاعلے
که منافع و مضار بقبضه اختیار او باشد داند بعینه پس این قول کفر است و گمان نمی کنم که هیچ کس از مخالف
و موالف که در بلاد اسلام باشد چنین باوری داشته باشد و اگر مراد وی آن باشد که حالی استغاثه باو از
برای شفاعت است اگرچه تصرفی و مسامحه از او در عبارت واقع شده پس این از اعظم طاعات است
و از باب محافظت علی الآداب من کل الجهات انتهی مطابق آنچه نسبت شارح مشکوة گفته است و اما
الاستمداد باهل القبور فانکره بعض الفقهاء پس شیخ فرمود که مراد او به استمداد از امداد چیست که
انکار آن مینموده اند و چیزیکه ما آنرا فهمیده ایم این است که داعی محتاج الی الله دعا کند خدا را و حاجات خود را
از وی طلبد و متوسل شود بروحانیت بنده از بندگان مقرب او و بگوید اللهم ببرکة هذا
العبد الذی رحمته و اکرمته و بما لک به من اللطف و الکرم اقض حاجتی و اعط سئولی او ندا کند
هذا العبد المکرم المقرب عند الله و بگوید یا عبد الله اشفع لی و ادع ربک و یسئل ان یعطی
سئولی و یقضی حاجتی فالمعطی المسئول و المامول منه هو الرب تعالی و تقدس و ما العبد فی البین
الا وسیلة و قادر و فاعل نیست مگر او تعالی و تقدس و اولیاء او فانی و هالک اند اگر چنین قدر شرک
باشد در حال حیات ایشان توسل و درخواست دعا از مقربین خدا روا نباشد و اگر زائران قبور اعتقاد کنند که اهل
قبور متصرف و صاحبان قدرت اند چنانکه جاهلان عوام میکنند پس فعل ایشان محذور است و از پایه اعتبار
ساقط و خلافی نیست مگر در غیر انبیا و اما الانبیاء فانهم احیاء حقیقة بالحیوة الدنیاویة
بالاتفاق صلوات الله علیهم اجمعین انتهی شیخ رحمة الله علیه میفرماید شکی نیست در اینکه غیر پیغمبر
بعد موت زنده نیست که کلام ما را بشنود و جواب دهد مگر گاه گاه بسبب اکثر خلق اینکه آن بعض
کرده شده و منافاتی ندارد باین معنی اطلاق اسم حیات بر حضرت و اینکه حیات مخصوص بوقت بعث است

رسانند پس اگر تدبیر عالم و تفویض کارخانه بنی آدم برین نشأه دنیویه بحضرات ایشان بجهت شریک گردانیدن ایشان

در ربوبیت ایشان نخواهد بود و ذلک هو الضلال البعید پس تدبیر عالم که از مصالح نوع ایشان

البته چنین کاری را اختیار نخواهد فرمود و خود را وجود معطل نخواهد ساخت بل کل یوم هو فی

شان یجدد و یعدم و یحیی و یمیت و هو حی لا یموت و لا یبقی علی مر الدهور و الازمان بلکه

خلق جواهر و اجسام و خلق روزی و طعام کار خلاق علام است نه کار ممکنات اگرچه نبی و امام باشد

مصرح فی بعض النصوص الوارده من اهل الخصوص علیهم الصلوة و السلام و نیز جمله متشابهات

ما و له استطلاق و جه الله علی حجة الله و آن بمعنی جهت ما یتوجه الیه است فی البصائر بالاسناد عن

ابن المغیره قال فکنا عند عبد الله فساله رجل عن قول الله کل شیء هالک الا وجهه

ما تقولون فیه قلت یقولون یهلک کل شیء الا وجهه فقال کل شیء یهلک الا وجهه الذی

یؤتی منه نحن وجه الله الذی یؤتی منه یعنی صاحب بصائر باسناد خود از ابن مغیره روایت

نموده که ما نزد حضرت امام جعفر صادق حاضر بودیم پس سوال کرد از آنحضرت مردی از قول الله تعالی

کل شیء هالک الا وجهه پس فرمود که مردم چه می‌گویند آنمرد گفت می‌گویند که همه چیز فانی

می‌گردد الا وجه خدا و این مقوله شبیه به تشبیه الله بود پس آنحضرت فرمود بلکه مراد آنست که هر چیز در معرض فنا

و ضیاع است مگر وجهی که از جهت آن بخدا رسند و مائیم آن وجه و در آیه کریمه وجوه عدیده در احادیث

و اخبار و کلام علمای اخیار وارد است از آنجمله است آنچه سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه بآن

اشاره فرموده بقول خود و جه الشیء ذاته و منه قولهم انما فعلت ذلک لوجهک و منه

قوله تعالی وجوه یومئذ ناعمة لسعیها راضیة و اغا یضاف الی الجملة یعنی قوله کل شیء

هالک الا وجهه ای الا اباه و انا مثله است آنچه گفته اند که احتمال دارد که دین خدا مراد باشد

و موید آنست آنچه صدوق در کتاب توحید باسناد خود در تفسیر این آیه از ابو حمزه از ابو جعفر

علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود ان الله اعظم من ان یوصف بالوجه لکن معناه کل شیء
هالک الا دینه والوجه الذی یؤتی منه و اما قوله تعالی انما نطعمکم لوجه الله پس آن کلام
سبیل تفسیر و خبر از آن حق می شود که مراد از آن ثواب رضای او تعالی است و اما قوله تعالی اینما تولوا
فثم وجه الله فالمراد به ثم الله لا علی معنی الحلول لکن علی معنی التدبیر والعلم و تعجب است
از شبعه اهل سنت و غیرشان که برای خدای تعالی التشبیه معنی باطل که بخیال ناقص ایشان گذشته جسم و صورت
اثبات می نمایند و بدان اکتفا نموده بفنای همه چیزها و بقای محض وجه خدا اسفا خود بر همگان
ظاهر می سازند فانا لله و انا الیه راجعون و تعجب است از غالیان که امیرمومنان را خدا میدانند و جسم
او جسم خدا یا مظهر خدا قرار میدهند چنین آیات را بر آنحضرت حمل کنند و نقائص جسمیت و حلول را برای
تعالی عن النقائص اثبات می نمایند و از اینجا اهتمام امامان در رد این باب و تعجب است از ابوالحسن
اشعری که چنین معنی صحیح آیه کریمه فهمیده و از سینه گاهی گوید وجه صفتی است از صفات ذات زاید
بر ذات و لکن بالکنه آن را ندانیم و همچنین ابواسحق اسفراینی و سلف ایشان گاهی جنب را مراد و گاهی
می سازند و جناب المرتضی علیه الرحمه می فرماید و هذا کله بالاعراض حقیق و این است آنچه در
مواقف است بلکه اینجا زان ابوالحسن اشعری است که میگوید که وجه در لغت موضوع است برای عضو خاص
که روا نیست اثبات آن برای خدا و موضوع نیست برای صفتی دیگر که مجهول الکنه باشد الا حقیقه
و ضعه لما لا یعقله المخاطب فتعین المجاز و التجوز به عما یعقل و یثبت بالدلیل متعین
انتهی پس احسن رجوع در امثال این آیات و روایات متشابه بحاملان کتاب الهی اهل بیت نبوت
است که معصوم اند از خطا و قد سلف الاشارة الی ما افاده و انفا و نیز از جمله متشابهات
بیت الله ثابت نمودن بیت برای او تعالی کما تبین و ما اضیف الیه فی الروایات من الاذن و القلب
و اللسان و حق تعالی در قرآن مجید در قصه کشتی حضرت نوح می فرماید تجری باعیننا و وحی

پیغمبر خود حضرت موسی می فرماید ولتصنع علی عینی جناب والد ماجد علیه الرحمه می فرماید که اشیعه
گاهی می گویند که عین صفتی ست مجهوله زائد بر ذات و گاهی می گویند که مراد از آن ابصار ست و لازم است رد و بیا
با مام رضا فخر تفسیر مدارک علامه ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت کرده که جناب امیر مؤمنان می فرمود
انا علم الله و انا قلب الله الواعی و لسان الله الناطق و عین الله و جنب الله و انا ید الله
و ابن بابویه علیه الرحمه بعد نقل این حدیث می گوید معنی انا علم الله آنست که منم معصوم
و معنی و انا قلب الله الواعی آنست که منم قلب خدا که گردانیده است آنرا وعای علم خود و منقاد
ساخته است آنرا بسوی طاعت خود و آن قلب مخلوقی ست از مخلوقات خدا که بمزید اختصاص
منسوب گشته بخود قلب الله کما یقال عبد الله و بیت الله و جنة الله و نار الله و
خفاوین الهی مشتهر میشد معنی آیات سابقه مراد ست ای تجری بحفظنا و لتصنع علی حفظی
و همچنین ست اطلاق ید بمعنی قدرت و قوت در قول او تعالی و ما منعک ان تسجد لما خلقت
بیدی استکبرت اگرچه اشعری دو دست را دو صفت زائد مجهوله قرار داده و اکثر از فریقین برآنند
که مراد قدرت کامله است و تخصیص آدم بذلک للتشریف عن الرضا ع بیدی یعنی بقدرتی
و قوتی نه چیزی دیگر از جوارح مخصوصه و نه صفتی مجهوله نه تعدد و تثنیه و الآن در قول او تعالی
والسماء بنیناها باید آراده معنی جمع لازم می آید و ید بمعنی نعمت هم آمده و اراده
این معنی هم در روایت وارد شده و بعضی از علمای عامه تصحیح آن کرده و اند بشر واقف بر خلقت
والروایه مطلقه و در قول او تعالی ید الله فوق ایدیهم ظاهر آنست که مراد از آن عهد الله فوق
عهدهم ست و در حدیث ید الله محمول بسوی قدرت خاصه عطا کرده خدای تعالی ست کما فی قوله
انما قلعت باب خیبر بقوة ربانیه یا محمول بر بطش ست برا عدای او یا محمول بر رحمت خدا
چنانکه فرموده است انا ید الله المبسوطة علی عباده بالرحمة و المغفرة و انا باب حطة

یعنی منم دست خدا که دراز کرده شده بر بندگان برحمت و مغفرت و بخشش نامتناهی منم دروازه
حطه یعنی چنانکه در قصه موسی باب حطه بود که هر کس در انجا استحطاط و استغفار و طلب عفو می نمود
بخشیده می شد منم دروازه مغفرت هر کس بوسیله من طلب بخشش نماید البته بخشیده خواهد شد و همچنین جنب الله که مراد
ازان جناب یعنی ساحت و بارگاه الهی است اطلاق آن بر امام از جهت اختصاص تام او ست بجناب احدیت
و این معانی با انکه از مجازات شائعه است سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه برای این معنی شاهدها
از کلام عرب و اشعار ایشان ذکر فرموده امتناع اراده معانی حقیقیه این الفاظ از حکیم علیم قرینه
واضحه است بر اراده این معانی مجازیه و نیست این استعارات مگر برای دلالت بر شدت اختصاص و مزید
وصول کرامت فی التوحید باسناده عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول ان الله عز وجل خلق خلقا من خلقه من نوره و رحمته لرحمته فهم عین الله الناظرة
واذنه السامعة ولسانه الناطق فی خلقه باذنه وامناؤه علی ما انزل من عذر او نذر
او حجة فبهم یمحو السیئات وبهم یدفع الضیم وبهم ینزل الرحمة وبهم یحیی میتا وبهم یمیت
حیا وبهم یبتلی خلقه وبهم یقضی فی خلقه قضیة قلت جعلت فداک من هؤلاء قال
الاوصیاء یعنی ابن بابویه در کتاب توحید از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق
علیه السلام که می فرمود که از برای خدای تعالی چندند که خلق کرده است آنها را از نور عظمت خود
از برای رحمت شان و خواسته است بسبب ایشان رحم نماید پس ایشانند چشم خدا که نظر رحمت و هدایت
شان بر مردم می افتد و گوش شنوای او یند که کلام شما یا عبرا یا براه راحت می شنوند و زبان
گویای خدای تعالی اند در خلق او باذن او و امینان او یند بر آنچه نازل فرموده تعالی از عذر و نذر
یعنی اسباب خوف و رجا و از حجت و برهان و پس بسبب ایشان سیئات را محو می کند که شفعاء و عذر
خواهان ایشانند و ظلمی که رسیده باشد بایشان ظلم و ستم را از مردم دفع می فرماید و ببرکت ایشان رحمت نازل

۱ انحطاط وضع
۲ بخشیدن خواهد
سر کردن ۱۲ منتهی الارب
۱۲ استغفار
۳ بخشیدن
عفو
۱۲ منتهی الارب

نازل می فرماید بسبب ایشان مرده را زنده می گرداند و زنده را می میرانند یعنی بسبب ایشان جاهلی را که به پند
و تعلیم ایشان مهتدی شود از هلاکت و موت علی الجهل رهانیده بحیات ابدیه باقیه نجات میرسانند زنده
که بنابر نزده است بعد اتمام حجت بسوء اختیارش او را می میرانند لیهلک من هلک عن بینة
و یحیی من حیّ عن بینة بایشان می آزماید خلق خود را و بدست ایشان احکام خود را
جاری می فرماید عرض کردم که فدایت شوم ایشان کیانند فرمود هم الاوصیاء این حدیث معنی
صحیح حدیث که دلالت دارد بر فضائل و مزایای حضرت و بودن ایشان حجت خدا و پیشوایان خلق و فریاد
و شفیعان روز جزا لیس الا و این چنین الفاظ داله بر مزید اختصاص و قرب نفی در زبان شرع
و عرب بلکه در هر زبان بسیار واقع است تا آنکه در غیر ائمه هدی نیز مثل آن وارد شده است
چنانکه در حدیث نوافل وارد است بدرستیکه بنده من حاصل می کند تقرب را به بجا آوردن نوافل تا آنکه
محبوب من می شود پس چون محبوب من شد در آن هنگام من بمنزله گوش او می شوم که بمن بشنود و بمنزله دیده
او می شوم که بمن ببیند و بمنزله زبان او می شوم که بمن بگوید و بمنزله دست او می شوم که بمن کار کند و اگر مرا
بخواند اجابتش می کنم و اگر از من سوال کند عطایش می کنم آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه در حدیقه المتقین
بعد ذکر این روایت می فرماید ظاهر این حدیث آنست که بنده بسبب نوافل بمرتبه فنافی الله میرسد که
هر چه کند از برای خدا کند و بالکلیه فانی می شود از مرادات نفس حتی از بهشت و دوزخ و کمال
قرب نیز و در هر فقره از فقرات این حدیث معتبر میان عامه و خاصه حقایق و معارف بسیار
مندرج است و کتابها در شرح این حدیث تصنیف کرده اند و مخفی نماند که این چنین احادیث
محل لغزش بسیار است که بالحاد می انجامد بسبب تسویلات شیطانی و هواجس نفسانی در آن لغزیده اند بسیار
و لا عاصم الا من رحمه الله و نعوذ بالله هرگاه باین معنی گفته شود که بنده خاص در
هر حال رضاء خدا را بر رضاء خود مقدم میدارد و از غیر خود غافل و از خدای عزوجل یک لمحه

نافی است پس این معنی مخصوص است بحضرت ختمی مآب و اگر آنرا بحلول یا وحدت یا اتحاد راجع
گردانند اگرچه آنرا صوفیه معرفت نامند عین کفر و زندقه و الحاد است نعوذ بالله من جمیع
المنهیات منها و همچنین است نیز فضائل اهل بیت از مزایا و خصایص ایشان است اگر آنرا بسبب
معانی فاسده کشند عین کفر و زندقه است و اگر بمعانی صحیحه راجع گردانند از خطا و خلل و فساد
تمام محل محفوظ خواهد بود غلات و مفوضه در شان حضرات ائمه علیهم السلام صفت ربوبیت
خالقیت و مراتب تنزلات و ظهورات قرار داده جمع کثیر را در چاه ضلالت انداختند لکن حق تعالی
بهر عهدی از ائمه هداة و اتباع اهل موالات ایشان جمعی را برگمارد تا تحریف غالین و شبهات
مبطلین را از دین قویم بر طرف می سازند در احتجاج طبرسی از حضرت امام رضا منقول است که هر
در باره حضرت امیر المؤمنین از عبودیت تجاوز کنند از مغضوب علیهم و ضالین است پس
آنحضرت از حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الدین روایت کرده که لا تتجاوزوا بنا العبودیة ثم
قولوا فینا ما شئتم و لن تبلغوا الخ یعنی تجاوز مکنید در باره ما از عبودیت و بندگی خدا
بعد آن بگوئید در شان ما هر چه را خواسته باشید از فضائل قدسیه نمی توانید رسید بمنتهای
فضائل ما یعنی فضائل ما غیر محصور است مدارج آن بتمامه خارج از حیطه شعور هیچکس نه که
آن می توانید رسید نه آنکه هرچه خواسته باشید از حق و باطل و صدق و کذب العیاذ بالله بر ما
بربندید معنی کلامه علیه السلام لا ما تقوله الجاهلون و حرفه الغالون بعد آن فرموده
و ایاکم و الغلو کغلو النصاری تحذیر فرموده از آنکه غلو و تجاوز از حد نمائید در باره ما مثل غلو نصاری
و غیرهم فانی بری من الغالین یعنی بدرستیکه من بری هستم از غلو کنندگان پس مدح ما بی تجاوز حد کرد
بایست بعون الله صفت الله که بیان فرمائیم صفت ائمه را پس تحقیق آنانکه در جواز بعضی
افضلا کرده اند مثل حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا وصف خود خدا تعالی را با حسن صفت

مجد و جلال و تنزیه او از نقایص و صفات و احوالی که لایق شأن ذو الجلال نباشد پس آنرا گفت
و مادرم فلانی بود با جمعی از منتحلین موالاة و تشیع گمان می‌برند که این همه صفات صفات حضرت علی بن ابی طالب است
و انه هو الله رب العالمین پس آنگاه حضرت امام رضا علیه السلام این را شنید بر خود بلرزید و غرق عرق شد
فقال سبحان الله سبحان الله عما یقول الظالمون و الکافرون علوا کبیرا آیا نبود علی بن ابی طالب
علیه السلام تناول کننده طعام مثل سایر آکلان و آشامنده آب از جمله آشامندگان و نکاح کننده
از جمله ناکحان و امثال آن از امور و بود با این همه نماز گذارنده و طاعت کننده و خضوع پیش رو و خشوع
و از تقصیر خود بسوی او رجوع کننده افمن هذه صفاته یکون الها فان کان هذا
فلیس منکم احد الا و هو اله آیا پس با این چنین صفات متصف باشد او را خدا می‌توان گفت
نیست بیش بعضی این شما است مگر آنکه او خدا است زیرا که همه او و انسان بدین صفات اند برجسته
هم اند نمی‌شود که بعضی از ایشان الهیت بر بعضی ثابت کنند و بعضی آنچه گفت که ما گمان می‌کنیم
ابن ابی طالب علیه السلام چون ظاهر کرد معجزاتی را که از قوت و قدرت بشر بیرون است پس آن معجزات دلالت
بر آنکه او خدا است و هرگاه صفات متباینین جز این با او یافته شد معلوم شد که خدا خود را به
تلبس ساخته و آنها را در پایه امتحان و آزمایش آورده تا به حقیقت نفس او را بشناسند و معرفت ایشان
اضطراری نباشد آنحضرت فرمود فرقی نیست در تقریر شان و آنکسی که منقلب سازد دلیل
بر آنها پس بگوید که هرگاه ظاهر شد از آنحضرت آثارات فقر و حاجت دلالت کرد بر آنکه
صاحب این صفات مشترکه میان سایر ضعفا و محتاجین نخواهد بود مگر بنده از بندگان فعل
معجزات فعل خالق او خواهد بود نه فعل خود آن شخص فعلم بهذا ان الله اظهر فعل الله
الذی لا یشبه الخلق و هذا نیز از جمله متشابهات ما و له است آنچه دلالت می‌کند بر آنکه
مشیت الهی و اراده او منتشر شد از آنها پس بیان کرده منتحلین امامت و خیالات ایشان را که و انکه

[illegible]

خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق بها سائر الخلق و الا حمل کنند بر آنکه مشیت اوّل مخلوقات و علت
سایر کائنات است مشیت را جوهر مستقل قایم بذاته پنداشته اند و اراده را فعل الله و قدرت ایشه
و ... گفته اند این گمان باطل و از حلیه صحت عاطل است چه نفی واسطه فی الخلق
... است ... که مشیت ... خود از ... مشبهه و آنرا
... پس ... حقیقت ... کالبیت عنه الا المکابر عنید بلکه اراده او
... فعل ... اراده ... بمعنی فعل عین فعل و اراده بمعنی اقتران و تعلق
... است ... والمؤثر الحقیقی هو الله لا غیر و معنی حدیث آنست که حق تعالی
... است که هیچ فعل از انسان نباشد مگر باراده و اختیار او و خلق بمعنی تقدیر
... است و اگر فرض ... مجاز است پس مجاز ... مجازی ... نخواهد بود پس چگونه مجاز
مجاز را ... لفظ مشیت با وصف احتمال مجاز فی الخلق ترجیح ... چگونه استدلال
شان بچنین حدیث متشابه محتمل ... مشیت ... آنکه مشهور است اذا جاء
الاحتمال بطل الاستدلال و قولهم نحن مشیة الله از قبیل مجاز فی النسبت کدلالت
بر مزید اختصاص ایشان ... بود و اما آنچه بعضی ایشان بعضی از روایات نقل کرده اند
نحن عیبة ... و نحن ... و نحن ... اذا شئنا شاء الله و یرید الله ما نرید یعنی
ما علم و حکم ... مشیت ... وقتیکه ما می خواهیم چیزی را حق تعالی خود اراده می کند
چیزی که ما اراده می کنیم و گفته اند که درین مقام ایشان واسطه صدور اند برای جمیع آنچه
از مشیت و اراده و قضا و قدر صادر می شود و گفته است که امام مقام اسرار است یعنی محل
صدور افاعیل الهی است اینکه حضرت فرموده نحن سرّ الله المخزون و اولیائه المقربون و هو
بین الکاف و النون لا بل هم الکاف و النون و این اشاره است باینکه حق تعالی ایجاد می کند

اشیا را با ائمه دین پس این کلام ما نا مست با نچه بعضی از اهل سنت مثل شیخ عبد الحق بدین
نور نبوی گفته است که در حدیث صحیح آمده که اول ما خلق الله نوری و سایر مکنونات علوی و سفلی
از آن نور و از آن جوهر پیدا شده و از ارواح و اشباح انبیا علیهم السلام عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملک و
فلک و انس و جن و آسمان و زمین و بحار و جبال و اشجار و سایر مخلوقات الی آخره و در کیفیت
صدور این کثرت از آن وحدت و بروز و ظهور این مخلوقات از آن جوهر عبارات و تعبیرات غریب آورده
فکلّ هذا خرص و تخمین العیاذ بالله من ذلک چنین کلمات منقوله با خبار احاد و تقلید
ثبوت آن مصداق محض مزید اختصاص است نه معنی ظاهری چه پر ظاهر است که اراده خدا تابع
اراده هیچ کس نیست بلکه اراده حضرات تابع اراده ایشانست و کافی است در دفع آن علاوه بر
قطعی روایتیکه شیخ صدوق آن را از زهری روایت کرده گفت حاضر بودم در خدمت حضرت امام
زین العابدین علیه السلام که در آن حال مردی از اصحاب آنحضرت حاضر پس آنحضرت از راه تفقد فرمود
ما خبرک ایها الرجل پس او عرض کرد که ای فرزند رسول الله چهار صد دینار طلای
سرخ قرض بر گردن دارم که آنرا هیچ وجه جهت بی چیزی از ادائی آن عاجز گردیده و علاوه بر آن
عیال بسیار بر ذمه ام هست و چیزی ندارم که بکفالت شان قیام نمایم پس حضرت گریان شدند و
بسیار گریه فرمودند شخصی عرض کرد که گریه از برای چیست ای فرزند رسول آیا مومن نیست
گریه مگر برای وقت مصائب و محنتهای بزرگ و مثل کدام محنتی بیشتر از این است که فهمیدم در بین مومنین چه
رو داده فرمود مصیبتی ازین زیاده نمی تواند شد برای آدمی که برادر مومن خود به بینم که به
خود ابتلا حاجتی پس ممکن نشود او را قضای حاجت او و به بینم او را در حالت فقر و نیز
طاقت دفع آن نیاید بعد آن صحبت منقضی شد پس هرگاه این حکایت بگوش بعضی منافقین
رسید زبان طعن بر آنحضرت ع کشاده گفت تعجب است از اهل بیت که یکبار ادعای میکنند

آسمان و زمین هر چیزی بفرمان ایشان است و هرچه را از خدا خواهند حق تعالی ایشان
نخواهد کرد بارها دیگر می گویند که ما عاجزیم و بر اصلاح حال خواص اصحاب خود نتوانیم
این خبر بآن مرد مومن رسید دلش را شکسته نید پس بهما فوت بخدمت آنحضرت حاضر کرد و عرض کرد
که چنین و چنین از فلان منافق بمن رسیده و کان فی ذلک اغلظ علی من مجلسی به حضرت
امیر المؤمنین فرمود وقت آن رسیده که غیرت الهی کار سازی تو بکند فقد اذن الله فی فرجک
[illegible] الاجازت داده است و گشایش تو باز صلازده بخادمه خود احمد [illegible] و [illegible]
ماهیه این طعام سحرگاه و افطار را این دو کرده نان آورد پس آنحضرت ارشاد فرمود که بگیر
این دو نان را که بغیر از این چیزی نداریم که بتو بدهیم بدرستیکه خداوند عالم برکت این دو نان را
بتو [illegible] کرامت خواهد فرمود پس گرفت آنرا و ببازار در آمد و بحیرت بود که با این دو نان چه کند در
[illegible] خیال که طرف خدایا انجام کار چه خواهد بود و شیطان [illegible] وسوسه انداخت
[illegible] و کرده نان کار سازی [illegible] نخواهد شد پس در این حال بگذشت بر ماهی فروشی که یک
[illegible] ماهی در دست باقی مانده بود و بگنده بود بهرسانیده بود پس با او گفت هل لک ان تعطینی
سمکک هذه البائرة وتاخذ قرصتی هذه البائرة گفت نعم پس [illegible]
[illegible] دو نان را ماهی ظاهر النقصان داد و بعد از آن گذشت بر نمک فروشی که نمک کمی ناقص نزد او
مانده بود که هیچکس آن را میل نداشت فقال له هل لک ان تعطینی ملحک هذا المزهود
فیه بقرصتی هذه المزهود فیها گفت نعم پس آن مرد آن ماهی و نمک بخانه رسید و با اهل خانه
گفت اصلح هذا لعلنا پس هرگاه شکم آن ماهی را شکافتند دو مروارید گران بها در آن
یافتند پس بشکر خدا مشغول گردید پس در همین حال [illegible] بود که ناگهان صدای [illegible]
[illegible] رسید چون از خانه بیرون آمد صاحب ماهی و نمک را دید که هر دو حاضر آمده اند

و می گویند که ای بندهٔ خدا ما کوشش کردیم و همچنین عیال ما بعضی از نانهای دریش کرده بودیم نان
پس گمان کردیم بتو مگر اینکه فقر و حاجت تو بمرتبهٔ نهایت رسیده که چنین نانی خشک
نیست لهذا نانها را بر تو رد کردیم و آنچه از ما گرفته بود بطیبت خاطر بتو بخشیدیم پس آن
نان را از آنها بگرفت و داخل خانه شد بتو قرار نگرفته بود که باز در را کوبیدند چون بر آمد
که فرستادهٔ حضرت ایستاده است و می گوید که آنحضرت فرموده اند که گشایش رسید برای
حاصل شد پس طعام ما را بر ما رد کن فانه لا یاکله غیرنا و آن مرد مومن آمد و قرابه ید را فروخت
بعوض مالی کثیر که دین خود را از آن ادا کرد و توانگر شد پس بار دیگر منافقین زبان بطعن گشودند
و گفتند که چه قدر تفاوت است در کلام ایشان که گاهی خود را عاجز می گویند گاهی همچنین
بکرم می بخشند پس حضرت فرمود هکذا قالت قریش للنبی کیف یمضی الی البیت المقدس
و یشاهد ما فیه من آثار الانبیاء من مکة و یرجع الیها فی لیلة واحدة من لا
ان یبلغ من مکة الی المدینة الا فی اثنی عشر یوما و ذلک حین هاجر منها
همچنین کلام مختل النظام را کفار قریش بحضرت سید الانام گفته بودند که چگونه می شود
که از مکه برود بسوی بیت المقدس و مشاهده نماید آثار انبیا را و برگردد در یک شب کسی
قادر نباشد بر رفتن از مکه تا بمدینه مگر در دوازده روز در وقت هجرت بعد از حضرت
علی بن الحسین ع فرمود که جهلوا والله امر الله و امر اولیائه معه ان المراتب الرفیعة
لا تنال الا بالتسلیم لله جل ثناؤه و ترک الاقتراح علیه والرضا بما یدبرهم به
جاهل شده اند آنها قسم بخدا امر او را و امر اولیا و دوستان او را و معامله فیما بین خدا و ایشان
بدرستیکه مراتب رفیعهٔ عزیزة المنال یافته نمی شود مگر بتسلیم از برای رب کریم در هر چه خواسته
و ترک اقتراح و خواهش و فرمایش بر او تعالی شانه و راضی بودن بانچه خواهد که بنیکی ... آن

شان ان اولياء الله صبروا على المحن والمكاره صبرا لم يساوهم فيه غيرهم
ثابهم الله تعالى عز و جلال بعض ذلك بان اوجب لهم نجح طلباتهم لكنهم مع ذلك لا يريدون
الا ما يريده لهم يعنی چون ایشان نیز بر محنتهای بی انتها و مکروهات زمان بیوفا صبر می نمودند
که هیچ کس غیر ایشان باین رتبه صبر نرسید پس حق تعالی در جلدوی آن نجح حوائج ایشان را
بر خود لازم فرمود لکن معذلک نمی خواهند ایشان مگر چیزی را که او اراده می کند برای ایشان
بنابر آنچه شد که هر کس که بمعامله حضرات مقدسه ائمه طاهرین با پروردگار عالمین بحق معرفت
داشته است می داند که ایشان تابع مرادات الهی اند نه آنکه اراده الهی تابع اراده ایشان باشد
و آنچه خواهش ایشان متصور نیست بر اراده خالق ایشان و معلقست آن اراده آن از نسبت مشکره است
بسبیل مجاز بگویند که اراده ایشان علت ایجاد و تقدیر است و اراده خدا موافق اراده ایشان است
را و تلازم ازرا اراده حیثیت متعلقه بآنها قرینه و نصب دلائل و امارات واضحه
ایشان بیانکی نخواهند داشت اما بر سبیل حقیقت پس بطلان آن از اوضح واضحات است این اراده القدیم
سبحانه این اراده العبید اذ بینهما دون بعید و کذلک زعم توسطهم فی الایجاد لعالم
خلق الکائنات فانه رای غیر سدید قال صاحب العصر والزمان علیه و علی آبائه
السلام الا فی الحقیقة السلام من الملک الدیان ان الله تعالی هو الذی خلق الاجسام
وقسم الارزاق لانه لیس بجسم ولا حال فی جسم و هو السمیع البصیر فاما الائمة فانهم
یسئلون الله تعالی فیخلق ویسئلونه فیرزق ایجابا لمسئلتهم واعظاما لحقهم منه
فیما ورد فی انهم یعلمون الغیب وانهم یعلمون ما کان وما یکون الی یوم القیمة یعنی از جمله
مقالات مفتقره الی الاصلاح است اخباریکه وارد شده است در خصوص ائمه علیهم السلام میدانند
آنچه در زمان گذشته واقع شده است و آنچه آینده واقع خواهد شد تا روز قیامت و این مقام

یعنی بنصر و یاری دیگری آن بین ها حاجات ایشان ... ایشان ... امارات

فقره از جمله مقالات مفتقره الی الاصلاح است اخبار یکه وارد شده است در خصوص ائمه علیهم السلام

معنی غلو و تفصیل است پس می گوئیم که آخوند مجلسی علیه الرحمه در بحار می فرمایند که مقام این است که
در باره نبی و ائمه آن است که قائل شوند بالوهیت ایشان یا شریک گردانند ایشان را در عبادت یا در خلق
و رزق یا بگویند که حق تعالی در ایشان حلول کرده است یا متحد شده است با آنها یا آنکه آنها
غیب را از خود می دانستند یا اینکه ائمه را انبیا قرار دهند یا قایل بتناسخ شوند در ارواح ایشان
معرفت ایشان را مغنی دانند از طاعت خدا و این همه امور الحاد و کفر است و دلائل عقلیه و نقلیه در آیات
و اخبار بر نفی این دلالت دارد و ائمه ازین مردم تبری و بیزاری نموده اند و حکم بکفر و قتل آنها داده اند
هرگاه برسد بگوش تو چیزی که موهم این امور باشد پس یقین بدان که یا مأول است یا از مفتریات غلات
و لکن بعضی متکلمین و بعضی محدثین درین خصوص تفریط کرده اند بجهت آنکه از معرفت مدارج ائمه
عاجز شده اند و از ادراک غرائب حالات و عجائب شئون ایشان پس قدح نموده اند در اکثر روات ثقات
بسبب نقل ایشان غرائب معجزات را تا آنکه گفته اند بعضی از ایشان که از جمله غلو است نفی سهو از
یا قول بآنکه ایشان علیهم السلام عالم اند بما کان و ما یکون حاصل است و غیر ذلک با آنکه در اخبار عدیده وارد است
لا تقولوا فینا بالربوبیة و قولوا ما شئتم و لن تبلغوا و وارد است ان امرنا صعب مستصعب
لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان و وارد است لو علم ابو ذر ما
فی قلب سلمان لقتله و غیر ذلک فلا بد للمؤمن المتدین ان لا یبادر برد ما ورد عنهم من
فضائلهم و معجزاتهم الا اذا ثبت خلافه بضرورة الدین او بقواطع البراهین او بالآیات
المحکمة او الاخبار المتواترة **اقول** تفصیل این مرام بل تحقیق این مقام آنست که غلو منحصر
در آنچه ذکر فرموده است نیست بلکه اثبات سایر صفات مختصه حضرت باری جلت عظمته از قدم
و تجرد و نفی مکانیت و زمانیت و اثبات نبوت و رسالت و هرچه مخالف ضرورت دین
و قواطع براهین است برای حضرات معصومین غلو و کفر است و اثبات مدارج غیره برایشان

که باین حد و درسد تا آنکه بادله قطعیه و احادیث متواتره برای حضرات از قبیل معجزات و خوارق
عادات ثابت شد اعتقاد بآن واجب الاذعان است و آنچه از احادیث فضائل صحیح و صریح مخالف اصول
قطعیه معقول و منقول شرع باشد انکار آن واجب لازم است و آنچه از فضایل باخبار احاد ثابت شده باشد
و مخالف ضرورت و ادله قطعیه نباشد آنرا بمحض استبعاد رد نمی توان کرد و نه بالجزم و الیقین اعتقاد
بآن می توان کرد بلکه باید آنرا از احوال حضرات شمرد و اعتقاد باید نمود [illegible] فی الواقع [illegible] لکن
عدم [illegible] استحاله آنها از جهت آنکه ذوات مقدسه ایشان محط
تجلیات الهی و فیوضات نامتناهی اند [illegible] فیض [illegible] که برای ایشان از خزاین فیوض ربانی و موائد
انعام سبحانی جاری شود عجب نباشد و اخبار که مشتمل بر تشدد در این امر وارد گشته بنا بر دوا
با اعدای ایشان است در قبول [illegible] از فضایل حضرات بمحض استبعادات وست رد بر سینه
[illegible] حتی [illegible] فضیلت شان از سایر صحابه که بادله قطعیه و اخبار متواتره متفق علیها
بین الفریقین ثابت است راه انکار می پیمایند [illegible] از درجات غلو از اقرار [illegible] پس آنها
مورد روایات تشنیع و خصوص و فضائل فی الکافی باسناده عن ابان بن تغلب قال
سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اراد ان یحیی حیوتی و یموت میتتی
و یدخل جنة عدن التی غرسها ربی بیده فلیتول علی بن ابی طالب و لیتول ولیه
و یعاد عدوه و لیسلم للاوصیاء من بعده فانهم عترتی من لحمی و دمی اعطاهم
الله فهمی و علمی الی الله اشکوا من امتی المنکرین لفضلهم القاطعین فیهم صلتی و ایم الله
لیقتلن ابنی لا انالهم الله شفاعتی البته یقینی است که منکر فضائل ثابته ایشان از دایره
ایمان خارج است بلکه منکر و راد هر حکمی از احکام ثابته ایشان مثل احکام شیعیان شان که حاکم
[illegible] مشارکست تخصیص بفضایل [illegible] قال فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه [illegible] علیه

راد علینا و الراد علینا راد علی الله و هو علی حد الشرک بالله و عدم انکار فضائل
مرکبه اثبات و نفی آن بهمه یقین بتواتر نرسیده از بابت احتیاط فی الدین کما ورد فی الاخبار
من ترک الشبهات نجی عن المحرمات و اما عدم جزم و یقین بآن بخصوصها پس ازین جهت است که
در مسائل اصول اعتقاد علم قطعی در کار است و عمل بر اخبار آحاد و جزم بمفاد آن بالاتفاق
نمی شاید خصوصا وقتیکه بخبر ضعیف یا شاذ باشد لکن گاه است که علمای دین بمناقب و فضائل
توسع بکار می برند بر جائیکه تواتر معنوی دارد اخبار اهل خلاف و ضعفا را در کتب خود مندرج میسازند
تا دلیل الزامی باشد بر مخالف غرض ازین اراده که اخبار آحاد در اصول اعتقاد محل اعتماد نبوده
فاما بدرجه تحقیق پس فضائل یا احکام و سائر مسائل اعتقادی الا قدری اند در تفحص باسانید
تنقید رجال و تحقیق احوال سند و متن پس خبر واحد که متصل الاسناد باشد در اصول اعتقادیه
بکار نمی آید فکیف بآنچه ارسال و اهمال او رواة مجهول و قائل چنانکه از بعض مدعیان کمال چنین
ادعائی بظهور رسیده و کافیست درین مقام ذکر حدیث ابراهیم بن ابی محمود که گفت بخدمت
امام رضا علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول الله بدرستیکه میرسند نزد ما احادیث در فضائل
امیر المؤمنین ع و اهل بیت طیبین علیهم السلام بروایت مخالفین شما و نه شنیده ایم مثل آنرا از غیر
حضرات شما آیا اعتقاد بیاریم فرمود ای ابن ابی محمود بتحقیق که خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش
باینکه رسول خدا فرمود من اصغی الی ناطق فقد عبده یعنی هر آنکه گوش دهد بکلام متکلمی پس
بتحقیق که عبادت کرده است او را فان کان الناطق عن الله عز و جل فقد عبد الله و ان کان الناطق
عن ابلیس فقد عبد ابلیس یعنی پس اگر آن متکلم از جانب خدای عز و جل گفته است پس
بتحقیق که عبادت کرده است خدا را و اگر از ابلیس حکایت کرده پس بتحقیق که ابلیس را پرستیده است
بعد از آن امام رضا علیه السلام فرمود ای ابن ابی محمود بدرستیکه مخالفین ما چندین احادیث

ساختند در فضایل ما و گردانیدند آنرا بر سه قسم یکی از آن اخبار این است که دلالت بر غلو دارد
دیگر این است که دلالت کند بر تقصیر در امر ما و دیگر این است که تصریح دارد به مطاعن دشمنان ما برای
اینکه هرگاه بشنوند مردم روایات غلو را در باره ما تکفیر کنند شیعیان ما را و نسبت دهند ایشان را
بقائل شدن بخدائی ما و هرگاه بشنوند کلمات تقصیر را اعتقاد ایشان با آن محکم شود و هرگاه بشنوند
مطاعن دشمنان ما را بنامهای ایشان ما را بد بگویند قال الله عز و جل و لا تسبوا الذین یدعون
من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم ای ابن ابی محمود وقتیکه بروند مردم براست و چپ
پس لازم بگیر طریقه ما را پس بدرستیکه هر کسکه لازم بگیرد طریقه ما را ما از و جدا نمیشویم و هر کس
که مخالفت کند طریقه ما را ما از او جدا میشویم و بدرستیکه کمتر چیزی که بیرون میرود بسبب آن
آدمی از دائره ایمان این است که بگوید سنگ ریزه را که این هسته است و بآن یقین نماید و بیزاری
کند از کسیکه مخالفت آن نماید یا ابن ابی محمود احفظ ما حدثتک فقد جمعت لک
فیه خیر الدنیا و الآخرة مولانا مجلسی علیه الرحمه بعد نقل این خبر فرموده که نهی از
اعتقاد بفضائل که از مفتریات مخالفین است منافی جواز احتجاج بآن در رد ایشان نیست
زیرا که در رد شبهات ایشان ضرورت بآن داعی میشود پس از این جا لایح شد که بر هر خبر اعتماد و
اعتقاد نباید کرد و احتمال ارسال در سند روایت که باعث بر جهل حال راوی روایت
با وصف احتمال مخالفت دین او چگونه محل اعتماد در خصوص اعتقاد میتواند بود و حدیث نزلونا
عن الربوبیة و قولوا فینا ما شئتم اگر دلالت قبول هر روایت میداشت چگونه روایات مفوضه
و غلاة مطروح میشد و بحث در این مقام اگر چه بطول کشیده و خواهد کشید لکن رفع شبهات و دفع الزامات
شایعه در این اوقات مقتضی تطویل بود و لهذا بجهت طول کلام ترک نباید نمود فان الکلام و ان
اقتضی التطویل لکنه لا یخلو عن التحصیل و حینئذ کان الکلام لا بأس بالمنتسبی بجلاد

اختصاراً لبیان التفصیل الدافع لاوهام اهل التضلیل اما اینکه فرموده است که بعضی از علما
نفی سهو را از پیغمبر و امام از ضروریات مذهب شمرده‌اند پس آن فی التحقیق از این جهت است که ادلهٔ عقلیه
که معارض روایات تجویز آن است شمرده چنانکه در بحث نبوت از این کتاب مفصلاً ذکر کرده‌ایم
و اما نفی علم غیب عما کان و ما یکون پس مقتضی بسط کلام است بنابر تحقیق مرام و دفع اوهام
پس میگوئیم بدانکه فاضل مشتی [illegible] بر بعضی معاصرین [illegible] نوشته است که آنها
تفریط کرده‌اند و میگویند که امام نمیداند [illegible] کدام کلمه [illegible] از دهانهای خارج
نمیکند در میان آنچه [illegible] حسین علیه السلام هرگاه در [illegible] بلا وارد شد سبب
کربلا شدن چیست پس در جواب ایشان گفتیم که اگر مجرد سؤال دلیل جهل و عدم علم باشد سؤال و قول الله
از موسی و ما تلک بیمینک یا موسی و قول و یا عیسی انت قلت للناس اتخذونی و امی
الهین دلیل باشد العیاذ بالله بر جهل خدا تعالی [illegible] هیچ چیزی در عالم تکوین نیست مگر آنکه حضرت
آنرا میدانند خواه گذشته باشد خواه آینده و اما آنچه در عالم امکان است فلا یعلمون حتی یعلمهم الله
اقول کلام فاضل مشتی خالی از حیف و میل نیست چه نفی علم غیب ضروری است چنانچه ظاهر است که اگر بنده علم
الهی چیزی را از عالم تکوین یا امکان بدانند لازم است محال و در توقیع منیع حضرت صاحب العصر و الزمان
علیه و علی آبائه الکرام الاف التحیة و السلام من الملک الدیان که بنابر رد غالیان نوشته و بمحمد بن علی
بن هلال کرخی آمده وارد است یا محمد بن علی تعالی الله عز و جل عما یصفون سبحانه و بحمده
لیس نحن شرکائه فی علمه و لا فی قدرته بل لا یعلم الغیب غیره کما قال فی محکم کتابه تبارکت اسماؤه
قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و انا و جمیع آبائی من الاولین آدم و نوح و
ابراهیم و موسی و غیرهم من النبیین و من الآخرین محمد صلی الله علیه و آله و علی بن
ابیطالب و الحسن و الحسین و غیرهم ممن مضی من الائمة صلوات الله علیهم اجمعین

الی مبلغ ایامی و منتهی عمر عبید الله الی قوله واشهد لک واشهد کل من سمع کتابی هذا
انی بریء الی الله والی رسوله ممن یقول انا نعلم الغیب او نشارک الله فی ملکه او یحلنا محلا
سوی المحل الذی رضیه الله لنا وخلقنا له الحدیث پس اثبات علم غیب باین معنی
که بدون تعلیم الهی چیزی را بدانند ضروری البطلان است واما بتعلیم خدا و امنای او پس اگرچه احادیث
متعدده مشتمل بر این مضمون که حضرات را علم ما کان و ما یکون حاصل بوده وارد گردیده ظاهر آن
فعلیت جمیع علوم در جمیع اوقات است برای آنحضرات لکن چنین عموم محل نظر است علامه مجلسی
علیه الرحمه در بحار از شیخ مفید رحمه الله از کتاب المسائل نقل کرده که فرموده است اقول ان
الائمة من آل محمد قد کانوا یعرفون ضمائر بعض العباد ویعرفون ما یکون قبل کونه
و این کلام مشعر به عموم علم نیست مولانا الصالح هرچند در شرح کافی بعض از جاها ادعای
عموم علم نموده لکن غالباً مأول است از قبیل مسامحه است بیان یا اجمالیست که تفصیل آن را
موکول ساخته است بر بعض مقامات دلیل بر آن اینست که در شرح کافی می فرماید ینبغی ان یعلم
ان علمه تعالی علی ثلثة اقسام قسم مختص به سبحانه ولا یطلع علیه احدا من
عباده وقسم اظهره للانبیاء والاوصیاء بالحتم ولا تبدیل فیه وقسم غیر
محتوم یجری فیه البداء وهذا کثیر یظهر جل شأنه کلا فی وقته لحکمة فاذا
اظهره صار محتوما یعنی سزاوار است که دانسته شود که علم او تعالی بر سه قسم است قسمی
از آن مختص است علم آن باو و مطلع نساخته بر آن هیچ کسی را از بندگان خود و قسمی دیگر است
که محتوم است و آن را بر انبیا و اوصیا ظاهر فرموده است و گنجایش تغیر و تبدل ندارد و قسمی از آن غیر
محتوم است که جاری می شود در آن بدا و این قسم را حق تعالی ظاهر می فرماید هر چیز را در وقت آن
از برای حکمتی هرگاه ظاهر می کند در حکم محتوم می شود اقول غرض از نقل کلام این فاضل

[illegible]

عالی مقام آنست که عموم در نزد او ثابت نیست اما تنقید خصوصیات این کلام و تحقیق این
اقسام پس تفصیلی می خواهد و بزودی باشد که بآن تعرض کنیم و میر یوسف علی که در بحث
سید نور الله نور الله مرقده سوالی متفرع بر اثبات علم ضمائر برای ائمه علیهم السلام
فرستاده و در جوابش فرموده است که علم جمیع ضمائر ثابت نیست و بازگشت و میانه سائل
و مسئول عنه طول کشید که رساله در آن مؤلف گردیده لکن طرفین رجوع بکتب معتبره و
حدیث کمتر فرموده اند و الحق مع المجیب فی اصل المسئلة و عموم روایات علم بما کان و ما یکون
چندین معارضات دارد اول آنکه شیخ محمد بن یعقوب کلینی بابی در کافی و علامه مجلسی
در بحار برای بیان آن معقود ساخته که علوم ائمه علیهم السلام در هر شب جمعه زیاد می شود
روایت کرده است کلینی در آن باب باسناد خود از ابو یحیی از حضرت صادق علیه السلام
که آنحضرت فرمود یا ابا یحیی ان لنا فی لیالی الجمعة لشانا من الشان گفت فدای تو
و ما ذلک الشان یعنی آن چیست فرمود که اذن داده می شود ارواح پیغمبران مرده و اوصیا
ما متقدمین و روح آن وصی که در میان شماست که بالا برند آنها را بسوی آسمانها تا بعرش پروردگار
برسانند و بگرد عرش هفت شوط بگردانند و نزد هر قایمه از قوایم عرش دو رکعت ادا نمایند
بعد از آن گردانیده شوند بسوی بدنهائی که در آن بودند پس صبح می کنند انبیا و اوصیا
در حالیکه همه آنان از سرور حلیه و مشحون است و یصبح الوصی الذی بین ظهرانیکم و قد
زید فی علمه مثل جم الغفیر و در روایت دیگر از آن حضرت روایت کرده و لا یرجع الا بعلم
مستفاد و لو لا ذلک لانفدنا و وجوه علم حضرات بسیار بود کما یاتی و آن حدیث
در باب دیگر که معنون است بقول و لو لا ان الائمة یزدادون لنفد ما عندهم
از صفوان بن یحیی روایت کرده گفت شنیدم از حضرت ابی الحسن ع که می فرمود شنیدم

از حضرت امام جعفر صادق ع که می فرمود لولا انا نزداد لانفدنا و همچنین روایت
صحیحه دیگر مجالس از حضرت صادق ع و همچنین روایت صحیحه زراره از حضرت ابی جعفر ع
در آخر آن زیادتی است و آن اینست که عرض کردم آیا می شود که زیاده کرده شود در علم
شما چیزی که عالم آن رسول خدا ندانسته باشند فرمود که آگاه باش که اگر چنین چیزی اتفاق شود
اول آن بر رسول خدا عرض می شود و بعد از آن بر ائمه واحدا بعد واحد تا بما رسد و همچنین در
مرسله یونس در آخرش بعد مضمون آخر حدیث زراره وارد است لکیلا یکون آخرنا
اعلم من اولنا سوم آنچه در کافی مذکور است قال قلت لابی عبدالله علیه السلام
یعرف الاخیر ما عند الاول قال فی آخر دقیقة یبقی من روحه و بهمین مضمون
دو حدیث دیگر است چهارم آنچه در کافی در باب نادر در ذکر غیب مذکور ساخته قال سأل
ابا الحسن ع رجل من اهل فارس فقال له اتعلمون الغیب فقال قال ابو جعفر یبسط لنا العلم
فنعلم و یقبض عنا العلم فلا نعلم شارح قزوینی گفته ای فلا نعلم ما لا یحتاج الی علمه پنجم
چیزی است که آن را فاضل رشتی از راه طعن بر معاصرین من اسناد الیهم ذکر کرده که آنحضرت
می دانست که فلان او در کدام کنج از کنجهای خانه است پس این قول بعض معاصرین نیست مضمون
حدیثی است که ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی آن را در کتاب کافی باسناد خود از سدیر
روایت کرده گفت که من و ابو بصیر و یحیی بزاز و داود بن کثیر در مجلس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
حاضر بودیم که ناگهان آن امام در آن محل سراپا بروی ما رونق افزا شد و آثار غضب به بشره مبارک
نمایان بود پس در مجلس قرار گرفت و فرمود یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ما یعلم الغیب
الا الله عز و جل فاضل قزوینی می گوید هذا یبطل قول الزنادقة و الملاحدة الصوفیة
حیث زعموا ان صاحب النفس القدسیة و صاحب الریاضة و المکاشفة یعلم جمیع الاشیاء

ضرورة ثم قال لقد هممت بضرب جاریتی فلانة فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی سدیر گفت
پس وقتی که آنحضرت از مجلس برخاست و داخل منزل خود شد من و ابو بصیر و میسر نزد او رسیدیم و گفتیم
فدایت شویم شنیدیم که آنحضرت در باب کنیز خود چنین و چنین ارشاد کردند و ما می‌دانیم که آنحضرت
علم بسیار می‌دارند و نسبت به هیچ کس بعلم غیب نمی‌کنیم پس فرمود ای سدیر آیا قرآن نخوانده عرض کردم
آری پس فرمود آیا یافته در آنچه خوانده در کتاب خدا که می‌فرماید قال الذی عنده علم من الکتاب
انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک عرض کردم فدای تو شوم البته خوانده‌ام فرمود پس
شناختی قائل این قول را و دانستی که چه بود نزد او از علم کتاب عرض کردم خبر بده مرا فرمود بقدر قطره از آب
در بحر اخضر پس چه نسبت آن را از علم کتاب گفتم بسیار کم است پس فرمود آیا خوانده در کتاب خدا قل کفی
بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب عرض کردم بلی خوانده‌ام فدایت شوم
فرمود آیا کسیکه علم کتاب دارد فهیم‌تر است یا کسیکه نزد او علم من الکتاب یعنی بعض آن عرض کردم بلکه
من عنده علم الکتاب فهیم‌تر است پس بسینه مبارک اشاره فرمود و علم الکتاب والله کله عندنا علم
الکتاب کله عندنا و احادیث بسیار دال‌اند بر اختصاص علم تمام قرآن بائمه علیهم السلام و آن
نه اختصاص مطلق علم قرآن چنانکه اغبیاء گمان کرده‌اند فلیکن منک علی ذکر اقول بر حل
شارح جمال مولانا الصالح در شرح کافی فرموده که غرض از تعجب آنحضرت از مدعیان علم غیب برای
ادعی وهم جهالت بعضی از اهل عصر است که آنچه نسبت کرده‌اند از علم غیب مثل علم الهی بنا بر حفظ نفس
خود و شر والا آنجناب که عالم بما کان و ما یکون بوده چگونه بر او مکان جاریه مخفی می‌شد پس اگر
کسی بگوید که از آنچه گفتی العیاذ بالله کذب آنحضرت لازم می‌آید خواهیم گفت که کذب در صورتی
لازم می‌آید که قصد توریه نکرده باشد باینکه ما علمت علما غیر مستفاد من الله
تعالی والعلم المستفاد فی الحقیقة لیس علما بالغیب کما اشرنا الیه و قول سدیر فلما

قوم من مجلسه دلالت می کند بر اینکه آنچه فرموده بود بر سبیل تقیه بود از بعض حاضرین مجلس الا
همان مجلس او را سؤال میکردند انتهی لکن منافات این حدیث بعلم ما کان و ما یکون مبتنی است
بر اینکه مراد فعلیت جمیع علوم باشد و آن ممنوع است بلکه مراد قوت قریبه من الفعل است لتعذر
علیهم و تمکنهم من علم ما شاؤا متی شاؤا و ازین جاست که فاضل قزوینی در شرح عزلی
بر این حدیث گفته لا ینافی ذلک کون مثل هذا ممکن التعلم بالاستنباط
من القرآن کما یجیء فی احادیث الباب الآتی و لکن حصر ثابت نیست پس ضرورت حمل بر تقیه نباشد
حکم منتفی در نفی علم غیب علی الاطلاق بحیثیتیکه نفی علم مستفاد من الله از ان لازم آید
و سیاق بعض فقرات عجب نباشد فتدبر و مؤید مطلب است چیزیکه خود مولانا الصالح
سلف نقله فرموده است که علم خدا بر دو قسم است علمی است که مختص باو تعالی است و احدی
بندگان خود را بران مطلع نساخته و قسمی از ان محتوم است که مجال بدا در ان نیست آنرا بانبیا
تعلیم فرموده و آن گنجایش تبدیل ندارد و قسمی از ان غیر محتوم است که بدا در ان جاری
و هر چیزی را از ان برای خلیفه خود در اوقات آن بیان می فرماید بعد اظهار محتوم فی شیء
الیهم الی اشاره کرده است بانچه در بحار در صدد روایت اصبغ بن نباته وارد است
شنیدم حضرت امیر علیه السلام را که می فرمود ان الله عنده علم الساعة و ینزل
الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری
نفس بای ارض تموت ان هذا علم قد اطلع علیه ملائکته فقد اطلع علیه محمدا
یعلم ما تکبر منا و التصغیر الی ان تقوم الساعة یعنی پس که نزد خدا است
وقت و الاران میداند چیزیرا که در رحم مادر است و نمیداند هیچ نفسی مردا
میداند و نمی شناسد هیچ نفسی بکدام زمین میمیرد است محصل معنی آیه باز فرمود

که او برای خداست تعالی که مطلع ساخته است بر آن آنچه از آن خبر داده و آنچه بر نبی او
مطلع فرموده است محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اجمعین را بر آن چه واقع شود در دنیا
تا روز قیامت و بمضمون این روایت روایات متعدده دلالت می کند و اکثر روایات حصر
دلالت دارد بر آنکه آنحضرت را علم بایام و سنایا حاصل نمی شود و چنین مقامی که علم حیوة ما
نمی تواند شد مگر آنکه بسبیل احتمال چیزی گفته شود و از این جا است که مولانا المجلسی
چند احتمال ذکر کرده است اول آنکه مراد از امثال این روایت منفرد بدان باشد
بخصوصیت وقت آن امور را غیر از خدا کسی نمی شناسد و حضرات ملائکه و عالم و گاه بموجب
می باشد دقیقه وقت بر امام منکشف می شود و همچنین بر ملک الموت دوم آنکه علم حتمی آن برای غیر
خدا نیست چه در آن بدا ممکن است سوم آنکه مراد آن باشد که وقت مرگ بدون
تعلیم خدا کسی نمی شناسد و تخصیص آن ظهور است در آن یا امری دیگر غیر آن چهارم آنکه
مطلق ساخته است بر آن امور احدی از خلق را بر وجهی که بخشش کسی پیش با او دارد
بلکه علم آن را وحی به کسی دهد مگر در زمان قرب حصول آن مثل شب قدر یا قریب به آن
و این وجه قریب است که احادیث کثیره بر آن دلالت دارد زیرا که فرموده است از برای
ملک الموت نزول بخصوص وقت کما ورد فی الاخبار و همچنین اطلاع ملائکه بر نزول
باران وقت نزول آن و همچنین فرشتگان مدبران باوقات و قوع حوادث التی
بخصها و این کلمات دلالت بر عدم عموم علم وارد کما هو واضح لمن نظر بعین التامل
فی مطاویها والله سبحانه و اولیائه اعلم و مثل این کلام اختلاف در میان علمای
اهل سنت نیز در تعلم نبی واقع است عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة می گوید بعضی از
مردم گفته اند که مراد بقوله تعالی قل الروح من امر ربی آن است که تعریف و حقیقت

[illegible] بعضی [illegible] تعالی المعرفة حقیقت آن را غیب و چون آنست که
[illegible] مطلع گردانیده [illegible] غیب را [illegible] و جمیع [illegible]
[illegible] مطلع کرده اند این قوم را
[illegible] شیخ محمد بن یعقوب
[illegible] بالاسناد [illegible] روایت کرده که گفت [illegible] که علم غیب [illegible]
[illegible] اعلام می‌کند [illegible] آن
[illegible] اخبار الغیب [illegible] باعتبار اعلام الهی است پس آن غیب
[illegible] غیب حقیقی [illegible] مطلع می‌شوند [illegible] بعض بندگان
[illegible] فی صفاتهم و لا اشتراط [illegible] امام
[illegible] فقال [illegible] ما تقول [illegible] که
یعلمون الغیب [illegible] نیست یا تحقیقهم
[illegible] این چنین شخص غیب نیست مگر خداوند عالم
[illegible] اجماع اهل الامامة الا من [illegible] من المفوضة ومن انتمی
بهم من الغلاة انتهی کلامه اعلی الله مقامه اقول از ینجا است که حافظ
[illegible] اعمال [illegible] المؤمنون من الشیعة منهم ؟
[illegible] ان الاعمال تعرض علی النبی والولی ومنهم من لا یری ذلک ومنهم من
[illegible] انما تعرض علی الولی دون النبی وذلک خاصة خص الله بها ولیه فنقول
[illegible] الاعمال تعرض علی النبی والولی ثم ترفع الی حضرة الرب العلی ومع عرضها
علی الامام لا یعلمها الا بعد العرض فما الفرق بین الامام والمأموم ؟

بل يكون في الرعية من هو اعلم منه فاين الامامة التي تعريفها اشار اليه ثم
واين عمومها اذن وان كان يعلمها قبل العرض فما الفائدة في عرضها عليه وكذا الفائدة في
رفع الاعمال الى حضرة الربوبية فان كان الرب لا يعلمها الا اذا رفعت اليه فالرفع
اعلم من الرب وهو محال لان الرب سبحانه عالم باعمال عباده ومحيط بها
لها وقيوم عليها ولا يخفى عليه شيء في الارض ولا في السماء فما الفائدة اذا
والله ورسوله وليه اعلم به الجواب عنه ان الفائدة في عرضها على الله
الاعوان يدل على عظمة السلطان واما الفائدة في عرضها على الولي فانه
على سبيل الطاعة والتسليم لانه ما من امر ينزل من السماء ويصعد من الارض
ويعرض على الولي لتعلم الملائكة ان لله حجة في ارضه وانه مطاع الامر في
السموات والارض متعبدين بخدمته حبه فيعلمون ان يستعملهم في الخير
بولاية محمد وال محمد نشهد بذلك ما رواه محمد بن سنان عن الصادق عليه
انه قال ان لنا مع كل ولي اذن سامعه وعين ناظرة ولسان ناطق
ما اردنا نقله انكه علم امام بجميع كائنات در جميع اوقات ضرور نيست بلكه ممكن
آن نيست اعلام شان بحسب مصالح بواسطه ملائكه يا الهام برايشان امام كافي نيست
در عرض اعمال نسبت بائمه عليهم السلام منتفي وظاهر ان اخبار اعلام نسبت خود
احترام ضرورت تاويل نيست مگر نسبت بحاكم علام لا يقاس عليه غيره من الانام
نبي و امام باشد فلا تغتر بقول من لا يوثق و بقوله في مقام تحقيق آنکه در روايات
مستفاضه رسيده که تعليم نمود جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله بحضرت علي بن ابي طالب عليه السلام
که از هر بابي از آن مفتوح شده هزار باب و في البصائر باسناده عن ابي ذر انه قال

ابو عبد الله علیه السلام علمنی رسول الله علیا الف باب یفتح کل باب الف باب و عن امیر المؤمنین ع
انه قال ان فی صدری هذا العلما جما علمنیه رسول الله ص و اگر حضرت امیر ع از اول آنچه
علوم انبیا است احتیاج بتعلیم شده باشد می‌بایستی که نشستی قول او تعالی است مخاطبا النبی صلی الله علیه
و آله و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم نیز خود جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله علی ما حکی عنه رب الارباب می فرمود لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت
من الخیر و ما مسنی السوء و در اکثر اوقات منتظر وحی می بود و قاضی نور الله مرقده
می فرماید مخفی نماند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر ضمایر جمیع در همه زمان در جمیع
احوال اطلاع نداشته دلیل بر آن آنست که عارف شیرازی فرموده است یکی پرسید از آن گم کرده
فرزند: که ای روشن گهر پیر خردمند: ز مصرش بوی پیراهن شمیدی: چرا در چاه
کنعانش ندیدی: بگفت احوال ما برق جهانست: دمی پیدا و دیگر دم نهانست: گهی بر طارم
اعلی نشینم: گهی بر پشت پای خود نبینم: و در اصول عقاید دینیه هیچکس ادعا نکرده
که انبیا بر ضمایر بشر در جمیع احوال اطلاع داشته باشند بلکه تصریح کرده اند باینکه انبیا
علی الاتصال منتظر وحی فی الجلال می بودند و آنچه میر یوسف علی در جواب نوشته بسه چیز
بر میگردد یکی قدح در شیخ سعدی که او متهم است نزد امامیه دوم صدق قول او در حق حضرت
یعقوب و عدم صدق مثل آن در نبی ص که افضل پیغمبرانست سیوم آنکه بحکم انا اعلم بما کان
و ما یکون چنانکه در خطبة البیان واقع است ظاهر هر چه در معراج بود و خواهد بود
بآن حضرت رسیده و خیانتش با مور نگردیده که بلی وحی بواسطه جبرئیل باست رساند بلا شک
انتظار وحی بدین جهت بوده و جناب قاضی در جواب نوشته آنچه نوشته اند که از عبارات
خطبة البیان و غیره چنین ثابت نمودیم که حضرت امیر ع را اطلاع بر ضمایر بوده و بطریق

اولی لازم آید که حضرت پیغمبر نیز چنین باشد جواب آنست که ثبت العرش ثم النقش مقرر
در اثبات است و خدام تا غایت اثبات صحت خطبة البیان بحضرت امیر مؤمنان علیه السلام نموده اند و آن
اراده عموم علوم در جمیع احوال و اوقات که از ظاهر آن فهمیده اند و در رفع ما سابق بلکه
منع هر دو مقدمه نموده ایم پس چگونه می گویند که از عبارات خطبة البیان اثبات مدعا
کرده ایم و آنچه از مقصد الاقصی نقل نموده اند صلاحیت استدلال ندارد بلکه مؤلف آن بانیه
شیخ مرد صوفی مجهول المذهبی بوده با آنکه استناد فقیر بشعر شیخ سعدی از آن حیثیت است که آن
شعر متضمن قصه حضرت یوسف است که در احسن القصص مذکور شده و چون قصه حضرت یوسف
در قرآن مذکور است طول تمام داشت جهت تذکره بهمان شعر اقتصار نموده پس فی الحقیقه استدلال
فقیر بشعر شیخ سعدی استدلال بمضمون کلام الهی است پس تعجبی که خدام از سند آوردن شعر
شیخ سعدی کرده اند عجب باشد اول در معظم مواضع وحی ظاهر آنست که انتظار وحی از برای انتظار
حصول علم بوده است نه حصول اذن در تبلیغ و بر متتبع خبیر حقیقت این امر پوشیده نیست لکن
بعضی آیات و روایات بر سبیل النموذج بیان می شود قال الله عز و جل و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی و در مجالس از ابن عباس آورده که گفت نماز
عشا را انجا آوردیم یک شبی با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آنگاه سلام گفت متوجه شد
بسوی ما و فرمود که زود باشد که وقت طلوع فجر ستاره از آسمان فرود آید در خانهٔ یکی از شما
پس او است وصی و خلیفه و امام بعد من پس آنگاه فجر قریب شد هر احدی در خانهٔ خود نشسته
منتظر فرود آمدن ستاره در خانه اش و کان اطمع القوم فی ذلک ابو العباس ابن ... پس آنگاه
فجر طالع شد در خانهٔ علی بن ابی طالب ستاره فرود آمد الی ان قال فقال المنافقون
مثل عبد الله بن ابی لقد ضل محمد فی محبة ابن عمه و ما ینطق فی شأنه الا

هوى في هوى فانزل الله تبارك و تعالى والنجم اذا هوى ما ضلّ صاحبكم وما غوى
وما ينطق عن الهوى الآيات و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام در تفسير اين آيه منقول است
ما ضل في علي و ما غوى و ما ينطق عن الهوى و ما كان ما قاله فيه الا بالوحي الذي
اوحي اليه و در سوره كهف الله تعالى فرمايد و لا تقولن لشيء اني فاعل ذلك غدا
الا ان يشاء الله في الغيبة عن الصادق ع ان رسول الله ص اتاه اناس من
اليهود فسألوه عن اشياء فقال لهم تعالوا غدا احدثكم ولم يستثن فاحتبس
جبرئيل عنه اربعين يوما ثم اتاه و في رواية فاحتبس الوحي عليه
يوما حتى اغتم و شك اصحابه و حافظ رجب در مشارق الانوار از جابر
روايت كرده قال جاء رجل الى رسول الله فقال يا رسول الله ينفعني
علي في قومي فقال النبي لا اعلم حتى اسأل جبرئيل فنزل جبرئيل
فقال له النبي يا جبرئيل ينفع هذا حب علي فقال لا اعلم حتى اسأل اسرافيل
ثم فسأل اسرافيل فقال لا اعلم حتى اناجي رب العزة فاوحى الله الى اسرافيل
قل لجبرئيل يقول لمحمد انت مني حيث شئت و انا و علي منك و حيث انت
مني و محب علي مني حيث علي منك و شيخ صدوق عليه الرحمه در امالي باسناد
خود از حضرت امام زين العابدين عليه السلام روايت كرده كه حضرت رسالت
روزي بعد از نماز فجر بيرون آمد و بعد از نماز استاد فرمود معاشر الناس ايكم ينتدب
الى بلاد ثقيف نذروا باللات والعزى ليقتلوني يعني اي گروه خلق كيست شما كه برود
بسوي ثقيف كه از كفار كه قسم ياد كرده اند بلات و عزى از براى قتل من ...
دعوت نكنند قال فاحجم الناس وما تكلم احد فقال اين علي بن ابي طالب

یعنی بتحقیق که دروغ گفته اند قسم برب کعبه راوی گفت پس باز ماندند مردم که بچه کلام نمی کرد پس گفت گمان ندارم که علی بن ابی طالب ع در میان شما باشد فقام الیه عامر بن قتادة فقال انه وعك فاستاذن عنی عصر و هما الی خیبر کانه نشط من عقال یعنی پس برخواست بسوی آنحضرت عامر بن قتاده و عرض کرد ای علی بن ابی طالب در شدت تب مبتلی گشته پس دستور خصی است برفت نزد آنحضرت و او را ایستاده تا من خبر دست که گویا از بند رهائی یافته نزد وی خود را آن حضرت پناه رسانید فقال الا رسول الله ما هذا الخبر قال هذا رسول الله ... وکذا پس عرض کرد که اینچه خبر است که شنیده ام آنحضرت فرمود که فرستاده منافقین خبر میدهد فقال علی انا لهم سرية وحدی فلبس علیه ثم عمه و قلد سیفه و رکب فرسه فمکث ثلثة ایام لا یاتیه جبرئیل بخبره ولا خبر من اهل الارض حضرت امیر علیه السلام عرض کرد که من تنها با لشکر ... مقابله آنها می کنم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله زره و عمامه خود را باو پوشانید و شمشیر خود را حمایل او کرد و بر اسب خود سوار فرمود و روانه ساخت پس سه روز گذشت که نه جبرئیل از آسمان خبری آورد و نه از اهل زمین خبری آمد فاقبلت فاطمة بالحسن والحسین علیهما السلام علی ورکیها تقول پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها حسنین علیهم السلام بکنار گرفته بخدمت پدر بزرگوار خود حاضر شده عرض کرد اوشك ان يوتم هذان الغلامان تر سست که این هر دو فرزند من یتیم شوند فاسبل النبی عینیه یبکی پس ریخت رسول خدا اشکها از هر دو چشم خود در حالیکه گریه میکرد فقال معاشر الناس من یاتینی بخبر علی ابشره بالجنة وافترق الناس فی الطلب لعظیم ما راوا بالنبی وخرج العواتق

واقبل عمار بن قتادة يبشر بالعلى پس فرمود ای گروه مردم هر که از شما بیارد خبر علی بن ابیطالب
بشارت دهم او را به بهشت خندان ده نشینان از خلق بیرون آمدند پس عمار بن قتاده
بیرون رفت تا برگردد و برگشت به بشارت داد آنحضرت را برجعت علی بن ابی طالب
وهبط جبرئيل على النبي فاخبر بما كان فيه و جبرئيل نازل شد و خبر مفصل آورد
واقبل امير المؤمنين ومعه اسيران و مائة راس وثلثة ابعرة وثلثة افراس مع سيفه
پیش آمد امیر المؤمنین با او بود دو اسیر و یک مقتول و سه شتر و سه اسپ فقال النبي تخبرني ام اخبرك
بما كنت فيه يا ابا الحسن پس آنحضرت فرمود آیا دوست میداری که من خبر دهم ترا
بسرگذشت فقال المنافقون هو منذ ساعة واحدة قد اخذه المخاض وهو
الساعة يريد ان يحدثه الحديث وقد نقلته مختصرا پس منافقان امت گفتند یک ساعت
می گذرد که درد زه گرفت او را و اینک میخواهد که خبر دهد او را بسرگذشت او بنا بر جهالتی
که از زبان شان بر آمد كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا
این ست معنی مختصر حدیث و تتمه را بخوف طول و اندیشه ملال ناظرین بیرون شد
از اصل بحث ترک کردیم بالجمله ازین روایات امثال آن مصرح می شود که علم هر شی بالفعل
برای حضرات حاصل نبود و انتظار وحی برای استعلام حال بود نه برای استیذان تبلیغ گرچه
در بعض مواضع همین قسم باشد و صدوق در رساله اعتقادیه می فرماید که اعتقاد ما در کیفیت
نزول وحی انست که در میانه هر دو چشم اسرافیل لوحی ست پس هر گاه حق تعالی می خواهد که به
تکلم شود ان لوح را به پیشانی اسرافیل میزند پس آنرا می بیند و بمیکائیل القا می کند و میکائیل
بجبرئیل و جبرئیل بانبیا میرساند و شیخ مفید رح می فرماید هذا اخذه الصدوق من شواذ
الحديث وفيه خلاف لما قدمناه من ان اللوح ملك من ملائكة الله

فی الاصل هو الکلام الخفی ثم یطلق علی کل شیء قصد به افهام المخاطب علی الستر له
عن غیره یعنی آنچه شیخ صدوق در تصویر وحی بیان کرده از اخبار نادره غیر مشهوره اخذ کرده
مخالف است با آنچه خود گفته است که لوح فرشته ایست از فرشتگان خدا و وحی در اصل کلام خفی
پوشیده را می گویند و اطلاق می کنند آن را بر هر چیزی که قصد کنند بآن افهام مخاطب را باخفا از غیر
او وقتیکه اضافه کنند آن را بسوی خدا بیشتر مختص می باشد بآنچه اختصاص دارند بآن پیغمبران
الی آخر ما افاده و در تفسیر لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه در بابی وجوه مختلفه
گفته است که وحی نمی آرد که خداوند عالم منع بفرماید پیغمبر خود را از عجلت بقرآن نیکه در سمای
رابعه باشد زیرا که آنحضرت حافظه نگذرد و نبود علم او بآنچه در آسمان چهارم بود پیش از آنکه وحی آن باو
برسد فلا معنی لنفیه عما لیس فی امکانه و اگر قائلی بگوید که آنحضرت علم داشت بآن
موضوع فی السماء الرابعة نقض می کند مذهب خود را که تخصیص میداد قرآن را بآسمان چهارم
زیرا که آنچه در سینه آنحضرت است با فی الارض است فلا معنی لاختصاصه بالسماء الرابعة انتهی
نهم آنکه در احادیث مستفیضه دیده ان الائمة اذا شاؤا ان یعلموا علموا شیخ محمد بن
یعقوب کلینی سه حدیث را باین مضمون باسانید مختلفه ذکر کرده در دو حدیث اول از حضرت
جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود ان الامام اذا شاء ان یعلم علم و در
روایت سیم از آن حضرت روایت کرده اذا اراد الامام ان یعلم شیئا اعلمه الله ذلک
اقول به یجمع بین الاخبار احسن جمع علیه یحمل احادیث علم ما کان و ما یکون
و ما هو کائن و در دعاء الندبة المعروفة و در کافی ازین مقوله در باب علم ما کان و ما یکون
و انه لا یخفی علیهم شیء شش حدیث است و در مواضع دیگر نیز این مضمون وارد شده است
و در چند حدیث اول وارد است که سیف تمار می گوید که ما نزد حضرت صادق علیه السلام بودیم در

از شیعیان حاضر بودیم فقال علینا عین آیا بر ما جاسوسی هست پس ملتفت شدیم براست و چپ
عرض کردیم لیس علینا عین فقال و رب الکعبة و رب البنیة سه بار بعد آن فرمود اگر من بودم
در میان موسی و خضر هر آینه می گفتم که علم ما بیشتر است از علم شما و خبر میدادم ایشان را بآنچه علم
بآن نمی داشتند ان موسی و الخضر اعطیا علم ما کان و لم یعطیا علم ما یکون و ما
هو کائن الی یوم القیمة و ظاهر است که تفحص آنحضرت از وجود جاسوس و عدم آن دلیل است
بر عدم فعلیت جمیع علوم و حمل سوال بر آنچه کاشف از عدم علم نباشد بدون قرینه بینه دال
قطعیه نیست پس قیاس بر سوال الهی که ساحت علمش از عدم علم قطعاً مبری است قیاس
مع الفارق است من له سبیل الی العلم و ان لم یتعلم بعد لا ینسب الی الجهل پس نسبت علم
ما کان و ما یکون باعتبار عدم انسداد ابواب علم نسبت بحضرات مقدسه حجج [illegible] منکر نیست
و علیه یحمل ما ورد فی بعضها لیلة القدر و توجیه عرض الاعمال علیهم فیها و همچنین عرض
اعمال بندگان بر سید الانس و الجان در بصائر الدرجات آورده که از ابی الحسن علیه السلام از کریمه
اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله پرسیدند پس فرمود که اعمال بندگان از نیکی و
بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر صبحی خواه ابرار باشند خواه فجار پس ترسید
بلکه از احادیث کثیره معلوم می شود که حق تعالی از برای حضرات حجج کثیره برای علم قرار
داده بود قال المجلسی طاب ثراه باب جهات علومهم و ما عندهم من الکتب و انه ینقر فی
آذانهم و ینکت فی قلوبهم و جای دیگر نوشته است باب ان الله تعالی یرفع للامام عمودا
ینظر به الی اعمال العباد و در جمله احادیث این باب تمام روایت کرده و قال ابو جعفر
علیه السلام ان الامام منا لیسمع الصوت فی بطن امه حتی اذا سقط علی الارض اتاه ملک
فیکتب علی عضده الایمن و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ حَتَّى إِذَا شَبَّ رَفَعَ اللهُ لَهُ عَمُوداً مِنْ نُورٍ يَرَى فِيهِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا
وَلَا يُسْتَرُ عَنْهُ مِنْهَا شَيْءٌ یعنی حضرت ابو جعفر فرمود که امام از ما هر آینه می‌شنود آواز را
در شکم مادر خود تا آنکه هرگاه متولد می‌شود فرشته می‌آید در بازوی راست او می‌نویسد وَتَمَّتْ
كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ تا آنکه چون بزرگ
جوان می‌شود بلند می‌سازد حق تعالی برای او عمودی را از نور که می‌بیند در آن دنیا و مافیها را و هیچ
چیز از او پوشیده نمی‌شود پس آنچه بعضی گمان کرده‌اند که در هر حال و هر وقت حضرات را علم جمیع اشیا
حاصل است خالی از تحکم نیست بلکه مراد همان است که گفتیم که ایشان متمکن اند از علم جمیع اشیا
الا ما یثبت استثنائه فاضل قزوینی در شرح احادیث تسلم لما کان و ما یکون می‌گوید که مراد از آن
علم قرآن است فانه تبیان کل شیء یکون الی قیام الساعة لا یخفی علیهم شیء منه اذا ارادوا
ان یعلموا علموا بالاستنباط من القرآن اقول دانستی که طریق علم حضرات منحصر در استنباط
از قرآن نیست بل هذا احد الوجوه و وجوه دیگر بسیار است چنانکه شیخ محمد بن یعقوب کلینی
در باب جهات از جعفر امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده قال مبلغ علمنا علی ثلثة
وجوه ماض وغابر وحادث فاما الماضي فمفسر واما الغابر فمزبور واما الحادث
فقذف في القلوب ونقر في الاسماع وهو افضل علمنا ولا نبي بعد نبينا یعنی انتهای
علوم ما به سه چیز است فاضل قزوینی در شرح آن گفته که مراد از ماضی استنباط حوادث
سابقه است بر زمان امامت امام حی و مراد به غابر باقی است که از الفاظ قرآن و مدلول مطابقی
و تضمنی آن در می‌یابند و مراد به حادث استنباط امور متاخره است از ماضی قوله فاما الماضي
فمفسر قال القزوینی ما یصرح به الامام السابق ویلقیه الی الامام اللاحق فلا یحتاج
الی استنباط علیحده واما الغابر فمزبور قال المزبور المکتوب في القرآن واما الحادث

قذف فی القلوب و هو عبارة عن الهام الله تعالی المقدمات المعلومة بترتیب صحیح لاستنباط
الحوادث بالفکر فی لیلة القدر و نحوها و نقر فی الاسماع بالنون و القاف قال و المراد
اسماع الملائکة لنا انه فی لیلة القدر و غیرها و قوله لا نبی بعد نبینا دفع لتوهم کون
العلم الحادث بالنحو بحیث مستلزما للنبوة و در روایت دیگر از حضرت امام رضا منقول است
اما الغابر فما تقدم من علمنا و اما المزبور فما یاتینا و اما النکت فی القلوب فالهام
و اما النقر فی الاسماع فامر الملک و این همه صریح است در عدم فعلیت جمیع علوم ملکه شان
شان که کل ما یکون بالفعل او بالقوة القریبة من الفعل حاصل نیست و محول بمشیت
شان ثبوت شان تابع مشیت الهی است پس چه استغراب دارد که علم شان در بعض احیان مثل سائر
افراد انسان بالفعل متعلق ببعض جزئیات غیر الاحکام الالهیه نبوده و نیز در کنجی از کنجهای خانه
اینجاست مهارتی خاص نمیداد و قول علی علیه السلام لا ابالی ابول اصابنی ام ماء اذ لم اعلم
بعنا و نحو ذلکم بالفاظها صحیح نباشد هرگاه خواسته باشند با عظایم امور را توانند فهمید زیرا که
دانستی که حضرت امام زین العابدین در روایت سمکه فرموده تجلوا والله امر الله و امر اولیاء الله
وقد سلف تمام الحدیث پس ظاهر است که حال حضرات در علم کائنات بر یک نمط نیست پس
دعوی فعلیت جمیع علوم کما که منافی اخبار و غیر آن از متواترات بالمعنی است افراط است در حق
علم حضرات ایشان با جمله معرفت مراتب حضرات که خالی از افراط و تفریط باشد بر اکثر ناس
صعب است و لذا ورد ان امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الا نبی مرسل او ملک مقرب او مؤمن
امتحن قلبه للایمان و تخصیص قول شان اذا اراد الامام ان یعلم شیئا اعلمه الله
بانچه در عالم امکان است و گاهی از عرصه عدم بعالم اکوان میآید محکی است بیجا که دلیل بر آن
قائم نیست و منافاتی صریحی با این جمله ندارد است اما آنچه در حدیث لیلة القدر وارد است پس ظاهر است

که عرض اعمال برای اطلاع و اعلام حضرت است اگرچه در بعض مواضع تصدیق معلومات شان
و تطبیق آن بر کائنات مطلوب باشد لیکن حصر آن ممنوع است گاه است که تفصیل اجمالی باشد و تفسیر
مجملی کما فی بعض روایات لیلة القدر و اما آنچه میر یوسف علی در مناظره با قاضی نور الله نور الله
مرقده نوشته آنکه قلمی شده که کلام بلاغت انجام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دلالت بر آن
می کند که در جمیع احوال بر ضمایر جمیع مردمان مطلع باشند و این مدعا ابا دارد که بعضی اوقات
بر ضمایر مطلع باشند این مسلم است اما حضرت امیر علیه السلام در خطبة البیان فرموده انا الذی اعلم
ما یحدث فی اللیل شیئا بعد شیء الی یوم القیمة انا الذی اعلم ما یحدث فی ساعة بعد ساعة
انا الذی اعلم تغیرات الازمان و حدثانها انا الذی اعلم اعمال الخلق فی مشارق الارض
و مغاربها و لا یخفی علی منهم شیء پس قاضی نور الله علیه الرحمه در جوابش نوشته که سابقا
این خطبه بآنحضرت ثابت نیست و فقیر مکرر عرض کردم که عبارات خطبة البیان و جمیع معنی خدام
آنرا فهمید موافق قرآن و اصول نیست پس بالضرورت باید که نسبت آن عبارات بآنحضرت
امیر علیه السلام باطل باشد یا تاویل بوجهی باید که مخالف قرآن و اصول نباشد و دیگر تحقیق
نباشد که غلاة شیعه بسیار دعویهای بلند و سخنان چند بآنحضرت نسبت داده اند با آنکه
بعضی آنحضرت را خدا گفتند چون بالوهی خطبة البیان مجعول است می تواند بود که آن خطبه را یکی
از ایشان بآنحضرت منسوب کرده باشد **اقول** مراد آن این است که در آن خطبه واقع است انا آیات الله
الکبری التی اراها فرعون و عصی انا عصا الکلیم به اخذ بناصیة الخلق اجمعین
ائمه اگرچه از آیات خدا هستند عن داود الرقی سالت عن الصادق علیه السلام عن قول الله
عز و جل و ما تغنی الآیات والنذر قال الآیات هم الائمة والنذر هم الانبیاء لکن تعبیر
شان بآیات یا از جهت آنست که امامت مدلول آیات بینات است و یا ازین جهت که آیات

کمال قدرت الهی اند انکه بعضی آیات خوارق عادات که موسی بنظر فرعون آورده بود و باشد
وجود عصا عظیم زیاده تر است که بعد ازین نقل کرده و انا النور الذی قبس
فهدی انا صاحب موسی والخضر ومعلمهما انا الذی جاوزت بالکلیم فی البحر واغرقت الفراعنة
انا حملت نوحا فی السفینة انا صاحب نوح ومنجیه انا الذی انجیت ابراهیم من نار
نمرود انا مونس یوسف فی الجب ومخرجه انا الذی تاب علی داود الی اخر الفقرات
الطامة فیما تعرفه العقول ... ترجمه و معنای این فقرات آنست که منم نوری که موسی
اقتباس ... و ازان ... یافت منم نوری که موسی اقتباس آن نمود
پس براه آورد او را منم ... منم رفیق موسی ... در یا منم آنکه غرق کردم
فرعون و فرعونیان را منم آنکه ... نوح را در کشتی منم آنکه صاحب نوح و نجات دهندهٔ او
منم آنکه ... ابراهیم را از آتش نمرود منم مونس یوسف در چاه کنعان و نجات دهندهٔ او
منم آنکه توبهٔ او را قبول کردم ... ظاهر این فقرات ... در اقوال ... که افعال خدا و ... نسبت بحضرت
واقع است بطلان ... مگر آنکه تاویل سازند بتکلفات بسیار که منافات ...
... فی البحار فی کتاب الحجة بعد ما نقل فی روایة وجدها ابوه فی کتاب عتیق
فی الفضائل فی معرفتهم بالنورانیة مثل ذلک اعنی قوله انا الذی حملت نوحا الی الوصی
... علیه السلام الا ان یحتمل ان یکون المراد به و بامثاله ان الانبیاء بالاستشفاع
بنا والتوسل بنا ... عنهم المکاره والفتن کما دلت علیه الاخبار الصحیحة یعنی علامه
مجلسی ... بعد نقل روایت معرفت ... که ... کتابی قدیم در فضائل حضرت
... این فقرات ... که ... آنحضرت علیه السلام
... احتمال ... که ... و ... بود

آن شاه که از پیغمبران باستشفاع بحضرت و توسل بانوار مقدسه شان مکروهات دفع می‌نمودند
فتنه‌ها نجات می‌یافتند چنانچه از روایات صحیحه بثبوت میرسد و این تاویل اگرچه صحیح است
لکن از سیاق این عبارات بمراحل دور است و اگر راه چنین تاویلات مفتوح شود هیچ کلامی
بی تاویل نخواهد بود پس چنین تاویلات حسب ضرورات بعد صحت روایات لایق اعتناست
نه بدون آن والله یعلم من بعد سید ست علی نوشته که آنچه در صحت نسبت خطبة البیان بحضرت
امیر مومنان ع دغدغه نموده‌اند وجهی ندارد زیرا که عقل ناطق است بآنکه هر کس را که ذره از
ایمان باشد این نوع سخنان بلند از زبان مبارک حضرت امیر علیه السلام نشنیده نقل نمی‌کند
و قاضی در جوابش نوشته که دغدغه در صحت نسبت خطبه که بحضرت امیر ع بنابر آنست که
بثبوت ایمان راوی این خطبه ما ظاهر نشده هرگاه حال این [illegible] باو وصول انتساب آن
دلالت کند حکم جزم بر عدم صحت آن باید کرد چه جای دغدغه انتهی بعض کلامه و اما آنچه بعض غلاة صحب
از راه طعن و استهزا گفته است نیز امام را علم ما کان و ما یکون نزد اثنا عشریه ضروریست پس
این همه اشتیاق فرق شیعه در بلاد عراقین و خراسان و هندوستان خصوصا بلاد پورب و بنگاله
و دکن و لکهنو و فیض آباد مفصل او را معلوم خواهد بود و مقدار کثرت افواج ملتن با وتمام جنگی
اینها با فرنگیان و توپخانه و آلات حرب معتقدان و مخلصان او دارند نیز نزد او ظاهر باد پس
این همه خود را مخفی داشتن بتوهم آنکه مثل مرزا مظهر مرحوم کسی بدغا قصد کشتن من نماید گرما
نتواند کشت که مقدر نیست بر چه چیز حمل توان کرد در امت و هر بن صالحین انبیا و اوصیا
گذشته‌اند و مخالفین معاندین آنها در پی ایذا افتاده بلکه هتک عرض و نقصان بدن
و اتلاف نفس شان کرده و آنها تن ببلا کشی در رضای الهی داده صبر پیش نهاد همت خویش ساخته
و استتار و اختفا و فرار اختیار نکرده قوله تعالی و کاین من نبی قاتل معه ربیون

كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ
يُحِبُّ الصَّابِرِينَ حال آنکه موت شان باختیار شان نبود و بطول عمر و غلبه تسلط خود
در آخر کار یقین داشتند انتهی کلامه **اقول** این شریر بی‌تمیز در حق امام زمان که بمنزلهٔ آیه تطهیر
چه قدر دراز نفسی و زبان درازی و استهزا و طعنه زنی از راه جهل و عدوان بکار برده
جزاه الله عن نبیه و اهل بیت نبیه اسوء الجزاء چه این کلام متود کلام او
بکلمات کفار که تحکمات بیجا بر پروردگار خود می نمودند و از راه استخفاف به پیغمبران عموماً می گفتند
لولا انزل علیه سورة من ربه **اقول** اگر این خود مسلمات اهل خلافت که سنت بادیه درباره
انبیا که مقربان حضرت سبحانیه اند چنین جاری بوده که اول ایشان را بموت شان خبر میداده
و میانه موت و حیات ایشان را مخیر ساخته هرگاه موت را بر حیات اختیار می کردند در آن وقت
حکم بقبض ارواح ایشان می فرمود شیخ عبد الله بن شمس الدین انصاری سنی در عصمة الانبیا
نوشته است اما قصة لطمة موسی الملك بعد ثبوت كونها قطعية فيحتمل ان يكون
لاجل اسائته للادب صورة فظن موسى لانه ظنه شيطانا تسوّل عليه و تبرأ عنه
قاصدا لنفسه لما انه علم سنة الله تعالى فی انبیائه ان یخبرهم اولا و یخیرهم
بین الحیوة و الموت فیعد ما اختار الموت یامر بقبض ارواحهم فاذا سبق قبل الاجابة
على التخيير ظن ان القائل المتصور بصورة البشر یقول ما یقول عنادا و تعنتا و یستعجل الاجل
و یرید هلاکه فخیل له فیه غلطه فدفعا عن نفسه ما ادی فیه الی ذهاب عینه الی آخر ما قال
و حاصل معنی آنکه در روایات معتبره اهل سنت وارد است که حضرت موسی کلیم الله ملک الموت را که بارادهٔ
قبض روح آنحضرت حسب حکم رب العزت آمده بود یک سیلی زد که حدقهٔ چشم او بیرون آمد و چشم حضرت
یک چشم زدن او را بیک چشم کور ساخت پناه بخدا از چنین افترات جابرسولان خدا پس

شیخ عبدالله در تاویل آن می گوید که بعد ثبوت قطعیت این روایت احتمال دارد که بسبب [illegible]
بظاهر حال موسی گمان کرده باشد که پناه بخدا این ملک نیست بلکه شیطان است که خود را در زی ملک
زینت داده یا بشریست فضول که بقصد کشتن در آمده زیرا که حضرت سید المرسلین [illegible]
در باره موت انبیا که ملک موت نزد ایشان قبل آنکه ایشان را از بیشتر خبر دهد ایشان را تخییر [illegible]
موت و حیات پس بعد آنکه موت خود را اختیار فرمایند [illegible] ملک الموت [illegible]
پس هرگاه ملکی خلاف ضابطه [illegible] اطلاع و تقدیم تخییر گفت که داعی حق را لبیک
بگو [illegible] حضرت موسی دانست که این ملک الموت نیست بلکه
متمثل [illegible] که بسوء ادب من غیر اذن الله آمده است پس دفع شر او از خود [illegible]
فرمود آن منجر بکوری یک چشم ملک الموت گردید چنانچه تاویل ابرای کور ساختن چشم ملک گوش
فلک نشنیده باشد این [illegible] عصمة الانبیا از تخطیه انبیا که سابقین او نوشته بودند [illegible]
کرده بود مضایقه نداشت لکن این چه حمق است که بزبان آورد اگر پیغمبران در میان فرشتگان
و شیاطین و اشرار انس و جان تمیز ندهند پس وحی را چگونه از وساوس تمیز خواهند نمود
که از جمله آنکه مقربین باشد که آنها مصداق هم بامره یعملون حتی که هیچگونه بی اشارت
بدون اذن رب اقدام تواند کرد و پروردگار عالم چگونه از سنت قدیمه خود تخلف ورزد
وکیف ما کان هرگاه سنت جاریه پروردگار عالمیان در باره موت پیغمبران چنان [illegible]
که اول پیغمبر آنرا از عزم قبض روح مقدس ایشان آگاه و تخییر فرماید و باز ایشان را
در موت و حیات مخیر سازد پس این سنت الهیه چنانکه ائمه هدی در نزد شیعیان آگاه اند
پیغمبران نیز بتصریح صاحب عصمة الانبیا آگاه اند پس فرار حضرت موسی [illegible]
علیه السلام را از دست خدا نا ترسان فرعونیان در هنگام اخبار مومن آل فرعون

بما حکاه الله تعالی فی القرآن حیث قال عزّ من قائل قال یا موسی انّ الملاء یأتمرون بک
لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین فخرج منها خائفاً یترقب و هرچه چیز
مع خوان کود و همچنین اختفای رسول مختار در غار از شر کفار که در فکر قتل و آزار آنحضرت
بودند و حکم آنجناب در آن هنگام بعلی بن ابی طالب بخواب بستر مبارک که بسبب آن شرف
نزول و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله برای آنحضرت حاصل گردید و همچنین بهجرت
آنحضرت بدیار یثرب و ایثار سکنای بلدهٔ طیبه بر موطن اصلی و جای قرار خود از چه راه مگر آنحضرت
را افضل المرسلین می بودند با آنکه نزد جمعی از اهل سنت بتصریح عبدالحق دهلوی حقیقت روح و علم
ساعت و دیگر امور ربانیه و خصائص سبحانیه مطلع بود درین سنت الهیه اطلاع نداشت یا از مقوله
ربانیه و لن تجد لسنة الله تبدیلا یا خبر نبود یا وثوق بوعده حضرت رب العزت بنصرت
و اظهار دین و کتش که از اخبار و آثار بسیار ثابت می‌شود نداشت کل ذلک من المستحیلات پس اگر علم
و اختیار ائمه دین موجب حیات و افسنه و اوقات آن موجب وجوب اقتحام شان در هر مهلکه بوده باشد
پس علم انبیا بطریق اولی موجب آن خواهد بود و اگر علم شان بسلامت خود مشعر و باعث تحرز از چنین
مهالک الا حیث اراده الله منهم ذلک بوده پس همچنین علم ائمه بسلامت خود مشعر و باعث تحرز از چنین
مواقع خواهد بود و ثانیا می گوئیم جناب ابا جعفر اسد در رجانة فی الجنان در جواب این کلام که
تشنیع و خورده‌گیری از بادشاهان ایام جاهلیت را در معارضه این مقام ذکر فرموده که حق سبحانه و تعالی
بلا شک و ارتیاب بلا خلاف عالم السر و الخفیات چرا در اوقات بی سامان و ارزومندی
سلاطین با ان خاتم پیغمبران را بوجود دنیا و رد تا از تعب و نصب و تحمل اذی از قوم خود محفوظ
و اهل اسلام بصنوف نعم و راحت محفوظ می بودند می فرماید که از جمله چنین وقایع قصه‌ایست
که از جذب القلوب شیخ عبدالحق دهلوی بذکر آن می پردازم و آن اینست که چون

بتسخیر ممالک شرقیه برآمد و اتفاق مرور او بمدینه طیبه افتاد یکی از پسران خود را درین مقام بخلافت نشانده متوجه شام و عراق شد اهل مدینه پسر او را بدغا کشتند تبع بقصد انتقام باز بسر مدینه آمده داد قتال داد و بسبب اوی در معرکه کشته شد پادشاه سوگند خورد که تا این بلده را خراب نکند قدم پیشتر ننهد بعضی از احبار یهود که با وی بودند گفتند که این بلده محفوظ بحفظ الهی ست و این را هیچ کس خراب نتواند کرد و این شهر دار الهجرة پیغمبر آخر الزمان است که از اولاد اسمعیل باشد تبع باستماع این کلمات از اراده که داشت باز ماند و محمد بن اسحاق می آرد که تبع خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد و با وی چهار صد از علمای توریت بودند که ترک مرافقت او نمودند و عقد موافقت بر اقامت مدینه بآرزوی ادراک سعادت صحبت پیغمبر آخر الزمان بر بستند تبع برای یکی از ایشان خانه بنا کرد و جاریه بخشید و اموال جزیله داد و کتابی نوشت که در آن شهادت اسلام خود ثبت نمود و از انجمله این ابیات است ؎ شهدت علی احمد انه ٭ رسول من الله باری النسم ٭ فلو مد عمری الی عمره ٭ لکنت وزیرا له و ابن عم ٭ و این کتاب را مختوم ساخته بکلان‌ترین این جماعت تفویض نمود و وصیت نمود که اگر وی نبی آخر زمان را دریابد این کتاب را بخدمت او برساند و اگر نه باولاد و اولاد اولاد خود بگذارد و قریب باین حکایت است حکایت ملک سیف ذی یزن و حاصل آن بنا بر آنچه در کتب سیر فریقین مسطور است آنست که چون حق تعالی او را بر مسروق ابن ابرهه فتح و ظفر ارزانی فرمود و صنادید عرب بتقریب مبارکباد نزد او رفتند و آن پادشاه بعد از آنکه بلوازم جهانداری کما ینبغی پرداخت روزی حضرت عبد المطلب جد پیغمبر صلی الله علیه و آله را از میان آنها طلبیده در خلوت بشارت بوجود محمد صلی الله علیه و آله داد و گفت که این امر را از یهود پوشیده و نگاه دار و بقوم خود مگو که از حسد ایشان ایمن نیستم و بعد از آنکه آنحضرت مبعوث شود قریش با او مخاصمه نمایند و فتنه ها انگیزند و آنحضرت بضرورت بمدینه بیرون آید

احبار یعنی علما یهود و نصاری

علم سیر

بایکی کردن

بایکی کردن

نقد عمر در بادیه مهاجرت بسوی یثرب نهد و با اهل مدینه که در دایرهٔ پیروی او آمده باشند ملحق گردد
و همه بر همین سیرت آن بخرمی انجام پذیرد و من اگر بر حیات مستعار اعتماد میداشتم لشکرها را مرتب
ساخته به یثرب میشتافتم و بنصرت دین حق می کوشیدم پس آن ناصحی و احزاب آن پادشاه تبع
و سیف ... بمنزلهٔ شاه اسماعیل صفوی و شاه عباس صفوی قرار دهند و حق تعالی را که
قادر و قوی و مالک است بندهٔ ضعیف شمرند که تمهید امت را بجای مهدی آخر الزمان ع واگذارد و او تعالی از الخطا
اعطائی ... و اندیشه که در امثال چنین مواکب دو پادشاه عظیم الشان خود را برای
نصرت و امداد جناب خاتم الانبیاء آماده کرده بودند و تمنای آن داشتند که در رکاب سعادت
آنحضرت اعدای او را مقهور سازند آن همه را مبعوث نگردانید الی ان شاء ما قال ابن ... در این صورت
نتیجه ... جواب الشاعره خواهد داد مثل همان جواب آنها که در وقت سلاطین صفویه خروج نکرد
خواهد بود بلکه بطریق اولی الی آخر ما افاد فعاد فقال والضیا قول سیفی و نیز اوامر او
... آنحضرت ... و هم از خویش و اقوام خود کسی که قریش باشند با آنکه مسیدا نسبت که
... چنین چنین خواهد بود و همچنین حرمت حضرت عبد المطلب نفیس النفیس
... بنت سیما آنحضرت مثل مخفی داشتن ام ابراهیم ابراهیم
... حضرت ... تصریح بآن نمی کنند که هرگاه بحسب تقدیر ازلی مقرر
شده بود که حضرت صاحب الامر تسلط هم خواهد یافت دیگر او را هیچ عذری در غیبت و اختفا
نماند خواه انصار باشند و خواه نباشند پس اگر سنیان گویند که خدا را میرسد که بگوید من آنچه خواهم میکنم
گوئیم همچنین مهدی علیه السلام را میرسد که بگوید که من آنچه خواهم می توانم کرد چنانچه محمد صلی الله
علیه و آله در وقت خود انصار ... و در وقت سلاطین صفویه امر
خروج ... و دارید ... که برای ما که دلیل علم آنحضرت بما کان و ما یکون

مختار الرب ... باشند ... اوقات ... اختیاران

برناصبی منقلب سازیم و گوئیم علم حضرات بما کان و ما یکون کیفما کان یعنی ظاهری این باشد و خواه بمعنی
متی شاؤا ان یعلموا علموا که مشتمل بر فعلیت شطری وافی از علوم و قوت قریبه سایر آن باشد علی ما حققه
المحققون باعث بر تحکم بظهور آن بغیر پروردگار غفور نظر باجتماع اسباب و تهیأ سایر امور
از آمادگی مدعیان نصرت از موالیان و مظهران ولای آنحضرت نمی تواند شد چه ادعای لسانی
امریست جداگانه و تاهب و تهیا و واقعی امریست علیحده اگر در نظر ظاهر بینان این همه عساکر
معاون و ناصر آنحضرت بنظر درآیند از کجا که در علم بواطن و سرایر و معرفت ضمایر که شیعیان برای
آنحضرت مثل سایر آبای طاهرین او بمفاد روایات مخبر صادق باثبات میرسانند نیز امر یقینی منوال
باشد بلکه می تواند بود که آنحضرت بسبب علم ما کان و ما یکون و اطلاع بر ضمایر شان بعدم صدق
ایشان در ادعای نصرت دانسته باشد و بمفاد الملک عقیم فهمیده باشد که اینها بر وقت ظهور من و انزال
خودها از مناصب که مناسب حال شان نباشد و در وقت اظهار عدل واقعی و تسویه بین الضعیف
والقوی دشمن خواهند گردید و چنانکه امویه و عباسیه بلکه سایر مدعیان خلافت با وصف
ادعای قرابت و اعتراف باحقیت حضرات هیچ دقیقه از معادات و قتل و غارت و هتک حرمت
بمحض توهم ادعای ریاست و تخیل اختلال مبانی حکومت فرو گذاشت نکرده باشند با این مدعیان ریاست
نزد صاحبان فهم و ذکا ثابت است گو مدعی موالاة و آرزومند ملاقات باشند در هنگام عزل شان
از مناصب جلیله که بسبب فسق لایق آن نیستند نیز بر دعوی خود قایم نخواهند بود و کار
بمعادات خواهد کشید و نوبت از جائی بجائی خواهد رسید پس علم آنحضرت بپادشاهی چنین
بادشاهان سبب ظهور آنحضرت چنانکه ناصبی گفته نخواهد بود بلکه سبب عدم ظهور آن خواهد بود پس
شگرف است که این ناصبی بکمال فخر سر خود که پر از جهل و خباثت است با وصف عدم خبرت بر بواطن امور حجت
بر عالم ضمائر و سرائر می آرد و نفهمیده اند که علم امثال او بر امام زمان حجت نیست که علم یکی دیگری

باعث التزام می توانند شد بالخصوص هرگاه علم معترض ظاهربین نسبتی بعلم حقیقت بین نداشته باشد
پس چگونه امام زمان از علم خود قطع نظر نموده بر گفته این و آن اعتماد نموده ظهور نماید خصوصاً بعد ازانکه
حال امویه و عباسیه بتجربه بپایه امتحان رسیده باشد آری هرگاه باعلام الهی صدق مدعیان
نصرت کما ینبغی اطلاع خواهد یافت البته ظهور فایض النور رونق افزای جهان خواهد گردید و زمین را
از عدل و داد پر خواهد فرمود اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و اجعلنا من انصاره و
اعوانه والقائلین لاعدائه و اهل شنأنه پس بمجرد توهم فاسد و احتمال کاسد عدم
واستعداد اهل زمان برای امام زمان بان طعن نتوان کشود هرگاه پیغمبران اولی العزم را در معرفت حال مردم
و انتخاب مخلصان امم بسبب تکیه علی الظاهر اشتباه می بود که مثل حضرت موسی ع از هفتاد هزار مقصد
واز هفتصد هفتاد نفر را برای مناجات پروردگار خود اختیار فرماید و حال کفر و نفاق آنها
در وقت مکالمات حضرت رب العزت بر خلائق منکشف گردید و نیز باید حضرت رسالت مآب ص در جنگ حنین
لشکر عظیمی از مهاجرین و انصار بسیار آید باز در مقابله کفار کافه مهاجرین و انصار آنحضرت
و محبی آنحضرت را در میان کفار اشرار یکه و تنها گذاشته راه فرار بر قرار اختیار نمایند منظنه
ظاهر بینان مردم شناسی و هم قیاس خود در حق جمعی بهم رسانند چگونه نزد باطن شناسان دل آگاه
بپایه اعتبار و محک امتحان اعتبار توانند رسید پس بگمان فاسد شان اعتماد نموده البته قدم
جسارت بر اظهار ریاست نتوان گذاشت مقوله الملک عقیم را از نظر نتوان انداخت و رابعاً از آنچه
بعض وجوه که جناب والد ماجد اعلی الله درجاته فی الجنان درین مقام افاده فرموده مختصر بیان
می شود که از جمله وقایع که دلالت بر بطلان زعم ناصبی دارد و ارباب انصاف را آگاهی میسازد ماجرای
جنگ احد است و آن در کتب تواریخ و تفسیر مفصلاً مذکور و بر السنه جمهور مشهور است هرگاه ارباب عقل و
هوش منقولات ملاحظه آن نمایند بیقین میدانند که آنانکه بزعم شما حق تعالی در قرآن مجید مدح

وستایش آنها در باب یاری و نصرت و حسن عقیدت نسبت بجناب سید المرسلین چه معنی دارد بسیار
فرموده و بگمان شما بنهایت شجاعت و جلادت و عزت معروف و با ایمان اقوی بمشاهده معجزات
نبوی فایز بودند و یقین داشتند باینکه دین آنحضرت بر سایر ادیان غالب خواهد آمد و آنحضرت را
تسلط تام بهم خواهد رسید و وقت شدت هیجا و صعوبت وغا از خدا و رسول گذشتند و راه
فرار با قرار در نزد رسول مختار اختیار کردند و بآن حمیت عربیه مشهوره پروا از عار
و عقوبت نار ننمودند پس چه گمان میکنی در باب نصرت و یاری قشون و افواج سلاطین شیعیه و جمیع
که از جمله آنها فساق بوده اند و جمعی بفساد اعتقاد و تعصب مبتلا گونه باشند و با این همه نصرت
و یاری حضرت صاحب الامر علیه السلام می نمودند لکن چون اقوال آنها مطابق افعال ایشان نیست معلوم
که حال آنها در شدت و صعوبت چه خواهد بود بالجمله ادراک وجوه [illegible]
حالات بشری مخصوص جناب رب الارباب و حضرت رسالتمآب و من عنده علم الکتاب من الائمة
الاطیاب ممن اطلعهم علی خفایا اسراره و انبأهم باخباره من الراسخین فی العلم هرکس
نمی تواند که بمجرد اوهام قاصره که از کسی بمنصه ظهور رسد جزم نماید باینکه او از انصار حقیقت دارد
عقل و هوش را از ملاحظه مرآت ماجرای مصالحه حدیبیه متجلی و هویدا می گردد که این چه عداوت
اهلبیت را که بر جگر گوشه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که سمی آنحضرت است عرض نمود
تاسی تام بخلیفه ثانی حاصل است در اعتراض بر حضرت رسالتمآب که بی مصالحه و حکم ربانیه به
مقربان درگاه صمدانیه منزه گمان نمود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بمحض جبن عار و ملامت را
بر خود التزام می فرماید از این جهت زبان بایراد بر آنحضرت گشاده گفت لم نعطی الدنیة چنانچه
از فاروق مرویست که در آن روز امر عظیم بخاطر من خطور کرد نزد رسول خدا رفتم و گفتم که تو پیغمبر حقی
گفت بلی گفتم نه ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطل فرمود بلی پس گفتم که چرا این حقارت و مذلت قبول

میکنم و منکر که بعد از آنچه او مرا فضایح نخواهد گذاشت و البته آنچه بمن وعده فرموده وفا بان
خواهد فرمود باز فاروق گفت که نه تو بمن وعده فرموده بودی که رفته بمکه رویم و طواف خانه کعبه نمائیم قرار
امروز چگونه گفتم امسال واقع نمیشود فاروق از نزد رسول خدا محزون برخاست و نزد صدیق رفته
شکایت کرد او مطابق قول رسول جواب داد و براتی گفت او فرستاده خدا است هرچه میکند بحکم خدا
میکند و مصلحت را او بهتر میداند تو را نشاید که بر گفته او اعتراض کنی و در روایتی آمده که آنحضرت
فرمود و فراموش شد شما را که در روز احد فرار اختیار کردید و پیش گرفتید و من شما را میخواندم و هیچ یکی از
شما التفات نمی کردید فراموش کردید روز احزاب که دشمنان از اعلی و اسفل متوجه بودند همچنین
بود لیکن مردم ایشان آمده خاموش شدند اکثر از سیر سلف صالحین پیشوایان دین
در بلا صبر را اختیار کردند چنانچه خداوند تعالی وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا
وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِينَ تعریضا بصاحب الزمان علیه السلام ذکر کرده پس مصداق لقد ضحکت بعد استنباء
که آدمی را بر عفران نارمی انداز دامن ناصبی خواهد که عیب فرار و عار نامردی و جبن خلفای
خود را که منشاء نفاق و دیار پرستی بود و حیله تخفی و ستر نماید چهبت آنها را بذریعه مطاعن
سیدنا التنزیل الجان که موت و شان نقص قرآن اجر رسالت افضل پیغمبران است کیا تعفن سند
گرداند حال آنکه مراتب علیه منیعه مقامات عالیه ثبوت حضرات نزد دوست و دشمن بمثابه
وضوح شمس آفتاب تابان روز روشن همگنان بدیدن بیست صفت الغیب بنی عبدالمطلب
و بنی هاشم و بنی الزهراء عن اقدامهم ناکلین و عن اعدائهم خائفین وقت بنی هاشم
سیما بنی عبدالمطلب بالخصوص بنی علی و بنی الزهرا را در وقت معارضه لیرالی مجادله
و مجادله دیگر ان پای مقامات ثبات اقدام شان در معارک مردانه کمصداق

فدر بعد ثبوت ثابت بود و یا اکثر صحابه دران بر جا نمی ماند بر السنه جمهور مشهور است هذا ابو
الا علی علی المرتضی اسد الله الغالب لیث بنی ابو طالب مفرق الکتائب این است بعد کلام
شان که شیر خدا و غالب بر اعدا و مفرق جماعات اهل عناد در وغا بود اول المجاهدین
مقدمهم فی النزال حین قتل الفرسان و الرجال بیشتر مجاهدان و مقدم مردان در معارک
قتال در وقتیکه اقران و امثال از کار خود بدیدند و چاره کار در کناره کشی بدیدند شجاعت
وی در میان عالمیان ضرب المثل و جلادت او در جهانیان از همه افضل بلکه یک ضربت او افضل
از عبادات جن و بشر و هو الذی قاتل الابطال جری ذکره علی السن العالمین و جاهد بذی
الفقار مردة الکفار و عتاة الفجار من القاسطین و الناکثین و المارقین قد عجبت من
حملاته فی الوغا ملائکة السموات العلی و حمی له الفدا جاهد فی الله جهادا فی سبیله
ابان الله به فضله علی القاعدین بما ظهر مستبین و ثبت ذریته الاطائب
و عترته الاکرمون النجد و الشجاعة و مقاساة دواهی ریب المنون افنسیت او
تناسیت سبط الرسول الامین ابا الائمة التسعة الانجبین کیف قاتل علی قلة
من ناصره بحیث لا مغیث له و لا معین قتالا شدیدا یطیح الرؤس و لا یبکی لاعداء الذین
قاسی دواهی الزمان و تحمل کل اذی ناله من یدی اهل الشنئان و هو اربط جاشا و اشد
باسا مع انه قد حوصر بین الاعداء و منع من الماء فجاد بنفسه و جاد من بمعزته بمهجته
من ولده و عشیرته فی سبیله حتی مضی لسبیله قیل فی شانه ما رایت مکثورا قط قتل
عشیرته و ولده اربط جاشا منه فبعد ما تمت الحجة المحتجة او صوا بالصبر سلوک هذه
فاعلیهم من الائمة و دینهم اعرف بمصالحهم و مصالح الامة و او صیا که در بعض اوقات با وجود
مساعدت اسباب ظاهری فی تحمل شداید و مکاره می شوند نه ازین جهت است که بنا بر خذلان

خود را عزیز میدارند و محنتها و مشقت ها را بر خود گوارا نمیدارند بلکه مبتنی بر مصالح بهایه یا حکم
خفیه می باشد از کلام خود نا حسبی لایح میگردد که استتار برای تدبیر کار و مصالح روزگار غیر جبن
و خوف نیست از اشرار کما ذکره فی ذیل قصة الغار پس اختفا بحکم ضد المصالح اختیار حال
اهل روزگار و یا از جهت اطلاع بر بواطن اسرار اصلا بخوف جبانی اشعار ندارد و طول و قصر
زمان را درین چنین دخل نیست پس محاذاة آنچه در حق امام زمان که تابع فرمان حکیم علی الاطلاق است
از راه طعن و طنز بطعن سنان لسان گفته کفار و جاحدان نبوت انبیا نیز نمی توانند گفت که چرا حضرت
عیسی بعد از رفعه الله الی السماء و زوال عنه خوف الاعداء و حضرت ادریس و حضرت خضر که حجج خدا
بوده اند در میان خلق برای هدایت بنگشتند و کناره گزیدند و راه مجاهده نپیمودند و خود را هی فرمودند
بمثل اینها و جهاد حضرت سید الشهداء ع و ظلم و بیداد اشقیا و عذر مدعیان نصرت دیگر مقام اتمام حجت
و هوس قائلی در خبر باقی نمانده قال والد العلام فی بعض افادات المقام و هم از جمله قصص
و واقعات که هیچون شاه باده غفلت را بهوش آرد و زنگ از تلبیسات و تدلیسات را که ناصب عداوت
بکار برده می خواهد که عوام خلق را فریب دهد از مرآت حق بزداید واقعه نامه حضرت مسلم و حضرت
سید الشهداء ع است بیان آن بقدر آنچه بما نحن فیه تعلق دارد اینست که چون اهل کوفه نامه های
متواتر و رسولان پی در پی متضمن استدعای قدوم آنحضرت فرستادند و اظهار مراتب نصرت
و یاری می کردند که شایان شیعیان خالص می باشند در خدمت آنحضرت کردند حضرت امام حسین علیه السلام
طریق حزم و احتیاط مرعی داشته حضرت مسلم بن عقیل را که برادر عم زاده آنحضرت بود بکوفه فرستاد
و نامه بدین مضمون قلمی فرمود که مسلم بن عقیل را از طرف خود بسوی شما روانه ساختم تا او حقیقت
حال و وفق خلوص شما را که در باره من دارید و اجماع عزم و ثبات شما لذا اید بالمشافهه دریافت
نماید و تمهید امر می کنم که با و بیعت کنید عهد و پیمان استحکام که با بد محکم سازید اگر ...

از حسن ارادت شما و خبر بیعت کردن شما مخبر سازد ان شاء الله تعالی من از عقب وی انشاء الله بشما
میرسم والسلام پس چون مسلم بکوفه رسید اهل کوفه قریب هجده هزار مرد بشرف بیعت فایز
شدند و در اظهار مراتب خلوص عقیدت و اظهار حسن ارادت دقیقه فرو گذاشت نکردند
حضرت مسلم حقیقت حال را بخدمت امام حسین علیه السلام فرستاد و آخر اهل کوفه با این
عهد و پیمان بکرات نقض عهد کردند و طریق عذر و مکر را پیش گرفتند و حضرت مسلم را شهید کردند
و آنچه بر حضرت سید الشهداء گذشت بر تمام خلق و خرد روشن است احتیاج بیان آن نیست
و از آنجا که از اجماعیات امامیه است که علمای دین مذهب امامیه در غیبت کبری نائب عام جناب
امام زمان اند و الراد علیهم کالراد علیه علی باقی الائمة کما فی مقبولة عمر بن حنظلة پس صاحبان
انصاف که بمزید عقل و فهم اختصاص داشته باشند حضرت صاحب الزمان را بجای حضرت سید الشهداء
فرض کنند و علمای دین را که نائبان آنحضرت اند بجای حضرت مسلم قرار دهند و سلاطین و امرای
زمان را که دعوی تشیع می‌نمایند و آرزوی خروج آنحضرت ظاهر می‌سازند بجای شیعیان
کوفه که در باطن از اهل خلاف و در ظاهر مظهر وفاق بودند بتعقل در آرند و ببینند که در مراتب امتثال
و اطاعت شیعیان دنیائی را نسبت به نائبان حضرت صاحب الزمان با وجود اعتراف زبانی ایشان
باینکه مجتهدان نائبان آنحضرت اند ملاحظه فرمایند اگر آنچه شیعیان کوفه در اوائل نسبت
بحضرت مسلم از مراتب فرمان برداری و انقیاد بجا آوردند ایشان آن طریق را نسبت بعلمای دین رعایت داشته باشند
محل گفت و گوی اینها می‌توانند شد که چنانچه شیعیان زبان اطاعت نواب حضرت صاحب الزمان علیه السلام
می‌کنند البته اگر صاحب الزمان علیه السلام خروج نماید اطاعت فرمان بردار و جان نثاری خواهند کرد و چنانچه
بر حضرت امام حسین علیه السلام اتماما للحجة خروج لازم گردید بر حضرت صاحب الامر هم خروج واجب
هر چند باشد در عذر غیبت آنحضرت می‌توان گفت که چون شیعیان بار اول نقض بیعت نمودند

در نوبت شهادت حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا رسید حق تعالی توانند فرمود که
هرگاه از این امت جفاکاران نمرد نکث عهد بعمل آمد الحال هر چند ادعای نصرت نمایند بعد
هیچیک از ایشان امامت امر خروج و ظهور آنحضرت را مفوض بعلم ازلی خود داشته‌ام خصوصاً نظر باینکه
بعد از امام حسین امامان دیگر که تدارک امور شرعیه با ایشان متعلق بود موجود و مترقب الوجود بودند
بخلاف حضرت صاحب الزمان عج که بعد او امامی نخواهد بود اما در صورتیکه علمای دین در نظر
ایشان خواسته باشند اگر احیاناً از این جمله کسی حرفی که منافی باسند ایشان باشد هر چند حق صریح
باشد بزبان آورد او را مستحق تعزیر دانند مردم اطاعت مخلوق را معصیت خالق خود خطا
کنند چنانکه مشاهده و معاینه است چگونه در اداء ما نحن فیه وثوق بایشان می‌توان کرد نهی المحنا
اقول مصداق این مقال و موضح از حقیقت این حال قضیه مقاتله اهل ایران است با روسیه
و میانیان که در قریب این ایام بمنصه ظهور رسیده لهذا ذکر مجملی از آن که زبانزد و مفهوم شده و بحد شیاع
رسیده مناسب این مقام گردیده پس بدانکه بادشاه جم جاه فتحعلی شاه طاب ثراه که در زمان
تقدم دانی علمای دین بی سبقت از امثال و اقران خود از بادشاهان بر بوده و چندین
ممالک را مثل شیروان و گنجه از دست کفره روسیه بتصرف خود آورده اهل اسلام و ایمان را
در آنجاها داد که در ظل رافت او بآسایش بسر می‌بردند من بعد کفار و اعدای دین و دولت بعد از
غفلت ایشان باز آن ممالک را بتصرف خود آورده بر ضعفای مؤمنین بنای ظلم و بیداد و قتل
و هتک عرض نهادند و آن بیچارگان استغاثه بان شهنشاه زمان نمودند و آن گیتی ستان
مصلحت او این ندید که بدون رضای ایشان رسید ناچار مطلوب بجناب سید ...
مجتهدان زمان آنجا استدعا ... ایشان استغاثه نمودند و جناب ممدوح که بترجیح فتوح شان
هزاران رحمت باد اولا دبادشاه جهان را بجهاد ترغیب جهاد و اعلام از ظلم نهاد بنا بر

اعانت ملهوفین فرمودند و من بعد خود بنفس نفیس متوجه جهاد گردیدند و باعانت پادشاه اسلام ایمان و نصرت شیعیان بر کفار غلبه نمودند و آنها مقهور شدند و درین اثنا از قرار انچه مسموع گردیده عباس میرزا شاهزاده که ولی عهد بود و با افواج روسیه نصرانیه ساختگی کرده بود باندیشه اینکه جناب مجتهد اوحد من بعد باستقلال برتبه سلطنت فایز شود و خود از ریاست محروم بماند در باطن با کفره مع گردید لشکریان خود را مخفی مامور ساخت که از جنگ واقعی باز مانند تا آنکه طرف مقابل بر لشکر مومنین غالب آمدند و حال جنگ منقلب شد و مومنین بحال زار برگردیدند و جناب معظم از فرط صدمه و الم بعد دو سه روز بعالم عدم رحلت فرمودند پس هرگاه حال حب ریاست بمفاد الملک عقیم چنین باشد وثوق بر عادل مدعیان و ایراد بر امام زمان از صفت نصفت بعید باشد و ازین حادثه صحیح شد که ساختگی با افواج کفره کلیه مفید نیست بلکه گاه است که مضر باشد فلا تغفل

مقصد اول

در اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم الصلوة و السلام است و دران چند مطلب است

مطلب اول

در اثبات امامت دوازده امام علیهم السلام بالاجمال بدانکه اطلاق شیعه بر انکس مناسب است که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بعد انحضرت رسول خدا بلا فاصله وصی و خلیفه و جانشین بحق بحقیقه بدانند و امامی اثنا عشری کسی را گویند که ازان جناب تا حضرت صاحب العصر مهدی منتظر علیهم الاف الصلوات من الله الاکبر همه حضرات را بترتیب خلفای برحق و پیشوایان مطلق دانند که اول ایشان ابن عم رسول مختار حیدر کرار حضرت ابو الحسن علی ابن ابی طالب علیه سلام الله الملک الغفار و علی آله الاطهار ما کر اللیل و النهار است و بعد ازان سردار جوانان اهل بهشت فرزند بزرگش حضرت ابو محمد امام حسن مجتبی علیه السلام و بعد ازان حضرت برادرش سردار جوانان اهل بهشت حضرت ابی عبد الله الحسین سید الشهدا علیه التحیة و الثنا

مقصد اول در اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم

بعد آن حضرت فرزند ارجمندش حضرت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام
بعد آن جناب فرزندش حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام و بعد آنحضرت فرزندش
ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام و بعد آنجناب فرزندش حضرت
ابی الحسن الاول امام موسی کاظم علیه السلام و بعد آنجناب فرزندش حضرت ابی الحسن الثانی
علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا و بعد آنجناب فرزندش حضرت ابی جعفر
محمد الجواد التقی علیه السلام و بعد آنجناب فرزندش ابو الحسن الثالث حضرت امام
علی النقی علیه السلام و بعد آنحضرت پسرش ابو محمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
و بعد آنحضرت فرزندش حضرت صاحب العصر والزمان قایم منتظر مهدی علیه السلام سمی
حضرت خیر البشر و مکنی بکنیت آنحضرت علیه و علیهم الاف التحیة والسلام همه ایشان را معصوم
دانند از گناهان و افضل دانند ایشان را از سایر رعایا ایشان در جمیع ضروریات دین و مذهب
معتبر باشد و از آنجمله است آنکه اذعان نماید باینکه امام دوازدهم موجود است و غایب است از نظر
اکثر خلق و البته ظاهر خواهد شد و زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد بعد آنکه از ظلم و جور
پر گردیده باشد عجل الله ظهوره واتم نوره ولو کره المشرکون و معتقد باشد برجعت و برگشتن
حضرات یا بعض ایشان را بالاجمال چنانکه تفصیلش خواهد آمد انشاء الله تعالی و همین است
مذهب حق و صاحبش ناجی است و دیگر مذاهب همه باطل است و ارباب آن هالک خواهند منسوب
بتشیع باشند مثل زیدیه که بخلافت زید بن علی بن الحسین علیهما السلام قائل اند و بعض از اینها
حضرت امیر علیه السلام را بلا فاصله خلیفه میدانند و بعضی آن سه خلیفه باطل نیز قائل اند
وهم احق بان ینسبوا الی اهل السنة من ان یضافوا الی الشیعة و مثل اسماعیلیه که اسمعیل
ابن جعفر الصادق ع را امام گویند و کیسانیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام محمد بن حنفیه را

امام دانند و مختار بن ابو عبید ثقفی را نیز باین مذهب نسبت کرده اند و الظاهر انه بریٔ منه
کما یکشف عنه رسالة النادر لابن نما و المزار للمفید علیهما الرحمة و بعضی از اینها گفته اند که او
نمرده است او دست مهدی و او غایب شده است تا ظاهر خواهد شد و بعد او امامی نیست و بعضی
گفته اند که او مرده و امامت باولاد او رسیده و مذاهب باطله میان ایشان بسیار بوده اخوند علیه الرحمه
می فرماید الحمد لله که همه منقرض شده اند و نیز فرموده است که اکثر فرق از اسماعیلیه و غیرهما
بعد مرور ایام ملحد شدند و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح گردانیدند
و ازین فرقه قلیلی درین ایام پنهان هستند اقول جمعی کثیر از اینها در اطراف یمن و هندوستان
و ماوراء اند و امام خود را ملا می نامند و اینها دعاة دارند و بعضی [illegible] [illegible] می بودند
در عهد جناب رحمت غفران پناه آقا محمد طالب ثراه و یکی [illegible] [illegible] [illegible]
خدمت آن قدوه علمای اخیار گردیده مجملاً مطمئن گردیده و نیز گشته اعتقاد [illegible] [illegible]
از طرف جناب معظم مذکور ملاقات شده بود من بعد رفته رفته بکتمان بعض [illegible] [illegible]
حالش منکشف شد و بقول اینها دوازده اخوند علیه الرحمه فرموده و مثل ناووسیه که می گفتند
که حضرت صادق علیه السلام نمرده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد او مهدی است
و مثل فطحیه که بعد از حضرت امام جعفر صادق ع عبد الله افطح پسر بزرگ آنحضرت را که در ظاهر
و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب امامت باو منتقل نشد امام میدانستند و بعد از او امام
موسی کاظم علیه السلام را امام می دانستند و عبد الله چند روزی بعد از حضرت صادق
زنده بود و فوت شد و مثل واقفیه که میگفتند که حضرت امام موسی ع زنده است پنهان
شده است و او مهدی است بعد از او بامامان دیگر قایل نبوده اند باز اخوند علیه الرحمه فرموده
و از جمله این فرقه ها تا حال که سال هزار و صد و نه از هجرت است پیش از سه فرقه نمانده اند

[illegible]

و مثل حنفیه و زیدیه و سائر فرق همه منقرض و مستاصل گشته اند و از ایشان بغیر نامی نمانده است
مانند قائلان بامامت محمد پسر حضرت صادق ع و قایلان بامامت موسی بن جعفر و بجعفر کذاب و امثال ایشان
اما باطل بودن مذهب آنها که منقرض شده اند پس احتیاج به بیان ندارد زیرا که مدعی امامتی از
ایشان ظاهر نیست و باجماع امت معلوم است که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه
کسی باشد که بیان تکلیف نماید برای ایشان و کند مکلف به تعلیم و معلم ایشان بوده باشد
تکلیف ما لا یطاق است و آن عقلا قبیح است و ایضا جمیع امت اتفاق کرده اند برآنکه
ما بین حق و بیان ... باید که موجود باشد تا روز قیامت و ایضا باجماع مرکب جمیع امت
ثابت ... بعضی باصحاب مذاهب ... انتهی کلامه اعلی الله مقامه خواه منسوب بتشیع نباشند
مثل سائر اهل سنت و شقاق از خوارج و نواصب و سنیان اگرچه بعضی متعصبان ایشان مثل
فاضل ... از غایت تعصب ... بجای تشیع نموده باشند و آنها درین
استعمال مصداق مصراع مشهور ... بر عکس نهند نام زنگی کافور ... می باشند زیرا که در تشیع اعتقاد
بخلافت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بلا فاصله بعد حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله اجمعین بنص جلی قرآن مجید و فرمان رسول رب حمید شرط است و اهل خلاف
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام را بلا فاصله خلیفه نمی دانند و نه خلافتش را منصوص
می دانند بلکه اعتقاد کافه اهل سنت آنست که خلیفه اول ابی بکر رضی الله عنه است باختیار خلق
نه بنص خدا و رسول چنانکه مذهب جمهور مخالفین است و بعضی از غایت وقاحت ادعای
تنصیص خلافت او می نمایند شارح مقاصد گوید که جمهور اصحاب و معتزله و خوارج برآنند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر امامت کسی بعد خود نص نفرموده و بعضی گفته اند که
ابو بکر نص کرده و پس حسن بصری میگوید که نص خفی بر خلافت او صادر گشته و تقدیمه ایاه فی الصلوة

وبعضی از اهل حدیث می گویند که حضرت رسول خدا صلعم نص جلی بر خلافت ابی بکر نموده و دلیل اینست
که آنحضرت در هنگام قرب وفات خود فرمود بیارید نزد من دوات و کاغذ را تا بنویسیم
برای ابوبکر کتابی را که دو کس با هم درباره او اختلاف نورزند ثم قال یأبی الله و المسلمون
الا ابا بکر و جمعی می گویند که آنحضرت صلعم نص فرمود بر علی بن ابی طالب و هو مذهب الشیعة انتهی
محصل کلامه خلیفه دوم بنص خلیفه اول عمر بن الخطاب است و خلیفه سوم بسبب قضیه
شوری عثمان بن عفان است و بعد مقتول شدن او خلیفه چهارم علی بن ابی طالب است
ولیس هذا کله من التشیع فی شیء با آنکه تشیع ماخوذ است از متابعت مبنی بر محبت
و چونکه متابعت امامیه مر علی بن ابی طالب علیه السلام را بدان مرتبه اوضح است که سنیان
هم بآن اعتراف دارند پس همین مناسبت بطریق نقل شیعیان را در اصطلاح شیعه
می گویند شهرستانی در ملل و نحل می گوید الشیعة هم الذین شایعوا علیاً و قالوا بامامته
وخلافته نصاً اما جلیاً او خفیاً واعتقدوا ان الامامة لا تخرج من اولاده
فان خرج فبظلم الی آخر ما قال و در غنیة الطالبین و اما الشیعة فلها اسامی الشیعة
الشیعة والرافضة و انما قیل لها الشیعة لانها شایعت علیاً و فضلوه علی
سائر الصحابة و چون سنیان از متابعت و مشایعت امام الانس و الجان ابی نموده اند
با آنکه آنحضرت در هر عهد حق خود را طلبگار بود و تظلم از اهل روزگار می فرمود اما
گاهی اعتنا نمودند و دیگران را بر او تفضیل دادند و بقول او تعالی اولئک هم خیر البریة
که بروایت دارقطنی مفسر بآن جناب و شیعیان اوست گوش ندادند پس تشیع بجای
ایشان را هرگز نمی زیبد تغییر اصطلاح با وصف مخالفت ظاهره و عدم مناسبت
از داب محصلین خارج است و اصطلاحی است تازه که از اسلاف ایشان چنین تصریح نگشته

پس احداث اینچنین اصطلاح لیس الا تلبیس نیست و برای تسمیه شیعیان باین اسم وجهی دیگر
در حدیث مفضل از حضرت صادق ع ماثور ست انا خلقنا انوارا و خلقت شیعتنا من
شعاع ذلک النور فلذلک سمیت شیعه پس کن آن اشعاع بمناسبت لفظی و معنوی
شیعیان مقتبسان انوار ائمه اثنی عشر از اهلبیت ع که احد الثقلین اند حق باشند و بمفاد روایتی
که صاحب جواهر العقدین فی فضل الشرفین از ام سلمه آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود شیعة علی هم الفائزون فوز و نجات برای ایشان ست نه تابعان بکر و عمر که از
اهلبیت بیگانه و طریقه جداگانه دارند ابن اثیر در ترجمه محمد بن یعقوب رازی نوشته هو الفقیه
الامام علی مذهب اهل البیت علیهم السلام عالم فی مذهبهم کبیر الحال پس راست بگویند
که اگر ادعای تشیع حقیقی دارند شایعت و تابعت سنیان علی و آل او را که بمفاد حدیث
ابو بکر شافعی عن النبی صلعم انه قال ایها الناس قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به
لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی و روایات دیگر بهمین مضمون که در منهج العمل مذکور ست
مامور ست باثبات رسانند و الا چون آنکه ابن اثیر و شهرستانی و غیر اولاد عراق شایعت و متابعت
شیعیان نمود و خود را بیک کنار کشیده اند از دعوی تشیع خود فارغ خطی نوشته دهند و عار
ضلال برای خود اختیار نمایند زیرا که از تشیع حقیقی که مناط فوز و فلاح ست بی نصیب اند
بدون مناسبت اصطلاح تازه و مخترع بی اندازه لفظ شیعه را برای خود وضع کرده اند پس
هر چند که مشهور ست که لا مشاحة فی الاصطلاح لکن خالی از غلط بحث و تغلیط عوام نیست
و الامر بین الاستر و فیه عجب تر آنست که فاضل دهلوی از راه تعریض در باب اول تحفه در حدوث
مذهب تشیع می گوید قوله باید دانست که مذهب تشیع از ابتدای حدوث ظهورات رنگا رنگ
نموده کسوتهای گوناگون پوشیده در هر وقت برنگ دیگر ظاهر شده تا آنکه سلاطین

صفویه در عراق و خراسان در ترویج این مذهب و ضبط اصول و حفظ قوانین آن کوشیدند
علمای وقت سعی وافر بتقدیم رسانیده تمهید اصول و تفریع فروع بجا آورده کتب و رسائل
مدون ساختند ازان باز تبدل و تحول این مذهب موقوف شده و بر یک روش قرار گرفت انتهی
و تبدل خاصه همین مذهب سنت و بس اقول سبحانک هذا بهتان عظیم این دروغ بی فروغ
شاه صاحب را بوراثت شیخین کاذبین غادرین آثمین که این وصف شان باعتراف ثانی الخلفاء
نزد حضرت امام الثقلین والد السبطین مصداق علی مع الحق ثابت است نصیب گشته این ناصبی
بمفاد اینکه دروغ گو را حافظه نباشد گاهی طایفه خود را بالشیعه اولی و شیعه مخلصین [illegible]
می نماید و گاهی در صدد حدوث مذهب تشیع علی الاطلاق و تلون آن بالوان مختلفه بر می آید
اگر مذهب تشیع حادث است پس شیعه اولی ایشان هادی احداث آن خواهند بود و اگر تشیع تا صدر
نسخ نیافته بود این خامی در شیعه اولی بطریق اولی جاری و ساری خواهد بود و اگر ظهور آن [illegible]
در مذهب دیرینه ایشان برای ایزد منان جسمی ظهور او در سگ و گربه و انسان و شیطان [illegible] باشد
تطور آمد است تشیع چرا مورد طعن و لوم این قوم بوده باشد و اگر حدوث عیب باشد هر چیزی [illegible]
حادث است تخصیص بمذهب تشیع چه باشد و اگر کلام در قدم و حدوث اضافی است پس قدم [illegible]
تشیع حق ثابت و صدق است برای آنکه تسنن با امامت بمثابه جزو لاینفک نبوت است فان النبی [illegible]
صنوان بل نوران افترقا من نور واحد علامه حلی علیه الرحمه اولا از مسند احمد بن حنبل روایت
کرده که رسول خدا فرمود که من و علی بن ابی طالب یک نور بودیم نزد خدای تعالی قبل آنکه بیافریند
آدم را بچهارده هزار سال الحدیث بعد از ان روایت ابن مغازلی شافعی آورده که هر گاه خلق کرد
آدم را آن نور را در صلب او جا داد پس منتقل می شدیم از صلبی بصلبی تا آنکه جدا شدیم در
صلب عبد المطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة و در روایت حضرت صادق علیه السلام گفته است

الا نقل کرده شد یعنی در حالیکه نور را بود دیدیم از شعاع آن نور شیعیان را پدید آورده شد باز علامه
حلی علیه الرحمه از احمد بن حنبل و طبرسی علیه الرحمه از ثعلبی صاحب معالم التنزیل و کتاب بلیغ نصر و محمد بن
جریر طبری و دیگر اهل سنی و شیعه باسانید خود از حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده اند که چون
آیه کریمه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد جمع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب را
و دعوت نمود آنها را و هر یک از آنها گوشت یک جذعه یعنی بره راهی خورد و یک مشک کبیر آب را
می نوشید پس مرا امر فرمود که طعامی بسازم پس یک ران گوسفند را و یک مد گندم را جمع کردم
و یک کاسه شیر را حاضر ساختم فاکلوا و شربوا حتی شبعوا و بقی الطعام کما هو
کان لم یمس ثم لم یشربوا پس خوردند و آشامیدند و باقی ماند طعام باعجاز آنحضرت
چنانکه بود گویا دست کسی بآن طعام نرسیده و کسی آن آب را نیاشامیده بود پس فرمود
یا بنی عبد المطلب من فرستاده شده ام بسوی شما خاصة و بسوی سایر مردم عامة و دیدید
از من آنچه را دیدید از اعجاز پس کیست از شما که با من بیعت کند به بیعت من تا
که بوده باشد برادر من و صاحب من و وزیر من و عده های من بدهد و خلیفه من باشد
در بهشت پس کسی مبادرت بامتثال فرمان آنحضرت نکرد مگر علی بن ابی طالب فقال فعل
ذالک النبی ثلث فی کل ذالک اقوم و اقول انا علی ما نقله العلامة و فضل
بن روزبهان منکر خلافت انکار کرده و گفته که از ملحقات روافض است با آنکه همین
از مسند احمد بن حنبل و ثعلبی از اثر نقل کرده اند اگر الحاق کرده باشند آنها کرده باشند نه شیعیان
علاوه آنکه قدر یکه در روایت دیگر طبری موجودست که آنحضرت فرمود علی ان یکون اخی
وصاحبی و ابن عمی و وارثی فاضل در جواب از الفاظ خصائص آنرا
نقل کرده و افاده مطلوب کافی است که فی المغنی افاده ... فان ابو ثلاثة

هنا لیست و دانة المال و روایات صحیحه و وزارت مفسر آن است و قد نطقت بوزارته
احادیث الخاصة و العامة فیکون عاضدة لها امر آخر یخشی رسفینه انتهی
آورد و اخرج الطبرانی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الا اوصیاء
یا علی انت اخی و وزیری تقضی دینی الخبر و قال اخرج احمد عن بریدة قال قال
رسول الله صلعم لکل نبی وصی و وارث و ان وصیی و وارثی علی بن ابی طالب
قال و اخرج الطبرانی عن ابی ایوب ان رسول الله صلعم قال لفاطمة اما علمت
ان الله اطلع علی اهل الارض فاختار منهم اباک فبعثه نبیا ثم اطلع الثانیة
فاختار بعلک فاوحی الی فانکحته و اتخذته وصیا پس از روز اول اظهار
نبوت آنحضرت اظهار امامت حضرت امیر علیه السلام بوقوع آمده بلکه از روز الست
خداوند عالم استیثاق اخذ عهد و میثاق برای وحدانیت خود و رسالت نبی و وصایت علی
نموده کما هو منصوص فی المنصوص همواره تاسیس اظهار و تاکید در باب خلافت
تا آنکه حضرت رسالت پناهی بامر الهی که در آیه کریمه بلغ ما انزل الیک نازل شده
علی رؤس الاشهاد در روز غدیر نصب جناب امیر علیه السلام بعمل آورد و از امت
در سه روز استیثاق عهد بیعت گرفت حتی شیخین بخ بخ لک گفته بیعت و قبول اطاعت
انداختند و بر آنحضرت بامارت مومنین سلام کردند پس در صدر زمان بعثت تبلیغ
رسالت اسلام منتشر نشده بود و همین که آنحضرت ازین جهان رحلت نمود منافقین
و سائر اعدای دین که در کمین بودند آن عهد و پیمانی را که خداوند عالم از یوم الست
و رسول او در یوم غدیر بسته بود شکسته بدامان عمر و ابوبکر متشبث گشته راه اختلاف
پیش گرفتند بلکه در مرض آنحضرت پیش بینی می نمودند پس اول نزاعی که در مرض آنحضرت

بلاش تمهید غصب خلافت خلیل بالظهور رسید مقصود داشتم طالبان و شهرستانی در ملل و نحل گوید
فاول تنازع وقع فی مرضه علیه السلام رواه محمد بن اسمعیل البخاری باسناده عن عبد الله
بن عباس قال لما اشتد بالنبی مرضه الذی توفی فیه قال ایتونی بدوات و قرطاس
اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده فقال عمر ان رسول الله قد غلب علیه الوجع حسبنا
کتاب الله و کثر اللغط فقال علیه السلام قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع قال
ابن عباس الرزیة کل الرزیة ما حال بیننا و بین کتاب رسول الله یعنی اول
نزاعی که در مرض رسول خدا حسب روایت محمد بن اسمعیل بخاری واقع شد آنست
که بخاری از عبد الله بن عباس آورده که چون مرض آنحضرت سخت شد
فرمود بیاورید نزد من دوات و کاغذ تا بنویسم از برای شما کتابی که گمراه نشوید بعد آن
پس عمر گفت بدرستیکه درد و مرض غالب شده بر آنحضرت کافی است از برای ما کتاب خدا
پس بحث غالب شد پس حضرت فرمود که برخیزید از نزد من که لایق نیست تنازع پیش من
پس ابن عباس گفت که مصیبت کل مصیبت آنست که حائل شدند میان ما
و کتاب رسول خدا پس [illegible] آنحضرت [illegible] خود را بوقت آخر [illegible]
[illegible] از ضلال [illegible] عجب آنست که بعضی اهل سنت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] انه قال الکتبی لکم کتابا لن [illegible] آنحضرت
فرموده من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار [illegible]
دروغ فاحش موجب [illegible] گردیده [illegible] هیچ گونه رونق نگرفته تا آنکه [illegible]
نیز [illegible] قبول [illegible] فکیف غیرهم و اما [illegible] صاحب [illegible]
گفته است که [illegible] اول [illegible] اجتهاد [illegible]

و قرطاس فتعجب شنایع این تمرد در مقابل نص اجتهادی که دوات پیغمبر خدا آنحضرت فرمایا برای کتابت
من باعث رفع ضلالت است و مانعین در مقابل این نص صریح بمقوله حسبنا کتاب الله می آمدند
و اهل سنت آنرا از قبیل منازعات اجتهادی قرار داده و سبب ضلالت نمی پندارند لا والله ذلک
هو الضلال البعید انا لله و انا الیه راجعون شهید تعجب است که اختلافی که در امامت خلافت میان
امت پدید آمده آنرا از اسباب ضلالت نمی شمارند بلکه از فروع می پندارند با آنکه خود روایت کرده اند
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده است من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة پس اگر مخالفت در امامت که باعث تفرقه بر کفر است از قبیل ضلال نباشد دیگر ضلالت
از چه چیز خواهد آمد فانه اعظم خلاف فی اصول الاسلام قال الشهرستانی فی الملل
والنحل اعظم خلاف بین الامة خلاف فی الامامة اذ ما سل سیف فی الاسلام
علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الامامة فی کل زمان و قد سهل الله ذلک
فی الصدر الاول یعنی عظیم ترین اختلافی که در میان امت پدید آمده خلاف در امامت است
زیرا که چندین شمشیر کشیده که بقدر امامت در هیچ زمانی بهم رسیده و هیچ قاعده از قواعد
اسلام واقع نشده مگر آنکه در صدر اول خدای تعالی این امر را سهل ساخت قوله
جسد مبارک پیغمبر خدا را در بستر مرگ گذاشتند و دست برد بر حقوق اهل بیت نموده بنیان
دین اسلام را گشته گوناگون پوشانیدند انصار گفتند منا امیر و منکم امیر و عمر و ابوبکر
بطرف خود کشیدند و از صاحب حق کسی نپرسید و آنحضرت در شغل تجهیز مشغول
گردیده بود و هیچ علیحالی از بابت منازعت در حق ثابت خود نداشت و منافقه که در بین
بودند میدان از اصحاف دیده از هر سو دویده کار خود را بانجام رسانیدند اگر این حقه
تلفی و شرارت و غدر و خدیعت را که بقول عمر کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها

بلکه خود عمل آوردند در حق جبر بعینه خود که فاعل خیر و شر خدا را میدانند تسهیل امر بر خود پسندیدند
عجب باشد لیکن بی نظر اهل الحق که تجنب از اعتساف باشند در وقت بعینه است که این شر در
سرتا پا محمد در بخاری مخلوقات خود منسوب می نمودند بالجمله از این جهت هر آنکه بر طریقه قومیه
قدیمه قائم بود بسبب متابعت اهل شیعه گفته شد و آنکه از اهل اعتزال بر حق دست کشید
و داخل اعتزال شد با فرقین دیگر باهل سنت و جماعت نامیده شد پس اهل حق و تابعین بیت
کما فی تحفة العوام حیث قال اهل الحق اهل البیت و باقی مرجئة الخ انتهی بلفظه خلاصه آن
برآن قول اهل التسنن بنا بر اجتهاد ابن بنیاد گذاشته خلفا که بمرتبه مجتهد خبر داده اند و
اجتهاد را تا بحالت سنیه بعد از آن در ائمه اربعه که شافعی و مالک و ابو حنیفه
و غیرهم که منحصر ساختند و اول طریقه اعتزال داشتند تا آنکه ابوالحسن اشعری استاد اشعریه
از ابی علی استاد خود جبائی در ثلاث مائه مخالفت نمود کما فی التبصرة و در بحر آنچه
آورده که ابوالحسن علی بن اسماعیل که سلسله نسبش تا ابوموسی اشعری میرسد اول آن
کسیست که با ابوعلی جبائی معتزلی را مخالفت کرد و از مذهب اهل سنت و طریقه جماعت
رجوع کرد و این رجوع بطرف سنت او علامت بید الیل صاحب بحر المذاهب
گفته است که در مصداق اهل سنت اختلافست پس مشهور در دیار خراسان و عراق و شام
و اکثر اقطار آنست که آنها اشاعره اند اصحاب ابوالحسن اشعری و در دیار ماوراء النهر
مشهور آنست که آنها ماتریدیه اند اصحاب ابی منصور ماتریدی تلمیذ ابی نصر عیاض ماترید
قریه ایست از نواحی سمرقند و در میان هر دو طایفه اختلافست در بعض مسائل اصول
و محققان فریقین بسیار ابغلاف تعصب بین الطرفین است تا انگاه هر یکی که الا معتزله
کند بحکم خلفا بعد اعتقاد دارند مدعی آن هستند که ایشان از اهل سنت اند پس

تسنن چنین کل اشکالیست که هنوز منهدم و مصداق آن متعین نیست بلی اوزی ار رجوع شخص
بسنت بحکم مخصوص است بحسب صوری که دیباب سیزدهم در مقالات قومی که ایشان خود را
اهل سنت و جماعت خوانند اصول این قوم هفت فرقه اند فرقهٔ اول حراوریان وفات آن نسبت کنند
اصحاب ایشان کسی که اند دوم اصحاب ابوحنیفه و ایشان در اعتقاد پنج فرقه باشند اول
معتزله دوم بخاری و علی هذا القیاس سایر فرق را ذکر کرده و موافق آنچه صاحب مواقف گفته
معتزله بیست فرقه اند واصلیه عمرویه هذیلیه نظامیه اسواریه اسکافیه جعفریه
بشریه مزداریه هشامیه صالحیه حایطیه حدبیه معمریه ثمامیه خیاطیه جاحظیه
کعبیه جبائیه بهشمیه که اصحاب واصل بن عطا اعتزال عن مجلس الحسن البصری و ابوالحسن
اشعری کسی است که با ابوعلی جبائی مخالفت کرد پس از اعتزال انکار نمود نوبت برنگ
اشعریه اشعوریه که از حسن و قبح عقلی که از قبیل بدیهیات است انکار نمود عقل را بیکار
بسیاری از اصول عقلیه را بر هم زد و برهم ساخته و از اشعریه شعبه ماتریدیه پدید آمدند که
باز بطرز اعتزال بحسن و قبح عقلی رجوع کردند ولکن جمعیت حرمت شعلی اصل را نداشتند
بلکه بعض افاضل نوشته اند که بسیاری از ارباب طبایع سلیمه و اصحاب الذی بان است تغییر داده
و هر که بضعف اصول اشعریه مطلع میشوند انکار بعضی از اصول او مینمایند چنانکه استاد
معاصر التین سبکی در اصول شافعیه فروع نقل کرده که او در حق شیخ اشاعره گفته است
لیت شعری ما للاشعری لم یحصل مطلب الکلام کالنزول و العین و الید و القدم
و غیر ذلک فانه ذهب الی ان کلا من ذلک مما یجب الایمان به و الکیفیة مجهوله
و السؤال عنه بدعة فلا ادری لم فر عن حقیقة الکلام الی المجاز البعید ثم قال
و اعلم انه قد یرعوی الی تقیید جدید قد اقتباس قلیل لا اساس لبعض الله

منافی نص صریح القرآن وصحاح الاحادیث مثل ان افعال الله غیر معلل بالاغراض یعنی
نیست شیخ اشعری اگر صفت تکلم خداوند عالم را کلام نفسی بآن معنی قرار داده می گوید
که آن از جنس حروف و اصوات نیست نه از قبیل انشا و اخبار اگر معنی کلام نفسی نه
کانسی گفت که کلام او صفتی است مجهول الکیفیة که اجمالا بآن ایمان آریم چنانکه در
مقام صفت استوا که در کریمه علی العرش استوی در قرآن مجید آمده و در معنی نزول
که در بعضی آیات آمده و انه ینزل فی کل لیلة جمعة و در لفظ ید که در قول او تعالی
ید الله فوق ایدیهم آمده و همچنین در لفظ قدم در خبر آن حضرت گفته که بهر جا از اینها ایمان آوردن و
لازم است و کیفیت آنرا بعلم او باز گذاشتن و ارتکاب مجاز بعید قول بغیر سند بود و تفسیر کلام
رب مجید بمحض رای بود و دیگر اگر گفته باشند که شیخ اشعری با سنیان بدعت و اختراع می کند
عقیده بی دلیل مجرد استنباط قیاسی اساسی بنا کند آن اعتقاد منافی صریح با نص قرآن
و احادیث صحاح حسان مثل آنکه گفته که افعال خدا اصلا معلل باغراض نمی باشد نیست و این
عقیده او مخالف صریح با نص کتاب است از قبیل افحسبتم انما خلقناکم عبثا
الآیة عجب است از اهل سنت که چگونه شیعه را تشنیع می کنند که ایشان را معاجزه رسیده گاهی خود را
باسم اهل سنت می نامند و انهم آنقدر بسیار است در خلاف سنت عمل می کنند پس این اسم
بی مسمی است از اینجاست که صاحب تبصره می گوید که تا خویشتن را اهل سنت نام می کنند
این اسم حقیقی بود یا بطلان اگر گویند حقیقی بود محال است زیرا که سنت آن بود که پیغمبر
گفته باشد یا کرده باشد [illegible] و آن کس که [illegible] سنت خواهد بود [illegible]
[illegible] رسالت پناه کسی را خلیفه نکرد و ابو بکر نصب کرد و شما ابو بکر را خلیفه ساختید
باز ابو بکر بطریقه پیغمبر از دست داد و عمر را خلیفه ساخت باز عمر بطریقه [illegible]

ابو بکر را گذاشته بنای امر خلافت بر شوری گذاشت پس شما را این سنت نبوی چگونه قطع نظر
از این همه شیخین جاهای بسیار مخالفت نص رسول مختار نموده بدعتها در دین ایجاد کرده
چنانکه عمر بر منبر گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا انهی عنهما چنانچه حی علی
خیر العمل که فصلی از فصول اذان در عهد سید الانس و الجان بود عمر آنرا موقوف ساخته
عوض آن در اذان صبح الصلوة خیر من النوم افزوده و قوله البعل دیگر انا نعم
الی غیر ذلک من اوّلیاته و بدعاته التی سیأتی الاشارة الیها فی المطاعن الشاهد …
الحال از خلفای اهل سنت در گذشته حال فقهای ایشان را باید شنید ایشان در اکثر اعمال
قیاس در دین کردند علی الخصوص ابو حنیفه علی ما حکاه صاحب التحفة و جزو اول از عمده
احادیث کار نمیکرد و می گفت که قیاس بر اخبار مقدم است خبر متواتر اندکی بود و در مختصر
مسند ابو حنیفه مذکور است که ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب در تاریخ بغداد الکتاب نموده است
از مطاعن ابو حنیفه قیاسات او و خود در جواب آن نوشته که روایت آن کسی کثیر الغلط
باشد اگر چه پرهیزگار باشد مقبول نیست و خطیب همین حال داشت و کافی است در اثبات
این مرام انچه امام حافظ ابن جوزی در کتاب مسمی به سهم مصیب فی الرد علی الخطیب نوشته از جمله
خطاهای خطیب است چیزی که تشنیع نموده است آنچه خطیب خبر او بر ابو حنیفه که او عمل بر خبر
نمی کرد و جز این نیست که او عمل بر اخبار میکرد و این قول کسانیست که از فقه او خبر ندارند
بسه جهت اوّل آنکه ابو حنیفه روایات مرسله را حجت مقدم بر قیاس میدانست پس چگونه
رد اخبار خواهد کرد بخلاف شافعی دوم آنکه انواع قیاس چهار است قیاس مؤثر قیاس مناسب
قیاس شبه قیاس طرد و ابو حنیفه یک نوع یا دو نوع را استعمال میکرده و شافعی
هر چهار او همه انواع آنرا حجت میدانست انتهی اقول هر چند از کلام خطیب غیر معیب مفهوم میشود

که خطیب ابو حنیفه القیاس من یومئذ است در بحث شافعی آورده نظر که تشنیع کنند و سلام است

لکن روایت اول من قاس ابلیس و اعجب ما سمعنا القائلین ان ابو حنیفه شهرتست و زمخشری از یوسف

بن اسباط در باب مختصر البیع روایت کرده که گفت ابو حنیفه رد نمود بر رسول خدا

چهار صد حدیث را و این همه از ضعف مستند بود بلکه با اجتهاد و مقابله نص

بقیاس کار برد تشنیع بسیار در شیعه نیست چنانکه در این کتاب از جمله صد حدیث شطرنج را

ذکر نموده و ما بطریق الفرق یکی دو حدیث ذکر میکنیم گوید که از آنجمله است حدیث

نبوی صلی الله علیه و آله الایمان بالفرس ... الرجل ابو حنیفه گفت من سمعته ... کنیم

و از آنجمله است حدیث البیعان بالخیار ما لم یتفرقا ابو حنیفه گفت بعد لزوم

بیع مرد را آن خیار نیست چه در لسان المیزان از ... که یوسف بن اسباط گفته

ابو حنیفه ... ابن معین ... گفته که یوسف

بن اسباط ... و ابن حجر ... در کتاب ... تاریخ الملوک

والامم گفته که ... رساله غزالی ...

مشهور است و ابن جوزی در کتاب ابی اسحاق ... کرده که ... کرده

ابو حنیفه را از یک مسئله ... جواب ... روایت منقول است

کتاب ... کتاب منتظم مذکور است که ابو حنیفه ...

برکوع ... نیست ... ابن عمر ...

که گفت ان رسول الله کان اذا افتتح الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی منکبیه

واذا اراد ان یرکع وعند ما یرفع رأسه من الرکوع و روایت کرده ...

از ... صحیح ... روایت کرده که شنیدم یوسف بن اسباط ...

شنیده‌ام ابو حنیفه را که می‌گفت که اگر رسول خدا ادراک میکردم یا او مرا ادراک میکرد بسا
بسیاری از اقوال مرا اختیار می‌نمود نسبت خاک را با عالم پاک سبحان الله کبرت کلمة
تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا ای چون اهل سنت پیغمبر را با محمد میراثی
اگر ابو حنیفه را بر صواب پیغمبر را بر خطا پندارند جای تعجب نباشد بر ناظران کتب حنفیه از او
قیاسات از یک نوع با دو نوع و دیگر اعتبارات عقلیه بالکل بر همه مخفی نخواهد بود و خواب
ابو حنیفه در اشتهار و افصح بآن وارد در مختصر مسند مذکور است که ابو حنیفه بخواب دید که قبر رسول را
نبش کرده و در روایت دیگر نوشته که نبش قبر آنحضرت نموده استخوانهای آنحضرت را بر سینه جمع کرده
ترسناک از خواب بیدار شد لیکن از خواب غفلت بیدار نشد پس ابن سیرین گفت هذا رجل
یحیی علم رسول الله و حقیقت آنست که این خواب احتیاج به تعبیر نداشت بلکه از قسم رویای
صادقه و تعبیر در برابر او بود این معنی که فتاوی او و سنت نبوی احکام شرعی را مستاصل از بنیاد
آنحضرت [illegible] ساخته و در تاریخ صغیر بخاری در ذیل سنه عشر و مائة نقل از
محمد روایت نموده انه قال حدثنا الفزاری قال کنت عند سفیان فنعی عنده
ابو حنیفة فقال الحمد لله کان ینقض الاسلام عروة عروة ما ولد فی الاسلام
مولود اشأم منه یعنی هرگاه خبر مرگ ابو حنیفه نزد سفیان مذکور شد شکر الهی آورده گفت این
مرد شکست رسن اسلام را پاره پاره در اسلام ازین کس شومتر پیدا نشده دلیل این
تعبیر خواب ابو حنیفه که بقول همه مشربان او بظهور رسید شاه اسماعیل صفوی بوده
که با بنیاد استخوان شیخ امام این نباش او بلکه این هتک ساختن که هوان را به نبش قبر او
ساخت و استخوانهای او را از قبرش بیرون آورده دور انداخت و بعد آن باتش سوزانید
خاکستر او را بهوا پراگنده ساخته و جای قبر او را مطرح نجاسات گردانید تحت قاعده التسمیه

امام جعفر صادق علیه السلام قرار میدهند آنحضرت او را مکرر از قیاس منع و زجر فرموده
کرد و قیاس اثر بعته لمحق الدین او شاگرد رشید حماد بن سلیمان بود که تصریح بعض
نموده و گفته اند انه استاذ ابی حنیفة انتهی و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه
گفته است که بعضی از بزرگان معتزله گفته اند که غلط ابو حنیفه در احکام شرعیه عظیم است زیرا که
او گمراه کرد خلق را و غلط حماد عظیم تر است از غلط ابی حنیفه زیرا که حماد اصل ابو حنیفه است
انتهی بعض کلامه و تخصیص به ابو حنیفه نیست بلکه همان بعض در حق علقمه نوشته است غلط
علقمه و اسود عظیم تر است از غلط ابراهیم که این هر دو اصل اعتماد او بودند و غلط ابن مسعود اعظم است
از غلط شان زیرا که او اول کسی است که مبادرت کرد بسوی وضع ادیان به رای خود نیست حال اهل
شان که فرو متبع بر سنت که بر عکس را سنت نام نهاده اند هرگاه ترک عمل بر سنت یا سنت پیغمبر روا داشتند
ایشان را بجهت اتباع سنت بجوال سنت بنیان گفت انصاف را عمل بر سنت خود و شان که همواره پدید
و در بدعات خود و شان اهل سنت حق توان گفت چنانکه ابو بکر را پرسیدند که تو رسول خدا
خلیفه ستی گفت گفتند پس کی خلیفه شدی گفت مردم مرا انتخاب نمودند گفتند منتهی
انتخاب خلیفه قوم است لا خلیفه رسول الله آبا و اصول پس اعتقاد شان به محمد
بالکل الشیء نیست که شیعه از حال او شنیده به طریقه رسول پروردگار مقبول و رسول مبعوث
آنحضرت و سنزید لک بیانا پس میگوییم که در جمع المذاهب مرقوم است فی الدرة الفاخرة
للمحقق انسانی مولانا عبد الرحمن الجامی مذهب الاشاعرة ان لله سبحانه صفات
موجودة قدیمة زائدة علی ذاته فهو عالم بعلم قادر بقدرة مرید بارادة و علی
هذا القیاس اما کلام تحفه نظام شاه ولی الله شاه عبد العزیز دهلوی محمد خان سنت
باید شنید که در تحفه از صفات زائده میگوید که مسئله انصاف کند

که قول بصفات زائده و بحلول صفات در ذات از اعظم تشبیهات است پس اگر بگویند که
این مذهب اهل سنت نیست پس قبول آن لازم نیست خواهیم گفت که اهل سنت نزد ما اهل قرون مشهود لها
بالخیر اند و از ایشان قول بزیادت صفات مروی نگشته و اما این فرقه که از آنها متاخر اند دعوا
می کنند که اینها از اهل سنت اند پس تقدیر آنکه این قول ایشان بدعت در دین و اختراع شنیع باشد بحال
وهم جهال جناب والد ماجد می فرماید که این عبارت او چنانکه می بینی مشتمل بر چند فائده است
اول اینکه ابو الحسن اشعری که کلام در صفات نموده و صفات زائد بر ذات دانسته بشهادت والد تا
از اهل بدعت بوده و معلوم است که توبه اهل بدعت مقبول نیست بالاتفاق پس لابد که امام اشاعره
اگر توبه هم کرده باشد از اهل نار باشد باجماع اهل اسلام پس امام اشاعره بالاشبهه مصداق آیت
اصدق من الله قیلا وجعلناهم ائمة یدعون الی النار دوم اینکه اشعریها مطالب با
عداوت اهل البیت علیهم السلام و اسلاف و اخلاف او که من جمله قائلین بزیادت صفات اند از اهل سنت نباشند و از دیگر فرق
اسلامیه که بالاتفاق نیستند پس از اهل اسلام خارج باشند و نعم ما قال الشاعر و ملیحة
شهدت لها ضراتها والفضل ما شهدت به الاعداء پس ... بن حزم دال از اهل سنت
ارباب اعتزال که از این اشعریه کناره گزیده بر عقل و رای تکیه زده اکثر جا با عقل کج ... منفرد اند
و آنانکه از اهل سنت موجود اند بر رنگ اشعریت قرار گرفته از عقل دست بر داشته اند فجعلناهم کالانعام
بل اضل سبیلا اما اینکه ثناء ما گفته که رد بر صفویه بسبب تشنیع و اصول شان بر یک رنگ
قرار گرفت بهتانی است صریح و افترائیست بعید و تمام آشکارا، تو والاخ هذا اصولنا قدیما و حدیثا
بین ایدیکم صاحب جامع الاصول در ترجمه محمد بن یعقوب کلینی می گوید محمد بن یعقوب الرازی
الفقیه الامام علی مذهب اهل البیت علیهم السلام عالم فی مذهبهم کبیر فاضل
عندهم مشهور له ذکره فیمن کان علی راس المائة الثالثة اینکه کتابی از مولف

... بن حمران
و ... حمران

آن شیخ جلیل الشان که همه اصول و فروع مذهب شیعیان اثنا عشری ست موجود بود کجا زمان
شیخ الاسلام محمد بن یعقوب کجا آوان جعفریه کتب قدمای شیعه مثل شیخ مفید و سید مرتضی
علم الهدی و مناظرات شان با اهل سنت در هر زمان متداول ایدی بوده است
فلعنة الله علی القوم الکاذبین کاین سخن تکذیب قول ابن اثیر جزری صاحب جامع
الاصول علیه الرحمه میکند واو از ابن اثیر نقل فرموده که در ذیل حدیث ان الله سیبعث
لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها گفته که لازم نیست که مجدد دین
یکی باشد فقال و نحن نذکر الان المذاهب المشهورة فی الاسلام التی علیها مدار المسلمین
فی اقطار الارضین وهم مذهب الشافعی و ابی حنیفة و مالک و احمد و مذهب
الامامیة و من کان المشار الیه من الطبقات کان من الفقهاء بالمدینة محمد بن
علی الباقر علی رأس المائة الاولی و علی رأس المائة الثانیة من اولی الامر المامون
الرشید و من الامامیة علی بن موسی الرضا و علی رأس المائة الثالثة محمد بن
یعقوب الکلینی و علی رأس المائة الرابعة السید المرتضی علم الهدی و از ابو بکر [illegible]
[illegible] تیمور منقول ست که او با تیمور باین عبارت نامه نوشت مروج الدین و الشریعة امیر تیمور
[illegible] که بنا بر فیض الهی تعالی در شوکت پادشاه به سر بر عهد سالها [illegible] جهانگیر که دین
و شریعت آن را رواج بدهد [illegible] و کسی را که عالم بکتاب و سنت [illegible]
باشد چنانچه در سنه مائة اولی مجدد دین عمر بن عبد العزیز است در آن [illegible] عالم با حکام الهی
و شریعت خیر الانبیاء حضرت امام محمد باقر عارف کتاب الله بود و مروج احکام
دین شد و در سنه مائتین مجدد دین مامون است و از علما مروج احکام شریعت امام موسی
بن جعفر است و در سنه ثلثمائة مقتدر بالله عباسی مروج شریعت است و از علمای دین مبین

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی ست و ابو العباس از علمای شافعیه و ابو جعفر از علمای حنفیه
و ابو بکر احمد بن ... از علمای مالکیه در سنه مائه رابعه مروج دین شریعت معز الدوله
دیلمی از علما فتوای سید مرتضی علم الهدی و در سنه خامسه مروج دین سلطان سنجر
ملکشاه ست و از عرفا حکیم سنائی ست و در سنه مائه سادسه مروج دین ملت خاقان ...
و از موحدین شیخ ابراهیم حمویی در سنه مائه سابعه مجدد دین الجایتو خدا بنده ست و از
علمای دین شیخ جمال الدین مطهر حلی در سنه مائه ثامنه که ابن ... مروج دین امیر ... قرن
و از علما سید شریف علامه جرجانی انتهی پس با وجود اعتراف و تصریح اجله علما
اهل سنت بوجود مجددان مذهب امامیه و استقرار این طریقه مرضیه درین ازمنه متطاوله تا
بر آیه ... صد ها سال مقدم بر سلاطین صفویه به و نزد هیچ عاقلی حرف بانی این مذهب
خلیفه ثانی هیچ گونه رنگ و رونق ندارد و **شم قال** کلان تر این که دو عبد
بن سبا یهودی ست که سالها در صورت علم تلبیس و انتحال افراخته و نرد دغا و دغل باخته
سر گرم فتنه انگیزی چشیده و نشیب و فراز این صحرا نوردیده و خیلی بر کار بر آمده لهذا
اظهار محبت و اخلاص بخاندان نبوی و دودمان مصطفوی تحریص به محبت اهلبیت شروع
کرد و احادیث مرویه در مناقب آنجناب بلفظ موضوعات و مخترعات خود منتشر ساخت تا
که تلامذه او بتفضیل جناب مرتضوی بر جمیع اصحاب قایل شدند ... دیگر تعلیم کرد که جناب مرتضی
وصی پیغمبر بود و پیغمبر او را بنص صریح خلیفه ساخت و خلافت او در قرآن مجید از آیه انما
ولیکم الله و رسوله مستنبط می شود لکن صحابه بغلبه و مکر وصیت پیغمبر را ضایع ساختند
و حق مرتضی را غصب کردند و همه برای طمع دنیوی از دین برگشتند و مناقشه که فیما بین
سیدة النساء و خلیفه اول در باب فدک رفته بود و آخر بصلح و صفا انجامید و دست خیر

بستم کار ساخت هر یک را گمان این بسته در محبت مبالغه نمود و گفت اگر با مردم شما اجنبی
مثل او در میان آید نام من بگیرید و از من تبرا و بیزاری ظاهر سازید که در اغراض این نصیحت مخفی
بجان خود است نام و نشان بحیات من نرسد و گفت شنید این مقدمات و سبب طعن خلفا در
لشکریان حضرت امیر جاری گشت و مناظرات بجدال کشیدن گرفت تا آنکه حضرت امیر بر سر منبر
این جماعت اظهار بیزاری و تبرا نمود و بعضی را بضرب تهدید کرد و ابن سبا و پیروان
تبرا او هم بسبب تقیه نشست بعد از اخص الخواص شاگردان خود برچید و در خلوت
نمائی از اخیار بعد از گرفتن عهد و میثاق امر دیگر را نیز که در میان نهاد
که از جناب مرتضوی چیزها صادر می‌شود که از قدرت بشر نیست از خوارق عادات و عجائب
امور پس ببینید که صدور این امور جز از خواص الوهیت است که ظاهر می‌نماید و گرنه
ناسوت ولاهوت جلوه می‌فرماید فاعلموا ان علیا هو الله و بعض کلمات تصوف
که در حالت سکر و غلبه کرد اولیاء الله صادر می‌باشد مثل انا حی لا یموت انا باعث
من فی القبور انا مقیم القیامة از آن جناب سر بر زده مؤید غلو و شاهد
خود گردانید و در فته رفته بحکم کل سر جاوز الاثنین شاع این مقاله قبیحه شایع شد
و جناب مرتضوی سید و آنجناب آن جماعت را مع ابن سبا تهدید باحراق نار فرموده ولو
بعد از آن بمدائن ... لشکریان جناب امیر بسبب تبعیت و قبول وسوسه این شیاطین
چهار فرقه شدند اول فرقه شیعه اولی و شیعه مخلصین که پیشوایان اهل سنت و جماعت اند
و این گروه بحکم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان از شر ابلیس محفوظ ماند
دوم فرقه شیعه که جناب مرتضوی را بر جمیع صحابه تفضیل میدادند و این فرقه از
اولی تلامذه آن لعین شدند سوم فرقه شیعه که آنها را تبرائیه نیز گویند جمیع صحابه را

ظالم و غاصب بلکه کافر و منافق میدانستند و این گروه از او بجا تلامذه این خبیث گشتند
جماعه فرقه شیعه تلامذه کلارند تلامذه واخص الخواص یاران آن خبیث بودند
انتهی کلامه **اقول** این ناصبی برای عوام فریبی دعاوی بی دلیل را پیش گرفته بمفاد
مصرع مشهور ؛ چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد ؛ هر مطلب باطلی بی محابا از
بر زبان می آرد یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره
المشرکون مخفی نماند که جماعه سبائیه هرگز کاهی از شیعیان امیر المؤمنین نبوده اند
شیعیان آنحضرت شده بگفتن این طعن دقیقه فرو نمیگذارند نسبت او بشیعیان
آنحضرت نیز چنین گمان نکنند ایشان منکر و اتباع او با شیعه همواره بجهت ترهم در لعن و طعن
این قوم بوده اند و در کتب اعلام هیچکس از اهل اسلام نیست بجا الغیب که سید الکلام
یعنی جناب شیخ صدوق محمد بن بابویه القمی در رساله اعتقادیه می فرماید اعتقادنا
فی الغلاة والمفوضة انهم کفار بالله جل جلاله وانهم شر من الیهود
والنصاری والمجوس والقدریة و شیخ مفید علیه الرحمه در شرح رساله مزبوره می آورد
که غلاة ایشان جماعتی اند که نسبت میکنند امیر مؤمنان و دیگر ائمه کرام را از ذریت آنحضرت
بسوی الوهیت یا نبوت یا وصف میکنند آنها را بفضائل آنجنانکه تجاوز میکنند
در آن از حد میانه روی و هم از ضلال کفارند حکم فرمود امیر المؤمنین علیه السلام
بالقتل والتحریق و قضت الائمة علیهم السلام علیهم بالکفر والخروج
عن الاسلام و گویا تشنیع شیخ صدوق علیه الرحمه در تکفیر اینها بنحوی شان
نیامده نیز از یهود و نصاری بسبب آنست که از دشمن خانگی مزید حذر لازم است لکن شرهم
اشد و ضلالتهم اشنع که از شرک ظاهر الکفر سخت تر هست از ابو حمزه ثمالی مرویست

[illegible]

که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود که فلا اعرف کسی را که [illegible]
و در حق عبد الله بن سبا [illegible] لعنت بر خائنی که [illegible]
[illegible] علی بنده صالح خدا بود و برادر رسول الله بود و ما نال
الکرامة الا بطاعته لله ولرسوله و ما نال رسول الله الکرامة الا بطاعته
و کشی که از علمای کتب احادیث و رجال شیعه است [illegible]
[illegible] لعن الله [illegible]
عبد الله بن سبا نوشته که [illegible] شیعیان گفت که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از راه وصیت او بوده نه باعتبار حقیت و استحقاق [illegible]
[illegible] شیعیان [illegible] اثبات [illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible]
و ناصبی [illegible]
اتباع [illegible] فقد قالوا ان الشیعة هم الذین شایعوا علیا وقالوا
بامامته پس با اعتراف این [illegible] مقدمه شکی باقی نماند [illegible] شیعیان [illegible]
[illegible] متابعت [illegible] گفته آنحضرت [illegible]
متابعت [illegible]

شیعیان خوانده بود و محی الدین که از کلانتر صوفیان و با فخر ترینشان است عجب تر آنکه بد بود زیرا که علی
بن ابی طالب علیه السلام را مظهر خدا می‌گفت و پیران پیر عالم صوفیه خود هر کس را که
مظهر خدا میدانند شیخ بهائی در شرح دیوان جناب امیر نوشته که متکلمی با صوفی مناظره کرد پس
متکلم گفت بیزارم از آن خدائی که در سگ و گربه ظهور کند پس مرد صوفی گفت بیزارم از آن
خدائی که در سگ و گربه ظهور نکند و کلمات ابن عربی در فصوص الحکم مثل سبحان الذی
اظهر الاشیاء و هو عینها نصوص محکم است در وحدت وجود و علیهذا اکثر متصوفه
و کتب محققین مرحوم خبر که سنیان آنها را پیران خود قرار میدهند مملو است از چنین
کفر و زندقه پس بچشم انصاف باید دید که اهل سنت که طریقه تصوف را ممدوح میدانند
و ابو الحسن بصری و ابن عربی و منصور حلاج و بایزید بسطامی و ملا جامی را پیران و مشایخ
خود قرار داده‌اند و احمد بن حنبل و عبد القادر جیلانی حنبلی و حنابله مجسمه را از
محبوب ساخته‌اند در مذمت قایل بحلول هوا شده و تکفیرش نمیکنند لا یرمی بالحجارة من
بیته زجاجة باز بوجه دیگر می‌گوئیم که عبد الله بن سبا موافق اعتقاد شیعیان
از شیعیان نبود تا بکلانتر بودنش چه رسد آری کلانتر سنیان البته باعتراف خود
شان پسر خطاب بود و او رئیس المنافقین و رئیس النصاب است و بعد او عبد القادر جیلانی
حنبلی و ابن عربی لیس الحال یار و از احوال این هر سه پیر دستگیر سنیان باید شنید که کلانتر
اهل سنت اند و ابتدای نشو و نمای خوارج و سایر فرق اهل سنت و ملاحده و متصوفه از
اینها اتفاق افتاده پس چنانکه کلانتر اهل سنت کلانتر منافقان پسر خطاب است اگر ابن سبا
قبل اظهار اسلام از ملت یهود و از اهل کتاب بود پسر خطاب قبل اظهار اسلام کافر بت پرست
و سالها در جاهلیت علم تعبد اصنام برافراخته نرد و قمار و دغل باخته و شر گرفته

چشمید و نشیب و فراز این صحرا نورد یاد خیلی بر کار بر آمده بمفاد کریمهٔ واذا رأیتهم
تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة چوب ناتراشیده و اگر نه
لولا الطمع دنیوی اظهار اسلام و اخلاص بحضرت نبوی صلعم و تحریص مردم باسلام میکرد
و باطنا در شأن نفاق و در کمین اضرار اهل وفاق بسر می برد که شمه ازان در معرکهٔ صلح
حدیبیه رو داده حتی قال ما شککت کشکی یوم الحدیبیه و شمه ازان در سفر
مراجعت حجة الوداع بهنگام غلطانیدن دبابه عقبه بروز یافته که در آن وقت حضرت
نبوی صلعم منافقان را نام بنام بحذیفه بن الیمان نشان داد آنچه از بغض و عناد و تعصب عداوت
اهلبیت علیهم السلام کرده بود تا اوان رسالت نبوی دقیقهٔ فرو گذاشت نکرده و نفاق دیرینه خود را
از سینهٔ پر کینه در سقیفه روشن تر ظاهر کرده کار اهلبیت که اعدل الثقلین بودند تمام ساخته
بلکه در بیماری رسول مقبول حضرت بار ملحوظ خود حسبنا کتاب الله گفته دیرینه خود را از
اهلبیت نبوی ظاهر ساخته صراحة مخالفت طریقه رسول خدا را اختیار کرد و بحسب
آنحضرت حسب اهلبیت مستغفر بار بار فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض را ابتر کرد و منافقان که از حذیفه الیمان بمفاد آنکه
درداله دو غلبان می باشد می پرسید که آیا پیغمبر آخر الزمان صلعم در وقت شما اهل نفاق
نام مرا گرفته یا نه بر خلاف مقولهٔ سید مرسلان صلعم ندای حسبنا کتاب الله در داده و از
ایام مرض حضرت آنحضرت در ثقلین تفرقه انداخت و بعد آنحضرت همان سامری امت عجل
اهل ضلالت را منصوب ساخته بغصب حقوق اهلبیت رسالت پرداخت و رفته رفته و
تدریج و سایر اهلبیت نبی مطلق را بغلظت و غلظت و فتنه انگیزی مضمحل گردانید
مفارقت جناب امیر احلب جلباب شطره بالاستقرار بر عقوق عترت آل .

مستولی گشت و در شوری که از بدعات بود اختصاص جست و باشهر ایشان که موجب بطلان
دعوی حقوق بود در گذاشت که بعد از خود بنظر و قضای خطر خود نیز آنحضرت عترت او را
از دست عمل تحت شوری ساخت شجره ملعونه فی القرآن یعنی بنی امیه که بدترین خلق و مورد
لعنت ملعون بودند بر گردنهای اهل اسلام مسلط گردانید تا آنکه اشقیای امت
تیره و فتنه دقایق تخفیف اهانت و قتل و غارت اهل بیت رسالت فرو نگذاشتند
قال التفتازانی واما ما جری بعدهم من الظلم علی اهل بیت النبی صلی الله
علیه وآله وسلم فمن الظهور بحیث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحیث
لا اشتباه علی الآراء اذ کاد یشهد به الجماد والعجماء ویبکی له الارض والسماء
وتنهد منه الجبال وتنشق الصخور ویبقی سوء عمله علی کر الشهور ومر الدهور
فلعنة الله علی من باشر او رضی او سعی ولعذاب الآخرة اشد وابقی فان قیل
فمن علماء المذهب من لم یجوز اللعن علی یزید مع علمهم بانه یستحق ذلک ویزید
قلنا تحامیا من ان یرتقی الی الاعلی فالاعلی کما هو شعار الروافض علی ما یروی
فی ادعیتهم ویجری فی اندیتهم فرأی المعتنون بامر الدین الجام العوام بالکلیة
طریقا الی الاقتصاد فی الاعتقاد یعنی آنچه گذشت بعد خلفاء از اهل بیت رسول
بمرتبه ظهور رسیده که گنجایش اخفا و پوشیدن را باقی نمانده اقول این تقریر
خبر میدهد که اشعار دارد باینکه معایب سابقین مظالم سالفین مجال اخفا دارد و آن
بلا اشتغال بثبوت عیب و مجال اخفا نداده و اگرچه بمفاد حب الشیء یعمی ویصم
در نظر ایشان گنجایش تلبیس و تدلیس داشته باشد فان الحق واضح مستبین
وسیاتیک نبأه بعد حین باز می گوید که شناعت این امر به مرتبه است که آدمی نزد

انشتا بیچ خواد اقول بلکه انحراف شتا و راه پیشینیان هم نزد اهل قوم باقی نیست الله
یحق الحق و یهدی السبیل الحق بلکه قریب است که آثار این بدبان حیوانات بی شان جن
و دیگر بیدای عن آسمانها و بارها شکوه ها و شگافته شود و سنگها بی تخت باقی بماند
و فلک منت الیی اعمال برگشتن شهود و مرده و سعور فلعنة الله علی من اشتملوا و ضلی و سعی
اقول قول او قریب است که بدیدن این آسمان اگرچه قریب است بحق لکن تاهم بعید است زبیان
واقع شود و عرفه بکار و حق تعبیر نتوان کرد چه خون گریستن بدین آسمان و ظهور آثار غضب
رحمان چنانکه از روایات نقیض بیست در نظر اهل بصیرت صحیح و عیان می باشد
که گویند بکت علیه السماء والارض وناحت علیه الجن والانس الا اسیانه
وملائکة السماء وفی الماصعب فی سر الشهادتین عن ابی نعیم عن بصرة الا
قالت لما قتل الحسین مطرت السماء دما فاصبحنا وحبابنا وجرارنا
وکل شیء لنا ملآن دما وعنه عن الزهری قال بلغنی انه یوم قتل الحسین
لم یقلب حجر من احجار بیت المقدس الا وجد تحته دم عبیط وعنه عن حبیب
بن ثابت قال سمعت الجنة تنوح علی الحسین وهی تقول شعر مسح النبی جبینه
فله بریق فی الخدود ابواه فی علیا قریش جده خیر الجدود روی حسبه
فی الغنیة ما ترجمة عن ما ترجمة الفاضل الرحیم عبد الحکیم هکذا اهل اعلم
لیست که گفت پیغمبر لب برگاه خوشحال بدم حسین و حال آنکه بر سینه و نیابر کنگره
آمد جبرئیل و داد الیه باز گل کشته می شود آن حسین بر آن گل بسیار جست آن
گریستی خبر کرد مرا ابونصر از ابی اسامه از جعفر بن محمد گفت فرود آمد بر قبر حسین
روز کشته شدن هفتاد هزار فرشته که میگریند بر او تا روز قیامت فلعنة الله علی

من ظلم اهل البیت و علی من سن ذلک الاساس و افسد الامر علی الناس
ولعذاب الاخرة اشد و ابقی و آنچه در توجیه ترک لعن بر یزید پلید از خوف ترقی در ترقی الی الاعلی
فالاعلی علی ما هو شعار الروافض نوشته دلالت بر عصبیت و حق پوشی و حمایت خلفا
جور دارد و باین باعث مردم را در زیغ و ضلالت انداخته نه آنکه صون و حفظ شان
بعمل آورده فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد آن ثانی عبد القادر جیلانی
که تسمی بخلیفه اهل سنت بدعتی تازه نمود باظهار عید روز عاشورا طریقه خوارج
و نواصب ملاعین بنی امیه احیا نموده و از بغض و عناد اهل بیت رسالت که مودت
شان بفحوای لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت بود داد و در
غنیة الطالبین بعد ذکر روایات بسیار موضوعه در فضل عاشورا می گوید و قد طعن قوم
علی من صام هذا الیوم العظیم و ما ورد فیه من التعظیم الی آخر ما قال
و ما بر ترجمه فاضل لاهوری عبد الحکیم سیالکوتی که از جماعت شما است اکتفا می کنیم
فاقول قال بتحقیق طعنه کردند قومی بر کسی که روزه داشت درین روز بزرگ و خبر می گیرند از شیعه است
درین روز از بزرگی و گمان کردند آن قوم بدرستیکه شان این است که جایز نیست روزه گرفتن
درآن روز از جهت قتل حسین ابن علی رضی الله عنهما گفتند آن قوم می باید لیکن باشد مصیبت
در آن روز عام بهمه مردم از جهت یافتن حسین و درآن روز شما میگیرید آن روز را روز
خوشحالی و خوشی می فرمائید زنان و در فراخی طعام بر عیال و نفقه بسیار و صدقه دادن
بر فقیران و ضعیفان و مسکینان نیست این کار از حق حسین رضی الله عنه بر جماعت مسلمانان
و این گروه خطا کننده است و مذهب بد است و فاسد زیرا که بدرستیکه حق تعالی گزید
برای حسین پیغمبر خود که نزد حق تعالی نام پاک وی محمد است مجلس شهادت و بهتر ...

بزرگتر بود زیرا که آنکه بیاد و کنند او را بآن شهادت عظمی در مرتبه های او بزرگیهای
شمار کرده شد بسبب بزرگی او و تا برسانند او را بمنزلهای خلفائی راشدین شهید شدند
ایشان بر حق و از این که گرفته شود روز مرگ آن حسین روز ماتم بر آینه روز دوشنبه سزاوارتر
بود بآن ماتم از جهت این که قبض کرد خدای تعالی جان پیغمبر خود را که محمد است صلعم و در آن
دوشنبه و همچنین ابوبکر صدیق قبض کرده شد جان او در آن دوشنبه و آن خبر است
روایت که دشنام از عائشه گفت ابوبکر ورا کدام روز میرانده شد پیغمبر ورا این خبر گفتم
روز دوشنبه گفت ابوبکر من امید دارم که بمیرم در آن روز دوشنبه پس مرد ابوبکر در آن
دوشنبه گم کردن رسول خدا و ابوبکر بزرگتر است از گم کردن غیر ایشان بتحقیق اتفاق کرده اند
در همه بزرگی روز دوشنبه فضیلت روز او و بدرستی شأن این است که عرض کرده و حق شود
در آن روز دوشنبه عملهای بندگان همچنین روز پنجشنبه بالا برده می شود عملهای بنده ها
همچنین روز عاشورا اگر گرفته شود روز ماتم و از جهت اینکه بدرستی که روز عاشورا گرفته شود
روز ماتم نیست سزاوار از اینکه گرفته شود روز خوشی از جهت خبری که بالا یاد کردم
فضل او وانتهی کلامه لا انتهی ملامه و چون این متعصب عنید [illegible] و زحمت بدان بر دوان
ان خیاده برون سنت بنویسد یزید در عاشورا را روز فرح سرور قرار داده و بر یزید
بیان بلا این خطا و شقی بنی امیه الی الاخر و [illegible] کرده و شماتت بقتل حسین نموده و او را
ازان یک مغفول قرار داده اهتمام شان را کرده معلوم نیست که بجای [illegible] پیغمبران باآنکه
مقربان بر فرح و سرور محمول خواهد کرد یا بر رقت قلب بر مصیبت عظمی همچنین آنچه
صحابه کبار که بروز وفات سرور کائنات با وصف انتقال آنحضرت بمدارج عالیه
بهشت جزع و فزع و گریه و زاری و اضطراب و بیقراری میکردند خصوص خلیفه ثانی

که وفات آنحضرت را انکار میکرد تا آنکه ابوبکر این آیهٔ کریمه انک میت وانهم میتون
را [illegible] اهل سنت میگویند که از فرط غم و هجوم حواس او از هم پراکنده شده
که با انکار [illegible] آیا انتقال آنحضرت بدرجات
عالیه بهشت [illegible] خطاب سایر اصحاب [illegible]
[illegible] المفارقت [illegible]
لا [illegible] تقدیر اول از ایمان [illegible]
[illegible] اگر قیل آن
[illegible]
[illegible] ماتم [illegible] اهل بیت علیهم السلام
[illegible] امت بدرجهٔ شهادت فایز گردید [illegible]
[illegible] سینه چاک [illegible] باعث حرمان
شان [illegible] آنحضرت گردید [illegible] عاشورا اگر روز متبرک می بود
[illegible] روایات [illegible] بالاتفاق [illegible]
[illegible] بنا بر طریق شیعیان [illegible] روایت [illegible]
[illegible] مضمون آن
[illegible] گفت [illegible]
قتل [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible]
[illegible]
[illegible] آنرا [illegible]

[illegible]

مولای من امیر مؤمنان و به تحقیق که هر آینه خبر داده است مرا که گریان شدند برای او همه
چیزها حتی وحشیان صحراها و ماهیان دریاها و پرندها در زیر آسمان و گریان شدند
برای او آفتاب و ماهتاب و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن و همه ملائکه آسمانها
و رضوان خازن جنان و مالک خزینه دار نیران و حاملان عرش الهی و گریه آسمان خون و خاکستر
بود آن گفت واجب شده است لعنت بر قاتلان حسین چنانکه واجب شده است لعنت
بر مشرکان که گردانیده اند با خدا معبودان دیگر را و چنانکه واجب شده است بر یهود و نصاری
و مجوس گفت حذیفه پس گفتم یا میثم چگونه خواهند گرفت مردم چنین روزی را که کشته
شده باشد در آن حسین بن علی بعنوان برکت بگیرند میثم گفت زود باشد که گمان کنند
بحدیثی که وضع کرده باشند آنرا که بدرستیکه این آن روزیست که خدا توبه آدم را قبول کرد
در آن و بدرستیکه خدا و حال آنکه توبه آدم را قبول نفرمود مگر در ماه ذی الحجه و گمان کنند که
این آن روزیست که خدا قبول کرد در آن توبه داود را و بدرستیکه خدای تعالی توبه او را
قبول نفرمود مگر در ماه ذی الحجه و گمان کنند که این آن روزیست که بیرون آمد در آن یونس
از شکم ماهی و بدرستیکه بیرون نیاورد خدا او را از شکم ماهی مگر در ماه ذی القعده و گمان
کنند که این آن روزیست که قرار گرفت در آن کشتی نوح بر کوه جودی و بدرستیکه کشتی
نوح قرار نگرفت بر کوه جودی مگر در روز هیجدهم ذی الحجه و گمان کنند که این آن روزیست
که شکافت خدای تعالی دریا را برای بنی اسرائیل و بدرستیکه نبود این شکافتن
مگر در ماه ربیع الاول پس گفت میثم ای حذیفه بدرستیکه برای حسین بن علی است
که منزلت شهیدان بسیار بود در قیامت برای اصحاب او بر همه شهیدان رفعتی است چنانکه
به نسبت آفتاب بر همه ستارگان تابنده است بدرستیکه تربت حسین

بتحقیق که کشته شده باشد حبله گفت پس برآمدم روز دیگر پس دیدم آفتاب را بر دیوار
گویا آن دیوار ها لحاف سرخ رنگ است برنگ گلغشه پس نعره زدم من در آن وقت گریه
و گفتم بتحقیق قسم بخدا که کشته شد سید ما حسین بن علی علیهما السلام و اما بنا بر
اهل سنت پس کافی است در تکذیب این روایات و رد این مقامات قول ابن حجر از فضلا
معتبرین اهل سنت در خلاصة الکلام و در این مقام آن است که بپرهیز از آنکه مشغول شوی
در این روز که بدعت رافضه است و بپرهیز از بدعت ناصبه یا المبتدعین حسینی
و از بدعت جاهلانی که بدعت را در مقابل بدعتی دیگر پدید آورند از اظهار غایت
سرور و فرح و قرار دادن روز عاشورا روز عید و اظهار زینت در آن مثل خضاب کردن
در چشم ها کشیدن و جامه های نو پوشیدن و در نفقات عیال توسعه کردن و طعامهای
بخصوص خوب خارج از عادت را پختن و دادن چنانکه پندارند که این امور سنت و حال آنکه
ترک اینهمه سنت است نه فعل آن پس بدرستیکه وارد نشده است در خصوص این امر چیزی که
اعتماد بر آن توان کرد و نه حدیثی صحیح که رجوع بآن توان نمود و از بعض ائمه حدیث
پرسیده شد در خصوص سرمه کشیدن و غسل نمودن و حنا مالیدن و حبوب پختن و جامه
نو پوشیدن و اظهار سرور کردن در روز عاشورا پس گفت لم یرد فیه حدیث صحیح عن النبی
صلی الله علیه و آله و سلم و لا عن احد من الصحابة و لا استحبه احد من
ائمة المسلمین لا من الاربعة و لا غیرهم و لم یرد فی الکتاب المعتمدة
خبر صحیح و لا ضعیف آنچه گفته شده که هر آنکه در این روز سرمه بکشد چشم او
بمرض رمد مبتلی نشود تمام سال او و هر آنکه غسل کند تمام سال بیمار نشود و هر آنکه
وسعت دهد بر عیال خود وسعت دهد براو خدای تعالی تمام سال و امثال این

فضیلت نماز و آن اینکه قبول شد توبه حضرت آدم علیه السلام و در آن روز کشتی نوح علیه السلام بر کوه جودی
قرار گرفت و ابراهیم علیه السلام از آتش نمرود نجات یافت و برای اسمعیل علیه السلام فدیه گوسفند آمد و یوسف علیه السلام
بیعقوب علیه السلام صحیح سالم رسانید فکل ذلک موضوع پس اینهمه موضوع ست و از صواعق
بهرنداز قال فصار هؤلاء لجهلهم یتخذونه موسما واولئک لرفضهم
یتخذونه ماتما وکلاهما مخطی مخالف للسنة و از اینجا معلوم شد تعمد الحق آنچه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در کتب ماثور ست که اینچنین روایات برای خوش آمد بنی امیه
و اخذ جوائز از ایشان موضوع گردیده پس بمفاد من کذب علی متعمدا فلیتبوء
مقعده من النار این اشرار که وضاع اخبار فضایل عاشورا اند لا محاله مستقر شان
در نار خواهد بود پس تصریح ابن حجر که دلش از سنگ سخت تر بود هر چند اتخاذ ماتم
درین مصیبت عظمی روا نباشد لکن اقوال و افعال پیر دستگیرش همه درهم و برهم گردید و حکم
او به عید کردن روز عاشورا چنانکه تا حال در اهالی مکه معظمه و مدینه طیبه مروج ست
از سنن نبویه نبوده بلکه سنت بنی امیه یزید ست پس لازم ست که اهل سنت پیر خود را
از اهل سنت خارج و در طائفه خوارج الحق دانند فقد برح الحق بستقین لک جلیلة
الحال والحمد لله اذ کفی الله المؤمنین القتال طرفه تر آنکه این نواصب لئام بر محض
تخریب خاندان نبوی اکتفا نکرده در هدم بنیان اصل اول از اصول دینیه که توحید ست دخل
در معقولات کرده قائل بقول غیر سدید گردیده اند و از امثال این رئیس المشائخ فساد
در اعتقاد توحید بهم رسیده رواج گرفت چه از پیر پیران شان شبلی که در سلسله مشایخ
او منسلک ست مسئله وحدت وجود باو رسیده در تذکرة الاولیا آورده شبلی گفت
من می‌گویم و من می‌شنوم در هر دو جهان بجز من کیست اگر عبد المتین نباید غوغای ابیت

علی مرتضی که شافعی هم شک را در شعر مشهور خود فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه
انه الله ومات الشافعی ولیس یدری علی ربه ام ربه الله بیان ساخته مورد طعن تشنیع
قصه ویش بنا بر اصول الهیه چیست که پیر پیران ایشان بخدائی خود ندا در داده و فصحای الوهیت خود
در هر جزو جهان بر افراشته و اینک مقولات ابن عربی در فصوص الحکم در خصوص حلول مانند آن
در هر فرد ناست و مثل الشت از بام عیش یا افتاده که همه آن کفر و زندقه است بعضی از علما
فرموده اند کر اوست باد ثم انه قد تقدم و جهه و قبل از صوفیه یا باتحاد قائل بوده یا بحلول
و انهما کان و در بیت اقول یقینی که ابرهیم سیده که در فصوص در فص حکمة او رسیده در تفسیر قال
یا ابت افعل ما تؤمر نوشته فاری بذبح سوی نفسه فداه بذبح عظیم ظهر
بصورة کبش من ظهر بصورة الانسان فظهر بصورة والدلا بل حکم ولد من هو عین
الولد خلق منها زوجها فما نکح سوی نفسه منه الصاحبة والولد فلامر واحد یعنی
این کلام بیهوده می آنست که حضرت ابرهیم خلیل که در خواب ذبح فرزند خود دیده بود بر این بیست
که ذبح نفس خود را دیده بود و فدیه کبش که فرستاده همان کس بصورت گوسفند جلوه گر شد
که بصورت انسان ظاهر شده بود و بصورت پسر ظاهر شده بود بلکه پسر عین پدر بود در
عین شعر بود پس ظاهر بگردد مگر بخود و پس از دوست زن و فرزند او این چنین کلمات سر نزند
مگر از منکر بد بنیاد للجنون فنون اما کاش مجنون بود فالهم لا یفقهون این است کلمات
بیهوده صوفیه که آنرا حیرت نیند که در حالت سکر و غلبه حال از اولیاء الله صادر میشود
نه کلمات که نسبه حضرت امیر علیه السلام و آنچه بآنجناب از کلمات غلو نسبت کرده غلاة محض
حاشا ان یقول انا حی لا یموت انا باعث من فی القبور انا مقیم القیامة نیست
این کلمات مگر ماخوذ از روایات غلاة که تکذیب آن از روایات حقه ثابت و شاید

[illegible]

بسبب اشتراک آن الحاد آن استاد را مسلم داشته در صدق مع صعد نقیضکی بنا فاحل کرده
بلی در سه الوجه بالقلب منعکس این نامجتبی منتحل آنشیخ اگر با گرفته باشند بعلاوه الکلمة
واحده تعجب نما شده بالجمله بسبب مقالات فاسده الحادیه ابن عربی اکثر متقشفین متشرعین
اهل سنت او را تکفیر نموده اند صاحب بحر المذاهب گفته ان الشیخ ابن العربی للبیر
من الصوفیة المخالفة عقایده عقاید اهل السنة والجماعة حیث کفره
کثیر من العلماء پس اکمل متقدمین ابن عربی که پیر پیران صوفیه است بقول اکثر اهل سنت
باثبات رسید تعجب است که اهل سنت تا حال این الحاد را از دست نمیدهند
ابن عربی که الحاد محض است کلمه معرفت پنداشته بر سر و چشم می نهند الحال تا کی
باید که بقول سهروردی قسمی بعین تعرضیت که احکام عوج صاحب بحر المذاهب
حیث قال ما حاصله شیخ الشیوخ سهروردی گفته است که علمای مجاهدین تابعین سنت
سنت سه قسم اند اصحاب حدیث فقهاء و علمای صوفیه صافیه با آن
دو فرقه در معتقدات ایشان شان نکرده اند و در معانی و در رسوم لکن بما عالیه
و احوال سنیه مخصوص گردیده شده اند از شرک خفی خود را نا یافته اند اول سبحان است
پیران صوفیه که منحصر اند در حلولیه اتحادیه و جبریه محققین شاطریقه تا آنکه مستلزم
حلول و اجب به هر فرد ممکن ترجیح داده کثرت را عین وحدت پنداشته اند و این اکفر
کفر است پس اگر اتباع این جعفر علی ابن ابی طالب را ظلمی دانسته محققین سنیان
هر کس را کس لنظر خدا میدانند و در پرده احتراز از شرک خفی نفی وجود غیر می نمایند و بعضه
خدا قرار داده شکل حلول استقلال گزیده اند اگر اعتقاد اینها و اعتقاد اهل سنت یکی
و لهذا محی الدین ابن عربی و عبدالقادر جیلانی حنبلی را پیر مرشد خود قرار میدهند

پس طعن شان بر سبائیه و جهمیه از هان بهر آنکه چه ناخوشی آن شد با که در وحدت و اتحاد
چرا کمی را پیش نهاد خاطر نموده جمیع عباد را عین خدا و مظاهر او قرار داده اند و اگر معتقدا
اهل سنت این صوفیه متنابه همدگر است و قول شهره که در غیر این مشایخ صوفیه است
پس باید که چنانکه شیعیان از عبد الله بن سبا و اتباع او بیزاری و تبرا می نمایند اهل سنت
نیز برملا از ابن عربی و دیگر پیران پر دغا بیزاری و تبرا نمایند و کلا و فان اکثرهم بل جمیعهم
لما اسلموا عترفوا بکفر شیخ مشائخهم ابن العربی و کیف لا و تصوف مثل تسنن
... حقیقت هیچ یک غیر شخص مثل مشهور است کالدوی بالحجارة من کل بنیة
... جا المعن به اختلافات شیعه بالمعنی الاعم نیز مرو چه این تشعبات خاصه
تشیع نیست بلکه این حدیث عام اهلسنت بطریق اولی جاری و ساری است فاعتبروا
یا اولی الابصار و ثانیا بوجه آخر می گوئیم اگر تلونات هر مذهب باعث آن باشد که اصل
آن مذهب باطل باشد پس تلونات ملل اسلامیه که بحدیث مستفیض متفق علیه بقول
حضرت رسالت پناهی که امت موسی بر هفتاد و یک ملت متفرق شده یکی از آنها
ناجی باقی در آتش دوزخ و در امت حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه بهم رسید یکی
از آنها ناجی بود و باقی هالک و امت من هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد و یکی
ناجی خواهد بود و باقی ناری تا است و برای العین مشاهده و شعب فروع آن علاوه
بران باید که العیاذ بالله اصل مذهب اسلام را برهم زنند و اگر این اختلافات رنگارنگ
در بنیان قدیم طریق مستقیم اصل دین اسلام رخنه انداز نباشد اختلافات رنگارنگ
منتحلین تشیع چرا اصل طریقه تشیع را که مصداق اصلها ثابت و فرعها فی السماء است
مورد طعن چرا گردانند و اگر این تلونات رنگارنگ عیب تشیع است تلونات اهلسنت

بافتراق شان بفرق کثیره مثل فرق کرامیه و جهمیه و تشتت فرق معتزله و اشاعره با تعدد
و حنفیه چرا عیب تسنن شد با اینکه اختلافات اهل سنت در اصول و فروع که در کتب فریقین مدون
اند که بیرون از حد شمار است تا آنکه هر فرقه از آنها دیگر را اضلال و تضلیل فرا میدهند
معتزله اشاعره را و اشاعره معتزله را نسبت بضلال می کنند چنانچه مصرح فی بحر المذاهب
و غیرها الا آنکه اینها تابع چهار یار و معتقد هم یار غار و سائر صحابه کبار اند پس اگر این اختلافات
و تلونات در تسنن رخنه نمی اندازد در شیعیان خصوص در تشیع چرا رخنه خواهد انداخت شما از
مسائل امامت الی الفروع قرار داده اید و اهل قبله را تکفیر نمی کنید پس تخالف در امامت چرا باعث
ضلالت خواهد بود باید که شیعیان را هم معذور دارند والا اقل مدعیان تسنن را که معذور
خواهند داشت اگر بگویند که بغیر اشاعره هر که خود را اهل سنت و جماعت مسمی سازد در حقیقت
از جماعت اهل سنت خارج است و در مسلک ما منسلک نیست خواهیم گفت که بر تقدیر تسلیم
همچنین شیعیان هم می توانند گفت که هر کس از منتحلین تشیع خود را شیعه وا می کند از تشیع حقیقی
[illegible] شیعه امامیه غیر منسلک است قبایح اعتقاد و ضلال و فساد او با متعدی نمی شود
و انه لکذلک تکمیل مناسب این مقام است ذکر کلام [illegible] سکنه الله اعلی درجات دار السلام
که در [illegible] الآیات [illegible] آیات [illegible] اعجاز رقم آورده افاده
فرموده [illegible] باید [illegible] که بعضی از علمای امامیه مثل جناب علامه علی علیه الرحمه و غیر او
با اینکه بنابر اجماع اهل اسلام احادیث متواتر متفق علیها بین الفریقین مثل حدیث
ثقلین و مثل حدیث اهل بیتی کمثل سفینة نوح و حدیث اثنی عشر خلیفه و غیر آن احادیث
بسیار با ضمیمه آیات قرآنی تخلف از اهل بیت نبوی و استنکاف و اعراض از تبعیت ائمه اثنا عشر
موجب هلاکت ابدی و ندامت سرمدی است و در بعضی مصنفات معتمده ذکر اقوال بعضی از اهل

ملل فاسده واسما عیلیه سیما الذین قالوا بخلافة الخلفاء الثلاثة که غرض کمال سخافت
و ظاهر البطلان بوده گردیده تا بر صاحبان عقول سلیمه ظاهر و هویدا گردد که همانا سبب
اختیار نمودن آنها این اقوال سخیفه و آرای باطله را همان تخلف نمودن آنهاست از سفینه اهلبیت
طاهرین و ائمه معصومین و ناصب عداوت اهلبیت چون که از حبل الله یعنی سفینه
فارغ گردیده و بی اینکه بحقیقت حال بدرستی تامل نماید شروع نموده در ذکر اقوال سخیفه
بعضی از ارباب مذاهب باطله که از زمره شیعیان محسوب شده اند و ایشانرا کلاب مطلقه
می نامند و بنا بر عدم قول آنها از آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
بخس العین مینمایند خیال نموده که باین تقریب دعوی همسری نماید اما بطرف مقابل آنها
می تواند شد و حال آنکه این خیال محال است چه این معارضه دعوی همسری و تتبع
که سنی ها نیز مثل اجماع اهل اسلام و یکی از هزاران ازین احادیث متفق علیه فریقین میدانند
که آن دلالت میکند بر هلاکت متخلفین از سفینه اصحاب ثلثه تا منشای این اقوال سخیفه
که اسماعیلیه و غیره دارند این تخلف را قرار میداد اما چون ایشان از اخلاف ایشان و از مثال
چنین فضیلت بی نصیب و محروم اند غیر از ندامت و پشیمانی چه چاره دارد پس حال کثیر الاختلال
او نخواهد گردید آری علمای شیعه را میرسد که منشای این اقوال سخیفه که اسماعیلیه و غیره
دارند همان تخلف از سفینه اهلبیت عصمت و طهارت را که ائمه اثنا عشر اند شمارند
و بوجه دیگر تتمیما للالزام و توضیحا للمقام گفته می شود با اشاعره که بالفعل توجیه
خطاب بسوی آنهاست شبهه نیست در اینکه بعضی از فرق اهل سنت مثل کرامیه و مرجئه
اقوال سخیفه دارند که موجب تبرا و بیزاری ما و شما هر دو از آنها گردیده و همچنین بعضی
از فرق شیعه مثل اسماعیلیه و غیره هرگاه این تمهید یافت پس می گوئیم که تخلف فرق

اهل سنت که اقوال سخیفه ... زنند باتفاق ما و شما از سفینهٔ اهل بیت عصمت و طهارت نبوی
ثابت و بمرتبهٔ ظهور رسیده است که مجال انکار آن اهل امانت و دیانت را نیست و هم ثابت است باجماع
اهل اسلام که تخلف از اهل بیت نبوی موجب هلاکت ابدی است پس بنا بر این دو مقدمه
اجماعیه اتفاقیه که مذکور کردیم که سنیان این اقوال سخیفه و آرای باطله همان شناعت تخلف است
از اهل بیت عصمت با آنکه تخلف این فریق از سفینهٔ اصحاب ثلثه چون محل بحث است چه ایشان باتفاق
قایل بامامت آنها بوده اند و همچنین هلاکت آنها بسبب تخلف از اصحاب ثلثه غیر مسلم است
بنابر آنکه تخلف آنها که موقوف است بر دو مقدمه متعدد ناشی از کمال غباوت و
جهالت است اما اجماعیه غیر و پس هر چند تخلف آنها از اصحاب ثلثه متفق علیه است که تخلفهم
عن اهل البیت لکن بنابر تصریح این مقدمهٔ ثانیه نسبت تخلف آنها از اصحاب ثلثه و مسلم بودن
آن نسبت بتخلف آنها از اهل بیت نبوی باز اسناد اقوال سخیفه آنها بطرف تخلف آنها از
اهل البیت نبوی و دون التخلف عن الاصحاب مقرون بصواب و عکس آن عین خطا خصوصاً نظر بنا
آن بصورت ادنی فتامل حق التامل یاتیک الیقین و الله الموفق و المعین هرگاه این را شنیدی
پس بدانکه حقیقت مذهب حق امامیه اثنا عشریه بچندین وجوه واضحهٔ جلیله لایح میگردد و بعضی
اجمالیه او در این مطلب ضمن چند فصل معرض بیان می آوریم ان شاء الله تعالی و اما تفصیلیه پس بیاید
ذکره بعد هذا فان التفصیل بعد الاجمال اوقع فی نظر اهل الکمال فصل اول در بیان
نصوصی است که اثبات انحصار امامت و خلافت در عدد خاص و از دوازده امام لایح می شود
و آن نزد امامیه متواترات اضح جلیه است که مخالف و موالف باسانید متعدده در کتب معتمده
خود آنرا روایت کرده اند و شیخ جلیل سعید علی بن محمد بن علی خزاز قمی علیه الرحمه در کتاب خود
که مسمی است بکفایة الاثر فی النصوص علی الائمة الاثنی عشر و آنرا بخصوص بنابر جمع نصوص

مجمله و مفصله بر امامت ائمه اثنی عشر علیهم التحیات الزاکیات تالیف نموده و از اصحاب و تابعین مثل
عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابی سعید خدری و ابی ذر غفاری و سلمان فارسی و جابر بن سمره
و جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک و ابی هریره و عمر بن الخطاب و زید بن ثابت و زید
بن ارقم و ابی امامه و واثله بن الاسقع و عمار بن یاسر و حذیفه بن اسید و عمران بن الحصین و سعد
بن مالک و حذیفه بن الیمان و ابی قتاده الانصاری و علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام
و از دو فرزندانش سرور جوانان اهل بهشت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و از زنان
صحابیات از ام سلمه رضی الله عنها و از عایشه بنت ابی بکر و از حضرت فاطمه سیدة نسای
عالمیان صلوات الله علیها نصوص اثنی عشر خلیفه و اثنی عشر امیر بعدد نقباء بنی اسرائیل
از هر واحد ازین صحابه با سانید مستفیضه روایت نموده و در سایر کتب شیعه ازین قبیل
روایات بیشمار است و در کتب معتبر اهل سنت و صحاح شان هم بسیار ابن اثیر صاحب جامع الاصول
از علمای عامه نیز از بخاری و مسلم با سانید شان از جابر بن سمره روایت کرده قال سمعت
النبی ص یقول یکون بعدی اثنا عشر امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال
کلهم من قریش یعنی گفت شنیدم از رسول خدا ص که گفت بعد از من دوازده امیر خواهند بود
پس کلمه فرمود که نشنیدم آنرا پس پدرم گفت که فرمود که همه آنها از قریش اند قال و فی
روایة انه قال لا یزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلا ثم تکلم النبی
بکلمة خفیت علی فسألت ابی ماذا قال رسول الله ص فقال کلهم من قریش
قال هذه روایة البخاری و مسلم و فی اخری لمسلم قال انطلقت الی رسول الله ص
و معی ابی فسمعته یقول لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة فقال
کلمة صمنیها الناس فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش یعنی ابن اثیر گوید

که در روایت دیگر آمده که رسول خدا گفت همیشه امر مردم گذران خواهد بود تا وقتیکه دوازده
مرد والی ایشان بهمین تقدیر ایشان باشند انگاه متکلم شد رسول خدا بکلامی که پوشیده شد
برمن پس سوال کردم از پدر خود که چه گفت پیغمبر خدا پدرم گفت فرمود که همه از قریش اند
ابن اثیر جزری گوید این روایت بخاری و مسلم است و مسلم تنها بسند دیگر روایت کرده
از جابر بن سمره که گفت با پدرم بخدمت رسول خدا رفتم پس شنیدم که آنحضرت می فرمود که همیشه
این دین عزیز و غالب و منیع و مستحکم است تا دوازده خلیفه بعد از آن کلمه فرمود که مردم مرا از
استماع آن باز داشتند از آن مردم پرسیدم که چه فرمود پدرم گفت کلهم من قریش قال
وفی اخری قال دخلت مع ابی الی النبی فسمعته یقول ان هذا الامر لا ینقضی حتی
یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة قال ثم تکلم بکلام خفی علی فقلت لابی ما قال قال کلهم
من قریش وفی اخری لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة ثم ذکر مثله یعنی در
روایت دیگر از جابر بن سمره این است که گفت داخل شدم با پدرم نزد رسول خدا پس شنیدم
آنحضرت را که می فرمود بدرستیکه این کار منقضی نمی شود تا بگذرد در ان دوازده خلیفه گفت
بعد آنحضرت این کلامی فرمود که بر من مخفی شد پس گفتم به پدر خود که رسول خدا چه فرمود گفت فرمود
همه آنها از قریش خواهند بود و در روایت دیگر آمده که همیشه اسلام عزیز و غالب خواهد بود
تا دوازده خلیفه بعد از آن مثل سابق ذکر کرده این است کلام ابن اثیر از بخاری و مسلم روایت کرده
و این پنج روایت و فاضل ابجی گفته است که در صحیح مسلم یازده حدیث و در صحیح بخاری یک حدیث
باین مضمون هست بعد از ان ابن اثیر جزری گوید وفی روایة الترمذی قال قال النبی یکون من بعدی
اثنا عشر امیرا قال ثم تکلم بشیء لم افهمه فسألت الذی یلینی فقال کلهم من قریش وفی
روایة ابی داود قال سمعت رسول الله یقول لا یزال هذا الدین قائما حتی یکون علیکم

اثنا عشرة خليفة كلهم تجتمع عليه الامة فسمعت كلاماً من النبي لم افهمه فقلت لابي
ما يقول قال كلهم من قريش وفي اخرى قال لا يزال هذا الدين عزيزاً الى اثني عشر خليفة
قال فكبر الناس وضجوا ثم قال كلمة خفية وذكر الحديث وفي اخرى بهذا الحديث
وزاد فلما رجع الى منزله اتته قريش فقالوا ثم يكون ماذا قال ثم يكون الهرج
وترجمه این اخبار مثل اخبار سابقه است و در حدیث اخیر زیاده کرده است این مضمون که چون
آنحضرت بمنزل خود برگشت قریش بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بعد دوازده خلیفه
چه می‌شود فرمودند هرج می‌شود هرج بمعنی اضطراب امر است فاضل لاهیجی گفته است که در تفسیر ثعلبی
نه حدیث و در جمع بین الصحیحین هشت حدیث و در جمع بین الصحاح الستة دو حدیث و در مسند
احمد و سایر کتب معتبره مذکور است بالفاظ متقاربه که حضرت رسول فرمودند لا یزال امر الناس
باقیاً ما ولیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و بعضی باین عبارت است لا یزال الدین قائماً حتی
تقوم الساعة ویکون علیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش روایت کرده است فاضل
شیرازی این حدیث را از مسلم از سعد ابی وقاص و فاضل لاهیجی گفته بعضی باین لفظ است
لن یزال هذا الدین قائماً الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش فاذا مضوا ساخت الارض
باهلها و در بعضی از روایات بجای لا یزال امر الدین لا یزال امر الاسلام وارد شده است
و ترجمه اینها اینست که دین اسلام الی یوم القیمة منقضی و تمام نمی‌شود تا اینکه دوازده خلیفه
[illegible] بر ایشان بگذرند و بعد از آنکه ایشان بگذرند زمین با اهل زمین خراب می
شوند و مثل این اخبار است آنچه در صحیح بخاری و مسلم روایت شده از عبد الله بن عمر که رسول خدا
فرمود لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من الناس اثنان و در روایتی دیگر ما بقی منهم اثنان
و ابن حجر در صواعق محرقه خود در ذیل اخباری که بر خلافت ابی بکر از او دلیل ساخته آورده

[illegible] انحصار [illegible] منقول است [illegible] اثنا عشر [illegible] اهل سنت [illegible] اسلام [illegible]

اخرج ابو القاسم البغوی بسند حسن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله
یقول یکون خلفی اثنا عشر خلیفه ابو بکر لا یلبث الا قلیلا قال الائمة صدر
هذا الحدیث مجمع علی صحته وارد من طرق عدة اخرجه الشیخان وغیرهما
فمن تلك الطرق لا یزال هذا الامر عزیزا ینصرون علی من ناواهم علیه الی اثنی
عشر خلیفه کلهم من قریش رواه عبد الله بن احمد بسند صحیح وفی روایة
مسلم [illegible] قال عن ابن مسعود بسند حسن انه سئل کم
یملك هذه الامة من خلیفة قال سألنا عنها رسول الله صلی الله علیه وآله
فقال اثنا عشر کعدة نقباء بنی اسرائیل واخرج السیوطی فی تاریخه مثلها یعنی روایت
کرده ابو القاسم بغوی بسند حسن از عبد الله بن عمر که شنیدم رسول خدا را که می فرمود
می شوند بعد من دوازده خلیفه وابو بکر مکث نخواهد کرد مگر زمان قلیل ابن حجر می گوید که
ائمه حدیث گفته اند که بر صحت صدر این حدیث اجماع کرده شده ووارد شده است از طرق
متعدده که شیخان یعنی بخاری ومسلم وغیرشان آنرا روایت کرده اند پس بنظر تامل باید نگریست
که ازین کلام واضح گردید که اصل این حدیث در نزد ائمه اهل سنت اجماعی الصحة است یعنی
غرض ما درین مقام فقره وابو بکر لا یلبث الا قلیلا که بغوی افزوده است غیر معلوم الصحة
وغیر مسلم است پس ذکر ابن حجر این خبر را در ذیل نصوص خلافت ابی بکر که در حقیقت غیر
منصوص الخلافة است کما صرح به فحول علمائهم با آنکه نص در خلافت ابی بکر نیست اینها
محض تعصب ایشان است باز ابن حجر می گوید پس از جمله آن طرق حدیث یکی آنست که آنحضرت
فرمود که همیشه این امر عزیز و غالب است و نصرت کرده می شوند بر آنانکه معادات آنها
بر این امر نمایند تا دوازده خلیفه که همه آنها از قریش اند روایت کرده است این را احمد

بسند صحیح بعد ان ابن حجر روایت بخاری و مسلم را بر نهجیکه گذشت نقل کرده بعد ازان گوید
که از ابن مسعود بسند حسن روایت که پرسیده اند که چند خلیفه مالک امر این امت خواهند بود
پس گفت که ما پرسیده ایم این امر را از رسول خدا پس فرمود که دوازده خلیفه مثل عدد نقبای
بنی اسرائیل و همچنین روایات سیوطی در تاریخ الخلفاء و آخوند مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین
می فرماید و ایضا در صحیح مسلم از عامر بن سعد ابن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر
بن سمره که خبر ده مرا بچیزیکه شنیده از رسول خدا پس برمن نوشت که شنیدم از رسول خدا
در روز جمعه در شبی که اسلمی را سنگسار کرد و گفت پیوسته دین برپاست تا قیامت برپا شود
و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و در روایت دیگر تتمه این حدیث اینست
که پس بیرون می آیند دروغ گویی چند نزدیک قیامت و در کتب معتبره ایشان بچندین سند
از شعبی از مسروق روایت کرده اند که گفت ما نزد ابن مسعود بودیم و قرآن بر ما می خواند
پس مردی بر خواست و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدند که چند نفر خلیفه بعد از و
خواهند بود عبد الله گفت که تا من بعراق آمده ام کسی این را از من نپرسیده بلی سوال
کردیم حضرت فرمود دوازده نفر خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل و همه از قریش
خواهند بود و از ابو جحیفه روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که پیوسته امر امت
من شایسته است تا بگذرند دوازده خلیفه که همه از قریش اند و از انس روایت کرده
که حضرت رسول فرمود که پیوسته این دین برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه
ایشان بروند زمین بموج خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند
حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت کرده که ابن عمر
گفت با ابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از آن هرج و مرج و قتال و قتال خواهد بود و ایضا

مرویست که از عایشه پرسیدند که چند خلیفه از برای رسول خدا خواهد بود گفت خبر داد مرا
رسول خدا که دوازده خلیفه خواهد بود گفتند که کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است
بملای رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند بگو بما گفت نگفت برین مضامین بالفاظ بسیار دیگر
روایت کرده اند انتهی و لکن صاحب کفایة الاثر از عایشه روایتی آورده که در آن اسمای ائمه
بتفصیل مذکور است و شاید که آن را نقل کنیم و علامه حلی علیه الرحمه در نهج الحق آورده
که از مشاهیر بود و ثقات ایشان است روایت کرده که چون ساره زوجه حضرت ابراهیم علی نبینا و آله
و علیه السلام اظهار کراهت نمود از بودن هاجره با اسمعیل خدای تعالی وحی فرستاد بابراهیم
که اسمعیل علی نبینا و آله و علیه السلام را با مادرش ببر فرود آر ایشان را بخانه پیغمبر من در تهامه
یعنی مکه معظمه بدرستیکه من منتشر خواهم ساخت ذریت اسمعیل را و ایشان را تفضیل خواهم داد
و بزرگ خواهم گردانید ایشان را بآن مرتبه که کافر بشناسد می گردانم از آنها پیغمبری عظیم و ظاهر میسازم
دین او را بر سایر ادیان و می گردانم از ذریت او دوازده بزرگ و می گردانم ذریت او را بعدد
ستارگان آسمان انتهی و در کتب سماوی نیز باین بشارت اشارت واقع شده چنانکه صاحب
اجوبه فاخره که مالکی المذهب است در بشارات محمدیه از سفر اول از توریت از فصل هفتم آن
روایت کرده که حق تعالی با ابراهیم فرمود که درین سال متولد می شود برای تو فرزندی اسحاق نام
پس ابراهیم عرض کرد که آرزو داشتم که اسمعیل فرزندم بدرجه تمجید طاعت تو فایز گردد
پس حق تعالی فرمود که دعای ترا مستجاب کردم در باره اسمعیل و برکت میدهم او را و زیاده
باو کرامت می فرمایم بزرگواری بسیار میکنم او را برای امت بزرگ میدهم او را و دوازده شعب
بزرگی قرینت که همه منسوب باو دوازده بزرگوار جناب شاه [illegible] علیه الرحمه [illegible]
می فرمایند [illegible] از شعب جمیل حضرت رسول خدا است [illegible] دوازده امام

علیه السلام اند و چونکه این عبارت مشتمل ست بر بشارت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ناقل
با کی المذهب ست که او را غرضی باین روایت متعلق نیست بلکه منافی مذهب اوست پس احتمال
جعل و شیع بآن راه نمی یابد علاوه انکه دیگر ثقات هم بعینه همین عبارت این بشارت را
روایت کرده اند مثل راوندی و غیر او با آنکه جواد ساباطی حنفی معاصر در براهین مثل آن نقل
کرده بعبارة هکذا و اما اسماعیل فانی قد سمعت دعائک له ها انا ذا قد بارکت
فیه جعلته مثمرا و ساکثره تکثیرا و سیلد اثنی عشر عظیما و ساصبرهم امة عظیمة
انتهی و مثل مثل التصحف المطبوعة بامر النصارى کان فیها مکان اثنی عشر عظیما اثنی
عشر شریفا جناب ابو الاماجد اعلی القدر درجته می فرماید اما اینکه یهود و نصاری گویند مراد
باثنی عشر دوازده پسر صلبی اسمعیل اند پس بعد فرض تسلیم اینکه آنحضرت دوازده فرزند داشته باشد
بلا کم و زیاد می گوئیم که حق تعالی وصف کرده است مبشر بهم را بالعظمت چنانکه در لغت عبری خود
کلام ساباطی واقع است یا بشرافت چنانکه در صحف انبیای مترجم بحکم نصاری موجود پس ضرور است
از بیان آنکه اولاد صلبی آنحضرت باین وصف متصف بوده اند تا بلسان او تعالی ممدوح و مبشر بهم
توانند بود و این وصف در آنها مشتهر باشد تا انصراف بشارت بآنها تواند شد پس اگر گویند که
ائمه شما ملک و ریاست نداشتند پس چگونه ایشان را بالعظمت و شرافت که لازم بشارت باشد
متصف توان دانست خواهیم گفت که عظمت و شرافت امامت کبری ریاست عامه در دین و دنیا است از طرف
خدای تعالی و ایشان را بنا بر ظاهر است العمراد عامی آن داشتند و کرامات و مقامات ایشان را دوست
و دشمن دریافته اگرچه تسلط ظاهری برای ایشان حاصل نشده در توصیف ایشان کافی و وافی است
پس تسلط ظاهری در کار نباشد با آنکه از حضرت عیسی تعبیر بملک الیهود در انجیل واقع است
و ایشان را بر یهود تسلطی نبود فی انجیل یوحنا انه لما صلب الیهود عیسی کتب فیلاطس

فی نفقه هذا الیسوع الناصری مالک الیهود و صعود علی صلیبه مع هذا اخبار متواتره
در شان حضرات دار دست انتخاب ملکون لا زمن فی کرتهم لهم و مثل ذلک فی الاولاد
اسمعیل لصلبه انتهی ملخصاً فصل دوم در تقریب استدلال باین احادیث بدانکه هر که
بنظر انصاف متجنبا عن الاعتساف درین اخبار نظر نماید البته بوجدان سلیم و عقل مستقیم خود
درمی یابد که این احادیث ترجیح مذهبی بغیر مذهب حقه امامیه اثنا عشریه انطباق ندارد و وجه
دلالت این احادیث بر خلافت ائمه اثنی عشر علیهم السلام و بطلان دیگران نهایت
در نهایت ظهور و کمال وضوح است چه از جمیع فرق اسلام هیچ فرقه قایل بوجوب بودن عدد
از خلفا و حصر خلافت امامت در دوازده امام و خصوص آنکه همه از قریش باشند
و بوجوب استمرار خلافت تا اخر باقی باشند نیستند مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه
پس همین احادیث متواتره که در جمیع صحاح اهل سنت و غیرشان بحد استفاضه و تواتر
وارد شده دست مذهب باطل اینها میگوید و حقیه مذهب دیگر باطل می شود والحمد لله وحده
نصر عبده و انجز وعده واجری الحق علی السنة اهل الخلاف واتمنا فی بیان
عدد الاوصیاء والفضل ما شهدت به الاعداء ایست روایات عدد اجمالی و
بی تتبع تفصیل و تشخیص ائمه مختص نیست بل باجماع مرکب نصوص آخر که در خلافت خواهد آمد
ثابت میشود از روایات خلافات درین باب مذکور شده صاحب کتاب کفایة الاثر ابن الخزاز
عن بسند خود روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت امامان بعد
من دوازده باشند بعد آن باواز خفی فرمود که نشنیدم آنرا گفت کلهم من قریش
ابوالفضل می گوید هذا حدیث غریب لا عرفه الا عن حسن بن علی بن زکریا
البصری بهذا الاسناد و متواتر این حدیث از زبان ... می ... بشیعه ... آن ...

فصل دوم در تقریب استدلال باین احادیث ... نزد ...

روز عاشورا و بود حضرت علی مرتضی نقد حدیث و کثیر اما یرویه فی فضائل
اهل البیت مستغرب المتفضل ناقل است چه این مضمون بروایات فریقین مشهور است
مگر آنکه مستغرب این را باشد که از عمر بن الخطاب نقل چنین خطاب تعالی با حضرت
کرده شده است محل استغراب است استعجاب و او باشد و معنی محله باز صاحب کفایه
بسند خود از حسین بن عبد الله بن مالک از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا
که می فرمود ای گروه مردم من پیش رو شما هستم و شما بر من حوض وارد خواهید شد حوضی که عرض آن
ما بین صنعا و بصری است در آن قدحها از نقره است بعدد ستارگان من پرسنده ام
از شما وقت ورود شما از حال ثقلین پس نظر داشته باشید که چگونه سلوک می کنید
با آن هر دو سبب اکبر کتاب خدا است یک طرفش بدست خداست و طرف دیگرش بدست شما
پس تمسک نمائید باو و بدل نکنید آن را و دیگر اهلبیت من و عترت من پس بدرستی که خبر داد
مرا لطیف خبیر که این هر دو جدا نخواهند شد تا آنکه نزد من بر حوض وارد شوند پس گفتم یا
رسول الله کیانند عترت تو فرمود عترت من اهلبیت من اند از اولاد علی و فاطمه که نه نفر
از ایشان از صلب حسین بیرون آیند ائمه ابرار هستند عترت من اند از گوشت و خون من بعض
از علمای مخالفین روایت کرده که گفت کان الحسین مع النبی اذا اراد لقاء جبرئیل
فیما بین جبرئیل و رسول خدا آنجا بملاقات جبرئیل رسید پس حسین داخل شد جبرئیل پرسید این
کیست حضرت فرمود فرزند من حسین است پس بر ران خود نشانید جبرئیل گفت آگاه باش که این
زود باشد که بدرجه شهادت رسد حضرت فرمود کیست آنکه قتل خواهد کرد او را جبرئیل
گفت امت تو آنحضرت فرمود امت من قتل خواهد کرد او را گفت بلی و اگر خواسته باشی خبر دهم
ترا از آن زمین که مقتول خواهد شد در آن و اشاره کرد بسوی زمین طف عراق گرفت از آنجا

تربتی سرخ در نظر آنحضرت در آورد و عرض کرد که این تربت جای شهادت او است پس گریان شد آنحضرت
پس گفت با او جبرئیل ای رسول خدا شاد باش که حق تعالی انتقام خواهد کشید از ایشان بقائم ما
اهل بیت پس رسول خدا فرمود ای حبیب من جبرئیل کیست قائم ما اهل بیت گفت نهم از اولاد
حسین و چنین خبر داد مرا پروردگار من که زود باشد که خلق کند از صلب حسین فرزندی را
و نام او را علی نزد خود او خاشع خاشع خواهد بود بعد از آن می آید از صلب آن فرزندی
که نام کرده است او را محمد قانتا لله ساجدا او خارج می شود از صلب او فرزندی که نام کرده است
او را خدای تعالی نزد خود جعفر ناطق عن الله صادق فی الله و بر می آید از صلب او فرزندی
که نام کرده او را حق تعالی نزد خود موسی واثق بالله محب فی الله خارج می شود از صلب او
فرزندی که نام کرده است او را خدای تعالی نزد خود علی الراضی بالله والداعی الی الله خارج
می شود از صلب او فرزندی که نام کرده است خدای تعالی نزد خود محمد الراغب فی الله والذاب
عن حرم الله و خارج می شود از صلب او فرزندی که نام کرده است او را خدای تعالی نزد خود
علی المکتفی بالله والولی لله او خارج می شود از صلب او فرزندی که نام کرده است او را حق تعالی
نزد خود حسن مؤمن باشد مرشد بالله باز خارج می شود از صلب او کلمة الحق لسان الصدق
و مظهر الحق حجة الله بر تمام خلق برای او غیبت دراز باشد ظاهر خواهد کرد خدا بر او اسلام
و اهل اسلام را و نابود خواهد کرد کفر و اهل کفر را و ابو حفص شیرازی از خطیب خوارزم اسنادها
را روایت کرده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می گفت لیلة اسری بی
الی السماء قال لی الجلیل آمن الرسول بما انزل الیه من ربه یعنی شبی که مرا باسمان بردند گفت جلیل جلاله
ایمان آورد رسول و گرویده پیغمبر بانچه نازل شد باو از جانب پروردگار او فقلت والمؤمنون یعنی گفتم مؤمنان
نیز گرویدند بانچه نازل شد قال صدقت یا محمد من خلفت فی امتک قلت خیرها قال علی بن ابی طالب

قلت نعم گفت هست گفتی ای محمد که را خلیفه کردی در امت گفتم بهترین امت را گفت علی بن
ابی طالب را گفتم آری ای پروردگار من قال یا محمد انی اطلعت الی الارض اطلاعة فاخترتک
منها فشققت لک اسما من اسمائی فلا اذکر فی موضع الا ذکرت معی فانا المحمود
وانت محمد ثم اطلعت ثانیة فاخترت منها علیا فشققت له اسما من اسمائی
فانا الاعلی وهو علی گفت خدای تعالی ای محمد من نظر کردم در زمین نظر کردنی پس اختیار کردم
و برگزیدم ترا از اهل زمین ترا و بیرون آوردم از اسمای خود نامی از برای تو پس یاد کرده نمی‌شوم
در جائی مگر آنکه تو نیز یاد کرده می‌شوی با من پس منم محمود و توئی محمد بعد از آن نظر کردم در زمین
بار دیگر پس اختیار کردم علی را و بیرون آوردم از برای او نامی از اسمای خود پس منم اعلی
و اوست علی یا محمد انی خلقتک وخلقت علیا وفاطمة والحسن والحسین
والائمة من ولده من نوری وعرضت ولایتکم علی اهل السموات والارض
فمن قبلها کان عندی من المؤمنین ومن جحدها کان عندی من الکافرین
ای محمد بدرستیکه من ترا و علی را و فاطمه را و حسن و حسین را و امامان را که از پسران اویند
آفریدم از نور خود و عرض کردم ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین پس هر که قبول کرد
مر آنرا نزد من از مؤمنین است و هر کس که انکار کرد آن را خواهد بود نزد من
از کافرین یا محمد لو ان عبدا من عبیدی عبدنی حتی ینقطع او یصیر کالشن
البال ثم اتانی جاحدا بولایتکم ما غفرت له حتی یقر بولایتکم ای محمد
اگر بنده از بندگان من پرستش کند مرا تا آنکه در عبادت من بی‌حس از بدن مفارقت کند
یا بگردد از عبادت و ریاضت مثل پوست خشک بهم کشیده و شده باشد و بیاید
در حالتی که منکر است ولایت شما را نخواهم آمرزید او را تا آنکه اقرار کند بولایت شما

یا محمد تحب ان تراهم قلت نعم یا رب فقال التفت عن یمین العرش فالتفت فاذا
بعلی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد
و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن محمد
و المهدی فی ضحضاح من نور قیاما یصلون و هو فی وسطهم کانه کوکب دری
ای محمد آیا دوست میداری که ببینی ایشان را گفتم آری ای پروردگار من پس گفت متوجه شو
بسوی جانب راست عرش پس چون متوجه شدم دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد
و حسن بن علی و محمد مهدی علیهم السلام در نوری مثل آب تنک ایستاده اند و نماز می کنند
و مهدی علیه السلام در میان ایشان مثل کوکبی بود درخشنده فقال یا محمد هؤلاء
الحجج و هو الثائر من عترتك و عزتی و جلالی انه الحجة الواجبة لاولیائی
و المنتقم من اعدائی پس گفت ای محمد ایشانند حجتهای من و مهدی است از میان اهل بیت
که بازیافت کند خون شما و حقها که نسبت باهل بیت تو بکنند و بعزت و جلال
خود قسم که اوست حجت لازم از برای دوستان من و انتقام کشنده از دشمنان من انتهی کلامه
و از اهل سنت نیز اسامی ائمه اثنی عشر و فضائل و مزایای ایشان در کتب خود نوشته اند کما
فی صواعق ابن حجر و غیره و دیگر ابن صباغ مالکی و کمال الدین بن طلحه شافعی و ملا جامی و مولوی حسین
سهالوی و غیرهم کتابهای مستقل در تفصیل اسامی مقدسه و ضبط حالات و کرامات و مقامات
حضرات تالیف کرده اند ابن صباغ در دیباچه فصول مهمه می گوید اما بعد فحق لی ان اذکر
فی هذا الکتاب فصولا مهمة فی معرفة الائمة اعنی الائمة الاثنی عشر الذین
اولهم علی المرتضی و آخرهم المهدی المنتظر متضمنا شیئا من مناقبهم الشریفة و مراتبهم

العالية المنيفة الى قوله عقدت لكل امام منهم فصلا وكمال الدين بن طلحه مى گويد وبعد فاحسن ما نظمته اقلام الافهام من اقسام الكلام فى الحسنات المستحسنات الى ان قال تاليف لآل المصطفى أئمة الهدى اهل البيان والحجى ذوى الآيات والبينات الى ان قال والتزمت ايام اغتراب تاليف كتاب تطلع مطالعه درارى فضيلتهم فشرعت فيه ووصيت كيفية ترتيبه فى مباديه وجعلت عدة ابوابه عدة أئمتهم فسطرته ورتبته وحررته وبوبته وقمت بمفروض خدمتهم وسميته مزيدة المقال فى فضائل الآل وجامى شواهد النبوة نوشته ركن سادس در بيان شواهد ولايت كه از صحب كرام وائمه عظام اهل بيت بظهور آمده وهمچنين شيخ يوسف سبط شيخ ابو الفرج عبد الرحمن بن الجوزى مؤلفى مسمى بتذكرة خواص الامة فى معرفة الائمة اسماء وفضائل حضرات را نوشته ما انشاء الله در ابواب فصول حال هر واحد از ائمه اثنى عشر روايات اين كتب را مفصلا خواهيم نوشت شاه عبد العزيز دهلوى هم اعتراف بامامت ائمه طاهرين عليهم السلام بتاويل معنى كرده در تحفه خود مى گويد نيز بايد دانست كه امامت نزد اهل سنت بمعنى پيشوائى در دين نيز اطلاق كنند وبهمين معنى امام اعظم وامام شافعى را كه در فقه پيشوا بودند وامام غزالى وامام رازى كه در عقايد وكلام ونافع وعاصم را كه در قرارت امام بودند امام گويند وائمه اطهار در جميع اين چيزها پيشوا بوده اند خصوصا در هدايت باطن وارشاد طريقت كه مخصوص ايشان بود وباين جهت ايشان را اهل سنت على الاطلاق امام مى نامند اما كه مراد از خلافت نيست كه در خلافت نزد ايشان تصرف در زمين با وصف استحقاق غلبه شوكت نفاذ حكم معتبر نيست لهذا خلافت را منحصر در پنج شخص مذكور داشته اند

قول نخوی یا گمان صاحب علماء اهل بیت هر چند که امامت ائمه اطهار از خواست که تشبیه امامت
امام غیر نبی شان از نبوت نمایند لکن این خیال محال و گمان باطل است کلمهٔ یا قیاس اهل سنت
بیان فرق ما بین شیعه یعنی یا من الشیعی و این الثعالبه من الکرهی چه نسبت خاک را با عالم پاک
دار این جا که من بعد شود گفته و آیهٔ اطهار در جمیع این فنون پیشوا بوده اند جستجو نموده
باطن ارشاد و طریقت که مخصوص شان بود و بس در پیشوا ساختن شان در هدایت ظاهر
از هدایت باطن سهل تر است چه قصه است اگر به سبب اختیار رشد شان داشته اند حق
بعلی الحقوق را از آنها بیک گیرد که شیعه الحق بر کر قرار میگرفت قول این حصر باطل
است علی الاطلاق باز نه اند اقول مثل اکثر علی الاطلاق امامیه نیستند تخصیص
فنون هدایت باطن چه ضرور بود و اکثر اینها از خصوص صلح و فقه و دیگر فنون هم منحصر نیست
پیشوا اهل الاطلاق میدانند و تقلید کردن چه اگر دین حق بنا نهند و متابعت ائمه از جهت
خود ابتداء متابعت شان اینها میکردند جمیع مسائل عقاید و فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
چرا با مخالفت رجوع نمی آوردند قول امامت که مرادف خلافت است که در زمان خلافت والد اینها
نفی نه نمودن با وصف استحقاق شان و شوکت و نفاذ حکم خارج است اقول این به
لهذا موافق خلافت است صریح نا فهم منافی امامت شان علی الاطلاق که آنها عهد ان
کرده اند تعلیل این نفی با ینها به خلافت نزد اهل سنت تصریح بالحق است
بنا بر خلافت علی الفاسق که شان اعتبار این شرط اقول از است انسب که دو امامت
فضیلت شرف است و ذات باشد آنچه بعید خود امتحان در جواب فصل ان
تعین بمان زمان که از حقیقت خلیفه یعنی یعنی است لازم نمی آید که با وجود آنست امتناع
احوال ائمه این اولیت بسوی او نسبت آنها خلیفه نباشد فیه نظر نکنه کلام فی

السند الاخص پس لازم می‌آید که عثمان را در ایام محاصره خلیفه نشمارند بلکه خلیفه
و امام منصوص من عند الله و الرسول او السابق على اللاحق كما يقولون في عمر بن الخطاب
او باختیار بعض الامة کما ذهب الیه السید خلیفه و امام بالفعل است هر چند او را تصرف
و امر و جریان احکام نبوده باشد چه تحقق امامت بلکه محض استحقاق تصرف و اولی بودن حضرت
در نزد باری تعالی در امامت و خلافت مثل نبوت کافی است پس هر که اخبار از عالم الغیب
این مرتبه میداند او را پیشوا و امام قرار میدهد چنانکه هر کس را که الهی اختیار از برای نبوت
میداند او را به پیغمبری بر می‌گمارد اگر امت از وی سر بتخلف زنند در نبوت و امامت
و اختلال متطرق نمی‌شود حضرت هارون بلاشبهه باستخلاف حضرت موسی خلیفه او
در اقوام او بود و قوم او اطاعت نکردند بحدی که کار بآنجا رسید که گفت یا ابن ام ان القوم
استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس اگر در خلافت و امامت تسلط و تصرف معتبر
می‌بود می‌بایست که حضرت هارون از خلافت حضرت موسی بدر میرفت اگر نزد اهل سنت
در خلافت تصرف در زمین معتبر باشد و نزد خدا و رسول معتبر نباشد ما را از خلافت ایشان
چه کار قال السید نور الله نور الله مرقده الخلافة والامامة رياسة
في امور الدين والدنيا نيابة عن النبي ص وفعليتها انما يكون بالنص والتعيين
لا بجريان و شيوع التصرف في الامور كما قال النبي ص في شأن السبطين عليهما السلام
ابناي هذان امامان قاما او قعدا و صاحب کشف الغمه می‌فرماید که قادح نیست امامت
و امارت ائمه را ممنوع بودن شان از خلافت ظاهری و ممنوع مستقل شدن دیگران بآن چنانکه
قادح نشد در نبوت انبیا آنکه تکذیب آنها کرده اند و مجاهره بنافرمانی و عدوان ایشان
بعمل آورده‌اند و قد قال علی علیه السلام و ما على المؤمن غضاضة في ان يكون مظلوما

ما لم یکن شاکّاً فی دینه ولا مرتابا بیقینه واما توهم آنکه درین صورت فائده امامت
منتفی میشود پس جوابش بثبوت پیوسته چیزی در صورت عدم اطاعت در نظر این ظاهر بینان
فائده خود هم منتفی خواهد شد جوابش کمال آنست که محقق طوسی علیه الرحمه بآن افاده فرموده
بقوله وجوده لطف وتصرفه لطف آخر وقال علی علیه السلام لا تخلو الارض من
حجة لله اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا یبطل حجج الله وبیناته فقصر
الظاهر لو عدم فانما عدم من جهة سوء اختیار العباد الی آخر ما افاده **قوله**
بار صفت استحقاق **اقول** اگر استحقاق را رعایت میکردند با عمرو بکر بیعت نمی کردند
و با معاویه و یزید نمی پیوستند استحقاق ائمه اطهار بنصوص قرآنی و احادیث بسیار بالکل وجوه
ثابت اما الشیعة فنقل التواتر فی ذلک اظهر من الشمس وابین من الامس واما اهل السنة
فلقوله والائمة الطاهرة جمیع اخبرون پیشوایند خصوصا در هدایت باطن و ارشاد طریقت
که تخصیص ایشان بعد بابر حقیقت ایشان را باستحقاق علی الاطلاق الزام نمودند پس باقی نماند
کلام مگر در تقدم و تسلط و التشرف باعتبار آن با ایشان اعتبار ساقط است کما اشرنا الیه کیف
ما کان استحقاق ایشان باز از خبر ثابت شد پس حال ائمه طاهرین بآنکه در دست دشمن بآن
معترف اند ولکن اتانی جنتی لمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع اما حال استحقاق
خلفا ایشان پس هیچ چند در تحت مطاعن ایشان اسیر شد و آنچه خواهد شد لا کن جملا
درین مقام نیز باید شنید بالا قول الائمة من قریش یعنی خلفائی دوازده گانه اهل سنت که انکار قاضی
شان فی جیاض کسی سیوطی در تاریخ الخلفا وابن حجر در صواعق محرقه و آن انتقال کرده
تشخیص باید نمود بعد از آن باید که احوال ایشان باید دید پس چنانکه قاضی در بعد چونکه
ائمه حق النصوص خلفای اثنی عشر را انکار نتوانستند همه را بجهل در حیرت گرفته میگردید

لعل المراد بالاثنی عشر فی هذه الاحادیث وما شاکلها انهم یکونون فی مدة
عزة الخلافة وقوة الاسلام واستقامة اموره والاجتماع علی من یقوم بالخلافة
یعنی شاید مراد از دوازده خلیفه که ازین احادیث و انچه مشابه است آن مستفاد می شود
آنانند که در مدت عزت خلافت و قوت اسلام و استقامت امور آن بوده اند و اجتماع مردم
بر خلافت آنها متحقق گشته بعد آن اجمال را کار فرموده می گوید و تحقیق که جمع شده است
این حال مر یا تا آنکه جمع شده اند مردم بر یزید تا آنکه امر بنی امیه در میان مردم واقع شد و فتنها
در میان آنها رو داده و در زمان ولید بن یزید تا آنکه دولت عباسیه قایم شد و بنی امیه مستاصل گردید
لکن دوده را زبیخ بر کندند شیخ الاسلام اهل سنت اندک تفصیل نموده در فتح الباری می گوید
که انچه قاضی درین مقام گفته بهترین اقوال است در تفسیر این احادیث و ترجیح آن را آنکه نقل کرده
از قول آنحضرت در بعضی طرق این روایات که صحیح است کلهم یجتمع علیه الناس مراد اجتماع
شان انقیاد شان است به بیعت او پس آنانکه جمع شدند بر ایشان خلفای ثلثه بودند و بعد علی بن
ابی طالب تا آنکه امر حکمین بصفین واقع شد پس از آن روز معاویه بر خود نام خلافت بست
بعد از آن جمع شدند مردم بر معاویه وقت صلح حسن بعد از آن مجتمع شدند بر پسرش یزید و منتظم نشد
برای حسین امری بلکه مقتول شد بعد از آنکه اجتماع بر او منعقد شد بعد آنکه یزید مرد
مردم مختلف شدند تا آنکه جمع شدند بر عبد الملک بعد قتل ابن الزبیر بعد از آن اتفاق نمودند
بر پسران چهارگانه او که اول شان ولید بود بعد او سلیمان بعد او یزید ثانی بعد او هشام
و در میان سلیمان و یزید درآمد عمر بن عبد العزیز پس این هفت نفر هفت امام اهل سنت اند
بعد خلفای راشدین و دوازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک که مجتمع شدند مردم بر او وقتی که
عمش هشام مرد و پس حکومت کرد قریب چند سال بعد از آن مردم بر او برهم شدند قتل نمودند او را

و از این جهت خود را و فتنه ها بر پا شد و طرفه تر کلامی است که ملا علی قاری در شرح خود بر نخبه گفته
ابو حنیفه گفته است که از نص حدیث اثنا عشر خلیفه دوازده امام خود را موالات می‌کنند
حال آنکه ائمه اثنا عشر را خلافت ظاهری نبود ... که بنده قول ایشان نمی
دانم چه چیز است که روایت کرده‌اند از صحاح ... مسلم از جابر بن سمره که او گفت که شنیدم
از حضرت رسول که ... آنحضرت را که می‌فرمود لا یزال الامر فینا
ماضیا ما ولیهم اثنا عشر ... كلهم من قریش و فی لفظ لا یزال الامر عزیزا
الی اثنی عشر خلیفه و چنان بنظر آمد که آنحضرت فرموده بعد دلیل اثنا عشر خلیفه
خلفاء راشدین چهارگانه و معاویه و پسرش یزید و عبد الملک بن مروان و پسران چهارگانه
او و عمر بن عبد العزیز اند و بعد از آن بر خلافت امثال ... رفت ... نزد
روافض آنست که ایشان ... ایام ... شان ... و همیشه ظالمان بلکه
منافقان و کافران ... باطل الحق ... من الیهود
اقول ... احوال خلفا ... ایشان ... که حقیقت
ظالمان ... صدق کذب ... خوش ... و گر ...
آیه ... شود ... شده ... ایشان ... گردد ...
بلکه ... عثمان ... امام ... الخ
و ... الحق ... الطاعات ... ظلم ...
الی ... ان ... تفصیل ایشان آنکه دوازده امام و خلیفه
... تحقیق شان ... ایشان ... منوال است
خلیفه اول ... ابن ابی قحافه است فان اول من جاء الخلافة بلا نص من الشارع

ابی بکر بن ابی قحافه بل باختیار من الخلق فلم یکن هو بالحقیقة الخلیفة کما اعترف
بنفسه بل هو خلیفة قومه او خالفه کما اقر به علی نفسه بل او باختیار قومه
بلکه باختیار پسر خطاب خلیفه اول است صاحب مواقف گفته است که به بیعت یک کس خلیفه
ثابت می شود چه ابن ابی قحافه به بیعت پسر خطاب خلیفه شد پس باین جهت ابن ابی قحافه
خلیفه دانند هرچند که او خود می گفت اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم
لکن پسر خطاب خلافت را گردن او بست و باز پسر خطاب خودش بآواز بلند می گفت که
بیعة ابی بکر فلتة وقی الله شرها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه یعنی بیعت ابی بکر
دفعة بلا فکر و رویة واقع شد خدای تعالی از شر آن محفوظ داشت پس هر که دوباره
بمثل آن بیعت کند او را بکشید آنچه ... پسر خطاب قائل باشکال کشتنی ... بیعت ابن
ابی قحافه خلیفه قوم شان شد باعتراف اینکه اگر علی نمی بود عمر هلاک شده بود والعیاذ بالله
غیر صالح لذلک ان له ذلک فانه یسال عنه مجد خیر و سلوکه اسوء المسالک
او لم یقرع سمع هؤلاء قوله تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا
ان یهدی فما لکم کیف تحکمون با آنکه نزد علی بن ابی طالب که صادق علی مع الحق
والحق مع علی بود شیخین باعتراف ثانیهما کاذب غادر خائن آثمین بودند کما هو فی
صحاحهم عدوان شان بر اهل بیت علیهم السلام غصب حق شان کرده کمین آن بعد از
وفات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودند و سیاتی التفصیل ... عن عثمان
محرق القرآن سابق الفرقان بانی الظلم والعدوان تحصیل المال عامل بنی امیة الاشرار علی رقاب
الناس بسبب حکمت عملی پسر خطاب خلیفه سوم گردید زیرا که عمر وقت مردن ... بنا ...
تازه نمود که شوری میان شش کس قرار داد امیر المؤمنین علی علیه السلام را در ... جماعت اختلافت

بود علیه الرحمه فرموده که عمر تدبیری کرد که یا امیرالمؤمنین کشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کنند زیرا که
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با عثمان و زبیر و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرد و
گفت که همه بیک اتفاق کنند او خلیفه باشد و اگر اختلاف کنند اگر یک طرف بیشتر باشند
آنها اکثر اند و اگر مساوی شخص باشد دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری آن سه نفری که
عبدالرحمن در آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون بیرون آمدند
حضرت امیر فرمود که عمر خبر داد الحمد کار را تمام کرد زیرا که عبدالرحمن پسر عم سعد است
و عثمان داماد عبدالرحمن است و نسبت این سه نفر از هم جدا نمی‌شوند نهایتش آنست که طلحه
و زبیر با من باشند چون عبدالرحمن در آن طرف است باید کشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آنچه
حضرت فرموده بود چنان شد بعد از آنکه حضرت امیر جمیع مناقب خود را برای ایشان شمرد و حجت بر ایشان تمام کرد
آخر با وجود آن عبدالرحمن بحضرت امیر گفت با تو بیعت می‌کنیم بشرط آنکه عمل کنی بکتاب و سنت و
سیرت شیخین حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل می‌کنم و بسیرت شیخین عمل نمی‌کنم
سه مرتبه این سخن را گفت که می‌دانست که حضرت سیرت آن دو منافق فاسق را قبول نخواهد کرد پس
همین سخن را با عثمان گفت او قبول کرد پس عبدالرحمن و سعد نیز با عثمان بیعت کردند بعد مردم
نیز بیعت کردند پس خلیفه سوم ایشان شد تا آنکه ظلم او
و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند او را کشتند با خلیفه بر حق امیرالمؤمنین بیعت کردند
آنحضرت را خلیفه چهارم میدانند چهارم اسد الله الغالب و الکرار غیر الفرار علی بن ابی طالب
الصابر فی الکروب و المصائب صلوات الله و سلامه علیه علی الاطلاق مصداق
علی مع الحق و الحق معه حیثما دار چه بعد از آن اغیان تو ... معاویة
بن ابی سفیان علی المشهور بین الجمهور با جنود محاربات با امیر نمودند ...

قالوا انه خلیفة حق بعد موت الامام الحسن ع و لعل الخلاف فیه لکن تحقیق ما
ابن حجر موافق تحقیق فتح الباری ملا علی قاری همین است حیث قال ابن الحجر اذا
لا یلزم خلیفه اجر واحد و لعله المراد انه هو بعد موت الحسن خلیفة حق و ا
صدق شتم مسالک بادیه یزید بن معویه را که اهل سنت با حرفت کفر و ضلالت
بنص صریح و باجماع اهل حل و عقد که از اجماع بر خلافت خلفای ثلثه بیعت
بیعت نقض آن نقض ابطال اهل سنت و از این جاست که خلیفه زاده عبد الله بن عمر آنرا
خلع ناطعین او ... بسیار کشید تا آنکه صاحب جامع الاصول می‌گوید
که چون اهل مدینه یزید بن معاویه را خلع کردند عبد الله بن عمر حشم و اولاد خود را جمع کرد و گفت
شنیدم رسول خدا را که می‌فرمود که برپا کرده می‌شود برای هر غادر لوائی روز قیامت
و ما بیعت کرده ایم این مرد را به بیعت خدا و رسول خدا و بدرستیکه من نمی‌دانم غدری را
بالاتر از اینکه بیعت کرده شود برای مردی بر بیع الله و رسوله بعد از آن برپا کرده شود او را
برای او قتال و بتحقیق که من نمی‌دانم احدی از شما که خلع کند او را و متابعت نماید در این امر او را
الا کانت الفیصل بینی و بینه اخرجه البخاری و هرگاه خلع کردند یزید را و جمع شدند
بر عبد الله بن مطیع آمد او را ابن عمر پس گفت عبد الله بن مطیع بنهید برای ابی عبد الرحمن
وساده پس گفت عبد الله بن عمر که من نیامده‌ام نزد تو برای آنکه بنشینم آمده‌ام برای آنکه حدیث کنم
ترا حدیثی که شنیده‌ام آنرا از رسول خدا که می‌فرمود که آنکه خلع کند دست را از طاعت ملاقات
خواهد کرد خدا را روز قیامت حالی که حجتی برای او نخواهد بود و هر آنکه بمیرد و در گردن او بیعتی نباشد
بمیرد مرگ جاهلیت اخرجه مسلم الحال بچشم انصاف باید دید که این چشم اهتمام خلیفه زاده
صاحب ... که از اسلام هم بهره نداشت چه جا عدالتی که عرض عصمت بدان هم

برخی امام انتساب کرده‌اند و باز در عقاید خود تصریح نموده‌اند با آنکه امام بالفسق منعزل نمی‌شود
پس اگر بسبب اهل اسلام مرتکب هم شده باشد به چه از قتل و غارت ذریت حضرت سید المرسلین که مودت
شان بنص کلام الله قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی اجر رسالت بود و از ضروریات
دین اسلام است و بظهور رسید که قائم بر بنیان مرصوص کان او بزعم فاسد اهل سنت بسبب
این اهانت بیعت نباشد و از اینجاست که مقدم شان صاحب فتح الباری گفته و الحق ان الرضا بقتل
الحسین امر ما قد قبل ذلک و بعض دیگر گفته‌اند قتل الحسین بسیف جده پناه بخدا
از این اقوال بیجا لکن ظلم یزید او که از قتل اهل مدینه و استخفاف آن شهر معظم که احترامش لازمه
اسلام بود هم نزد بعض خلیفه بالحق است یعنی حرام او کافر نبود تا آنکه بموت منکر امامت او را
موت جاهلیت قرار داده فاعتبروا یا اولی الابصار نمی خلیفه معنی امام این جماعت لیام
که ابن حجر در شان او گفته که اهل سنت اختلاف کرده‌اند در کفر یزید بن معاویه و ولی عهد او
پس طائفه بر آنند که او کافر بود بجهت قول سبط ابن جوزی و غیره که مشهور است که چون سر
امام حسین را نزد وی آوردند جمع کرد اهل شام را فکان ینکت بالخیزران راسه یعنی
بچوب از خیزران سر مبارک آنحضرت را می خلانید و ابیات ابن زبعری را می خواند لیت اشیاخی
ببدر شهدوا الی آخر الابیات المعروفة ابن جوزی چنانکه سبط او نقل کرده می گوید
تعجب نیست از قتال ابن زیاد و ظلم یزید او عجب است از خذلان گردانیدن یزید اهل بیت
رسالت را و زدن او چوب با دندان امام حسین و سوار کردن او آل رسول را در ملکیه بر
آنها بر شتران بی کجاوه و مذکور ساخته شنایع اعمال او را از آنچه مشهور است نقل آن ... و
برگردانید او سر شریف را بجائی که قد تغیرت رایحته بعد از آن می گوید و ماکان مقصوده
الا الفضیحة فی اظهار الراس افیجوز ان یفعل هذا بالخوارج یعنی بعد مقصود ...

بکه استخفاف و فضیحت را انتها بسر شریف آیا روا است که خوارج چنین معامله کنند الیس باجماع
المسلمین ان الخوارج البغاة یکفنون و یصلی علیهم و یدفنون لو لم یکن فی قلبه
احقاد جاهلیة و اضغان بدریة و احدیة و الراس کفنه و دفنه و الحسین ابن
رسول الله آیا اتفاق نکرده اند مسلمانان بر اینکه خوارج باغیان را کفن کنند و نماز خوانند
بر جنازه شان اگر نه آن می بود که در دل او کینه های جاهلیت و اضغان بدریه بود با او چرا
آن سر شریف میکرد و بکفن و دفن آن می پرداخت با آل رسول احسن سلوک پیش می آمد با این
می گوید که جمعی از علمای اهل سنت گفته اند که یزید کافر نبود زیرا که چیزی از اسباب مکفر
از او به ثبوت نرسیده و الاصل بقائه علی اسلامه تا آنکه گفته است که از این جهت بعضی محققین
اهل سنت گفته اند که طریقه قویمه در شأن یزید این است که در باره او توقف نمایند امر او را بخدا سپارند
قال و علی القول بانه مسلم فهو فاسق شریر سکیر جائر کما اخبر به النبی صلعم اخرج
ابو یعلی فی مسنده بسند لکنه ضعیف عن ابی عبیدة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله لا یزال امر امتی قائما بالقسط حتی یکون اول من یثلمه رجل
من بنی امیة یقال له یزید یعنی ابن حجر می گوید بنا بر قول باسلام او پس او بسیار فاسق
شریر شراب خوار جور کننده چنانکه خبر داده است بان پیغمبر پس بدرستی که ابو یعلی در مسند خود
بسند ضعیف از ابو عبیده روایت کرده که رسول خدا فرمود که همواره امر امت من با استقامت
خواهد بود و بعدل و انصاف تا آنکه اول کسی که در آن رخنه خواهد انداخت شخصی از بنی امیه خواهد بود
که او را یزید خوانند گفت اقول اگر این روایت ضعیف است استدلال آن بعینه بر آن الایة صحیح
اگر چه با نضمام قرائن دیگر باشد و از این جهت آن تمسک نموده پس غیر او لا یزال که در این حدیث است
با غیر او لا یزال امر الاسلام قائما او منیعا که در احادیث صحیحه مستفیضه متضمن اثنا عشر خلیفه

را درست باید نمبر به شمار کردن تا پیدا از این تعدد شریف که علمای اهل سنت ستم بر جان انصاف نموده
ان حکم کرده‌اند غیر باید که در تخطیهٔ نظر این غیر جست غیر آن اعتراف نموده ابن حجر حال یزید
را اجمالاً مع عدم بابت تا آنکه تفتازانی در شرح مقاصد گوید اما ما جری بعدهم من
الظلم على اهل بيت النبي صلى الله عليه وآله فمن الظهور بحيث لا مجال للاخفاء
ومن الشناعة بحيث لا اشتباه على الآراء اذ كادت يشهد به الجماد والعجماء
ويبكي له الارض والسماء وتنهد منه الجبال وتنشق الصخور ويبقى سوء عمله
على كرّ الشهور ومرّ الدهور فلعنة الله على من باشر او رضي او سعى ولعذاب الآخرة
اشد وابقى يعنی لیکن آنچه جاری شد بعد صحابه که ظلم است بر اهل‌بیت رسول مختار پس آن
در ظهور رسیده که مجال اخفای آن نیست و شناعت آن تا به حدی نیست که رای را اشتباه
نماند گو نزدیک که قریب است گواهی دهند بآن جمادات و حیوانات بی‌زبان و گریان شوند برای آن
زمین و آسمان پاره پاره شوند از آن کوه‌ها و شکافته شوند از آن سنگها و بخت باقی ماند
سوء عمل آن در گذشتن شب و روز و ماه پس لعنت خدا باد بر آنکه مباشر این حرکات شنیعه
بالرضی یا آنکه بر آن داده یا سعی در آن کرده و هر آینه عذاب آخرت سخت‌تر و باقی‌تر است
پس حیف صد حیف که اشیاخ اهل خلاف با استعداد معرفت در استقبال اهل‌بیت رسول الثقلین
نصیبه‌اند با این دانسته‌اند که اصحاب حق و امام آن خصومت اهل‌بیت رسالت کرده‌اند
در عداوت خانوادهٔ عترت سید البشر مثل که هیچ مانند از خدا و خوف از غضب از خلق
شارح مقاصد گفته قیل ان من علماء المذهب من لا یجوز اللعن علی یزید مع علمهم
بانه یستحق ما یربو على ذلك ويزيد يعنى گفته شده که از علمای مذهب اهل سنت کسانی
که لعن بر یزید روا نمی‌دارند با آنکه می‌شناسند که او مستحق چیزی است که از لعن بالاتر است

قلنا نحن اشیاعهم لن یرتقی الی الاعلی فانا الاعلی کما هو شعار الروافض علی ما یقولون
فوا حسیتهم و بحجته انه یتمم یعنی خواهیم گفت که منع از علی نبیدانند و احترا و مسلمین
اعلی فانا الاعلی یعنی بنا بر سبب اینکه شیعه و اصحاب تلک المهملات از جهت حفاظت عن عرض نکرد
چنانکه شعار و افضلیت کرده تا آخر این انتقال می کنند و جماعتی را در بقیه بار
میان می الا و استحقاق و نیکی بینند اقول این ترقی شیعیان را سبب بیست نیزار
این تخم فساد که کاشته سقیفه و شیعیان که از روزی که جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله
ازین جهان فانی بعالم باقی رحلت فرمود و صیت آنحضرت را این ها نداشتند و
اهلبیت رسالت را با وفات او و بنیاد بیداد بپا ساختند و روز بروز سبب
اعدای زیاده شد و بنی امیه را بر رقاب ناس مسلط ساختند ابن حجر می گوید لقد استعمل
معاویة عمر و عثمان و کفاه ذلک شرفا یعنی در شرافت معاویه کافی است که
و عثمان او را بکار حکومت داشتند تفصیل آن بچنین عنوان بیان کرده که ابوبکر
جیوش بسوی شام فرستاد معاویه با برادرش یزید بن ابی سفیان رفت چون یزید
یزید مرد معاویه بجای خود حاکم دمشق کرد پس عمر او را بران حکومت قرار داشت بعد از
عثمان نیز تا سلطنت او را بحال داشت و جمع کرد برای او تمام ملک شام را بیست سال امیر
شام بود و بیست سال بادشاه معارض بر سر او خلافت نشست قال کعب الاحبار لن یملک
احد هذه الامة ما ملک معاویه یعنی بسیار عزت و ازینجا حکومت یا
رسید کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی روز بروز سرکشی و طغیان او زیاده شد
تا آنکه با امام زمان در آویخت و بحسب طلب ثار عثمان با آنکه او هم نبود شوران برآمده
محاربات چنانمود که اهل سنت آنرا بر خطای اجتهادی حمل کرده اند و در

خروج کرد بعد از آنکه او را از اجتهاد ایشان بنا بر نص صریح مقابل امام جمعی را از [illegible] جناده
به استعمال آنکه گفتند و رسول از غایت خصومت عناد است و در حدیث [illegible]
[illegible] الشیخ [illegible] یا عمار تقتلک الفئة الباغیة بغاوت او بیقین ثابت گشت
[illegible] بغیر استحقاق عقل خلاف است حتی آل حاله من الطغیان الی ما آل
من استیصال اهل بیت الرسالة و لا رشد الله علیهما العذاب والنکال
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون مولانا المجلسی علیه الرحمه [illegible]
[illegible] کما اخبر بعض اهل سنت
[illegible] کتب عبد الله بن عمر بن الخطاب الی [illegible] الروایة [illegible] یزید
حسین بن علی بعد از شهادت [illegible] عبد الله بن عمر [illegible]
[illegible] جسارت گستاخی [illegible]
اما بعد تحقیق که عظیم شد رزیت و بزرگ شد مصیبت و حادث شد در اسلام رخنه عظیمه
و لا یوم کیوم الحسین این کلام از اهل سنت بر یزید عتاب آمده در تاریخ نوشته
اما بعد [illegible] ما آمده ایم [illegible] افراشته [illegible]
[illegible] کردیم از برای آن [illegible]
[illegible] اگر [illegible] فابوک اول من سن هذا [illegible]
که بنا را این سنت نهاد و حق اهل حق را گرفته است گفت [illegible] قتل الحسین
یوم السقیفه [illegible] شخصی سوال از [illegible] که بگو [illegible] سید سجاد [illegible]
کشته شد [illegible] پس سید باب [illegible]
[illegible] فاعتبروا یا اولی الابصار و اگر این [illegible] نظر اهل سنت [illegible]

ماجرای مدینه و قتل الوف صحابه و استخفاف حرم محترم مدینهٔ منوره ایام خلافت در منافی
قیام بالقسط در امارت با او نخواهد بود و عبد الحق در جذب القلوب الی دیار المحبوب نوشته
که از اشنع شنایع واقعهٔ حره است که آن را حرهٔ واقم و حرهٔ زهره گویند موضعی است بیرون
مدینهٔ مطهره بمسافت یک میل هر چه از جنس قتل و سفک و فساد و هتک حرمت متصور بود
درین قضیه بوجود آمده اگر چه ذکر آن باعث کدورت خاطر صافی ضمیر بود لیکن چون وقوع
آن مصداق قول مخبر صادق که پیش از زمان وقوع بران خبر داده بود مرجع مآل آن بطلب فضائل
و خصائص این بلد عظیم الشان بود بمقتضای مضمون حدیث نبوی که خبر داده که هر که ایذا
و تخویف اهل مدینه کند عاقبت حال او در دنیا و آخرت بعذاب و نکال انجامد اگر در حیّز
از سیاق قصه روشن خواهد شد لاجرم افتاد بدین مناسبت که اشارتی بدان نموده شود
قرطبی حکایت کرده که در زمانی که این بلدهٔ مطهره در رونق و عمارت بمرتبهٔ حسن و کمال رسیده
و بوجود بقایای مهاجرین و انصار و علمای عالی مقدار از تابعین اخیار محلّی و مشحون بود
حوادث و فتن بر سبیل تواتر و توالی روی بدان آورد و اهل مدینه از مخالفت یزید آنچه است
اختیار جماعتی از بی‌فضیلت که محل رحمت بوده نموده بیرون آمدند و یزید بن معاویه مسلم بن عقبه
مرّی را با لشکری عظیم از اهل شام بقتال اهل مدینه فرستاد تا ایشان اهل مدینه را از
شناعت و قباحت بقتل رسانیدند و سه روز هتک حرمت حرم نبوی نمودند و انواع ظلم و
الحاد نمودند از این جهت این واقعه حره نام آمده و وقوع این واقعه در حرهٔ واقم بود که
مسافت یک میل از مسجد سرور انبیاست صلی الله علیه و آله و سلم و یکهزار و هفتصد تن از
بقایای مهاجرین و انصار و علما و تابعین اخیار را بقتل رسانیدند و از عوام الناس
غیر از زنان و اطفال ده هزار کس را کشتند و هفتصد تن از حاملان قرآن مجید بودند و بعضی از اقوام قریش

در تحت تیغ ظلم در آوردند که هزار زن بعد از این واقعه اولاد زنا زائیدند و مسلمانان را
در مسجد پیغمبر جولانگاه اسپان ساخته و در روضه شریف که نام موضعیست میان قبر و منبر منیف
و در حدیث صحیح وارد شده که روضه ایست از ریاض جنت اسپان ایشان روث کردند و مردم را
بر بیعت یزید بعهد عبودیت که اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند و خواه بعتق خدا
خوانده یعنی بصیغت جبر و اکراه نمودند و چون یزید ابن عبد الله بن زمعه که بیعت بر
حکم قرآن و سنت نبوی آورده بود جان گردنش زدند و به قرطبی میگوید که اهل اخبار گویند
که مدینه از آن بار مطلق از مردم خالی ماند و اکثر ثمرات او نصیب وحوش و بهائم آمد
و کلاب دیگر حیوانات در مسجد شریف آرام گاه ساختند مصداق آنچه پیغمبر صلعم بیان
خبر داده بظهور آمد این ست ترجمه کلام قرطبی بعد از آن شروع کرده در روایت طبرانی و گفته
که او از اما فریکه ما حدیث هست و حکایت قصه اعاده نموده تا براین قدر ... اختصار
اقتصار نمودیم ابن حجر مکی میگوید از جهت افعال یزید در متعای اهل مدینه او را خلع کردند
و واقدی به چند طریق از ابن عبد الله بن حنظله بن غسیل روایت کرده که ما خروج نکردیم
بر یزید تا آنکه ترسیدیم که بر ما از آسمان سنگ باران شود بدرستیکه آن مرد با محرمات نسبیه
از دختران و خواهران نکاح میکرد و شراب خواری میکرد و ترک نماز مینمود و ذهبی میگوید که
هرگاه کرد یزید با اهل مدینه آنچه کرد با شراب خواری و اعمال شنیعه مردم بر او خروج کردند
عمر او کوتاه شد و برکت از او برفت و ابن حجر مکی میگوید که نوفل بن ابی الفرات میگوید که در نزد عمر
بن عبد العزیز بودم پس مردی از حاضرین ذکر یزید بن معاویه بمیان آورده و تعبیر از او
امیر المؤمنین یزید نمود پس عمر گفت که خلیفه هفتم سفیانیست او را بیست تازیانه بجهت
اجرای تعزیر بر او زد و آنحال آنانکه او را با این شناعت احوال خلیفه و امیر شان ...

دبعضی قرار داده اند که از آنجمله هست ملا علی قاری در شرح صحیح بخاری مسمی بفتح الباری
برابنها معدود و د که چهار چیزند آنرا جاری میسازند چنانکه عبد العزیز دهلوی ذبیح
نقشبان امیر مومنان علی الحقیقه روایت کرده که آنحضرت فرمود که اگر کسی را خدا بخواهد
مراشیخین تفضیل میدهد او را اعدا فزا که شناد چاپاک بست خواهند سبحان الله اگر این
ناصبی جنفی از صحت میدانست ابر بسیاری از صحابه کبار از مهاجرین و انصار این جماعه
نیزکه در استیعاب علی بانقل البعض الاصحاب مصرح است که حضرت سلمان فارسی و مقداد
غفاری و حباب و جابر بن عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و زید بن ارقم قائل بتفضیل
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند قال و هذه عبارته روی عن سلمان و ابی ذر
والمقداد و حباب و جابر و ابی سعید الخدری و زید بن ارقم ان علیا اول
وفضله هؤلاء علی غیره بلکه از عمر بن الخطاب منقول هست که در وقت فتح بلاد
اموال غنایم فراهم شد امام حسن علیه السلام را هزار درهم داد و همچنین حضرت امام حسین
و عبد الله پسر خود را پانصد درهم پس او شکایت کرد پس عمر گفت اذهب فاتنی
کابیهما و امک امهما و جد کجدهما و عم کعمهما و خال کخالهما و خالة کخالتهما
فانک لا تاتینی به اما ابوهما فعلی المرتضی و اما امهما فاطمة الزهرا
واما جدهما فمحمد المصطفی و جدتهما خدیجة الکبری و عمهما جعفر
و خالهما ابراهیم بن رسول الله و خالتهما رقیة و ام کلثوم ابنتا رسول الله
چه این روایت دلالت صریح دارد بر اینکه جناب فاروق قائل بتفضیل حضرت امیر المؤمنین
بر خود شده و ازین جا تفضیل آنحضرت بر خلیفه اول نیز لازم می آید اذ لا قائل بالفصل
هر گاه شمه از حال و خامت آل یزید بن معاویه دریافتی پس باید که از احوال باقی خلفا

بنی امیه باید شنید پس می گوئیم که از آنجمله است عبد الملک بن مروان ابن الحکم قال بعض

از افاضل که هرگاه نوبت خلافت باو رسید در تلاوت قرآن مجید مشغول بود پس آنرا بهم [آنرا از خود دور کرد]

گفت سلام علیک هذا فراق بینی و بینک و از امر بالمعروف نهی کرد و او را بسبب

افراط در بخل ابو الذباب می گفتند و سیوطی در تاریخ الخلفا از ابن ابی عایشه نقل کرده که هرگاه

امر خلافت بعبد الملک رسید مصحف مجید در کنار او بود پس بهم زد او را و گفت هذا آخر العهد بک

و بنابر عسکری در اوایل است که او اول خلیفه است که بر نفسه بخل اختیار کرد عبد الملک و کان یسمی رشح الحجر

لبخله و هو اول من غدر فی الاسلام و اول من نهی عن الکلام بحضرة الخلفا و اول من

نهی عن الامر بالمعروف عجب است از اهل سنت که چنین کسی را خلیفه بحق دانند و از زهاد و ناهین عن

المنکر شمرند بلکه سیوطی می گوید که اگر نبود از مساوی عیوب عبد الملک مگر بنیاد ساختن حجاج

ستمکار بر صحابه و سایر مسلمانان که اهانت میکرد و خون ایشان می ریخت و قتل و ضرب و شتم

و حبس تا آنکه از صحابه و اکابر تابعین آنقدر مردم را قتل کرد که شمار نتوان کرد چه جای غیر ایشان

دوانع کرد بر آن و غیر او از صحابه از اهانت و تذلیل هر آئینه کافی می بود در قبح حال او

فلا رحمه الله و لا عفا عنه پس کسی که چندین عیوب داشته باشد مستحق و سزاوار باشد که مستحق

گردد برای امامت اهل سنت و از آنها سلیمان بن عبد الملک است که بود که در اکل افراط می نمود

و بدخو بود و هو من حمقی القریش و سیوطی در تاریخ الخلفا نوشته که او از پر خوران

نامی بود که در یک مجلس هفتاد انار و یک بره و شش مرغ خانگی و یک مکوک زبیب طائفی خورد

و از این جمله است آنچه حیوانی روایت کرده که او نظر کرد در آئینه پس خوش آمد او را شباب

و جمال او و گفت محمد پیغمبر بود و ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عثمان حیادار و معاویه

بردبار و یزید صابر و عبد الملک سیاست کننده و ولید جبار و من پادشاه جوان

بود و اشر از پسر معویه یزید باشد البته احمق آنها خواهد بود نه لایق هیچ پس قول ابن حجر
انه کان من خیار ملوک بنی امیة نخواهد بود و اگر از راه عصبیت است آنها یزید هم از آنها
که معروف بود بفاسقی از جهت کثرت فسق و فجور و از آنجمله بود هشام بن عبد الملک الاحول
المشئوم و از آنجمله بود ولید بن عبد الملک که از او در شرب خمر و الحت بالکیفیت گویند
بالاتر بود روزی مصحف تفأل نمود پس آیه کریمه واستفتحوا وخاب کل جبار عنید برآمد
قرآن را از هم دریده هدف تیر نمود و انشد یقول اتهدد کل جبار عنید فها انا
ذاک جبار عنید اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید در
تاریخ الخلفا نوشته که عبد الملک روزی غمناک بود و فکر میکرد درین کلام کس بعد از
خلیفه کند روح بن زنباع گفت این انت عن الولید گفت او نحوی نمیشناسد کجا خلافت
و کجا نحویت بهر کیف ولید چون این امر را شنید از همان وقت اصحاب نحو را جمع کرد و شش ماه با آنها
در یکجا و یکخانه صحبت داشت و برآمد از آنجا در آنحال که از سابق جاهل تر بود پس عبد الملک گفت
اما انه فقد اعذر و قال ابو الزناد کان الولید لحانا و نیز در آن کتاب آورده و کان
جبارا ظالما و از عمر بن عبد العزیز نقل کرده که گفت ولید در شام و حجاج در عراق
و عثمان بن حیان در حجاز و خالد بن شریک در مصر زمین از جور پر شد و میگفت
ظالمی مسلط است و نیز عالم ولید بن عبد الملک گفته اند که سبب آتش آن بود که او
فاسد نمود که بر بام خانه کعبه شراب خوری نماید پس مردم بغضب آمدند و قصد او کردند
و او را کشتند و از آنجمله است عمر بن عبد العزیز که سیوطی او را از اخیار خلفا بنی امیه
پنداشته و بدحیثی او ظاهر نمود حالانکه او هم در عیب قوم بنی امیه شریک است و بنا بر تصریح
بعض علما او کسی است که حبس اولاد اولاد امام حسن را حکم فرمود و اینها خود شان که ... و ...

بعد بزرگوارشان بود بیرون کرده شوند پس آنها امتثال نمودند پس او حکم کرد که خانه را
برآنها منهدم سازند و اسباب آنها را بیرون بیندازند تا آنکه مضطر شده از مدینه بیرون رفتند
این بود حال خلفای اهل سنت که هر کس که از اهل انصاف براین مطلع شود البته برائت
و بیزاری از آنها اختیار خواهد کرد و از اینجاست که منصفان اهل سنت نیز در جائی که راه
انکار نیافته اند اعتراف بشناعت اعمال شان نموده اند فاعتبروا یا اولی الابصار
پس عاقل و دانشمند باید که بتامل نظر نماید که آیا روا است که رسول خدا بفرماید که همیشه امر
اسلام عزیز و دین برپا خواهد بود تا دوازده خلیفه والی شان باشند و مراد از این همین
خلفا بوده باشند و این همه فسق و فجور و ظلم و جور و بدعات و سایر شرور و قتل و غارت
آل رسول اطهر و سبی و اهانت امور شرع انور که از اینها بظهور رسیده عین اعزاز دین
و قوام شرع متین باشد و ثانیا می گوئیم آیا عاقل روا می دارد که مراد از اثنا عشر خلیفه که
باعث عزت دین و اسلام اند همین خلفای شجره ملعونه فی القرآن بوده باشند زیرا که فریقین
در تفاسیر و روایات خود شجره ملعونه را به بنی امیه تفسیر کرده اند زمخشری در تفسیر کشاف می گوید
قیل رای فی المنام ان ولد الحکم یتداولون منبره کما یتداول الصبیان الکرة
میر باقر داماد علیه الرحمه می فرماید که شارحین این کلام گفته اند که ولد در این مقام اسم جنس است
ای اولاد حکم یعنی نوافل حکم و هو الجد الاعلی لمعویة یزید لعنهم فعلهم بالحسن
والحسین علیهما السلام تعبیر هذه الرؤیا و فرموده است که علامه نیشابوری اعرج در تفسیر خود قول
ثالث در تفسیر این آیه از سعید بن مسیب از ابن عباس فی روایة عطا آورده که رسول خدا
دید بنی امیه را که می جهند بر منبر او مثل میمون ها و در بیان شجره ملعونه گفته است عن
ابن عباس الشجرة بنو امیه و سیوطی در تاریخ الخلفاء فصلی را برای ذکر احادیث مذمة

بخلاف بنی امیه معقود ساخته آیا می تواند شد که مبشر به منذر به متحد باشند ان هذا لشیء
عجاب بدانکه سیوطی در آن فصل از یوسف بن سعد روایت کرده که مردی بسوی حسن بن علی علیهما السلام
برخواست بعد صلح و بیعت معاویه و گفت العیاذ بالله سیاه کردی روی مردم پس فرمود
که بسنان لسان خود ایذا مده مرا پس بدرستیکه پیغمبر خدا در خواب دید رفتن بنی امیه بر منبر او
فساءه ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثر و نزلت انا انزلناه فی لیلة
القدر و ما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر یملکها
بعدک بنو امیة یا محمد قال القاسم فعددنا فاذا هی الف شهر لا تزید
و لا تنقص و از سهل بن سعد از پدرش از جدش روایت کرده که رسول خدا در خواب دید
بنی حکم بن عاص را که می جهند بر منبر او بر نحویکه میمون جست می کنند پس بر خاطر مبارکش
بد گذشت فما استجمع ضاحکا حتی مات و انزل الله فی ذلک و ما جعلنا
الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس یعنی آنحضرت را بعد این خواب دیدن کسی هرگز
گاهی خندان نشد تا از جهان رحلت فرمود و نازل شد درین شان آیه کریمه
که نگردانیدیم خوابی را که بتو نمودیم مگر آزمایش برای مردم پس درین آزمایش مردم از ثانی آنها
ثبات برای اهل سنت بر جا نماند خلیفه زاده و عبد الله بن عمر چه قدر در تائید خلافت
یزید کوشید و پدرش بنای حکومت معویه بر جنب در نصب عثمان اموی چه تکیه نمودند
تا اینکه نوبت باین رسید که علمای ایشان مثل صاحب فتح الباری و قاضی عیاض بدوازده خلیفه
بیشتر هم ونا از بنی امیه بر گزیدند و اگر چه سیوطی بعد روایت اخیر اشاره بضعف سندش نموده
لکن از وجوه دیگر بتقویت آن پرداخته می گوید اسناده ضعیف لکن له شواهد
من حدیث عبد الله بن عمر و یعلی بن مرة و حسین بن علی و غیرهم قال

استبداد الامام ثم ان المتتبع المتبحر اذا لطف التدبر ووفق التامل في تواتر الاخبار
وتناقل الآثار يذعن له كفلق الصبح ان احاديث نزول القردة ليس تختص هؤلاء
بل هو متوجه الى معوية بن ابي سفيان هو الذي قد صح ان رسول الله قد دعا
عليه في مواقع عديدة منها ما في صحيح مسلم وسائر صحاحهم انه لما دعاه
قيل يا رسول الله هو يأكل قال لا اشبع الله بطنه ثم منه الى عثمان بن عفان وهما
من الشجرة الملعونة في القرآن ثم الى شيخي لصوص الخلافة وسراق الامامة فمن
المستبين ان فعلتهم التي فعلاها من بدو الامر كانت كالبذر وما ترتب عليها
من بعد كالزرع ومن ثم قال علامة تفتازانهم في شرح المقاصد بعد الغبا
ان ما وقع بين الصحابة من المشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور
على السنة الثقات يدل بظاهره على ان بعضهم قد جاوز طريق الحق وبلغ
حد الظلم والفسق وكان الباعث له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك
والرياسة والميل الى اللذات والشهوات اذ ليس كل صحابي معصوما ولا كل
من لقي النبي بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله ذكروا
لها محامل وتاويلات بما يليق وذهبوا الى انهم محفوظون عما يوجب التضليل
والتفسيق الى ان قال واما ما جرى بعدهم من الظلم على اهلبيت النبي فمن
الظهور بحيث لا مجال للاخفاء الى آخره پس باقرار علامه تفتازانی صحابه معصوم نبودند
وبا وصف ظهور ظلم وفجور ايشان محض حسن ظن باعث بر تاويل عليل نمی تواند شد
وضرورت صارفه که عبارت از عصمت است مفقود پس اخفای حق روا نباشد اگرچه
مجال اخفاء ظلم متجاهرين بزعم خود داشته باشند و بالتمام گوئيم حق سبحانه وتعالی

در شان بنی امیه در سوره ابراهیم می فرماید الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفراً
واحلّوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها وبئس القرار علامه زمخشری در کشاف
در ذیل این آیه می گوید عن عمر فی تفسیر الذین بدلوا هم الافجران من قریش
بنو المغیرة و بنو امیّة امّا بنو المغیرة فکفیتموهم یوم بدر واما بنو امیه فمتعوا
الی حین حاصل معنی آیه و روایه آنکه حق تعالی می فرماید آیا ندیده بطرف آنانکه بدل کردند
نعمت خدا را بکفر و فرود آورده اند قوم خود را در دار هلاکت که آن جهنم است داخل شوند
در آن و بد قرارگاهیست جهنم صاحب کشاف در تفسیر این آیه از عمر خود روایت کرده که او گفت
مراد ازین آیه دو قوم بدترین فاجرانند یکی بنی مغیره و شر آنها را در بدر کفایت کرده شد
دیگری بنی امیه متمتع کرده شدند از زخارف دنیا چند گاهی یا تا وقت معلوم پس بحکم مطلقه
بنی امیه درین آیه مندرج باشند پس لعن الله بنی امیّة قاطبةً صادق آید و
عثمان و غیر عثمان بقول سنیان داخل آن شدند و مذهب اهل سنت بقول خلیفه
ثانی ایشان درهم برهم شکست والحمد لله علی ذلک و اما رابعاً پس اینست
روایتی که اخراج نموده است آنرا ابن حجر در صواعق محرقه خود از ابن ابی شیبه فی المصنف
از سعید بن جمهان می گوید که گفتم از سفینه که بدرستیکه بنی امیّه گمان می برند که خلافت
در ایشان است پس او گفت که دروغ می گویند بنی الزرقاء آنها ملوک اند از شر ملوک پس ثبوت
خلافت از روی این حدیث اهل سنت از برای بنی امیه حتی خلافت عثمان بن عفان و معویه
بن ابی سفیان و عمر بن عبد العزیز بن عبد الملک بن مروان یکسر باطل باشد اگرچه ابن حجر
بتاویلش پرداخته گفته است معناه ان خلافة معاویة وان کانت صحیحة الا
انّما غلب علیها مشابهة الملک لکن این تاویل علیل است مصداق المعنی فی بطن الشاعر

زیرا که سفینه که علم را گنجینه بود در مقابل قول سائل که بنی امیه گمان می برند که خلافت
در ایشان است گفته کذب بنو الزرقاء پس اگر خلافت معاویه را صحیح میدانست چگونه تکذیب
او میکرد با آنکه قولش صریح است در تقابل ملک و خلافت و متقابلین متقابل تضاد
جمع نتوانند شد و اما خامساً پس روایت مشهوره اهل سنت الخلافة بعدی ثلثون
سنة ثم یصیر ملکاً عضوضاً نافی خلافت بنی امیه است از این جا لایح شد که قول
فاضل دهلوی که نزد اهل سنت تصرف در زمین با وصف استحقاق و غلبه شوکت و نفاذ امر که
ضرور نیست بی اصل است چه تحقیق استحقاق در این اهل کفر و نفاق و خلاف و شقاق بالاتفاق
مستحق نبوده چنانکه خود می‌گوید که حضرت امام حسن مجتبی را وجه مصالحه با معاویه ترک خلافت
باوجودیکه استحقاق این امر در آن وقت به ذات عالی صفات ایشان منحصر بود و در جانب مخالف
بی استحقاقی ظاهر این است که حضرت امام دانسته بود که زمان خلافت منقضی گشته و وقت
بادشاهی گزنده و دوره ظلم و بیدادی رسیده اگر من متصدی ریاست خواهم شد چون
مفید نیست منتظم نخواهد شد و فتنه و فساد و تعصب و عناد در میان خواهد آمد انتهی
اقول پس باید که شاه صاحب ابن حجر را که معویه بن ابی سفیان را خلیفه حق و امام صدق
عند نزول الحسن له گفته است و همچنین صاحب فتح الباری و قاضی عیاض که معاویه
و از نواب او را خلیفه برحق میدانند یا از اهل سنت خارج و از خوارج الحق دانند و یا آنکه
مقوله خود که برای عیب پوشی اهل نحله خود گفته اند که نزد اهل سنت در خلافت استحقاق
شرط است دست بردارند اگر گویند که شاه صاحب تصریح نموده بلین که خلافت گاهی بمعنی
بادشاهی هم هست نیز اطلاق کنند پس خلافت معویه چرا از این باب نباشد خواهیم گفت
که اگر امر چنین می بود چرا ابن حجر در جواب روایت سفینه می گفت خلافة معویة

وان كانت حقة لا انها غلب عليها مشابهة الملك زيراكه خلافت بمعنی پادشاهی نیست
عين ملك نيست نه مشابه بآن واگر همين معنی مرادش می بود چرا می گفت که اعتقاد اهل سنت
وجماعت آنست که معویه در ایام خلافت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه نبود بل
كان من الملوك واختلفوا في امامته بعد موت علي فقيل صار اماما وخليفة
لان البيعة قد تمت له وقيل لم يصر اماما لحديث ابي داود والترمذي والنسائي
الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم يصير ملكا وقد انقضت الثلثون ...
وجبر استحقاق او باحاديث مكذوبه مثل ما نسب الى النبي انه قال اللهم اجعله هاديا
مهديا واذا ملكت فاحسن ثابت می کرد و می گفت فمما احتج به على فضل معوية
وانه لا اثم يلحقه بتلك الحروب لانها كانت من اجتهاد لا المنازعة على الخلافة
انتهى ملخصا سبحان الله با امام زمان محاربه کردن که در حکم محاربه سید الانس والجان است
در شنیعات ... نباشد و نه محمول بر طمع خلافت با آنکه معاویه خود می گفت ما دل الطمع
في الخلافة منذ قال رسول الله يا معاوية اذا ملكت فاحسن ...
تیز بوده و بحجت حدیث مختلق بحیله طلب ثار عثمان کرد ولی آن نیز با امام زمان راه ...
دماء مسلمین از صحابه و تابعین ریخت و آتش فتنه را مشتعل گردانید این همه فتنه و فساد را بنام اجتهاد
مسمی کردن و منافی فضل معاویه ندانستن ستم بر جان انصاف نمودن است و آنچه ناصبی ...
مصداق حق بر زبان جاریست الا از دست اهل سنت ... نفی استحقاق معویه ...
واما سادسا پس این احادیث اثنی عشر خلیفه که متفق علیه است بنظر تامل باید دید
که صریح ناطق است و لو ضم بعضها الی بعض باستمرار مرور دوازده خلیفه الی آخر الدهر
و قیام امر اسلام الی یوم القیام پس مصداق آن دوازده خلیفه سنیان کیه را اندکی ...

منقرض شدند چگونه توانند بود بلکه این صفت منحصر است در ائمه اثنا عشر و هو
المطابق للخبر المجمع علیه بین الانام من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة فکذا لا است می کند بوجود امام در هر زمانی پس بعد انقراض این دوازده امامان سنیان
لدعیان الی النیران بودند و مدعی بر آن سنت که کدام کس امام ایشان است شارح عقاید
در این مقام بسی سست بازو و بعجز خود چیزی پیش نیاید حیث قال فان قیل علی ما ذکر
من ان مدة الخلافة ثلثون سنة یکون الزمان بعد الخلفاء الراشدین خالیا
عن الامام فیعصی الامة کلهم و یکون میتتهم میتة جاهلیة قلنا قد سبق ان
المراد الخلافة الکاملة و لو سلم فلعل دور الخلافة ینقضی دون دور الامامة
بناء علی ان الامام اعم لکن هذا الاصطلاح مما لم نجده للقوم بل من الشیعة
من یزعم ان الخلیفة اعم و لهذا یقولون بخلافة الائمة الثلثة دون امامتهم و اما
بعد الخلفاء العباسیة فالامر مشکل انتهی و بر تقدیر تسلیم قول اهل سنت که بود
الا بین هم خود عقلا و فضلا باید اند عاصی و تارک واجب و موت شان بجاهلیت خواهد بود
و بر المطلوب این اشکال جای دگر خواهد شد و لات حین مناص و اما سابقا پس
سیوطی در تاریخ الخلفا آورده عن ابی الخلد انه قال لا تهلک هذه الامة حتی
یکون منها اثنا عشر خلیفة کلهم یعمل بالهدی و دین الحق منهم رجلان من اهل بیت محمد
و علی هذا فالمراد بقوله ثم یکون الهرج ای الفتن الموذنة بقیام الساعة من خروج
الدجال و ما بعده پس کجا اند خلفا بنی امیه از استیصال اهلبیت و اهل مدینه بعمل آوردند
عین ... بود یا نه اگر شق اول را اختیار کنند از دین حق البته بیرون خواهند رفت و اگر شق ثانی را
اختیار نمایند البته این شقیاء مصداق اثنا عشر خلیفه نخواهند بود پس فبطل ما کانوا یعملون

واما سادساً پس چونکه دو کس را از اهلبیت محمدؐ را در پنج وازده نفر شمار نکرده اند
پس این تشخیص شان بروایت شان باطل باشد **واما سابعاً** پس بنی امیه که بزبان رسول
ایزد منان لعن شان بمرات جاری شده و در بعض روایات اهل سنت آمده که آنحضرتؐ و شان معویة
بن ابی سفیان فرموده لعن الله الراکب والقائد والسایق و لعن مرو بر اولاد حاکم
کما نقل عن روایة سیوطی فی جمع الجوامع عن صاحب الفردوس و نیز از سیوطی منقول است
که پیغمبر خدا لعن کرده حکم را و بر آنکه از صلب او بر آید تا روز قیامت و نیز در حق بنی امیه فرموده
شر القبائل بنو امیة پس خوشا حال محققین اهل سنت که بدترین قبایل عرب را پیشوا و امام خود قرار داده اند بئس للظالمین بدلا و یحشرهم الله تحت لوائهم
این چه عزت اسلام بوده و چه استقامت امور مومنان که افضل پیغمبران امت خود را
بآن بشارت میداد لکن بمفاد حب الشئ یعمی و یصم هرچه بزبان اهل سنت آید حق میدانند و تحسین و تحقیق
آن منظور می کنند **واما عاشراً** پس بنی امیه که بنا بر لعن و طعن و سب و شتم امام ثقلان عادت
کرده بودند البته کافر بودند و کفار بالاتفاق لایق امامت نباشند سبحان الله اهل سنت
سب شیخین را کفر میگویند و سب علی بن ابی طالب علیه السلام را کفر نمیدانند و مبالات این
نمی کنند که ملعونین را پیشوای خود قرار داده اند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون هرچند اهل باطل در اطفای نور الهی دقیقه فرو نگذاشتند لکن حق تعالی نور خود را
روشن تر ساخت و لنعم ما قال ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغة ما اقول
فی رجل اقرّ له اعدائه و خصومه بالفضل و لم یمکنهم جحد مناقبه و لا کتمان
فضائله فقد علمت ان استولی بنو امیة علی سلطان الاسلام فی شرق الارض
وغربها و اجتهدوا بکل حیلة فی اطفاء نوره والتحریض علیه و وضع المعایب والمثالب له

سب یعنی دشنام دادن ... دادن ... یعنی دشنام دادن ...

ولعنوه على جميع المنابر وتوعدوا مادحيه بل حبسوهم وقتلوهم ومنعوا من رواية
حديث يتضمن له فضيلة او يرفع له ذكرا حتى حظروا ان يسمى احد باسمه فما زاده ذلك الا رفعة
وسموا وكان كالمسك كلما ستر انتشر عرفه وكلما كتم تضوع نشره وكالشمس لا تستر
بالراح وكضوء النهار ان حجبت عنه عين واحدة ادركته عيون كثيرة اخرى
چنانچه گفته است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه چه گویم در باره مردی که اقرار نموده اند
دشمنان او بفضیلت او و نتوانستند خصوم او جحد و انکار مناقب او را و ممکن نشد آنها را
کتمان فضائل او پس بدرستی که میدانی که مستولی شدند بنی امیه بر حکومت اسلام در شرق
روی زمین و مغرب آن و کوشیدند بهر حیله در اطفای نور او و تحریف نمودند فضائل او را
و ساختند معائب و مثالب برای او و آلوده کردند بانها خبرها و لعن او بر جمیع منابر و عید
و تهدید نمودند مادحان او را بعذاب بلکه حبس کردند آنها را و کشتند و مانع شدند
از روایت حدیثی که مشتمل بر فضیلتی از فضائل او باشد یا محتوی بر آنچه ذکر او را بلند سازند
تا آنکه حرام ساختند که کسی بنام او فرزند خود را مسمی کرده اند پس این هیچ چیز را از فضیلت او
نکاست بلکه روز بروز سمو و رجحت او زیاده بر زیاده روشن گشت و حال فضائل او نبود
مگر مثل خوشبوی مشک که هر چند آنرا مستور سازند منتشر میگردد و مثل روشنی آفتاب که
هرگاه آنرا بکف دست مخفی سازند نمی تواند مخفی ساخت و مثل روشنی روز روشن که اگر
یک چشم را بند کنند که نه بیند آنرا البته بسیاری از چشمها خواهد دید آنرا بدانکه حق تعالی
می فرماید إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ پس بنی امیه اخس ناس بوده اند بوجوه و شرف
هرگز لائق خلافت نباشند بئس للظالمین بدلا قال امیر المؤمنین علیه السلام
لیس امیة کهاشم ولا حرب کعبد المطلب ولا ابو سفیان کابی طالب ولا المهاجر

کالطلیق ولا الصریح کاللصیق ولا المحق کالمبطل ولا المؤمن کالمدغل ولبئس
الخلف خلف هوی فی نار جهنم یتبع سلفا جناب امیر علیه السلام در خطاب با
معویه نوشت نه امیه مثل هاشم بود و نه حرب مثل عبد المطلب و نه ابو سفیان مثل ابو طالب
و نه مهاجر مثل طلیق یعنی کسانی که بشوق ایمان از دار الحرب بیرون رفتند و موطن خود را گذاشته
بشوق اسلام و ایمان بخدمت حضرت رسالتمآب آمدند همچو آنان نمی‌توانند بود که در روز
جهاد بدست مسلمانان اسیر و گرفتار شدند و بشده وثاق در بند سخت مبتلا گردیدند
و بمفاد فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء بعد منت یا فدیه دادن اطلاق
در حق ایشان صورت بست و نه صریح مثل لصیق یعنی آنکه نسبتش صحیح و صریح نیست
مثل کسی که داخل النسب باشد و خود را ملصق و ملحق بغیر پدر خود ساخته باشد ابو الفرج اصفهانی
در کتاب اغانی از هیثم بن عدی از کتاب مثالب نقل کرده که اباعمرو ابن امیه غلام امیه اسم او
ذکوان بود پس امیه او را جانشین خود ساخت ذکوان دعبل نسابه نزد معویه داخل شد
پس معویه گفت هل رایت من علیه قریش یعنی کبار از اجداد و علیای قریش دیدی پس گفت
دیدم عبد المطلب بن هاشم را و امیه بن عبد الشمس را پس معویه گفت صفت کن هر دو را از برای
من پس ذکوان گفت بود عبد المطلب سفید رنگ دراز قامت خوشرو از پیشانی او نور
نبوت پیدا و عزت ریاست و ملک در بشره او هویدا بود و در گرد او گرد آمده بودند ده پسران او
کانهم اسد غاب گویا شیران بیشه شجاعت بودند گفت امیه چه گونه بود گفت دیدم
او را مرد پیری کوتاه قامت نحیف الجسم نابینا می‌کشید او را غلام او ذکوان معویه گفت
باز ایست از چنین کلام او فرزندش ابو عمرو بود گفت این خبریست که شما بعد از خود
تراشیده آید و حقیقت حال همان است که من خبر او دادم فقد سلفنا الکلام فی ابیه

ز باب النبوة و نه محق مثل مبطل و نه مؤمن مثل بدعمل و این اشاره است بنفاق بنی امیه و این کلمات
ایشان لسانی نبود که اصلی نداشت پس فرمود که اخلاف ایشان تابع اسلاف خود اند که ما و امی همه آنها
جمعیت یتبع بعضهم بعضا و قال فی موضع آخر منا النبی و منکم المکذب و منا
اسد الله و منکم اسد الاحلاف و منا سیدا شباب اهل الجنة و منکم صبیة النار
و منا خیر نساء العالمین و منکم حمالة الحطب فاسلامنا قد سمع و جاهلیتکم لا تدفع
یعنی آنحضرت فرمود که از ما ست پیغمبر و از شما ست مکذب و از ما ست شیر خدا و ظاهر مراد حمزه بن
عبد المطلب عم آنحضرت و از شما ست شیر هم قسمان کفار قریش که برای بر انگیختن فتنه ها و
غارت گری هم قسم شده بودند مانند اسد بن عبد العزی بود و از ما ست سیدین شباب
اهل جنت یعنی حسن و حسین علیهما السلام که فرزندان آنجناب اند و از شما ست صبیة النار و اولاد
عتبة بن ابی معیط اموی کافر که پیغمبر خدا را خفه نموده بود و خدای تعالی آنحضرت را از دست او
نجات داد و اولاد او از زنان پدر خود بهم رسیده بودند چنانکه در ایام جاهلیت این امر قبیح
متعارف بود و این بدبخت در جنگ بدر بدست مسلمانان گرفتار شد پس رسول خدا امر فرمود
بکشتن او و قبل کشته شدن گفت انا یا محمد من خاصة قریش فمن للصبیة بعدی
قال النار فلذلک سموا بنو ابی معیط صبیة النار و از ما ست بهترین زنان عالمیان و از شما
ست حمالهٔ هیزم آتش فتنه را می افروخت و او ست ام جمیل دختر عمه معویه زن ابولهب که بسیار دچیدها
خار را در وقت شب بر در رسول خدا می انداخت تا پایهای آنحضرت مجروح گردد و بعضی گفته اند
که حمالة الحطب کنایه است از نمامی و سخن چینی و فتنه پردازی او پس اسلام ما بگوش همه
همگنان رسیده و جاهلیت شما جای انکار نیست شتان بین الفریقین الحال باید فهمید که حجت
صاحب فتح الباری فی خلافت این اثر را جاری ساخت چنانکه در بارهٔ ائمه اثنی عشر تشخیص

قاضی عیاض را پسندیده گفته انتهی ارجح الاقوال الثلاثة ما فی بعض طرق الحدیث کلهم
یجتمع علیهم الناس الحال از اهل سنت می پرسیم که آیا معاویه و اذناب او را خلیفه بحق میدانند
و از جمیع شنایع ایشان چشم می پوشند چنانکه قاضی عیاض و صاحب فتح الباری گفته فهو کلهم
ما او در ناو یا معاویه را فضلا عن اذنابه از پایه استحقاق خلافت می اندازند چنانکه شاید
در بارهٔ معاویه گفته که عدم استحقاق او ظاهرست پس جواب این اجماع چه خواهد بود هر گاه اجماع
اهل سنت بر باطل در بین مواضع بثبوت رسید اجماع شان از سر باطل گردید که اجماع ثقلین هم
شود می آید و بنابر این اجماع نیست ترست ما بر تسلیم این روایات می گوئیم که مراد از اجماع بر استحقاق
و استحقاق ائمه اثنی عشر تجمع علیهم اهل البیت پس بغیر ایشان احدی لایق امامت نباشد و سوء اختیار
بندگان بتحویل خود او که عدم استحقاق در جانب معاویه ظاهرست بهمگنان لایح گردید والحمد لله
علی احسانه فقد رجع الحق الی مکانه اما قول او که نصرت و غلبه و سنیان در امامت
شرط است می گوئیم که نزد خدا شرط نیست نزد اهل سنت اکثر شروط باشند را چه شما بر شمرده
استحقاق کی محل گردید که در صدد شرط دیگر بر می آئید هر گاه از وقت معاویه از خلفا شرط
استحقاق مفقود شد باری بفرمایند که از ان زمان الی الآن اهل سنت کی نصب امام کردا و کذا
که عادل و مستحق خلافت باشد بر ذمه ایشان واجب چرا بعمل نیاورده اند اگر بعمل آورده اند نشان ایشان دهند
والا آماده جواب الهی باشند که بر ترک واجب اصرار نموده اند و بر موت کفر مرده اند
فاعتبروا یا اولی الابصار

فصل سوم در بیان دلیل دوم که دال است بر وجوب
تمسک باهلبیت علیهم السلام بدانکه نور الدین علی بن حسام الدین الشهیر بالمتقی
در کتاب منهج العمال جامع صغیر که مختصر جمع الجوامع است در باب ثانی که باب الاعتصام
بالکتاب والسنة است آورده عن مستدرک الحاکم عن ابی هریرة عن النبی

فصل سوم در بیان دلیل دوم که دال است بر وجوب تمسک باهلبیت علیهم السلام

خلفت فيكم شيئين لن تضلوا بعدهما كتاب الله وسنتي ولن يفترقا حتى يردا
على الحوض و ابو بكر الشافعي من الغيلانيات عن ابي هريرة ايها الناس قد تركت
فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي الترمذي عن جابر اني
تارك فيكم خليفتين كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء والارض وعترتي اهل بيتي
وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض حم طب يعني في مسند احمد وفي الكبير
للطبراني وفي سنن سعيد بن منصور عن زيد بن ثابت رضي الله عنه اني تارك فيكم
ما ان تمسكتم به لن تضلوا بعدي احدهما اعظم من الآخر كتاب الله حبل ممدود
من السماء الى الارض وعترتي اهل بيتي لن يفترقا حتى يردا على الحوض فانظروا
كيف تخلفوني فيهما ت عن زيد بن ارقم اما بعد ايها الناس انما انا بشر يوشك ان
ياتيني رسول ربي فاجيب وانا تارك فيكم ثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور
من استمسك به واخذ به كان على الهدى ومن اخطاه ضل فخذوا بكتاب الله
واستمسكوا به واهل بيتي اذكركم الله في اهل بيتي اذكركم الله في اهل بيتي و جد
والد ماجد عليه الرحمه شطري از في درشفاء الاسلام ازين روايات ذكر فرموده از سنن ابي داود
صحيح ترمذي فانظروا كيف تخلفوني في عترتي نقل فرموده از ثعلبي در تفسير كريمه
واعتصموا بحبل الله جميعا ازين قبيل روايات باسانيد اورده روايت نموده وعنها
قال قال رسول الله اني قد تركت فيكم الثقلين الخليفتين ان اخذتم بهما
لن تضلوا بعدي احدهما اكبر من الآخر كتاب الله حبل ممدود ما بين السماء
والارض وعترتي اهل بيتي الا وانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض علامه حضرا
بن كمال الدين حسين الشيرازي دكان شيراز در فصل ششم از كتاب خود سفينة النجات در فوايد

تمسک بثقلین امثال این روایات را با ترجمه وارد ساخته و ما تقلیلا للمؤنة بنقل آن بار اقتصار
می پردازیم و هذه لفظه احمد بن حنبل روایت کرده است از ابی سعید خدری که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم لن تضلوا بعدی احدهما اکبر من الآخر
کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی الا و انهما لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستی که من می گذارم در میان شما دو امر گرانمایه آن چنان دو امر
که اگر متمسک شوید بآن هرگز بضلالت نخواهید افتاد بعد از من یکی از آن دو امر بزرگ است
از دیگری کتاب خدا و آن نوریست ممتد و کشیده مثل رسن از آسمان تا زمین و عترت من که اهل بیت
من اند آگاه باشید و بدانید که این دو امر از هم جدا نمی شوند تا آنکه وارد شوند بر من بر حوض کوثر
دیگر روایت کرده از زید بن ثابت که رسول خدا گفت انی تارک فیکم الخلیفتین
کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض دیگر روایت کرده از اسرائیل بن عثمان بن مغیره که گفت
ملاقات کردم زید بن ارقم را در حالی که او داخل می شد بر مختار یا بیرون می آمد از
نزد او پس گفتم مر زید را که آیا شنیدی تو از رسول خدا که می گفت انی تارک فیکم الثقلین
زید گفت آری شنیدم دیگر روایت کرده از زید بن حیان و او از زید بن ارقم که رسول خدا
در خطبهٔ غدیر خم گفت الا و انی تارک فیکم الثقلین احدهما کتاب الله و هو حبل
من الله من اتبعه کان علی الهدی و من ترکه کان علی ضلالة بعد فرمود
و آخرها اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی یعنی دیگر از آن دو امر گرانمایه
اهل بیت من اند خدا را بیاد شما می دهم در باب اهل بیتم و مسلم در صحیح خود روایت کرده
از زید بن ارقم بچند طریق از آنجمله یکی آنکه روایت کرده باسناد از زید

ع خدریا لفظ حی من الانصار ذی صحبه ابو سعید الخدری نضر من نجبة الصحابه ابا سعید الخدری کان من اصحاب رسول الله وکان مستقیما و فی حدیث ابی عبد الله ان ابا سعید الخدری فلا نخرجه الله منا الراوی ۱۲ جمیع البحث

ابن حیان که گفت رفتم من با حصین بن سبره و عمر بن مسلم بسوی زید بن ارقم و چون نشستیم حصین بن سبره گفت ای زید تو بخیر بسیار رسیدی دیدی رسول خدا را و حدیث او شنیدی و با او بجهاد رفتی و همراه او نماز گذاردی بتحقیق که رسیدی ای زید بخیر بسیار حدیث کن ما را ای زید آنچه از رسول خدا شنیده زید گفت ای پسر برادر من بتحقیق که سال من بسیار شد و عهد من قدیم گردید و فراموش کردم بعض چیزها را که فرا گرفته بودم از رسول خدا پس هر چه با شما حدیث کنم آنرا قبول کنید و هر چه نکنم مرا بآن تکلیف نکنید بعد از آن گفت ایستاد رسول خدا در میان ما در حالتی که خطبه می فرمود بر سر آبی که آنرا خم می خوانند در میان مکه و مدینه پس حمد و ثنا کرد خدا را و پند داد و تذکیر فرمود بعد از آن گفت اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشک ان یاتینی رسول ربی فاجیب و انا تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به اما بعد از حمد و ثنای الهی ای مردمان نیستم من مگر بشری نزدیک است که بیاید بمن فرستادهٔ پروردگار من پس اجابت کنم او را یعنی نزدیک است که بارادهٔ الهی ازین عالم انتقال نمایم و بتحقیق که من گذارنده ام در میان شما دو چیز گران مایه اول از آن دو کتاب خداست در آن هدایت و روشنائی پس بگیرید کتاب خدا را و متمسک بآن شوید بعد از آن زید چنین روایت کرد که پس آنحضرت ترغیب و تحریص فرمود در باره کتاب خدا آنگاه گفت و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی و حمیدی در جمع بین الصحیحین نیز بهمین مضمون روایتی از زید بن ارقم با تفاوت و ترمذی در صحیح خود از جابر بن عبد الله روایت کرده گفت دیدم رسول خدا را در حجة الوداع روز عرفه که بر ناقه قصوی سوار بود در حالی که خطبه می گفت پس شنیدم که می گفت یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی

اهل بیتی و در مشکوة نیز از مسلم و ترمذی روایت شده و در جمع بین الصحاح الستة از سنن
ابی داود و صحیح ترمذی نیز روایت شده باسناد از رسول خدا که گفت انی تارک فیکم
الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر و هو کتاب الله
حبل ممدود من السماء و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
فرمود فانظروا کیف تخلفونی فی عترتی یعنی پس با احتیاط باشید و بدانید که بعد از من
چگونه پیش خواهید کرد با اهلبیت من و اخطب خوارزم روایت کرده از زید بن ارقم که پیغمبر
گفت در موضع غدیر خم انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی
فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض الخصوص انگاه فرمود فانظروا کیف تخلفونی فیهما
یعنی با احتیاط باشید و بدانید که چگونه خواهید کرد بعد از من با این دو امر گران مایه و در ینابیع
نیز از زید بن ارقم این روایت مذکورست و زهری روایت کرده از زید بن ارقم در خطبه غدیر خم
که رسول خدا گفت قد خلفت فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی کتاب الله
و اهل بیتی الا و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
و ابن مغازلی شافعی روایت کرده از ابی سعید خدری که رسول خدا گفت انی اوشک
ان ادعی فاجیب و انی قد ترکت فیکم الثقلین کتاب الله حبل ممدود من السماء
الی الارض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا
علی الحوض فانظروا ماذا تخلفونی فیهما دیگر روایت کرده اند از زید بن ارقم
موافق روایت آخر احمد بن حنبل از زید بن ارقم دیگر روایت کرده از زید بن ارقم
موافق حدیث مسلم و ثعلبی در سوره آل عمران در بیان قول خدای تعالی و اعتصموا
بحبل الله روایت کرده از ابی سعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا که می گفت

یا ایها الناس انی قد ترکت فیکم الثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما لن تضلوا بعدی

احدهما اکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود ما بین السماء الی الارض وعترتی

اهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض و دیگر روایت کرده در مقام

از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت نحن حبل الله الذی قال الله تعالی واعتصموا

بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا حاصل آنکه ماییم آنکسان حبل خدا که گفته است خدای تعالی

درین آیه و ظاهر معنی آیه اینست که متمسک شوید همه بحبل خدا و متفرق نشوید و ابن حجر

در صواعق محرقه بعد ذکر چند روایت از احمد بن حنبل و مسلم گفته که در روایتی صحیح آمده

که رسول خدا گفت انی تارک فیکم امرین لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما کتاب الله

واهل بیتی عترتی یعنی بدرستی که من گذارنده ام در میان شما دو چیز که هرگز بضلالت

نخواهید افتاد اگر متابعت کنید آن هر دو امر را آن دو امر کتاب خداست و اهل بیت

و عترت من و گفته که در روایت طبرانی زیاده بر مذکور چیزی دیگر هست و آن زیادتی را ذکر کرده

اقول هذا کلامه انی سألت ذلک لهما فلا تقدموهما فتهلکوا ولا تقصروا

عنهما فتهلکوا ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم یعنی آن زیادتی اینست که من خواستم از برای شما

متابعت آن دو چیز را پیش مشوید از آن دو چیز و از آن عقب مانید که هلاک می شوید

و تعلیم مدهید اهل بیت را بدرستی که ایشان اعلم اند از شما و دیگر روایت کرده طبرانی از ابن عمر

که گفت که آخر سخنی که حضرت رسالت پناه تکلم فرمود این بود که گفت اخلفونی فی اهل بیتی

و او آنکه بعد از من اهل بیت را باشید نیز در ... گفته که روایت کرده ...

زیاده بر اهل بیت صحابه ... اقول کافیست ... روایات ابن حجر

بعد از ذکر ... از این روایات گفته است که رسول خدا قرآن و عترت خود را که اهل و نساء ...

واقارب او یند تعبیر ثقلین فرموده باین وجه که ثقل در اصل عبارتست از نفیس صاحب خطر
یعنی قدر و منزلتی که مصئون باشد از نقائص و اسباب فنا و این هر دو چیز چنین هستند
اذ کل منهما معدن العلوم اللدنیة والاسرار والحکم العلیة والاحکام الشرعیة
ولذا حث علی الاقتداء والتمسک بهم والتعلم منهم وقال الحمد لله الذی جعل فینا
الحکمة اهل البیت **اقول** عجب است از علماء اهل سنت که اجماع اهلبیت را حجت نمی دانند
کما صرح به الفاضل الناصب عبد العلی حیث قال فی شرح المسلم اجماع اهل البیت
لیس بحجة و حال آنکه تمسک بعترت عدیل تمسک بقرآنست پس هرگاه آیات قرآنی حجت شد
و تمسک بآن واجب لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید
اقوال و افعال اسرار ربانی و معادن علوم لدنی که قرآن ناطق اند چرا حجت و واجب التمسک نباشد
وقد صرح فی الاخبار المستفیضة من طرقهم بوجوب التمسک بهم حتی قال ابن حجر
ثم اعلم ان لحدیث التمسک طرقا کثیرة وردت عن نیف وعشرین صحابیا
ومر له طریق مبسوطة فی حادی عشر الشبه وفی بعض تلک الطرق انه قال
ذلک بحجة الوداع بعرفة وفی اخری انه قال بالمدینة فی مرضه وقد امتلأت
الحجرة باصحابه وفی روایة ابن عمر آخر ما تکلم به النبی صلعم اخلفونی فی اهلی
پس انحراف از اهلبیت و تخلف از ایشان و قول بعدم حجیت اجماع ایشان با وصف تاکید
و تذکیر جناب رسالتمآب صریح مخالفت سنت بیّن با امر رسول و اجتهادیست در مقابل
نصوص و اقدام علی النصوص چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد والحمد لله
که این شرف برای غیر امامیه که در اصول و فروع بائمه اهلبیت علیهم الصلوة والسلام
رجوع دارند برای فرق دیگر حاصل نیست فهم المؤمنون و مصداق شیعته علی

هم المفلحون و من غيرهم چه وجوب تمسک بقول ایشان دلیل است بر عصمت ایشان تمسک بهم
و باجماع بغیر از دوازده امام در کسی دیگر صفت عصمت یافته نشد و پس حدیث
بغیر ایشان بر علی الاطلاق الا و تمسک و اتباع نباشد اما تفسیر اهلبیت ابن حجر نساء را
در مصداق اهلبیت پس کافی است رفع آن آنچه خود از مسلم از زید بن ارقم روایت کرده
فقیل لزید نسائه من اهل بیته قال بلی ان نسائه من اهل بیته ولکن
اهل بیته من حرم علیهم الصدقة بعده قال و من هم قال آل علی و آل جعفر
و آل عقیل و آل عباس گویا مراد او آنست که اهلبیت دو معنی دارد و مراد درین مقام
معنی ثانی است و اصرح است از آن آنچه خود از مسلم از زید بن ارقم روایت کرده در زاد
ذکره الله فی اهل بیتی قلنا لزید من اهل بیته نساؤه قال لا و ایم الله ان المرأة
تکون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها فترجع الی ابیها و قومها اهل بیته اهله
و عصبته الخبر و سیاتیک مزید تحقیق لذلک بعد فانتظر حتی یاتیک الیقین
و این عجب است که فاضل شیرازی در تنویر و در تقریب دلالت این اخبار گفته از مضمون این
متواتر این حدیث صحیح لازم آید که حقیقت امامت علی مرتضی علیه الصلوة و السلام و بطلان
وجه خلافت دیگران زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این امت بیان فرموده
که راه نجات بعد از من تمسک شدن بقرآن و اهلبیت من است و همیشه با هم باشند
و از هم جدا نشوند و تابع هر دو این هر دو هرگز بضلالت نخواهد افتاد و مرتضی علی
باتفاق از جمله اهلبیت رسالت است و در عمل سابق نیز محقق گشت و از سایر اهلبیت
افضل و اکمل و احق است بامامت و ابوبکر باتفاق داخل در اهلبیت نیست پس آنحضرت
بغیر از خدا و رسول امام واجب الطاعة باشد و با وجود او تابع دیگری شدن

و بیگانگی اهلبیت بر خود و بر حضرت و بر آل رسول امر مفترض الطاعت محبت و معتقد او نیستند فهو
و ضلالت خواهد بود حقا که اگر کسی خود را از تعصبات و تقلیدات معرا سازد
و بدیده انصاف نظر کند میداند که همین حدیث تمسک از برای هدایت ما فی الکفایت بسنده
صم بکم عمی فهم لا یعقلون و از خبر دادن حضرت رسول بجدا نشدن
قرآن و اهلبیت از هم تا قیامت ظاهر شد که می باید در هر عصری از اعصار یکی از اهلبیت
که همتای حق و مقتدای مطلق و عالم بجمیع احکام الهی عارف بهمه آیات قرآنی از ناسخ و منسوخ
و محکم و متشابه و مجمل و مفصل و عام و خاص موجود باشد و این منطبق نیست مگر بمذهب فرقه ناجیه
امامیه اثنا عشریه چنانکه ظاهر است بر سلیم الفطرت و سخن جمعی که از راه عناد و نزاع گویند
غرض رسول خدا از این احادیث ترغیب است بر محبت اهلبیت و عنایت و احسان در حق
ایشان مکابره محض است و از درجه رکاکت سزاوار جواب نیست زیرا که هرگاه رسول خدا
در هر یکی از این احادیث تصریح فرموده باشد که تمسک و توسل بایشان هدایت و تخلف از ایشان
ضلالت و هلاکت است و ایشان از قرآن جدا نمی شوند و نه قرآن از ایشان دیگر احتمالی
غیر از امر متابعت متصور نیست و این نوع جوابهای غیر کلمات بیهوده موجب آنست
که اهل آن مکالمه بر خیزد و هیچ چیز از راه تخاطب مجزوم به و متیقن نشود به مثلا اگر کسی به
بندگی سخنی گوید از امر یا نهی یا غیر اینها او را میرسد که مقتضای مفهوم این سخن
عمل نکند و بگوید من پنداشتم که تو چیزی دیگر قصد کرده و السلام علی من اتبع الهدی
انتهی و چنانکه از این احادیث متفق علیها ابطلان مذهب اتباع ائمه اربعه جابجا
نزد اولی الابصار کالشمس فی رابعة النهار تجلی و هویدا گشت همچنین بطلان مذاهب دیگر
فرق منتحلان تشیع نیز واضح گردید از این جاست که اخذ نمایه الرحمه و رحمی العقیدین

می فرماید دوم احادیث ثقلین و مثل آنهاست که دلالت می کند بر آنکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله امر بمتابعت قرآن و اهل بیت نموده و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمی شوند
تا روز قیامت و مخالفان خلفاء ایشان منقرض شده اند و بخلاف احدی از اهل بیت
فاطمیین نیستند و ائمه اسماعیلیه اگر باشند فاسق و ملحد هستند که در ظاهر تابع سلاطین
شیعه اند و بفسق و فجور و الحاد معروف اند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمی کند
و زیدیه نیز در اصول دین بحجتی متمسک نیستند و باعتقاد ایشان هر فاطمی النسب که خروج
بسیف کند امام است و ائمه که حال ایشان چنین است آنها هم کنند اگر نسبت ایشان ثابت شود
باید که عارف باحکام الهی و معانی قرآن مجید بوده باشند تا آنکه صادق باشد مقارنت ایشان
بالکتاب حال آنکه اکثر ایشان جاهل اند بکتاب و سنت و در فروع دین خود اکثر مسائل مقلد
ابو حنیفه اند و در خصوص امامت خود حجتی و برهانی ندارند و نه نصی بر امامت خود دارند و نه
اجماع منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین جور بغلبه و استیلا پادشاه می شوند
و این را امامت نام کرده اند و افاضل اهل بیت مانند حضرت باقر و صادق صلوات الله
علیهما بیعت می کنند و نام امامی نمی گویند با آنکه جمیع امت بغیر از خوارج اقرار بفضل و جلالت
ایشان دارند و از این جهت ایشان مانند خوارج اند لهذا احادیث اهل بیت
علیهم السلام وارد شده است که زیدیه بدتر اند از مخالفان زیرا که مخالفان با شیعیان
عداوت دارند و با ما عداوت نمی کنند و زیدیه با ما عداوت می کنند اقول ابن حجر
نظر بعموم لفظ اهل بیت سادات بنی جعفر علیه الصدقة کامره نخود و ایشان محتاج شده است
بتقیید در کلام خود حیث قال ثم الذین وقع الحث علیهم انما هم العارفون
بکتاب الله و سنة رسوله اذ هم الذین لا یفارقون الکتاب الی الحوض.

ولیوثر الاخیر السابق ولا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم وتمیّزوا بذلک عن بقیّة العلماء
لانّ الله انّما اذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیرا وشرّفهم بالکرامات الباهرة والمزایا المتکاثرة
اقول الحمد لله علی ما اجری الحق علی لسانه وابان فضلهم علی صفحات بیانه
لکن لنعمیه که مصداق این تفضیل وتخصیص کیانند واز متابعت دست در دامان ائمّه
از چه راه اهل سنّت برگردانیده آیا نشناخته‌اند که مصداق آیه کریمه تطهیر نیستند الا
ائمّه اثنا عشر فقط ففی المواهب عن امّ سلمة انّ رسول الله کان فی بیتها اذ اتت
فاطمة ببرمة فیها حریرة فدخلت علیه بها فقال ادعی زوجک وابنیک
فجاء علیّ والحسن والحسین فدخلوا علیه فجلسوا یاکلون من تلک الحریرة و تحته
کساء قالت وانا فی الحجرة اصلّی فانزل الله هذه الآیة انّما یرید الله لیذهب
فاخذ فضل الکساء فغشاهم به ثم اخرج یده فالوی بها الی السماء
وقال اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی وخاصّتی فاذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیرا
وخود در صواعق نوشته ومن ثم قال ابو بکر علیّ عترة رسول الله ای الّذین
حثّ علی التمسّک بهم فخصّهم بما قدّمناه من مزید علمه ودقائق مستنبطاته
واز این است که رسول مختار در حق حیدر کرّار فرموده علیّ مع الحق والحق مع علیّ
یدور حیثما دار اخرج الحاکم فی مستدرکه عن ابی ذر قال رسول الله
صلّی الله علیه وآله من اطاعنی فقد اطاع الله عزّ وجلّ ومن عصانی فقد عصی الله
ومن اطاع علیّا فقد اطاعنی ومن عصی علیّا فقد عصانی وهرگاه ولیّ بودن ایشان
شناختی پس تخلّف از ایشان چگونه روا داشت وبعد از این حضرات بنصوص ایشان
بقیّه ائمّه را هم می‌توان شناخت فانّ الائمّة الهداة لا یخلو عنهم الارض الی یوم القیامة

فرموده گويد وفي احاديث الحث على التمسك باهل البيت اشارة الى عدم انقطاع
متاهل منهم للتمسك به الى يوم القيمة كما ان الكتاب العزيز كذلك ولذلك كانوا
امانا لاهل الارض ويشهد لذلك الخبر السابق في كل خلف من امتي عدول من
اهل بيتي ينفون عن هذا الدين تحريف الضالين وانتحال المبطلين وتاويل الجاهلين
الا وان ائمتكم وفدكم الى الله عز وجل فانظروا من توفدون واخرج احمد خبر الحمد لله
الذي جعل فينا الحكمة اهل البيت پس اگر از اهل بيت ائمه اثنی عشر و قائم منتظر مراد نباشند
پس نگويند كه ازين جمعی از سادات كه صدقه بر آنها حرام است كدام يك واجب التمسك است فلولا
التعصبات في البين لم يكن الحق خافيا على ذي عينين فصل چهارم در بيان
احاديث دال بر وجوب كويست بر سفينه طريقه اهل البيت سالكت و تشبيه آن بسفينه نوح در تفريع
نجات بر آن و شمول هلاكت بر تخلف از آن جناب الامير عليه الرحمة تفسير ثعلبي در تفسير اهدنا الصراط
المستقيم آورده كه مسلم بن حيان گفت شنيدم ابو بريده را كه مي گفت صراط مستقيم محمد و آل او است
واز كتاب مناقب فقيه شافعي ابن مغازلي نقل فرموده كه او باسناد خود از بشير بن الفضل
روايت كرده و قال سمعت الرشيد يقول سمعت المهدي يقول حدثني ابي عن ابيه
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم مثل اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجى
ومن تخلف عنها هلك و رواة اين روايت خلفاي اهل سنت اند و لهذا شارح عقائد
در تشخيص خلفا و ائمه گفته والامر بعد بني عباس مشكل ومنها ما رواه الشافعي
ابن المغازلي باسناده الى سعيد بن جبير عن ابن عباس عن النبي انه قال مثل
اهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركب فيها نجى ومن تخلف عنها غرق و روايات
في هذا المعنى عديدة و فاضل شيرازي از ابن حجر از حاكم روايت كرده كه رسول خدا صلعم فرمود

گفت ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها هلک
و در روایت دیگر آمده که بجای هلک غرق واقع شده و دیگر بزاز روایت کرده که عبد الله بن
عباس گفت رسول خدا فرمود مثل اهل بیتی که مثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من
تخلف عنها غرق و دیگر روایت کرده از حاکم که رسول خدا گفت النجوم امان لاهل الارض
من الغرق و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فاذا خالفتها قبیلة من العرب
اختلفوا فصاروا حزب ابلیس حاصلش آنکه ستارگان نگاهدارنده ساکنین زمین اند
از غرق و اهل بیت من نگاهدارنده امت من اند از اختلاف پس وقتیکه مخالفت اهل بیت من کند
قبیله از عرب در میان امت من اختلاف بهم رسیده خواهند گردید لشکر شیطان و گفته
که حاکم این حدیث را تصحیح کرده بر شرط بخاری و مسلم و دیگر از مسلم روایت کرده که رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من
تخلف عنها و احمد بن حنبل روایت کرده از ابی ذر که در حالتی که گرفته بود در کعبه را گفت
شنیدم از رسول خدا که گفت الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من
رکبها نجی و من تخلف عنها هلک و در مشکوة نیز همین حدیث از احمد روایت شده
و صاحب فصول مهمه از رافع غلام ابوذر روایت کرده که گفت بر بالا آمد ابوذر عتبه در کعبه و گرفت
ابوذر حلقه در کعبه را و گفت ای مردمان هر که مرا شناخت شناخت هر که نشناخت پس من
که منم ابوذر شنیدم از رسول خدا که میگفت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها
نجی و من تخلف عنها زج فی النار اجعلوا اهل بیتی منکم مکان الراس من الجسد
و مکان العینین من الراس و لا یهتدی الراس الا بالعینین مراد آنکه هر کسیکه متمسک
باهل بیت من شد نجات یافت و هر کسیکه سر از اطاعت اهل بیت من پیچید معذب خواهد بود

درنماز گردانید اهل البیت مرا از خود بمنزلهٔ سر از جسد و چشم از سر بجهت آنکه سر بی چشم راه راست را
بیرون نمی‌یابد همچنین بی ارشاد اهل البیت من گمراه خواهند شد و از صاحب کشاف
نقل کرده که او از رسول خدا روایت نموده فاطمة بهجة قلبی و ابناها ثمرة فؤادی
و بعلها نور بصری و الائمة من ولدها امناء ربی و حبل ممدود بینه و بین
خلقه من اعتصم بهم نجی و من تخلف عنهم هوی حاصلش آنکه هر که بعلی و فاطمه
و حسن و حسین و ائمه که از نسل ایشانند پناه برد و بایشان متوسل شد نجات یافت و هر که
پیرو ایشان نشد گمراه و هلاک شد بالجمله هرگاه از نصوص ماسبق و ما لحق معلوم شد
که متابعت اهل البیت سبیل نجات است مخفی نماند که اعراض از تمسک بدامان ایشان باعث ضلالت
و خسران است پس آن دلیل عصمت ایشان است بنحوی که اتباع ایشان در اقوال و افعال لازم به وجه مرضی
و پسندیده متعال است و آن بجز برای غیر امامیه اثنا عشریه حاصل نیست و فرقه ناجیه
از هفتاد و سه فرقه منحصر در ایشان است و چون این احادیث متفق علیها بین الفریقین
و مجمع علیها است و در روایت آنها بقدر تناهی زبان مسلمانان آنحضرت جاری گردیده و اخبار
مختصه اهل سنت که از آنها مختلق و مخترع و متقدم است با آنکه اخبار مختلفه را عرض بر
قرآن مجید امر است موافق آن را باید اخذ نمود و مخالف آن را بطرح باید نمود و از کریمهٔ
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم مراد از اولی الامر موافق قول اکثر مفسرین
هر دو فرقه ائمه و خلفا هستند پس با تعلیق علی الاطلاق جمعی که اطاعت ایشان مثل اطاعت خدا
و رسول باشد البته باید که معصوم باشند و در حق هیچیک غیر از ائمه ادعای عصمت نشده
الا آنکه عالم معصوم نیست باجماع مرکب غیر ائمه نیست فخر رازی در تفسیر این آیه چنانچه
گذشت اینقدر بصواب متخرج شد که اولی الامر باید معصوم باشند

اولی الامر و الا لازم آید که به امر با طاعت ایشان شده باشد و هم نهی از آن نیز کرده است
در حالتی که حرام است نیز و در تفسیر که مسمی به نوامع الصادقین گفته که مراد از صادقین معصومین
واهل بیت اند علیهم السلام اجری الحق علی لسانه لکن چون دیده که اعتراف بعصمت ایشان این آیه
مستلزم بطلان امامت خلفای اهل سنت است گفته مراد از اولی الامر صادقین اجماع است
وهو غلط واضح فقد اسلفنا ما فیه و نصوص سابقه واجب العمل است با روایات
معارضه آن مثل الصحابی کالنجوم الایه و طرق دیگر المطلوب فیصل ان تحرم حدیث مشهور متفق
علیه است که روایت نموده است آن را حمیدی در جمع بین الصحیحین و مسلم در صحیح خود
کما یلوح من شرح العقائد و غیره من لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و نیز که این حدیث هم بر غیبت صاحب الامر است چنانکه آید که لانهم القائلون بان الارض
لا تخلو من حجة لله اما ظاهرا مشهورا او خائفا مستورا علمای اهل سنت
در بیان این حدیث که مذکور است چند وجه نوشته اند جمعی التزام نموده اند که مراد از امام زمان پادشاه
عصر است بنابر این لازم می آید که هر کس که در زمان یزید که شناعت اعمال او مسلم است
بین الطرفین و سایر ملوک بنی امیه و بنی عباس و دیگر جبابره مرده باشد و آنها را امام نشناخته باشد
کافر مرده باشد و بطلانه واضح و بعضی دیگر گفته اند که مراد از امام زمان قرآن است و بنا بر
فهمیده اند که او را حاصل جوید معرفت تمام قرآن بر هر فرد انسان خلاف اجماع است گفته اند
که مراد بعض قرآن است و آن قطع نظر از مفاسد دیگر بطریقه ابو حنیفه که امام اعظم ایشان است
راست نمی آید زیرا که او واجب نمی داند یاد گرفتن قرآن را الا کلام و بعضا حکایت لطیفی
در این مقام بیاد آمد که ابن ابی جمهور احسائی را که از متکلمین امامیه است با شخصی از فضلای مشهور
جمهور از اهل سنت در مشهد مقدس امام رضا علیه التحیة و الثنا در مجلس سید حسن القضاة مناظره افتاد

بر او در خصوص غلط لغت خطا نما ناشد باید و بهتر و ساختن با آنکه در وقتیکه باید و جا نخر شد
جزم نموده در تمام شعرا شهید فرمود یا املا اجازت سخن سست گفت بلی اجازت سست
پس خطا بابا فاضل بهره و نمود که حدیثی که ملا در خصوص حدیثی که روایت کرده اند
الرسول صلی الله علیه و آله و سلم که آن جناب فرموده من مات ولم یعرف امام زمانه
مات میتة جاهلیة آیا این حدیث صحیح است یا نه فاضل بهره و گفت بلی صحیح است
بر تحت آن اتفاق است پس ملا این تبه احسائی فرموده پس بنگام امام تو کیست یا
در جواب گفت مقصود بلیا در حدیث مثل نیست بلکه مراد از امام در حدیث قرآن است و معنی آن
این است من مات ولم یعرف امام زمانه الذی هو القرآن مات میتة جاهلیة
پس فاضل احسائی فرمود که پس بنگام الامام آنکه تعلیم قرآن واجب عینی بر هر کس
باآنکه بسیاری از علما با سنن قائل نیستند که مراد از حدیث تمام قرآن نیست بلکه
امام معصوم است از اهل طاهرین در صحیح الصلوة والفقه واجب عینی نیست که این مقتدا
مانده در بابت شکل نخواهد بود اول ذات بابا نه مبانی است بقول امام او که بدی کرد
در نماز بجای قرآن ترجمه آن بفارسی کافی است مثل اینکه عوض مدهامتان گردد
سبز گو باد مجزی خواهد بود پس امام او در اجماع اهل سنت طریقه ایشان با پیرو
نماز باشد با اجماع صحیحه صحت بجز آن اعتماد و لیدجع الی کلام الشیخ پس انا
فاضل احسائی فرمود که پیغمبر خدا این حدیث امام بهمان زبان ساخته و فرموده که من مات
ولم یعرف امام زمانه و تخصیص امام با زمان چنانکه مشهود است اوقع است که لیکن
بر اختصاص امام با زمان باید که شناختن او بر هر کس در آن زمان واجب است و بهر کدام قرار
مراد باشد این تخصیص بیکار خواهد بود و پس اینجا با وجه عطیه بحث با اقتضا

حدیث ندارد پس حضار مجلس همه تصدیق شیخ احسائی نمودند که البته قضیه همینطور باید
نمی ماند پس بسبب وضوح امر ساکت شده دست بتقریر دیگر زده گفت که بهر تقدیر
حال او و تو در این زمان برابر است در اینکه امامی نداریم پس شیخ گفت حاشا معلوم چنان نیست
که تو گمان کردی بلکه برای ما امامی هست در این زمان که ما با او هست و اعتقاد داریم و او را
می‌شناسیم چنانکه حق شناختن است بدلائل و براهین و تو چنین نیستی پس حال او و تو چگونه
یکسان باشد تا آنکه ما ببیننا و بینکم پس هروی گفت که امامی که تو اعتقاد داری
او را نمی بینی و مکان او را نمی دانی و اخذ احکام از او نمی توانی پس حال او و تو یکسان باشد
شیخ فرمود هرگز حال او و تو مساوی نیست از حیث همین قدر استفاده بلکه امر
امام واجب این نیست که شناختن مکان او واجب و نه اینکه اخذ احکام از او و ملاقات با او در هر حال
میسر باشد قدری که از معرفت امام استفاده می‌شود احد بسر ای با ما حق حجت
و با دلائل قطعیه بشناختن ایم که او موجود است و معرفت او بر خلق واجب است و اعتقاد با امامت
و اتباع او بر کافه ناس لازم است و ما در هر زمان امید ملاقات او داریم و متوقع ظهور او هستیم
و تو اعتقاد داری که این زمان از امام خالی است پس ما و تو برابر نباشیم
هروی گفت من در طلب امام هستم و در این فکرم که او را بشناسم و مکن گفته اند که در همین
دو بیست که دعوی امامت می‌کنند میخواهم که خود را باو برسانم تا صحت و بطلان دعوی
او را بشناسم شیخ گفت که تو در این حالی که مستی امام نداری پس مرده و در این حال مرده
جاهلیت است با آنکه درست نیست تجسس این امر مگر آنکه از مذهب خود دست بر داری
و رجوع بمذهب حق کنی زیرا که این امر بر اهل سنت نیست بلکه از زیدیه است پس اگر زیدی می‌شوی
اعتقاد بامامت می‌توانی کرد و اگر از اهل سنتی پس اهل سنت اعتقاد بوجود امام ندارند

بلا منع بن جوزی سالت شده و جوابی نتوانست گفت تا رخ حقا ید چنانکه پیشتر گذشت
و ابن حجر که بر حدیث اشکال نموده و گفته والامر بعد الخلفاء العباسیه مشکل

فصل ششم بدانکه آخوند مجلسی در حق الیقین می فرماید که ابن ابی الحدید صاحب
سلفیه الادب روایت کرده است و در فضائل احمد بن حنبل و خصائص نطنزی نیز مذکور است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که خواهد زندگانی او مثل زندگانی من و مردن
او مثل مردن من باشد و در جنت عدن که خدا بدست قدرت خود آن را غرس نموده منزل یابد پس
ساکن شود و باید بعد از من ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اختیار کند و پیروی کند
امامان و اوصیا از فرزندان او را بعد از من پس بدرستیکه ایشان عترت من اند و از طینت من خلق
شده اند و فهم و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است پس وای بر جماعتی از امت من
که تکذیب ایشان کنند و میان من و ایشان قطع کنند و رعایت من در حق ایشان نکنند
خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند و از تفسیر ثعلبی روایت کرده است که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه علیها السلام بهجت دل من است و دو پسرش
میوه دل من اند و شوهرش نور دیده من است و امامان از اولاد او امینان پروردگار
من اند و ریسمانی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که چنگ زند بمتابعت ایشان نجات یابد
و هر که از ایشان تخلف نماید هاوی شود بدانکه مثل این گونه از اخبار و احادیث
بسیار در کتب ایشان بسیار است و چون در صحاح ایشان نبود لهذا **اقول**
متعصبان اگرچه در وقت ناگزیر در روایات صحاح ستهٔ خود ما بین ...
حصر می نمایند لیکن این معنی از غایت تعصب ایشان است در کتب دیگر هم این روایات
می نمایند که در وقت مناظره برای تنگ ساختن عرصه بحث ... حصر می نمایند

هذه اذا جمعهم صولقاتهم متداولة فی الایدی وشایعة بین الاماثل
ویحتجون بما یعتمدون علیه ویرکنون الیه ولولا ذلك لما کان جمع العلماء
الاعلام الثقات مولوی ثنی بن سهالوی در وسیلة النجاة از فصل الخطاب آورده
حدثنا عبد الله عن محمد بن عبید الله بن خالد قال حدثنا احمد بن عثمان
الابهری قال محمد بن الفضل عن محمد بن سعید ابی طیبه عن المقداد بن الاسود
قال قال رسول الله معرفة آل محمد براءة من النار وحب آل محمد جواز
علی الصراط والولایة لآل محمد امان من العذاب و عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة
آورده وگفت فرمود آنحضرت که شناختن آل محمد سبب بیزاری است از آتش دوزخ و محبت
آل محمد سبب گذشتن است از صراط و ولای آل محمد امان است از عذاب الهی کلامش
ترجمه روایت سابقه ست ولکن ترجمه براءت به بیزاری از آتش است و اثبات بالکلیه
وسمعانی گفته که باعث نجات است از آتش دوزخ و از صواعق نقل کرده واخرج ابو علی
فی مسنده وساق السند الی ابن مسلم عن ابی الغنم مولی عائشة عنوان صحیفة المؤمن
حب علی بن ابی طالب وفی حدیث حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه
سیئة لا ینفع معها حسنة فهذا الحدیث و ما بمعناه صحیح لانه ثبت
باسناد صحیح انه لا یحبه الا مؤمن ولا یبغضه الا منافق حب علی یاکل الذنوب
کما تاکل النار الحطب وهو صحیح بمعناه هکذا فی مسند الفردوس للدیلمی عن معاذ
بن جبل ... مولوی ... از سیوطی در منثور نقل کرده که ابن عساکر از جابر بن عبد الله
روایت نموده که ... نزد رسول خدا که تشریف آورد علی علیه السلام پیغمبر
والذی نفسی بیده ان هذا وشیعته هم الفائزون یوم القیمة ونزلت

ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة و کان اصحاب النبی
اذا اقبل علی قالوا قد جاء خیر البریة و مراد آنحضرت بهترین خلق بعد از پیغمبر
بوده این مختار بی شبهه است و هو من تفسیر آنجناب خیر سید فهو الامام بالحق و فی
ثبوت الجامع للسیوطی علی باب حطة من دخل فیه کان مؤمنا و من خرج عنه
کان کافرا چون خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد پس نص آنحضرت بر حضرت
امام حسن علیه السلام و نص حضرت امام حسن علیه السلام بر حضرت امام حسین علیه السلام و همچنین نص
هر یک بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیهم و اثبات امامت سایر ائمه علیهم السلام باقی
و آن میان فرق علما و محدثین الکتب و چنین از انظار ایشان به بلدی ناحیه
بوده اند متواتر است و تصانیف و کتب ثبت کرده اند و معلوم است که ایشان را اعمی
بر این نظر باعث حفاظت نبوده که همیشه از خلفا و شاهی از مخالفان بوده و پیشتر آن
قایم غالب بوده اند با نهایت خوف از ایشان ضبط این اخبار و آثار می نموده اند اگر
غرض ایشان دنیا می بود بایست مخالفان متوسل شوند و از خوف
معزز و مکرم باشند یا آنکه میدانیم که ایشان از اهل صلاح بوده اند و نهایت احتراز
از کذب می نموده اند که با این قرائن چگونه ملاحظه این روایات تائید الابتداء و علما
تحقیق آن بعد و ظرفی شیعه احادیث دوازده امام نام ایشان
آنحضرت سوال حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم که معین نموده است
و هر یک منفرد به امتیاز است به اسماء و صفات و آبا و امهات هر یک قبل از وجود ایشان خبر
داده اند تا غیبت امام دوازدهم و احوال او و خفای میلاد او و کتب که مشتمل است بر این احادیث
از زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلام تا زمان قایم علیه السلام میان شیعه و سنی معروف

متداول و مضبوط بود پس درین احادیث او شک و شبهه نیست

فصل ششم

انحصار حق در فرقهٔ واحده از جملهٔ فرق متعدده و که دلالت می‌کند بر آن خبر متفق علیه ستفترق امتی بعدی علی ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار الا واحدة و هرگاه عما قریب بطلان جمیع فرق غیر فرقهٔ حقهٔ امامیه ثابت می‌شود پس انحصار حق در مذهب ائمه علیهم السلام خواهد

مطلب دوم

در بیان فضائل سید الوصیین امام المتقین حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام و اثبات امامت و بیان پاره از احوال و معجزات و خوارق عادات آنحضرت است و درین مطلب چند فصل است

فصل اول در القاب شریفهٔ آنحضرت است بدانکه برای آنحضرت القاب بسیار است که دلالت بر علو رتبه و فضیلت آنحضرت دارد چنانکه شیخ عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة نوشته است که تسمیه کرد او را ابو طالب بعلی و تسمیه نموده پیغمبر خدا او را بصدیق و القاب آنجناب کثیر و شریفند و من جملة الاذن الواعیة و یعسوب الامة و کنیت آنجناب ابو الحسن و ابو الحسین و ابو تراب و ابو السبطین و ابو الریحانتین و اشهر القاب مرتضی و اسد الله الغالب و حیدر و الوصی و امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین و یعسوب الدین و سید العرب و امام البررة و قاتل الفجرة و ذی القرنین و قسیم النار و الجنة و غیر ذلک مما یطول ترجمة کذا نقله عنه فاضل المخالفین مولوی مبین در کتاب تحصیل المعنی و عبارت عبد الحق در مدارج النبوة چنین است علی مرتضی علی نام اوست و ابو الحسن و ابو تراب کنیت او و ابن عم رسول صلی الله علیه و سلم و برادر او بمواخاة و زوج فاطمه بتول سیدة نساء العالمین و ابو السبطین الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة بود و اسم او در جاهلیت و اسلام علی بود گفته اند که نام کرده بود او را مادر وی فاطمه بنت اسد حیدره بنام پدرش اسد

و حیدر نام است چنانچه در شعر مادر او و ابوطالب علی و چون نامیدن ایشان نام آنکه نقش
از غیب تحریر کرده است ولایه مجموعه مبین کذا فی الریاض النضرة و تکنیه کرده است بابی
الریحانتین و نیز لقب کرده است به بیضة البلد و با عین هم مشهور است به هادی و مهدی
و بذی القرنین الواضحه [illegible] الائمه [illegible] جامی در شواهد النبوة بعد ذکر مشایخ خلفه
شروع نموده در فضایل جناب علی بن ابی طالب رضی نویسند که امام اول است از ائمه
اثنا عشر و کنیت وی ابوالحسن و ابوتراب است و پیغمبر او را ابوتراب خطاب کرد بنا بر آنکه
و چون پدر ایشان نام خواندندی شادمان شدی و نوشته است که ولادت وی بمکه
بوده است بعد از عام الفیل بهفت سال و بعضی گفته اند ولادت وی در خانه کعبه
بوده است و از روایات دیگر معلوم میشود که تسمیه آنحضرت بعلی از طرف علی اعلی
کما سیأتی **فصل دوم** مشتمل است بر فضایل احوال ولادت باسعادت آنحضرت
عبدالحق دهلوی در مدارج النبوة نوشته است گفته اند که ولادت وی در جوف
کعبه بوده و مولوی معین در وسیلة النجاة نوشته که ولادت باسعادت آن معدن
کرامت در روز جمعه سیزدهم رجب بعد از بیست و هشت سال از [illegible] جمعی بعد سی سال
از عام الفیل در مکه بوده و روایت کرده اند که پیدا شد در جوف کعبه و پیدا نگشت کسی
در جوف کعبه بجز وی خدای تعالی مخصوص گردانید او را باین فضیلت مشرف کرد
کعبه را اینچنین گفته و نیز از بعض کتب سیر از یزید نقل کرده که ما و عباس با جمعی
از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب در مسجد الحرام بودیم که ناگاه فاطمه دختر اسد بجهت
بطواف مشغول گردید و [illegible] طواف بدرد زه مبتلا شد و آثار ولادت [illegible]
[illegible] گشت [illegible] دیدیم که دیوار خانه کعبه شق شد [illegible]

فصل دوم در بیان ولادت باسعادت آنحضرت

بعد از عام الفیل بهفت سال

درون رفت ناهر چند خواستیم که درون رویم میسر نشد روز چهارم علی را بدست گرفته بیرون آمد
ابوطالب خواست که آن مولود را زید نام کند مادرش اراده نمود که آن فرزند ارجمند را بحیدره
موسوم سازد آخر پدر و مادر بحسب اشاره حضرت خیر البشر ص نامش علی قرار دادند و در امالی
ابن بابویه علیه الرحمة و غیر آن از کتب خاصه و عامه مرویست از یزید بن قعنب که گفت
نشسته بودم با عباس پسر عبد المطلب و گروهی از قبیله بنی عبد العزی برابر
خانه کعبه که ناگاه آمد فاطمه ع بنت اسد مادر جناب امیر المؤمنین ع و حامله بود بآن
نه ماه و بتحقیق گرفته بود او را درد زه پس گفت پروردگارا بدرستیکه من ایمان
آورده ام بتو و بآنچه آمده است از نزد تو از پیغمبران و کتابها و بدرستیکه من تصدیق
کننده ام بکلام جد خود حضرت ابراهیم خلیل ع و اینکه او بنا نموده خانه کعبه را پس بحق
آن کسیکه بنا نموده این خانه را و بحق طفلی که در شکم منست که هر آینه آسان کنی بر من
زائیدن مرا یزید بن قعنب میگوید پس دیدیم ما بدرستیکه شکافته شد دیوار خانه کعبه
از پشت آن و داخل شد فاطمه ع در آن و غایب گردید از دیده های ما و بهم آمد شکاف
دیوار پس خواستیم که گشوده شود برای ما قفل دروازه پس گشوده نشد پس دانستیم که بدرستیکه
این امریست از جانب خدای عز و جل پس بیرون آمد بعد روز چهارم و بدستش بود جناب
امیر المؤمنین ع پس گفت بدرستیکه من فضیلت داده شدم بر زنانیکه پیش از من بوده اند
بسبب اینکه آسیه بنت مزاحم عبادت خدای عز و جل مینمود پنهان در جائیکه نخواهد خدا
اینکه پرستش خدا کرده شود در آن مگر باضطرار و بدرستیکه مریم بنت عمران جنبانید
درخت خرمای خشک را بدست خود تا اینکه خورد از آن رطب تازه و بدرستیکه من
داخل شدم در خانه کعبه پس خوردم از میوه های بهشت پس چون خواستیم که بیرون آیم

[illegible]

بود او با تقی داد که ای فاطمه این فرزند بزرگوار اعلی نام کن پس او ست علی و خدا
بلند برتر می فرماید بدرستیکه من بیرون آوردم نام او را از نام خود و ادب دادم
او را بادب خود و واقف گردانیدم او را بر مشکلات علم خود و او آن کسی ست که بتها را خواهد شکست
و منم آن کسی ست که اذان خواهد گفت بالای پشت خانه من و تقدیس و تحمید من
خواهد نمود پس خوشا حال کسی که دوست دارد او را و اطاعت او نماید و وای بر کسی که
دشمنی او کند نافرمانی او نماید و از این روایت چند فضیلت از برای آنحضرت واضح شد
بهترین فضائل ست اول آنکه شرف ولادت در خانه کعبه بیت الله الحرام که برای
آنحضرت ثابت شده است برای هیچ مولودی قبل از آنحضرت و بعد آنحضرت میسر نشده
دوم بشارت بانکه کسر اصنام که بر دست حق پرست آنحضرت جاری خواهد شد فکان
کما اخبر و تفصیل آن ان شاء الله خواهد آمد سوم تسمیه آنحضرت علی از جانب
حضرت علی اعلی مخفی نماند که فضائل ولادت آنحضرت و ما قبل آن بسیار است
از آن بعد بیان وقت ولادت آنحضرت بیان می شود بدانکه آخوند علیه الرحمة در جلاء العیون
می فرماید که مشهور میان محدثان و مورخان خاصه و عامه آنست که آنحضرت در روز جمعه
سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از عام الفیل در میان کعبه معظمه متولد شد و در وقت
عمر شریف حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بیست و هشت سال بود و بقولی
ده سال و بقولی دوازده سال پیش از بعثت آنحضرت بود و شیخ طوسی رحمه الله
در مصباح بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ولادت
موفور السعادت آنحضرت در روز یکشنبه هفتم ماه مبارک شعبان واقع شد و قول اول
اشهر است و اگر هر دو روز را احترام نمایند بهتر است و بعضی بیست و سیوم ماه شعبان

نیز گفته‌اند پدر آنحضرت ابو طالب عم و پسر عبد المطلب بود که با عبد الله پدر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله از یک پدر و مادر بودند و مادر آنحضرت فاطمه بنت اسد
بن هاشم بن عبد مناف بود و آنحضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان
هر دو از بنی هاشم بودند و در احادیث معتبره از کتب اهل سنت و جماعت روایت
کرده‌اند از حضرت رسول خدا که آنحضرت فرمود که من و علی هر دو از یک نور
خلق شدیم و نور ما از عنایات حق تعالی بود پیش از آنکه خدا حضرت آدم را خلق کند
به بیست و چهار هزار سال و به روایت دیگر بده هزار سال در جانب راست عرش الهی
تسبیح و تقدیس حق تعالی کردیم پس چون خدا آدم را آفرید آن نور مقدس را دو
قسمت کرد و هر دو را در صلب حضرت آدم جا داد و چون آدم بزمین آمد ما در صلب او بودیم
و چون نوح در کشتی نشست ما در صلب او بودیم و چون حضرت ابراهیم را در آتش انداختند
ما در صلب او بودیم پس به سبب ما آتش با او ضرر نرسانید پس از یک جزو آن نور من به وجود آمدم
و از یک جزو دیگر علی بهم رسید و فاضل شیرازی از کتاب مناقب ابن مغازلی آورده که
سلمان گفت که شنیدم از رسول خدا که گفت کنت انا و علی نورا بین یدی الله
عز و جل یسبح الله ذلک النور و یقدسه قبل ان یخلق آدم باربعة عشر
الف عام یعنی من و علی نوری بودیم نزد خدای عز و جل که تسبیح و تقدیس خدا
میکردیم از نقایص پیش از خلق آدم بچهارده هزار سال فلما خلق الله آدم رکب
ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبد المطلب
ففی النبوة و فی علی الخلافة یعنی پس چون خلق کرد خدا تعالی آدم را جا داد آن
نور را در صلب او و همیشه آن نور یکی بود تا آنکه جدا شد در صلب عبد المطلب

احادیث در شأن علی بن ابی طالب

فاضل شیرازی از کتاب مناقب ابن مغازلی نقل میکند

پس من بعد قرار گرفت و در فصل خلافت آقا محمد علی بهبهانی طاب ثراه در رساله ایشان
می فرماید در صحیح بخاری از ابن عباس انصاری مرویست که پیغمبر خدا فرمود بدرستی که حق تعالی
آفرید مرا و علی را از یک نور که در پیش عرش تسبیح و تقدیس می کردیم خدا را پیش از آنکه
آدم مخلوق شود بدو هزار سال پس چون آدم خلق شد ساکن شدیم در صلب او و بعد
از آن گذشتیم از صلب طیب و بطن طاهر در صلب نوح بعد از آن گذشتیم از صلب طیب و بطن
طاهر تا صلب ابراهیم تا رسید یکجا بصلب عبد المطلب پس گردید آن نور دو قسم
یک قسم در عبد الله و یک قسم در ابو طالب پس بیرون آمدم من از صلب عبد الله
و بیرون آمد از صلب ابو طالب علی بعد از آن جمع شد نور من و نور علی در فاطمه
پس حسن و حسین از نور ما هم رسیدند پس حسن و حسین دو نوراند از نور رب العالمین
و همین حدیث را امام حنبل در مسند و خوارزمی در مناقب و شهاب الدین شافعی
در منازل السائرین و شیخ حسن در اربعین و غیرهم نقل کرده اند با اندک تغییر
غیر شود در آن بجای دو هزار سال چهارده هزار سال روایت کرده اند و آخوند مجلسی
علیه الرحمه از محمد بن عباس بسند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت روزی
در خدمت حضرت رسول بودم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پیدا شد چون آنحضرت را
نظر او افتاد تبسم نموده فرمود که مرحبا بآن کسی که خدا او را پیش از آدم خلق کرده
بچهل هزار سال گفتم یا رسول الله صلی الله علیه آیا می شود که فرزند پیش از پدر مخلوق شود
فرمود بلی حق تعالی خلق کرد نور مرا و علی را پیش از آنکه آدم را خلق کند باین مدت
پس آنرا دو نیم کرد از یک نصف آن مرا آفرید و از نصف دیگر علی را آفرید پیش از همه
اشیای دیگر را بیافرید و آنها را از نور من و علی منور گردانید پس ما را در جانب راست

عرش خود جا داد و بعد از آن ملائکه را آفرید چون با تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید حق تعالی
میکردیم ملائکه از ما آموختند تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر حق تعالی را پس حق تعالی
چنین مقرر فرمود که دوست من و علی داخل جهنم نشود و دشمن من و علی داخل بهشت نشود
و بدرستی که حق تعالی ملکی چند آفریده است که در دست ایشان ابریقها است از نقره بهشت
و آن ابریقها پر کرده اند از آب حیات که چشمه ایست از جنت الفردوس پس چون اراده
می نماید پدر یکی از شیعیان علی که با مادر او مقاربت کند در وقتیکه حق تعالی خواهد
که نطفه او منعقد شود یکی از آن ملائکه می آید و از آن آب بهشت قدری میریزد
در آبی که او در آن وقت از آن می آشامد و آن آب با نطفه او مخلوط میگردد پس بآن سبب
میروید در دل او محبت من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان
حسین پس حضرت فرمود که شکر می کنم خداوندی را که محبت علی را سبب ایمان
و دخول بهشت و نجات از جهنم گردانیده است و ابن طاوس علیه الرحمه بسند معتبر روایت
کرده است که از حضرت امام محمد باقر سؤال کردند از سبب سجده شکر که حضرت
امیر المؤمنین بجا آورد حضرت فرمود که پدران من مرا خبر دادند که روزی حضرت
رسول آنحضرت را برای مهمی فرستاد آنحضرت آن را با حسن وجه بعمل آورد چون
برگشت وقتی رسید که حضرت رسول برای نماز بیرون آمده بود و با حضرت نماز ادا کرد
چون حضرت از نماز فارغ شد او را در بر گرفت و از او پرسید که چه کردی حضرت
آنچه کرده بود بیان کرد حضرت رسول شاد و خندان گردید فرمود که میخواهی بشارت دهم
یا ابا الحسن حضرت امیر گفت پدر و مادرم فدای تو باد پیوسته تو مرا بشارت دهنده
بخیر بوده حضرت فرمود که جبرئیل بر من نازل شد در وقت زوال و گفت یا محمد اینک

پسر عم تو سلی دهد تو می آید و حق تعالی بسبب او منفعت عظیم بمسلمانان رسانیده و درین
انگاه او را فرستاده بود که چنین و چنین کرده است و مرا خبر داد بانچه تو گفتی و گفت ای محمد
بدرستی که نجات نیافت از ذریت آدم مگر کسی که ولایت شیث وصی او را اختیار کرد
و شیث بسبب پدر خود آدم نجات یافت و آدم بخداوند عالم نجات یافت و از قوم نوح
نجات نیافت مگر کسی که ولایت سام وصی او را اختیار کرد و سام بنوح نجات یافت و نوح
بحق تعالی نجات یافت و از قوم ابراهیم کسی نجات نیافت مگر کسی که ولایت اسمعیل را
اختیار کرد و نجات اسمعیل با براهیم بود و نجات ابراهیم بخداوند کریم و از قوم موسی کسی
نجات نیافت مگر کسی که ولایت وصی او یوشع را اختیار کرد و نجات یوشع بموسی بود
و نجات موسی بحق تعالی و از قوم عیسی کسی نجات نیافت مگر کسی که ولایت شمعون وصی
او را اختیار کرد و شمعون بعیسی نجات یافت و عیسی بحق تعالی و از امت تو کسی
نجات نیابد مگر کسی که اختیار نماید ولایت علی را که وزیر تست در حیات تو و وصی تست
بعد از وفات تو و علی بتو نجات می یابد و تو بحق تعالی نجات می یابی ای محمد حق تعالی
ترا بهترین پیغمبران گردانیده و علی را بهترین اوصیای پیغمبران گردانیده و امامان و
پیشوایان دین را از ذریت شما گردانیده است تا روز قیامت چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام این بشارت را شنید بشکر حق تعالی بسجده رفت و روی خود را بر زمین مالید
و زمین را بوسید بدرستی که حق تعالی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
خلق کرد در عالم ارواح ایشان تسبیح و تحمید و تهلیل حق تعالی می گفتند در پیش عرش الهی
پیش از آنکه خلق کند آدم را بچهارده هزار سال پس ایشان را نوری گردانید و منتقل
می ساخت ایشان را از پشتهای مردان برگزیده بسوی رحمهای زنان پاکیزه و همین

چون حق تعالی خواست که بر ملائکه ظاهر گرداند فضیلت منزلت ایشان را و حق ایشان را
بر ایشان واجب گرداند آن نور متصل را به دو قسم منقسم گردانید یک قسم را در صلب عبدالله
بن عبدالمطلب قرار داد که از و محمد سید پیغمبران و خاتم مرسلان است بهم رسید و پیغمبری را
در او قرار داد و قسم دیگر را در صلب ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف
قرار داد و از آن نور علی بهم رسید که امیر مؤمنان و بهترین اوصیای پیغمبران است پس
حضرت رسول او را ولی و وصی و خلیفه و جانشین و شوهر دختر خود و او را کشنده
دین خود و وفا کننده به وعده خود و یاری کننده دین خود و برطرف کننده غمها از خود
گردانید. شیخ طبرسی علیه الرحمه از طریق مخالفان از انس بن مالک روایت کرده است
که روزی حضرت رسول بر استر خود سوار شده به نزدیک بنی سعد آمد و از استر فرود آمد
و فرمود که ای انس این استر را بگیر و به فلان موضع برو که در آنجا علی را خواهی یافت
نشسته و تسبیح حق تعالی می‌گوید چون او را ببینی سلام مرا به او برسان و او را بر این استر
سوار کن و به نزد من آور. انس گفت چون به خدمت آنحضرت رسیدم سلام کردم و سلام
حضرت را به او رسانیدم و او را بر استر سوار کردم و در رکابش روانه شدم چون
دیده او بر حضرت رسول افتاد گفت السلام علیک یا رسول الله حضرت در
جواب او فرمود و علیک السلام یا ابا الحسن بیا نزد من بنشین که این موضعی است که
هفتاد پیغمبر مرسل در این جا نشسته‌اند و من از جمله ایشان بهترم و به جای هر پیغمبری
برادری نزد او نشسته است و تو از همه بهتری ناگاه دیدم که ابری بر سر ایشان
پیدا شد و نزدیک شد به سر ایشان پس حضرت رسول دست فراز کرد و خوشه
انگوری از میان ابر گرفت و در میان خود و علی گذاشت و فرمود بخور ای برادر من

بنزدیک بنی سعد
مخالفان از انس روایت کرده

ابن بابویه روایت از عباس بن عبدالمطلب نموده است که من گفتم یا رسول الله علی برادر تست
فرمود بلی گفتم بیان کن از برای من که چگونه برادر تست حضرت رسول فرمود که حق تعالی
آبی را در زیر عرش خلق کرد پیش از آنکه آدم را بیافریند بسه هزار سال آن آب را در میان
مرواریدی سبز جا داد تا آنکه آدم را آفرید پس آن آب را در صلب او جا داد چون آدم را بزمین فرستاد
آن آب بصلب شیث منتقل گردانید و همچنین پیوسته آن آب از صلبی بصلبی منتقل میگردید
از اصلاب طاهره انبیاء و اوصیا تا آنکه بصلب عبدالمطلب رسید پس آن را دو نیم کرد
نصفی از آن بصلب عبدالله و نصفی دیگر بصلب ابوطالب منتقل گردید پس من از
نصف آن بهم رسیدم و علی از نصف دیگر پس باین سبب علی برادر منست در دنیا و آخرت
پس حضرت این آیه را خواند وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان
ربک قدیرا یعنی اوست که آفرید او را از آب بشری پس او را صاحب نسب و داماد گردانید
و پروردگار تو بر همه چیز قادر است و در حدیث دیگر فرمود که باین سبب علی از منست
و من از علی گوشت او از گوشت منست و خون او از خون منست پس هر که او را دوست دارد
بدوستی من او را دوست داشته و هر که او را دشمن دارد بدشمنی من او را دشمن میدارد
شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول
با علی بن ابی طالب گفت شیعیان ما را بشارت ده پس گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود
که من و تو از یک طینت خلق شده ایم و از زیادتی طینت ما شیعیان ما خلق شده اند
چون روز قیامت شود مردم را بنامهای مادرهای ایشان طلب نمایند مگر شیعیان ما که ایشان را
بنام پدرهای ایشان طلب کنند زیرا که حلال زاده اند و ابن بابویه بسند معتبر از
حضرت امام رضا روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که یا علی حق تعالی مردم را

از درختهای مختلف آفریده است مرا و ترا از یک درخت خلق شده ایم و من اصل
آن درختم و تو فرع آنی و حسن و حسین علیهم السلام و امامان از فرزندان ایشان شاخهای آن
و شیعیان ما برگهای آن درخت اند و هر که چنگ زند به شاخهای آن درخت حق تعالی
او را داخل بهشت گرداند و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت
کرده است که چون حضرت رسول متولد شد در روز ولادت آنحضرت معجزات بسیار
ظاهر شد و برای آمدن قیصر و کسری فارس و شام نمودار شد و فاطمه بنت اسد والده امیرالمؤمنین
حاضر بود و مشاهده آن آیات متعجب شد و گردید بسوی ابوطالب شتافت و او را
بشارت داد بولادت آنحضرت و غرایبی که مشاهده نموده بود ذکر کرد ابوطالب
گفت صبر کن سی سال دیگر که فرزندی از تو بهم خواهد رسید که در همه کمالات مثل او باشد
بغیر از پیغمبری و وصی و وزیر او خواهد بود و در کتاب روضة الواعظین و بسیاری از کتب معتبره
از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده اند که جابر گفت سوال کردم از حضرت
رسالت پناه از ولادت با سعادت حضرت امیرالمؤمنین حضرت فرمود که آه پرسیدی
از بهترین کسی که بعد از من متولد شده است و سنت حضرت مسیح در او جاری خواهد شد
بدرستی که حق تعالی خلق کرده است مرا و علی را از یک نور پیش از آنکه خلق را بیافریند به پانصد
هزار سال پس ما در عالم ملکوت تسبیح و تقدیس حق تعالی میگفتیم چون حق تعالی آدم را
آفرید ما را در صلب او قرار داد پس من در جانب راست او قرار گرفتم و علی در جانب چپ
پس ما را نقل کرد از صلب آدم بسوی اصلاب طاهره و ارحام طیبه تا مرا از صلب پاکیزه
بیرون آورد که او عبدالله بن عبدالمطلب بود و در بهترین رحمی قرار داد که
آن رحم آمنه بود و علی را از صلب طاهری بیرون آورد که او ابوطالب بود و او را در بهترین

روایت از جابر بن عبدالله [illegible]

قرار داد که آن حضرت فاطمه بنت اسد بود و آن حضرت فرمود که ای جابر پیش از آنکه حق تعالی
نطفهٔ من در رحم قرار گیرد در آن زمان عابدی بود که او را مثرم بن رغیب می گفتند
و در عبادت و زهد مشهور آفاق بود و در مدت یکصد و نود سال حق تعالی را بصدق
اخلاص عبادت کرده بود و از خدا برای خود حاجتی نطلبیده بود روزی از
پروردگار خود سوال کرد که دوستی از دوستان خود را باو نماید پس حق تعالی ابو طالب را
بسوی او فرستاد چون مثرم ابو طالب را دید انوار جلالت در جبین او مشاهده نمود برخاست
و ابو طالب را بوسید و او را در پیش روی خود نشانید گفت تو کیستی خدا ترا رحمت کند
ابو طالب گفت مردی از اهل تهامه پرسید از کدام تهامه گفت از مکه پرسید از کدام قبیله
گفت از فرزندان عبد مناف پرسید از کدام شعبهٔ عبد مناف گفت از فرزندان هاشم
چون راهب این نسب بزرگوار شنید برجست و باز دیگر سر آن حضرت را بوسید و گفت
حمد و سپاس مر خداوندی را که مسئلت مرا بمن عطا فرمود و از دنیا نبرد تا دوستی از
دوستان خود را بمن نمود پس گفت بشارت باد ترا که حق تعالی مرا در باب تو بشارتی الهام
کرده است ابو طالب گفت آن بشارت کدام است مثرم گفت فرزندی از صلب تو بیرون
خواهد آمد که او ولی خدا و پیشوای متقیان و وصی رسول پروردگار عالمیان باشد
چون آن فرزند را دریابی سلام مرا باو برسان و بگو که مثرم ترا سلام میرساند و گواهی میدهد
بوحدانیت خدا و آنکه او را شریکی نیست و شهادت میدهد که محمد بنده و رسول خدا است
و تو وصی او و حق او و بمحمد تمام میشود پیغمبری و بتو تمام میشود وصیت چون ابو طالب
این بشارت شنید قطرات اشک از دیده بارید گفت بگو آن مولود چه نام دارد
گفت نام او علی است ابو طالب گفت حقیقت گفتهٔ ترا باور نمی شود مگر برهان

التهامة بكسر الفوقانية … اسم مكة … عن … مشتقة من … المولد …

هویدائی و دلیل واضحی که مشاهده نمایم بشرم گفت که چه چیز میخواهی تا برای تو درین ساعت
از حق تعالی سوال کنم و از برای تو عطا فرماید بدانکه من صادقم در گفتار خود
ابوطالب گفت درین وقت طعامی از بهشت میخواهم که از برای من حاضر شود پس حبیب
مشغول بدعا شد هنوز دعای او تمام نشده بود که طبقی نزد ایشان حاضر شد که در آن طبق انار
در طبق آن انار بهشت بود پس ابوطالب آن انار را برداشت شاد و خندان برخاست و بجانب
منزل خود مراجعت نمود و آن انار را تناول فرمود حق تعالی از آن انار آب در صلب او آفرید
و در همان ساعت با فاطمه بنت اسد مقاربت نمود و او بعلی حامله شد و چون آن نطفه
مبارک در رحم فاطمه بنت اسد قرار گرفت از مهابت آنحضرت زمین بحرکت آمد و چند روز
می لرزید قریش را از این حرکت خوف عظیم حاصل شد گفتند برخیزید که بتهای خود را
برداریم و بسر کوه ابوقبیس رویم از ایشان سوال کنیم شاید که این زلزله زایل گردد چون آن
بتها را بر کوه ابوقبیس بالا بردند زلزله شدید شد و سنگها از کوه میریخت و اجزای
از هم پاشیده و بتها برو در افتادند چون این حالت مشاهده کردند متحیر گردیدند
و گفتند که این بلائیست که هرگز ما را رهائی از آن ممکن نیست درین حال ابوطالب بکوه آمد
و از آن حالت پروائی نکرد پس گفت ایها الناس بدرستی که حق تعالی درین شب حادثه
پدید آورده است خلقی مبارک آفریده اگر او را اطاعت نکنید و اقرار بولایت او ننمائید
و شهادت بامامت او ندهید این زلزله هرگز از شما زایل نگردد و یک خانه در تهامه
از برای شما نماند قریش گفتند که ای ابوطالب آنچه بفرمائی با تو میگوئیم و اطاعت مینمائیم
پس ابوطالب بگریه در آمد و دست بسوی آسمان بر آورد و گفت الهی و سیدی
اسالك بالمحمدية المحمودية و بالعلوية العالية و بالفاطمية البيضاء

لاتفضلنّ علی التّهامة بالرافة والرّحمة یعنی ای خداوند من میدهم سوال
کنم از تو بحق ملت محمد که پسندیده است و طریقه علی که بلند مرتبه است و طریقه
فاطمه که روشن و نورانی ست که البته تفضل کنی بر اهل تهامه برافت و رحمت با
حضرت من و بحق آن خداوند که دانه ها را شکافته و گیاه ها از آن بیرون آورده
و خلایق را آفریده است و مانند اینها گفتم که جمیع عرب این کلمات را
نوشتند و در حاجات بهم میرسانیدند که ایشان را مدد باد با این کلمات خدا را دعا میکردند و دعای
ایشان مستجاب می شد و حقیقت معنی این کلمات را نمیدانستند تا آن شب
ولادت حضرت امیر المؤمنین شد روشنی عظیم در آسمان پیدا شد و نور ستاره ها عظیم
گردید قریش از مشاهده این حال تعجب کردند و گفتند در آسمان حادثه عجیب
حادث گردیده است ابوطالب از خانه بیرون آمد و در کوچه ها و بازارها میگشت
و بآواز بلند می گفت که یا ایها النّاس تمام شد حجت خدا چون مردم ابوطالب را
دیدند نزد او دویدند و گفتند که این چه نور است که در آسمان مشاهده میکنیم
ابوطالب گفت بشارت باد شما را که ظاهر شد در این شب دوستی از دوستان خدا
حق تعالی در او کامل خواهد گردانید خصلتهای خیر را و با و ختم خواهد کرد اوصیا
بفضل پیغمبر آنرا او پیشوای متقیان است و یاری دهنده دین خداوند عالمیان
و بر اندازنده شیطان است و بخشم آورنده منافقان است و زینت عبادت کنندگان
و وصی پیغمبر آخر الزمان است و پیشوای هدایت است و نجم افلاک نعمت است و کلید
حکمت است و هلاک کننده شرک و شبهات است و جان نقباست و سر دین است پس
ابوطالب پیوسته این کلمات را می گفت تا صبح شد پس چهل روز از قوم خود غایب گردید

جابر گفت یا رسول الله کجا رفت ابوطالب حضرت فرمود که بطلب مثرم او وفات یافته بود
و کلامی نگفته بود پس بپوشان ای جابر این حدیث را از غیر اهلش که این از اسرار مکنونه و علوم
مخزونه حق تعالی است به درستی که مثرم وصف کرده بود برای ابوطالب غاری در کوه
لکام و گفته بود که اگر خواهی مرا ببینی در آن موضع بیا که مرا در این غار مرده یا زنده خواهی
دید چون ابوطالب بسوی آن غار رفت داخل شد مثرم را دید که مرده است و خود را
در جامه پیچیده و رو بقبله خوابیده است و دو مار یکی سیاه و یکی سفید نزد او آمده‌اند
نمی گذارند که آسیبی از جانوران باو برسد و او را حراست می نمایند چون مارها ابوطالب
را دیدند در غار پنهان شدند و ابوطالب نزدیک مثرم رفت و گفت السلام علیک
یا ولی الله و رحمة الله و برکاته پس حق تعالی بقدرت کامله خود مثرم را زنده گردانید
و برخاست و دست بر روی خود مالید و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و الامام بعد نبی الله
پس ابوطالب گفت بشارت باد ترا که علی بزمین آمد مثرم گفت چه علامت ظاهر شد
در شبی که او بوجود آمد ابوطالب گفت چون ثلثی از شب گذشت فاطمه بنت اسد را
درد زائیدن گرفت گفتم باو که چه می شود ای بهترین زنان گفت اضطرابی در خود مشاهده
مینمایم پس بر او خواندم اسم اعظم الهی را که در آن نجات از همه دردهاست تا آنکه اضطراب او
ساکن گردید پس باو گفتم که من میروم و جمعی از زنان را بیاورم که ترا در این امر معاونت
نمایند در این شب گفت آنچه صلاح بدانی بکن ای ابوطالب پس چون برخاستم از کنار خانه
صدای هاتفی را شنیدم که گفت باش ای ابوطالب که دستهای آلوده بگناهان بولی خدا
نمیرسد ناگاه دیدم که چهار زن پیدا شدند و جامه‌ها مانند حریر سفید پوشیده بودند

بوی

و بوی ایشان از مشک و زعفران خوشبوتر بود چون داخل شدند گفتند السلام علیک ای
زنی که دوست خدائی پس فاطمه ایشان را جواب گفت در پیش روی او نشستند و غالیه
بیرون آوردند از نقره و او را دلداری میکردند تا حضرت امیر المؤمنین متولد شد
پیشانی تابانش نزدیک او رفتم ناگاه دیدم که بسجده رفته است مانند خورشید تابان
از او ساطع است و می‌گوید که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و ان
علیاً وصی محمد رسول الله بمحمد یختم الله النبوة و بعلی یختم الوصیة و انا
امیر المؤمنین پس یکی از آن زنان دست دراز کرد و او را از زمین گرفت بدامان خود
نشاند چون نظر آنحضرت بر او افتاد بزبان فصیح بلیغ گفت السلام علیک ای مادر
در جواب گفت و علیک السلام ای فرزند گرامی حضرت امیر فرمود چه خبر داری از پدر من
آن زن گفت که در نعمت با حق تعالی می‌گذرد در قرب وصال او متنعم می‌باشد چون این سخن را شنیدم
بیتاب شدم گفتم ای فرزند گرامی کاش من مادر تو نبودم گفت تو پدر رستی من و تو پرده از جانب
بهم سیده این مادر من است حوا چون این سخن را شنیدم از شرم حضرت حوا صورت خود را با
پوشیدم ... از پیش چهره زن دیگر نزدیک آمد و ظرف غالیه بدست داشت
و طفل را گرفت چون نظر آنحضرت بر روی او افتاد گفت السلام علیک ای خواهر من
آن زن گفت و علیک السلام ای برادر من پس حضرت فرمود که از عمویم چه خبر داری گفت
حال او نیک است ترا سلام میرساند در این حال من گفتم ای فرزند این خواهر کیست و آن
عم کیست حضرت فرمود که این مریم دختر عمران است و عم من عیسی بن مریم است پس
آن زن بوی خوش از ظرف غالیه بیرون آورد و آن طفل با آن بوی خوش معطر گردانید
پس آن زنان او را گرفتند و در جامه با خود آوردند پس حضرت ابو طالب گفت

من بزنان گفتم که اگر او را درین وقت ختنه میکردم بر او آسان‌تر بود زیرا که سنت
در آن وقت چنین بود که فرزندان خود را ختنه میکردند پس آن زن گفت ای ابو طالب
این فرزند طاهر و مطهر است و نمی‌چشد او گرمی آهن را در دنیا مگر از دست مردی که
خدا و رسول و ملائکه آسمان و کوه‌ها و دریاها او را دشمن میدارند و لعنت میکنند و جهنم
مشتاق اوست ابو طالب گفت آن مرد کیست از زنان گفتند که او ابن ملجم مرادیست لعنة الله علیه
که او در کوفه شهید خواهد کرد بعد از سی سال از وفات حضرت محمد صلعم ابو طالب گفت درین حال
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخانه آمد و آنحضرت از دست آن زنان طاهر گرفت
و دست او را بدست خود گرفت و سخنان بسیار با او گفت و علی نیز اسرار بسیار با آنحضرت
گفت پس آن زنان غائب شدند و من ایشان را ندیدم در خاطر خود گفتم که کاش آن
دو زن دیگر را هم می‌شناختم در آن وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با امام [illegible]
گفت ای پدر من زن اول حوا مادر ما بود و زن دوم مریم دختر عمران بود و آن زنی که
مرا در جامه پیچید زن فرعون بود و آن زنی که مرا خوشبو کرد مادر موسی بن عمران بود پس
برو درین وقت بسوی میثم و او را بشارت ده بولادت من و آنچه دیدی و شنیدی باو
بازگو و او را در فلان موضع خواهی یافت و خبر این ماجرا نیز بمن گفت پس من بنزد
او نزد تو آمده‌ام و احوال او این بود که بتو گفتم و چون از سخنان خود با حضرت رسول
فارغ شد بحال طفولیت خود برگشت و ساکت گردید چون میثم این سخنان را شنید بسجده
افتاد و شکر خدا بجا آورد و رو بقبله خوابید و گفت جامه مرا بر روی من بپوشان چون
جامه را بر روی او افگندم بسرای باقی رحلت نمود و بحالت خود برگشت و سه روز آنجا ماندم
هر چند با او سخن گفتم جواب نشنیدم پس آن دو مار بزرگ آمدند و بسخن درآمدند و گفتند السلام علیک

یا اباطالب چون جواب سلام گفتم گفتند برو ملحق شو بولی خدا که تو از همه کس سزاوارتری بحراست
محافظت او من بایشان گفتم که کیستید شما گفتند ما عمل شایسته اوایم حق تعالی ما را
از نیکیهای عمل او خلق کرده است تا دفع کنیم اذیتها را از وی تا روز قیامت چون روز
قیامت شود یکی از ما در پیش روی او و دیگری در عقب او خواهیم بود و رهنما خواهیم بود
بسوی بهشت پس ابوطالب بسوی مکه برگشت جابر گفت چون حضرت رسول این خبر را
نقل فرمود گفتم الله اکبر مردم میگویند که ابوطالب کافر بود حضرت فرمود که ای جابر پروردگار تو
بغیب داناتر است در شب معراج بزیر عرش رسیدم در انجا چهار نور دیدم گفتم خداوندا
این نورها چیست پس ندا از جانب حق تعالی رسید که یا محمد یکی عبد المطلب و دیگری ابوطالب
و دیگری پدر تو عبد الله و دیگری برادر تو طالب است گفتم خداوندا ایشان این درجه
بچه چیز یافتند حق تعالی فرمود بآنکه ایشان ایمان خود را پنهان داشتند و از قوم خود تقیه کردند
و بر آزارهای ایشان صبر کردند تا از دنیا رحلت نمودند آخوند مجلسی علیه الرحمه می فرماید
که می تواند بود که این احوال در میان کعبه واقع شده باشد تا آنکه با احادیث دیگر مخالفت
نداشته باشد که تولد آنحضرت در اندرون کعبه شده و آنکه در روایت مذکور واقع شده بود
که حرارت آهن باو نخواهد رسید مگر بدست ابن ملجم ملعون شاید مراد آن باشد که جراحتی
که بی اختیار خود و دوستان خود باشد باو نخواهد رسید مگر بضربت آخر زیرا که جراحتهای
دیگر آنحضرت خود باعث می شد و از برای خدا خود را در معرض اینها در می آورد و مخل نیست
که در آن جراحتها الم آنحضرت تغیر رسیده باشد و ایضا ذکر طالب او در آنحضرت در این حدیث
غریب است و محتمل است که برادر حضرت امیر مراد باشد و چون در بعضی اخبار وارد
شده است که او مسلمان از دنیا رفت و در بعضی کتب برای او جعفر بن ابوطالب مذکور است

اقول محتمل است که مراد از حدیث در قول آنحضرت فقره حدیث لا یذهب حر لدیه
فی الدنیا الا علی ید رجل همه هلاک باشند بجز اهل بیت او و یا معنی آنکه همه هلاک نباشند
و جز آن در حکم عدم باشند و آنکه ابو طالب نبی زاده باشد که ابن عم را هم اخی نامند چنانکه
جناب امیر می‌فرمود اخی الا ان یقال انما اخوه بعد حدیث المواخاة لکن اطلاق آن
بر آنحضرت از روی روایت فریقین نیز قبل حکایت مواخاة موجود نیست فصل دوم
در بیان آیات الهیه که در شأن آنحضرت است بدانکه آیات کریمه که در شأن آنحضرت نازل گردیده
بسیار است تا آنکه ابن حجر در صواعق محرقه خود گفته واخرج ابن عساکر عن ابن عباس
قال ما نزل فی احد من کتاب الله ما نزل فی علی واخرج عنه ایضا قال نزلت
فی علی ثلثمائة آیة واخرج الطبرانی وابن ابی حاتم عن ابن عباس قال ما انزل الله
یا ایها الذین آمنوا الا و علی امیرها و شریفها ولقد عاتب الله اصحاب محمد
صلی الله علیه و آله فی غیر مکان وما ذکر علیا الا بخیر یعنی ابن عساکر
از ابن عباس روایت کرده که نازل نشده در حق احدی از کتاب خدا مقداری که
درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و نیز از وی روایت کرده
که در شأن علی علیه السلام سیصد آیه نازل شده و روایت کرده طبرانی و ابن
ابی حاتم که گفت نازل نفرموده خدای عز و جل یا ایها الذین آمنوا مگر
آنکه علی علیه السلام امیر و شریف این جماعت است و بتحقیق که عتاب
فرموده است خدای عز و جل اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در بسیاری از جاها
و ذکر نکرده علی بن ابی طالب علیه السلام را مگر بخیر لکن ما چند آیه شریفه را تبرکا
تمسکا علی امامته افاض الله علینا برکاته یاد میکنیم که باتفاق فریقین در شأن آن

بطریق المنوّه وارد می سازد لیحیی من حیّ عن بینة ویهلک من هلک عن بینة
اقول آیه وافی هدایه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون آخر عادت علیه الرحمه ترجمه
آن میفرماید یعنی نیست صاحب اختیار واولی بامور شما مگر خدا ورسول او وآنها
که ایمان آورده اند آنها که برپا میدارند نماز را ومیدهند زکوة را در حالتی که در رکوع اند
انتهی علمای امامیه رضوان الله علیهم در بیان تقریب دلالت این آیه کریمه بتقریرات تفصیلی
واجمالی که مشتمل است بر دفع شبهات اهل خلاف پرداخته اند وما اکنون بطریق تقریر مختصر
انظار ناظرین را بتقریب استدلال باین آیه فرو نهاده است اشکر باین سیله ابواب بعض
شبهات الکه دیگر تقریرات مسطوره در کتب مسدود سازند بعبارة گوئیم که اهل تفسیر اجماع
دارند که این آیت در شان حضرت امیر نازل شده وقتیکه انگشتری خود را در حالت رکوع بسایل
داده وکلمه انما مفید حصر است ولفظ ولی بمعنی اولی بتصرف است که در معنی امام
در جمیع مسلمین است که مساوق امامت است بقرینه حصر ثابت شد که ولایت خدا
ورسول وبس امامت آنجناب ثابت شد ونفی امامت غیر او بجهت حصر مستفاد گشت
وهو المدعی انتهی اقول گویا این تقریر اکثر علمای علیهم الرحمه که در منهاج الصدق
واقع است ماخوذ است حیث قال اجمعوا علی نزولها فی علی علیه السلام وهو مذکور
فی الصحاح الستة لما تصدق بخاتمه علی المسکین فی الصلوة بمحضر من الصحابة
والولی هو المتصرف وقد اثبت الله تعالی الولایة لذاته وشرکه معه الرسول و
امیر المومنین وولایة الله تعالی عامة فکذا النبی والولی علیهما السلام انتهی
واین تقریر چنانکه می بینی مشتمل است بر دو مقدمه اثبات الولایة عامة للحضرت و نفی

امامت غیر آنحضرت و فاضل در بود اولاً عنان نقض را علی خلاف الترتیب بسوی مقدمه ثانیه
معطوف ساخته یا بجهت ایهام آنکه در اصل امامت آنحضرت متفق علیه است پس گویا
بمقتضای زعم الوفاق بدلالت آیه بر مقدمه اولی تعرضی لایق او نیست آخر کینه در سینه
سینه او بروز گرفته فلم یرخص طبعه الا بالطعن و الکلام فیها ایضاً یا آنکه
محبت شیخین و اعدای آنحضرت انقدر باعث احتراق قلب و سوزش دلش گردیده
و نائره موالفت آنها چندان در کانون سینه اش شعله ور گشته که حالت منتظره برای
او باقی نمانده لهذا بنقض مقدمه ثانیه قبل الاولی مبادرت کرده یا آنکه چون تقریر علیم فهم
در نقض آن برانگیخته و در مقدمه اولی محتاج بسوی تدقیقات بیجا گشته لهذا آنرا بتاخیر
انداخته و کیفما کان فسعیه غیر مشکور و الحذر غیر لازم اللازم غیر محذور
و ما بر وفق ترتیب سخن کلام می نمائیم زیرا که اصل مطلب اثبات امامت آنحضرت است
و ابطال امامت غیر او از توابع و فروع آن فنقول قال الناصب جوابش بچند وجه
داده اند اول نقض بآنکه اگر این دلیل دلالت کند بر نفی امامت ائمه متقدم انرو چنانچه
تقریر کرده اند نیز دلالت کند بر نفی امامت ائمه متاخران و بهمان تقریر بعینه الی آخر
ماقال و من غیر طائل اطال و بطلان این شرطیه بتقریب دلیل و بینه باثبات
میرسانم باز گفته است جواب دوم آنکه شیخ ابراهیم کردی و دیگر اهل سنت نوشته اند
که در آیت الذین امنوا در زمان خطاب البته مراد نیست بالاجماع زیرا که ولی خطاب
زمان وجود نبی بود و امامت نیابت نبی است بعد از موت او پس چون زمان خطاب
مراد نشد لا بد زمان متاخر خواهد بود از موت پیغمبر و تا خیر را حدی نیست بعد چهار سال
یا بعد بیست چهار سال پس این دلیل هم در غیر محل نزاع قایم شده مدعا شیعه که امامت

بر فصل ست چه چون گذشت اقول کلام شیخ کردی که تا بحدی ناکرده کاری بمنزله حدیث
الا کاد قوم من الجن کشف عنهم الغطاء از تقریر پریشانش مبرهن ست سر تا پا باطل
او را مسلم نداریم که مراد از ولایت امامت بالمعنی الخاص ست چه جمیع معانی لفظ المشترک
ممتنع ست یا مرجوح ولایت نسبت بخدا و رسول آن با این معنی غیر صحیح پس چه جائز نباشد
که مراد از ولایت درین مقام مطاع واجب الاتباع بودن باشد البته صادق ست
که خدای عز و جل و رسول مقبول او و نائب آنحضرت همه واجب الاطاعت اند و تصرفات
شان بر خلق نافذ و هو المراد بقول العلامة رحمه الله الولی هو المتصرف
وقد اثبت الله الولایة لنفسه و شرک معه الرسول و امیر المؤمنین و شک نیست
در اینکه این معنی اعم ست مشترک بین الذوات المقدسة اگرچه تصرف حق تعالی تصرف
بالذات ست و تصرف نبی از جانب خدا و تصرف جناب امیر از طرف بشیر نذیر و لا ینبئک
مثل خبیر و لذلک قیل ان غایة الامر ان التصرف فی امرهم مفهوم کلی مشکک
یختلف بالاولیة و الاولویة و الاشدیة و الیه اشار الزمخشری حیث
قال فان قلت قد ذکرت جماعة فهلا قال انما اولیاءکم قلت اصل الکلام
انما ولیکم الله فجعلت الولایة لله علی طریق الاصالة ثم نظم فی سلک
اثباتها الرسول الله و المؤمنین علی سبیل التبع و لو قیل کما قلت لم یکن اصل
و تبع انتهی و جناب والد ماجد و حد غایب ابوی رحمته الله السعید جواب فخر الدین رازی
در عماد الاسلام می فرماید اما اینکه گفته است که ما بالضرورة میدانیم که شئ
از امور بغیر تولیت و عزل در حال حیات حضرت نبوی بدون امر آنجناب متمکن نبود
پس چگونه متصرف در امور خلق باشد پس جوابش این است که چنانکه نبی را اولی بتصرف

مینمود آن بخت حال آنکه بدون امر الٰهی و اذن باری تصرفی نمی توانست کرد خانه المتصرف
حقیقة و این معنی منافی و قادح در تصرف آنحضرت نبود پس همچنین مستبعد نیست که
گفته شود که با وجود نبی صلی الله علیه وسلم اولی بتصرف باشد در امور خلق اگرچه تصرف او در آنها
مشروط باذن پیغمبر باشد بعد آن کلام سبب شبهه شستری از حاشیه بیضاوی نقل نموده
که ولایت علی در حال حیات نبی تقویت نموده بمفاد این آیه کریمه استخلاف او در مدینه
در غزوه تبوک بقوله صلی الله علیه وسلم اما انت منی بمنزلة هارون من موسی
و جناب شیخ امر ظل الله تعالی در جواب کلام ناصب فرمود یا الآن سلم که حضرت امیر
در حال حیات پیغمبر خدا متصف بولایت نبوده اند کیف و بالاتفاق ثابت است که آنحضرت فرمود
انت منی بمنزلة هارون من موسی و شکی نیست که حضرت هارون در حال حیات حضرت موسی
خلیفه بود همچنین آنحضرت و مقتضای ظاهر آیه کریمه غیر بوده نیز همین است و ایضا استخلاف
پیغمبر آنجناب را در غزوه تبوک ثابت و رافع آن متحقق نگشته پس استصحابا ثابت باشد
لعدم العزل بخلاف تعیین ابی بکر برای خواندن سوره برات که مستعقب عزل او شد
و مؤید این است آنچه در کتب امامیه منقول شده که هرگاه حضرت فاطمه بنت اسد والده
ماجده آنحضرت وفات یافت پیغمبر خدا در قبر آنحضرت خوابید و بعد دفن او فرمود
ابنک ابنک صحابه از معنی این کلمه استفسار نمودند فرمود که هرگاه فرشته از رب سوال کرد
جواب با صواب داد و همچنین وقتی که سوال از رسالت من کرد و اقرار به نبوت من نمود چون
سوال از امام کرد ساکت شد پس من تلقین و تعلیم نمودم که امام تو پسر است پس معلوم شد که امامت
و ولایت در حال حیات نبی صلعم ثابت است زیرا که معنی آن اولی بتصرف بودن است بنیابة
عن النبی و نیابت در حال حیات و ممات هر دو می شود انتهی ببعض کلامه رفع مقامه

و ازین جا لائح شد که نفی ولایت جناب امیر علیه السلام در حیات بشیر و نذیر باجماع کم شنیع کردی
از نهایت بی خبری است چه آن بعد از حلیه صدق و راستی عاری است و منشاء آن جهل
یا تجاهل است بمعنی مقصود از لفظ ولایت و اما آنچه رازی بآن تمسک جسته پس تغلیط
محض است کما اشار الیه الاجل العلامة اعلی الله فی دار الکرامة مقامه
و شهید شوشتری نور الله مرقده بدفع دخل مقدر بیخ و بنیاد آن برکنده چنانکه می فرماید
که اگر بگویند که هر چند مقتضای آیه کریمه و حدیث نبوی ثبوت ولایت بالفعل است لکن
قرینه امتناع اجتماع اوامر خلیفه با اوامر مستخلف بحسب عادت صارفست از اراده
ظاهر آن خواهیم گفت الامتناع ممنوع فان التصرف ممتنع زیرا که اگر مراد ممتنع بودن آنست
که بسبب اختلاف آرا جمع در میانه حکم خلیفه و مستخلف صورت نخواهد گرفت پس بطلان
آن در ما نحن فیه ظاهرست زیرا که این گونه اختلاف صورت نمی بندد مگر جائی که بنای
احکام بر مشتهیات نفوس و اجتهاد باستحسان و قیاس باشد و در ما نحن فیه چنین نیست
زیرا که بنای احکام نبوی بر وحی ربانی بود و امیر مؤمنان علیه السلام باب شهرستان علم او و
مطالعه کننده لوح محفوظ کما اعترف به الشیخ شهاب الدین ابن حجر الشافعی [illegible]
فی شان الحسن بن علی حال رضاعه پس احتمال وقوع اختلاف گنجایش ندارد و اگر مراد آنست
که یک حکم از دو حاکم متغایر نمی تواند شد پس [illegible]
لازم نمی آید بلکه کافی است درین مقام آنکه خلیفه در صورت عدم مباشرت [illegible]
انشاء حکمی خاص بآن انشاء آن مباشرت تواند کرد **اقول** صحت و [illegible]
و نائب در یک وقت مثل توارد علل مستقله بر معلول واحد شخصی نیست [illegible]
حکم منوب عنه بر نائب و حکم نائب بر سایر رعایا جاری می تواند شد [illegible]

قال وان ارید معنی آخر فلیبین حتی ننظر فی صحته وفساده وثانیا بر تقدیر تسلیم
سلمنا که ولایت جناب امیر علیه السلام بسبب صیلاء فی زمان خطاب جاری نباشد لکن
امامت که بنیابت آنحضرت است در زمان متأخر از حیات آنجناب مراد خواهد بود پس قول او که تحدید
حد نیست ممنوع است چه حد حیات حد است و هو حد التأخیر و هو زمان الموت لا المتأخر
عنه تا خیر از مدتی که حدی ندارد و بعبارت اخری مانع از نفاذ ولایت در حیات آنحضرت
وجود آنحضرت بود چه مثل وجود آنکه مانع تحریم است وجود اصل مانع نفوذ حکم نائب
خواهد بود پس هرگاه مانع مرتفع شد حکم ولایت از همان وقت جاری خواهد بود نه از زمان
متأخر عن الموت که موهم انفصال و مفید ابهام و اجمال است یا آنکه اگر مراد از تاخر تاخر
ذاتی است چنانکه معلول است نسبت بعلت تامه پس بعدیت متصله ثابت مستلزم تراخی از آن
نخواهد بود و اگر مراد تاخر زمانی است پس ممنوع است اشد المنع هرگاه ثابت شد متصلا بود با
تاخیر اصلا گنجایش نخواهد بود نه چهار ساعت و نه چهار سال چه جا بیست و چهار سال
والعبارة مسلطة علی فهم هذا المعنی و لذلک قیل اگر کسی بگوید مالک این ملک نیست
مگر فلان بادشاه و پسر او البته مراد همین خواهد بود که بعد از وفات بادشاه بلا تاخیر مالک
ملک او پسر او خواهد بود و هیچکس ازین معنی نفهمد که بعد از وفات بادشاه تا بیست و چهار سال
سه کس دیگر در ملک او تصرف نمایند و بعد از این مدت دراز پسر او مالک ملک او شود و بعبارت
اخری ما افید بعد تسلیم قیام دلیل بر عدم ثبوت ولایت در وقت حیات آنجناب مقتضای
تخصیص ما اخرجه الدلیل فیبقی الباقی علی حاله از منه بعد وفات بتمام ازمان ولایت خواهد بود
پس تخصیص آن بزمانی معین دعوی بلا دلیل است بالجمله مفاد ظاهر آیه ولایت مطلق
ولایت غیر منصوص من الله است و ولایت البیان ثابت من قبل الله بود و معنا

خرق اجماع مرکب است زیرا که کسی قایل باین نشده که امامت آنحضرت بعد مضی بیست و چهار
سال بنص ثابت می شد اذ من قال بثبوته بالنص قال بامامته و من قال
بالفاصله نفی الثبوت بالنص پس بلادت کردی و رازی واضح شد ولله الحمد
که دلیل امامیه در محل نزاع قایم شد و مدعای امامیه امامت بلافصل از این آیه کریمه
حاصل گشت قال الناصب اگر نظر تفصیلی در مقدمات این دلیل کنیم اول اجماع
مفسرین ممنوع است بآنکه علمای تفسیر را در سبب نزول این آیه اختلاف است ابوبکر نقاش
که صاحب تفسیر مشهور است از امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام روایة نموده که نزلت
فی المهاجرین والانصار گوینده گفت که ما شنیده ایم که نزلت فی علی بن ابیطالب
امام فرمود هو منهم یعنی آنجناب نیز در مهاجرین و انصار داخل است و این روایت بسیار
موافق است لفظ الذین را و صیغ جمع را که در یقیمون و یوتون و هم راکعون است
و جمعی از مفسرین از عکرمه روایت کرده که نزلت فی شان ابی بکر و موید این قول ما سبق
آیت است که در قتال مرتدین واقع است و این قول که نزلت فی علی بن ابی طالب
در روایت قصه سایل و تصدق بانگشتری در حال رکوع فقط ثعلبی با آن متفرد است
و محدثین اهلسنت قاطبة ثعلبی و روایات او را بچیزی نمی شمارند و او را حاطب
لیل خطاب داده اند که در رطب و یابس تفرقه نمی کند و بیشتر روایات او در تفسیر از
کلبی است عن ابی صالح و هو اوهی ما یروی من التفسیر عندهم و قاضی شمس الدین
بن خلکان در حال کلبی گفته است که کان الکلبی من اصحاب عبد الله بن سبا
الذی کان یقول ان علی بن ابی طالب لم یمت و انه یرجع الی الدنیا و بعضی از روایات تفسیر
منتهی می شود به سدی الصغیر و او را سلسلة الکذب و منبع دانند و رافضی غالی

اجماع مفسرین ممنوع
روایت ابوبکر نقاش
نقاش مع انکار روایت
عکرمه روایت کرده
ثعلبی
طرق ضعیفه ذکر کرده

ابطال اقوال ناصبی دهلوی

اقول ما ذکره منقوض بعدم بیعة اشار الیها صلاح الاصحاب فی زعم الصدیق اولاً بنابر
اخذ العلاقة قواعد مردود است بانکه هرگاه تخلف بنی هاشم و دیگران تا شش ماه تخلف بعضی از صحابه بیعت
تا مرگ مثل سعد بن عباده قادح اجماع بر خلافت اول نباشد پس منع بعضی از مفسرین متعصبین نزول آیه در شان
آنجناب قادح باشد و ثانیاً بانچه افاده فرموده بقوله علاوه آنکه اگر اجماع هم
ثابت نباشد قول اکثری از مفسرین شما با اجماع امامیه کافی است در باب ثبوت نزول
آن در شان آنحضرت علیه السلام فان العبرة بالمتفق علیه اقرار العاقل علی نفسه مسموع لا اقرار
لنفسه چنانچه شاه صاحب اول غیر موده اند که هر کسی در کوچه خود شیر است
قال علاوه آنکه اجماع عبارت از اتفاق اهل حل و عقد است نه مطلق اتفاق و
نیست که اهل حل و عقد را باتفاق سبب اجماع نموده اند کما یتضح من خلاف معلوم النسب
من غیر مفسرین کما فی سائر المسائل المجمع علیها و ایضاً با وجود احتمال وضع حدیث
از راه بی دیانتی یا بنابر تعصب مذهب جمهور و بعضی از اقوال شاذه که مبنی بر تعصب است
قابل اعتنا نیست نه قادح در اجماع ایضاً محتمل است که مثل این اقوال العبرة لا اجماع
فلا یقدح فیه سبحان الله خود از اتباع اهل البیت دانسته قول حضرت امیر فان الشاذ
من القول للشیطان را بالنسبه برای الزام شیعه نوشته و این جا چون بر نفع خود است فنعم
بما بقول شاذ اعتنا نموده اقول اولاً جمعی از علمای اهل سنت نیز اعتنا باین اقوال
شاذه نکرده دعوی اجماع را مسلم داشته اند علامه تفتازانی در شرح مقاصد قول باتفاق
مفسرانرا از طرف شیعیان نقل کرده بقوله نزلت باتفاق المفسرین فی علی بن ابی طالب
حین اعطی السائل خاتمه و هو راکع و در جواب اکتفا بر تصرف در معنی ولی که بمعنی اولی
بتصرف است نموده حیث قال والجواب منع کون الولی بمعنی المتصرف فی امر الدین والدنیا

رفع اقوال رازی الجواب عن النص الرابع

الی اخر ما قال و لو کان لمساغ کلام فی الاجماع لما عدل عنه الی غیره آنکه گفته است و قول المفسرین ان الآیة نزلت فی حق علی یقتضی اختصاصها به فقصرها علیه هو وضع واصح فی تسلیم الاجماع و علامهٔ قوشجی در شرح تجرید بلحاظ سبب وضوح و عدم اعتنا باقوال شاذه جسارت بر منع اجماع نکرده در جواب اقتصار فرموده است بر قول خود و اجیب بمنع کون الولی بمعنی المتصرف بعد آن گفته و قول المفسرین ان الآیة نزلت فی حق علی لا یقتضی اختصاصها بهمچنین صاحب مواقف حیث قال بعد ما حکی دعوی اجماع ائمة التفسیر علی ان المراد بالذین یقیمون الصلوة الآیة علی ان الجواب ان المراد هو الناصر ثم قال الشارح و کونه نازلا فی حقه لا ینافی شموله لغیره ایضا ممن یجوز اشتراکه معه فی تلک الصفة پس تعرض بچنین اجماع که قول علمای اهل سنت ازدام انصاف و خواه از بی ہمتی یا لکا از غایت وضوح نظر در این باب نمیکنند و ذکر اقوال شاذه که لایق اعتنا نباشد در مقابل این بنا بر تغلیط کار بوالهوسان و تلبیس جهال ثانیا قطع نظر از بعد الاستدلال با اجماع مفسرین نیست و ازین جاست که جمعی از محققین با تمسک بدعوی اجماع مفسرین نکرده اند بلکه دعوی اجماع محدثین نموده اند و آنانکه تمسک بدعوی اتفاق مفسرین نموده اند غرض ایشان اتفاق آنها بر نقل روایت ایشان نزول است در حق علی بن ابی طالب و اعتماد شان بر آن اعتنا بتاویل آن و آن قالوا بعد ذلک بلغنا تفسیر القرآن بآرائهم او لو کان الی الباطل یقتضی مفاد بعض الروایات الشاذة المختلفة تقربا الی ائمة الضلال بیان این اجمال تفصیل این مقال آن است که علامه حلی علیه الرحمه در کتاب نهج الصدق می فرماید اجمعوا علی نزولها فی علی و ظاهر است که ضمیر جمع راجع است بسوی محدثین بقرینه اقول او پیوند کوری فی الصحاح الستة و فضل

بر بیه برهان از غایت ضعف این دعوی بانکار رسش راه نیافته کلام در دلالت آیه برین مطلب
و مبین بخلاف آیه بلغ ما انزل که ذکر آن قریب گذشت و آیه انما ولیکم الله در کلام علامه حلی
علیه الرحمه واقع است که در اینجا اجماع را منع کرده است لکن عجب آنست که در این مقام در کلام
علامه لفظ اجماع هم واقع نیست حیث قال العلامة نقل الجمهور انها نزلت فی
فضل علی فتعقبه بقوله اما ما ذکر من اجماع المفسرین فهو باطل فان
المفسرین لم یجتمعوا علی هذا و اجاب السید عنه بان المصنف لم یدع اجماع
المفسرین بل قال نقل الجمهور والمراد اکثرهم و مولانا المجلسی در حق الیقین فرموده
و خاصه و عامه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آنحضرت نازل شده حتی رزین
از صحیح نسائی روایت کرده و سینقل الروایة بلفظها و ترجمتها و بعضی مثل فاضل تستری
باتفاق ارباب سیر و اجماع مفسرین موثوق القول تعبیر نموده اند و لا یقدح فیه وجود
المخالف الذی لا یوثق به مما حکاه الناصب من قول عکرمة و ابی بکر النقاش
ممن لا یوثق به و هر که مثل مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمه دعوی اجماع مفسرین بنحو اطلاق
نموده مرادش یا اجماع من یوثق به است کما سلف حملا للمطلق علی المقید یا مراد او اجماع
شان است بر روایت این خبر در شان نزول و نقل و اعتماد شان بر آن و اعتنا بشان آن
وانه لا راد لها منهم الا شاذ مرتاب و متعصب جاحد من النصاب فی الکشاف
بعد ذکر الروایة کانه کان مرجا فی خنصره فلم یتکلف لخلعه کثیر عمل یفسد بمثله
صلوته و نیز گفته فان قلت کیف صح ان یکون لعلی رضی الله عنه و اللفظ لفظ جماعة
قلت جیء به علی لفظ الجمع و ان کان السبب فیه رجلا واحدا لیرغب الناس فی مثل
فعله فینالوا مثل ثوابه یا مراد آنست که اتفاق شان بر نزول آیه است در شان

بن ابی طالب منفردا باشد یا مع غیره قال شارح المواقف و کونها لا فی حقه عن
نا فی شموله لغیره ایضا ممن یجوز اشتراکه معه قال ابن الحجر فی الصواعق فی
الاجماع علی ارادة علی دون ابی بکر کذب قبیح لان ابا بکر داخل
الذین آمنوا ونزولها فی حق علی لا ینافی شمولها للغیر ممن یجوز اشتراکه معه و تعمیم
مفسران اهل سنت قائلند قایل بآن معنی باشند که علی بن ابی طالب خاصة آیة
باشد فانه لم یدع اجماعنا وصرح بالخلاف التسهیل فی الیقین حیث
قال فان الامة مجتمعة مع اختلافها علی توجیهها الی علی فانهم بین قائل
بالمختص بها وقائل ان المراد بها جمیع المومنین الذین هو احدهم خو موافقا
بدیل خیر با اختلاف مفسرین درین نمط تصریح نموده پس مراد شان اجماع نخواهد بود
در جمیع مذکورین چگونه چنین ادعائی کسی سر نماید حال آنکه در جمیع تفاسیر
اهل سنت دو قول مشهور مذکور ست اول آنکه عامه مومنین مراد باشند
وهو الذی نصره اکثرهم دیگر آنکه شخص معین اعنی جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیه السلام مراد باشد وهو الذی حسبوه مرجحا مع کونه اقوی الاقوال
من جهة الاستدلال بالروایة المتفق علیها بین الفریقین و در بعض تفاسیر
اقوال شاذه دیگر هم مذکور ست و از این جاست که گفته اند که درین آیه چهار قول است
کما صرح به الرازی فی تفسیره الکبیر وستأتی العدة فی المقام هو تحقیق
الحال بحسب الروایات الواردة فی هذا المجال فاقول قدح در اجماع
شارح تجرید اصبهانی بقول ابی بکر نقاش ثانی ابوبکر او لیس بعض اصحابه نقاش
شرح حیث قال لا نزاع فیه فان النقاش حکی فی تفسیره عن ابی جعفر

تنبیه التحقیق فی المقام بحسب الروایات الواردة فی هذا المجال

علیه السلام انه قال المؤمنون المذکورون فی الآیة اصحاب النبی
لما فیه موافقة ظاهر لفظ الجمع بروایت عکرمه مسند آنها الی ابن عباس
علیکم ما سلوح ان هذه الآیة نزلت فی ابی بکر که بتاسی فخر رازی آنرا ذکر
مقدوح است اولاً باینکه چنین روایات شاذه موضوعه معارض
متفق علیها نمی تواند شد زیراکه روایت مزبوره که ما بآن استدلال می کنیم
از امیاب متواترات است و در کتب معتمده اهل سنت باسانید معتبره متکثره
بتواتر ماثور است و قول ابن حاجبی که قصه سائل و تصدق بانگشتری
فقط ثعلبی بآن متفرد است دروغ محل قدح است زیراکه فخر رازی در تفسیر کبیر
این حدیث را روایت کرده ومنها ما رواه عطا عن ابن عباس انها نزلت
علی بن ابی طالب یعنی عطا از ابن عباس نقل کرده که این آیه در شان علی بن
نازل شده و جناب آل ابا جار علی الله رجاته از شافعی بن مغازلی از پنج طریق
منها عن عبد الله بن عباس قال مر سائل بالنبی و فی یده خاتم فقال من اعطاک
هذا الخاتم فقال ذاک الراکع وکان علی یصلی فقال الحمد لله الذی جعلها فی
اهل بیتی و سیاتی من تفسیر الدر المنثور مثله و این ابن عباس ... ابن عباس است
اهل سنت ابو محمد احمد بن محمد بن علی عاصمی در زین الفتی در شان او گفته ابن عباس
هو حبر الامة حبرها و شمسها و بدرها و نیز فخر رازی از عبد الله بن سلام روایت
حیث قال روی ان عبد الله بن سلام قال لما نزلت هذه الآیة قلت یا
رسول الله انا رایت علیا تصدق بخاتمه علی محتاج و هو راکع فنحن
یعنی عبد الله بن سلام گفت هرگاه این آیه نازل شد برسول خدا گفتم که دیدم علی را

روایت اول فخر رازی از عطا

روایت دوم فخر رازی از عبد الله بن سلام

تصدق کرد بانگشتر خود بر محتاجی در حالیکه رکوع کننده بود و پس اعتراف بولایت او
کنیم و فخر رازی در نقل این روایت متفرد نیست بلکه در صحاح اهل سنت نیز موجود است
بلکه همین راوی یعنی عبد الله بن سلام ابن اثیر مفصل تر در جامع الاصول روایت
نموده در کتاب الفضائل در ذیل فضائل علی بن ابی طالب روایت کرده قال اتیت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و رهط منا فقلنا ان قومنا حادونا
لما صدقنا الله و رسوله و اقسموا ان لا یکلمونا فانزل الله تعالی انما ولیکم الله
و رسوله والذین امنوا ثم اذن بلال الصلوة الظهر فقام الناس یصلون
فمن بین ساجد و راکع اذا سائل یسئل فاعطاه علی خاتمه و هو راکع فاخبر السائل
رسول الله فقرأ علینا رسول الله صلی الله علیه و آله انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و من یتول الله
و رسوله والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون و جناب السید الاجل علی
درجاته فی الجنان در عماد الاسلام از کتاب جمع بین الصحاح الستة من الجزء الثالث
فی آخر ثلثه فی تفسیر سورة المائدة من صحیح النسائی فی قوله تعالی انما ولیکم الله
عن ابن سلام همین روایت را بعینه نقل فرموده و در حق الیقین از جامع الاصول
از صحیح نسائی از عبد الله بن سلام ترجمه این روایت باین عبارت ذکر کرده که آمدیم
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و گفتیم چون ما تصدیق خدا و رسول
کرده ایم قوم ما از ما کناره می کنند و با ما دشمنی می کنند و سوگند یاد کرده اند
با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد پس بلال برای نماز ظهر اذان گفت مردم
برخواستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند

سوال دیگر در ناگاه سائلی سوال کرد پس علی علیه السلام در رکوع انگشتری خود
باو داد و سائل برسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتری بمن داد پس حق تعالی
این آیه را با آیه بعد فرستاد امام فخر رازی از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده
حیث قال روی عن ابی ذر انه قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه
یوما صلوة الظهر فسأل سائل فی المسجد فلم یعطه احد فرفع السائل یده
الی السماء وقال اللهم اشهد انی سألت فی مسجد الرسول صلی الله علیه
فما اعطانی احد شیئا وعلی رضی الله عنه کان راکعا فاومی الیه بخنصره الیمنی
وکان فیها خاتم فاقبل السائل حتی اخذ الخاتم فرأی النبی صلی الله علیه
وآله وسلم فقال اللهم ان اخی موسی سألک فقال رب اشرح لی صدری الی قوله
واشرکه فی امری فانزلت قرآنا ناطقا سنشد عضدک باخیک ونجعل لکما
سلطانا اللهم وانا محمد نبیک وصفیک فاشرح لی صدری ویسر لی امری
واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری قال ابوذر فوالله ما اتم
الرسول هذه الکلمة حتی نزل جبرئیل فقال یا محمد اقرأ انما ولیکم الله و
رسوله الی آخرها قال فهذا مجموع ما یتعلق بالروایات فی هذه المسئلة
والله اعلم ثعلبی بتفسیر و اسید بن عیینة بن حکم و غالب بن عبد الله [illegible] کرده
که ایشان گفته اند که انما عنی بقوله سبحانه تعالی والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون علی بن ابی طالب رضی الله عنه مر به السائل
وهو راکع فی المسجد فاعطاه خاتمه [illegible] اخبرنا ابو الحسن
محمد بن القاسم بن احمد الفقیه انبأنا ابو محمد عبد الله بن احمد الشعرانی انبأنا

روایت امام فخر رازی از ابوذر رضی الله عنه

[illegible]

ابو علي احمد بن علي بن رزين ابناه المظفر بن الحسن الانصاري ابنا السري بن علي الوراق
ابنا يحيى بن عبد الحميد الحماني عن قيس بن الربيع عن الاعمش عن عباية
بن الربعي قال بينا عبد الله بن عباس جالس على شفير زمزم يقول قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم اذ اقبل رجل متعمم بعمامة فجعل ابن عباس لا يقول
قال رسول الله صلى الله عليه وآله الا قال الرجل قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم فقال ابن عباس سألتك بالله من انت قال فكشف العمامة
عن وجهه وقال يا ايها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فانا
جندب بن جنادة البدري ابو ذر الغفاري سمعت النبي بهاتين والا فصمتا
ورأيته بهاتين والا فعميتا يقول علي قائد البررة وقاتل الكفرة منصور من
نصره مخذول من خذله اما اني صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما
من الايام صلاة الظهر فسأل سائل في المسجد فلم يعطه احد شيئا فرفع السائل
يده الى السماء وقال اللهم اشهد اني سألت في مسجد رسول الله صلى الله
عليه وسلم فلم يعطني احد شيئا وعلي كان راكعا فاومى اليه بخنصره اليمنى
وكان يتختم فيها فاقبل السائل حتى اخذ الخاتم من خنصره وذلك بعين
النبي صلى الله عليه وآله وسلم وهو يصلي فلما فرغ النبي صلى من صلاته رفع
راسه الى السماء فقال اللهم ان اخي موسى سألك فقال رب اشرح لي
صدري ويسر لي امري واحلل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا
من اهلي هارون اخي اشدد به ازري واشركه في امري فانزلت عليه قرآنا ناطقا
سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما الآية

فانا محمد نبيك وصفيك فاشرح لي صدري ويسر لي امري واجعل لي وزيرا
من اهلي عليا اشدد به ظهري قال ابو ذر فوالله ما استتم رسول الله صلى الله عليه
حتى نزل عليه جبرئيل فقال يا محمد اقرأ قال وما اقرأ قال اقرأ انما وليكم الله
ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون
وابن ابی حاتم ابوذر است که در جامع الاصول از انس از رسول صلعم
در شان ابوذر روایت کرده ما اظلت الخضراء وما اقلت الغبراء اصدق لهجة
من ابی ذر اشبه عیسی فی ورعه قال عمر افتعرف له ذلک یا رسول الله
قال نعم فاعرفوا اخرجه الترمذی ومولانا المجلسی علیه الرحمه ملخص این روایت در
حق الیقین باین عبارت نوشته که ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس
بر کنار چاه زمزم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله عنه حاضر شد
و گفت ایها الناس منم ابوذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله با
دو گوش والا کر شود و دیدم باین دو چشم والا کور شود که میگفت علی قاید
نیکوکاران است و کشنده کافران است یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و مخذول است
هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه
وآله نماز ظهر را پس سائلی در مسجد سوال کرد کسی باو چیزی نداد و سائل دست بجانب
آسمان بلند کرد و گفت خداوندا گواه باش که من سوال کردم در مسجد رسول خدا کسی
چیزی بمن نداد و در آن حال علی در رکوع بود پس اشاره کرد بسوی سائل بانگشت
کوچک دست راستش که پیوسته انگشتر در آن انگشت میکرد و سائل آمد انگشتر را
از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و آن را مشاهده نمود

چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا برادر من موسی
از تو سوال کرد و گفت پروردگارا سینه مرا گشاده گردان و آسان گردان بر من
کار مرا و بگشا گرهی را از زبان من که بفهمند سخن مرا و بگردان از برای من وزیری از اهل
من هارون برادر من محکم گردان بآن بازوی مرا و شریک گردان او را در کار من پس تو
دعای او را مستجاب گردانیدی با و خطاب کردی که بزودی محکم گردانیم بازوی ترا
ببرادر تو و برای شما برهان و سلطنتی و استیلائی بدهیم خداوندا منم محمد پیغمبر تو و برگزیده
خداوندا پس بگشا برای من سینه مرا و آسان گردان بر من کار مرا و بگردان برای من
وزیری از اهل من که او علی است محکم گردان باو پشت مرا ابو ذر گفت هنوز سخن
آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلیل و گفت یا محمد
بخوان پس این آیه را بر آنحضرت خواند و تفسیر زاهدی مسطور است قال مجاهد
نزلت الآیة فی حق علی تصدق بخاتم فضة وهو راکع قال ابن عباس
وقال ان بلالاً اذن بصلوة الظهر فخرج النبی والناس یصلون فاذا
مسکین یطوف ویسال الناس فجاء النبی وقال هل اعطاک احد
شیئا فقال نعم قال ماذا قال خاتم فضة قال من اعطاک قال ذلک الرجل
القائم فنظر الیه النبی فاذا هو علی فقال علی ای حال اعطاک فقال
اعطانی وهو راکع فنزلت الآیة یعنی مجاهد گفته است که نزول آیه در حق علی
بن ابیطالب است که تصدق کرد آنحضرت انگشتر نقره در حالی که مشغول رکوع بود
و گفته است ابن عباس گفته است بدرستی که بلال اذان گفت از برای نماز ظهر
پس حضرت رسول خدا بیرون آمد و مردم نماز میکردند پس ناگهان یک مسکینی در آمد

کاندر دم سوال میکرد پس طلبید او را رسول خدا و فرمود آیا داد کسی بتو چیزی سائل
سائل گفت بلی فرمود چه چیز گفت انگشتر نقره فرمود که داد بتو گفت این مرد
که ایستاده است پیش نگاه فرمود بسوی او ناگهان دید که او علی بن ابی طالب است
پس فرمود که در چه حالی بتو انگشتر را داد گفت در حالیکه در رکوع بود پس این آیه نازل شد
و آنان را بعد ازین گفته آیه الکتاب ار و برا اینکه صدقات مندوبه را زکوة میگویند
و سیوطی در تفسیر منثور گفته قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله الآية اخرج
الخطيب في المتفق والمفترق عن ابن عباس تصدق علي بخاتمه وهو راكع فقال النبي
صلى الله عليه وسلم من اعطاك هذا الخاتم قال ذلك الراكع فانزل الله
فيه انما وليكم الله ورسوله الآية واخرج عبد الرزاق وعبد بن حميد
وابن جرير وابو الشيخ وابن مردويه عن ابن عباس في قوله انما وليكم الله ورسوله
الآية قال نزلت في علي بن ابي طالب واخرج الطبراني في الاوسط وابن مردويه
عن عمار بن ياسر قال وقف بعلي سائل وهو راكع في صلوة تطوع فنزع خاتمه
فاعطاه السائل فاتى رسول الله فاعلمه ذلك فنزلت على النبي صلعم هذه الآية
انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة
وهم راكعون فقرأها رسول الله صلى الله عليه وسلم على اصحابه ثم قال
من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه واخرج
ابو الشيخ وابن مردويه عن علي بن ابي طالب قال نزلت هذه الآية على
رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته انما وليكم الله ورسوله الى آخر الآية
فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ودخل المسجد وجاء الناس يصلون

بين راكع وساجد وقام يصلي فاذا سائل فقال يا سائل هل اعطاك احد شيئا
قال لا الا ذاك الراكع لعلي بن ابي طالب اعطاني خاتمه واخرج ابن ابي حاتم
وابو الشيخ وابن عساكر عن سلمه بن كهيل تصدق علي بخاتمه وهو راكع
فنزلت انما وليكم الله ورسوله الاية واخرج ابن جرير عن مجاهد في قوله
انما وليكم الله ورسوله الاية نزلت في علي بن ابي طالب تصدق وهو راكع
واخرج ابن جرير عن السدي وعتبة بن حكيم مثله واخرج ابن مردويه
من طريق الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس قال اتى عبد الله بن سلام ورهط
معه من اهل الكتاب نبي الله عند الظهر فقالوا يا رسول الله ان بيوتنا
قاصية لا نجد احدا يجالسنا ويخالطنا دون اهل هذا المسجد وان
قومنا لما راونا قد صدقنا الله ورسوله وتركنا دينهم اظهروا العداوة
واقسموا ان لا يخالطونا ولا يواكلونا فشق ذلك علينا فبيناهم يشكون
ذلك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ نزلت هذه الاية على رسول الله
صلى الله عليه وسلم انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة
ويؤتون الزكوة وهم راكعون ونودي بالصلوة صلوة الظهر وخرج رسول الله
صلى الله عليه وسلم الى المسجد والناس يصلون بين راكع وساجد وقائم
وقاعد واذا مسكين يسأل فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال
اعطاك احد شيئا قال نعم ذاك الرجل القائم قال على اي حال
اعطاك قال وهو راكع قال وذلك علي بن ابي طالب فكبر رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم عند ذلك وهو يقول ومن يتول الله ورسوله

والذین امنوا فان حزب الله هم الغالبون واخرج الطبرانی وابن مردویه وابو نعیم
فی المعرفة عن ابی رافع قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو
نائم او یوحی الیه فاذا حیة فی جانب البیت فکرهت ان اقتلها واوقظ
النبی صلی الله علیه وسلم وخفت ان یکون یوحی الیه فاضطجعت بین الحیة
وبین النبی صلی الله علیه وسلم لئن کان منها سوء کان لی دونه فمکثت ساعة
واستیقظ النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقول انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون الحمد
لله الذی اتم لعلی نعمته وهنیاله الفضل الذی اتاه واخرج ابن مردویه
عن ابن عباس قال کان علی بن ابی طالب قائما یصلی فمر سائل وهو راکع فاعطاه
خاتمه فنزلت هذه الآیة انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الآیة
که آخوند علیه الرحمه در حق الیقین فرموده و سنی و شیعه بسندهای بسیار و زیاده از سی سند
اقول بلکه بسند روز زمخشری و بیضاوی و نیشابوری و ابن المغازلی و احمد بن حنبل
و سمعانی و بیهقی و نطنزی و صاحب مشکوة و مولف مصابیح و سایر مفسران
و محدثان خاصه و عامه از سدی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبة بن ابی حکیم و غالب
بن عبد الله و قیس بن الربیع و عبایة بن ربعی و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان
روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند فاضل شیرازی در
سفینة النجاة نوشته در روایت اخطب خوارزم مذکورست که در آن روز حسان
بن ثابت درین باب شعری چند گفته و آن شعرها را در مناقب خود آورده و یک بیت
از آن بیتها این بیت فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا فدتک نفوس القوم

بالخاتم راکعا فانزل فیک الله خیر ولایة وبینها فی محکمات الشرایع واز آنچه گفتیم
مفهوم شد که غرض شیعیان باتفاق مفسرین و محدثان بر روایت نزول این آیه است در شان
امیر مومنان بخاصة قائل شدن کافه شان باراده آنحضرت بر وفق روایت لا انکم
قائلون خلافا لما ورد فی الصحاح وما وجد تخذها من الکتب المعتبرة بانها
فی شان المومنین کلهم فخر رازی در تفسیر کبیر گفته که درین آیه دو قول است اول آنکه مراد
عامه مومنین اند و بنا بر این الراکعون خاضعون بجمیع اوامر الله و نواهیه مراد اند و زمخشری
در کشاف گفته است وهم راکعون الواو فیه للحال ای یعملون ذلک فی حال الرکوع
وهو الخشوع والاخبات والتواضع لله اذا صلوا واذا زکوا وقیل هو حال من
یؤتون الزکوة بمعنی یؤتونها فی حال رکوعهم فی الصلوة وانها نزلت فی علی
حین سأله سائل وهو راکع فی صلوته فطرح له خاتمه کانه کان مرجا فی خنصره
فلم یتکلف لخلعه کثیر عمل تفسد بمثله صلوته فان قلت کیف صح ان تکون لعلی
رضی الله عنه واللفظ لفظ جماعة قلت جیء به علی لفظ الجمع وان کان
السبب فیه رجلا واحدا لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه ولینبه
علی ان سجیة المومنین یجب ان یکون علی هذه الغایة من الحرص علی البر
والاحسان و تفقد الفقراء حتی ان لزمهم امر لا یقبل التاخیر وهم فی الصلوة
لم یؤخروه الی الفراغ منها و باز فخر رازی گفته که قول دوم آنست که مخصوص شخصی معین است و ایه
وقایلان باین قول اختلاف کرده اند پس اول اقوال آنست که عکرمه روایت کرده است
که این آیه در شان ابی بکر نازل شده دوم آنکه در شان علی بن ابی طالب نازل شده
اقول فخر رازی و زمخشری چنانکه می بینی قول اول را که در دو آیه است جمع حق ما

مومنین بر دیگر اقوال مقدم داشته اند و قد تبعهما ابن حجر حیث قال و کذلک عدم
الاجماع علی نزولها فی علی فقد قال الحسن و ناهیک به جلالة و امامة
انها عامة و یوافقه ان الباقر ع قال فی جواب من سأله هل نزلت الآیة فی علی ع
علی منهم انتهی کلامه قد اقتفاهم الناصب فاضل شیرازی در جواب ابن حجر
آنچه حاصل آن این ست که اولا نسبت این قول الحسن ثابت نیست و ثانیا بتقدیر تسلیم او
اجماع مفسرین و روایات محدثین سخن یک کس چه اعتبار دارد و ثالثا حال حسن نسبت
بعلی بن ابی طالب ع مختلف فیه است چه جمعی او را از دشمنان علی میدانند و اسناد
سخنی چند ناشایسته که از و مشهور ست و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است
که او از کسانی ست که دشمن علی ع بوده اند و مذمت آنحضرت می نموده اند و روایت کرده
از حماد بن سلمه که حسن بصری گفت اگر علی ع در مدینه نان خشک میخورد بهتر بود برای او
از آنچه مرتکب آن شد دیگر گفته که او از جمله آنان بود که اعتنا نکرده بهمراهی آنحضرت
دیگر گفته که مرویست که حسن وضو میساخت و از وسواس آب بسیار میریخت آنحضرت او را
بر این اسراف نکوهش فرمود گفت آن خونها که مسلمانان که امیر المؤمنین ریخت زیاده از این بود
آنحضرت فرمود بد آمد ترا از کار من حسن بصری گفت آری پس علی ع گفت همیشه آزرده
و دلگیر باشی **اقول** آنچه روایتی که ابن حجر و فاضل ناصب بروایت مجرد حسن از جعفر
ابی جعفر محمد بن علی الباقر ع نقل کرده پس حال آن قریب متضح خواهد گردید انشاء الله قبل
ذلک فما ملکته باجمالها عن سوء حالها **فاقول** فی الجواب عما قال الفاضل
الناصب و اسلافه و کیفما کان تعصبات این فرقه مخالفین جاحدین فضائل اهلبیت را
بنظر انصاف باید دید که روایات متفق علیهما که خود باسانید کثیره روایت کرده اند

پس پشت انداخته حجت افضليت علي بن ابي طالب عليه السلام گاهي جميع مومنين را مورد نزول آيه
قرار ميدهند و گاهي ابو بكر را خاصة مورد نزول آيه قرار ميدهند و اقوال شاذه
منكره را مثل قول ابو بكر نقاش ملقب بنقاش و عكرمه رئيس النصاب را سند خود مي آورند
و حال آنكه هرگاه اخبار فضيلت اهل البيت عليهم السلام را بروايت بعض شيعيان مي شنوند
مبادرت بتكذيب آن مي نمايند چنانكه شيخ رحمة الله سنت از علماي عامه امارات
وضع اخبار ذكر كرده منها كون الراوي رافضيا مثلا والحديث في فضائل
اهل البيت او في ذم من حاربهم و اخبار اهل سنت را در فضائل صحابه عموما و خصوصا
ابي بكر اگرچه بعض اهل سنت بآن متفرد باشند معمول عليه مي پندارند حال آنكه اگر شيعه
متهم بكذب در فضائل بسبب محبت اهل البيت ميدانند اهل سنت خصوصا خوارج و نواصب
بوضع در فضائل ثلثه بمحبت آنها بطريق اولي خواهند بود ولما افترن ذلك
فيهم باسباب من الرهبة والرغبة لرياسة خلفاء الجور والناس على دين ملوكهم
كما في كتاب ابي سليم بن قيس هلالي ابان روايت است كه عرض كردم بخدمت جناب امير المؤمنين
عليه السلام من شنيدم از سلمان و مقداد و ابي ذر چيزي از تفسير قرآن و احاديث رسول خدا
مغاير آنچه در دست مردم است و از آنجناب شنيدم تصديق روايات سلمان و غيره
و ديدم در دست مردم اشياي كثيره از تفسير قرآن و اخبار منسوبه به پيغمبر خدا و آنحضرت
حكم بخلاف آن مي فرمايند و اعتقاد آن دارند كه همه آن باطل است آيا گمان مي فرمائيد
كه مردم بر رسول خدا عمدا دروغ بسته اند و برأي خود قرآن را تفسير
كرده اند پس حضرت امير متوجه بمن شد فرمود كه پرسيدي پس بدان كه بعضي از آنچه در دست
مردم حق است و باطل است و دروغ و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و محكم و متشابه

وحفظ و وهم و بتحقیق که دروغ بسته شد بر رسول خدا در عهد آنحضرت تا آنکه بر منبر
وخطبه خواند و فرمود ایها الناس قد کثرت علی الکذابة فمن کذب علی متعمدا
فلیتبوء مقعده من النار و بعد از ان دروغ بسته شد بر آنحضرت بعد عهد آنحضرت
وانما اتاکم الحدیث من اربعة لا خامس لهم اول مردیست که منافق بود و بصورت
بظاهر اسلام را اظهار کرده و بتصنع میخواست که آن را بر روی کار آورند و دروغ
بر او گناهی نمی‌پنداشت و نه حرجی برای خود در ان می‌انگاشت پس اگر مردم میدانستند که
این مرد منافق است و کذاب است او چیزی را قبول نمیکردند و باور نمیکردند و لکنهم قالوا
هذا قد صحب رسول الله صلعم این کس بصحبت رسول خدا رسیده و آنجناب را دیده و
روایات را بگوش خود شنیده پس چنین گمانی خورده باقوال او گرویدند و ندانستند که
نمی‌شناختند و حال آنکه خبر داده بود حق تعالی پیغمبر خود را بآنچه خبر داده بود و صفت
نموده بود ایشان را بآنچه وصف نموده بود فقال عز و جل و اذا رأیتهم تعجبك
اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الی ائمة الضلال
والدعاة الی النار بالزور والکذب والبهتان فولوهم الاعمال و حملوهم علی
رقاب الناس و اکلوا بهم الدنیا و انما الناس مع الملوك والدنیا الا من
عصمه الله فهذا احد الاربعة انتهی قدر الحاجة من کلامه و این امریست
واضح که قطع نظر از روایات عقل هم حکم بآن میکند و تجربه بآن شاهدست و اهل سنت هم
در سبب وضع مثل آن ذکر کرده اند شیخ اهل سنت رحمه الله ستیکه در مختصر تنزیه الشریعة
در اصناف وضاعین می‌نویسد الصنف الخامس اصحاب الاغراض الدنیویة کالقصاص
واصحاب الامراء و قصه غیاث مع المهدی که خود هم بان اشاره نموده شاهدیست بر آن

ونیز از اصناف نواصب اصحاب اهوا و بدع را شمرده و قال هم ضعفوا نحلة المذاهب هم
ومتلبا لمخالفیهم پس اگر اهل سنت نواصب امت برای نصرت مذهب خود بی سند واضح
ودلیل لایح ادعای نزول آیهٔ کریمه در حق ابی بکر باسباب مزبوره نمایند لایق اصغا
نخواهد بود بالخصوص هرگاه علمای نحلهٔ شان در روایات چنین راویان بلکه همین
راویان جامد تصیا قدح جرح نموده باشند پس مخفی نماند که فاضل ناصب در معارضه
روایات متفق علیها روایت ابوبکر نقاش را ذکر نموده حالش اینست که ابن خلکان
در وفیات الاعیان علی ما نقل عنه جماعة من الاعیان در بیان حال ابن کوی موصلی
که السما و صفا بابی بکر مناسبتی دارد گفته ابوبکر محمد بن الحسن المقری المعروف
بالنقاش الموصلی الاصل البغدادی المولد والمنشأ کان عالما بالقرآن
و فی حدیثه مناکیر باسانید مشهورة وقال البرقانی کل احادیث النقاش
مناکیر ولیس فی تفسیره حدیث صحیح ذکر فی وجه تسمیته بالنقاش انه
نسبة الی من ینقش السقوف و الحیطان وکان ابوبکر المذکور فی مبدأ
امره ممن یتعاطی هذه الصناعة فعرف بها وقال انه توفی یوم الثلثا
ودفن یوم الاربعاء لثلاث خلون من شوال سنة اثنین وخمسین وثلثمائة
انتهی مختصرا و بعینه افاضل از تاج الدین عبد الوهاب سبکی از طبقات شافعیه
در ترجمهٔ ابی بکر نقاش نقل کرده و من تصانیفه کتاب شفاء الصدور
فی التفسیر و فیه موضوعات کثیرة ضعفه قوم انتهی مختصرا و نیز فرموده است
که شیخ جلال الدین سیوطی در رسالهٔ مسماة بفوائد کامنه بعد ذکر نقاش گفته
قال الذهبی فی المیزان صار شیخ المقرئین فی عصره علی ضعف فیه

در تضعیف روایات ابی بکر نقاش

و حدیث بمناکیر و قال ابن الشیرازی انه لیس بثقة پس هرگاه محققین اهل سنت حالش باین عنوان نوشته باشند ذکر روایت مختلقه او که نسبت داده است آنرا بامام محمد باقر علیه السلام و حاشاه عن ذلک الا التقیه لما ثبت من مذهبی بالقرآن و روایت عکرمه دروغگو از ابن عباس و هو ممن کان یکذب علیه کما سیاتی در مقابل روایات سیوطی شیخ الاسلام اهل سنت باسانید متعدده از ابن عباس که از روایات متفق علیها بین الفریقین است تمسک برجان انصاف کردن است و حدیث ترجیح تقدیم جرح بر تعدیل مختص است بتعادل هر دو قول و آن درین مقام مفقود است با آنکه قول بعضی اهل سنت درباره ثعلبی که او حاطب اللیل است صریح در جرح نیست بنسبت استحضار روایت او از پایه اعتبار بقاطبه اهل سنت بعید از اعتبار قال الذی المعظم دام ظله المکرم نیز بنظر انصاف باید دید که ثعلبی که مدح ابن خلکان در نظر است متضمنه ولایت حضرت امیر علیه السلام حاطب اللیل باشد و نقاش که چنانکه پیشتر گذشت روایت میکند محدث باشد یا معتقد بتشیع چنانکه بعضی گفته اند ثبت العرش ثم انقش اول محمد حیث نقاش و صحت روایات نقش ثبت باید نمود بعد از آن منقوش نمود دلائل استدلال باید کرد آری ممکن نیست با بوبکر بعد نزد شاهنشاه معتمد باشد اگرچه روایت ابوبکر جوهری در باب فدک نیز اعتماد باید کرد و فرق که از جوهری تا بنقاش هست پوشیده نیست اقول کیفما کان استناد بروایت ابی بکر نقاش و عکرمه سرکرده خوارج ابو باشد از قبیل استشهاد الثعلب بذنبه است و لایتی صیغها نیست حق نیست که حدیث ابو بکر از حضرت امام ابو جعفر علیه السلام و روایت عکرمه بر ابن عباس مفتری است و بر تقدیر تنزل محمول بر تقیه از خلفای جبره بنی امیه در کتاب کافی کلینی

مذکور است که ابو بکر مسروق که یکی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود بخدمت او عرض کرد که من با مردم گفتگو می کنم و بر اثبات حقیت مذهب برایشان احتجاج می نمایم بقول خدای تعالی شانه عز و جل انما ولیکم الله و رسوله الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکوة و هم راکعون ایشان در جواب گویند که این آیه در شان قومی از مسلمین نازل شده پس نگفتیم آنچه مرا معلوم بود از گفتگو درین آیه و شبهه آن بگر آنکه ذکر کردم لکن ایشان ساکت نشدند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هرگاه این معنی واضح نشده است پس دعوت کن ایشان را بسوی مباهله گفتم چگونه مباهله کنم پس آنحضرت کیفیت مباهله بیان فرموده را هی گردید پس قسم بخدا که نیافتم احدی را از مخالفین که اجابت این معنی نموده باشد و روایت عکرمه به نزول این آیه در خصوص ابی بکر از غرائب اشیا است و بلاشک از جمله احادیث مکذوبه است کم قد وضعوا من الاخبار فی فضیلة ابی بکر قال السندی حدیث ان الله اتخذ لابی بکر فی اعلاء علیین قبة من یاقوتة بیضاء معلقة بالقدرة الی آخره و فیه محمد الزارع و الحمل فیه علی الزارع و هو مما صنعت یداه و هو کذاب یضع الحدیث و عنه موسی یلقف ما یافکون و حدیث ابن عباس لما نزلت اذا جاء نصر الله الحدیث و فیه ان الله جعل ابا بکر خلیفته علی دین الله و آخره فاطاعوه و الله فهشد او لا یصح فیه عمر الکرد یبطل اسناد الحدیث الصحیح و دلیل بر موضوع بودن این روایت آنست که عکرمه از محرمین خوارج بود کما نقل بعض الافاضل عن الشهرستانی حال و بهمین جهت مسلم در صحیح خود از روایت نیاورده و ایضاً آن روایت را بتصریح بعضی محققین اهل سنت پایه صحبت ساقط بود و بعض افاضل از تهذیب الکمال فی اسماء الرجال در ترجمه بهمین عکرمه

[illegible]

نقل کرده قال الحاکم احتج بحدیثه الائمة القدماء لکن بعض المتاخرین
اخرج حدیثه عن حیز الصحاح و بالاتر از همه این است که [illegible] جمعی
از محققین اهل سنت تصریح بتکذیب عکرمه نموده اند بلکه او را بکذاب ملقب ساخته اند
و این امر صریحست در ضعف بل موضوع بودن روایت او وقال السندی وللوضع امارات
منها ان یصرح بتکذیب راویه جمع کثیر یمتنع فی العادة تواطؤهم علی الکذب
و ما نحن فیه انتهی تکذیب او بگواهی جمع کثیر باثبات میرسانیم فقد نقل الفاضل المرزا
سعید مشکور عن جماعة من الجمهور تکذیبه بالکذاب تلقیبه منها انه قال ا
بن ابراهیم عن الصلت بن دینار انی سمعت المجنون قال سالت محمد بن سیرین عن
عکرمة قال ما یسوؤنی ان یکون من اهل الجنة ولکنه کذاب ومنها انه قال و
بن خالد سمعت یحیی بن سعید الانصاری وایوب ذکرا عکرمة فقال یحیی کان
کذابا وقال ابوبکر الاسمعیلی عن هشام بن عبدالله بن عکرمة المخزومی
سمعت ابن ابی ذئب یقول رأیت عکرمة مولی ابن عباس وکان غیر ثقة وعن ربیعة
بن ابی الزناد مات کثیر عزة وعکرمة مولی ابن عباس فی یوم واحد فشهد الناس جنازة
کثیر وترکوا جنازة عکرمة قال الواقدی قال خالد بن القاسم عجب الناس
لاجتماعهما فی الموت واختلاف رایهما عکرمة یظن انه یری رای الخوارج یکفر
بالبطرة وکثیر شیعی یؤمن بالرجعة ونقل عن ابن خلکان انه قد تکلم فیه
الناس وانه کان یری رأی الخوارج وقال عبدالله بن الحرث دخلت علی علی بن عبدالله
بن عباس وعکرمة علی بابه مکتف کتافا فقلت اتفعل هذا بمولاک فقال
ان هذا یکذب علی ابی و از صاحب طبقات نقل کرده که او در ترجمه اش میگوید که

در جمیع علوم ید طولی داشت جز آنکه متهم برای خوارج بود و آن رای باطل بسوی او
خود نیز نسبت میکرد و آن کذبی بود که بر ابن عباس بست بنا برین در معرض جرح
و قدح ائمه افتاد امام مالک و یحیی بن سعید انصاری بر وی انکار بلیغ دارند
و از عبد الله بن عمر منقول است که اگر برای باطل حروریه قایل نمی شد هر آینه
حدیث وی عالی بود و حق شایسته در طلب و روایت از وی از دور رنج سفر کشیده
و از قول کرمانی شارح صحیح بخاری نقل فرموده آنچه محصلش اینست که او گفته
وجه اول در طعن بر عکرمه که اشد وجوه است اینست که از ابن عمر مرویست که گفته
بنافع لا تکذب علینا کما یکذب عکرمة علی ابن عباس و روایات عدیده
درین خصوص ذکر کرده بعد آن گفته است که وجه ثانی طعن است در عکرمه باختیار
رای خوارج پس ابن سعید از اسنو محمد بن عبد الرحیم نقل کرده که آواز عکرمه
غضبناک بود بعلت آنکه عکرمه بر نجده حروری وارد شد پیش شش ماه نزد وی
محل اقامت انداخت ثم رجع الی ابن عباس فقال قد جاء العبد قال فحدثنی
بحدیث برای نجدة و قال کان یحدث اول من حدث رای الصفریة قال
یحیی قلت لاحمد بن حنبل اکان عکرمة اباضیا فقال انه یقال کان صفریا
و قال ابو طالب عن احمد کان یری رای الخوارج الصفریة و عنه اخذ اهل الغرب
و قال علی بن المدینی یقال انه کان یری رای نجدة الی ان قال و لاجل
هذا ترکه مالک و قال مصعب الزبیری انه کان یری رای الخوارج و زعم ان
عبد الله ابن عباس کان علی هذا المذهب الی غیر ذلک مما یدل علی اصراره
علی تلک الطریقة الخبیثة و اخذ اقوام من الخوارج عنه الحدیث الذی

یدل علی تصدیق ما قال صاحب الملل والنحل وعلی تکذیبه فی روایاته کما سلف
عن غیره ایضاً ودر وجه ثالث گفته وکان یاتی الامراء یطلب منهم لو یتوکهم
الاخوه علیه قال انه قال ابو نعیم قدم علی الوالی باصبهان اجازة بثلثة
دراهم قال هذا جمیع ما قیل فیه من القدح واین هم از امارات وضع ست زیرا که سند
نوشته ست الصنف الخامس اصحاب الاغراض الدنیویة کالقصاص واصحاب الاد
پس الحال اهل سنت اختیار دارند خواسته باشند عکرمه را دروغ گو بگویند واز روایت
نزلت الایة فی ابی بکر دست بشویند اگر خواسته باشند جمع کثیر از مشایخ خود
در تکذیب عکرمه کاذب پندارند زهر طرف که شوند گذشته سود و مستقیم است لکن شق اول
نزد هر عاقل متعین ست زیرا که در شان ابی بکر در هیچ روایتی بغیر روایت عکرمه در حقیقت
روایت نیست بلکه ادعای بحت افترا و بهتست و در کتابی از کتب ائمه عامه منقول نشده
که ابی بکر تصدق بانگشتر در حال رکوع نموده باشد و بگوش هیچ بشر نخورده که چنین
حکایتی رو داده باشد بلکه قول عکرمه هم مصرح بآن نیست لجواز ارادته الخضوع
من الرکوع کما حمله علی ذلك اهل نحلته بالنسبة الی الموصین کافة آری
علیه الرحمه در حق عمر بن الخطاب روایتی نقل فرموده بقوله روی عن عمر بن الخطاب
انه قال والله تصدقت باربعین خاتماً وانا راکع لینزل فی ما نزل فی
علی بن ابی طالب فما نزل یعنی عمر بن خطاب گفت قسم بخدا که من چهل انگشتر در حال
رکوع تصدق نمودم باین امید که نازل شود در بارهٔ من آنچه نازل شد در حق علی
بن ابی طالب پس چیزی نازل نشد لکن چه سود که نقد مقصود بکف نیاورد و واحدی
از مخالف و موالف ادعای نزول آیه هم در حق او نکرد گویا این مرد سفیه چنین گمان داشت

[illegible]

که بخشیدن انگشتر علت نزول آیه وافی هدایه بوده وازین قبیل نفهمیده که خلوص نیت در
اتیان عبادات معتبر است تصدق همان است که مقرون بنیت قربت باشد
وانچه مشتمل بر قصد فاسد جلب منفعت دنیوی یا دفع عداوت و مقابله پیشوای امت باشد
ابا بکر حسن نخواهد بود قوله تعالی انما یتقبل الله من المتقین پس چنین نیتی
فاسد بارز نوی محال گردد از راز کردن ثمره بغیر ندامت نیست ولطیفه آنست
که بعضی نقل کرده اند که صاحب خصائص محب بن طبری از متعلمای اهل سنت بتقلید
پیشوایی خود گفته که من چهل مرتبه در حالت رکوع انگشتری خود را در راه خدا
دادم بامید آنکه تصدق بنموده تا در شان من هم آیه که در شان امیر مومنان نازل شده
نازل شود لکن هیچ آیه نازل نشد بنعم ما قیل هرگاه چنین کسان در ایام سابق
نزول وحی چنین آرزو داشتند که مشعر بر اهانت منصب نبوت است بدان داشته باشد
استغنا اینها اگر بودن آن دو راغب اعزت دنیا بودند چگونه صاحبی این مرتبه
نیافته و آنچه گفته که صحبت ظاهری پیغمبر را دریافته بودند مگر حیف آنست
که نقصان سلامت عقل ما بعد از رحلت حقیقت آنها واقع شد و هیچ فائده بغیر
نگشت اقول گویا جرات داده است اینها را قول زمخشری که در توجیه صیغه
جمع گفته که اگرچه آیت در شان علی بن ابی طالب نازل شده لکن بصیغه جمع برای آن
نازل گشته که هر کس که مثل عملش بجا آرد بمثل ثوابش فائز شود لکن از قید نفهمید
که از مماثلت تا مماثلت بسی فرق است از آسمان تا زمین مماثلت حقیقیه آنست که
در نیت صادقه و عمل خالص باشد و آن البته باعث قبول عمل و فوز بثواب
نمیشود و مصداق آن ائمه اهل بیت علیهم السلام اند وهم الذی فی صحیفه ...

کما سینکشف و دیگر آنکه ایشان در محل به نیت فاسده باشد زیرا که اگر ریا ثبوت
مجانبت ظاهری متحقق باشد لکن هذا مما یضرب به علی صاحبه و یکون
وبالا علیه آری روایات الایح گردید که فضیلتی که از این آیه مستفاد می‌شود
در نظر او صحیح بود که به ریاء اسلاف اهل سنت در آرزوی تحصیل آن بسر می‌برد
لکن اخلاف اهل سنت در صدد ابطال این فضیلت برآمده کوشش در تلافی نمودند
برای بستن ابواب دلالت آیه بر حقیت وصی نبی مختار از پایه اعتبار ساقط گردانیدند به تأیید
عمل خیر او در پیرایه نقض و ضمیر جاده دگر ساختند و از اینجاست که فخر رازی در تفسیر کبیر
و عبد العزیز دهلوی در تحفه سر رقیه تنقلیه نصر الله کابلی در نقض دلالت آیه
و اثبات افضل العباد بالتصدق علی بن ابی طالب کوشیده اند و سیلوح
عما قریب فی کیفما کان یکره نزول آیه در شان ابی بکر کما زعمه عکرمه و متابعوه کما
اخی المسلم و اخذ الله المکرم اعجب العجایب است چه اولا ایمان ایشان و ثانیا عدم اتیان
زکوة در حال رکوع و اقامت صلوة بر نهج مشروع معلوم است و مرتبه شیوع
پس حکم بارادهٔ ایشان از قبیل تحریف کلام از مواضع آنست انتهی قوله
و محدثین اهل سنت خاصه ثعلبی در روایات او را بمجروحی شمارند و او را حاطب
لیل قرار داده اند که در رطب و یابس تفرقه نمی‌کند الخ اقول فما نقموا منه
الا انه تفرد بما هو من الروایات المطابقة لروایات الفرقة المحقة الامامیة
فی فضایل اهل البیت لعدم تعصبه الا لکونه من مشایخ اهل السنة
المعتبرین کما لا یخفی علی ذی حجی و آنچه گفته است که روایت عکرمه از ابن عباس
افتراء صرف است و در تفسیر خود مطابق روایات اهل سنت نیز ذکر کرده و روایت عبد الملک را

قال سألت اباجعفر عن قوله تعالی انما ولیکم الله قال هم المؤمنون قلت فان
ناسا یقولون هو علی قال فهو من الذین امنوا هم ذکر کتاب خود آورده و آثار روایت
ابوذر رضی الله عنه پس تحریر سید همان روایت که ثعلبی نقل کرده از تفسیر کبیر رازی نیز الفا
منقول گشته پس تفرقه در میانه او و دیگر اهل سنت چیست که او حاطب لیل باشد و دیگر
ازینچنین روایت ابوذر را ابن ناصبی می سوزد باید که امام المشککین را نیز مطعون سازد
و روایات او را بجوی نشمارد و جناب خود هم از طالب العالی در جوابش نوشته اند ثعلبی
ایشان نیز مفسر سنیان است اگر روایت او را این انحری بجزم پیش امثال سیوطی و غیره
روایاتش را بالقبول می کنند حکم بعدم تسنن او نمی کنند و اگر فقط ذکر روایات مطابق
مذهب شیعه باعث عدم صحت روایات او شود پس جمیع بخاری الصحاح دیگر کتب اهل سنت
او نیز غیر صحیح باشد و هذه مصیبة عظمی من مصائب النواصب لعنهم قاضی شمس الدین
بن خلکان در بیان احوال ثعلبی میگوید کان وحید زمانه فی علم التفسیر وصنف
التفسیر الکبیر الذی فاق غیره من التفاسیر وله کتاب العرائس فی
قصص الانبیاء وغیر ذلک ذکره السمعانی وقال یقال له الثعلبی والثعالبی وهو
لقب له ولیس بنسب قاله بعض العلماء وقال ابو القاسم القشیری رأیت رب العزة
فی المنام وهو یخاطبنی واخاطبه فکان فی اثناء ذلک ان قال الرب تعالی اسمه اقبل الرجل
الصالح فالتفت فاذا احمد الثعلبی مقبل ذکره عبد الغافر بن اسماعیل الفارسی فی
کتاب سیاق النیسابوری واثنی علیه قال هو صحیح النقل موثوق به حدث عن ابی طاهر
بن خزیمة والامام ابی بکر بن مهران المقری کان کثیر الحدیث کثیر الشیوخ انتهی وجلال الدین
عبد الرحمن بن کمال الدین سیوطی در بغیة الوعاة میگوید احمد بن محمد بن ابراهیم النیسابوری

ملخص ثعلبی از وفیات الاعیان ابن خلکان

ثعلبی از بغیة الوعاة سیوطی

ابو اسحق الثعلبی صاحب التفسیر والعرائس فی قصص الانبیا کان اماما کبیرا حافظا للغة بارعا
فی العربیة روی عن ابی طاهر بن خزیمة وابی محمد المخلدی اخذ عنه الواحدی توفی
فی المحرم سنة سبع وعشرین واربعمائة پس از اینجا کذب این کاذب در نقل جمیع
محدثین اهل سنت قاطبة الخ واضح شد انتهی و قریب بهمین مضمون در تاریخ یافعی
نیز موجود عجب است از ناصبی که در اتفاق مفسرین بر نزول آیه کریمه در شان اهل بیت
کلام میکند و در اینجا بدعوی اتفاق قاطبه محدثین بر مذمت ثعلبی با وصف توثیق جمعی
از مشایخ خود بی محابا میگراید و هر چند که رویت خدای عز وجل باعتقاد اهل حق در نوم
و یقظه هر دو حال محال است لکن بنا بر اعتقاد اهل سنت هرگاه رویت او
در حال بیداری مجوز باشد در حال خواب بطریق اولی مجوز خواهد بود و نقل [illegible]
القنوجی فی کتاب بحر المذاهب مثل هذه المنامات واعتقاد جمع من اهل السنة
علیها هرگاه تمثل شیطان به پیغمبران صورت نگیرد و تمثل بخدای عالمیان بطریق اولی صورت
نخواهد گرفت پس هرگاه که امام قشیری اهل سنت گواهی خدای عز وجل در باره جماعتی
بود او نقل کرده باشد و گواهی هیچکس بالاتر از گواهی خدا نمی تواند بود حیثیت او
نشمردن اهل سنت خود را از پایه اعتبار ساقط کردن است پناه بخدا از جمیع [illegible]
بیجا و هرگاه خلیفه ثانی سنیان بر کلام سید عالمیان بکمال جسارت ایراد میگرفت
و بزعم باطل آنها خدای تعالی وحی را مطابق قول عمر برای نازل میفرمود بعید است اگر
صاحب [illegible] بالاتر [illegible] جسارت بر تکذیب خدا [illegible] به نیم [illegible] سلطان ستم
روا دارد زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ بنا بر این [illegible] تعجب نخواهد بود اگر
بعضی از افاضل ارباب طبابت [illegible] الخ [illegible] ثعلبی [illegible]

انهم اینکه بوجب ضعف قتاده نیز بود زیرا که در تهذیب الکمال فی ترجمة قتادة

عن الشعبی قیل له هل رأیت قتاده قال نعم رأیته کحاطب لیل و قال سفیان

بن عیینه قال الشعبی لقتاده هو حاطب لیل و حال آنکه قتاده از اعاظم مفسرین

اهل سنت بود و روایات او در صحیح بخاری بسیار موجود است و اما قول او معتبر روایت او

تفسیر از کلبی ست حتی ابن صالح و حتی عن ما یروی عن التفسیر عندهم فلعنه

تمسک العقول بمن خلکان و حال کلبی آنست که کان الکلبی من اصحاب عبد الله بن سبا

اقول آنچه متهم بود از رجال ابن خلکان معتبر است پس قول او هر جرح و تعدیل

او معتبر خواهد بود قال بعض الافاضل فی رجال ابن خلکان ابو نصر محمد بن السائب

الکلبی الکوفی صاحب التفسیر و علم النسب کان اماما فی هذین العلمین و از

تهذیب الکمال نقل فرموده که از کلبی جمع کثیر از اهل سنت روایت کنند چنانکه قال فی

ترجمته روی عنه اسمعیل بن عیاش و حماد بن سلمة و الحکم بن ظهیر و حماد بن

و ذکر جماعة کثیرة پس بعض از علمای سنت بر این جماعه کثیر قال اخی المعظم و الم

المکرم ادام الله ... در بیان حال کلبی ... کلبی ... ثعلبی روایت فرموده را

تفسیر از کلبی نقل کرده و مقصود از این روایت ... صحاح ایشان و غیر آنها

پس بر تقدیری که نزد ایشان کلبی ثابت شود اختلال در صحت روایت کند علاوه

ابن خلکان ... از اصحاب عبد الله بن سبا نقل کرده و از این لازم نمی آید

که او در جمیع عقاید مثل ابن سبا باشد ... در باب تجدید مخالف شیخ خود

ابو الحسن ... ایضا ... قاضی ابن خلکان ... نقل ... ثعلبی ... ناصب ...

... بیان حال کلبی ... قاضی ... ابو مسلم ... التشیع نسبت داده

... ابی بکر ...

و ترمذی و ابن ماجه را از ثقات اهل سنت انند و فخر رازی در آیه صحن الفلق حسن قتیبه
الفتح نوشته قال الکلبی نزلت هذه الآیة فی بنی بکر و ابن منافات تمام بانفس فاما
دارد و معهذا رفض منافی وثوق بروایات او نیست نیز در منقول که روایات غالی کلبی
و او همان کلبی الفضی غالی این متاعب در کار نیست قول او بگو بر جرح النقل موثوقه
معتبر نباشد پس جرح و تعدیل چنین قابل معتبر نباشد و اما سدی پس اعتبار او شاید
محل اسفیان ست چنانچه سیوطی و غیره در در منثور غیر آن از او نقل روایات کرده اند
و بعضی از وجوه که در بیان حال کلبی رقم شده اینجا نیز جاری میشود انتهی و بعض
فضلا در جواب گفته اند ابن تیمیه و کان من اصحاب عبدالله بن سبا الفته دیگر
ذکور است که شخصی بر در جیحون لفت ایشان کاف است گفت کافر نیست ولکن رایته
یضرب علی صدره و یقول انا سبا انا سبا ابن تیمیه اول و دلالت قطعی بر سبائیت او
ندارد و نیز اکثر شعار شافعی واقع شده ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد
الثقلان انی رافضی و هر چند در کلام کلبی شرطی ذکر و لکن محتمل که از ناقل
آنها در نقل واقع شده باشد اقول بعید نیست که دست بر سینه زدن و انا سبا
گفتن بر سبیل انکار باشد تحمیل هر کدام از تاسیس بنیان زوال آیه کریمه شان بعیر
و ابطال زوال آن و تحقیق خبر جناب ایشان فارغ شدیم پس بیان جهة دلالت این آیه
کریمه بر حقیقت مطلوب میپردازیم قال مولانا المجلسی علیه الرحمه فی حق الیقین
و وجه دلالتش بر امامت آنحضرت آنست که انما کلمه حصر است در لغت و چند معنی آمده
یاور و دوست و صاحب اختیار و اولی بتصرف و معنی آخر نزدیک الله بلکه دیگر و معنی
اول معلوم است که در این جا مراد نیست زیرا که یاوری و دوستی مومنان مخصوص خدا

در بیان وجه دلالت این آیه

در حق آن و بعضی از مؤمنان که موصوفند باین صفات باشند نیست بلکه همه مؤمنان با وجه
دوست یکدیگر اند چنانچه حق تعالی فرموده است والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء
بعض بلا آنکه نیز محب یا در مؤمنان اند چنانکه فرموده نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا
و فی الآخرة بلکه بعضی از کفار محب یا در بعضی از مؤمنان می باشند و اگر گویند که آیه
بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت باشد جواب گوئیم که در عرف عرب و عجم
اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در آیات کریمه نیز بسیار
است و ما دعوای اختصاص نمی کنیم بلکه از احادیث متواتر شده است که سائر ائمه
در اینجا داخل اند و هر امامی در زمان امامت البته باین فضیلت فایز میگردد و صاحب
کشاف گفته است که مراد از این آیه هر چند آنحضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران
نیز متابعت آنحضرت بکنند مؤید آنکه آیه در شان آنحضرت است و مراد بولایت در این آیه
امامت است آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین روایت کرده اند که حضرت
رسول لشکری فرستاد و حضرت امیر علیه السلام را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت
خمس کنیزی را از غنیمت برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش نیامد و چهار نفر
از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول برسند این را به آنحضرت شکایت کنند
و قاعده چنان بود که چون مسلمانان از جنگ برمیگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند
و سلام میکردند بعد از آن بخانها می رفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند سلام کردند
یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت علی چنین کرد حضرت رو از او گردانید دیگری برخاست
و همان سخن را گفت باز حضرت رو از او گردانید و سوم نیز گفت حضرت رو گردانید
چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود و گفت

خروج ... عن ... علی ... ایمان ... [illegible] ... بن عبد المطلب ...
... ابن عباس ... [illegible] ...
معلوم ... [illegible] ... آیت ... [illegible] ...
اما معلوم است ... [illegible] ...
... [illegible] ...
بیعت ابوبکر و عمر و عثمان ... [illegible] ...
... [illegible] ... بسیار المحب ... الصدیق
والمتصرف فی الامور از لفظ ... [illegible] ... قرینه
سیاق یعنی ... [illegible] ...
... [illegible] ... سیاق یعنی ... [illegible] ...
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا ولعبا من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم والکفار اولیاء ... بعضهم اولیاء بعض ... [illegible] ...
کافرین ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
بلکه ... [illegible] ... اقول الاول ... [illegible] ...
واگرچه ... [illegible] ...
... اثبات ... [illegible] ...
دار الامر بین الحقیقة والمجاز ... [illegible] ...

و بر تقدیر تسلیم اشتراک لیس قرینه بل قرائن بر اراده معنی مطلوب یا اولویت کافی است
کلام المحقق المجلسی طاب ثراه وسیأتی وجوه آخر نیز بر بطلان آن کما قلنا آنفاً و کافی
در جواب آن آنچه جناب اخی المعظم دام ظله الاکرم در عماد الاسلام افاده فرموده حیث قال
اما تقدم ثابت شد که اراده ناصر محبت ولی درین مقام صحیح نیست الا آنکه ما
المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض تخصیص ثبوت نصرت مؤمنین بعضی
از مذکورین نیست اقول این مقال منهدم شد باین تقریر که
که مؤمنین بعضی از خطاب بعضی بعض مؤمنین اولیاء بعضی اند
و لکن ناصر بعض مؤمنین بعض دیگر است کما قال بعض المؤمنین ناصر بعض
الآخر بعد آن از امام فخر رازی نقل شده الجواب عن هذا السؤال علی الحسب
من غیر هذا التشبیه انه دقیق مبنی لطیف که این تقریر اگرچه ابتدای
اطراف معلوم بود که این قول خود ثابت و انت خبیر بان معنا علی اختصاص
الخطاب بالبعض من المؤمنین علی کون المؤمنین صرفین جمیع من عداهم
علاوه آنکه اگر اراده ناصر بوده باشد غیر خدا ثابت باشد زیرا که اتحاد و محمد و المبین
ممکن نیست تخصیص نصرت بخدا و رسول و کسانیکه ایمان آورده حال آنکه معنی ولایت
وارد باشد اگر مراد ناصر نصرت کننده علی الوجه الکامل باشد پس نصرت خدا و رسول آن
ظاهر است و شریک خدا و رسول متصف به صفات کمال نباشد اختصاص ولایت و بودن نصرت
خدا و رسول اقوی است از نصرت مؤمنین فان النصرة المتصفة بالاوصاف العالیة نصرتهما
اگر نصرت مفهوم ولی مشکل است که تفاوت با ولایت خدا و رسول ثابت نمی‌اند
بل متحقق ان جمیع معانی الولی العرفیة التی ذکرها فی الصحاح الاولی التصرف

سید قاضی نور الله نور الله مرقده تصریح بآن فرموده وایضاً چون قول [illegible] مشترک ست
میان آن بر تقدیر ناصر نیز صحیح نیست قرینه بر آن ممنوع ست چه نزول آیات ثلثه دفعة ممنوع ست
بلکه آیات بتدریج نازل شده و جمیع آیات بترتیب مشتبه بوده از فعل عثمان است پس احتجاج
بسباق و سیاق حقیقة احتجاج بفعل عثمانی ست و آن از محل اعتبار ساقط است بعد تسلیم عدم
ارتباط و انتفاء سباق و سیاق اعتراض بسوی عثمان متوجه است که او بی نهایت خیانت نموده
قرآن مجید را بی ربط کرده فانه حرّف الکلم عن مواضعها ولم یرتبها کما هو حقها و کان له
فیها ید شتّی کما لا یخفی علی اولی النهی و عدم ارتباط در آیات کلام الله بسیار
واقع است فما هو جوابکم فهو جوابنا اقول ترتیب آیات قرآن لیس بنص ترتیب [illegible]
اگرچه اکثر اهل سنت حسب نظم خدا و توقیف رسول خدا قرار میدهند بلکه مجمع علیه
می پندارند بلکه بعض شان ترتیب سور قرآن را نیز توقیفی می شمارند و بنابرین فضیلت
جمع قرآن برای خلیفه ثالث سنیان که مظنون ایشان است از دست میدهند لکن جمعی کثیر
از علمای شان ترتیب سورهای قرآن را برای و اجتهاد قرار داده اند چنانکه علامه سیوطی
در اتقان فی علوم القرآن نوشته که اجماع و نصوص مترادف است بر توقیفیة ترتیب آیات
لکن اشکال کرده می شود بروایت ابو داود از طریق محمد بن اسحاق از یحیی بن عباد
بن عبد الله بن الزبیر از پدرش که گفت که آورد حارث بن خزیمه دو آیه را از آخر سوره
برائت فقال اشهد انی سمعتهما من رسول الله و وعیتهما پس عمر گفت که من گواهی
میدهم که بتحقیق که این هردو آیه را من هم شنیده ام بعد آن گفت که اگر سه آیه می بود
هر آینه میگردانیدم آنرا سوره علیحده پس نظر کنید بسوی آخر از سورهای قرآن
پس ملحق کنید باخرش قال قال ابن حجر ظاهر هذا انهم کانوا یؤلفون آیات السور

باجتهادهم وسائر الاخبار تدل علی انهم لم یفعلوا شیئا من ذلک الا بتوقیف
یعنی ابن حجر گفته است که ظاهر این روایت آنست که بودند صحابه که ترتیب میدادند آیات
سوره را برطبق اجتهاد و دلیل این مدعا از باقی روایات معلوم میشود که چنین نمیکردند
اقول سبحان الله این چه تناقض است که هر چیز که بالاتفاق توقیفی باشد خلیفه ثانی
بمجرد شهادت بدون تکریر بنا میکار آنرا برای خود و حاضرین نهاده گفته فانظروا
اخر سورة من القرآن فالحقوها باخرها درداده و ابن حجر هم باین مضمون اعتراف
نموده میگوید ظاهر هذا انهم کانوا یؤلفون آیات السور باجتهادهم وسائر الاخبار
یدل علی انهم لم یفعلوا لکن اقرار العقلاء علی انفسهم مقبول دون اقرارهم
لانفسهم سیما مع کونهم من اهل الاهواء والعاملین بالآراء پس با بنده
توقیف خدا و رسول از امثال این ظلمه جهول که مالحظه نمی تواند بعد پس این جواب
که بعضی از ... کاشف از حقیقت امر است ولا الخ ... تکلما با آن
تصریح کرده اند که صحابه ترتیب آیات را برطبق رای خود نموده اند اگرچه اهل سنت بنابر تستر
از افتضاح پرده اخفای آن میکنند موید این است آنچه سیوطی از قاضی ابوبکر نقل کرده که او گفته
ان نظمه وترتیبه ثابت علی ما نظمه الله ورتبه جل علیه رسوله من ای السور
ولم یقدم من ذلک مؤخر ولا اخر منه مقدم انه یمکن ان یکون الرسول
قد رتب سوره ویمکن ان یکون قد وکل ذلک الی الامة بعده ولم یتول ذلک
بنفسه هذا الثانی اقرب بر تقدیر که مرادش ترتیب آیات باشد و اگر مرادش ترتیب سور باشد
باراده انه قد رتب سوره سوره وانه سقط من کلامه لفظ السور ثانیا پس
بحث فیه خارج خواهد بود ولکن در اکثر نسخ موجوده تکرار سوره نیست وکیفما کان فلا تعویل

عندنا علی جمع عثمان فی هذا الشأن نعم غیر هذا الشأن فی ثانیا بتصریح
اتقان و دیگر اصحاب هست که ترتیب نزول غیر ترتیب تلاوت است پس شأن نزول هر
آیه خود جدا خواهد بود و سیاق تلاوت سیما مع کونه توقیفیا تبیینا و من المجاز
ان یکون تلاوة آیه بعد اخری لمصلحة خفیه لا تظهر لعقول الناس
فلا یکون للسیاق قرینة علی ما ذکره و تقول ثالثا عدم سیاق را
که ناصب ذکر کرده است بر خلاف خلاف قرینه واضحه بیان کنیم پس جزء
جزو ششم قرآن اولا آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و ثانیا آیه و انی هدیه الخ
و ثالثا آیه شریفه بلغ ما انزل الیک واقع است آیه سابقه و لاحقه با آیه وسطی
هر سه در یک سلک منتظم است هم آنچه در شأن جناب امیر مؤمنان نزد هر دو فریق شیعیان
و سنیان نازل گردیده علامه مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین از ابو القاسم حسکانی روایت
از جمله از شیوخ عامه از ابو سعید خدری روایت نموده که او گفت که از پیغمبر
نگذشته بودیم که این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
الآیه و در تفسیر ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده انه قال نزلت هذه
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یوم غدیر خم فی علی بن
ابی طالب و فخر رازی در ذیل این آیه چند وجه در تفسیر شرح کرده و در آخر قال الوجه
العاشر نزلت هذه الآیة فی فضل علی رضی الله عنه و لما نزلت هذه الآیة
اخذ بیده و قال من کنت مولاه فعلی مولاه و هو قول کل مؤمن و مؤمنة
و هو قول ابن عباس و البراء بن عازب و محمد بن علی انتهی و از حافظ ابو نعیم
کتاب ما نزل فی القرآن [illegible] در مدح اسباب نزول آیات و از ابو بکر شیرازی

و دربارهٔ غیر ایشان مثل آن منقول گشته والروایات فی ذلک متظافرة حتی جاء
فی انها نزلت هکذا بلغ ما انزل الیک فی علی کما رواه الثعلبی عن ابن عباس و
وهر یک ازین سه آیه شریفه بانفراد دلیل ثبت بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام
بمعنا اولویت تصرف کما سیأتی مفصلا و بعد اجتماع هم بعض آن بعض تقویة جمیعه
مطلوب باندر اکه نزول آیهٔ بلغ ما انزل الیک در حجة الوداع قبل خطبه غدیر بود
هنگامی که آن مرعی شده تا کید بسیار که در آن منطوی گشته بود و وعدهٔ عصمت من الناس
و آیه تأکید علی البشیر النذیر و نص صریح در امامت حضرت امیر و نزول آیه
الیوم اکملت لکم دینکم بعد آن علاوه بر آنچه گذشت از قرائن الآیه غدیر و سؤال الآیه من
نازل فی شأنه انما ولیکم الله صریح است در آنکه مراد اولویت تصرف از لفظ ولی است
مستعمل در چنین مواقع صحیحه و ظاهر است که این اهتمام بنابر غایت اهتمام بامر امامت
و الزام بامر ولایت نص صریح مؤکد تا آن گرفت شان الامر عظیم مناط به بعد
الخلق اجمعین الا امر الولایة العامة فی الدنیا والدین حفظ تشریع
سید المرسلین و لذا نزلت عقیبه یعنی کمال الدین و اتمام نعمة رب العالمین
پس اکمال دین الامامت که در روز غدیر در شأن جناب امیر جلوهٔ ظهور گرفته باعث
اکمال دین و اتمام نعمت گشته هذا هو الاوجه فی نزول هذه الآیات کما ذکره نعما
من افاضل و سیأتیک نبأه بعد حین فکن من المنتظرین و
ثانیا عجیب است که الائمة المتکلمین تفسیر این آیه
متقابل مقام نظر کرده
از اغلاط

از معانی مشترک نزد اهل اصول نمی تواند شد پس اگر قرینه سیاق دلالت بر اراده محبت
و قرینه سباق بر اراده محبت نیز اگر احد هما دون آخر مراد باشد ترجیح بلا مرجح و اگر
احدی القرینتین لازم خواهد آمد و چگونه تواند بود که سباق کلام حکیم دال بر امری و
منافی سیاق آن باشد و اگر هر دو مراد باشد پس جمع بین معانی المشترک لازم خواهد آمد
و هو محذور و قد صرح به امام المجدد فی نقض ما نقل من قول الشیعة بان الولی
فی اللغة قد جاء بمعنی الناصر و المحب و جاء بمعنی المتصرف و لا منافاة بین
المعنیین فوجب حملها علیهما الجواب ان ذلک غیر جائز لما ثبت فی اصول الفقه
انه لا یجوز حمل اللفظ المشترک علی مفهومیه معا و لکن ینبغی بعد اسطر
فقال کل من انصف و تامل فی مقدمة الآیة و مؤخرها قطع بان الولی
فی قوله انما ولیکم الله لیس الا بمعنی الناصر و المحب بس عجب است از این امام
اهل سنت که چگونه جمع بین معانی المشترک را در تقریر شیعیان ممتنع دانسته و باز در
تقریر خود میان معانی مشترک جمع کرده سبحان الله تریکها مر دو بها اغماره الکرمی
ممتنع است مر هر دو صورت ممتنع خواهد بود و الا فلا پس اگر گویند که جمع بین المعنیین
نزد جمعی از علماء اصول جائز شده قیام القرینه و نیز باب المجاز مجاز است خواهیم گفت
که بنا بر تنزل می تواند شد که با این همه جمعی معنی تا ملک اولویت تصرف باشد
نیز مراد باشد للقرائن السالفة و غیرها مما سیأتی پس قرینه سیاق و سباق
بر تقدیر تسلیم معارض او نخواهد بود فان تلک الصفات باسرها علی الوجه الاکمل
متحققه فی علی علیه السلام بل لیس غیره جامعا لها فوضح للحصر المستفاد
من کلمة انما اگر گویند که معنی امر محبت یکی است و معنی اولی بتصرف مغایر آن

خواهیم گفت اختلاف مفهومات ظاهرست و تلازم بهر صورت متحقق فالمطلوب حاصل
بحمد الله علی کل تقدیر و لا ینبئک مثل خبیر قوله و کلمهٔ انما که مفید حصر است بعین ممنوع است
زیرا که حصر در جائی می‌شود که نزاعی و ترددی در اعتقاد شرکتی در ان بود و باجماع
وقت نزول آیه تردد و نزاعی در امامت و ولایت متعرف نبود بلکه در نفس تحقق بود
اقول الحمد لله که حق بر زبانش جاری شد که کلمهٔ انما مفید حصر است لیکن قبح الله
فخر رازی در نهایة العقول الانسان ان کلمة انما تفید الحصر مخالف آن گفت پس اگر
قول امامش قبول دارد حال حصر است خود آورده و اگر قول امامش باطل می‌نماید
فقد کفی الله المؤمنین القتال معلوم شد که ائمهٔ اهل سنت نزد بطلان آن و آل
مثال رجوع می‌آرند و لقب امام المشککین بحق او صادق بالا و اعلام امام
جناب علامه عابد علیه الرحمه ابطال نموده بیان می‌کنیم بعد ازان ظاهر می‌سازیم که حصر ظاهر
از کلمهٔ انما مفید است سر کرده اهل اله نمی‌تواند بود فاقول فخر رازی حصر انما را بشبهه
بزعم خود باطل ساخته اول حسن خود آنکه سنیه هام که دلیل اشتراک است گفته است
که شیعیان نیز مسلم که این حسن را منع کنند زیرا که ایشان در صحیح قوم استحسان آن نموده‌اند
مع ان اقتضاء ما ال اظهر من اقتضاء انما للحصر دوم آنکه ان دلیل لو دلالت
بر حصر نمی‌کنند بی اضافهٔ ما چه خواهد شد سوم آنکه در عرف می‌گویند انما العالم
اهل العلم و انما الرجل هو الشجاع و اراده نمی‌کنند نفی انسانیت و رجولیت
از غیر عالم و غیر شجاع بل المراد ان الانسانیة و رجولیة فی العالم
و الشجاع اظهر انتهى و جناب قال علامه اعلی الله مقامه در کتاب
عماد الاسلام بشرح و بسط تمام نقض کلامش فرموده و ما مختصر می‌آریم

انما الخوبج الامثال سنت بیان حکم آخر آنکه کلام فصحا دالست بر آنکه انما
موضوع است از برای حصر قال الاعشی ولست بالاکثر منهم حصی
وانما العزة للکاثر وقول فرزدق شعر انا الذائد الحامی الذمار وانما
یدافع عن احسابهم انا او مثلی دوم آنکه جهت تبادر که از امارات حقیقت است
له ذلک باشیاء کثیرة هی علی [illegible] سوم بقول ابو علی فارسی
که از علماء [illegible] ان النحاة اجمعوا علیه للحصر قال وقوله ورد
حجة با آنکه احتجاج گفته کلمة [illegible] للحصر لان ان للاثبات وما للنفی
الجمع بین النفی والاثبات لکن مقصود احتجاج حال از [illegible]
در شرح قول [illegible] انما کان انما مفیدا الحصر لتضمنه معنی ما والا وفی هذا
الکلام اشارة الی ان فی انما البسیط [illegible] النافیة علی ما [illegible]
حیث استدلوا علی افادته [illegible] بان ان للاثبات وما للنفی [illegible]
ان یکون الاثبات ما بعده [illegible] باثبات ما بعد
ما سواه او علی [illegible] والثانی [illegible] لا قائل [illegible]
لان ان لا تدخل الا علی الاسم [illegible] النافیة لا تنفی الا ما دخل
علیه باجماع النحاة و[illegible] لیس معنی ما والا
کان ان اللفظان مترادفان اذ [illegible] یجوز [illegible] معنی الشیء [illegible]
الشیء علی الاطلاق فلیس کل [illegible] فیه ما والا یصلح فیه انما
کما [illegible] استدل علی ذلک [illegible] من شاء الاطلاع [illegible]
[illegible] فی [illegible] ذکروا [illegible] العلام

بلا وجوه مخصوص است ولکن اقتصرنا منه علی قدر الضرورة و از اینجا واضح شد که انما
للحصر است باتفاق متکلمین و تشکیک امام المشککین لایق گوش دادن نیست و شبهات او
در جواب اول محسن سنی بهامه تاکید بود عوای اشتراک و تمسک آن در معنویین رونق ندارد
و می بینی که تمامه محققین شیعه یا اکثر شان از این جلیل تمسک ننموده حال آنکه این متین است بلکه
منفرد است باینکه الا آنچه محسن سنی بهامه بحسب ظن خود به سید مرتضی علیه الرحمة و التحقیق خلاف
ذلک احق بالاتباع ورود نموده است قول سید را علامه حلی پس این محسن سنی بهامه لانها
لا یقال باشتراک لانه قد یستحق لا لاجله بل التحقیق ارادة الحقیقة دون المجاز
اقول چه محسن سنی بهامه در مقام تحقیق اراده حقیقه دون المجاز با وصف آنکه حقیقت عند
فقد القرینة است اراده متعین اراده است شیعه بها نیست محاورات احتمال وجود
قرائن خفیه که الفهم مخاطب نیامده باشد بالجمله محسن سنی بهامه عاجز است و لا دلالة للعام
علی الخاص از عبارت شرح تلخیص جواب الوجه الثانی و وجه تشکیک ظاهر است اما وجه ثالث
پس جواب این است که قول قائل انما الناس اهل العلم از آن باب است که اشخاص
آن را نمی دیدم که مجازات در محاورات شایع است ... است بر مجاز و عدم آن
اندرست حقیقت است چون که از غیر اهل علم سلب منع نمود صحیح نیست پس نفی آن از انها
محمول بر مجاز خواهد بود یا مراد از ناس کامل الانسانیة خواهد بود و هو مجاز آخر
وهکذا فیما نشاکله و الاستعمال اعم من الحقیقة نزد اهل اصول مشهور است و اگر
استعمال لفظ در غیر موضوع له با عدم معنی حقیقی باشد در هر جا نقض بر معانی حقیقیه
وارد خواهد بود و هرگاه این مقدمه واضح شد معلوم گردید که آنچه بعضی توهم نموده اند
که کلمه انما در قرآن در چند جا برای غیر حصر آمده است مثل قوله تعالی انما المؤمنون

اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و قوله تعالی و انما انت منذر من یخشیها و قوله تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت پس بیان باینما بآنکه کلمه انما
که موضوع بمعنی حصر صفت مذکور منحصر نیست تا آنرا آنحضرت مخصوص سازیم
و اراده او تعالی اعم است منحصر در این اراده خاص نیست لیس است بلکه انما موضوع
برای حصر نیست و آن لازم الاشتراک که آن هم باطل است لان الاستعمال اعم من الحقیقة
پس اگر در بعضی مواضع بمعنی حقیقی انما مراد نباشد چه لازم که معنی مراد در این جا حقیقت باشد
و هر گاه حقیقت بودن آن ثابت نشود نفی معنی حصر فعلا الاشتراک لازم خواهد بود و اگر
چنین مجازی را التفاتی نه و نفی انما جهت حصر کنند پس دلیل الاکثر مع آن برای حصر
او صحیح است بدلیل قوله تعالی لیس للانسان الا ما سعی حصرش باطل شود لظهور انه
کثیر من المنافع یحصل له بدون سبق عمل منه منها التمتع بالتسلیم والعیبین
وسائر الجوارح و همچنین و لیس انهم یتبعون الا الظن مع ظهور انهم کانوا یعلمون
بغیر الظن ایضا و قوله و ما انا الا نذیر مبین و مثله کثیر و لا ینبئک مثل خبیر
و هر گاه این را دانستی باید دانست که شبهه عدم سبق نزاع در امامت که بزعم شان شرح تجرید
حصر است قدحا فی اراده بمعنی الولایة در کلام علمای اهل سنت مذکور است علامه قوشچی
در شرح تجرید میگوید علی ان الحصر انما یکون نفیا لما وقع فیه تردد او نزاع
ولا خفاء فی ان عند نزول الایة لم یکن نزاع فی امامة الائمة الثلاثة
و تفتازانی در شرح مقاصد میگوید فان الحصر انما یکون باثبات ما نفی عند الغیر
ولم یکن الا ولایة الیهود و النصاری للنهی عن اتخاذها ولیست هی التصرف
و الامامة و لکن حصر و سبق نزاع از کلام علمای عربیت مفهوم نمیگردد و ثانیا

مع عليه البيان چه آنچه اصطلاح خلاف آن است مخصوص اهل عربيت است باثبات مسيرند ميگويم
صاحب الكشاف اعجاز ميگويد اعلم ان موضع انما ان تجيء لخبر لا يجهله المخاطب
ولا ينكره او لما ينزل هذه المنزلة وما والا لما ينكره او في حكمه و صاحب
تلخيص ميگويد اصل الثاني ان يكون لما استعمل له مما يجهله المخاطب و ينكره بخلاف
الثالث و المراد بالثاني ما والا و بالثالث انما و فيه لا يصلح ان اصل النفي والاستثناء
ان يكون الحكم الذي يستعمل فيه من الاحكام التي يجهلها المخاطب و ينكرها
بخلاف انما فان اصله ان يكون الحكم المستعمل فيه مما يعلمه المخاطب و لا ينكره
و از اين جمله واضح ميشود كه انما مسبوق نزاع و انكار نميخواهد اگرچه بعضي در بعض محل استعمال
نموده اند قال التفتازاني في المطول و فيه اشكال لان المخاطب اذا كان عالما
و لم يكن حكمه مشوبا بخطاء لم يصح القصر بل لا يفيد سوى لازم الحكم و كان
مراد الشيخ ان تجيء لخبر من شانه ان لا يجهله المخاطب و لا ينكره حتى نزول
بادنى تنبيه لا يصر عليه پس اگر تاويل مذكور ... مؤيد قول ما ميتواند بود و ثانيا
بعد تنزل ميگوييم كه اين شرط در قصر اضافي است نه در قصر حقيقي قال اخي المعظم
دام ظله المكرم نقلا عن السيد الشريف در حاشيه شرح از كلام تفتازاني مستفاد ميشود
كه دفع تردد و نزاع شرط است در قصر اضافي نه در قصر حقيقي حيث قال ان اعتقاد
المخاطب بثبوت ما نفاه المتكلم قطعا او احتمالا مختص بالقصر الغير الحقيقي
الا ترى انهم اتفقوا على صحة ما في الدار الا زيد قصرا حقيقيا مع انه ليس
ردا على من اعتقد ان جميع الناس في الدار و محصل كلام اين است كه جايز است
كه اين قصر صفت بر موصوف بوده باشد قصرا حقيقيا و دفع تردد و نزاع مخصوص

قصر ثبتنا فرست الذی کما لامنه ظاهره تا الثنا میکویم که سبق نزاع بر بیان حیثیت نقد مقتضی
قصر نیافی اراده ولایت تصرف نیست زیرا که کسی او ایشان تصرف را مسلما ایشان نمی فهم
در حال او خواهد بود البته نا صرو محبت صحابه الوشان بجمیع وجوه خواهد بود پس آن ایشان را
چیست که بنکار ایشان آن بهاد و نصرت و محبت افتاده اند چرا بطرفه مرجح بر نفاذ خود را
بمقام حسبنا الله و نعم الوکیل مقصود نمی ساختند و بمقتضای قوله تعالی و لو ردوه الی الرسول
والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم چرا رجوع باو لیا حقیقی خود نمی کردند
و قاعده و امل حرمت خیره نکرده اند و بهت که بحکم منکر و عالم را بحکم جاهل میسکیند بر هیچ
بر مقتضای عدم انکار بر عدم علم او حمل تکن قال الله عز و جل و ما محمد الا رسول
قد خلت من قبله الرسل ای مقصور علی رسالته لا یتعداها الی التبراء عن الهلاک
قال التفتازانی فالمخاطبون هم الصحابة رضی الله عنهم اجمعین عالمون بکونه
مقصورا علی الرسالة غیر جامع بین الرسالة والتبری عن الهلاک لکنهم لما کانوا
یعدون هلاکه امرا عظیما فنزل استعظامهم هلاکه منزلة انکارهم ایاه
ای هلاکه فاستعمل له النفی والاستثناء اقول لم یکن الصحابة باجمعهم عالمین
بذلک لان کبیرهم عند اهل السنة انکره صریحا عنادا منه علیه و آله السلام فیجوز
ان یکون الاهتمام لعلمه تعالی بما یعلمه ان یصدر عن بعض اهل الشان من التبری
عن هلاکه علیه و آله الصلاة فی کل حین و احتج به عند الله ص بن تمیم اتو عنه
و هو منقول فی المواهب و غیره من کتب العامة لکن لم یترجح فیه هذا القول
الموکد من اهل الدیان حتی نجهه من نبهه کیفما کان و ملخص فیه جواب منع
از نصرت و محبت کفار مایوس و القتال محو نمود فی المعنی خوابان جرئت ایشان بعد از

واقوى وشوكتى براى خود بهم رسانند چنانكه روايت نموده صاحب الاصول ان الثعلبى روى انه حيث
قال عبد الله بن سلام اتيت رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت ان قومنا
حادونا لما صدقنا الله ورسوله واقسموا ان لا يكلمونا الحديث پس گويا
النصرة خدا و رسول و اولى الامر فاطمئن از زعم خود بآن قوم منه فنزل منزلة
المنكر والجاهل فاستحسن التاكيد فى قوله تعالى انما وليكم الله ورسوله والذين
آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون تا بدانند كه حقيقة
ولى الامر بايد خيال مودت وانتظار از اغيار بامحبوبين جاهليان باز نفى نمايند
وهو منطبق على ما ذكره صاحب المفتاح ان طريق انما يسلك مع مخاطب
فى مقام لا يصر على خطائه ويجب عليه ان لا يصر على خطائه كقولك انما
هو اخوك لمن يعلم ذلك ويقر به وانت تريد ان ترققه عليه رابعا عليم خبير
كه دانا بعواقب امور وتقاريع دهور است بنابر سد باب نزاع متاخرين بكلمه انما
از پيش انما الولى حق بيد واين معركه نمى كه در خلافت شده ودانسته معتدم با
ميخواهد بانكه حق تعالى بركينه با منافقين صحابه نفاق آن مطلع بود واين جهت
در آية ولايت تاكيد بنا كيد ميفرمود پس قياس عليم خبير بر جاهلان بالف الضمير
كه آنها تاكيد محتاج بسبق نزاع باشند او محتاج اين امر نيست والامر بعد للامتحان
مستبين فتدبر حتى ياتيك اليقين قال الحمى المعظم ذو الفضله المكرم با ملاعن السيد
ثانيا بعد ما نقل من كلامه الا جائز كه تعارض نافى باشد هرگاه حق تعالى كه عالم
بجميع اشيا بعلم ازلى است كه در ازمنه مستقبله بعد وفات پيغمبر نگذارند حق امام
خواهند ساخت ونزاع در امامت آنجناب خواهند نمود كما يدل عليه حديث المشكوة الذى

رواه من جبیل و هو ایا هر نحو علیا و لا اذکر فاعلین الخ اهذا انما ما لبعث آیه
انما ولیکم الله نازل شد گو در وقت نزول آن نزاعی نبوده و خصوصیت سابقه ذکر نا آنفا
و خامسًا فلما قال السید الشوستری جائز است که قصر برای دفع تردد کسی واقع
شده باشد از بعض اشخاص در باب انحصار ولایت در خدا و رسول یا اشتراک آن در خدا
و رسول و غیر ایشان واقع شده باشد و درین صورت قصر برای تعیین اشتراک خواهد بود
چنانچه قصر فی قوله تعالی و ما ارسلناك الا کافة للناس قصر قلب است برای
اثبات اشتراک رسالت و عموم آن نسبت بکافه ناس در رد احتمال اختصاص رسالت
آنجناب بعرب فقط کما زعم الیهود و النصاری فسادا فلما قال السید فائده
حصر نفی امامت بمنازع آنجناب است مطلقا نه کسی که در وقت نزول آن نزاع داشت والا لازم
می آید که کلمه توحید مفید نفی الوهیت کسی که مدعی الوهیت در زمان نزول آن باشد بود و بس
نه نفی الوهیت آن مطلقا و هو ظاهر الفساد انتهی محصله لقال الآخر لعله لم یعلم انا لا
اما آنچه گفته که در رشتر نزاعی بوده کاش بدلیل ثابت میکرد که کدام کس نزاع در تخیر
غیر مؤمنین مخصوصین در آیه و مضامشان مبین شده ولیس له الی اثبات من سبیل
کما لا یخفی **قال الناصب** سوم آنکه العبرة بعموم اللفظ لا لخصوص السبب
قاعده اصولیه متفق علیها بین الشیعة و السنی پس مفاد آیه حصر ولایت
اشخاص چند خواهد بود که حضرت امیر نیز در آنها داخل است زیرا که صیغ جمع مثل
الذین از الفاظ عموم است باتفاق امامیه کما ذکره المرتضی فی الذریعة و ابن المطهر
فی نهایته پس حمل جمع بر واحد متعذر است و حمل عام بر خاص خلاف الاصل که بدون
ضرورت ارتکاب آن نتوان کرد انتهی اقول عموم لفظ منافی اراده خاص نیست

سکارم نقض فاضل

سکارم نقض فاضل

وزن العام صادق على الخاص پس خصوصیت سبب جعل رحمت الله و آنحضرت که غیر او
سبب نفی آن نگردید و اما مشارکت غیر با صفات مخصوصه پس منافی مطلوب شیعیان نیست
زیرا که بنا بر معتقد ایشان همه ائمه علیهم السلام داخل در مصداق آیه می توانند بود
و سیاق تفصیله لیس بغیرهم فیما خلاف فانهم من اهل النفاق والشقاق لا من
اهل الایمان المتحلین بالصفات الجلیل الشان جناب اخی المعظم در جوابش مسطور نموده
ذاکر بودن قواعد اصولیه با عدم فهم معنی مرادش ثمری جز افتضاح شاه صاحب در محفل
دیوان خیر نیست بالجمله کلام او مرتب است باینکه هرگاه ولایت حضرت امیر فی الجمله ازین
آیه ثابت شد باعتراف او مطلوب حاصل گردید و نفی ولایت غیر آنجناب بدلیل خارجی
ثابت است پس بعد تسلیم عموم بمقتضای ما من عام الا و قد خص عموم آن مخصص باشد
بما ادعی مناظر بدلیل الخارجی فیخرج ما اخرجه الدلیل و بقی الباقی علی حاله و خیال
محال میخواهد که باثبات عموم الفاظ آیه ثلاثه را نیز داخل در آن نماید و این آرزوی
محال است چه قاعده العبرة بعموم اللفظ مقتضی ثبوت ولایت جمیع متصفین بصفات
مذکوره فی الآیه است و تحقق آن در مناظر همین ممنوع است چه ایمان و اقامت صلوة
و ایتای زکوة در حال رکوع از ایشان ممنوع است و در حقیقت این صفات مفید نفی
ولایت ثلثه و نظرای ایشان است چه آنها معرا و مبرا از این صفات جلیله بودند این می خواند
که شیعیان بگویند بعد تسلیم عدم اندراج ولایت جمیع ائمه معصومین از اول الی آخر که هر گاه
اوصاف مذکوره در باقی ائمه دین متحقق بوده پس بمقتضای العبرة بعموم اللفظ امامت
سائر ائمه اطهار ازان ثابت باشد قوله پس حمل جمع بر واحد متعذر است اقول
متعذر نیست بلکه از جمله مجازات شایعه است که پهلو به پهلوی حقیقت میزند

قد نزل به التنزیل من عند الله الجلیل فی مواضع من کتابه المجید
وقد نبه علی ذلک اخی النبیل وسنذکر شطرا من ذلک علی التفصیل
منها قوله افیضوا من حیث افاض الناس یعنی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم ومنها قوله وعلمنا منطق الطیر وقوله الذین قال لهم الناس
ان الناس قد جمعوا لکم مراد از ناس اول ابن مسعود است و از ثانی ابو سفیان
کما صرح به مفسرهم وقوله حکایة عن الخاطئین رب ارجعون وقوله
انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون اقول [illegible]
حمل صیغ جمع را بر واحد متعذر میداند [illegible] آیه که صیغ جمع [illegible]
جل شانه [illegible] آنرا بر معنی حمل خواهد کرد ولیس سبیل الی غیره فی
التعریف اقول ثانیا جار الله زمخشری [illegible]
[illegible] حیث قال فان قلت کیف صح ان تکون لعلی رضی الله
واللفظ لفظ جماعة قلت جئ به علی لفظ الجمع وان کان السبب فیه رجلا
واحدا لیرغب الناس فی مثل فعله [illegible] التعلل [illegible]
الا او [illegible] متعدد الا [illegible]
صورت [illegible] الاطلاق عام بر خاص [illegible] القرینة
وانتفاء القرینة [illegible] گفت که این اطلاق عام بر خاص [illegible]
و اطلاق لفظ عام بر خاص [illegible] آیه کریمه [illegible]
مراد [illegible] قرینه [illegible] وهی الاحادیث الکثیرة
ولذا [illegible] الزمخشری اقول ثالثا [illegible] که خود بعد چند سطر [illegible]

نماشعین میگوید که چون خشوع معنی مجازی متعارف این لفظ است حمل آن لفظ
را بران معنی بلا ضرورت نیز جائز نیست کما هو المقرر فی محله انتهی و در این جا حمل جمع
بر واحد که مجاز شایع ست متعذر گفته و یک قسم مجاز مجانه و غیر مجانه نمی تواند بود
پس حکم بتعذر در ما نحن فیه نخواهد بود الا محض التعصب و العناد کما ابداه اباده الله
و هو مجیب بقول نفسه الحمد لله بقول خود شرح لش باطل شد و کفی الله المؤمنین
القتال و اما رابعاً فقد قال اخی المعظم دام ظله علاوه آنکه در ما نحن فیه حمل
جمع بر عموم حقیقی متعذر نیست زیرا که الذین یقیمون الخ که جمع است محمول است بر ولیکم
و حمل جمع بر مفرد جائز نیست الا عند الضرورة قوله حمل عام بر خاص خلاف اصل است
که بدون ضرورت ارتکاب آن نتوان کرد اقول بیش ازینش چنانکه جناب اخی المعظم دام ظله
افاده فرموده نیست که روایت قصه سائل مقتضی حمل آن بر معنی مجازی است و شان
نزول آن مقتضی اراده حالیت و هم راکعون از یؤتون الزکوة است و هو المتبادر
من قولنا جاء زید راکباً پس آنچه گفته است که درین آیه این قصه کجا مذکور است
ناشی از کمال تعصب است چه در جمیع آیات قرآنی قصص اسباب نزول آن مذکور نمی شود
پس اگر ذکر آن در قرآن شرط باشد حمل ناس در آیه سابقه بر جناب رسول خدا و در
نظایر آن صحیح نباشد و شان نزول از جمله قرائن حالیه است نه مقالیه قوله
هر چند خصوص سبب مخصص عموم جواب جمع نیست لکن درین مقام نمی توان گفت که
یؤتون الزکوة و هم راکعون مراد از آن معنی حال است یا معنی استقبال
بر تقدیر اول کلی منحصر در فرد خواهد بود للاجماع علی ان نزول الآیة
انه لم یعط السائل غیر علی علیه السلام و بر تقدیر ثانی فعل علی علیه السلام

که بسبب نزول بود از مصداق آیه خارج خواهد بود و هو ایضاً خرق للاجماع
و اگر حال و استقبال هر دو مراد باشد جمع بین معانی المشترک لازم خواهد آمد از
عموم مجاز مراد باشد یعنی من من شانه ان یفعل کذا و کذا سواء تحقق بالفعل
او بالقوة پس جوابش بر این تقدیر همان خواهد بود که در شق اول مذکور شد یعنی
ابقاء العموم علی حاله مع تخصیصه بائمتنا علیهم السلام هذا کله
علی تقدیر ارادة المعنی الشرعی من الرکوع و هو المتعین من النصوص المستفیضه
و اما اراده خشوع از لفظ رکوع فهو فاسد کما سیلوح قال الناصب الرشیعه گویند
که درین جا ضرورت متحقق است زیرا که تصدق بر سائل در حالت رکوع از غیر یک شخص
واقع نشد گوئیم درین آیت این قصه کجا مذکور است که مانع حمل بر عموم تواند شد
بلکه و هم راکعون جمله ایست معطوف بر جمله یا ما سبق و صله موصول است الذین
و هم راکعون یا حال است از یقیمون الصلوة و بهر تقدیر معنی رکوع خشوع است نه رکوع
اصطلاحی اقول گوئیم درین آیه قصه اعطاء زکوة در حال رکوع بخصوص چه اگر
نصوص که در شان نزول این آیه وارد است مذکور است قصر رکوع از مقصود شرعی به
معنی لغوی خشوع ناشی از عصبیت و عناد است بلکه در مقابله نص و خلل ادعای اجماع
و هو ظاهر الفساد ففی الجمع بین الصحاح انه اذن بلال الصلوة الظهر فقام الناس
یصلون من بین راکع و ساجد فاذا سائل سئل فاعطاه علی علیه السلام خاتمه
للسائل و هو راکع فاخبر السائل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقرأ
علینا رسول الله صلی الله علیه و آله انما ولیکم الله الی قوله الغالبون
پس اگر مصداق یوتون الزکوة و هم راکعون علی علیه السلام نبود خواند آن

این آیه در بیان حال چه معروف داشت و اصرح منه ما رواه الشافعی بن المغازلی عن عبد الله
ابن عباس قال مر سائل بالنبی صلی الله علیه و فی یده خاتم قال من اعطاک
هذا الخاتم قال ذاک الراکع وکان علی یصلی فقال الحمد لله الذی جعلها
فیّ و فی اهل بیتی و ایضا او حالیه را واو عاطفه قرار دادن و گردانیدن مدخل آنرا
معطوف صله موصول خلاف شوق و از ذوق ارباب فهم بنهایت بعید واقع ست اگر صله موصول
می بود چرا ویرکعون بصیغه مضارع مثل یقیمون و یؤتون بیک عنوان نازل نمی شد
بلکه این واو بتصریح زمخشری برای حالیت ست قال فی الکشاف و هم راکعون الواو فیه
للحال ای یعملون ذلک فی حال الرکوع و هو الخشوع والاخبات والتواضع لله
اذا صلوا واذا زکوا وقیل هو حال من یؤتون الزکوة بمعنی یؤتونها فی حال
رکوعهم فی الصلوة وانها نزلت فی علی و بر تقدیریکه واو حالیه باشد گردانیدن
آن حال از یقیمون الصلوة دون یؤتون الزکوة مع بعد الاول و قرب الثانی بعید ست
بل الاقرب کونه حالا من یؤتون الزکوة مطابقا لما ورد فی الروایات و من کلام
الناصب غیر مختص من اولی الله آیات و زمخشری اگرچه احتمال حالیت را نسبت
بیقیمون الصلوة مقدم داشته و لکن یؤتون الزکوة را هم با آن منضم ساخته کما یدل علیه قوله
اذا صلوا و اذا زکوا پس تعصب ناصبی را باید دید که چه قدر از حالیت و هم راکعون از
یؤتون الزکوة تحاشی دارد که این احتمال را بالمره با وصف قرب آن در انداخته بجای لغت
تصریحات مفسرین خود پرداخته قوله و بهر تقدیر معنی رکوع خشوع ست نه رکوع اصطلاحی
اقول انچه آنفا مذکور شد لایح گردید که تردید ناصبی جای نیست و احتمال قریب را
فرو گذاشته باحتمالات بعیده پرداخته پس قول او بهر تقدیر معنی رکوع خشوع ست نه رکوع

اصطلاحی بعنوان بعید بعید نیست نباشد بلکه باعتبار اقرب احتمالات معنی اصطلاحی شرعی متعین
کانطقت به النصوص حل المستفیضه بل المتواتر تومعنی بانکه خود در بحث اما
خلیفه اول خود گفته است الفاظ قرانی را حتی الامکان بر معانی اصطلاحیه شرعیه
حمل باید نمود فما له هنا لا یدل فی هذا المقام عما قاله او لا قال الناصب الکشفیه
که حمل رکوع بر خشوع حمل لفظ است بر غیر معنی شرعی آن در کلام شارع و آن خلاف
اصل است گوئیم رکوع بمعنی خشوع نیز در قرآن مستعمل است قوله تعالی وارکعی مع الراکعین
حال آنکه بالاجماع در نماز سابقین رکوع اصطلاحی نبود و قوله تعالی فخر راکعا
ظاهر است که در رکوع اصطلاحی خرور و سقوط نمی باشد چون خشوع
شد مجازی متعارف این الفاظ است حمل آن لفظ بر این معنی بلا ضرورت نیز جائز
کما هو المقرر فی محله اقول این کلام مختل النظام اصل بحث است انتهی
که محض تطویل بلا طائل است کی ضبط اصل حقیقت و کجا استعمال نیز آنکه تخصیص
قابل الاستعمال اعم من الحقیقة در میان اصولیین مشهور و از مسلمات است
لا دلالة للعام علی الخاص شیعیان که اصل استعمال را نفی کرده بودند تا اثبات
آن منافی قول شان باشد مع ان الاستعمال فیما قاله غیر ثابت بل قال اکثر
اهل العلم المکرم اما قوله تعالی وارکعی الخ پس لا نسلم که مراد از آن مجرد خشوع که غیر
معنی لغوی است بوده باشد چه اراده مجرد آنکه با حتمل است و کذا فی قوله
فخر راکعا و احتمال رکوع شرعی نیز است و از کجا دانسته شد که در صلوة سابقین
رکوع مطلقا نبود اما قوله حال آنکه بالاجماع در نماز سابقین رکوع اصطلاحی نبود
اقول این کذب بزرگ است بمنزله الاقوال المفسرین بل هب جمیع العلما انداز دو دو

اجماع میکنند قاضی بیضاوی در تفسیر قوله تعالی یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی
مع الراکعین گفته امرت بالصلوة بذکر ارکانها مبالغة فی المحافظة علیها
وقدم السجود علی الرکوع اما لکونه کذلک فی شریعتهم او للتنبیه علی
ان الواو لا یوجب الترتیب او لیقترن ارکعی بالراکعین للایذان بان من
لیس فی صلوتهم رکوع لیسوا مصلین انتهی و قریب باین در کشاف موجود است و نیز
زمخشری در کشاف در تفسیر خر راکعا گفته وعبّر بالراکع عن الساجد لانه
ینحنی ویخضع کالساجد و به استشهد ابو حنیفة واصحابه فی سجدة
التلاوة تعد الرکوع یقوم مقام السجود وعن الحسن انه لا یکون ساجدا حتی
یرکع ویجوز ان یکون قد استغفر الله لذنبه واحرم برکعتی الاستغفار
والانابة فیکون المعنی وخر للسجود راکعا ای مصلیا لان الرکوع عبارة عن الصلوة
انتهی پس کذب ناصبی ظاهر شد و بعد ازین آنکه صارف از اخذ معنی حقیقی رکوع
موجود است [illegible] قوله و بعد از خشوع معنی مجازی متعارف از لفظ استعمال
آن لفظ در آن معنی بلا ضرورت نیز جایز نیست کما هو المقرر فی محله اقول پس شیوع
مجاز بیت آن ممنوع است و قرینه اخذ معنی حقیقی که روایت ثعلبی و غیره باشد موجود
والصارف عن الحقیقة الی المجاز ما آنکه متعذر آن جمع بر واحد نموده مع انه
من المجازات الشایعة آری رکوع گو راجح نباشد باز هم گوئیم که لا نسلم استعمال
رکوع بمعنی غیر خشوع حقیقی نباشد چنانکه خلیل بن احمد صاحب العین گفته کل شیء
ینکب لوجهه فیمس رکبتیه الارض او لا یمس بعد ان یطأطئ راسه فهو راکع
[illegible] الراکع الذی یکبو علی وجهه ومنه الرکوع فی الصلوة

علاوه آنکه از حال بودن جمع بر مؤمنین بر تقدیر عطف حالیت یقیمون الصلوة
بارادهٔ خشوع در سجود و صلوة فساد معنی لازم می آید زیرا که ولی باعتراف این ناصب
بمعنی ناصر است و تخصیص نصرت مؤمنین غیر خاشعین بل فاسقین غیر صحیح است بلکه بمقتضای
المؤمنون والمؤمنات الآیه عام است جمع مؤمنین را حال آنکه کلام الهی بیان حال مستنصرین
و تهییج می شود چه تغایر میان مضاف و مضاف الیه ناصرین و منصورین لازم است پس [illegible]
مخاطبین فی قوله تعالی انما ولیکم الله غیر مؤمنین خاشعین باشند با آنکه ناصر آنها
خدا و رسول صلعم و خاشعین اند و این بنهایت استهجان دارد بلکه اگر بشارت بخاشعین [illegible]
با آنکه ناصرین آنها خدا و رسول صلعم و باقی مؤمنین اند انسب می بود با آنکه ظاهر آیه تعریف حال
ولی است بنسبتی که کسی عارف بآن نباشد تا از او صدق فریب و علم بصاحب او صفت
حاصل شود و چون خشوع از امور قلبیه مخفیه است این تعریف تعریف بالمجهول خواهد بود
که مخالف روایات مزبوره است علاوه آنکه مستلزم اراده مجاز است زیرا که در احتمال
اول واو استیناف خواهد بود و متبادر از قول قائل زید یصلی و یؤتی الزکوة
و هو صائم و نحو آن حال است والتبادر دلیل الحقیقة و چنانکه حمل جمع بر واحد
مجاز است همچنین اخذ واو للاستیناف بلکه اول از مجازات شایعه است و ثانی از مجازات
شاذه که نظیر آن در کتاب الهی وارد نشده و در احتمال ثانی اخذ حالیه هم با کون
از یقیمون الصلوة لازم می آید با وجود آنکه یؤتون الزکوة اقرب است و اخذ الابعد
دون الاقرب مستحسن نیست قال الناصب و نیز گوئیم حمل یؤتون الزکوة بر تصدق
خاتم لباس ما بشکل آن حمل لفظ رکوع بر غیر معنی شرعی او فما جوابکم فیه فهو جوابنا
[illegible] رکوع بعد از اقامت صلوة مؤید آنست که تکرار لازم نیاید و ذکر

زکوة بعد از اقامت صلوة و مخالف شما که در عرف قرآن هر جا زکوة را مقرون
بصلوة می آیند مراد از آن زکوة مفروضه می باشد نه تصدق مطلقا و اگر رکوع را
بمعنی حقیقیش حمل کنیم باز هم حال از یقیمون الصلوة ست حاصلش جمیع مومنین زیرا که
احتراز است از نمازی که خالی از رکوع بوده و درین صورت نهی از موالات یهود که بعد ازین
آیت وارد ست بسیار چسپان ست انتهی قوله فما هو جوابکم فیه فهو جوابنا فی الرکوع
اقول حاشا که جواب با صواب با جواب شما تواند بود زیرا که حمل یؤتون الزکوة بر تصدق
خاتم بر سائل که از قضایای مشهوره ست بالخصوص نظر بنصوص صحیحه فریقین متعین ست
زیرا که این معنی مضمونی نیست که در اخبار ماثوره اهلبیت ع و مرویه اهلسنت وارد نشده
نه چیزی ست که کسی از طرف خود تراشیده باشد بل نطقت به صحاح الروایات
واطبق علی شان نزول هذه الآیة اهل الدرایات من الفریقین فهو من المعانی
الشرعیة وانی لکم بمثله من الجواب ما جعل الله لهم علیه من سلطان قل هاتوا
برهانکم ان کنتم صادقین قوله بلکه ذکر رکوع بعد از اقامت صلوة مؤید ماست
که تکرار لازم نیاید اقول تعجب ست که با وصف تسلیم حالیت واو بتوهم وقوع
وهم راکعون حال از یقیمون الصلوة توهم تکرار ذکر رکوع کرده حال آنکه توهم تکرار
از قبیل بنای فاسد علی الفاسد ست اصل وقوع حال از یقیمون مسلم نیست پس لزوم
تکرار که فرع آنست چگونه مسموع خواهد شد ذکر رکوع بعد یقیمون الصلوة متصل
بآن در آیه کریمه واقع نیست بلکه بعد و یؤتون الزکوة و حال از ضمیر یؤتون پس تکراری
لازم نیاید و از مسائل مشهوره اصول ست که هر گاه استثنا یا تخصیصی دیگر بعد جمل
متعدده در کلامی واقع شود بجمله اخیره تعلق آن قطعی ست و تعلق با ما عدای آن مشکوک

بود انکه محتاج بمعرفه نیست تعلق ان بجمیع مع الاخیر محل شک نیست پس چگونه تعلق بتمامی
جمل الخیر و که نقول کی مطابقت ندارد وثمانیه قطعیات نیست فی شرح المختصر الاصول
اذا تعاقب جمل بعضها علی بعض بالواو ثم ورد بعدها استثناء فیمکن ان یرجع
الی الجمیع الی الاخیرة خاصة ولا نزاع فیه انما الخلاف فی الظهور فقال الشافعیة
ظاهر فی رجوعه الی الجمیع ای کل واحد منها وقالت الحنفیة الی الجملة الاخیرة
وقال القاضی ابو بکر والغزالی وغیرهما بالوقف بمعنی لا ندری انه حقیقة
فی ایهما وقال المرتضی انه مشترک بینهما فیتوقف علی ظهور القرینة فهذا
ان موافقان للحنفیة فی الحکم وان خالفا فی الماخذ لانه یرجع الی الاخیرة
فیثبت حکمه فیها ولا یثبت فی غیرها کالحنفیة لکن هو لا لعدم
ظهور تناولها والحنفیة لظهور عدم تناولها انتهی فبطل قول الناصب
پس آنچه گفته است که ذکر رکوع بعد از اقامت صلوة مؤید ماست اصلا صلاحیت
تائید ندارد آری اگر باطل تائید باطل بکند عجب نباشد قوله و ذکر زکوة بعد
اقامت صلوة مخالف شما که در عرف قرآن هر جا زکوة را مقرون بصلوة آورند
مراد از ان زکوة مفروضه می باشد نه صدقه مطلقا اقول این کلیه قطعی تمامی ندارد
چه در ما نحن فیه هر چند زکوة مقرون بصلوة مراد همی بوده و هو اول النزاع و هر گاه از زکوة
صدقه مفروضه مراد باشد کما هو مذهب [illegible] الروایات کلیه باقی نماند چون
و هم العموم [illegible] از ضمیر [illegible] است کما اوضحنا اصلا شائبه تکرار نخواهد بود
ونیکو بیان المراد حملنا الآیة علیه لا لما ادعاه و نقول موجب آخر اقتران ذکر
زکوة بصلوة [illegible] القرینة الحدیث [illegible]

ولکن قیاس مقترن بقرینه اکعین همه خالی از ان قیاس مع الفارق است فلا یکون حجة اصلا
علی ارادة الفریضة فیما نحن فیه مع ان حمل الزکوة ههنا علی الفریضة اجتهاد
فی مقابلة النص بدانکه فخر رازی در تفسیر کبیر درین مقام چنین تقریر کرده که زکوة اسم است
برای واجب و مندوب بدلیل قوله تعالی واتوا الزکوة و حمل آن بر صدقه مندوبه خلاف اصل
پس اگر درین جا زکوة مفروضه مراد باشد لازم آید که او در اعطای زکوة از اول الاوقات
تاخیر نموده باشد و نسبت چنین امری بعلی ابن ابی طالب نتوان کرد و کان ذلک عند
اکثر العلماء معصیة **اقول** اولا بودن زکوة اسم واجب و مندوب مسلم نیست کیف
و من اقسام الزکوة ما هو مندوب عندنا کزکوة التجارة و زکوة الخیل الی غیر ذلک
و اطلاق آن بر صدقه مندوبه مطلقا در قرآن و غیر قرآن نزد اهل الخلاف نیز آمده
از بینجا که ناصب اراده زکوة مفروضه از لفظ زکوة در عرف قرآن مشروط بشرط
اقتران بصلوة گردانیده و اراده مندوب را مطلقا ممتنع ندانسته بلکه خود رازی
در ذیل آیه وما اتیتم من زکوة تریدون وجه الله اولئک هم المضعفون
بتعمیم راضی گردیده حیث قال و الزکوة تنمو عند الله کما اخبر النبی ان الصدقة
تقع فی ید الرحمن فتربو حتی تصیر مثل الجبل فینبغی ان یکون اقدامکم
علی الزکوة اکثر و جار الله زمخشری در تفسیر همین آیه گفته است وما اتیتم من زکوة
ای صدقة تبتغون بها وجهه خالصا لا تطلبون به مکافاة ولا ریاء و لا سمعة
فاولئک هم المضعفون ذو الاضعاف من الحسنات و نظیر المضعف المقوی و الموسر
لذی القوة و الیسار پس انکار رازی از معنی صدقه مندوبه سابقا و آنرا خلاف اصل
قرار دادن مکابره محض باشد علاوه آنکه از کتب اهل سنت با اقتران بذکر نماز نیز حمل

زکوة بر صدقهٔ نافله نیز مستفاد می‌شود کما فی هذه الآیه پس ارادهٔ تصدق مطلق از زکوة مطلقا
ممتنع نباشد بلکه در کلام بعض فضلای مخالفین تعیین ارادهٔ آن در اینجا مصرح است
چنانکه امام زاهد ایشان از غایت وضوح تصریح نموده باینکه این آیه دلیل است بر اطلاق لفظ
زکوة بر صدقهٔ تطوع حیث قال ثم فی الآیة دلالة علی ان اسم الزکوة یقع علی
صدقة التطوع وهو نظیر قوله و ما اتیتم من زکوة تریدون وجه الله انتهی و از اینجا
لایح شد که ارادهٔ صدقهٔ مندوبه از زکوة در آیه آنقدر واضح است که آن را دلیل صحت این اطلاق
ساخته اند و کلام اسد المتعال حجة البته و از اینجاست جواب آنکه علام فرموده لا نسلم که
زکوة حقیقة مستعمل در غیر زکوة واجبه نیست و استدل بقول احدهم علی ما حکینا
ثم قال و ایضا بر تقدیر تسلیم مجاز فلا حمل آن بر معنی حقیقی موجود است و هو روایات
المخالفین و هذا بعد التسلیم کون ما اعطاه السائل تطوعا و الا ممکن است که آنحضرت مالک
نصاب شرعی که عبارت از بیست دینار یا دویست درهم است بوده باشد و آنچه بسائل
عطا کرده زکوة واجبه باشد انتهی و تخفیف در تکمله این تقریر میگوید که توهم فخر رازی تاخیر را
در ادای واجب برین تقدیر مدفوع است باینکه حکم بتاخیر محض اساءت ظن اوست چه
می‌تواند شد که بر آنحضرت زکوة در همان ساعت واجب شده باشد و آنحضرت خود در اثنای اتمام
نماز بمقتضای سارعوا الی مغفرة من ربکم مهلت نداده باشد پس فعل آنحضرت ممدوح
خواهد بود نه مذموم و لکن فخر رازی درین مقام یک چیز دیگر چاویده که مشهور آنست
که علی ابن ابی طالب فقیر بوده پس واجب الزکوة از کجا شده و از همین جاست که شیعیان
میگویند که هرگاه بسه قرص نان تصدق کرد سورهٔ هل اتی در شانش نازل شد اقول
فضل الله قاه آنحضرت از غایت جود و سخا و زهد و بی رغبتی دنیا و ایثار مال خود

بی چیز بود لکن امیر مومنان را فقیر گفتن شایان نیست و اگر فقیرش خوانند مشتق از خبر مشهور الفقر فخری خواهد بود پس استخفافی که مطمح نظر این ناصبی ست بحمد الله صورت نخواهد گرفت اما استغراب و از وجوب زکوة بر آنجناب پس صحیح نیست چه آنحضرت در حینی و مالک نصاب بودن آنحضرت در وقتی دیگر محل استعجاب نیست و قصه مشهوره نزول هل اتی که آنرا از غایت عداوت اهل بیت نهایت مخفف و بعنوان مختصر منسوبا الینا معشر الشیعه مع ان اخبارهم به ایضا ناطقة کما سیاتی ذکر کرده دلیل بر عدم تملک آنحضرت نصاب را در وقت دیگر ندارد و نزول هل اتی و آیه انما ولیکم الله متحد الوقت نیست پس منافاتی درمیان نخواهد بود و از ینجاست که جناب علم الهدی علام طاب ثراه احتمال اراده زکوة را بر تقدیر نزول درین مقام در عماد الاسلام کما اشار الیه اخی مذکور فرموده فتفطن قوله و اگر رکوع را بر معنی حقیقیش حمل کنیم باز هم حال از یقیمون الصلوة ست و عام بر جمیع مومنین را زیراکه احتراز ست از نماز یهود که خالی از رکوع بود اقول اگر رکوع احتراز از نماز یهود باشد و حال از یقیمون پس فصل میان حال و ذی الحال لازم آید و ایضا تغایر میان مخاطبین اولیاء آنها لازم آید که آنها اولیاء انصار النفس خود باشند و هو باطل قوله درین صورت نهی از موالاه یهود که بعد ازین آیه وارد ست بسیار چسپان ست اقول ترتیب جمع تلاوت بحسب ترتیب نزول هر آیت مسلم نیست کما سلف تحقیقه و این تناقضی که پیدا کرده فرع آن پس از قبیل بناء الفاسد علی الفاسد باشد و از انجاست که در اخبار اهل بیت علیهم السلام وارد ست لیس شئ ابعد من عقول الرجال من تفسیر القران الآية لیتنزل فی شئ واوسطها فی شئ وآخرها

فی شیٔ کما فی تفسیر الصافی پس قول ناصبی درین صورت نهی از موالاة یهود که بعد این
آیت وارد است بسیار چسپان است نا مربوط خواهد بود لانه تفسیر بالرای المنهی عنه
پس این ارتباط اختراعی مخالف صحاح روایات لایق التفات نخواهد بود قال الناصب
ونیز اگر حال از یؤتون الزکوة باشد صفت مدح نمی ماند بلکه در مفهوم یقیمون الصلوة
قصوری آرد چه مدح و فضیلت نماز آنست که خالی باشد از عملی که تعلق بنماز ندارد
خواه قلیل باشد خواه کثیر غایتش آنکه کثیر مفسد نماز است و قلیل غیر مفسد اما در معنی اقامت
صلوة البته قصوری آرد و کلام الهی را بر تناقض و تخالف حمل کردن بد نیست اقول
این تقریر سخیفش که دلالت بر غایت وقاحت نصب و عداوت او دارد مثل سابقش از شکوک
امام المشککین ماخوذ است قال الرازی فی تفسیره الکبیر ان اللائق بعلی بن ابی طالب
ان یکون مستغرق القلب بذکر الله حال ما یکون فی الصلوة والظاهر ان من کان
کذلک فانه لا یتفرغ لاستماع کلام الغیر ولفهمه ولهذا قال تعالی الذین یذکرون الله
قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون فی خلق السموات والارض ومن کان
قلبه مستغرقا فی الفکر کیف یتفرغ لاستماع کلام الغیر وقال ایضا ان
دفع الخاتم فی الصلوة اتی الفقیر عمل کثیر واللائق بحال علی ان لا یفعل ذلک
این فضیحت بیجا و ایراد بی محل و ناروا که در کلام این متعصب میخاند شاهد دست دلالت واضح
برین که غایت عصبیت چشم عقل اورا کور ساخته که بچنین ترهات هیچ و پادر هوا پرداخته
مدایح آنحضرت را بتسویلات شیطانی میخواهد که بصورت مذام جلوه گر سازد لکن
هر که بر چراغ هدایت و شمع شبستان نبوت که معدن معرفت بود پف کند البته
ریشش بسوزد این کلمه سخیفه اش اسلامش را بباد میدهد زیرا که این ایرادات بانک

[illegible]
[illegible]

بی

تامل از کجا بکجا منجر می‌شود والد ماجد علیه الرحمة در عماد الاسلام می‌فرماید آنچه محصلش این است
که اگر کلام رازی تمام باشد این تقریر بر شش مشتمل بر تنقیص کلام خدا و رسول او خواهد بود
زیرا که سوق آیه دلالت بر مدح دارد و روایات شان نزول متفق علیه اصح است
و این کاری که از آنحضرت بظهور رسیده باعث بر نزول آیه گردیده لائق مدح بود و
نالائق مذمت پس اگر این کار لایق شان حیدر کرار نمی‌بود پس چگونه پروردگار عالم
ستوده و لذا امام رازی بمقام جرحش می‌آورد **اقول** نیز کلام زمخشری صریح است درین که
این آیه دلالت بر نهایت مدح آنحضرت بر فعل این طاعت درین حالت دارد چنانکه
در توجیه صیغه جمع گفته که برای آنست که دیگر مردمان نیز بمثل فعل او رغبت کنند پس
بسبب تاسی او بمثل ثواب آنحضرت فائز شوند قال و لینبه علی ان سجیة المؤمنین
یجب ان یکون علی هذه الغایة من الحرص علی البر والاحسان و تفقد الفقراء
حتی ان لزهم امر لا یقبل التاخیر و هم فی الصلوة لم یؤخروه الی الفراغ منها
انتهی و کفاک هذا الکلام فی اثبات المدح و حسن هذا الفعل علی وجه تام
فما بال الرازی یزری بما تمدح الباری علی مقربیه پس کلام جار الله زمخشری
در دفع شبهه امام المشککین کافیست و کفی الله المؤمنین القتال اما جواب از وجه
اول شبهه بطور حل پس آنست که این ناصبی این قدر نفهمید که بر نبی و وصی که [illegible]
عنایات ارحم الراحمین که مصداق لا یشغله شان عن شان است هر وقت جاری و منبجسه
از فیوض باری هر آن بر ذات مقدس شان طاری است پس فعل آنحضرت شاغل از حضور
قلب نخواهد بود و از ینجاست که صاحب مواهب در شان سید پیغمبران صلی الله علیه
و آله و سلم می‌آورد و کان قد جعل الله قرة عینه فی الصلوة کما قال و جعلت

قرة عینی فی الصلوة رواه النسائی ولم یکن یشغله ما هو فیه من
احوال المامومین لکمال اقباله وقربه من ربه وحضور قلبه بین یدیه
یدخل فی الصلوة فیرید اطالتها فیسمع بکاء الصبی فیتجوز فی
صلوته مخافة ان یشق علی امه رواه البخاری وابوداود والنسائی
وکان یوم بالناس وهو حامل امامه بنت ابی العاص ابن الربیع
علی عاتقه رواه مسلم وغیره پس هرگاه مراعات حال ماموئین و سماع
صراخ اطفال مومنین منافی حضور قلب برای حضرت سید المرسلین نباشد
سماع صدای سائل منافی حضور قلب امام المتقین چگونه تواند بود با آنکه باجتماع
ضمایم راجحه منافاتی بعبادات خالصه ندارد و بهر گاه در حق اولیاء نحوی از افعال
بشریه را شاغل از استغراق در معرفت ندانند در فعل علی علیه السلام چگونه
استغراب را ره میدهند خصوصا هرگاه فعل طاعتی در حال طاعتی بعمل آورده باشد
فلولا العصبیة اعمت عینی قلبه لما تفوه بمثله فانه بمثابة من الوهن
والسخافة ولنعم ما قال السید نور الله نور الله مرقده علی ما نقله
عنه والدی العلام فی عماد الاسلام حیث قال ان غایة الامر فی ذلک
ما یحصل للاولیاء من الوحدة فی الکثرة والخلوة فی الجلوة وقد اثبت
النقشبندیه من المتصوفه اهل السنة هذه المرتبة لانفسهم واشتهر
منهم انهم یقولون خلوت در انجمن میداریم فلا ینبغی ان ینازع مع علی
فی حصول نظیر هذه المرتبة له وجناب اخی المعظم دام ظله خلاصه آن
بدین نمط بیان فرموده که محصلش آنکه ممکن ست که در آنوقت آنحضرت را حالے

ظاهر می شده باشد که اولیاء الله را حاصل می شود من الوحدة فی الکثرة والخلوة
فی الجلوة و عجب است که معشر نقشبندیه از متصوفه اهل سنت برای خود این مرتبه را
ثابت می کنند و می گویند که خلوت در انجمن میداریم پس چرا با حضرت امیر علیه السلام
درین باب مناقشه می نمایند و قال ایضاً ناقلا عن بعض علمائنا انه تمثل
فی الجواب بهذه الابیات: یعطی و یمنع لا تلهیه سکرته : عن الندیم
ولا یلهو عن الکاس اطاعه بسکره حتی تمکن من : فعل الصحابة فهذا
افضل الناس **اقول** هرگاه حال غیر انبیاء و اوصیاء چنین باشد فعل علی علیه السلام
چرا منافی استغراق در معارف الهیه باشد خصوصاً هرگاه از قبیل جمع بین العبادتین
باشد و اما جواب از شبهه دوم پس اولاً آنست که زمخشری در کشاف گفته است
کانه کان مرجا فی خنصره فلم یتکلف لخلعه کثیر عمل یفسد بمثله صلوته و اما
ثانیاً پس بر روایت ثعلبی از ابو ذر رضی الله عنه گذشت که آنحضرت اشاره با نگشت خود
فرمود پس سائل انگشتر را از انگشت مبارک بر آورد حیث قال و کان علی راکعا
فاوما الیه بخنصره الیمنی و کان یتختم فیها فاقبل السائل حتی اخذ الخاتم
من خنصره و ذلک بعین رسول الله ص پس بنا برین روایت اشکال از اصل ساقط باشد
و اما ثالثاً پس بجهت آنکه امام زاهد اهل سنت از امام مجاهد شان نقل نموده انه
قال مشیراً الی هذه الآیة ان الآیة تدل ایضاً علی ان العمل الیسیر مباح
فی الصلوة الا تری ان النبی ص خلع نعلیه فی الصلوة و اخذ بذؤابتی ابن عباس
و اداره من یساره الی یمینه فی الصلوة قال الزاهد مشیراً الی قوله هذا
اولی الاقوال لان فیه فائدة جدیدة و ایضاً جناب والد ماجد علیه الرحمة در معدوده

که مروی شده که پیغمبر خدا سوره بسیت نمود را در حالت قیام در نماز میدانست و باز او
بعد بعضی فرموده آن را وقتی که بسجود میرفت پس کسی که فعل علی را استقباح نماید البته
فعل پیغمبر خدا را بطریق اولی استهجان خواهد نمود زیرا که علی بن ابی طالب علیه السلام متابعت
مثل خود ساخته بود چه جای عیب که قرآن مجید باعتراف زمخشری بحث ترغیب
بآن ناطق است و کسی که چنین فعل علی علیه السلام را منافی طریقه خشوع داند این فعل
رسول خدا صلی الله علیه و آله را بطریق اولی مستقبح خواهد دانست پس حق تاویل
و محمل صحیح که برای افعال حضرت رسالت پناهی بر می‌آید برای فعل حضرت ولایت
احسن بنا آن نیز دارد هرگز در معنی آنکه امامت صلوة قصد نفی دارد پس الزام محل
این کلام الهی بر منافقی بیمار کیکه با طلب خود بود منذر گشت
فبدل ما کانوا یعملون قال الناصب سعد این قید را بالاجماع دخلی نیست
لا طردا و لا عکسا در صحت امامت پس در تعلیق حکم امامت بآن قید لغو نیست
باری تعالی لازم می‌آید مانند آنکه گویند که فلان پادشاهی است که جامع از
و اگر از این همه در گذریم اگر این آیت دلیل حصر امامت در حضرت امیر باشد آیات دیگر
معارض آن خواهد بود اقول پس کافی است در جواب آنچه اخوی اعلی الله مقامه العالی
افاده فرموده که این قید از برای تمیز ولی از اغیار است نظر بآنکه ایتاء زکوة در حال
رکوع از غیر آنجناب متحقق نشده نه آنکه شرط امامت است و دخلی در تحقق آن دارد چنانکه
حدیث خاصف النعل اشاره بوصف مخصوص آنحضرت در آن وقت است و عدم مدخلیت آن
وصف در امامت معنی ندارد چه در محل تعریف ذکر اوصاف ممیزه لابد است پس قول او
بعدم مدخلیت آن ناشی از حماقت است مثلا سنیان میگویند که خلیفه اول ابو بکر

ابن الملی قاعده است بر ظاهر هست که ثبوت ابی قحافه بداخلت در خلافتش ندارد علاوه آنکه
در ثانی اثنین فیه مداخلت نیز متحقق چه اعلی مراتب عبادت از آنجناب بعهد و رسیده
واقعه او امانم عبدیت ناس ولیس الا فضیلت نیست و آن مستلزم اما ست پس مثال مذکور
کناصبی ابن تیمیه [illegible] گردد نامربوط و غیر مناسب است اقول تفصیحش آنکه قول ناصبی
باین قید لغویت کلام باری تعالی لازم می آید چنانکه آنکه گوید که قابل پادشاهی
شناکیست که جامه سرخ دارد پس اگر مرادش این است که پوشیدن لباس سرخ
باعث بر استحقاق سلطنت است لغویت در کلام گوینده ظاهر و مسلم است لکن
مثال بر مثل له منطبق نیست و اگر مرادش تعبیر است پس در جائیکه بحسب مکان و زمان
خاص این صفت اختصاص بمستحق سلطنت داشته باشد این کلام لغو نخواهد بود و از اینجا
که من بعد میفرماید که اگر بالفرض مراد تعبیر پادشاه بلباس سرخ باشد پس کلام آن بزرگ
تعبیر صحیح باشد آیا نمی بینی که در لفظ حمیری که از القاب ام المؤمنین عایشه است اعتبار
مع ایشان فکرت لون مثل سرخی جامه از جانبه بود [illegible] هذا ما یتعلق
بتفسیر الایة و دفع شبهات العامة العامیه و اما آنچه فاضل بکلام مخاطب تعرض
نموده و کلمات بیهوده بر زبان قلم رانده و تلمیعات چند بکار برده پس در جواب آن
کلام اخی العلام دام ظله العالی کافی و وافی است و برای نقل آن در اینجا
ضرورتی داعی نیست لهذا بر این قدر اکتفا شد دوم آیه کریمه یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
یعصمک من الناس سوم آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت
علیکم نعمتی که هر دو در این جزء قرآن واقع و هر دو در فضیلت آنحضرت کما سلف الاشارة الیه

یا ایها الرسول بلغ

وارد است و واعدنا بايراد تفصيل ما ورد من شان نزولها فيه مما اتفق
من الكلام في هذا الشان بلا المخالف بعينه و ابدينا ما في هذا الكلام مما فيه
فاقول الآية اولى در تفسير كبير از ابو سعيد خدرى روايت كرده وقال نزلت هذه الآية
بلغ ما انزل اليك من ربك يوم غدير خم في علي بن ابي طالب و في تفسير
الدر المنثور اخرج ابن ابي حاتم وابن مردويه وابن عساكر عن ابي سعيد الخدري
مثله و زاد انه اخرج ابن مسعود قال كنا نقرأ على عهد رسول الله يا ايها الرسول
بلغ ما انزل اليك ان عليا مولى المؤمنين وان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله يعصمك من الناس و از حضرت امام محمد باقر روايت كرده كه اين آيه در فضل علي عليه السلام
نازل گرديده و نيز از حضرت صادق روايت كرده كه اين آيه چنين نازل شده بلغ ما انزل
اليك من ربك في علي و چون اين آيه نازل شد دست علي را گرفت و گفت من كنت
مولاه فعلي مولاه و اهل البيت ادرى بما في البيت و فخر الدين رازى در تفسير
در شان نزول اين آيه ده وجه ذكر كرده گفته العاشر نزلت هذه الآية اخذ بيده
فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه فلقيه
عمر رضي الله عنه فقال هنيئا لك يا ابن ابي طالب اصبحت مولاي ومولى
كل مؤمن ومؤمنة وهو قول ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علي لكن
بعد ان گفته است واعلم ان هذه الروايات وان كثرت الا ان الاولى حمله على
انه تعالى آمنه من مكر اليهود والنصارى وامره باظهار التبليغ من غير مبالاة منه بهم
وذلك لان ما قبل هذه الآية بكثير وما بعدها بكثير لما كان كلاما مع اليهود والنصارى
امتنع القاء هذه الآية الواحدة في البين على وجه تكون اجنبية عما قبلها

بعد هذا مولانا الطبرسي در مجمع البيان از علماي اهل سنت چنين روايت كرده
روى الحاكم ابو القاسم الحسكاني في كتاب شواهد التنزيل لقواعد التفضيل
باسناده عن ابن ابي عمير عن ابن اذينه عن الكلبي عن ابي صالح عن ابن عباس
وجابر بن عبد الله قالا امر الله محمد صلى الله عليه وآله ان ينصب عليا علما
للناس فيخبرهم بولايته فتخوف رسول الله ان يقولوا حابى ابن عمه وان
يطعنوا في ذلك عليه فاوحى الله اليه هذه الآية فقام عليه السلام بولايته
يوم غدير خم وايضا فيه باسناده مرفوع عن ابن شعبان بن علي الثنوي
عن ابي صالح عن ابن عباس قال نزلت هذه الآية في علي فاخذ رسول الله
صلى الله عليه وآله بيده فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه وقد اورد هذا الخبر ابو اسحق الثعلبي في تفسيره
باسناده مرفوعا الى ابن عباس قال نزلت هذه الآية في علي امر النبي ان
يبلغ فاخذ رسول الله بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وآثار روايت از اهل بيت عليهم السلام فقد
اشتهرت الروايات عن ابي جعفر وعن ابي عبد الله عليهما السلام ان الله اوحى الى
نبيه ان يستخلف عليا فكان يخاف ان يشق ذلك على جماعة من
اصحابه فانزل الله تعالى هذه الآية تشجيعا له على القيام بما امره الله باداه
والمعنى ان تركت تبليغ ما انزل اليك وكتمته كنت كانك لم تبلغ شيئا من
رسالات ربك في استحقاق العقوبة مولانا المجلسي در حق اليقين ميفرمايد كه در اخبار
مستفيضه از طرق خاصه وعامه وارد شده كه آيه يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك

من ربک تا آخر و بعد از واقعه نازل شد چنانچه بعضی گذشت و فخر رازی در تفسیر کبیر
از جمله محتملات نزول آیه کریمه گفته است که این آیه نازل شد در فضل علی علیه السلام
و چون نازل شد دست علی را گرفت گفت من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه پس عمر او را ملاقات کرد و گفت گوارا باد ترا
ای پسر ابو طالب صبح کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه پس گفته است این قول
ابن عباس است و براء بن عازب و محمد بن علی و ثعلبی در تفسیر و حسکانی در شواهد التنزیل
و جماعت بسیار روایت کرده اند که این آیه در امر غدیر نازل شده و این صحیح است
و آنکه مراد به ما انزل الیک امر خلیفه است زیرا که تهدید کردن با آنکه اگر تبلیغ نکنی
رسالت او را تبلیغ نکرده و نسبت خوف حضرت از تبلیغ آن و آنکه مبادا موجب
فتنه شود تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را از شر منافقان نگاه دارد دلیلها همه
دلیل است برآنکه آن امری که مأمور به تبلیغ آن گردیده بود بایست امری باشد که ابلاغ
آن موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و بیان او برای مردم تا روز قیامت حلال
و حرام ظاهر گردد و شرایع دین با او محفوظ ماند از ضیاع و تغییر و تبدیل و به
آن جمیع مردم شوند و احتمالاتیکه ایشان در لفظ مولا گفته اند هیچ یک
مظنه آن قسم امور نیست مگر خلافت امامت آنحضرت که بآن باقی می ماند آنچه حضرت
رسول تبلیغ آن نموده بود از احکام دین و ایمان و بآن منتظم می گردید امور مسلمانان و از
کینه ها که از آنحضرت در سینه دشمنان مظنه ثوران فتنه ها بود از منافقان لهذا
حق تعالی ضامن شد نگاهداشتن آنحضرت را از شر ایشان انتهی اقول تأکید شدید و تهدید
سدید این آیه قرآن مجید در غایت ظهور است نزد موالف و مخالف چنانچه اگر

در ترجمه آن میان مفسران اختلافی است قال الرازی المسئلة الثانية للسائل
ان يقول ان قوله وان لم تفعل فما بلغت رسالته معناه فان لم تبلغ
رسالته فما بلغت رسالته فاى فائدة فى هذا الكلام اجاب جمهور المفسرين
عنه بان المراد انك ان لم تبلغ واحدا منها كنت كمن لم يبلغ شيئا منها وهذا
الجواب عندى ضعيف لان من اتى بالبعض وترك البعض لو قيل انه ترك الكل
لكان كذبا ولو قيل ايضا ان مقدار الجرم فى ترك البعض مثل مقدار الجرم فى
ترك الكل فهو ايضا محال ممتنع فسقط هذا الجواب والاصح عندى ان يقال
ان هذا خرج على قانون قوله انا ابو النجم وشعرى شعرى ومعناه ان شعرى قد بلغ
فى الكمال والفصاحة الى حيث متى قيل فيه انه شعرى فقد انتهى مدحه الى الغاية
التى لا يمكن ان يزاد عليها فهذا الكلام يفيد المبالغة التامة من هذا الوجه
فكذا ههنا فان لم تبلغ رسالته فما بلغت رسالته يعنى انه لا يمكن ان يوصف
ترك التبليغ بتهديد اعظم من انه ترك التبليغ وكان ذلك تنبيها على غاية التهديد
والوعيد والله اعلم الحاصل به چشم انصاف باید دید که این قدر تهدید به کدام یک از
احتمالات عشره که فخر رازی در تفسیر خود ذکر کرده منطبق وملتصق بکدام یک می تواند گردید
پس بدانکه فخر رازی در شان نزول این آیه ده احتمال که اقوال ذکر کرده اول نزول آن
در قصه رجم وقصاص دوم در خصوص عیب یهود واستهزای شان بدین اسلام
سوم نزول آن در خصوص تخییر ازواج خود فامتن لاختیار زینة الدنیا چهارم در امر
زینب بنت جحش پنجم در خصوص جهاد ششم در خصوص حکم لا تسبوا الذین
یدعون من دون الله الآیة هفتم نزولش در حق مسلمین وغلط است لانه قال

حجة الوداع لما بین الشرایع والمناسک هل بلغت قالوا نعم قال علیه الصلوة
والسلام اللهم فاشهد ششم مرویست که نازل شد در زیر درختی در بعض سفرها
هفتم آنکه نازل شد در هیبت آنحضرت از یهود و نصاری هشتم نزول آن در فضیلت
علی بن ابی طالب علیه السلام کما سلف نقله عنه و بر ماهر خبیر و بصیر این احتمالات بعیده
واقوال غیر سدیده که غیر از قول اخیرست مخفی و محتجب نیست چون فخر رازی جمیع
این احتمالات را مرجوح ساخته گفته است الاولی حمله علی انه تعالی امنه
من مکر الیهود والنصاری وامره باظهار التبلیغ من غیر مبالات منهم
بخوف ذلک لان ما قبل هذه الآیة بکثیر وما بعدها بکثیر لما کان
کلاما مع الیهود والنصاری امتنع القاء هذه الآیة الواحدة فی البین
علی وجه تکون اجنبیة عما قبلها وما بعدها پس مرجوحیت احتمالات
دیگر خود از کلامش هویداست وعلاوه بران بعض از اصحاب ما از ابن عمر نیز بتفصیل
واحدا بعد واحد پرداخته اند به تغییر احتمال اخیر که نزول آیه در شان جناب امیر است باقی
از محل نزاع خارج است پس حاجت تطویل کلام در نقض و ابرام آن چندان متعلق نیست
پس آنچه اهم است که عطف عنان بتحقیق احتمال اخیر که تقویت نزول آیه کریمه در شان
جناب امیر علیه الاف الصلوات من الملک القدیر است پردازیم و هم کلام امام سفیان
که بتقویت نزول آن در امر یهود و نصاری پرداخته ظاهر و باهر سازیم فنقول بالله
التوفیق ما حقه یفسد مداخل الشکوک والشبهات پس بدانکه شکی نیست درین که
این آیه کریمه مشتمل است بر اقتضای تاکید و مقتضیات تهدید و غایت تاکید و نهایت تشدید
اول از جهت امر صریح بتبلیغ دوم از جهت موکد فرمودن آن بقوله فما بلغت رسالته

که مشتمل ست بر اتم تهدید بحیث لیس علیه مزید سوم از جهت وعده والله یعصمک من الناس
و این امر نزد مفسرین فریقین مسلم ست اگرچه عنوان بیان مختلف شد پس فخر الدین رازی
گفته ست که اصح نزد من آنست که این آیه کریمه بر طریقه قول ابی النجم شاعر و شعری شعری
از پرده غیب بجلوه ظهور برآمده و معنی قول ابی النجم آنست که شعر من در فصاحت و متانت
بدرجه نهایت رسیده بحیثیتی که هرگاه کسی شعر مرا بمن منسوب سازد پس من شعر خود را
باقصی الغایه رسانیده پس این کلام مفید مبالغه تامه ست پس همچنین مستفاد
این آیه کریمه و مشاق آن عند العقول السلیمه فکانه قال ان لم تبلغ رسالته فما بلغت
رسالته یعنی انه لا یمکن ان یوصف بترک التبلیغ وکان ذلک تنبیها علی
غایة التهدید و در تضعیف اقوال دیگری گوید که آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست
که اگر نه همه رسانی تو یک حکم را خدا می بود مانند آن کس که تبلیغ هیچ امر ننموده باشد نیز من
این قول ضعیف ست زیرا که هر کس که تبلیغ بعض دون البعض نماید اگر او را گویند که تبلیغ تمام
امور نکرده ست [illegible] مخفی [illegible] اگر گفته شود که مقدار جرم [illegible] بمنزله جرمی
بمثابه جرم ترک کل خواهد بود پس این هم محال ست اقول کذب صریح لازم می آید که
که قایل این کلام بر سبیل حقیقت نموده باشد ولیس کذلک بلکه او بر سبیل التشبیه گفته
ولا کذب فی التشبیه بل هو المبالغة الاخیرة ربما کان الاثم بترک البعض
اشد خلو شبه بعد ترک الکل نحیها انه مبالغة فلا کذب ولا امتناع
وعلی ذلک عند العقول السلیمة اجماع وکیفما کان اصل تاکید و مبالغه در تهدید
باتفاق همگنان ثابت ست پس ایجان نظر انصاف باید دید که الیست این تاکید و تهدید در
این تهدید کدام امر مهم از مهمات اسلامیه ست [illegible] اعطاء التاصل [illegible] الا معانی

وانصف عند رجوعه الى الوجدان لم يشك ان كلام البارى المتعال فى هذه الآية
البالغ فى البلاغة الى اقصى الغاية لا ينطبق على مقتضى الحال الا عند الحمل
على هذا الامر الجسيم والخطب العظيم الذى عليه مدار حراسة حوزة الاسلام
وحفظ شرايع الاحكام ونظم نواميس الدين الحنيف والشرع المنيف مع الضغائن التى
فى صدور اهل النفاق وقلوب اهل الشقاق المثيرة للحقد والحسد المفضية
عليها هلاك الامة من جهة تكالب اهل الزمان من الطغام على حطام
الدنيا الدنية الحقيرة حتى انهم عزموا على قتل سيد الانام وقد حرجوا الدباب
على العقبة هم اهل النفاق والاثام وتبين من ذلك مصداق قوله تعالى والله
يعصمك من الناس على الخاص والعام وبعضهم نقل الآية فى عام حجة الوداع
وقد اضمحل الكفر وطرد اليهود والنصارى وقام دين الاسلام وشاع وذاع
وسيأتى تفصيل ذلك فى ذيل روايات الغدير ان شاء الله القدير واما استناد
فخر رازى در ترجيح مختار خود بامتناع ورود آيه اجنبيه بين آيات متعلقه بيهود ونصارى
پس اجتهاديست در مقابله نصوص واردة ودرين خصوص فرق آنست كه ترتيب آيات وجمع
هر آيت بر وفق نزول باشد چه مؤلف الفراغ هر گاه جمع آيات نازله در امكنه وازمنه
متفاوته بتقاريب مختلفه ومتنافيه لا على ترتيب النزول باجتهادات صحابه كما هو
الواقع باصطلاح شرعيه حكمتى بتوقيفيه كما هو ظن هذه الجماعه كما صرح به است داود باشد
پس متتبع شان نزول خواهد بود نه ارتباط احدى الآيات الاخرى كما لا يخفى على ذى النهى
واما آيه كريمه اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم الاسلام دينا
پس اكثر محققين مثل حسكانى وغيره على ما نقله مولانا المجلسى عليه الرحمه از سعيد خدرى

روایت کرده‌اند که ما از حج بیرون شدیم و برگشتیم به مدینه که این آیه نازل شد یعنی آیه الیوم
اکملت لکم دینکم الآیة حاصل معنی آنست که امروز کامل کردم از برای شما دین شما را
و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما باشد
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حمد خدای را بر کامل گردانیدن دین و تمام
گردانیدن نعمت و خشنودی پروردگار برسالت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از من
الله اکبر بر کامل گردانیدن دین آخر این آیه نیز نازل شد الیوم یئس الذین
کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون یعنی امروز ناامید شدند کافران از باطل کردن
دین شما یعنی چون دانستند که امامان بعد از طرف حضرت رب العالمین مشخص گردیدند دیگر
امیدی در باطل کردن دین ندارند چنانکه فرمود و کل خلف منا عدول
ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین پس ترسید از ایشان و از
ترسید حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که کافران ناامید شدند ظالمان یعنی
منافقان از طمع افتادند و سیوطی در کتاب در منثور از ابن مردویه و ابن عساکر
از ابو سعید خدری روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله علی را در روز
غدیر خم نصب کرد و ندای ولایت او در داد جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این
آیه آورد الیوم اکملت لکم دینکم و روایت کرده است از ابن مردویه و خطیب بغدادی که
هر دو از ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که هیجدهم ماه ذی حجه است رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم گفت که من کنت مولاه فعلی مولاه پس این آیه نازل شد و صاحب
جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده از طارق بن شهاب که جمعی از یهود بعمر گفتند که اگر
بر ما گروه یهود چنین آیه نازل می‌شد الیوم اکملت لکم دینکم تا آخر آیه هر آینه می‌گرفتیم

نازل شده بر آئینه این روز را عید خود قرار می دادیم اقول وانه لیوم عید
اقر به المؤمنون لعارفون اخلاصه لهم به العیدان وانه لحق مثل ما انکم تنطقون
والله متم نوره ولو کره المشرکون فلذلک اجری الله الحق علی لسان المعاند
ضرار المخالفون فی دبرهم وحکاه المحدثون من الفریقین فی صحیح الحدیث
المتفق علیه المقترن بقرینه روایة الخصام الدالة علی صحته عند الاحلاء
اوثق حجة وان ضعف المتعصبون من المعاندین اخفاء الحق المبین واراد والجهلهم
ان یدفعوا النص عن امیر المؤمنین ع از آنجمله است اینکه بخاری و مسلم در صحیح خود گفته
که این آیه در حجة الوداع شب جمعه نازل شد مطابق آنچه از عمر بن الخطاب نقل کرده اند
در روایت سابقه بعد حکایت قول یهود که او گفته که من میدانم که در چه وقت نازل شد
بروز جمعه یوم عرفه قال السیوطی فی الاتقان اخرج ابو عبیدة عن محمد بن کعب
قال نزلت سورة المائدة فی حجة الوداع بین مکة والمدینة ومنها الیوم
اکملت لکم دینکم وفی الصحیح عن عمر انها نزلت عشیة عرفه یوم الجمعة عام
حجة الوداع وله طرق کثیرة لکن اخرج ابن مردویه عن ابی سعید الخدری
انها نزلت یوم غدیر خم واخرج مثله من حدیث ابی هریرة وفیه انه الیوم
الثامن عشر من ذی الحجة مرجعه من حجة الوداع وکلاهما لا یصح لکن هرگاه
نزول این سوره در میان مکه و مدینه مسلم باشد و نزول این آیه بالخصوص روز غدیر
بروایت ابو سعید خدری و ابو هریره هم معلوم پس عمر بن الخطاب رئیس النصاب
در نزول آن بیوم عرفه لاثق اصحاب نخواهد بود با آنکه بر تقدیر نزول و تسلیم حجیت که نزول آیه
اهل ایمان بود و حی موکد درین خصوص و عده عصمت از شرور اهل ضغائن از طرف حضرت

رسالت حضرت قبل یوم غدیر بود و اگر نزول آیه کریمه بروز عرفه شده باشد نیز تحمل مقصود یا
متعلق بامری بود که استیصال و اضمحلال شان از بیشتر حاصل بود و نخواهد بود قال السید
نور الله مرقده بعد ابطال ما ذکره الناصب من الاحتمالات فتعین ان یکون
المراد ابلاغ حکم یتحقق بابلاغه ابلاغ مجموع الاحکام وبه اکمال الدین وتمام
الانعام وانه هو الحکم الذی کان صعباً ثقیلاً علی الاقوام من تعیین مصداق
الاصل الرابع من اصول دین الاسلام بنصب علی واظهار امامته ووجوب طاعته
علی الانام لما علم ان قلوب القوم کانت مملوة من بغض علی علیه السلام
بقتله لآبائهم واخوانهم واولادهم واقاربهم فی غزوات النبی صلی الله علیه وآله
کما تضمنت الروایة السالفة عن الثعلبی وغیره من الاعلام او لان ذلک هو المظنة
لرجوع الناس القهقری الی الجاهلیة الکبری کما یشهد به روایة حارث الفهری
النازل فی حقه سأل سائل بعذاب واقع وروایة حذیفة فی دحراج الدباب
ومعرفة اهل النفاق من الاصحاب والمفتقر الی وعد العصمة العظمی من الله تعالی
ثم قال السید فکانه تعالی قال بلغ ما انزل الیک من الامر الایجابی الفوری
فی تعیین علی للامامة فان لم تفعل واهملت فیه کنت کمن لم یبلغ الکل الی ان قال
ثم انه لما علم ان ذلک الخطب کان صعبا علی النبی حذرا عن اضغان القوم قال
لتوطین النبی وتسلیته و عدم مبالاته منهم والله یعصمک من الناس فقد تم النص
واندفع الاحتمال الذی قصده الشقی الخناس الذی یوسوس فی صدور عوام الناس
انتهی واراد بذلک دفع ما حاول الناصب من التصرف فی معنی الولایة فی حدیث الغدیر
وسیاتیک تفصیله فیما سیأتی من الروایات الدالة علی ولایته وامامته علیه السلام

سوابغ صلواته و تحیاته اکتفاء کنیم درین مقام بذکر روایتی از کتب امامیه تا تأیید کلام
و تفصیل مرام گردد پس میگوییم که در روایت طولانی حذیفه وارد است که فرمود ان الله
امر نبیه فی سنة عشر من مکة الی المدینة ان یحج هو و یحج الناس معه فاوحی الیه بذلک
واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق پس امر کرد
منادیان را که در اهل بلندی و پستی ندا در دادند که آگاه باشید که رسول خدا صلی الله
علیه و آله عزم همت را درین سال بعزیمت حج محکم بسته تا بمردم مناسک حج را تعلیم
فرماید پس سنت نبویه تا آخر زمان جاری باشد پس باقی نماند هیچ یک از آنها که در دایره
اسلام داخل شده بودند مگر آنکه با آنحضرت در همان سال دهم از هجرت در موسم حج
حاضر شد و آنحضرت با همه مردم و ازواج بسفر حج بیرون آمد و آن حج حجة الوداع بود
و چون مناسک حج را ادا فرمود و محدثات و بدعتهای جاهلیت را از اهل مکه دور نمود و داخل مکه
و در آنجا مقیم بود که جبرئیل اول سوره عنکبوت از نزد پروردگار جلیل فرود آمد و گفت
با آنحضرت که بخوان بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان
یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین
صدقوا و لیعلمن الکاذبین ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا
ساء ما یحکمون حاصل معنی آن اینست که آیا گمان می برند مردم که وا گذاشته
خواهند شد بهمین قدر که بگویند که ایمان آوردیم و حال آن باشد که از مایش کرده نشوند
و بتحقیق که آزمایش کرده ایم ما کسانی را که پیشتر از ایشان گذشته اند پس البته
ملاحظه خواهد فرمود حال آنها را در دعوی ایمان دروغ گویند آیا گمان می برند
آنانکه عمل بد می کنند که سبقت خواهند برد بر ما بد است حکمی که می کنند پس رسول خدا

روایت حذیفه بن یمان

فرمود ای جبرئیل چیست آن فتنه پس جبرئیل گفت ای محمد بدرستی که حق تعالی بتو سلام
می‌فرستد و می‌فرماید از برای تو که من نفرستادم پیغمبری پیش از تو مگر آنکه امر نمودم او را بوقت
رسیدن اجل او بآنکه خلیفه بگرداند برامت خود بعد از خود شخصی را که قایم مقام او باشد
و سنن او را زنده دارد پس فرمان برداران او راست گویان و مخالفان او دروغ گویان
می‌باشند در دعوای ایمان و قد دنا یا محمد مصیرک الی ربک و جنته وهو
یامرک ان تنصب لامتک من بعدک علی بن ابی طالب و تعهد الیه فهو
الخلیفة القائم برعیتک و امتک ان اطاعوه و ان عصوه و سیفعلون وهی
الفتنة التی تلوت علیک الآیة فیها و ان الله عز و جل یامرک ان تعلمه
جمیع ما علمک و تستحفظه جمیع ما حفظک و استودعک فانه الامین المؤتمن یا محمد
انی اخترتک من عبادی نبیا و اخترته لک وصیا یعنی قریب رسیده است
یا محمد موت و رجوع تو بسوی پروردگار تو و رفتن تو ببهشت او و او امر می‌فرماید
ترا که نصب نمائی از برای امت خود از بعد خود علی بن ابی طالب را و عهد کنی بسوی او پس اوست
خلیفه بحق قائم می‌شود بامور محتاج الیها برای امت تو خواه اطاعت او کنند و خواه
نافرمانی او نمایند و قریب است که نافرمانی او کنند و همین است فتنه [illegible]
در آیتی که بر تو خواندم و بتحقیق که خدای عز و جل امر می‌فرماید ترا که تعلیم نمائی او را
آنچه تعلیم نموده است بتو و بیاد او دهی جمیع آنچه بیاد تو داده و بتو سپرده همین بدرستی که
اوست امین مؤتمن ای محمد صلی الله علیه و آله بدرستی که من ترا از بندگان خود برگزیدم
از برای نبوت و برگزیدم او را از برای وصایت پس ماند رسول الله صلی الله
علیه و آله مخلا به یومه ذلک و لیلته تا استودعه العلم و الحکمة

اتاه الله ایاها و عرفه ما قال جبرئیل و کان ذلك فی یوم عایشه بنت ابی بکر
فقالت یا رسول الله لقد طال استخلائك بعلی منذ الیوم قال فاعرض عنها
رسول الله صلی الله علیه فقالت لم تعرض عنی یا رسول الله بامر لعله یکون صلاحا
فقال صدقت وایم الله وانه لامر صلاح لمن اسعده بقبوله والایمان به
وقد امرت بدعاء الناس جمیعا وستعلمین ذلك اذا انبئت به فی الناس
پس طلب فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله علی ابن ابی طالب علیه السلام را پس
خلوت کرد با او آن روز و شب ان را و امانت سپرد باو علم و حکمتی را که خداوند عالم باو
عطا فرموده بود و بشناسانید او را آنچه گفته بود جبرئیل و بود این امر در نوبت
عایشه دختر ابی بکر پس گفت عایشه ای رسول خدا صلی الله علیه وآله بدرستی که طول کشید
خلوت تو با علی بن ابی طالب از ابتدای این روز پس روگردانید رسول خدا صلی الله علیه وآله
از عایشه پس عایشه گفت که چرا اعراض میفرمائی از من ای رسول خدا بچیزیکه شاید
که صلاح من در آن باشد پس فرمود که راست گفتی قسم بخدا بدرستی که آن امر صلاح باشد
برای آنکس که بقبول آن سعادت اندوز شود و ایمان آورد بآن و بتحقیق که مامور
شده ام بدعوت همه خلق بطرف آن و زود باشد که بدانی آن را وقتیکه خبر بدهم آن را
درمیانه مردم فقالت یا رسول الله تخبرنی به الآن لاتقدم بالعمل به
والاخذ بما فیه الصلاح عایشه گفت ای رسول خدا همین وقت خبر ده مرا
تا سبقت نمایم در عمل بآن و اخذ بآنچه مصلحت من در آن باشد قال ساخبرك
فاحفظیه واحفظیه خفظك الله فی العاجلة والاجلة جمیعا و کانت لك الفضیلة
والسعة الی الایمان بالله ورسوله وان اذعته و ترکت رعایته ما القیته

البتات منه کفرت بربّك و حبط اجرك و برئت منك ذمّة الله و ذمّة
رسوله و کنت من الخاسرین یعنی فرمود که زود باشد که خبر دهم ترا بآن پیش حفظ کن آن را
تا نقض نکند ترا خدای عزّ و جلّ در دنیا و آخرت هر دو باشد از برای تو فضیلت و سبقت بسبب
ایمان بخدا و برسول خدا و اگر افشای این راز سر کنی و ترک میکنی رعایت آنچه القا میکنم بسوی تو ان
راز کافر میشوی به پروردگار خود و اجر تو محو میشود و ذمّه خدا و رسول او بری میشود از
تو پس گوش دار آن چیزی که میگویم که آن خیانت باشد که عمر پیش ان نقضی وامرنی ربّی ان انصب علیا للناس علما
بزبان کار ان می باشد فقال ان عمری قد انقضی وامرنی ربّی ان انصب علیا للناس علما
واجعله فیهم اماما واستخلفه کما استخلفت الانبیاء من قبل اوصیائها
وانا صائر الی امر ربّی واخذ فیه بامره فلیکن هذا الامر منك تحت سویداء قلبك
الی ان یاذن الله بالقیام فضمنت له ذلك یعنی فرمود بدرستی که عمر من بانقضا رسید
وامر فرموده است مرا پروردگار من که منصوب کنم علی را از برای خلق علم هدایت بگردانم
برای او در میان خلق منصب امامت و استخلاف نمایم او را چنانکه استخلاف میکردند پیغمبران
قبل از من اوصیای خود را و من رجوع مینمایم بسوی امر پروردگار خود و عمل میکنم در ین امر
حسب حکم او پس بعد ازین باید این راز در ته تاریکی دل تو تا آنکه اذن دهد خدای عزّ و جلّ مرا
بافشای آن پس بعد ازین ضامن گردید کتمان آن را وقد اطلع الله نبیّه علی ما یکون منها
فیه من صاحبتها حفصة و ابو کهما فلم تلبثا ان اخبرت حفصة اباها
وکل واحدة منهما اباها فاجتمعا فارسلا الی جماعة الطلقاء والمنافقین
وجراهم بالامر فاقبل بعضهم علی بعض وقالوا ان محمدًا یرید ان یجعل هذا الامر
فی اهل بیته کسنة کسری وقیصر الی آخر الدهر ولا والله ما لکم فی الحیوة من حظ
ان افضی هذا الامر فی علیّ بن ابی طالب ان محمدًا عاملکم علی ظاهرکم وان علیًّا

يعاهد لكم على ما يجن في نفسه منكم فأحسنوا الظن لا تفسكم وقرئ بحال تكون فيه
ودار الكلام فيما بينهم وعاودوا الخطاب وأجالوا الرأي فاتفقوا على أن
بالنبي صلى الله عليه وآله إلا فتك على عقبة هرشى وذلك لما أصبحوا في
في غزاة تبوك فهم في النفر من نبيه صلى الله عليه وآله من القتل الأعيد
والسم على غير وجه بدين بگويد مطلع ساخت خداى تعالى پيغمبر خود را بر نيت ايشان
نبوده خصوص آنكه داشته حسنه ايشان ابن بوده واشاره هست بسوى
آنكه در حين اتفاق ... گذشت كه خبر كرده باشد حضرت رسالت
از نيت خود بر ... شد فرستاد نزد بسوى ... خليفه
ساختن خبر او ... و تحقيقات امر ... شد ... حضرت
آنكه اگر ... آنچه بگوئيد اين امر را در اهلبيت خود را
خاندان خود ... مثل ... قيصر تا آخر ... قسم كنند ايشان
حظى و لطفى در زندگانى دنيا اگر ... اين امر ... ابن ابى طالب
با شما ... اسلام ... كه على ابن ابى طالب ...
با آنچه ... ايشان ... بكنيد ... صلاح ... مثل
... اين فكر ... آنكه ... خود را ...
متفق شدند بر آنكه ناقه آنحضرت را رم دهند در عقبه هرشى و اين مضمون ...
يك مرتبه ديگر اتفاق افتاده در غزوه تبوك هم مثل اين حركت ...
لكن خداى عز و جل شر آنها را از آنحضرت دفع ساخته بود و شر ايشان بر جوه
... خدمت ... قتل و ... اول

فقد كان اجتمع اعداء رسول الله من الطلقاء من قريش و المنافقين
من الانصار و من كان في قلبه مرض الارتداد من العرب في المدينة و من حولها فتعاقدوا
و تحالفوا على ان ينفروا به ناقته و كانوا اربعة عشر رجلا و كان من
عزم رسول الله صلى ان يقيم عليا عليه السلام و ينصبه للناس بالمدينة
اذا قدم و مجتمع شده بودند دشمنان آنحضرت از آنها که از قید بسبب قدر رها
کرده شده بودند از قریش و اهل نفاق از یاران آنحضرت پس با هم عهد و پیمان
نمودند و هم قسم شدند بر این که ناقه آنحضرت را رم دهند و چهارده نفر بودند
و قصد آنحضرت چنان بود که علی بن ابی طالب ع را بمدینه رسیده و بعد نصب کند منصوب
فسار رسول الله صلى الله عليه و آله يومين و ليلتين فلما كان في اليوم الثالث
اتاه جبرئيل باخر سورة الحجر فقال اقرأ و لنسئلنهم اجمعين عما كانوا يعملون
فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشركين انا كفيناك المستهزئين قال و رحل
رسول الله صلى يغذ في السير مسرعا على دخول المدينة لتنصب عليا علما
للناس فلما كانت الليلة الرابعة هبط جبرئيل في آخر الليل فقرأ عليه يا
ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
و الله يعصمك من الناس ان الله لا يهدي القوم الكافرين و هم الذين هموا
برسول الله يعني پس حضرت رسالت مآب دو روز و دو شب راه رفت و در روز سوم
جبرئیل آمد و آخر سوره حجر را آورد و گفت بخوان قول حق عز و جل را که می فرماید که
ما حصل معنی این است هر آینه پرسش میکنیم همه ایشان را از آنچه بعمل می آوردند پس
ظاهر کن آنچه را که مامور بآن و روی بگردان از جماعت مشرکان بدرستیکه ما کفایت کردیم

ای یسرع

تا او دفع نموده ایم شر ایشان را کنند که آن را از تو پس کوچ کرد که تعجیل نمود در سیر بعزم
داخل شدن مدینه منوره تا اینکه چون در مدینه برسد علی را با امامت منصوب سازد و او را
علم هدایت برای مردم قرار دهد پس سحرگاه شب چهارم رسید باز جبرئیل بکلمه دیگر
جلیل آخر شب غره آمد و بخواند بر او آیه یا ایها الرسول بلغ که تفسیرش این است
که ای رسول خدا برسان پیامی را که فرستاده شده بسوی تو از جانب پروردگار تو در باب
علی بن ابی طالب و اگر نمی کنی این کار را پس چنان است که تبلیغ هیچ رسالتی از او نکرده و او
عاصم حافظ تو است از شر خلق بدرستیکه حق تعالی هدایت نمی کند قوم کافران را و ایشان
جماعتی اند که قصد رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده اند فقال صلی الله
علیه و آله اما ترانی یا جبرئیل غدا السیر مجدا فیه لادخل المدینة مخافة
ولایته على الشاهد والغائب فقال جبرئیل ان الله یامرك ان تفرض ولایته
غدا اذا نزلت منزلك فقال رسول الله نعم یا جبرئیل غدا افعل ذلك
ان شاء الله وامر رسول الله بالرحیل من وقته وسار الناس معه حتى نزل
بغدیر خم وصلى بالناس وامرهم ان یجتمعوا الیه ودعا علیا ورفع رسول الله
ید علی الیسرى بیده الیمنى ورفع صوته بالولاء لعلی على الناس اجمعین وفرض
طاعته وامرهم ان لا یختلفوا علیه بعده وخبرهم ان ذلك عن امر الله وقال لهم
الست اولى بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلى یا رسول الله فقال من كنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله ثم امر الناس ان یبایعوه فبایعه الناس جمیعا فلم یتکلم منهم احد
وقد کان ابو بکر و عمر تقدما الى الجحفة فبعث الیهما وردهم فقال لهما النبي

صلى الله عليه وآله يا ابن ابي قحافة ويا عمر بايعا عليا بالولاية من بعدي فقالا
امن الله ورسوله فقال وهل يكون مثل هذا من غير امر الله نعم امر من الله و
رسوله فبايعا ثم انصرفا وسار رسول الله باقي يومه وليلته حتى اذا دنوا
من العقبة تقدمه القوم فتواروا في ثنية العقبة وقد حملوا معهم
دبابا وطرحوا فيها الحصى قال حذيفة فدعاني رسول الله ودعا عمار
بن ياسر وامره ان يسوق ناقته وانا اقودها يعني حضرت رسول خدا فرمود اي
جبرئيل آيا نمي بيني كه بسرعت كوشش تمام بسر برده ام تا به مدينه برسم پيش از ابلاغ بيعت علي بن
ابي طالب بر شاهد و غايب فرض كنم پس گفت جبرئيل با آنحضرت بدرستي كه
خداوند عالم امر فرموده ترا كه فرض كني ولايت او را فردا هرگاه فرود آيي
بمنزل خود پس رسول خدا فرمود البته اي جبرئيل فردا مي كنم اين كار را انشاء الله
و حكم داد جبرئيل از همان وقت روانه شدند هر دو با آنحضرت تا آنكه نازل شد
بمقام غدير خم و نماز گذارد و بجماعت علي بن ابي طالب را بولايت نصب كرد اول
نموده با كه تفصيل اين قصه ذيل حديث غدير خم از احاديث نصوص امامت
آنحضرت بيايد باز گفت سير آنجناب با جماعت اصحاب در بقيه آن روز و شب آن
تا آنكه نزديك رسيد بعقبه هرشي پيش رفتند منافقان و مخفي شدند در پيچهاي
عقبه و برداشته بودند همراه خود دبه هاي چرم و انداخته بودند در آن سنگريزه ها تا صداي
آن در وقت غلطانيدن بلند شود و بترسد آن ناقه آنحضرت و هم خورد
والعياذ بالله آنحضرت بهلاكت رسد حذيفه گويد پس طلبيد مرا آنحضرت و عمار
بن ياسر و حكم داد او كه ناقه او را براند و من از پيش مي كشيدم او را حتى اذا صرنا

في راس العقبة تا والقوم معي دائما ودحرجوا الدباب بين يدي الناقة فمنعت
وكادت تنفر برسول الله فصاح بها النبي ليس عليك باس فانطقها الله
بقول عربي فصيح فقالت يا رسول الله لا ازلت يدا عن مستقرها ولا رجلا
عن موضع رجل وانت على ظهري فتقدم القوم الى الناقة ليدفعوها فاقبلت
انا وعمار نضرب وجوههم بسيوفنا وكانت ليلة مظلمة فزالوا عنا وايسوا مما ظنوا
وقدروا اما آنكه بهنگام رسيدن بسر عقبه بيجان درآمدند منافقان از پشت سر ما
وغلطانيدند دبه ها را درميان پاهاى ناقه پس خشت كرد و نزديك بود كه رم كند
و آسيبى بانحضرت برسد پس فرياد كرد رسول خدا بناقه كه نيست بر تو حرجى پس
گويا كرد او را حق سبحانه تعالى بقول عربى فصيح پس عرض كرد قسم بخدا اى رسول خدا
از جا نمى جنبانم دستى را از جاى آن نه پائى از مقام آن تا وقتى كه تو بر پشت منى
پس هجوم آوردند بطرف ناقه تا او را بدستهاى خود از جايش دفع كنند پس من و عمار
در آن شب تاريك بشمشيرها بر روهاشان زديم پس پس پا شدند و مايوس گرديدند از آنچه
مترقب آن بودند فقلت يا رسول الله من هؤلاء القوم الذين يريدون ما ترى
فقال يا حذيفة هؤلاء المنافقون في الدنيا والآخرة فقلت الا نبعث اليهم
يا رسول الله رهطا فياتوا برؤسهم فقال ان الله امرني ان اعرض عنهم واكره ان
يقول الناس انه دعا اناسا من قومه واصحابه الى دينه فاستجابوا له فقاتل بهم
ظهر على عدوه ثم اقبل اليهم فقتلهم ولكن دعهم يا حذيفة فان الله لهم
بالمرصاد وسيمهلهم قليلا ثم يضطرهم الى عذاب غليظ فقلت من هؤلاء
المنافقون يا رسول الله من المهاجرين ام من الانصار فسماهم رجلا رجلا

رجلا حتى فرغ عنهم فقد كان فيهم اناس كنت كارهًا ان يكونوا فيهم فامسكت
عند ذلك پس عرض کردم یا رسول الله کیانند این قوم که چنین اراده فاسد
در دلها دارند پس فرمود که ای حذیفه اینها منافقان اند در دنیا و عقبی
عرض کردم که چرا نمیفرستی بسوی آنها جماعتی را که سرهای ایشان را بتو بیارند
پس ارشاد فرمود که خدای تعالی مرا امر فرموده است که اعراض کنم از اینها و ابا
دارم از آنکه مردم بگویند که فلانی دعوت نمود از قوم خود جمعی را بطرف دین خود
پس آنها اجابت نمودند دعوت او را پس آنها را با خود شریک ساخته بدعوی
و جنگ دشمنان چون غالب شد بر آنها بعد بر سر ایشان آمد و بکشت آنها را لکن
بگذار ای حذیفه آنها را بحال ایشان پس حق تعالی در کمین انتظار ایشانست و زود باشد که بعد
اندکی مهلت دادن بسوی عذاب سخت بگرداند آنها را پس عرض کردم که این منافقان کیانند
از مهاجرین یا از انصار پس نام بنام مرا خبر داد تا آنکه باخر آنها رسید و بعض
که بودند در آنها جمعی که کراهت داشتم از آنکه اینها داخل باشند در آن جماعت پس حیا نمودم
آنحضرت صلعم از تصریح بنام آنها فرموده لب بخود ماندم و سکوت کردم فقال رسول الله
یا حذیفه کانك شاك فی بعض من سمیت لك ارفع راسك الیهم
فرفعت طرفی الی القوم وهم وقوف علی الثنیة فبرقت برقة فاضاءت
جمیع ما حولنا و ثبتت حتی خلتها شمسا طالعة فنظرت والله
الی القوم فعرفتهم رجلا رجلا فاذا هم كما قال رسول الله عدد القوم
اربعة عشر تسعة من قریش و خمسة من سائر الناس فقال الفتی
سمهم لنا رحمك الله فقال حذیفة والله ابو بكر و عمر و عثمان و طلحة

وعبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدة بن الجراح و معویة بن ابی سفیان
وعمرو بن العاص هؤلاء من قریش واما الخمسة الاخر ابو موسی الاشعری و المغیرة
بن شعبة الثقفی واوس بن الحدثان البصری وابو هریرة وابو طلحة الانصاری
قال حذیفة ثم انحدرنا من العقبة وقد طلع الفجر فنزل رسول الله
فتوضأ وانتظر اصحابه فانحدروا من العقبة واجتمعوا ورأیت القوم
باجمعهم وقد دخلوا مع الناس و صلوا خلف رسول الله پس آنحضرت بعلم
حال قلبم شناخت و فرمود ای حذیفه گویا تو شک داری در بعض این اشخاص که
نام آنها بتو گفتم سر خود را بلند ساز بسوی آنها تا به بینی پس نظر خود را بسوی آنها
بلند کردم و آنها بالای ثنیه ایستاده بودند پس برقی درخشید پس همه اطراف ما
روشن گردید و آن روشنی مکث نمود تا آنکه گمان کردم که آفتاب طلوع
کرده است پس قسم بخدا که دیدم آنها را و یک یک را شناختم چنانکه آنحضرت ارشاد کرده بود
یافتم که چهارده نفر اند نه از قریش و پنج از دیگران پس جوانی انصاری که در صدد
دریافت حال بخدمت حذیفه حاضر شده بود گفت که نام آنها را بمن بشمار و رحمت کند
خدا بر تو پس حذیفه فرمود قسم بخدا آنها بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن
و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معویه بن ابی سفیان و عمرو بن عاص
از قریشیان و اما پنج نفر دیگر پس بعد ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه ثقفی و اوس
بن الحدثان بصری و ابو هریره و ابو طلحه انصاری حذیفه میفرماید که بعد از این
فرود آمدیم از عقبه در حالی که فجر طلوع کرده بود پس فرود آمد رسول خدا پس
وضو کرد و انتظار اصحاب خود نمود پس فرود آمدند آنها از عقبه و مجتمع گردیدند

و دیدم همه شان را که رجاعت در آمدند و با مردم نگریستند سر آنحضرت بنماز مشغول شدند
فلما انصرف من صلوته التفت فنظر الی ابی بکر و عمر و ابی عبیدة یتناجون
فامر منادیا ینادی فی الناس لا یجتمع ثلثة نفر من الناس یتناجون فیما بینهم
بسر فارتحل رسول الله بالناس من منزل عقبه یعنی پس هرگاه از نماز فارغ شد
التفت شد بسوی ابوبکر و عمر و ابوعبیده دید که با هم مخفی مشورت می کنند پس حکم نمود
منادی را که در میان مردم ندا در دهد که سه کس با هم فراهم نشوید برای شوره و کوچ
فرمود از منزل عقبه **اقول** در تتمه روایت کیفیت تقاعد و تحالف منافقین
و متعصبین علی بن ابی طالب ع بر نکث بیعت علی بن ابی طالب ع و نوشتن صحیفه
ملعونه بتفصیل مذکور است ما بجهت اختصار بر همین قدر اقتصار نمودیم و علی
بن ابراهیم قمی در تفسیر خود در ذیل کریمه یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا
کلمة الکفر و کفروا بعد اسلامهم و هموا بما لم ینالوا فرموده است نزلت
فی الذین تحالفوا فی الکعبة ان لا یردوا هذا الامر فی بنی هاشم فهی کلمة
الکفر ثم قعدوا لرسول الله ص فی العقبة و هموا بقتله و هو قوله و هموا
بما لم ینالوا یعنی نازل شد این آیه در حق کسانی که تحالف نموده بودند در کعبه
بر این معنی که بر نگردانند امر خلافت را به بنی هاشم پس همین بود کلمه کفر معنوی
بعد از آن در کمین نشستند برای رسول خدا در عقبه و خواستند که او را بقتل
رسانند و نتوانستند و هو قوله و هموا بما لم ینالوا و عیاشی از حضرت
صادق علیه السلام قبل این روایت کرده حیث یروی عن الصادق ع انه لما
قال النبی ص ما قال فی غدیر خم و صاروا بالاخبیة مر المقداد بجماعة

منهم يقولون اذا دنا موته وفنيت ايامه وحضر اجله اراد ان يولّينا
من بعده اماما والله ليعلمن قال فمضى المقداد واخبر النبي صلعم فقال
الصلوة جامعة قال فقالوا قد رمانا المقداد فقوموا نحلف عليه
قال فجاؤوا حتى جثوا بين يديه فقالوا بآبائنا وامهاتنا يا رسول الله
والذي بعثك بالحق والذي كرّمك بالنبوة ما قلنا ما بلغك فنزل
عليهم هذه الآية يعني روايت نموده از حضرت صادق عليه السلام آنكه
هرگاه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود آنچه را فرمود در غدير خم بعضى
بخيمه هاى خود رفتند مقداد را گذر افتاد بجمعى از آنها كه مى گفتند وقتى كه
آنحضرت قريب بمرگ رسيده و ايام زندگانى او فانى گرديده اجلش در رسيده
خواسته است كه بر ما حاكم و امام گرداند بعد خود علي بن ابي طالب را بخدا قسم
كه خواهد دانست كه چه مى شود انجام اين كار پس رفت مقداد و پيغمبر خدا را
از مقوله شان خبر داد پس فرمود كه الصلوة جامعة پس با همديگر گفتند كه تهمت
زده است بر ما مقداد برخيزيد و بيائيد تا قسم بخوريم بر انكار پس متعهد شدند
بر اين آمده نشستند پيش روى آنحضرت و عرض كردند كه پدران ما و مادران ما
بر تو فدا شوند قسم ميخوريم بهمان خدائى كه ترا بحق مبعوث كرده و ترا به نبوت
گرامى داشته هرگز نگفته ايم چيزى را كه شنيده پس نخواند بر آنها يحلفون بالله
ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر الآية و مضمون اين روايت روايات
ديگر نيز وارد است و اهل سنت اين قصه را باين عنوان ذكر كرده اند بلكه تشنيعا
نزول اين آيه با جراى عقبه را در وقت مراجعت از غزوه تبوك نوشته اند

چنانکه بیضاوی در تفسیر خود نوشته وهمّوا بما لم ینالوا من قتل الرسول علیه الصلوة
والسلام وهو ان خمسة عشر منهم توافقوا عند رجعه من تبوک ان
یدفعوا عن راحلته الی الوادی اذا تسنم العقبة باللیل فاخذ عمار بن یاسر
بخطام راحلته یقودها وحذیفة خلفها یسوقها فبیناهما کذلک
اذ سمع حذیفة بوقع اخفاف الابل وقعقعة السلاح فقال الیکم الیکم
یا اعداء الله فهربوا او باخراجه واخراج المومنین من المدینة او بان
یتوجوا عبد الله بن ابی وان لم یرض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
یعنی قصد کردند چیزی را که نرسیدند بآن از قتل رسول خدا و آن چنین بود که
پانزده نفر از آنها موافقت کردند با همدیگر وقت بازگشت از غزوه تبوک
بر آنکه بیندازند آنحضرت را از مرکوب آنحضرت بطرف وادی ناله وقتی که برآید
بر بلندی عقبه بوقت شب پس گرفت عمار بن یاسر مهار مرکوب آنحضرت را
ومی کشید آنرا و حذیفه از پشت سر میراند او را پس درین حال ناگهان حذیفه بشنید
صدای قدمهای شتران و آواز برهم خوردن اسلحه پس فرمود آنحضرت بگریزید
بگریزید دشمنان خدا را پس گریختند یا قصد کردند بیرون کردن آنحضرت و مومنین را
از مدینه یا آنکه سرگروه سازند عبد الله بن ابی را اگرچه راضی نباشند بآن
رسول خدا صلی الله علیه وآله و عطاء الله الملقب بجمال حسینی که از محدثین
مسلم الثبوت اهل سنت است در کتاب روضة الاحباب در وقایع سال نهم از
هجرت نبوی صلعم در ذیل معجزاتی که در باب آیات غزوه تبوک بظهور پیوسته
می گوید که شبی در اثنای مراجعت عقبه پیش آمد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم

منادی را فرمود تا ندا کند که هیچ کس به بن عقبه بالا نرود تا زمانی که رسول خدا صلی الله
علیه و آله ازین عقبه بگذرد پس آنحضرت با حذیفه بن الیمان و عمار بن یاسر رضی الله عنهما
برآمدند حذیفه مهار شتر حضرت گرفته بود و می‌کشید و عمار از عقب می‌راند
حذیفه گوید ناگاه فی الحال دوازده سوار و بروایتی چهارده سوار دیدم ملثم و متوجه شدند
و آنحضرت را از آن حال تنبیه کردم بانگی بر ایشان زد همه پا بگریختند و بروایتی آنکه
عمار پیش رفت و بروی شتران ایشان بزد و بعد از آن فرمود شناختید این قوم را
گفتم نی یا رسول الله روی خود را بسته بودند فرمود اینها جماعت منافقانند تا روز
قیامت منافق خواهند بود هیچ میدانید که چه کار در خاطر داشتند گفتیم نه
فرمود میخواستند که درین عقبه مزاحم من شوند و شتر مرا رم دهند تا من بیفتم و مرا
بقتل آرند گفتم یا رسول الله پس چرا نمیفرستی بعشیره و قبیله هر یک تا آن قوم
سرهای ایشان را بریده نزد تو فرستند فرمود که خوشم نمی‌آید که مردم عرب گویند که محمد
بر رفاقت قومی با دشمنان خود لشکر مقاتله نمود تا بر ایشان ظفر یافت انجا آن قوم را
بقتل آورد بعد از ان فرمود بار خدایا اینها را بزحمت دبیله گرفتار کن گفتیم یا رسول الله
زحمت دبیله چه زحمتست فرمود شعله آتش ست که در دل اینها واقع شود و بکشد ایشان را
انگاه نامهای ایشان و نامهای پدران ایشان را بحذیفه و عمار گفت و امر فرمود
ایشانرا از مردم پوشیده دارند و آن قوم را رسوا نسازند بیهقی بدین
نزدیک بهمین سخن آن قصه انچه مسلم روایت کرده از طریق ابو الطفیل که گفت
میان مردی از اهل عقبه و میان حذیفه بن الیمان گفتگوی واقع شد آن مرد گفت
سوگند میدهم ترا [illegible] بحذیفه [illegible] مجلس گفتند

ای حذیفه بگوی چون ترا سوگند میدهد گفت مارا خبر داده که ایشان چهارده کس بوده اند
اگر تو از جملهٔ آنها بوده پانزده نفر بوده شدند با سوگند میخورم بخدا که دوازده کس
از ایشان دشمن خدا و رسول اند در دنیا و روز قیامت و سه کس از جملهٔ آن عذر
نمودند که ما این ندای آنحضرت بسمع نرسیده و ازانچه آنجماعت منافق کرده بودند
خبر نداشتیم پیغمبر علیه السلام ایشان را در نظر خود معذور داشته و ایضاً مسلم از طریق عمار
بن یاسر روایت می کند گفت حذیفه مرا خبردار گردانید که حضرت فرمود در میان
اصحاب من دوازده منافق اند که روی جنت نخواهند دید و بوی آن نخواهند یافت
تا زمانی که شتر در سوراخ سوزن در رود و هشت کس از ایشان بزحمت دبیله گرفتار
خواهند شد شعله از آتش در میان شانهای ایشان ظاهر شده و از سینهای
ایشان سر برزند این بود اصحاب رسول صلی الله علیه وآله ورضی الله عنهم وازین
حذیفه را گفتند صاحب السر الذی لا یعلمه غیره و حضرت گاهی در فضائل
اصحاب بیان فرموده گفتی اعلمهم بشان المنافقین حذیفة انتهی کلام
پس این همه اگرچه مشتمل بر حکایت عقبه بر نحوی که در روایات ما وارد است نیست
لکن با روایت ما از حال منافقین و شناختن حذیفه آنها را با علام نبوی مشترک است
پس ظهور حرکات قبیحه از آنها در وقت مراجعت از سفر حجة الوداع چنانکه
در روایات ما وارد است مستبعد نباشد ملا معین در سیر خود که مسمی بمعارج النبوة
بعد ذکر این قصه گفته است روایت است که هر چند گاه عمر رضی الله عنه پیش حذیفه
می آمد و او را سوگند میداد که در آن وقت که حضرت نزد تو ذکر منافقان نمود
عمر را در آن میان ذکر نکرده بعد ذکر این روایت نوشته است در رسالهٔ شیخ احمد

آورده است که عمر وار مردی باید که اول من صافح الرب عمر می شود و نسبت بر خانه
حذیفه می آید و هل ذکرنی رسول الله صلعم مع المنافقین می گوید انتهی این کفر شنیع
بیگانه وار از طریقه اسلام بقول خود اول من صافحه الرب عمر دلالت بر تجسیم وارد
فخر بفضیلت عمریه حی نماید و حال آنکه تجسم او تعالی محال است معاذ الله با عتقاد ایشان است
و نفاق عمر از خبر شک در صلح حدیبیه ظاهر و پرسیدن او قرینه بر ریبه قلب و نفاق
دیرینه او و از ینجاست که جواب براءت از ین عیب برای او بلا ریب از حذیفه حاصل نشده
والا لذکره الشیخ کما ذکر سواله لاظهار الفضله عند مریدیه من اهل نحلة
و من تفحص احواله و تتبع مقاله وجد لوائح النفاق فی لحجات لسانه
و فلتات بیانه و لقد ابرز الله ما هدم به امر صلاته و قلع اس
بنیانه اصلیه الله شد عذاب نیرانه چهارم آیه کریمه یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و ظاهر است که صادقین علی الاطلاق
بر غیر معصومین علیهم السلام صادق نمی آید چه تکلم باخبار غیر مطابق به مطلقا حکم
علی الاطلاق نمی شود بعد استغفاره این حرام از کلام ملک علام اظهر معانی آیت است
درین مقام بنا بر قول اکثر مفسرین اهل اسلام از خاص و عام مولانا الطبرسی
در مجمع البیان می فرماید ثم خاطب الله سبحانه المؤمنین المصدقین
بامر الله المقرین بنبوة نبیه صلی الله علیه و آله فقال یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله ای اتقوا معاصی الله واجتنبوها و کونوا علی مذهب
من یستعمل الصدق فی اقواله و افعاله و صاحبوهم و رافقوهم کقولک
انا مع فلان فی هذه المسئلة ای اقتدی به و قد وصف الله الصادقین

فی سورة البقرة بقوله ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر الى قوله
اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون نموده است كه تفصیل این معنی در كلام
مولانا المجلسی ره نقلا عن شیخنا المفید رحمه الله بیاید كه بغیر ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین دیگری مصداق این صفات جلیله و مطاع و واجب الاتباع نمی تواند بود
و زمخشری در تفسیر كشاف در ذیل این آیه مقدما علی الاحتمالات الآخر می گوید هم الذین
صدقوا فی دین الله نیة وقولا وعملا و بیضاوی گفته فی ایمانهم و عهودهم
او فی دین الله نیة وقولا وعملا و ظاهر است كه صدق در نیات و قصود
و در اقوال و اعمال بحقیقت رب معبود بجمیع جهات مساوق عصمت است پس این قول قابل
من حیث الانتهاء دلالت بر وجوب متابعت با اهل عصمت و وجود ایشان در هر زمان از
و بالاتفاق معصومی نیست بجز علی بن ابی طالب و آل اطهار او و از اینجاست كه در تفسیر
صافی از حضرت امام محمد باقر آورده اینما اعنی و در مجمع البیان از آنحضرت
نقل است قال مع آل محمد و میرزا محمد مشهدی در تفسیر ... شده و اخرج
ابن مردویه و عبد الرزاق الرسعنی عن ابن عباس فی قوله تعالی كونوا مع
الصادقین مع علی و علی بن ابراهیم قمی علیه الرحمة گفته هم الائمة علیهم السلام
و در كتاب اكمال الدین از حضرت امیر المؤمنین ع روایت كرده كه آنحضرت در مجمع
مهاجرین و انصار در هنگام خلافت عثمان فرمود سوال می كنم از شما بخدای عز و جل
آیا میدانید كه هرگاه این آیه نازل شد سلمان عرض كرد یا رسول الله ص این آیه
عام است یا خاص فرمود اما آنكه مامورند پس عامه مؤمنین اند كه امر كرده شده اند
باتباع و اما صادقون پس مخصوص است به برادرم علی بن ابی طالب ع و اوصیاء

من بعد از من تا روز قيامت و هذا هو الحق الصريح الذي قال به اصحاب حلو
وشيعته روى مولانا الطبرسى في المجمع عن الكلبى عن ابن عباس قال
كونوا مع الصادقين مع على واصحابه وابن حجر در صواعق محرقه خود
در ذيل آيه واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا از ثعلبى از حضرت صادق
عليه السلام روايت كرده كه آنجناب فرمود نحن حبل الله الذى قال الله تعالى
واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا بعد آن گفته وكان جده زين العابدين
اذا تلى قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين
يقول دعاء طويلا يشتمل على طلب اللحوق بدرجة الصادقين والدرجات العلية
وعلى وصف المحن الخبر از اين روايت بر مى آيد كه صادقين بمعنى صادقين حال است متين
در نظر اهل انصاف كالنور على شاهق الطور زيرا كه مستثنين گرديد پيغمبر بحكم دين
ومصداق صادقين كه در مرتبه شان در رفعت جلالت بمثابه بود كه زين العابدين
وسيد الساجدين در وقت تلاوت آيه كريمه دائماً از درگاه حضرت كبريائى اين را
آرزو نمود مگر اهل بيت طاهرين كه تمسك بدامان ايشان چنانكه بمفاد حديث متفق عليه
فريقين اعنى حديث ثقلين ثابت است بموجب آيه نيز متحتم واعتصام بحبلهم وكون معهم مامور به
وركوب سفينه ايشان لازم ديگرى نمى تواند بود و توهم نشود كه بمفاد تفسير مذكور آيه
بحسب مورد آيه باهم منافاتى دارد زيرا كه از حديث اول مفهوم مى شود كه ايشان
بالفعل چنين بوده اند و از حديث ثانى معلوم مى شود كه در آرزوى وصول
بمرتبه صادقين مى بوده اند فان هذا من التواضع عند خالقهم وليس هذا
بمنزله پيغمبر آخر الزمان كه افضل پيغمبران بوده همواره دعا مى كرد اللهم اجعلنى

برای خود سوال میسر شود و میسر شود که وسیله از درجات من است پس هرگاه از خدای حق جل
حاجتی را بطلبید برای من درجه وسیله را از خدا سوال نمائید پس مراد از کون مع الصادقین
ملازمت ائمه معصومین علیهم السلام است و لهذا فخر رازی باین معنی متنبه گشته اجتهاد فی مقابلة
النصوص حمل نموده است آیه کریمه را بر اجماع و هو حمل باطل بالاجماع و لیس علیه
دلیل یفید القطع و لا الاقناع بل هو توجیه رکیک لا یستغرب
عن امثاله من اهل التشکیک و تفصیل کلام درین مقام چنانکه جناب مولانا المجلسی رح
در حق الیقین بعد ذکر این آیه فرموده بدین منوال است که معنی این آیه این است که ای
گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان چه راست گویان
در همه چیز خصوصاً در دعوی ایمان با گفتار و کردار و ظاهر است که مراد از بودن
با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه آنکه ببدن و جسد
با ایشان باشند زیرا که این محال است و بیفائده و معنی امامت همین است
و چون خطابهای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانها است
باتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادقی موجود باشد که امت مأمور باشند
و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر یک است که بود
متابعت او واجب باشد و این باتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و
اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس باید که در هر زمان معصومی باشد که متابعت
ایشان واجب باشد و باتفاق غیر از حضرت رسول خدا و دوازده امام صلوات الله علیهم معصومی
نیست پس حضرت بنسبت ایشان امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سید و طاهر تفسیر بجعفر
و ثعلبی تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و لیس بالا

الآیة الرابعة

که مراد از صادقین علی بن ابی طالب علیه السلام است و از ابراهیم بن محمد ثقفی و غیر او منقول است که
شرف النبی از اصمعی بسند او از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صادقین
محمد و علی است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که ما صادقانیم
که حضرت آنحضرت ایم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صادقان آل محمد اند
علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده که مراد بصادقین آنهانند که خدای تعالی
در شان ایشان فرموده من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا یعنی از جمله مؤمنان مردانی چند هستند
که راست گفته اند آنها که با خدا عهد و پیمان بر آن بسته بودند که با رسول الله ثابت قدم
بوده اند و با دشمنان دین قتال کنند و نگریزند تا کشته شوند و در متابعت آنحضرت بذل جان کنند
پس بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت می کشند
و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث خاصه و عامه
وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت علیهم السلام نازل شده است و مراد حمزه
و جعفر و امیر المؤمنین علیه السلام اند که عهد کرده بودند که تا کشته شوند دست از یاری
حضرت رسول برندارند وفا باین عهد کردند آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند
و آنکه انتظار شهادت می کشید امیر المؤمنین علیه السلام بود و از جنگ نگریخت
مانند ابو بکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین خدا نکردند مثل ایشان
و مورد اکثر اسباب نزول آن را از طرق عامه روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین فرمود که منم آنکه
انتظار شهادت می کشم و تبدیل نکردم تبدیل کردنی اقول از این روایات و بعضی مقام
استفاده میشود بسبب معنی دیگر از برای این آیه کریمه غیر معنی اول که در صدد اثبات آن بوده ایم

وبنای استدلال بر آن نموده و این هم اگرچه دلالت بر فضیلت عترت طاهره و مذمت
منافقین صحابه دارد کما هو صریح منطوق آیه و من المؤمنین رجال صدقوا الآیه
لکن قول صحیح نیست بظاهر آیه کونوا مع الصادقین از اینجاست که مولانا الطبرسی
در مجمع البیان بعد ذکر کلام سابقش فرموده وقیل المراد بالصادقین هم الذین
ذکرهم الله فی کتابه فی قوله رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم
من قضی نحبه یعنی حمزه بن عبد المطلب و جعفر بن ابی طالب و منهم من ینتظر
یعنی علی بن ابی طالب ع و ظاهر سیاق این کلام چنانکه می بینی تضعیف و تمریض این
قول است و وجهش ظاهر است لانه تخصیص للصدق بغیر مخصص فی المقام و لا وجه
صارف عنه فی الکلام و ظاهر در حمل این تفسیر خامه است چنانکه زمخشری بعد
احتمال راجح که در آیه است بر معنی نیست و قول محتمل گفته است والذین
صدقوا فی ایمانهم و معاهدتهم لله و رسوله علی الطاعة من قوله
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الآیه و بمعاونی بالثقلین احتمال
متقدم نیز گفته است کونوا صادقین فی ایمانهم و عهودهم او فی دین الله
نیةً و قولاً و عملاً گویا وجه ذکر آخوند مجلسی علیه الرحمه این روایت آنست که بر
تقدیر فضیلت آنحضرت از آیه کریمه اصح ذم ثلثه بر مکنان لا یخفی بل سنت
از سعید بن جبیر در تفسیر این آیه بقوله مع ابی بکر و عمر و قول سدی مع کعب
بن مالک غلط مع شئ ذهنا محض افترای بحت بوده باشد چه ایشان را وقتا
بعد وقت عن بهود والا لم یغفر و اقوال الصحیحة لم یترکوا الرسول الحبیب فی اللقاء
من الکفار لکن له عدم صنیعه الا ینا فی استدلال بمیتنا بما ینافی التفسیر

چنانکه دعوی بین الاطلاق آیه کریمه است مع ظهور ان الامر المتابعة والکون مع علی الاطلاق لا یستقیم الا بالاضافة الی الصادق فی جمیع الاقوال والافعال المساوق للمعصوم المحفوظ فی کل الاحوال من بعد جناب آخوند صلی الله درجاته فی الجنان میفرماید که من در استدلال درین آیه نقل میکنم برای تشیید این مدعا یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعاظم علمای خاصه اول آنکه فخر رازی که امام سنیان است در تفسیر کبیرش گفته که حق تعالی درین آیه امر کرده است مؤمنان را که با صادقان باشند پس باید که صادقان در هر زمان موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروط بوجود آن چیز پس ناچار است که در هر زمان صادقان موجود باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص بزمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابهای قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت و ایضاً لفظ آیه شامل جمیع اوقات است و تخصیص ببعضی از منه که از آنها معلوم نیست موجب تعطیل حکم آیه است دوم آیضاً حق تعالی اول امر کرده است ایشان را بتقوی و این امر شامل هر کسی است که تواند بود که متقی نباشد و خطا بر او جایز باشد پس آیه کریمه دلالت میکند بر اینکه هر که جایز الخطاست واجب است که پیروی کند کسی که عصمت او از خطا واجب است و آنها اند که حکم کرده است خدا بآنکه صادق اند و ترتب حکم دریناها دلالت کند بر آنکه از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند صادقانرا که مانع باشد از خطای او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما می گوئیم که معصوم جمیع امت است و شیعه میگویند که یک شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل است

که اگر چنین بود بایست که ما بشناسیم که آن شخص کیست تا متابعت او کنیم و چون که
نمی‌شناسیم چنین کسی را در میان امت چگونه اطاعت کنیم تا این جا ترجمه کلام آن
پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر دست و زبان او جاری کرده بعد از
اتمام دلیل با نهایت اتفاق چنین جواب سنی گفته که عصبیت و عناد خود را
بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر چه بر هیچ عاقل ضعف این جواب پوشیده نیست
اما از برای توضیح بچند وجه جواب می گوئیم اول آنکه هرگاه تصریح کرده که در
هر زمان احتیاج بمعصوم است از برای تحفظ از خطا هیچ عاقل تجویز میکند که در این
اعصار که ملت حضرت رسالت مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته است احدی را ممکن باشد
که علم باقوال جمیع علما امت بهم رساند که هیچکس در این مسئله خطا و مخالفت نکرده است
خصوصا با این تشتت آرا و اهوا که در میان امت بهم رسیده با همین فاضل که ذکر شد خود
می‌گوید که تبحر او از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در ده مسئله مذهب ابا حنیفه را داند
چه جای سائر فرق و اگر فرض محال همه را به بیند و از همه بشنود از کجا معلوم میشود
که اعتقاد واقعی خود را باو گفته اند گاه باشد که تقیه کرده باشد چنانکه در مذهب
امامیه جائز است و ایضا از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن برین مذهب
باقی مانده اند و این نیز بنابر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع اقول والرجوع
الی قول اهل الحل والعقد کما صنعوا فی غیر هذا المقام مع انه غیر معول
علیه فی المقام لا یجدی نفعا لتشعب فرق الاسلام وقل ما اتفق اتفاق
المسلمین فی غیر ضروریات الدین باز جناب اخوند علیه الرحمه در آخر بحث
فرموده اگر گویند وجوبی که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید

جواب بگوئیم که ایشان اجماع را باعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر دو نفر
اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد نفر اتفاق کنند
که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانکه بر یک خطا
و غلط جائز است بر مجموع نیز جائز است و حکم بدخول معصوم علیه السلام در اقوال
علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام قریب آن ممکن است که از برای ایشان
حاصل شده باشد و این مسأله محل تحقیق این سخن نیست اقول تمام در اجماع تحقیقی است
علی حده و انشاء الله بمقام رد قول عامه در اثبات خلافت شیخین باجماع تفصیل خواهد آمد
ولکن عمده درین مقام کلام است در اراده اجماع از صادقین که امام المشککین اختراع
را ابداع نموده و لا یخفی رکاکته کما قیل رکاکت این تاویل ظاهر است چه از صادقین
و اولو الامر اجماع خواستن از قبیل آسمان گفتن و ریسمان خواستن است چنانکه پوشیده نیست
بر ذوق سلیم ارباب محاوره و نیاز جناب آخوند علیه الرحمه سیفر باید و دوم تقریر تسلیم
که چنین اجماعی ممکن است و علم بتحقق آن بهم می تواند رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود
پس رفع خطا بالکلیه کی می شود اقول تفصیل این اجمال آنکه چنانکه فخر رازی خود
گفته است که آیه باطلاقها شامل جمیع ازمنه است همچنین میگوئیم که آیه باطلاقها
شامل جمیع احکام و جمیع احوال است و ظاهر است که کسانی که مامور بتقوی شده‌اند
جائز الخطا اند پس باید که در هر حال و هر چیز پیروی کنند صادقی را که خطا از او روا نباشد
و اجماع که فرضی است نادر الوقوع از رجوع بمعصوم مغنی نمی تواند بود و پس آن صادقی
که در هر امر از موارد اجماع و مواقع نزاع مرجع تواند بود نخواهد بود مگر شخص معصوم
که مطاع و واجب الاتباع باشد کما قالت به الامامیه نه اجماع کما قال به امام المشککین

المتخلف عن العترة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین باز اخوند علیه الرحمه میفرماید
سوم آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آن آنست که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین اند
و از این جا ظاهر میشود که غیر یکدیگر اند یعنی باهم جدا نیست و از این معلوم شد که غیر
صادقین مامور باطاعت صادقین اند پس جمیع امت چگونه صادقین خواهند بود و
این تفسیر صادقین باجماع امت سزاوار نباشد لامتناع اتحاد المطیع والمطاع
با آنکه اراده اجماع از این آیه خلاف اجماع فریقین است فیکون الاجماع بنفسه
مبطلا لارادة الاجماع توضیح این مقال آنکه زمخشری در کشاف چند قول
ذکر کرده اول آنکه مراد از صادقین کسانی هستند که راستی نموده در دین خدا از روی
نیت و از جهت قول از حیثیت عمل دوم آنکه مراد آنانند که وفا نمودند بآنچه
عهد کردند به پروردگار خود سوم آنکه مراد آن سه کس اند که توبه نمودند ای
کونوا مثل هؤلاء فی صدقهم وثباتهم چهارم آنکه از ابن عباس نقل کرده که
خطاب کونوا بسوی مؤمنین اهل کتاب است ای کونوا من اهل المهاجرین والانصار
واصدقوا مثل صدقهم پنجم آنکه این آیه خطاب است بآنانکه تخلف نمودند از غزوه
تبوک از طلقا ششم آنکه از ابن مسعود نقل کرده که مراد آنست که روا نیست دروغ
در جد و در هزل و نه آنکه وعده کند کسی اطفال خود را بچیزی بعد وفا نکند بآن
و سند آورده باین آیه و گفت فهل فیها من رخصة و قریب بآنست آنکه فخر رازی
نموده رازی در صدر کلام خود در تفسیر این آیه گفته ای اتقوا الله فی مخالفة امر
الرسول وکونوا مع الصادقین یعنی مع النبی واصحابه فی غزواته ولا تکونوا
متخلفین در تفسیر در منثور و غیر آن از ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ روایه

از نافع روایت کرده اند انها نزلت فی الثلثة الذین خلفوا فی تبوک وقیل هم
کونوا مع محمد واصحابه وعن کعب بن مالک فینا نزلت وعن ابن المنذر وابن ابی حاتم
وابن مردویه عن ابن عمر قال هو محمد صلعم واصحابه وعن سعید بن جبیر
مع ابی بکر وعمر وعن الضحاک مع علی بن ابی طالب ع وعن ابی جعفر مع
علی بن ابی طالب ع وعن ابی الشیخ والسدی قال کونوا مع کعب بن مالک ومرارة
بن ربیعة وهلال بن امیة الذین تخلفوا عن تبوک قال بعض الافاضل وانچه
این بزرگوار اختراع کرده از احدی منقول نشده ومتوهم نشود که قولش مساوق تفسیر کونوا
مع محمد واصحابه باشد چه لفظ اصحاب عام وتفسیر صادقین بحضرت رسالت واصحاب او
خاص چنانکه آنفا در ذیل بیان معنی آیه اطیعوا الله گذشت خود مفسری ایه بتفسیر
ورای اقوال مفسرین باشد تخالفی دارد واگر اعتنا بخلاف اجماع که لازم هم ببلا آن است نمی نماید
وبار خود از بیان جنبه ممنوع کار بند شده بلکه مستعمل تخلیه امر مستحق بی ساخته ودرین
روایات اگر منصف غور کند تفسیر کونوا مع الصادقین مخاطب معلوم نیست که کیست
سیمی تفصیله وخطاب متخلفین از غزوه تبوک که بکردار خود نادم وبآن بشدت توبه
کرده بودند بمنزله تحصیل حاصل باقی ماند تفسیر کونوا مع ابی بکر وعمر وتفسیر کونوا مع
علی ع اول روایت شاذه طائفه سنیه است که بآن متفرد وبوضع آن متهم اند واکثرشان
اعتنا بآن نکرده اند پس بجهت اتفاق فریقین که تخصیص روایت از ابو جعفر علیه السلام
مسلم الطرفین است واختلاف بقرینه که در حق امیر المومنین دارای اختلاق منتفی تفسیر
متعین است بآن جناب مولانا المجلسی میفرماید چهارم آنکه در نفی مذهب شیعه گفته
که اگر مراد معصوم بایست که ما بدانیم که کیست مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسالت

باطل است زیرا که اگر حق بود بایست که ما او را بشناسیم حقیت او را بدانیم یا یهود
گویند که اگر حضرت عیسی پیغمبر بود بایست ما حقیت او را بدانیم و حال آنکه نیست که این
راجع بتقصیر ایشان است باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلائل و
اخبار و آثار بکنند از روی انصاف تا بمقتضای والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر ایشان گویند که حق بر ایشان
ظاهر نگردیده و مظنون بظن صادق آنست که حق بر ایشان ظاهر گردیده و
از برای حب دنیا و متابعت اهوای نفسانی اظهار نمی کنند اقول او را عصمت
از عقل و نقل بسیار است که بعضی از آن پیش گذشت و بعضی عنقریب می آید
و سیأتی الاشارة فی کلام شیخنا المفید الی ذلک لکن علمای جمهور کار بتعامی
می پردازند فهم مصداق من لم یجعل الله له نورا فما له من نور باز
اخوند علیه الرحمه میفرماید دوم از شیخ سدید شیخ مفید علیه الرحمه سؤال کردند
از تفسیر این آیه کریمه که در شان که نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب
فرمود که این آیه جلیله لا له الا در شان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده
و حکمش در اولاد امجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این
باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیه نیز ظاهر می شود زیرا که
جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت نمایند صادقان
را و از ایشان جدا نشوند و باید که آنها را که ندا کرده و امر فرموده که با آنها باشند
که ایشان را مامور ساخته که با آنها باشند زیرا که محال است که کسی را امر کنند که با جو...
و متابعت خود کنند پس اگر مراد از صادقان با جمیع است گویند یا بعضی

از ایشان و اول باطل است زیرا که هر مؤمنی باعتبار ایمان صادق است و در کون جمیع
راست گو هست پس لازم آید که همهٔ مؤمنان با همه باشند بمتابعت خود و این محال است عقلاً
بعض ایشان مراد اند یا بعض معهود معلوم مراد است که الف لام برای عهد خارجی باشد
یا آنکه بعض غیر معهود مراد است بنا بر اول باید که آن جماعت معلوم و معین باشند
مخاطبان ایشان را بشناسند و در روایات باسم و نسب ایشان وارد شده باشد و ایشان شیعه
و هر که دعوی کند احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی می کنیم باطل است زیرا که معلوم است
که در حق دیگری این مراتب متحقق نشده و معهود نبوده اند و خود معترف اند که زمان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعیین ایشان بخلافت نشده بود و بنا بر دوم که بعض غیر معهود
مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص آن بعض بشود والا تکلیف بامر
مجهولی خواهد بود که ایشان را نشناخته اند و آن محال است و معلوم است که غیر ائمهٔ ما
علیهم السلام کسی مدعی تخصیص و تعیین خود نمی تواند کرد پس ثابت شد که مراد
ایشان اند **قول** بتقریر آخر الصادقین جمع محلی باللام است و آن مفید عموم است
کما ثبت فی الاصول پس احتمال اول متعین است و لکن مراد از صدق اگر صدق فی الجمله باشد
امر بمتابعت صادقین علی الاطلاق درست نمی آید و اگر مراد از صدق صدق من جمیع الوجوه
کما هو مفاد الاطلاق پس حکم متابعت و معیت مطلقا درست می آید و آن مصادق عصمت است
و در این مقام هر دو اطلاق اطلاق امر و اطلاق صدق که در کلام حکیم علی الاطلاق
عند التحقیق راجع بعموم است بعموم جمع محلی باللام مطابق خواهد بود پس حاصل معنی
آیه چنین خواهد بود که بوده باشید با کافهٔ صادقین معصومین در جمیع امور بی
تخلف از ایشان و این معنی منطبق خواهد بود بر مفاد حدیث متفق علیه مثل

کمثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و هوی و هذا آخر الدلیل
علی وجه یشفی العلیل و یهدی الی سواء السبیل قد اشرنا الیه فی مفتتح الکلام
و الیه یؤل ما افاد سید الخصام و لذلک لجأ الامام الرازی الی ابداع
تاویل الاجماع و ما افاده الشیخ الجلیل ایضا و اوضحناه المراد کلاهما
متعلق بان ما ذکرناه بعینه ما یأتی فی کلامه اجل الله داره و مقامه
حیث قال و ایضا دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که در
آیه کریمه امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص بامری دون
امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت مامور باشند که
در خطا و معصیت متابعت ایشان کنند و آن محال است و چون عصمت امریست باطنی
که کسی بغیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان
شده باشد و باتفاق نص بر امامت غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند
اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن بما فرموده اند باوصاف چند ستوده که
در غیر حضرت امیر المومنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع دیده نشد یکی خبر داده است
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب یعنی نیست نیکی آنکه
بگردانید روی خود را بجانب مشرق و مغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر
و الملائکة و الکتاب و النبیین لکن نیکوکار کسی است که ایمان بیاورد بخدا
و روز قیامت و بملائکه و کتاب خدا و پیغمبران و آتی المال علی حبه ذوی القربی
و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و عطا کند مال را با محبت
مال یعنی احتیاج بآن یا محبت عطا یا محبت خدا بخویشان خود یا خویشان

حضرت رسول صلی الله علیه وآله یتیمان بی پدر و مسکینان محتاج را ... قرآن که خوانند خود
خود ... گشتند و ... سوال کننده و آزاد کردن بندگان و اقام الصلوة و آتی الزکوة

والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرين في البأساء والضراء وحين البأس
اولئك الذين صدقوا واولئك هم المتقون و برپا دارد نماز را در اوقات فضیلت
آن با شرایط و ادا کنند زکوة را و آنها که وفا می کنند بعهد خود که با خدا و با مردم
کرده اند و آنها که صبر می کنند بر فقر و بدحالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد
دشمنان دین ایشانند آنها که راست گفته اند و صادق اند در دعوای ایمان خود و
بعضو ایشانند پرهیزگاران پس شیخ مفید رحمه الله فرموده است که حق تعالی
درین آیه شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت داده است برای کسی که
اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق
و تقوی را در ایشان از جهات شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را
با این آیه که ضم می کنید مفاد شان این می شود که متابعت کنید صادقانی را
که این خصلتها در ایشان مجتمع و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول
بغیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کسی را نمی یابیم که این خصلتها در او مجتمع شده باشد
پس باید که مراد از صادقین در آیه اولی او باشد و جمیع امت مامور باشند بمتابعت او
در جمیع امور زیرا که در آیه تخصیص بامری بخصوص از امور نشده است اما بیان اجتماع کمال
این اوصاف در آنحضرت آنست که اول آنها ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتاب
و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان بآنها
آورده و باخبار متواتره میان خاصه و عامه اول کسی بود از مردان که اجابت حضرت

آنحضرت کرد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفاطمه علیها السلام گفت که ترا
تزویج کردم بکسی که از همه صحابه قدیم تر است بسلام و انقیاد او و از همه بیشتر است
علم او و متواتر است که حضرت امیر علیه السلام فرمود که منم بنده خدا و برادر
پیغمبر او نگفته است این سخن احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر کذابی
دروغگو و مفترا کننده نماز کردم پیش از دیگران بهفت سال و میفرمود که خداوندا
من اقرار نمی کنم برای احدی از این امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من و گفت وقتی که
سخنی از خوارج بآنحضرت رسید آیا می گویند که علی دروغ می گوید من بر که دروغ
می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که او را عبادت کرده است
یا بر رسول او افترا می کنم و حال آنکه من پیش آمده هر کس با و ایمان آوردم و تصدیق او کردم
و یاری او نمودم و از حضرت امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت
در این شب کسی از دنیا رفته است که پیشینیان بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان به کمالات
او نمی توانند رسید و دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد
پس حق تعالی بعد از ایمان دادن اموال و تصدقات را فرموده و بنصوص قرآنی
و احادیث متواتر آنحضرت در این صفت از همه پیش است حق تعالی در سوره هل اتی
میفرماید یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یعنی میخورانند
طعام را با گرسنگی و محبت آن یا از برای محبت خدا بمسکین و یتیم و اسیر اتفاق کرده اند
مفسران و راویان عامه و خاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه
و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است الذین ینفقون
اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف

علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنها که انفاق می‌کنند مالهای خود را در شب و روز نهان
و آشکارا پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی
بر ایشان و نه ایشان اندوهناک می‌شوند یعنی در آخرت شیخ گفته هم بسبب روایات
مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان حضرت امیر المومنین نازل شده زیرا که
زیرا که آنحضرت بکد ید خود جمع کثیری از غلامان را آزاد کرده که احصا نتوان کرد
و وقف نموده مزارع و بساتین و باغهای بسیار را که بدست مبارک خود احیا کرده
پس حق تعالی بعد از آن برپا داشتن نماز و دادن زکوة را فرموده و آن نیز در شان
آنحضرت است بدلالت آیه انما ولیکم الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون
آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه نازل شد مولف گوید که تواند بود
که شیخ این آیه را حمل بر این معنی کرده باشد بآنکه واو و آتی الزکوة را واو حالی گرفته باشد
بقرینه این آیه قرینه آنکه ایتای مال سابقا در بین مذکور شده و تاسیس اولی است
از تاکید پس شیخ گفته است که بعد از این حق تعالی فرموده وفای بعهد را و
هیچ یک از اصحاب نیست که نقض عهد ظاهر از ایشان شده باشد یا نسبت این باو نداده باشند
مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد عهدی را که با حضرت رسول
کرده باشد در یاری و جان فشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص
اوست پس حق تعالی صبر بر بلاها و شدائد و جنگها را فرموده و معلوم است که کسی
بغیر آنحضرت در این جنگها و شدتها صبر نکرده و اوست که باتفاق دوست و دشمن
در هیچ جنگی پشت نکرده و نگریخته و از هیچ خصمی نترسیده پس بعد از آنکه حق تعالی
همه این خصلتها را ذکر کرده فرمود که اولئک الذین صدقوا و اولئک

هم المتقون ايشانند که صادق و راست گويند ايشانند که پرهيزگارانند يعنی آن
[illegible] که با امر مبنا بعضا ياد کرده ايم آنست که اين صفات همه در او مجتمع بود و امير المؤمنين
و تعبير او به لفظ جمع از برای تعظيم و تشريف او است زيرا که عرب لفظ جمع بر واحد اطلاق
می کنند در وقتی که خواهند اشاره به رفعت و علو منزلت او کنند و ممکن است که بلفظ
جمع تعبير فرموده اند از برای اشاره به اين که جمعی ديگر نيز با او در امر شريکاند و در اين جا نيز مراد ائمه اند
زيرا که سائر ائمه صلوات الله عليهم در اين مرتبه و در اين صفات جليله با آنحضرت شريک اند
اقول بيضاوی در تفسير خود گفته والاية کما تری جامعة للکمالات الانسانية
باسرها دالة عليها صريحا و ضمنا فانها بکثرتها و تشعبها منحصرة فی ثلثة
اشياء صحة الاعتقاد و حسن المعاشرة و تهذيب النفس الی ان قال و اليه اشار
بقوله من عمل بهذه الاية فقد استکمل الايمان ظاهر است که ايمان کامل با علم و عمل
حاصل نشود و غير معصوم را کمال علم و عمل ميسر نيست پس مراد اولئک الذين صدقوا
حاوی اين صفات و جامع اين کمالات انسانيت اند و ليس [illegible] ايشان صادقانند
و صادقان کسانند که کونوا مع الصادقين [illegible] واجب الاتباع اند پس ايشان
را اطاعت ايشان بر خلق واجب است و از اينجا [illegible] مولانا الطبرسی در مجمع البيان
فرموده استدل اصحابنا بهذه الاية علی ان المعنی بها امير المؤمنين علی
عليه السلام لانه لا خلاف بين الامة انه کان جامعا لهذه الخصال
فهو مراد بها قطعا و لا قطع علی کون غيره جامعا لها و لهذا قال الزجاج
والفراء انها مخصوصة بالانبياء المعصومين لان هذه الاشياء لا يؤديها
بکليتها علی الحق الواجب فيها الا الانبياء عليهم السلام و قال ابن [illegible]

توضیح آنیست که ارتضاء آن کرده اند اصحاب رضوان الله علیهم آنکه متصف باین
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است زیرا که خلافی نیست در میانه امت
آنحضرت جامع بود این مراتب جلیله را و پس مراد بودن او شکی نیست و همچنین سایر
ائمه اهل بیت علیهم السلام والا خرق اجماع مرکب لازم آید و اما دیگران پس یقین
بجامع بودن آنها مر این اوصاف را قطعی نیست بلکه قطعی است که آنها جامع نبودند
این صفات را چرا که کامل نبودند چه ظاهر است که غیر ائمه علیهم السلام احدی معصوم نیست و اما
صادق علی الاطلاق و عامل بجمیع اعمال صالحه نمیتوان گفت بلکه صفات شان
خصوصاً خلفای اهل خلاف برخلاف این صفات بوده کما سینکشف فی باب المطاعن
انشاء الله و مؤید تکمیل این صفات در حضرات است آنچه جناب آخوند علیه الرحمه
بعد از این ذکر فرموده حیث قال مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیر از مجاهد از ابن عباس
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار درهم داشت و مالک چیزی غیر آن نبود
پس یک درهم را پنهان و یک درهم را علانیه و یک درهم را در روز و یک درهم را در شب
تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
تا آخر آیه که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشت و از زید بن رومان روایت کرده است
که در شان هیچکس آیات قرآن آنقدر نازل نشد که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شده
شده و هم را احادیث بسیار از طریق مؤالف و مخالف در تفسیر آیات صدق و تصدیق آنحضرت
چنانچه ابن مردویه و حافظ ابو نعیم در حلیه و سیوطی در در منثور و دیگران از ابن عباس
و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی والذی جاء بالصدق وصدق به
اولئک هم المتقون یعنی آنکه براستی را آورد و تصدیق بآن کرد ایشانند

بر همه یاران گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول است و آنکه تصدیق آن کرد
علی بن ابی طالب است بنابرین موصول و صلت مقدرست و کوفیان از اهل عربیت
تجویز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است والذین آمنوا بالله
و رسله اولئك هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم احمد بن حنبل
و جمعی دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نازل شده است و بروایت دیگر از ابن عباس گفته که در شان علی بن ابی طالب
و حمزه و جعفر نازل شده و ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسولان
ایشان ایشان بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان اند پیغمبران را و آنکه ایشان
تبلیغ رسالت کرده اند و برای ایشان هست مزد ایشان بر تصدیق رسالت
حضرت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است و من یطع الله والرسول
فاولئك مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئك رفیقا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسول را پس ایشان در قیامت
با آنهایند که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
و نیکو رفیقان اند ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران مرتبه ایشان
از شهیدان و صالحان بلندترست و این مصداق امامت و وصایت است و عامه
و خاصه بطرق متواتره روایت کرده اند که علی بن ابی طالب صدیق این امت است
و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیرویه در فردوس و ابن المغازلی
و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقان سه کس اند
حبیب نجار که مومن آل یس است و حزقیل که مومن آل فرعون است و علی بن ابی طالب

واو افضل ایشان است وثعلبی بسند معتبر دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان سه نفر اند که تا کافر نبوده اند یک چشم زدن علی ابن ابی طالب وصاحب آل یس ومؤمن آل فرعون مثل ایشان صدیقان اند وعلی ابن ابی طالب افضل است از ایشان وابن مغازلی وابو نعیم روایت کرده است از عباد بن عبد الله که شنیدم که حضرت امیر المؤمنین ع میگفت منم صدیق اکبر کسی نگوید این سخن را بعد از من مگر دروغگوی بهفت سال پیش از دیگران نماز کردم صدیق در لغت وعرف دو معنی است یا نزدیک بآن صاحب صحاح گفته است که صدیق دائم التصدیق کسی است که تصدیق کند گفتار خود را بکردار وحق تعالی پیغمبران را باین صفت کرده است در شان حضرت ادریس گفته است انه کان صدیقا نبیا ودر حق یوسف گفته است یوسف ایها الصدیق وکسی که مصداق این صفات وصاحب این صفات باشد البته بامامت وخلافت احق است از کسی که از اینها بهره نداشته باشد واو را بافترا صدیق گویند چنانکه برعکس نهند نام زنگی کافور اقول مترجم در مفاتیح النجا آورده الطبرانی عن سلمان وابی ذر رضی الله عنهما معا ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لعلی ان هذا اول من آمن بی وهو اول من یصافحنی یوم القیمة وهذا الصدیق الاکبر وهذا فاروق هذه الامة یفرق بین الحق والباطل وهذا یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظالمین واخرج النسائی والحاکم عن عباد بن عبد الله قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا عبد الله واخو رسوله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس بسبع سنین طرفه ماجرا این است که فاضل دهلوی در تفسیر فتح العزیز نوشته که صدیق کسی است که قوت نظریه او مثل قوت نظریه انبیا کامل باشد واز ابتدای عمر دروغ گفتن وسخن

[illegible]

آوردن شایان او نباشد و در مقدمات دینی اخلاص تمام از وی بظهور نرسد که اصلاح نفس
خلاف نفس ورزی نباشد و از علامات صدیق آنست که در عزم خود تردد نکند و در نماز
هر چند حادثه صعب پیش آید بحیثیت سمت التفات نکند و سر و علانیه او برابر باشد
و کسی را لعن نشاید و در علم تعبیر و با خواب تر دانند انتهی کلامه **اقول** اولاً خود گفته است
که صدیق آنست که قوت نظریه او مثل قوت نظریه انبیا کامل باشد ثانیاً گفته که از
ابتدای عمر دروغ گفتن و سخن دو رویه آوردن شایان او نباشد نمیدانم که حضرت
سفیان کیش تا چهل سال شرک ایشان آورده چگونه صدیق تواند گفت اگر قوت نظریه او
مثل قوت نظریه انبیا کامل بودی یک طرفة العین بسوی شرک میل نمیکردی و اگر از ابتدای عمر
دروغ نگفتن و کلام دو رویه گفتن شایان صدیق نبودی شرک بخدا که [illegible]
افک و اعظم کذبات است تا چهل سال در آن منهمک نمی بود پر واضح است که در ایام کفر
هر کلمه که مخالف الهی میگوید لیکن اگر بنظر تامل و انصاف بنگرند بعد اسلام ظاهر
نیز دروغ و نفاق پیشه ایشان بود چنانکه حدیث ایتیان کاذباً غادراً خائناً
که در صحاح ایشان مرویست بصریح دلالت بر اثبات کذب و دروغ شان [illegible]
پس تفسیر آیه کونوا مع الصادقین بکون مع ابی بکر و عمر و صدیق گفتن ابابکر
البته مصداق برعکس نهند نام زنگی کافور چنانکه آخوند علیه الرحمه فرموده [illegible]
نظم حیرتی صاحب نسق قول اعظم العجائب لا یقولوا بعد الاکاذب ثالثاً گفته علامات
آنست که در عزم خود تردد نکند و در نماز هر چند حادثه صعب پیش آید
بحیثیت سمت التفات نکند نمیدانم که ابو سلیمان را که در حال کارزار پیش اسلام گفته
لا تفعل ما امرتک این را نیز بانجان تعبیه [illegible] در مقام خلیفه گفت

[illegible]

نقض عجیب [illegible]

قال فی الطرائف کتاب الفضل ابن الانبیاء فصة خالد بن الولید [illegible] [illegible] [illegible] بن الاسود والعاص بن ابی الجهل [illegible] وقال ابن ابی الحدید فی شرح نهج البلاغة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فقال له عمر [illegible] من [illegible] وفی جواب [illegible] [illegible] بالهدی [illegible] الفضل [illegible] [illegible] [illegible] فقال ابو بکر [illegible] فی شهید [illegible]

بحسب قرائن او بعد آن بنای قبولی در روا این چه عزیمتی بود که تردد در آن
راه یافت و در اینجا معنی تازه در مفهوم صدیق اعتبار کرده که کسی را لعن نماید
دروغ بود و غرض معتنی بها بر دروغگو لعنة الله علی الکاذبین علیه
لعنة الله علی الذین در قرآن موجود است پس اگر لعن کردن مطلقا منافی صدق باشد
العیاذ بالله خدا را نیز لازم آید که اصدق الصادقین است از صفت صدق عاری باشد
سخن ایشان را لعن ... بحث و قول الله تعالی یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
در قوم ملعونان ... اللاعنون ثانی در قرآنست و قول پیغمبر خدا در حق کسی که از جیش تخلف
کرده بود اللهم ان ... لا احسن الشعر اللهم فالعنه بکل حرف لعنة
کردن بنا به غیر ... بر همگنان ظاهر است پس باید که حضرت را از دره
صدیقیت خارج داند و ... گفته که علم را یار اخو تر دانند ...
ندارد بلکه باید که صدیقان ... مثل خلفای جور که مثل خود را
در هر مسئله ... حجت محکم آیه ... آیه مباهله است بدانکه هرگاه نصارای نجران با وجود
حشمت و جمعیت فراوان به وقت دعوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
از جنگ دست کشیده اولا بنا بر مناظره حضرت سید انس و جان جمعی از دانشمندان
خود را بخدمت آنجناب برای امتحان فرستادند و در باره حضرت عیسی سخنان غلو
بزبان آوردند و گفتگو طول کشید ایشان از کجی اعوجاج و عصبیت لجاج از نهی
حکم مباهله از جانب پروردگار عالم بر آنحضرت نازل شد حیث قال الله
عز و جل فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع
ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل

فقال الرجل ... قال فاله ابو بکر قال لا طلبت ... علی الاستسلام ... قال ... اخرجه احمد

حجت محکم

فنجعل لعنة الله على الكاذبين بيننا وبينكم فمن حاجك من النصارى
فيه في عيسى من بعد ما جاءك من العلم أي من البينات الموجبة للعلم فقل
تعالوا هلموا بالرأي والعزم ندع أبناءنا وأبناءكم وأنفسنا وأنفسكم أي
يدع كل منا ومنكم نفسه وأعزة أهله وألصقهم بقلبه إلى المباهلة
ويحمل عليها وإنما قدمهم على النفس لأن الرجل يخاطر بنفسه لهم ويحارب
دونهم ثم نبتهل أي نتباهل بأن يلعن الكاذب منا والبهلة بالضم والفتح اللعنة
وأصله الترك من قولهم بهلت الناقة إذا تركتها بلا صرار فنجعل لعنة الله على
الكاذبين عطف فيه بيان روي أنهم لما دعوا إلى المباهلة قالوا حتى ننظر فلما
تخالوا قالوا للعاقب وكان ذا رأيهم ما ترى فقال والله لقد عرفتم نبوته
ولقد جاءكم بالفصل في أمر صاحبكم والله ما باهل قوم نبيا إلا هلكوا وإن
أبيتم إلا إلف دينكم فوادعوا الرجل وانصرفوا فأتوا رسول الله ص وقد غدا محتضنا
للحسين آخذا بيد الحسن وفاطمة تمشي خلفه وعلي خلفها وهو يقول
إذا أنا دعوت فأمنوا فقال أسقفهم يا معشر النصارى إني لأرى وجوها
لو سألوا الله أن يزيل جبلا من مكانه لأزاله فلا تباهلوا فتهلكوا فأذعنوا
الرسول وبذلوا الجزية ألفي حلة حمراء وثلاثين درعا من حديد فقال
عليه السلام والذي نفسي بيده لو باهلوا لمسخوا قردة وخنازير ولاضطرم
عليهم الوادي نارا ولاستأصل الله نصارى نجران وأهله حتى الطير على
الشجر وهو دليل على نبوته وفضل من أتى بهم من أهل بيته وقريب منه
في تفسير الكشاف بل مع زيادة تفصيل وما تقليلا للمؤنة وتعميما للنفع

وتعیّنها للمعونة بر ترجمان کلام مولانا مجلسی در حق الیقین نوشته اکتفا میکنیم حیث قال
صاحب کشاف روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کرد بسوی مباهله گفتند
ما را مهلت ده تا برگردیم و فکر بکنیم فردا بیائیم چون با یکدیگر خلوت کردند گفتند
بصاحب رأی خود عاقب عبد المسیح چه مصلحت می بینی گفت بخدا سوگند که دانسته ای
گروه نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب عیسی حجت قاطعه برای شما آورده
بخدا سوگند که مباهله نکردند هیچ گروهی با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده ماند و کوچک
ایشان بزرگ شود و اگر مباهله کنید البته همه هلاک می شوید و اگر البته الفت بدین
خود دارید و میخواهید بر آن حال باشید پس صلح کنید با او و بخانه برگردید پس آمدند بنزد رسول خدا
و آنحضرت بامداد بیرون آمده بود حضرت امام حسین علیه السلام را در بر داشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام
گرفته بود و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت حضرت رسول با ایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم
شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من میبینم روهای چند را
که اگر از خدا خواهند که کوهی را از جای خود بکنند هر آینه بکند پس با ایشان مباهله مکنید که هلاک
می شوید و بر روی زمین نصرانی نمی ماند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای
ابو القاسم رای ما بر آن قرار گرفته است که با تو مباهله نکنیم و ترا بر دین خود بگذاریم و ما
بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه ابا می کنید از مباهله کردن پس مسلمان شوید
که هر چه باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما باشد آنچه بر مسلمانان است
پس ابا کردند حضرت فرمود که پس من با شما جنگ میکنم گفتند ما را طاقت جنگ عرب نیست
ولکن صلح می کنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و ما را از دین خود برنگردانی

بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بهم برای جزیه هزار حله در ماه صفر و هزار حله را
در ماه رجب میدهند و عاریت قدیم پس حضرت با ایشان بر این شرط صلح نمود و فرمود
که قسم بخداوندیکه جانم در دست قدرت اوست هلاک شدن آنها نزدیک شده بود اگر اهل
نجران اگر مباهله میکردند همگی مسخ می‌شدند بصورت بوزینه و خوک و این وادی بر ایشان
آتش میشد و هر آیینه خداوند عالمیان مستاصل میکرد نجران و اهل آن را حتی مرغان را
بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد تمام شوند جمیع نصاری هلاک می‌شدند انتهی
هر چند وجه دلالت این آیه بر فضیلت امامت اهل عصمت بوجوه عدیده علمای
ما رضوان الله علیهم بیان نموده اند لکن بالفعل اکتفا بر تقریر فاضل ناصب الوکیع در کتاب
که آنرا تحفه اثنا عشریه نام نهاده است نوشته ذکر می‌کنیم و بعد از آن شبهات او را جوابها
میگوییم تا تبیین سوال و جواب کما ینبغی بر خواطر اولی الالباب جلوه گر شود و در
ضمن آن تقریرات دیگر هم بطلان می‌رسانیم پس بدانکه فاضل ناصب مذکور میگوید
و منها آیة المباهلة طریق تمسک شیعه باین آیه اینست که چون فقل تعالوا
الی آخر الآیه نازل شده آنحضرت از خانه برآمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را
همراه گرفت پس معلوم شد که مراد از ابناءنا حسن و حسین اند و مراد از انفسنا
حضرت امیر و چون حضرت امیر نفس رسول گردید ظاهر است که معنی حقیقی نفس بودن را
محال است پس مراد مساوی باشد و هر که مساوی پیغمبر زمان باشد بالضرورت افضل و اولی
بتصرف باشد از غیر خود لان المساوی للافضل الاولی بالتصرف افضل و اولی بالتصرف
فیکون اماما اذ لا معنی للامام الا الافضل الاولی بالتصرف این تقریر معظم اکثر علمای
شیعه در این آیه بهم رسیده و این حق ابطال است بوجوه باشد که بجواب آن [illegible]

مختلف الانسان بترتیب انیق و تقریر رشیق تهذیب و تصویر داده و اگر کسی در صحت این مقال
شبهه دارد در کتب ایشان نظر کند که چه قدر کلام را منتشر ساخته اند و مطلب برباد داده
اقول بحمد الله که شیعیان مخالف نیستند بلکه همداستان هستند لیکن حسان خود را بجهد و الکار
اینک کتب فریقین موجود است پس آیینه روشن است بیفروغ که بان نتوان گشت زیرا که
بمفاد اهل البیت ابصر بما فی البیت تقریر محققین شیعیان در کتب خود ذکر کرده اند
مخالفین را که میسر نگردد آنکه از ایشان اخذ کنند چه قول ایشان را نقل نموده باشند و بینیکه ما حصل
این تقریر را از نهج الحق علامه حلی علیه الرحمه اخذ کرده باشند حیث قال بعد ذکر آیة المباهلة
اجمع المفسرون علی ان ابناءنا اشارة الی الحسن و الحسین و نساءنا اشارة الی فاطمة
و انفسنا اشارة الی علی علیه السلام فجعله الله نفس محمد و المراد المساواة
و مساوی الاکمل الاولی بالتصرف اکمل و اولی بالتصرف و این همین است ترجمه این عبارت
و صرف مقدمه اجماع ازین تقریر نسبت به الانسان بل هو نفسه که در تقریر دیگر
شیعیان موجود است فرقی نکرده که بایه اختیار او بوده باشد ظاهرا داعی نشده است اما
بسبب تبدیل مقدمتین مگر تغییر جواب این مقدمه اجماع گنجایش کلام در مقدمه ثانیه بیشتر است
و اگر بنا بر استحکام این تقریر هم آیینه ارباب این تقریر چنانکه سد باب دیر و بیان و بنا بر
رفع شکوک نموده اند آنرا هم ذکر میکرد و از ایما خیانت و اقحام شناعت خود سالم و بر کنار
لایح شد پس اگر بتامل بنگرند در تقریری که فاضل ناصب ذکر کرده و تقریری که دیگر علمای
مخالفین خود داده اند و یا نقل شیعیان خود بطور خود ذکر کرده اند حکم میشد که ما اخذ شیء که
در آن مسدود کرده نقلا عن کتب الشیعة لکن فاضل ناصب تقریر مختصر اقتصار نمود
تا باشد که در نظر عوام باوصف اظهار استحکام شبهات پارینه اهل سنت را بعینه

ره نمی یابد و شبهه باشد لکن این توجیه در نظر بصیرت جلوه ظهور نخواهد گرفت ما انشیء الا بسبب
انکار الحق لا للغرض الفاسد لا للاظهار بعد الرجوع تیقن ایشان با وجه تنجیه سبیل حق نکالیم بعید از انصاف
تعال و حسب پرانده فاقول فخر الدین رازی در تفسیر کبیر گفته که در شهر ری مردی بود
که او را محمود بن حسن حمصی گفتندی و از متکلمین شیعه بود گمان داشت که علی بن ابی طالب ع افضل از جمیع
پیغمبران سوای پیغمبر آخر الزمان است افضل بوده و دلیل می آورد بر این مدعا بقوله تعالی و انفسنا
و انفسکم بایں عنوان که از انفسنا نفس رسول مختار مراد نمی تواند بود لان الانسان لا یدعو
نفسه بلکه مراد غیر او است و اتفاق کرده اند بر این که آن غیر بغیر علی علیه السلام نبود و مراد آن
نمی تواند شد که نفس علی نفس رسول متحد باشد پس لا بد آن باشد که علی مثل رسول است
و آن مقتضی آن است که در جمیع امور پیغمبر و علی برابر هستند بهم باشند ترک العمل بهذا العموم
فی حق النبوة و فی حق الفضل لقیام الدلائل علی ان محمدا صلی الله علیه و آله کان نبیا
و ما کان علی کذلک و لانعقاد الاجماع علی ان محمدا کان افضل من علی فیبقی فیما وراءه
معمولا به اما سائر الشیعة فیستدلون بهذه الآیة علی افضلیته عن الصحابة
و اقتصر فی الجواب بدعوی الاجماع علی ان غیر النبی لا یکون افضل من النبی و اخوند
ملا محمد باقر در حق الیقین شرح این تقریر بر این تقریر نموده که مراد از نفس خود نفس مقدس محمد
صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت می کند و آدمی خود را نمی خواند
پس باید که مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موالف غیر از زنان و پسران که بانفسنا
ازان تعبیر کرده شده باشد بغیر علی بن ابی طالب علیه السلام کسی نبود پس معلوم شد که حق تعالی
نفس علی را نفس محمد خوانده است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد
و اقرب مجازات در اینجا مساوات است و اصل آن است که حمل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است

واقرب مجازات است از جمیع ابوت و شرکت در جمیع کمالات مگر آنچه بدلیل بیرون رود و آنچه از این
بیرون رفته است پیغمبریست که خاص باو بود و آن شرکت نیست پس در کمالات دیگر شریک باشد و از جمله
کمالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنست که آنحضرت افضل است از سایر پیغمبران و جمیع
صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از انها باشد و اگرچه سیاق این تقریر ناطق است
بسوی افضلیت کما هو صریح دعواه لکنه وجه ثبوت دعوی امامت کرد از اینجا تقریب است
که آخوند علیه الرحمه میفرماید که فخر رازی بهمان عصبیت که داشت بعد نقل این تقریر تعلق با
آن گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع منعقد است
بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران پس باب افضلیت بر صحابه جواب آن چنین است زیرا که
در آنجا جوابی نوشته است و جواب آنکه باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است
زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و اگر میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند
اجماع ایشان تنهایی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع کرده اند مسلم نیست
بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را اعتقاد اینست که حضرت امیر و سایر ائمه
افضل اند از سایر پیغمبران و احادیث بسیار مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود درین باب وارد گفته اند
و سایر مقدمات از بسکه صحیح و مشهور است این فاضل که او را امام المشککین میگویند او را
تصرفی نتوانست در آن کرد پس امامت حضرت امیر علیه السلام نیز باین دلیل ثابت میشود زیرا که از جمله
کمالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله امامت و وجوب الطاعت است و آن غیر پیغمبریست پس باید
آنحضرت امام باشد و ایضا افضل بودن از سایر انبیا لازم دارد اعلی مراتب امامت را
قطع نظر از آنکه ترجیح مرجوح قبیح است پس افضل امام است تقریر خود بر تقریر جناب
آخوند هم بغیر از تبدیل لفظ امامت بلفظ اعلی که مراد آنست چه چیز افزوده

حضرت امیر را ادعیه بکار در تقریر آنحضرت تشیع مبنای استدلال برین آیه است و سنیان گفته اند
در این مختصر بعد از آنچه مذکور شد بود است که اگر معاند متعصبی مناقشه کند و بگوید که حکم سبکتر
نسخ علی باشد چنانکه و مجازی از مجازات دیگر اولی نیست بچند وجه جواب دهیم اول آنچه
در اوائل شیعیان در بحث امامت بنا برآنکه گنجایش شکوک خود را جلوه داده اند ترجیح و تخریج
که بنا بر خصیصت آنحضرت و مفضولیت دیگر صحابه ازین آیه ثابت شد و تفضیل مفضول
نزد جمیع مجتهدین بعقل و نقل قبیح است پس آنحضرت اولی و احق باشد بامامت
قال الله عز وجل أفمن يهدي إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدي إلا أن يهدى
فما لكم كيف تحكمون و آنچه بمنزله اساس است همین جمع است ازین نهایة العقول
و در طریقه ابطال برای شیعیان در اثبات امامت امیر مثل فرشته که تحقیق کرده شد
تفضیل صحابه بر سایر حضرات واجب است که بعد رسول خدا امام باشد و یکی از
که کلام در تمام آن گذشت و اکمال وقت گفت که تمام اقوال اینان باطل است بعد از آنکه
که محبت امیر دوانده شیعیان بتفضیل آنحضرت بقرآن و اخبار استدلال اجمالی
بن ابی طالب بعد از آن ذکر شده است حجج شیعه را بآیه مباهله بایه
که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم خواندند مباهله با علی بن ابی طالب و
دلالت بر نهایت فضل آنحضرت دارد بیان آن بر وجه اول آنست که آیه
نزد همه محققین متواتر است و در روایت آمده دیگر آنکه مراد از قول انفسنا
فاطمه و حسنین نیست بلکه مراد از لفظ ابناءنا انفسنا انفس نفس آنحضرت
مراد است که انسان لا یدعو نفسه پس معلوم شد که غیر او مراد است
و باتفاق امت غیر علی بن ابی طالب علیه السلام احدی نبود پس معلوم شد

که مرجوع علیه است و بیان ثانی بغیر دو وجه است یکی آنکه قصد آنحضرت از مباهله با خاص اقارب و عشیرت
دین خود بوده و این مقتضی آنست که در مباهله حاضر فرماید کسی را که نهایت شفقت در آن آنجناب
در باره او باشد و الا منافقین میگفتند که اگر آنحضرت یقین و بصیرت در دین خود میداشت البته
قرار خود را که محبوب ترین مردم باو بودند و برانها ترس و بیم انسان بیشتر است با خود در مباهله
شریک میکرد لا الاجانب الذین لا یشتد احدها علیهم و ظاهر است که شفقت آنحضرت
بر ایشان بسبب بشدت قرب شان ازو بود یا بسبب کمال فضل شان اول باطل است و الا لازم آید که
حضرت امیر را نیز با مباهله ساخت عقیل و عباس را نیز داخل مباهله میفرمود فلما لم یکن ذلک
ثبت ان حمایة اشفاقه علی الذین احضرهم کان لکمال فضلهم فیلزم ان یکون
علی افضل الخلق و دیگر آنکه آنحضرت جناب علی بن ابی طالب را نفس جان خود قرار داد
واجب گردید که آنچه برای پیغمبر خدا از مدارج عالیه ثابت باشد آنحضرت را نیز حاصل باشد
لان ذلک مقتضی الوحدة ترکنا العمل به فیما ثبت بالضرورة و هو النبوة فیجب العمل به
فیما عداها و این تقریر هر دو بکمال متانت است و دلالت میکند بر آنکه استدلال شیعه منحصر
در سبیل تمسک از لفظ انفسنا نیست چنانچه در اراده علی بن ابی طالب از لفظ انفسنا بدلیل
امتناع دعوت شخص مر نفس خود را لا لانه علیهم ثابت بالوجوه الاخر ایضا و سیوضح
ذلک کله آنچه هم بر سر اثبات استدلال بتقریب تقریر اول که آنرا فاضل ناصب
مقدم داشته پس میگوئیم که مقدمه اولی درین تقریر آنست که مراد از انفسنا
حضرت امیر است و فاضل ناصب لائق شیعیان را اینکه مراد از انفسنا آنجناب است
مطلقاً ذکر نکرده و دیده و دانسته خیانت کرده و باز بمباهات و اثبات حق خود
بر شیعیان مسابقت نموده در جواب تقریر مزبور که از طرف امامیه بیان نموده گفته

قال الناصب در مین تمسک جو بسیار خلل را یافته اول آنکه لانسلم که مراد از انفسنا
حضرت امیر است بل المراد نفس پیغمبر است آنچه علمای ایشان را بطال این احتمال گفته اند که شخص
لایدعو نفسه کلامی است شبیه بکلام محاجی که از دهی آید و بعد عالمی اند و بر سید امی تولای
در آن و جواز رانی هم می کنند جواز ها هم میگردد گفت که امی اخون سخن فهمید گو جواز ایسر
تمیلاند و جوازنمیگوید و نگاه وان امیر انند و نزگاه میگردد در عرف قدیم و جدید
شایع و ذایع است عنه نفسه الی کذا و دعوت نفسی الی کذا فطوعت
له نفسه قتل اخیه و امرت نفسی و شاورت نفسی الی غیر ذالک من الاستعمالات
الصحیحة الواقعة فی کلام البلغاء آنهی حاصل معنی ندع انفسنا و انفسکم
انفسنا باشد نیز از جانب پیغمبر اگر حضرت امیر مصداق انفسنا قرار داده
از جانب کفار در انفسکم کدام کس را مصداق انفس کفار قرار خواهیم داد حال انکه
در مصغر ندع آنها نیز شرکت داده اند کذا حسینی لدعوت النبی ایاهم و ابنائهم
بعد قوله تعالی ابناءنا معلوم شد که حضرت امیر را بنا داخل است چنانکه حسنین
نیز حقیقة در آنجا نیستند حکما داخل ابنا شدند و کان المعروف بعد الختن ابنا
من غیر رد بعد فی ذلک و نیز نفس بمعنی قریب هم نسب و هم دین هم آمده
قوله تعالی تخرجون انفسکم من دیارکم ای اهل دینکم و لا تلمزوا انفسکم
فلولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا پس حضرت امیر را
چون اتصال نسب و قرابت و مصاهرت و اتحاد دین و ملت و کثرت معاشرت الفت
بحدی بود که علی منی و انا من علی در حق او ارشاد شد اگر به نفس تعبیر فرمایند
چه بعید است فلا یلزم المساوات کما لا یلزم فی الایات المذکورة انتهی کلامه

[illegible]

قوله و در جيبى كه در تفسير بيضاوى واقع اول آيه كلا نسلم كه مراد از انفسنا حضرت امير است بل النفس يعنى نفس پيغمبر است قال اخى العلام فى جواب الخصام وجه اول كلامش بدو وجه مردود است وجه اول آنكه يكى از دو تها اجماع مفسرين بر اراده آنحضرت و انكار ناصبى بسبب جهل او است بكتب اخبار و تفاسير و چه بسيارى كه از اعاظم مفسران غير سنى است در تفسير در منثور نوشته قال جابر انفسنا رسول الله وعلى وابنائنا الحسن والحسين ونسائنا فاطمة انتهى كتاب عيون جامع هركه خواهد مثل اين بيابد وايضا ثعلبى در تفسير خود حضرت امير را از انفس رسول الله گفته و كلام بيضاوى نيز بيان اشارت دارد وايضا فضل بن روزبهان گفته والمراد بالانفس هيهنا الرجال كانه امر بان يجمع اولاده ونسائه ورجال اهل بيته فكان النساء فاطمة واولاده الحسن والحسين والرجال رسول الله وعلى انتهى وايضا ابن حجر در صواعق از دار قطنى روايت كرده ان عليا يوم الشورى احتج على اهلها فقال انشدكم بالله هل فيكم احد اقرب الى رسول الله فى الرحم منى ومن جعله نفسه وابناؤه ابنائه ونساؤه نساءه غيرى قالوا اللهم لا اقول در نسخ صواعق محرقه كه بنظر رسيد تا [illegible] [illegible] مذكور بعد از ابنائه تصحيف است قالوا اللهم لا حديث لكن بر نسخه كه در ايمان [illegible] اعنى ان حرف نفى در اللهم لا ساقط است در بحار و ديگر علماى اعيان نيز اين روايت را حكايت نموده اند بنابر اين نسخ جز لا از كاتب ساقط شده و ديگر عبارت ابن حجر كه عبارت ابن حجر [illegible] در رد بر شيعه نوشته چنين است لا ابن حجر الا بتفصيل اهل سنت در كتاب خود نقل كرده آنچه موريد دلالت اين آيت

ناصب عشرى

بر افضلیت حضرت امیر علی علیه السلام [illegible] حضرت امیر علی علیه السلام [illegible]

بر اصحاب [illegible] که [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] میان [illegible] باشد [illegible]
[illegible] الفضلیه [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] ابن حجر [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] العظم [illegible] المکرم [illegible]
[illegible] تعصب [illegible] حقیقت
[illegible] اجماع [illegible]
[illegible] تعصب [illegible]
[illegible] روایت [illegible] و انا من علی و علی منی [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] و عمار جمیع الجوامع الکبیر عن عمرو بن العاص قال اقدمت من غزوة
السلاسل فسألت رسول الله ای الناس احب الیک قال عایشة قلت لست
اسألک عن النساء قال ابوها قلت ثم ای الناس احب الیک بعد ابی بکر قال حفصه
قلت لست اسألک عن النساء قال ابوها قلت یا رسول الله فاین علی فالتفت الی
اصحابه فقال ان هذا یسألنی عن النفس ایضا ابو بکر نقاش و غیر او گفته جاءت
الاخبار بان رسول الله اخذ الحسن و حمل الحسین علی صدره و یقال هذا [illegible]

وعلى بعده وفاطمة من وراءهم فحصلت هذه الفضيلة للحسن والحسين من بين
جميع ابناء اهل البيت لرسول الله وابناء امته وحصلت هذه الفضيلة
لفاطمة بنت رسول الله من بين بنات النبي وبنات اهل بيته وبنات امته
وحصلت هذه الفضيلة لامير المؤمنين من بين اقارب رسول الله ومن بين
اهل بيته وامته بان جعله رسول الله كنفسه بقوله وانفسنا وانفسكم
وتحقيق كلام عبد الجبار معتزلی در مغنی مشعر است بانکه مراد از انفسنا آنحضرت است انتهى
ونقل بعض الافاضل عن كتاب جواهر العقدين عن عبد الرحمن بن عوف قال
لما فتح رسول الله مكة انصرف الى الطائف فحاصرها سبع عشرة او تسع عشرة
ثم قام خطيبا فحمد الله واثنى عليه ثم قال اوصيكم بعترتي خيرا وان
موعدكم الحوض والذي نفسي بيده لتقيمن الصلوة ولتؤتن الزكوة او لابعثن
اليكم رجلا مني او كنفسي يضرب اعناقكم ثم اخذ بيد علي فقال هذا
هو اخرجه ابن شيبه وعنه ابو يعلى ومنه طلحة وبقية رجاله ثقات
اقول غريب تر آنست که فخر الدين رازی در نهاية العقول از نهايت عصبيت ازين
واضحات را منع کرده وگفته واما آية المباهلة فالاعتراض على وجه الاستدلال
بها انه لا نسلم انه دعا عليا رضي الله قول الشيعة الاخبار بذلك متواترة
قلنا لا نسلم فان ابن اسحاق ذكر هذا الخبر في كتابه ولم يذكر عليا وجناب الامام
عليه الرحمه در عماد الاسلام در جواب ش فرموده هذا عجيب فان الخبر اذا شاع وذاع
بين علماء المخالف والموالف ورووه في صحاح اخبارهم كان عدم ذكر واحد من الناس
قادحا في ديانته لا يكون قادحا في صحته اصلا مع ان عدم الذكر لا يدل

علی العدم لجواز ان یکون له موانع آخر **اقول** مولانا المجلسی رحمه الله در حق الیقین میفرماید
که احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده که این آیه در شأن آل عبا
علیهم السلام نازل شده است چنانکه صاحب مشکوة و جامع الاصول و دیگران
از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون آیه مباهله نازل شد رسول خدا
صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم را طلبید و گفت اللهم
هؤلاء اهل بیتی انتهی و ترمذی در صحیح خود باسناد خود از عامر بن سعد از پدرش روایت کرده لما نزلت
هذه الآیة ندع ابناءنا الآیة دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علیا و فاطمة و حسنا
و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهلی ثم قال هذا حدیث حسن غریب صحیح و الحسن عند
ما لا یکون فی اسناده متهم و لا یکون شاذا و یروی من غیر وجه و الفرق بین حد
الصحیح و الحسن ان شرائط الصحیح معتبرة فی حد الحسن لکن العدالة فی الصحیح ینبغی
ان یکون ظاهرة و الاتقان کاملا و لیس ذلک شرطا فی الحسن و من ثم احتج
الی قید لنا ان یرد من غیر وجه مثله او نحوه لینجبر به الحسن عندهم حجة
کالصحیح لذلک ادرج فی الصحیح قال ابن الصلاح قول الترمذی حدیث حسن صحیح
یرید به انه روی باسنادین احدهما یقتضی الصحة و الآخر الحسن و ایضا فالحسن
اذا روی من وجه آخر ترقی من الحسن الی الصحیح لقوته من الجهتین و کیفما کان فقد ظهر
من قوله هذا الاعتماد و الوثوق بالروایة و الاعتضاد بتعدد الاسانید
و بلوغها حد الصحیح هو المطلوب و ایضا سیوطی در تفسیر در منثور همین خبر را از مسلم
و ترمذی و ابن منذر و حاکم و بیهقی روایت کرده حیث قال اخرج مسلم و الترمذی
و ابن المنذر و الحاکم و البیهقی فی سننه عن سعد بن ابی وقاص لما نزلت هذه الآیة

قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائكم دعا رسول الله عليا وفاطمة وحسنا وحسينا

فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي باز گفته واخرج ابن جرير عن علباء بن احمر اليشكري
قال لما نزلت هذه الآية قل تعالوا الآية ارسل رسول الله الى علي وفاطمة
وابنيهما الحسن والحسين ودعا اليهود ليلاعنهم فقال شاب من اليهود ما احدثكم الآن
قال اخرج ابن عساكر عن جعفر بن محمد عن ابيه في هذه الآية فجاء بابي بكر وولده
وبعمر وولده وبعثمان وولده وبعلي وولده قلت اين مضمون عجيب كه در تفسير سيوطي است
بغير از تفسير اين روايت بنظر نرسيده تفسير بيضاوي وكشاف زمخشري وتفسير كبير رازي
وغيرها بعض تفاسير از اين حكايت خالي اند ومع اختلاف اهل كتاب (؟) ...
كه كاهي نقل نموده اند كه خواص وعوام شده باشد بمباهله اين جمع اهل تحقيق شده
لكن اهل سنت كه بسبب بغض عداوت اهل بيت اند چه قدر جد وجهد در ابطال آنها
آن دارند كه كاهي انكار حضرت علي بن ابي طالب حق اينها كارها نموده
از انفسنا منع مي كنند وبرگاه مي بينند كه اين انكار از غايت بي حيائي ايشان بر دري
نخواهد آورد وفضائل خاصه حضرات اهل بيت شان مي ما بد مي خواهند كه غير آنحضرت
شريك گردانند ومنافقان امت كه بعد آنحضرت سازند يريدون ان يطفئوا نور الله
بافواههم والله متم نوره ولو كره الكافرون حقيقت حال اين خبر
از غايت وضوح بر عاقل متامل پوشيده نيست بيضاوي وزمخشري همه اعتراف باختصاص
اين فضيلت باهل بيت نموده اند پس اختلاق چنين روايات بجز ندامت ثمره نداده عجيب
تر آنست كه اين وضع بنسبت را بجعفر بن محمد ووالد بزرگوارش بسته كبرت كلمة تخرج
من افواههم ان يقولون الا كذبا بهر كيف حضرت جناب علي بن ابي طالب ...

ایراد نمی شود و انه روایت این ناصب بحکم ثابت نگردید و ان اشراک ممنوع علاوه و لکن
لا یحیق المکر السیئ الا باهله وجه ثانی آنکه دعوت شخص نسبت بنفس خود بر سبیل
حقیقت نمی تواند شد پس انفسنا ذات پیغمبر خدا مراد نباشد بلکه علی بن ابی طالب
مراد که علیه و آله سعادت اقتضا مراد نیست و آنچه فخر رازی در جوابش گفته که ممتنع نیست
که بگوید انسان دعوت می کند نفس خود را مجازا اذا اراد من نفسه الخضوع فی
بانه یا مرها و اجابته فی هذا و ان کان مجازا الا ان الذین یقولون ایضا تجاوز لبس
ما قالوا من مجازنا و علیهم الترجیح و از اینجا است که علما رضوان الله علیهم رجوع نمود
اثبات ترجیح بر آمده اند جناب ثقة الاسلام المجلسی رحمه الله در حق الیقین میفرماید که اگر معاند
متعسف مناقشه کند و گوید که ممکن نیست که دعوت نفس مراد باشد مجازا و مجازی از
مجازی دیگر اولی نیست تعیین چه باب مجاز گفته تا در این مسئله بذ جواب الکشافی نام
اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شایع تر از آن مجاز دیگر است در میان عرب و عجم شایع است
که میگویند که تو بمنزله جان منی و خصوص حضرت امیر علیه السلام این معنی در روایات بسیار
از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقول است که حضرت رسول
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت انت منی و انا منک یعنی یا علی تو از منی و من از توام
[illegible] مروی است که حضرت فرمود که علی از من بمنزله سر من است
از بدن من و در روایت دیگر بمنزله روح من است از بدن من و در بعضی از مناقب اخطب خوارزم گفت
کنا [illegible] آنکه غیر ستم بسوی شما مردی را که بمنزله نفس من است یعنی علی علیه السلام
[illegible] قرینه این مجاز است دوم آنکه این آیه کریمه بر [illegible]
دلالت می کند بر فضیلت اهل بیت آنحضرت بعد آن کلام طولانی افاده فرموده من شاء

فليرجع اليه فاضل ناصب با وصف ادعاى آنكه تقرير از طرف شيعه بتقريب باطل
ذكر كرده از تقريرات مندرجه كتب شيعه بحسن تقريب خود بتحرير ممتاز است از اين جهة
كه در كتب شيعيان مذكور است اغماض عين نموده از روايات خود چشم پوشى كرده شبهه
را بعينه كه جوابش در كتب شيعه مندرج است پيش گرفته مغلطه عام فريبى تلفيق داده قوله
آية تعالى شان را بطال اين احتمال گفته اند كه ان الشخص لا يدعو نفسه محل حرف است
شيعه بكلام مجازى كه اند وبى بهره عالمى از رسيد الى فلان فى ان مع جواز ان يكون
دعا نفسه بسيار گويد گفت اين خون سخن شيمه كه جواز ان مانند جواز ميگردد نزد ما
ميرانند بسيار و ديگر دهد دعرف قديم و جديد شايع ذايع است دعته نفسه الى كذا
و دعوت نفسى الى كذا فطوعت له نفسه قتل اخيه و امرت نفسى و شاورت نفسى الى
غير ذلك من الاستعمالات الصحيحة الواقعة فى كلام البلغاء پس محمل معنى ندع انفسنا
نفسر انفسنا باشد اقول معنى الشخص لا يدعو نفسه و راجح است اذ دعوت نفس
على الحقيقة صورت نمى بندد و اين خود بديهى است كه بمعنى حقيقى دعوت نفس متعذر
لشعور و تغاير الطالب والمطلوب والداعى والمدعو ليس اسناد دعوت بسبيل حقيقت
خواهد بود مگر نسبت بغير دعوت كنند و ليس بحمل ابدا و مگر بحسب مجاز كه بدون ضرورة بدان
قرينه مجاز نيست و از اينجاست كه فخر رازى گفته كه ممتنع نيست كه بگويند كه انسان
دعوت ميكند نفس خود را بالمجاز و فاضل ناصب در كلام خود تفرقه حقيقت و مجاز را
اهمال نموده تا باشد كه قوتى براى جوابش در نظر عوام حاصل آيد و حال آنكه اگر ادعاى
حقيقت دارد پس آنچه از شواهد اين مطلب آورده قدمى درين مقدمه كه الشخص
لا يدعو نفسه نمى تواند كرد زيرا كه در كتب اصول فريقين مصرح است ان الاستعمال

من الحقيقة اذ العام لا دلالة له على الخاص اگر ادعاى صحت اراده دعوت بجهة
نفس بمجاز ميكنند پس صحت نمى بندد مگر بعد ثبوت قيام قرينه واضحه على التجوّز
فيما نحن فيه قائمة بخلافه كما سلف فى كلام المجلسى طاب ثراه وقال والد العلامة
اعلى الله فى دار الكرامة مقامه فى جواب قول الرازى قلنا لا يمتنع ان يقال انّه
قلنا التزجيح معنا فانّه لزم عليك ارتكاب المجازين احدهما فى الدعوة
والثانى فى اطلاق صيغة الجمع على المثنّى بخلاف ما قلنا فانّه انّما يلزم
فى اطلاق لا انفس ايضا مجازا واحدا مستأنسا بنظائره اعنى قوله تعالى
وابنائنا ونسائنا لانّه معلوم ان غير الحسنين من الابناء لم يستصحب
وكذا غير فاطمة من النساء وقال اخى المعظم دام ظله المكرّم فى جواب
هفوات الفاضل الناصب دوم آنكه دعوت نفس حقيقة ممكن نيست فلا يصار
اليه من غير قرينة ارى قول قائل دعوت نفسى نمايد آن بر سبيل مجاز خواهد بود
چنانچه اراده حضرت امير عليه السلام از انفسنا بطريق مجاز جواز دارد ولكن اخير ارجح
مجازين است واولى واقرب است زيراكه اين مجاز متعارف است اول است كه مردم غايت
اتحاد ميگويند ببه نفسى واهل فرس نيز ميگويند فلان بجان من است ومنزله روح من است
بخلاف دعوت نفس كه نا گفته پس راجح باشد ونيز آنست كه اگر پيغمبر خدا وحضرت امير
هر دو از انفسنا مراد باشند كه دو مجاز لازم آيد واگر آنحضرت تنها مراد باشد
لزوم مجازين غير متعارفين مى شود يكى در دعوت ثانى در ابنائنا چه اطلاق ابن بر داماد
غير متعارف است در كلام عرب كما لا يخفى على اقول وجه اخير در نفس امر صحيح است
يكى لفظ دعوت و ديگر لفظ انفسنا و سوم تعلق دعوت با نفس يا بلفظ ...

مجازی مقرر است در لفظ النفس و حرمت بمعنی حقیقی باقی وکذا الاسناد او لوقوع
مجاز شائع محفوف بالقرائن کما هو غیر مختفی عند النقاد و بنا بر قاعده
اهل سنت خواه مجاز در لفظ حرمت باشد و خواه در اسناد و نسبت بنفس پیغمبر [illegible]
بغیر بر سبیل حقیقت قبول لزوم الجمع بین الحقیقة والمجاز چه شکی نیست در اینکه
استعمال حرمت و نسبت با نها بر سبیل حقیقت است فان لفظ [illegible]
بالاضافة الیها استعمل فی معناه الحقیقی و فی ملابسة پس اگر بمعنی حرمت باشد
نسبت بنفس پیغمبر نیز همین گونه محمول شود لزوم جمع استعمال و اینها نیز ممتنع
کما یمتنع الجمع بین معنی المشترک علی ما صرح به الرازی فی ذیل تفسیر آیة
انما ولیکم الله و قد صرح القاضی محب الله البهاری فی مسلم حیث قال لا یجوز
الجمع بین الحقیقة والمجاز مقصودین بالحکم بخلاف الکنایة انتهی و ایضا
خواه [illegible] نیز [illegible] است بامتناع جمع بین الحقیقة والمجاز انتهی اگرچه [illegible]
و نیز مشهور است که [illegible] و لهذا شیعیان استعمال لفظ حرمت را نسبت
بالانبیاء [illegible] چه شیعه مجاز لفظ نفس منحصر دانسته اند و ما بنا بر قول [illegible]
کما هو مذهب الشافعیة پس اگر حقیقت و مجاز گویند پس بطلان آن واضح است قال القاضی
محب الله و یلزم کونه حقیقة و مجازا مع انه قد اتفق علی منعه کیف
[illegible] والمجاز [illegible] پس این لفظ مختلف [illegible] مجاز [illegible]
علی مجازه [illegible] اگر [illegible] مجاز [illegible]
در [illegible] مجاز [illegible] مجاز [illegible] نفس [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] نسبت [illegible]

ر چه ابنا و چه نسا مجاز خواهد بود پس نفی التخصیص پس رجحان قول شیعه در تعیین
هم واضح است لان اختیار المجاز فی قولهم فی الانفس هو المتعین المؤید بالنصوص
و تحقق اجماع المفسرین علیه بالخصوص **قوله** کلامی است شبیه بکلام جامی الخ

قال اخی العلام فی جواب الد الخصام اما آنچه اکثر ما سابقا

حکایت جواز و نیکا و ذکر کرده شد پس مساعی ناکن خیز ندارد چه تعمیم الفاظ
دعوت حقیقة یا فرع مجاز او مسلم است لکن تعبیر مفید نیز آنکه صحیح نماید تا آنکه خیه
ثابت است و استعمال جائز گردد ویان چون مجاز شایع واقع است جواز دارد پس بری
مطلق حین استعمال شایع نیست **اقول** فرق است درمیان آنکه خیه در مثال
نیز اکه حرکت در مثال حقیقت برای خیکه و جواز نیز تو است لان ما یصلح فی
الثبوت لا فی العروض مثلا دعوت که در حقیقت متعلق بغیر نفس داعی است اقتضائها
المغایرة و تعلق آن بنفس مجاز است **قوله** نیز از جانب پیغمبر الخ غیب الخ
انفسنا قرار داده ایم از جانب کفار در انفسکم کدام کس را معین النفس قرار خواهند داد

قال اخی العلام فی جواب الد الخصام اولا اشتراط بیان عموما است سمت ابناء الخ

و ابناءکم کدام کسان بودند و اولاد و داماد و فرزند آنکه مستعین اسما اظهار نمایند
بعد از آن مصداق انفسکم را از ما استفسار نمایند بالجمله جمیع شرایط مباهله که در
در آیت مذکور شده جواب باجمعه این کسان نبود زانکه جمیع ایشان از طرف کفار
نیز حاضر بودند پس اثبات آن ذمه شما است معهذا این استفسار باید که از جمهور
مفسرین خود نمایند **قوله** پس معلوم شد که حضرت امیر در ابناء داخل است **اقول** ازینجا
معلوم شد و حال آنکه از ما سبق هرگز این معنی شکوف بر ضمن آمده است مبهمانه کلام شق

وبعد از همه این الزام بدیع و ترتیب این تفریع بدیدنیست از کلام بطلان بما اسلفناه اگر
بشنوند کلام در ورود مجاز در لفظ عترت و مجاز در انفس که طرفین اسناد اثر بعینه هست و فخر رازی
در معرض مطالبه ترجیح ثانی بر اول بر آمده بود الحال ناصب تجاوز از اول را با مجاز ثانی
جمع کرده و ظاهر است که یک مجاز نزد دو مجاز رجحان دارد و استبعاد او بجای دو مجاز
محض بیجا پس قول لش از جهت الوف اصغا نباشد معهذا احدی از مفسرین
و نقلهٔ محققین فریقین بغیر این ناصب [illegible] و تا اهل بیت چنین احتمال وا نکرده
بر روی کار نیاورده و از مجاز در لفظ انفس که در محاورات عرب و عجم شایع و تایید آن
در احادیث واقع است گریز نموده و این احتمال دور از کار را بارتکاب مجاز در لفظ
عترت محض عصبیت بسبب استیناس بمحاورهٔ بعض اهل هند اختیار کرده معهذا
مثل مشهور الفرار من المطر والوقوف تحت المیزاب حق این گفت و توضیح این کلام
و تاسیس این مرام از کلام جناب اخی العلام واضح می‌شود حیث قال فی جواب الالزام
برای خود استفاهت این ناصب باید دید که تا حال احدی از مفسرین نگفته که حضرت امیر
داخل ابناست و از همین جاست که همیشه بنابر آنچه در کتب فریقین ماثورست جناب حسنین را
جمیع صحابه تخاطب با بن رسول الله نموده اند و آنحضرت را کسی بچنین خطاب تخاطب نکرده و این
اطلاق برادر رسول خدا بر آنجناب مسلم است و در احادیث وارد چنانچه حدیث مواخات
برای دلالت تمام دارد و آنحضرت نیز بارها فرموده انا اخو رسول الله و ایضا اگر آنجناب
داخل ابنا باشد نیز فضیلتی عظیم برای آنجناب حاصل است چنانچه حسنین را بالاتفاق
حاصل بوده و مطلوب ناصب نفی فضیلت است بهر کیف حاصل آنکه ایضا اطلاق لفظ ابن
بختن شیوع آن در عرف عرب ممنوع و مدعی آن مطالب بدلیل است پس اطلاق آن بغیر قرینه

باطل باشد **اقول** و نيز بنابر انچه گفته بايستى كه عثمان بن عفان هم كه قبول حرمت
ختنين آنجناب بود داخل ابنا و مطلوب در مباهله واقع بود حال آنكه نزد جمهور اهل سنت
آنحضرت او را طلب نكرده و دعوت او را نه پسنديده و روانه نشده و روايت طلب شين
كه سيوطى آن را نقل كرده شاذ و متروك است اكثر مفسرين بقبول اعتنا و تعرض آن
نكرده اند **قوله** چنانكه حسنين عم نيز حقيقة در ابنا نيستند بلكه داخل ابنا شدند
اقول اين كلام مورد ملامت ناصبان اشقيا است بسوى همان شبهه پارينه كه نواصب
اهل جمل خصوصا بنى اميه و بنى عباس از قديم الايام در نفى بنوت بلكه نفى انتساب
حسنين عليهما السلام و ديگر ائمه انام بسوى رسول خدا باين متفوه ميگرديدند و جواب
دندان شكن از طرف حضرات و شيعيان حضرات مى يافتند و مفحم و مبهوت ميگرديدند
و الزام شان آن ابلغ بقبول اصغا نمود و در اين خصوص حجج بحق كرده تفصيل
اين اجمال و توضيح اين مقال آنست كه در كافى كلينى و احتجاج طبرسى بافوريت اللفظ
للاخير عن ابى الجارود قال قال ابو جعفر ع ما يقولون فى الحسن ع والحسين ع قلت
ينكرون علينا انهما ابناء رسول الله ص يعنى چه ميگويند در باره امام حسن و حسين
بعرض كردم كه انكار ميكنند از آنكه اين هر دو بزرگوار فرزندان رسول مختار بوده باشند
فرمود فباى شىء احتججتم عليهم يعنى بچه چيز حجت آورديد بر ايشان قلت بقول الله
فى عيسى بن مريم ومن ذريته داود الى قوله وكل من الصالحين فجعل عيسى
من ذرية ابراهيم واحتججنا عليهم بقوله قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائكم
يعنى عرض كردم كه حجت آورديم بر آنها بقول او تعالى در باره عيسى بن مريم كه حق تعالى
او را در آيه كريمه ومن ذريته از ذريت ابراهيم قرار داده و نيز حجت آورديم بر آنها

آیه مباهله بقوله قل تعالوا ندع ابناءنا و این حجت را فخر رازی نیز در تفسیر کبیر بسینه
حیث قال فی ذیل هذه الآیة وکفی ان ذاک القول الناصب قال علامه هذه الآیة
داله علی ان الحسن و الحسین علیهما السلام کانا ابنی رسول الله لانه وعد ان یدعو ابناءه
فوجب ان یکونا ابناءه یعنی این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین علیهما السلام پسران رسول خدا
بودند زیرا که آنحضرت وعده طلب پسران خود فرمود و بجز ایشان احدی نبود پس ایشان پسران آنجناب
باشند یعنی حقیقتا پس کلام که منکر این آیه را دلیل بر بنوت این حضرات نسبت بآنحضرت قرار داده
و پسر داد با تنها مجاز نفی بنوت ایشان علی الحقیقه نمود از عصبیت و عناد بود
و حال آنکه امام فخر بر استدلال این آیه اکتفا نکرده دلیل دیگر هم آورده حیث قال
و مما یؤکد هذا قوله فی سورة الانعام ومن ذریته داود و سلیمان الی قوله وعیسی
ان عیسی انما انتسب الی ابراهیم بالام لا بالاب فثبت ان ابن البنت قد یسمی
ابنا انتهی یعنی مؤکد است این معنی را قول او تعالی در سوره انعام ومن ذریته داود
الی آخر الآیه چه معلوم است که عیسی منتسب نشده است بسوی ابراهیم مگر از طرف مادر
پس ثابت شد که این نسبت ... امت این کلام رازی چنانکه ... یعنی
شعر است باشعاره واضح بان اطلاق ابن بر ابن البنت بر سبیل حقیقت باشد
کما هو المذهب المنصور عندنا پس اگر کسی گوید ... یسمی ابناء الا ان ...
خواهیم گفت هر چند ... در لغت عرب ... آید لیکن ...
نیز آمده است با آنکه تقلیل را اطلاق ابن ... بر ابن البنت ...
... آن باشد که اکثر است که ... ابن البنت ... کان ابنا الابن کذا
... است سلب دلیل مجاز است بلکه باین اعتبار که استعمال عام در خاص است

حیث انه فرد من العام حقیقت ست اگرچه خاص را اکثر بلفظ خاص تعبیر نمایند چه ظاهر است
که غرض ناصبین نفی حقیقت ست والا انکار که مانعی ندارد حتی لیسبه را خوانده را نیز
پسر می گویند پس غرض مجیب اثبات حقیقة ست لیس الا مخفی نماند که صدق
ابن و ولد و ذریت بر ابن البنت بر سبیل حقیقت اگرچه در نزد علماء فریقین
مختلف فیه است پس قفال از علمای اهل سنت حکم بصحت انتساب اولاد بنات
بسوی اب البنت نموده حیث قال کل احد ینسب الیه اولاد بناته و صاحب
تلخیص از اهل سنت این انتساب را از خصائص نبی ص دانسته حیث قال ابن حجر
فی صواعق المحرقة علم من الاحادیث السابقة اتجاه قول صاحب التلخیص من
اصحابنا ان من خصایصه صلی الله علیه و سلم ان اولاد بناته ینسبون الیه
واولاد بنات غیره لا ینسبون الی جدهم من الکفایة غیرها وانکر ذلک
القفال فقال لا خصوصیة بل کل احد ینسب الیه اولاد بناته ویرده الخبر السابق
کل بنی ادم ینتمون الی عصبة الا آخره لکن در بنوت حسنین بلکه بنی فاطمه قاطبة
بنا بر تصریح ابن حجر خلافی ظاهر نیست و از اینجاست که ابن حجر بعد چند سطر گفته
ثم معنی الانتساب الیه صلی الله علیه الذی هو من خصوصیاته
انه یطلق علیه انه اب لهم وانهم بنوه فی الکفایة والوقف علی الاولاد
والوصیة لهم اما بنات غیره فلا یجری فیهم مع جدهم لانهم هذه الاحکام
وقال من فوائد ذلک ان یقال الحسنین علیهما السلام ابناء رسول الله صلعم
اب لهما اتفاقا اقول لیس هذا من التبنی لتصریحه بانقطاعه بقوله و ما کان
محمد ابا احد من رجالکم پس کلامی در بنوت حقیقیه حسنین ع نیست لکن بسبب

شبهات پارینه اختلاف در انتساب اولاد بنات بسوی جد مادری میانه علمای فریقین
جاری و ساری گردیده و همین ذریعه نفی بنوت حسنین علیهما السلام نزد منافقین گشت
فلا باس ببسط المقال فی هذا المجال پس میگوئیم که عدم انتساب اولاد بنات
بسوی اجداد و جدات نزد نحیف ضعیف سست بلکه اولاد پسری و دختری هر دو
در اولاد اجداد پدری باشند یا مادری داخل اند و در مصداق مفاهیم ذریت و نسل
و عقب و بنوت بر سبیل حقیقت مندرج اند الدلیل علی کونه حقیقة مضافاً
الی ما سلف وجوه اولی آنکه در روایت ابو الجارود احتجاج خود بآیه مباهله بر مخالفان
بعرض رسانید حضرت فرمودند فای شیء قالوا پس مخالفان چه گفتند قال قلت
قالوا قد یکون ولد البنت من الولد و لا یکون من الصلب ابو الجارود گفت گفتند
گاه هست که اولاد دختر از اولاد باشند نباشند از اولاد صلب قال فقال ابو جعفر
علیه السلام والله یا ابا الجارود لاعطینک من کتاب الله انه یسمی
ولد الصلب رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یردها الا کافر قال قلت جعلت فداک
و این قال حیث قال حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم الی قوله
حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم فسلهم یا ابا الجارود هل یحل
رسول الله نکاح حلیلتهما فان قالوا نعم فکذبوا والله و لئن قالوا لا فهما
والله ابناء رسول الله لصلبه والله ما حرمن علیه الا للصلب یعنی
راوی میگوید پس فرمود آنحضرت قسم بخدا ای ابا جارود هر آئینه القا میکنم
بر تو حجتی از کتاب خدا که دلالت میکند بر این که اولاد صلب اند و ردّ نمی کند آنرا
مگر کافر گفتم فدای تو شوم کجاست در قرآن حجتی که اشاره بآن فرمودی فرمود

بسط المقال فی تحقیق انتساب

بآنکه فرموده است حرمت علیکم الآیه یعنی حرام کرده شد بر شما مادران شما
و دختران شما و خواهران شما تا آنکه فرموده و ازواج ابنای شما که از صلب شما برآمده اند
پس بپرس از مخالفان که آیا حلال است برای رسول خدا صلعم نکاح ازواج حسنین ع یا نه
پس اگر بگویند که حلال است پس قسم بخدا که دروغ گفته اند و اگر بگویند که حلال نیست
پس قسم بخدا لازم آید بر ایشان که حسنین ع ابنای رسول خدا صلعم الصلبیه بوده باشند و قسم بخدا
که سبب تحریم ازواج شان بر رسول خدا صلعم نیست مگر اندراج آنها در حلائل ابنای صلب
دوم آنکه وجه توهم عدم انتساب اولاد بنات باصلاب اجداد مادری آنست
که مخالفان مادر را گویا ظرف محض نطفه را مختص بصلب ابا فهمیده اند حال آنکه
تولد اولاد از نطفه زن و شوهر هر دو می شود قال بعض الافاضل الامجاد ان
قول المنافقین ظاهر الفساد اظهر من ان یحتاج الی بیان لدلائل الآیات
الشریفة والاخبار المستفیضة علی انه مخلوق من مائهما معاً کقوله عز و جل
یخرج من بین الصلب و الترائب الصلب صلب الرجل و الترائب ترائب المرأة
وقوله عز و جل من نطفة امشاج ای مختلط من ماء الرجل و ماء المرأة
و دلالة جملة من الاخبار علی ان مشابهة الولد لامه و من یتقرب بها
تارة و لابیه و من یتقرب اخری باعتبار سبق نطفة کل منهما وجه سوم آنکه
هارون از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسید لم جوزتم ان یقول الخاصة
و العامة لکم یا بنی رسول الله و انتم بنو علی و انما ینسب المرأ الی ابیه
و فاطمة انما هی وعاء فقلت لو ان النبی نشر فخطب الیک کریمتک هل کنت
تجیبه فقال سبحان الله و لم لا اجیبه بل افتخر علی العرب و العجم و قریش بذلک

فقلت له ولكنه صلى الله عليه وآله لا يخطب الى ولا ازوجه فقال لم فقلت لانه
ولدني ولم يلدك فقال احسنت يا موسى ثم احتج عليه بالايتين السالفين والرواية
بطولها مذكورة في الاحتجاج وجه چهارم آنکه میراث عمه است و نسب شعب اثبت
متقربين بالاب ومتقربين بالام بالنسب نه بالسبب فثبت النسب للطرفين غاية ما في البين
ان يكون نسب المتقربين بالاب اقوى من نسب المتقربين بالام في الفرائض
الشريفية في اخر الاخت للاب والام عن بنت الابن بكونها ابعد من القرابة
وتقديمها على الاخت للام لان قرابة الاب اقوى من قرابة الام انتهى لكن
القرابة قد تحصل بغير الاولاد ولهم قرابة الولدية حقيقة لان اولاد
الاولاد اولاد ولذلك ورد في بعض اخبارنا انه قال ابو عبد الله
عليه السلام انا الولد وما نحن بذوي القرابة وجه پنجم روایت بخاری است
على ما نقله ابن الحجر في صواعق المحرقة له حيث قال اخرج البخاري
عن ابي بكرة قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله على المنبر والحسن الى
جنبه ينظر الى الناس مرة واليه مرة ويقول ان ابني هذا سيد ولعل الله
ان يصلح به بين فئتين من المسلمين قال واخرج الترمذي عن اسامة انه
قال رأيت النبي صلى الله عليه وآله والحسن ع والحسين على وركيه فقال
هذان ابناي وابنا ابنتي اللهم اني احبهما فاحبهما واحب من يحبهما وظاهره
الحقيقة وروى مثله سبط ابن الجوزي قال بعض الافاضل بل ظاهر الشيخ
الطوسي رحمه الله اجماع الامة على ذلك فلاحظ كثيرة استعمال في
الحسن ع والحسين بل وباقي الائمة كثرة يبعد معها ارادة المجاز ومن آن زيتني

كما صنعه هذا الناصب في رسالته سر الشهادة فمناف لما صرح به ابن حجر في
صواعقه من انقطاع حكم التبني حيث قال وهو على الاصح فقوله تعالى ما كان
محمد ابا احد من رجالكم انما سيق لانقطاع حكم التبني انتهى و آنكه هرگز ابن
الاطلاق بنوهن بسليم منساق نمی شود و اما آنچه بنابر شبهها گفته است فقد ثبت بطرق
متعدده ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال هما ابناي وروى احمد في
مسنده عن ابي اسحاق السبيعي عن هاني بن هاني عن امير المومنين علي رضي الله عنه
قال لما ولد الحسن عليه السلام جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال اروني
ابني ما سميتموه قلت سميته حربا قال بل هو حسن فلما ولد الحسين عليه السلام
قال اروني ابني ما سميتموه قلت حربا قال بل هو حسين فلما ولد الثالث
قال اروني ابني ما سميتموه قلت حربا قال بل هو محسن ثم قال اني سميتهم باسماء
ولد هارون شبر وشبير ومشبر واخرجه الطبراني في الكبير والدارقطني
في الافراد والحاكم والبيهقي وابن عساكر كلهم عن علي عليه السلام واخرجه البغوي
والطبراني عن سلمان رضي الله عنه مثله وفي القاموس شبر كبقم وشبير كقمير ومشبر
كمحدث ابناء هارون انتهى كلامه فلا ينتهي مدلاله فلا دلالة على مزعومه
چه بر ظاهر است که در مضامین کثیر از روایات فریقین بر این روایات مستفیضه غیر از
آنحضرت اطلاق ابن بر ابن البنت فرموده و هیچ گونه اشعاری به تبنی در آن نیست
و هیچ کس معنی تبنی از این اخبار نفهمیده حسنین علیهما السلام را مثل زید متبنی قرار نداده پس اثر دلیل
بر تبنی گردانیدن از سفاهت و وقاحت یا بسبب عداوت اهل بیت بلکه از ظاهر این
نصوص هم اتفاقا حقیقت لغویه ثابت است و فی شاهد علی ما ادعینا الا ما ادعاه

پس اگر بگویند که اولاد دختر اولاد جد مادری نیست لهذا آنرا بر تبعیض حمل خواهیم
خواهیم گفت هذا اول النزاع وقد اسلفنا ما یدل علی خلافه وسیاتی
ما یدل علی ذلک وجه ششم آنکه در بنی آدم بلا شبهه فرزندان پسری و دختری
داخل اند چنانکه ابن حجر در صواعق محرقه خود از قفال نقل نموده کل احد ینسب الی
اولاد بناته اگرچه گفته و یرد الخبر کل بنی ام ینتمون الی عصبته زیرا که انتساب
با قوی نفی انتساب با ضعف نمی کند قال الله عزّ و جلّ واذ اخرجنا من بنی آدم
من ظهورهم ذریاتهم وفی الحدیث یا ابن آدم ما تنصفنی اتحبب الیک بالنعم وتتبغض
الیّ بالمعاصی و بیضاوی در تفسیر خود ذیل قول او تعالی و ذریته داود الی قوله عیسی
گفته هو ابن مریم وفی ذکره دلیل علی ان الذریة تتناول اولاد البنت
و آنچه فاضل ناصب در سر الشهادتین گفته ان ابن البنت له حکم الابن ولهذا
یعد عیسی فی بنی اسرائیل خلاف مصرحات بیضاوی و فخر رازی و غیر اوست ایشان
اطلاق بر بانی شاهد عموم گردانیده اند و این که ابن البنت را خارج النسبة انگاشته
حکم را از خارج استفاده نموده اند کما زعمه الناصب و کفی ردا علیه قول
شیخه ابن حجر فی الصواعق حیث قال ثم معنی الانتساب الیه صلوات الله علیه
الذی هو من خصوصیاته انه یطلق علیه انه اب لهم وانهم بنوه حتی معتبر
ذلک فی الکفایة الی ان قال و حتی یدخلوا فی الوقف علی ولاده وابناء بنات
غیره فلا یجری فیهم مع جدهم لامهم هذه الاحکام نعم یستوی الجد الاب
والام فی الانتساب الیهما حیث یطلق الذریة والنسل والعقب علیهم
فاراد صاحب التلخیص بالخصوصیة ما مر واراد القفال بعد ما ذلک

فلا خلاف بینهما فتدبر و وجہ بیستم آنکہ فیروزآبادی در قاموس گفتہ والابن الولد
اقول و قولہ تعالی یوصیکم اللہ فی اولادکم شامل لاولاد الابن والبنت
فبحاتین المقدمتین تبین ان ابن البنت کابن الابن ابن للجد و وجہ بیست و یکم آنکہ
جد کاب کان الام لا ام واضح ست و آباء و حلانا بہم فی حلائل ابناء و عیتهم الجد الام
بالجد الفاسد قول غاسد فی الکافی فی روایۃ یذکر فیها انہ دخل هارون الرشید
وابو الحسن علیہ السلام فقد رسول اللہ فتقدم ابو الحسن علیہ السلام
فقال السلام علیک یا ابۃ فقال هارون بعیسی سمعت ما قال
قال نعم قال هارون اشهد انہ ابوہ حقا و وجہ آنکہ محمد و کمال الدین
بن طلحۃ الشامی الشافعی ان الشعبی کان یمیل الی آل رسول اللہ وکان
لا یذکرهم الا و هو یقول هم ابناء رسول اللہ و ذریتہ فنقل عنہ
فی کتابہ مطالب السؤل فی مناقب آل رسول انہ بلغ ذلک الی الحجاج بن
یوسف و تکرر ذلک منہ و کثر نقلہ عنہ فاغضبہ ذلک من الشعبی و نقم
علیہ فاستدعاہ الحجاج یوما و قد اجتمع لدیہ اعیان المصرین و علماؤهما
و قراؤهما فلما دخل الشعبی و جلس قال لہ یا شعبی ما امر یبلغنی عنک
فیشهد علیک بجهلک فقال ما هو یا امیر المؤمنین قال الم تعلم ان ابناء
الرجال هل ینسبون الا الیہ و الانساب لا تکون الا بالآباء فما لک تقول
ان ابناء علی انهم ابناء رسول اللہ و ذریتہ هل لهم اتصال برسول اللہ
الا بامهم فاطمۃ و النسب لا یکون بالبنات و انما یکون بالآباء فاطرق الشعبی
ساعۃ حتی بالغ الحجاج فی الانکار علیہ فقال ما اراک الا متکلما بکلام

من يجهل كلام الله وسنة نبيه او يعرض عنهما فازداد الحجاج غضبا
فقال المثلي تقول هذا يا ويلك قال نعم هؤلاء قرآء المصريين اليس قد قال الله
يا بني آدم يا بني اسرائيل وعن ابراهيم ومن ذريته عيسى هل كان اتصال عيسى
بالثلثة الا بامه وقد صح النقل عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال هذا
ابني سيد فخجل الحجاج وعاد بتلطف الشعبي وقول الشعبي حجة على العامة وتبين انه
ابن البنت ابن او نيست حقيقه كما هو ظاهر پس معلوم شد كه تولد از صلب نيز عدم ابن معتبر
فهو ابن البنت كما هو ابن بعلها چنانكه ابن الابن ابن ابن است حقيقة ان تكرار الصلب تحتانيين
غايت ما في الباب كه اينها ابن بلا واسطه نيستند لكن اگر تحقق واسطه منافي بنوت باشد
بايد كه پسر پسر هم پسر نباشد كما قال الشاعر بنونا بنو ابنائنا واز اينجا واضح شد
كه آنچه بعض علماي ما رضوان الله عليهم بسبب سبق شبهه اهل خلاف بذهن شان گفته اند
كه پسر دختر پسر جد مادري نيست بصحة السلب هي آية المجاز تمام نيست والا لازم آيد
كه ابن الابن هم در حقيقت ابن نباشد لصحة ان يقال انه ابن ابنه با آنكه صحت سلب
دليل مجاز است در وقتي كه سلب حقيقي باشد واما سلب مجازي چنانكه بليد را مي گويند
كه انسان نيست بل مجاز نيست اطلاق بر او نمي تواند بود وهرگاه ثابت شد كه اطلاق
ابن بر ابن ابن وابن بنت حقيقت است پس صحت سلب بمعني عام البته مسلم نخواهد بود بلكه
مقصود در اين مقام نفي ولديت خاصه خواهد بود كه بلا واسطه باشد والعلم اذا استعمل
في الخاص بما هو خاص كان مجازا لا محالة قال الفاضل البحراني في الحدائق اما
قال شيخنا الشهيد الثاني في قرينة المجاز من السلب في قول القائل انه
ليس ابني بل ابن بنتي وابن ابني مردود بانه غير مسلم على اطلاقه فانا

لا نسلم سلب الولدية حقيقة اذ المراد لقرينة الاضراب ان مراد القائل المذكور
انه ليس ابني وولدي بلا واسطة فان قال ليس لدي من غير الاتيان بالاضراب
منعنا صحة السلب اما احتجاج بقول شاعر بنونا بنو ابنائنا وبناتنا ابناؤهن
ابناء الرجال الاباعد پس در مقابله ادله مذکوره از پایه اعتبار ساقط ست چنانکه
بعض افاضل عراق فرموده اند که این بیت با آنکه قول اعرابی جاهل ست که معارض کتاب
وسنت نمی تواند شد محمول ست بر اراده متعارف معتاد در جلب منافع دنیویه و رفع
مضار با اولاد پسری نه اولاد دختری فکانوا کالاباعد فی ذلک بل الحمل علی ظهور
ارادة هذا الشاعر المجاز والمبالغة فی النفی شاهد علی العکس اذ من البعید
ارادة بیان الوضع واللغة بل کقوله انت ومالك لابيك اذ المراد منه
نوع من المجاز فقط علاوه آنکه غایت آنچه ازین بیت معلوم می شود آنست که
پسر دختر پسر مرد اجنبی ست و درین بنوت کلامی نیست اما اشعاری که بالمفهوم
بر نفی بنوت نتیجه شاعر دارد پس محتمل ست که محمول باشد بر تحقیر قرابت بنت پدری
وضعف قرابت مادری و همچنین شمار اولاد دختری به قول شان فلان تمیمی
او هاشمی بر تقدیر تسلیم اختصاص عرفی محمول بر تقویت نسب پدری خواهد بود و ازینجا
واضح شد که حل صدقات برای اولاد بنات هاشمین و عدم استحقاق خمس کما
هو الاشهر عند الامامیه مستلزم نفی نسب دختری نیست لاحتمال ان یکون النسب
من قبل الاب لقوته مناطا لحکم شرعی دون النسب من قبل الام ونفی از جهت
نسب پدری من اجل ذلك قال الله ادعوهم لابائهم والا در احکام میراث
وغیره ثبوت نسب واضح ست اولاد پسری و دختری بقدر استحقاق میراثی اند

پس اولاد اولاد میت و سائر تشقر بان پدری و مادری هر دو وارث و ان کان حظ المتقرب بالاب اکثر من حظ المتقرب بالام و از اینجاست که هر گاه قوت نسب پدری معارض شرف جد امی باشد گاهست که نسب مادری غالب شود بر نسب پدری بمیں تشرف رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ شرفی معارض آن نمی تواند بود چگونه نتوان گفت فالحسنان ابناء رسول الله حقیقة و عرفا فان کل نسب منقطع الا نسبه صلی الله علیه و آله و از اینجهت که آیات و اخبار مشحون ست از اثبات بنوت آنحضرت واهل العرف لا یتناکرون ذلک و از اینجاست که حضرت صادق علیه السلام اندا می گفتند ابن الصدیق لان امه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر لزم الناس شرفا له فی ذلک و از جهت اشتراک نسب بحضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نوشته اند اول هاشمی تولد من هاشمیین و تسبوا الی هاشم من المجتبین قال سبط ابن الجوزی قال اهل السیرة لا یعرف خلیفة ابواه هاشمیان سوی امیر المومنین علی علیه السلام و انما اطلنا الکلام فی هذا المقام تنقیحا للمرام و دفعا للاوهام بر تقدیر تنزل می گوئیم که با لغرض اگر اولاد دختری پسران جد مادری بلکه اولاد پسری نیز پسران جد پدری باعتبار عرف نگویند لازم نیست که اولاد جناب سیدة ایشان هم ابناء پیغمبر حقیقة نگویند قال ابن حجر فی ذیل تفسیر آیة المباهلة بعد ذکر شطر من الاخبار علم من الاحادیث السابقة اتجاه قول صاحب التلخیص من اصحابنا ان من خصائصه صلی الله علیه و آله ان اولاد بناته ینسبون الیه صلعم و اولاد بنات غیره لا ینسبون الی جدهم من الکفایة و غیرها و انکر ذلک القفال فقال لا خصوصیة

فقد یطول الکلام
فی هذا المقام
تنقیحا للمرام
و دفعا للاوهام

بل كل احد ينسب اليه اولاد بناته چه لفظ ابنا بوضع شرعي حقيقت در ابناء بنات نباشد
ودال آنكه حقيقت شرعيه در الفاظ وفاقا لجماهير الاصوليين ثابت است مثل صلوة
وزكوة وغير آن خواه بوضع مخصوص فان كثيرا من الالفاظ انتقلت من موضع
اللغة الى غيره بالنقل الصريح وبكثرة الاستعمال الى معان شرعية فصارت
حقائق في المعنى المنقول اليه وهجرت معانيها اللغوية بعد تتبع موارد
استعمال ابن الرسول در عرف خاص بلكه عرف عام اين معنى لايق انكار نيست من
حسنين عليهما السلام والا فان لقب ابن الرسول لم يختص بالحسنين بل ابنائهما
وذريتهما ايضا طاب الماء [illegible] فيهم هذا الاسم جرى هذا اللقب عليهم على لسان السلف
والخلف والموالف والمخالف ولو كان اوجه في ذلك هو التبني لم يتعد هذا التعبير
الى غيرهما واما ثانيا فان التبني لا يلزم ان يكون من الاولاد المتبنى ولذا
نفى الله سبحانه في كتابه المجيد عن زيد بنوته لهم ابنائهم بالعرف الشرعي
مع كونهما من اولاده حقيقة يلتحق نسبهم به بلا مرية قال ابن الحجر في
الصواعق المحرقة في ذيل شرح اية المباهلة ومن فوائد ذلك انه يجوز
ان يقال للحسنين ابنا رسول الله وهو ابوهما اتفاقا ولا يجرى فيه القول
الضعيف انه لا يجوز ان يقال له ابو المومنين ولا عترة بمن منع ذلك حتى
في الحسنين من الامويين للخبر الصحيح الاتي في الحسن ان ابني هذا سيد ومعوية
وان نقل عنه ما يقتضي رجوعه عن ذلك وغير معوية من بقية الامويين
لمانع كاذب لا يعتد به فقد تحقق لهم من النسب الجزئية ما دخلوا
في عداد الذرية بنص القران قال الرضا عليه السلام كذلك خصصنا

نحن اذ كنا من آل رسول الله صلى الله عليه وآله بولادتنا منه فولد الولد ولد حقيقة وان عرض
عدمه عرفا فاختصوا باسم الاسباط والحفدة من اجل ولادتهم منه في الحقيقة
ولكن آنچه در مسائل وقف جمعی از علما نوشته اند که اولاد بحسب عرف مختص است باولاد
بلا واسطه پس بنا بر آن رحمک الله تعالی که بنظر شان صحیح سالب است چنانکه در ابحاث منفیه
وجوابش بیان کردیم پس صاحب مجمع البحرین نوشته که بنای کلام شان بر عرف است
واین منافی حقیقت لغویه نیست حیث قال بعد ذکر روایة ابی جارود وهذه
الروایة مما یدل علی ان ولد البنت ولد حقیقة ومعناها من الروایات کثیرة وهی
غیر بعید وعرفنا الولد مما یقع فی الوقف ونحوه الی الولد خاصة دون ولد الولد
من حیث العرف وان خالف اللغة او هو المحکم فی مثله حاصل آنکه کلام فقها که
محمول بر عرف محاوره صحیحش خواهد بود بر اصل موضوع لغت نه آنکه در عرف
نیز اگر نبیره یا نواسه از کسی بپرسند که از اولاد تست خواهد گفت بلی از اولاد منست
پس مخالف عرف و لغت مسلم نیست ویؤیده قوله تعالی یوصیکم الله فی اولادکم
ولکن می توان گفت که اگرچه اصل لفظ ولد حقیقت است در معنی عام لکن عند الاطلاق
اقرب اولاد بذهن منساق می شود پس در وقف بر قدر متیقن الاراده اکتفا نموده باشند
وان احتمل اللفظ کلا الامرین بحسب الحقیقة چنانکه در لفظ مشترک بین الجزء والکل
هرگاه قرینه بر اراده کل نباشد اکتفا بر جزء که قدر متیقن است می نمایند و در لفظ
ابنائنا چون بنوت بلا واسطه متحقق نبود قرینه اراده معنی عام خواهد بود و حاجت
بقرینه در مجاز در انفهام اصل معنی است و در عمومات محتمله کلمات بنا بر تعیین مراد
المتحقق ههنا هو الثانی دون الاول فلا یکون منافیا للحقیقة عند الفحول

کما هو ظاهر عند من مارس علم الاصول پس بر تقدیر تنزل میگوئیم که اگر مراد او از انتفاء
بنوت حقیقیه حقیقت مصطلحه فی مقابلة المجاز است بما ضرری ندارد و اگر مراد او نفی
که از اولاد آنحضرت در حقیقت نبوند فباطل لانه من اجلی البدیهیات و کم له
من المستندات قال البیضاوی فی قوله تعالی حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم
وعماتکم وبنات الاخ وبنات الاخت لیس المراد ذواتهن بل تحریم نکاحهن
وامهاتکم تعم من ولدتک او ولدت من ولدک وان علت وبناتکم یتناول
من ولدتها او ولدت من ولدها وان سفلت الی اخر ما قال وان تجاسر علیه
المکابرون المعاندون من سرایة الوهم ولادت حقیقیه کافی است شرفا وفخرا بآنکه
پسر نوح بسبب اعمال قبیحه مفاد انه لیس من اهلک از بنوت نوح بدر رفت وحضرات
سادات جوانان اهل بهشت بقرب صوری ومعنوی به بنوت آنحضرت فائز شدند
پس اگر حقیقت لغویه نباشد ولادت گرفتم تقوی که در رتبه قصوی است مفاد
ان اکرمکم عند الله اتقاکم بدرجه اعلی متحقق است لانهم من طینة واحدة
طابت وطهرت بعضها من بعض وکیف لا وهما ابنائه بنص القرآن قال
سبط ابن الجوزی نقلا عن جابر بن عبد الله فی قصة المباهلة وخرج
رسول الله وعلی بین یدیه والحسن عن یمینه والحسین عن شماله
وفاطمة خلفه ثم قال هلموا فهؤلاء ابنائنا واشار الی الحسن والحسین وهذه
نسائنا یعنی فاطمة وهذه انفسنا یعنی نفسی واشار الی علی فلما رای القوم
ذلک خافوا وجاؤوا الیه الخبر وقال الرازی کما سلف نقله عنه ان
هذه الآیة دالة علی ان الحسن والحسین کانا ابنی رسول الله

وعد ان يدعو ابنائه فوجب ان يكونا ابنائه قال اخى المعظم دام ظله المكرم
و این دلالت می کند بر آنکه حضرت امیر علیه السلام داخل ابنا نیست و نیز اشعار می کند
بآنکه این اطلاق حقیقی است چنانچه بعضی از علمای فریقین نیز بآن قائل شده اند
ولهذا اشراف را از اخذ زکوة منع نموده اند والکلام مبین فی محله انتهی و قد
ذکرنا شطراً من ذلک و اوضحنا قوته و بینا انه علی القول بحمل الصدقات
للشهادة ایضاً لا یلزم ان یکون نفی البنوة والولدیة عنهم حقیقیة کنفی بنوة
امامهم فوجب ان یکونا ابنائه شاهداً بذلک قوله ولان العرف بعد الختن
ابنا من غیر ریبة فی ذلک اقول عرف عام و خاص را در بنوت حسنین علیهما السلام
انکار کردن و بنوت ختن را استناداً الی العرف ثابت نمودن ستم بر جان انصاف است کاش
سند این کلام عرب موثق بهم می آورد و بدونه خرط القتاد قال بعض الفضلاء
فی جوابه ما حاصله سید نور الدین سمهودی در کتاب جواهر العقدین روایت
مکالمه رشید با امام موسی کاظم علیه السلام و انکار او انتساب حضرت را بسوی رسول خدا
بقوله انتم بنو علی و انما ینسب الرجل الی جده لابیه دون جده لامه و جواب
بقوله تعالی و من ذریته داود الی قوله عیسی والیاس و انه قال و لیس
لعیسی اب و انما الحقه بذریة الانبیاء من قبل امه آورده که آنحضرت بعد
آن حجت آورد برای او بآیه مباهله و فرمود که دعوت نکرد آنحضرت در مباهله غیر علی و فاطمه
و حسن و حسین علیهم السلام را وهما الابناء و آن صریح است در انحصار ابن در حسنین علیهما السلام
پس اگر حضرت امیر داخل در ابنا می بود این حصر درست نمی آید پس او در انفسنا
منسلک است نه در ابنائنا سلمنا ذلک لکن کار درین صورت بر ناصب بغایت تنگتر خواهد شد

بجای

زیراکه چنانکه اہل عرف اما شخص را پسران شخص مے شمارند ہمچنین اہل عرف داماد را
در جمیع امور خصوصاً در امر ریاست خاصه ہرگاه لقط دپسری داشته باشد قایم مقام
آنشخص میدانند پس در ین صورت مقصود شیعیان بلا کلفت حاصل نمیشد انتہی مختصر
قوله نیز نفس بمعنی قریب و ہم نسب و ہم دین و ہم ملت آمده قوله تعالی تخرجون
انفسهم من دیارهم ای اهل دینهم و لا تلمزوا انفسکم فلولا اذ سمعتموه
ظن المومنین و المومنات بانفسهم خیراً پس حضرت امیر را چون اتصال نسب
و قرابت مصاہرت و اتحاد دین و ملت و کثرت معاشرت و الفت بحدیکه
علی منی و انا من علی در حق او ارشاد شد اگر بنفس تعبیر فرمایند چه بعید است
فلا یلزم المساواة کما یلزم فی الایات المذکورة **قال الحجی العلامة فرجوا الی الخصام**
بر تقدیر تسلیم شیوع و تبادر معانی مزبوره در ما نحن فیه اخذ و اراده آن مستحسن نیست
چه اقربای آنجناب مثل عقیل و عباس و اہل مذہب و ملت بسیار کسان بودند پس تخصیص
ایشان عبث باشد بلکه اراده این معانی مغیوب است زیرا که عدم ایمان و سلام ثالثه
و احزاب آنها اند ثابت نمی شود و چون لوال الاسلام نزد شما صدیق بالفرقی ما
که او اراد النفس بمعنی ہم مذہب آید در داخل باشد ایضاً اگر مجرد قرابت ہم مذہبی
مراد باشد فضیلتی نبوده باشد و الآیة مسوقة لبیان فضائلهم اتفاقاً **اقول** ظاہر است
که اطلاق نفس بر نفس شخص حقیقت است و بر ما عدای آن مجاز و ہرگاه حمل بر حقیقت ممتنع باشد
حمل بر اقرب مجازات کما سلف الاشارة الیه لازم است و لیس الا المماثل من کل وجه
و ما ثلث خاصة مقید بتماثل فی الدین ابعد است ازان فلا یصار الیه من دون ضرورة
قوله اگر بنفس تعبیر نمایند چه بعید است **اقول** در اطلاق نفس بر آنحضرت ہیچ گونه بعد ما

بعد بی نیست بل هو المتعین لکن بعد کمی هست و تخصیص بلا مخصص است که شما حما ثلث مطلقه را بیه جه تخصیص بدین ملت میدهید اگر بهمین حما ثلث خاصه مخصوص بود و از انفس بسم مذهبان مراد می بودند چون جمع مضاف مفید عموم است باید تمام صحابه جمع می فرمود در طلب فی المباهله تعمیم می نمود و هر گاه چنین اتفاق نشد اراده حما ثلث تامه باطل گشت پس حما ثلث مطلقه ثابت شد چنانکه فاضل ناصب خود نیز اکتفا بر حما ثلث نمود ده حما ثلث بیک جهتی و کثرت معاشرت و الفت و محبت آنحضرت را که بنای آن نسبت با آنحضرت بر مودت دنیویه نمی تواند بود کما اعترف به بلکه بر تقوی و قرب و زلفی عند الله کما اعترف به افزوده رفع استبعاد تعبیر بران آنجناب بنفس خود ظاهر است که مذهب سخن این چه در جه تعبیر و رفع استبعاد وجهی ندارد و بغیر تقریب آن الی المعنی الحقیقی یکون التشبیه اتم هیچ نیست مطلوب با که در مجازات حمل الی الحقیقه تهما امکن مرعی می باشد با آنکه موید آنست قول ما بحدیثی که مسلم داشته است آنرا هو منی و انا منه چه غیر آنجناب بالاتفاق با بن خطاب ستطاب که مقبول اولی الالباب و حالی از غایت قرب سوال رب الارباب نیست و این عبارت صادق نمی آید مگر بر یکی مجالست و حما ثلث و قرب صوری و معنوی داشته باشد نه بر محض اتصال نسبتی و الفت قلبی من غیر وجه شرعی فیما العلال قولنا لولا التعصب وقد سلف فی احتجاج الشیعه بهذه الآیة الاشارة الی هذه المقدمات فاغمض عنها العین

قال الناصب قدم آنکه اگر مساوی در جمیع صفات مراد است لازم آید که حضرت امیر در نبوت و رسالت و خاتمیت و بعثت الی الکافة و جمیع اختصاصات دنیا و نکاح فوق الاربع و درجه رفیعه در قیامت و شفاعت کبری و مقام محمود و نزول وحی و دیگر احکام

خاصه پیغمبر شریک پیغمبر باشد و هو باطل بالاجماع و اگر مساوی در بعض مراد است
فائده ولی کند زیرا که مساوی در بعض اوصاف با افضل و اولی بتصرف افضل و اولی
بتصرف نمی باشد و هو ظاهر جدا **اقول** مراد از مساوات مساوات در جمیع فضایل است
الا ما اخرجه الدلیل چه هرگاه حمل بر اتحاد حقیقی میان دو شخص ممکن نیست
حمل بر اقرب مجازیست در حقیقت متعین باشد و چون بادله خارجه اختصاص
خاتم النبیین بنبوت و حلت ازواج تسعه و وجوب تهجد و نظائر آنها ثابت شده
بالاجماع مستثنی و باقی داخل در مفاد آیه خواهد بود کما لا یخفی علاوه و آنکه شفاعت
در روز قیامت برای ائمه اثنا عشر نزد شیعه ثابت است فلا وجه بعده من الخصائص
وایضا ممکن است که مراد مساوات در صفات نفسیه کامله باشد که آن موجب استحقاق
درجه نبوت و غیره است و ظاهر است که حصول بعثت و ختم نبوت خیر بالفعل
از افعال نفسیه نیست چنانچه غزالی در منخول گفته لیس الاحکام للافعال صفات
ذاتیه وانما معناها ارتباط خطاب الشارع بها امرا ونهیا وحثا وزجرا
فالمحرم هو المقول فیه لا تفعلوه والواجب هو المقول فیه لا تترکوه وهو
کالنبوة لیست ذاتیة نفسیة للنبی صلعم ولکنها عبارة عن اختصاص شخص
بخطاب التبلیغ انتهی کذا نقله السید الشوشتری فی احقاق الحق و ممکن است
که آن درجه رفیعه آنجناب را نیز حاصل باشد غایة الامر خصوصیت خاتمیت پیغمبر خدا
مانع بعثت حضرت امیر و اطلاق اسم نبی بر آنحضرت باشد اگرچه بحسب حقیقت
آنحضرت نیز باشد کما قیل بمثله منع فی اطلاق اسم الجوهر بمعنی الموجود
لا فی الموضوع علیه سبحانه ولیس هذا بابعد مما یرویه اصحاب هذا الذی

انه قال فی شأن ابی بکر من ان النبی قال انا و ابو بکر کفرسی رهان و فی شأن عمر
لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب رواه فی المشکوة عن الترمذی
قوله نیز اگر آیه دلیل امامت باشد لازم آید امامت امیر در حین حیات پیغمبر و هو
باطل بالاتفاق و اگر تقیید کنند بوقتی دون وقتی مع انه لا دلیل علیه فی الآیة
مفید مدعی نخواهد بود زیرا که اهل سنت نیز امامت حضرت امیر را در وقتی
از اوقات ثابت می کنند **اقول** اولاً محتمل است که آنحضرت متصف بامامت
در حال حیات پیغمبر نیز کما یقتضیه حدیث المنزلة **وثانیاً** مراد
عموم بحسب الاوقات باشد و خرج ما اخرجه الدلیل
من الاوقات **وثالثاً** انکه مراد بعض اوقات باشد سنیان
مفید نیست زیرا که آنها اگرچه امامت حضرت امیر فی بعض الاوقات میدانند
لکن بحسب النص نیست و القول بالنص و عدم کونه اماماً بلافصل خرق
للمرکب من الاجماع هذا ما یتعلق بالتقریر الاول للاستدلال بایة المباهلة
من جهة اشتمالها علی قوله انفسنا من النقض و الابرام **اما تقریر دوم** تقریر دوم
برای استدلال بآیه کریمه مباهله قطع نظر از احتجاج بکلمه انفسنا بمنزل التسلیم انکه
تعبیر بنفس از جناب علی بن ابی طالب نباشد یا باشد لکن تشبیه من کل وجه مراد نباشد
پس تقریری که امام سنیان در کتاب نهایة العقول از شیعیان نقل نموده و هیثمی
بنقل آن پرداخته و اصح گزیده و ما اولاً خلاصه آن تقریر را اعاده کنیم ثانیاً
بتشئید مبانی آن می پردازیم پس می گوئیم که محصل آن این است که شکی نیست
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام در هنگام مباهله

طلبة ثم لان الاخبار بذلك قريبة من التواتر اولا ولكونه مرادا من انفسنا
ثانيا لانه لا يدعو نفسه بغير از علی بن ابی طالب ع دیگری مدعو نبود فیکون
هو المراد من قوله انفسنا هرگاه این معنی ثابت شد پس فضیلت عظیمه برای
آنجناب ع ثابت گردید از آن جهت که قصد آنحضرت از مباهله اظهار حقیت خود بود
و آن مقتضی اینست که در مباهله حاضر نماید کسی را که نهایت شفقت و رافت آنجناب
بر او باشد آرا منافقان می گفتند که اگر آنحضرت یقین بحقیت خود نداشت در مباهله
ابنا و اقارب خود را در مباهله شریک میکرد ولا لاجانب الذين لا يشتمل حذره عليهم
و ظاهر است که شفقت آنجناب ص بر حضرت امیر ع و فاطمه ع و حسنین ع یا بسبب قرابت
و خویشاوندی بوده و یا از جهت آنکه حضرت امیر ع و فاطمه ع و حسنین ع بمزید قرب معنوی
و علو درجه فائز بودند اول باطل است والا چنانچه حضرت امیر ع را شریک مباهله ساخت
عقیل و عباس را نیز داخل این مباهله میفرمود فلما لم یکن کذلک ثبت ان غایة
اشفاقه على الذين احضرهم كان لغاية فضلهم فيلزم ان يكون على
افضل الخلق فیکون اماما و این تقریر از زمخشری در کشاف و دیگر مفسران
تمامه تمامه هم بیان نموده اند و زمخشری بعد از آن گفته است وفيه دليل لا شيء
اقوى منه على فضل اصحاب الكساء وروي عن عائشة ان رسول الله ص خرج
وعليه مرط مرجل من شعر اسود فجاء الحسن ع فادخله ثم جاء الحسين ع
فادخله ثم فاطمة ع ثم علي ع فقال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت
ويطهركم تطهيرا یعنی این دلیلیست که از این قوی تر دلیلی نباشد بر فضیلت
اصحاب کسا و بعد از آن روایت نزول آیه تطهیر در شان جناب حسنین ع و جناب سیده ع

وجناب امیر علیه السلام ذکر نموده ولکن چونکه تفضیل مفضول را روا میدارند آنرا
مستلزم امامت ندانسته اند وجناب آخوند مجلسی طاب ثراه در حق الیقین میفرماید
پس هرگاه معلوم شد که ایشان احب خلق بودند نزد آنحضرت پس باید
که بهترین خلق باشند در آن زمان بعد از آنحضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که محبت
آنحضرت از بابت دیگران از جهت روابط بشریت نبود بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود
آنحضرت او را دوست تر میداشت چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار
بسیار مذمت محبت اولاد و آباء و عشایر بدین جهت بنی وارد شده و ایضا
از سیر آنحضرت معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند
و دور را نزدیک میکرد بجهت آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان
و مقداد و اضراب ایشان چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام در وصف
آنحضرت میفرماید ووال فیك الابعدین وعادی فیك الاقربین هرگاه ایشان
محبوب ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقدیم دیگران بر ایشان در امامت عقلا قبیح
خواهد بود انتهی فاضل ناصب هم باین اعتراف نموده حیث قال این آیه در اصل از دلائل
اهل سنت است که در مقابله نواصب بدان تمسک جسته اند و وجه تمسک ایشان بر ظاهر است
که حضرت امیر ع و این بزرگواران را همراه بردن و تخصیص فرمودن وجهی مرجحی میخواهد آن وجه جز این نیست تا
آن بود که این بزرگواران را نهایت عزیز میداشت و چون آنها را در مباهله که در آن بحسب ظاهر خطر هلاک
هم بود حاضر ساخت مخالفین را جزم تمام اعتماد و وثوق قوی بر صدق نبوت خود و حقیقت خلقت حضرت عیسی علیه السلام
خبر میداد یقین شد و نیز لابد هیچ عاقلی تا جازم نباشد بصدق دعوی خود خود را و اعزه خود را معرض
هلاک و استیصال نمی اندازد پس آنها قسم نمی خوردند و همه جهت مختار اکثر اهل سنت و شیعه چنانچه

ملا عبد الله نیز در اظهار الحق همین وجه را پسندیده و ترجیح داده پس از این آیه
عزیز بودن این اشخاص نزد پیغمبر ثابت شد و چون پیغمبران از محبت و بغض نفسانی
معصوم‌اند این عزت ایشان را باعتبار محبت دینی و تقوی و صلاح خواهد بود پس این معنی
برای این اشخاص ثابت شد و چون مذهب خاص خلاف اهل سنت در مقابله ایشان مفید نیفتد

اقول هرگاه ثابت است این تقریر از قول مخالف و موالف بوضوح انجامید
و درجهٔ ابنیت و نفسیت میان فریقین ثابت است چنانچه زمخشری و غیر او نقل کرده‌اند
که هرگاه در روز مباهله آنحضرت بامداد بیرون آمد حضرت امام حسین علیه السلام
در بر داشت و دست امام حسن علیه السلام گرفته بود و حضرت فاطمه صلوات الله علیها در پشت
سر آنحضرت می‌رفت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان میفرمود که هرگاه
من دعا کنم شما آمین بگوئید پس اسقف نجران گفت ای گروه نصاری من می‌بینم
روی چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خودش بکند باین روها می‌کند
پس مباهله مکنید که هلاک می‌شوید و بر روی زمین نصرانی نمی‌ماند تا روز قیامت انتهی
بالاردنا نقله من الحدیث و آن چنانکه می‌بینی دلالت واضحه دارد بر اینکه انوار مشعشعه
نواصع خورشید طلعت و تقرب و عظمت و بلندی مرتبت این حضرات بدرگاه حضرت
رب العزت حالی شد از این مقدمه که دوست و دشمن حتی کفار بدان مرتبه ظاهر
و هویدا گردید که نصاری نجران با آن قوت و شوکتی که داشتند بر التجا بدولت
جزیه و اختیار عار فرار از میدان مباهله و اعراض از محاربه و مجادله امر دیگر را
برای خود گوارا نساختند و معلوم است که هیچ کس با وجود قصور مرتبه حقیقی
فائز نگردیده اگر احدی بمدارج تقوی و قرب و زلفی فائز می‌بود لا محاله

آنحضرت او را شریک مباهله می نمود و جلالت قدر حضرات درین خصوص بر مخالفان هم
ازین آیه ارفع مرتبه منجلی شد که جار الله زمخشری نیز گفته و فیه دلیل لا شیء اقوی منه
علی فضل اصحاب الکساء و فضل بن روزبهان گفته نعم لامیر المومنین علی فی
هذه الآیة فضیلة عظیمة و هی مسلمة والحمد لله علی ما اجری الحق
علی لسان الاعداء و ذلک فضل الله یوتیه من یشاء و چونکه تفضیل مفضول
بدلیل معقول و منقول عند الفحول ممتنع ست پس این حجت چنانکه در مقابل خوارج
و نواصب مفید افتاده در مقابله اهل سنت علی زعم الفضل الناصب نیز مفید گردید
اما آنچه شارح مواقف گفته ان الآیة تدل علی الفضیلة و اما الافضلیة
فلا یعبا به لان الاحبة المبنیة علی القرب و الزلفی لدی الله تعالی
علی ما اعترف به الخصم الحجة لایثارهم علی غیرهم فی المقام ظاهرة
علی الافضلیة و کثرة الثواب و اکرامه عند الله عز و جل و اما قوله مسئلة
الافضلیة لا مطمع فیها فی الجزم و الیقین و سیاتیک نباه بعد حین فحینئذ
قوله و لا قطع بان امامة المفضول لا یصح مع وجود الفاضل و کفی رداً علیه
قوله تعالی افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم
کیف تحکمون و هذا ظاهر کال ظهور و لکن لم یجعل الله له نوراً فما له
من نور و بوجه اخیر که جناب اخی المعظم دام ظله فرموده که این تقریر نصیست وارد
بر جمیع خوارج و نواصب و اهل سنت که این ناصب هم از جمله آنهاست زیرا که آنها
از فضیلت آنحضرت را سراً انکار دارند و این با انکار فضیلت آنجناب بر خلفای ثلثه
و چون از آیه مزبوره بوجه مذکور مستفاد می شود که آنجناب از سائر خلق بزید

فضیلت ممتاز بود الزام برسنیان نیز باین آیه درست است با تقریر سوم آنست که علامه حلی
علیه الرحمه در کشف الحق فرموده هذه الآیة من اَدلّ دلیل علی علو مرتبة امیر المؤمنین ع
لانه حکم بالمساواة له لنفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وانه تعالی
عینه فی استعانة النبی صلی الله علیه و آله فی الدعاء وای فضیلة اعظم
من ان یامر الله تعالی نبیه بان یستعین به علی الدعاء الیه والتوسل به
ولمن حصلت هذه المرتبة واین تقریر را فاضل ناصبی وجه دوم از وجوه
تخصیص این بزرگواران بدعوت شان بمباهله وایثار شان بر غیر شان با جمع
بیان کرده یا برای آن بود که این حضرات نیز در دعا بکبر گشاده منظور بود
شریک شوند وآنجناب را بتامین خود امداد نمایند که زود تر دعای آنجناب
بامین گفتن ایشان مستجاب شود چنانچه اکثر شیعه گفته اند و ملا عبد الله ذکر نموده
و برین تقدیر نیز علو مرتبه ایشان در درجه استجابت دعای ایشان نزد حق تعالی ثابت
واین هم در مقابله نواصب مفید است اقول والسنی که تخصیص و ترجیح این بزرگواران
بمباهله بهر دو وجه بوجه نیست و برای نقض کلام نواصب لیام مخالفین ناچار
کافی بود وانی اختصاص بنواصب ندارد واین ناصبی بعد تسلیم دلالت آیه بهر دو وجه
بر فضیلت حضرات در بیرون خوارج و نواصب از انتساب خود از طرف خوارج در
صدد نقض آن بر آمده حتی گوید که آنچه نواصب ... در تقریر تعج کرده اند
که همراه بردن آنجناب این اشخاص را بمباهله بوجه اول بود و نه بجهت وجه ثانی
بلکه از راه الزام خصم بود بانبوت مسلم الثبوت عنده و نزد مخالفان که کفاره بودند
مسلم بود که در وقت قسم اهل و اولاد را نافع نکنند در بلاک آنها قسم نخورند

آن قسم معتبر نمی شود آنجناب نیز بطریق الزام همین عمل فرموده ظاهر است که اقارب
و اولاد هر چون که باشند باعتقاد مردم عزیزتر می باشند از غیر اقارب و اولاد
گویند این شخص عزت تمام نشسته باشند دلیل بر جه آنکه اگر این قسم مباهله کردن قسم بر اولاد
خوردن نیز دانجناب هم مسلم می بود در شریعت نیز وارد می شد حال آنکه در شریعت حکم نیست
که اولاد را حاضر سازند و قسم بر آنها بخورند پس معلوم که این همه برای اسکات خصم بود
و علی هذا القیاس وجه ثانی نیز درست نمی شود زیرا که هلاک وفد نجران چندان
اهم المهمات نبود از این بالاتر و سخت تر بر آنجناب حوادث دیگر رسیده و مشقتها رو داده
هیچ گاه این اشخاص را در دعا همراه نخواسته و متفق علیه است که دعای پیغمبر در مقابله کفار
و معارضه آنها البته مستجاب می شد و الا تکذیب پیغمبر لازم آید و نقض غرض بعثت
متحقق شود و پیغمبر را در استجابت این دعا چه قسم نزد و لاحق می تواند شد که
استعانت آمین گفتن دیگران نماید پس باطل و فاسد است و بفضل الله تعالی کلام
ایشان را اهل سنت قلع و قمع واجب نموده اند چون درین رساله مقام آن
بحث نیست بخوف اطالت متعرض آن نشده بالجمله این آیه در اصل دلیل
این مدعا است شیعه از راه غلو این آیه را در مقابله اهل سنت آورده اند کس نیاموخت
علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نکرد ❊ جناب آخی المعظم دام ظله در جوابش میفرماید
کاش ثابت میکرد که سنیان را تقدم در استدلال باین آیه بر شیعیان حاصل است
چرا امر بالعکس نباشد سنیان از ما این استدلال را آموخته باشند بلکه حقیقت حال
بر همین منوال است چه جناب امیر علیه السلام استدلال باین آیه بر اهل شوری نموده
اقول قاضی نور الله نور الله مرقده در احقاق الحق از صواعق محرقه ابن حجر روایة

عن الدارقطنی آورده که جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام در روز شوری احتجاجا علی
اهل الشوری فرمود انشدکم الله هل فیکم احد اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وآله فی الرحم
ومن جعله نفسه وابنائه ابنائه ونسائه نسائه غیری قالوا اللهم
لا … یعنی آنحضرت ارشاد فرمود که قسم میدهم شما را بخدا آیا در شما کسی هست که
قریب تر باشد بسوی رسول خدا صلی الله علیه وآله در رحم از من وآنکه گردانیده باشد نفس او را
بمنزله نفس خود وپسران او را پسران خود ونساء او را نساء خود غیر از من گفتند اللهم لا
یعنی غیر آنجناب کسی باین فضیلت فائز نشده **اقول** … این شعر
که در آخر کلام … نوشته بیجا است آری تمثیل این شعر درباره صحابه نسبت باهل بیت
علیهم السلام بجا است که شعائر اسلام را از دودمان آنحضرت حاصل نموده
… که … آورده در سایه حضرت رسالتمآب وآنجناب
باسایش … بنفاق خزیده ودر کمین غصب حقوق اهل بیت علیهم السلام
کوشیده و دختر رسول خدا پاره جگر حضرت مصطفی را رنجانیده اند وچه بابرو
آنحضرت از ظلم وبدعت احداث نکردند وعلمای شان باآنکه خود را بانتحال تشیع
شیعه اولی نامیده اند ونسبت تلمذ بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام
… مفاخرت قرار میدهند … نصرت اعدای دین
وتفضیل خلفای غیر راشدین … بر آنحضرت میکوشند فقد صدق …
علم … که … نشانه نکرده قال النبی …
یا نواصب … وحال آنکه در حقیقت او نیز در زمره آنها محشور …
واحده … ملت شریک حال اند … احتجاج اهل حق …

الآية الخامسة

در وجه تمسک سنیان باین آیه برای الزام نواصب نوشته بعینه حجه تمسک شیعه است
جه احتمال اوّل اعنی وجه تخصیص خدا اهل بیت را بمباهله مزید علو درجه ایشان است
عند الله که آن موجب محبت پیغمبر خدا از ایشان باشد پس دانستنی که فخر الدین رازی
همین تقریر را از جانب شیعه بیان کرده و این ناصب برای آن چیزی نیفزوده آری
تغییر نموده آنهم بی اصل است چنانچه نوشته که احضار اهل بیت برای این بود
که بر ایشان تبسم نخورد اصلی ندارد و این تقریر دارد بر جمیع نواصب سنیان که ایشان هم
از جمله ما است نیز اگر آنها از فضیلت آنجناب باسنا انکار دارند و این ها انکار فضیلت
بر خلفاء ثلاثه چون از آیه مزبوره بوجه مذکور مستفاد می‌شود که آنجناب از سائر خلق
بمزید فضیلت ممتاز بوده الزام بر سنیان نیز باین آیه درست باشد و اما احتمال ثانی
که تامین اهل بیت نیز مداخلت در استجابت دعا داشته پس این نیز در کتب شیعیان
مذکور است و مختار اکثر امامیه است مؤید این احتمال است قوله تعالی ثم نبتهل بصیغه جمع
که دلالت دارد براین که ابتهال مخصوص آنحضرت فقط نبود بلکه مباهله شامل جمیع اهل بیت پس اگر
مداخلت دعای ایشان در استجابت نباشد ایراد صیغه جمع مستحسن نخواهد بود و نیز دلالت می‌کند
بران آنچه قاضی بیضاوی در تفسیر خود و غیره فی غیره روایت کرده اند ان رسول الله غدا
محتضنا الحسین آخذا بید الحسن و فاطمة تمشي خلفه و علي خلفها و هو یقول اذا انا دعوت
فامنوا و ایضا مؤیدش این است که بیضاوی و زمخشری و غیرهما نقل نموده اند انه قال
اسقف النصاری و هو المکنی بابی الحارثه حین تقدم رسول الله و جثی علی رکبتیه
و الله جثا جثو الانبیاء للمباهلة یا معشر النصاری انی لاری وجوها لو سألوا الله
ان یزیل جبلا من مکانه لازاله فلا تباهلوا الی آخر الروایة سبحان الله نصاری معتقد استجابت

در تمامی اهل بیت باشند و نواصب منکر آن و سید علی همدانی در کتاب مودة فی القربی از ابی رافع
مولای ام سلمه روایت کرده قال قال رسول الله صلعم لو علم الله فی الارض عبادا اکرم
من علی و فاطمة والحسن والحسین لامرنی ان اباهل بهم ولکن امرنی بالمباهلة
مع هؤلاء وهم افضل الخلق فغلبت بهم الیهود والنصاری و این روایت صریح است
در فضیلت از سایر خلق و آنکه معیت ایشان در مباهله بامر الهی بود و هو کاف فی تعیین
بالجمله این تقریر نیز بر تقدیر گروه نواصب قایم است لذا لا یتعلق کونه افضل من غیره آبا و اقوام انچه
نواصب الخ برای خدا ناصبیت ابن ناصب باید دید که بظاهر بنا بر نفاق اظهار محبت آنجناب می کنند
و در زیر چه سان مثالب آنجناب و سلب فضیلت آنحضرت ذکر می کنند و کلمات صاحب تعصب خانه برانداز
ابن تیمیه در بیان می کند تا سلب فضیلت آنجناب در پرده آنها نماید و مطابق
جواب آنرا مذکور نکرده بلکه فقط بنا بر خوف ملامت و فضیحت می گوید که سنیان
در کتب خود فضائل و مدح واجبی کرده اند لکن این محض لسانی است مثل اظهار تعظیم
از شیخین او کیف و حال آنکه عنقریب مبین می شود که این شبهه در حقیقت شبهه سنیان است
اگر نواصب نیز شریک ایشان باشند پس باید آنکه آنچه از نواصب نقل کرده همان
قول بزرگان اهل سنت است فضل بن روزبهان در جواب علامه حلی رح گفته که
عادت ارباب مباهله همچنین بود که در وقت مباهله اقارب خود را جمع نمایند برای
همین حضرات امیر علیه السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام را حاضر فرمود حالا نظر
انصاف باید کرد که آنچه از نواصب در رد احتمال اول نقل می کند محصل سخن
مطلوب فضل بن روزبهان چیست اقول آنچه قاضی عبد الجبار معتزلی از شیخ خود
ابو هاشم نقل کرده انه انما خص صلی الله علیه و آله من تقربه

في النسب لم يقصد الا ابانته عن الفضل ودل على ذلك بانه عليه السلام
ادخل فيها الحسن ع والحسين ع مع صغرهما لما اختصا به من قرب النسب
والحجة الى ان گفته لا نسلم دلالته على الفضل في هم الذين يحضرهم النبي
للمباهلة يجب ان يكون في غاية الشفقة عليهم قال قلنا هذا مسلم
لكن لا نسلم ان غاية شفقته عليهم كان لفضلهم بل لقربهم منه بل
انه عليه السلام احضر الحسن ع والحسين ع مع انهما لم يبلغا حد التكليف
لصغرهما ولو قد كانا مكلفين فمن المعلوم ان ثوابهما ما كان يربي على ثواب
من انفق من قبل الفتح وقاتل فعلمنا انه ليس السبب في الاحضار الا ما ذكرنا
وهذا هو مقالة النواصب حكاه مما حكاه عنهم بتحقيق ما ذكره اخي المعظم
دام ظله حيث قال بل باعتراف فخر رازي نيز هم نبهان غيره كه از سنيان اند قبل
نواصب شمرده حقيقت تعبير از علماي خود بنواصب كنند والحمد لله الذي
اجرى الحق على لسانه مگر اين قدر بايد گفت كه نواصب نيستند بلكه اينها از نواصب اند
كه اخذ اين تقرير از اساتذه خود كرده اند و نيز موجب دشمني حسنين باشد نواصب
در دعوي مخاصمه با نواصب باعث زياده تر واضح مي شود و بر [illegible] علماي شما از نواصب
اخذ كرده باشند اگر علماي كتب شما براي الزام شما [illegible] مستبعد [illegible] انجام
انچه نوشته است مردود است بانكه احضار اين جماعت براي قسم خوردن بر اينها بود
و ادعاي آن الذي است فضيح و دروغي است صريح و همچنين دعوي اينكه احضار اينان
براي استكفار بود [illegible] ازين موجودين علماي اسلام نگفته كه آنها اعتقاد داشتند
كه تا وقتي كه با والد و اولاد حاضر نشوند مباهله صحيح نمي شود و اين معني از ثبت

که این آیه مستلزم تفضیل اهل بیت است پس اگر الزام کنار مراد حق بود مقتضی تفضیلت ...
واستحضار آن همه نیست که ادعی چه حال خواه اگر احضار اولاد و داماد شرط مباهله می بود
پس چنانچه ابنانا صیغه جمع ... الجنه حق تعالی تصریح می فرمود که ندع اولادنا و اولادکم
و هم البنات همچنان که در لفظ نسائنا و نسائکم و ابنائنا و ابنائکم قطعی بلا طائل بود بلکه نسائنا
مشعر ... که با وجود آنکه متبادر از آن احضار ... بود چون آنها قابلیت
نداشتند چرا آنها را نفرمودند و ایضا در صحیح ... همراه نبردند
و چه گفته که ایشان ... بانکه قسم خوردن ... قول
... در معنی مباهله داخل نیست بلکه مباهله عبارت از ... بد کردن بر
باطل ... هیچ کتاب نوشته باشند ... آنها در مباهله داخل ... حیا
صیغه ... بصیغه جمع ... قسم با اولاد و داماد خوردن مخصوص
در حق آنحضرت ... آنان ... در کتاب ... لازم آید با آنکه مباهله
... شریعت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله شایع ... است
و ائمه معصومین ... بروایات متکثره منقول گشته پس دلیل نواصب ...
... آیه تفضیلت ... که انکار آن غایت شقاوت و بی حیائی است
چنانچه از کشاف ... گذشت انتهی قال الوالد الماجد علیه الرحمة
فی عماد الاسلام بعد امثال هذه التقریرات بالجمله فضیلتی که از برای
اهل بیت از این آیه مستفاد می شود بمرتبه اصح است که هیچ کس بغیر از ... متعصب
... زمخشری که از متعصبین معتزله است گفته ...
دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء ... متعصب

فضل بن روزبهان گفته نعم فيه فضيلة عظيمة لامير المومنين على عليه السلام و از سيد مرتضى
علم الهدى عليه الرحمه در جواب قاضى عبد الجبار معتزلى از شافى سيد نقل فرموده اند
قال رح اما ما حكاه عن ابى هاشم من ان القصد لم يكن الى الابانة عن الفضل
وانما قصد احضار من قرب من النسب اليه فظاهر البطلان لان القصد لو كان
الى ما ادعاه لوجب ان يدعو العباس و ولده و عقيلا اذ كان اسلام العباس
والعقيل و انضمامهما الى الرسول متقدما بقصة المباهلة بزمان طويل
لان المباهلة فى سنة عشر من الهجرة كانت لما وفد السيد والعاقب
فيمن كان معهما من اساقفة نجران على النبى صلى الله عليه و آله و بين هذه الحال
وبين حصول العباس و عقيل مع النبى ص مدة فسيحة و فى تخصيص النبى ص
امير المومنين عليه السلام بالحضور دون من عداه ممن كان يجرى
مجراه فى القرب دليل على ما ذكرناه فاما تعلقه بدخول الحسن والحسين ع
فيهم مع صغر سنهم فمعلوم ان صغر السن و نقصانها عن حد بلوغ الحلم
لا ينافى كمال العقل و انما جعل الشارع بلوغ الحلم حدا لتعلق الاحكام الشرعية
وقد كانت سنهما عليهما السلام فى تلك الحال سنا لا يمتنع معها ان يكونا
كاملى العقل لان سن حسن عليه السلام كانت فى قصة المباهلة زائدا
على سبع سنين و سن الحسين عليه السلام يقارب السبعة على ان من مذهبنا
ان الله تعالى يخرق العادات للائمة و يخصهم بما ليس لغيرهم فلو صح ان كمال العقل
مع صغر السن ليس بمعتاد لجاز فيهم عليهم السلام على سبيل الخرق للعادة
ثم قال اخى المعظم دام ظله و نعم ما قال قوله و على هذا القياس

مسطور ست بانکه والله لا اقول له و بانکه هلاک وفد نجران اهم المهمات نبود امری ست سخیف آن سهلی
چنانکه ظاهر ست که در مباهله نصاری محتمل بود که اگر دعای آنها مستجاب شود هلاک
آنجناب مع اتباع و احباب و محو اسم اسلام از روی زمین خواهد شد آنحضرت بدعای
در حق آنها خواست که احدی از آنها بر بسیط غبرا باقی نماند و شکی نیست که این محاربه
لسانیه بمراتب اشد از محاربات سنانیه است پس قولش آنکه اهم المهمات نبود بغایت
سخیف ست و اعانت و امداد حضرت امیر در دین اسلام کالشمس فی رابعة النهار
ظاهر و روشن ست چه خرمن حیات کفار فجار را بصاعقه ذو الفقار آتش بار
حیدر کرار با خاک تیره یکسان گردیده و در جمیع مصایب که با آنحضرت رو داده
در آن مشارکت فرموده بالجمله وقتی که اعانت در محاربه سیفیه سنانیه مطلوب بوده
از آنحضرت جلوه ظهور پذیرفته و هرگاه حاجت اعانت در دعا در محاربه لسانیه شده
آنحضرت اعانت فرموده و آنچه از استجابت دعای پیغمبر بلا شرکت غیری نقل کرده
پس موجب عدم استعانت نمی شود چه هرگاه آنحضرت با وجود نبوت در احکام شرعیه
حاجت اعانت شریک و وزیر داشته باشد بلکه حق تعالی نیز مخالف برای وزیر حکم
نمی فرمودند تا بشنوند اگر احتیاج اعانت آنحضرت نیز در امر دعا شده چرا استنکاف صدر
نواصب شود و نیز ظاهر ست که حضرت موسی علیه السلام گفته واجعل لی وزیرا من اهلی
هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری پس هرگاه استعانت حضرت موسی
از حضرت هارون ثابت شد اگر استعانت سید المرسلین از امیر المؤمنین که این سید
هم باشد چه عجب و قد قال فی حق اخیه اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون
من موسی و ایضا بمقتضای یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما

الآیة الخامسة

تصلیه و تسلیم بر آنجناب لازم و محتوم اند الا انهم آیات آنحضرت حتی بصلوة و درود

بلکه چون آنحضرت گفتی که تمام رسیده تا باهمش عبث بالجمله استعانت می کی

آنجناب بالانفراد نیست بلکه از جهت آنکه تابعین اهل بیت موجب تکمیل و تحسین استجابت شد

دعا و برابر از امانت اهل بیت بر قریه که حضرت باری بفضله

هر خیر آنها است اقول از جهت اجابت دعای پیغمبر کلیة را بلکه امت نیز داخل سنت

ثابت نیست چنانکه از شرح مشکوة الابحر حیث قال الطیبی فی شرح المشکوة متعقبا

علی الظاهر القائل فی دلیل عدم قوله صاحب المشکوة بان جمیع الدعوات الانبیاء

استجیبت و المراد منها الحدیث لکل نبی دعا علی امته بالاهلاک کنوح

و صالح و شعیب و هود و موسی و غیرهم و اما نبینا فلم یدع علی اعدائه بالاهلاک

فاعطی قبول الشفاعة عوضا عنه هکذا هذا مشکل لانه دعا علی احیاء

من العرب بقوله اللهم العن فلانا و فلانا و فلانا الی ان قال و فی التاویل المستقیم

ان معنی قوله علیه السلام لکل نبی دعوة مستجابة ان الله تعالی جعل

لکل نبی دعوة واحدة مستجابة فی حق امته فکل من الانبیاء نال و ادرک

قومه قوله و انا ما نلتها فی الدنیا حیث دعوت علی بعض امتی فقیل لی

لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم فبقیت لی تلک الدعوة المستجابة

فی الآخرة قال و اما قوله ان جمیع دعوات الانبیاء مستجابة فیتفق علیه قوله

صلی الله علیه و آله سئلت الله ثلثا فاعطانی اثنتین و منعنی واحدة

و هی ان لا یذیق امته بعضها بأس بعض انتهی پس انضمام تائید دیگر مقربان از حدیث

عجب نیست زیرا که بنابرین دعای پیغمبر علت تامه اجابت نیست خصوصاً نظر

بقول آنحضرت علی ما روی وانا ما نلتها فی الدنیا حیث دعوت علی الجن انتهی
پس از کلام تعسفی ثابت مطلق دعا محل کلام نمی‌شود پس انضمام ضمائم دیگران
در المتکلم مطلوب نتواند بود و مؤید آنست که دعاهای خود را پیغمبران اولو العزم
داعی بوسیلهٔ تجدید و توسیط اسمای حسنی و حقوق آبای طاهرین و افراد مقدسه
حضرات معصومین تأیید و مؤکد می‌ساختند لیکن بمقام ضمن قرین ساختن ابنا بین نفوس مطلوبین
با دعای خود اشتمال نداشته باشد و لکن ان لنا عن ذلک جوابی می‌گوییم که استعانت باستشاره و التماس دعا
و تأمین از مقدسین مطهرین عن الادناس بهیچ وجه باعث منقصت برای آنجناب نیست
بلکه محتمل که بهر حیثیت واجب الاجابت باشند متمسک شد در مدارج تواضع و خضوع و خشوع
که مطلوب شارع است بوده باشد پس حضرات انبیا آن همه دعاهای خود را تا چه حد ابدا نداشته
با وصف عدم حاجت آن انضمام بانضمام آراء و دعاهای دیگران قرار میداده باشند
و این معنی در نظر شارع هم از ایشان مطلوب باشد تا از عجب مبرا و از خودنمائی
و غرور فهمی مبرا باشند چه عجب از همین جاست که بعض انبیا مثل موسی بن عمران
هرگاه تفوق در علم بخاطر ایشان خطور نمود بواقعهٔ آن رجوع به سوی حضرت خضر
مأمور گردید و اگر از این هم تنزل کنیم تشریک در دعای مباهله بنص صیغهٔ جمع
هم با اولاد هم نیست که الاکتفا بمصالح ربانیه و حکم سبحانیه مفصلاً بکافهٔ خلق میسر شود
فیکون ذلک من قبیل التعبدات و مصالح خفیهٔ خدای عز و جل خود بهتر میداند
چون چرا در آن نشاید باز جناب اخی المعظم میفرماید و ایضا بنابر تحقیق صحیح یعقوبی
کمو [illegible] خود نوشته تا این است و حاصلش که در حقیقت معجزهٔ آنجناب بوده
موجب منقصت آنحضرت العیاذ بالله باعث بوده با قوله بالجملة الخ انتهی کلامه

[illegible]

این دلیل بر صحت امامت آنحضرت ست که ناصبی شقی ساخته چه دلاور ست دزدی
که بکف چراغ دارد از ما دزدیده و بحکم هذه بضاعتنا ردت الینا ما را الزام
می سازد فلعنة الله علی الکاذبین بالجمله ناصبی مطلق از حیا بهره ندارد و در دعوی
دروغ گویی بهره وافر دارد کذب محض که از کذاب مسمی بصدیق بوراثت یافته
بسبب ارشادات خود حق اوستادی ما را بیاد می دهد باوجود آنکه این دلیل را خود
از کلام جناب امیر سلام الله علیه ست او بطرف خود منسوب کرده اوّل اشاره ها ست بانچه شنیده
که جناب امیر علیه السلام در شوری در احتجاج خود بر قوم معدود لزوم باین آیه افاده فرموده
و نیز در بحار مولانا المجلسی از فصول شیخ مفید روایتی منقول شده که از حضرت
امام رضا علیه السلام از بزرگترین آیه که در شان اهل بیت علیهم السلام آمده باشد
پرسیدند پس اشاره بآیه مباهله فرمود و شرحش بیان نموده علی بن ابی طالب
علیه السلام را انفس سوا از نص آیه مذکوره قرار داد و در آن وقت مامون گفت
که آیا چنین نیست که حق تعالی لفظ ابنا را بصیغه جمع ذکر نموده و رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم هر دو فرزند خود را بالخصوص دعوت فرموده و نساء را
بلفظ جمع آورده و دعوت نکرد رسول خدا مگر دختر خود را انفسنا پس چرا جایز نباشد
که بغیر باید دعوت کردن نفس خود را و مراد از دعوت نفس او علی الحقیقة باشد
نه غیر او فلا یکون لامیر المومنین هذا الفضل پس حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا
فرمود که آنچه گفتی درست نمی آید زیرا که دعوت داعی نباشد مگر از برای غیر خود
چنانکه امر او امر است از برای غیر و علی الحقیقه کسی نفس خود را دعوت و امر نمی کنند
و هر آنگاه که حضرت رسول خدا در مباهله دعوت نفرموده مردی را بجز علی بن ابی طالب

پس ثابت شد که اوست معبر بنفس رسول و اوست مراد خدا از لفظ انفسنا در کتاب مجید
و کلام او در تنزیل محکم رسول جلیل سنتقال المامون اخاور دالجواب سقط السوال
و گویا که مامون چنین توهم کرده بود که چنانکه صیغه جمع در لفظ ابناء و نساء بر غیر معنی
جمع مستعمل شده لفظ انفسنا نیز در غیر معنی جمع باستعمال آمده پس اراده بنفس آنحضرت
از آن بنفسهای مخلوق نباشد پس اندراج حضرت امیر در این فضیلت ثابت نخواهد شد
فکانه ظن ان بناء الاستدلال بالاتیة علی صیغة الجمع و محصل آنچه آنحضرت بجواب او
افاده فرموده آنست که دعوت نفس عزت کننده قطع نظر از استعمال جمع
در واحد بر سبیل حقیقت و مجاز نیست پس اراده آن بالضرورت مجوز نخواهد
فانه مجاز فوق ما زعم من المجاز فی سائر الفاظ الاية لا يصار اليه من غير
ضرورة فيكون المراد غيره و چونکه آنحضرت مردی را غیر آنحضرت بالاتفاق
من معتبری الفريقين طلب نفرموده فيكون المراد لاغير پس استدلال شیعیان را اثبات
فضیلت آنحضرت از کلام ائمه شان ماخوذ باشد نه از کلام ائمه اهل سنت که منکران
افضلیت آنحضرت اند فيكون هذا اللفظ مثل سائرها مجازا متعارفا فی غير
معنى الجمع لا يزيد فيه مجازا اخر يا باه الوجدان و لم يستحسنه الفريقان
فاعترف المامون باندفاع السوال الذی اورده علی هذا الاستدلال
لجودة حصوله و ثاقة مضمونه و لله الحجة البالغة ششم آیه تطهیر است
قال الله عز و جل انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم
تطهيرا علامه حلی علیه الرحمه میفرماید اجماع کرده اند مفسران و روایت نموده
جمهور مثل احمد بن حنبل و غیر او که تخصیص کرده این آیه نازل شده در باره علی و فاطمه و حسنین

و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع روایت کرده است ابو عبد الله محمد بن عمران مرزبانی
از ابو الحمراء گفت که خدمت کردم پیغمبر خدا را در مدت قریب نه ماه یا ده ماه پس بود
در هر وقت فجر که بیرون می آمد از خانه خود تا آنکه میگرفت هر دو بازوی علی
بن ابی طالب علیه السلام را پس میفرمود السلام علیکم و رحمة الله و برکاته
پس میگفتند علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع و علیکم السلام یا نبی الله
و رحمة الله و برکاته باز میفرمود الصلوة رحمکم الله انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا باز میگشت بطرف
مصلای خود و کذب جنس است خلافی نیست در اینکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
و عترت طاهرین مرتبه برای ایشان فعجب ان یکون صادقا فیما ادعاه مولانا
اردبیلی در حدیقة الشیعه میفرماید که امام زمان می باید که بصفت عصمت و طهارت
متصف بوده از گناهان صغیره و کبیره عمدا و سهوا و از اول عمر ظاهرا و باطنا
و هر چه موجب نقص و عیبت آن بوده منزه باشد تا مستحق مرتبه خلافت رسول ص
و مستوجب مرتبه نیابت الهی گردد لهذا حق سبحانه تعالی در سوره احزاب تصریح
بعصمت و طهارت اهل بیت علیهم السلام نموده فرموده است یرید الله الآیة
که باجماع مفسران شیعه و سنی در شان امیر المومنین علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام نازل شده است و محدثان اهل سنت در کتب احادیث خود نقل کرده اند
و باز روایت ابو الحمراء را که گذشت ذکر فرموده بعد از آن میفرماید حق تعالی درین آیه
اذهاب رجس را از ایشان نموده یعنی آنچه موجب جرم کثیف زشتی تواند بود از ارتکاب
سیئات و ناشایست ظاهری و آنچه باعث دوری از درگاه الهی باشد مثل حسد و کینه

الآیة السادسة

و نفاق و دوستی دنیا و حب جاه و ریاست و خودپرستی و ریا و غیر آن از نجاسات
باطنی تمامی از ایشان دور گردانیده و در آن مبالغه تمام فرموده چنانچه از لفظ
و یطهرکم تطهیرا ظاهر است و غرض حق سبحانه و تعالی ازین آیه اظهار عصمت
و استحقاق امامت نه انحصار این طیبیت در اهل بیت رسالت چنانچه لفظ انما
افاده آن می کند تا فضل و علوی می گردد بگویند مفسرین اجماع کرده اند
که این آیه در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و دلالت انما بر تخصیص شان ایشان
بتاکید تمام و غیر المعصوم لا یکون اماما ... همه مقدمات ممنوع اند
اول اجماع مفسرین پس ممنوع است ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه
روایت می کند که انها نزلت فی نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم
و ابن جریر از عکرمه روایت می کند که انه کان ینادی فی السوق ان
قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الایة نزلت فی نساء النبی
صلی الله علیه و آله و سلم و ظاهر از ملاحظه سباق و سیاق آیت هم
همین است زیرا که از ابتدای یا نساء النبی لستن کاحد من النساء تا قوله و اطعن الله
با کتاب و الحکمة خطاب با ازواج مطهرات است و امر و نهی با ایشان واقع می شود با
در اثنای کلام حال دیگران که ذکر آن فی نفسه بر انقطاع کلام سابق و تعلق
کلام جدید مخالف روش بلاغت است که کلام الله را از آن پاک باید داشت اقول
از اجماع مفسرین اتفاق مفسران شیعه اکثر اهل خلاف مراد است چنانکه نقل
متعصب ابو بکر نقاش منقول شده انه قال فی تفسیره اجمع اکثر اهل التفسیر
علی انها نزلت فی علی و فاطمة و الحسن و الحسین و ابن حجر در صواعق محرقه

اکثر المفسرین علی انها نزلت فی علیؑ و فاطمهؑ والحسنؑ والحسینؑ لتذکیر ضمیر عنکم
وما بعده وقیل نزلت فی نسائه لقوله واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله
ونسب لابن عباس ومن ثم کان مولاه عکرمه ینادی به فی السوق وقیل المراد
النبی صلی الله علیه وسلم وقال الآخرون نزلت فی نسائه لانهن فی بیوت سکناه
ونقوله واذکرن ما یتلی فی بیوتکن واهل بیته لنسبه وهم من تحرم الصدقة
علیهم واعتمد جمع رجحوه وایده ابن کثیر بانهن سبب النزول وهو داخل
قطعا اما وحده علی قول او مع غیره علی الاصح وورد فی ذلک احادیث مفا
متابعها متمسکا للآخر وهو اکثرها ولذلک کان هو المعتمد خلاصه آنکه ابن حجر
چهار قول درین جا ذکر نموده اول آنکه قول اکثر و مشهور ست همین ست که این آیه
درشان حضرت علی بن ابی طالبؑ و حضرت فاطمه زهراؑ و حضرت امام حسنؑ
و حضرت امام حسینؑ ست و ثانی قول بعض شان که درشان زنان آنحضرت نازل شده
و ثالث درشان خود آنحضرت نازل شده و رابع آنکه درشان زنان و آل عبا
علیهم السلام نزول یافته و این را اصح دانسته و بنابر قول اقوام اخیر مطلب
ما حاصل ست که قول ابن حجر که شذوذ آنها و اضح ست و غیر صحیح اند بعاز آن
هر دو نمی تواند شد تعجب ست که ناصب چنین روایت شاذه را به معارضه روایات
صحاح بنابر تقدح در حسن ایراد آورده و قال اخی المعظم دام ظله اما اجماعات در
شان مجمعه سنی ست بر نزول آن درشان آل عبا باین معنی که تند متفق علیه میان
خاصه و عامه نزول آن درشان ایشان ست نه اتفاق جمیع اهل سنت بر آن و ظاهر ست
که چنین اتفاق متحقق می شود بموافقت بعض مفسرین عامه با مفسران امامیه کما صرح

بالتأیید نمودیم اقول مراد آنست که اتفاق فریقین بمعنی موافقت بزرگ فریقیست
بر یک قول و ان اختلف بعض الفرق فیما بینها چون اجماع مصطلح که اجماع جمیع امت باشد
بحیث لا یشذ منه شاذ فانه ممتنع او شاذ و در صدق اتفاق باین معنی
موافقت بعض کافی نیست کیف اذا تحققت الموافقة مع الجمهور و الاکثر
کما شهد ابن حجر بکلام آنفا قال و ایضا ممکن است که مراد عدم اجماع قبل ظهور
مخالف باشد و المخالف حادث لا یعتد به و مؤید این است آنکه گفته بروایتی
خلاف آن را منا آن از ثعلبی و احمد بن حنبل بود و هم نیز الجه سابق در آیه انما یرید الله لیذهب
در بیان اجماع تحریر پذیرفته و درین مقام نیز جاریست فارجع الیه قوله ابن ابی حاتم
از ابن عباس روایت می‌کند که انها نزلت فی نساء النبی و ابن جریر از عکرمه روایت می‌کند
که او کان ینادی فی السوق ان قوله تعالی انما یرید الله الآیة نزلت فی نساء النبی
اقول این روایات شاذه مختلفه که برای مسرت خاطر خلفای جور وضع شده و امارات
اختلاق از اسباب بسبب رغبت بران هویداست معارض روایات متواتره المعنی
متفق علیها بین الفریقین عاری از زین عیب مشین فانها علی القطع من تلک
نمی‌تواند بود خصوصا روایت عکرمه که در دروغ گوئی او بیشتر از کتب اهل سنت
مشیده نمایان اثبات رسانیده ایم و انه کان یکذب علی ابن عباس رضی الله عنه و انکه معلوم نیست
در کدام عهد بود اگر در عهد خلفای جور بر کسی خوش آمد انها بود از پایه اعتبار ساقط
مع کونه معادیا لاهل البیت و من الخوارج فلا یبعد تقربه الی اعدائهم طمعا فیما لدیهم و اگر
در زمان رسول الله و بعد ان بود پس چگونه اجلای صحابه بیگر از آن آگاه نشدند
و بر خلاف آن روایت کردند و بیشتر از کلام بعض معاصرین مثال گفتگو مفصلا بیان شده

وزاد هنا انه يظهر من جامع الاصول انّ هذه الرواية رواها جرير عن عكرمة
وقد انتهى انه كان على رأي الخوارج امّا اثبات ناصبيت ابن جرير پس ذهبی ذکر
نموده گفت لنا اماما ولكم امام منكم يعنى براى ما امام ماست معاويه
و براى شما امام شما يعنى على بن ابى طالب و صاحب لسان الميزان گفته و هو
من رجال البخارى ثقة ثبت و رمى بالنصب و نيز گفته روى العقيلى
انّ يزيد بن هارون قال رأيت الحسن فى المنام فقال يا يزيد
لا تكتب حديثه يعنى جرير بن عثمان فانه يسب عليّا و مع ذلك
گفته كه اين روايت ابن ابى حاتم معارض است با آنچه حافظ عبد العزيز در كتاب
معالم المغير از طريق ابن ابى شيبه روايت كرده كه ترجمه اش اين است حديث كرد
مرا يحيى بن عبد الحميد گفت حديث كرد قيس از اعمش از عباد بن يحيى بن عباس
مرفوعا به درستى كه حق تعالى تقسيم كرد خلق را به دو قسم بدليل قوله تعالى و اصحاب اليمين
فانا من اصحاب اليمين الى ان قال پس گردانيد مرا از بهترين قبايل بدليل قوله تعالى
وجعلناكم شعوبا وقبائل گردانيد مرا از بهترين خانها بدليل قوله تعالى انما يريد الله
ليذهب عنكم الرجس و صاحب جمع الفوائد گفته ابن حديث اخرجه
الطبرانى عن طريق يحيى بن حميد ايضا و هو الحمانى وقد وثقه يحيى
بن معين و ضعفه غيره واخرج الثعلبى فى تفسيره اين حديث لا ابن عباس
بدانكه بنى هاشم بهترين جميع قبائل عرب اند چون نساء پيغمبر باتفاق از بنى هاشم نبودند
پس شريك آنحضرت در بهترين نباشند مگر كسى كه از بنى هاشم باشند و هم على
و فاطمه و حسن و حسين معلوم شد كه روايت ابن ابى حاتم موضوع است

بآنست مخالفت این جمعیت احادیث کثیره که در صحاح اهل سنت مذکور است و از آن جمله
آنچه صاحب جامع الاصول بعد از جمعیت از فضیل روایت کرده و که او گفت که خواندم
حسن بن علی علیه السلام بر منبر که گفت انا من اهل البیت الذین اذهب الله
عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا و انا من اهل بیت الذین فرض الله مودتهم قال
اخی المعظم دام ظله ذکر تمام الآیة تفسیر اهل سنت روایات ایشان لا التی مرسله
بتفصیل این شأن الحدیث ظاهر بن تیمیة مرویات موضوعه معارضه الاخبار
... الباطنه اجماع الشیعه روایات ایشان تواتر که در صحیح البخاری
عن انس قال خرج رسول الله غداة و علیه مرط مرحل من شعر اسود فجاء الحسن
فادخله ثم جاء الحسین فادخله ثم جاءت فاطمة فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس الآیة **اقول** وجدت الروایة فی جامع الاصول نقلا عن
صحیح مسلم قریبا منه حیث قال عن عایشه قالت خرج رسول الله و علیه مرط مرحل
اسود فجاء الحسن فادخله ثم جاء الحسین فادخله ثم جاءت فاطمة فادخلها
ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا قال اخرجه مسلم قال اخی المعظم دام ظله قریب باین است آنچه حمیدی در جمع
بین الصحیحین از مسند عایشه روایت کرده در حدیث الرابع و الستین من افراد مسلم من
طریقین ایضا فی صحیح ابی داود و هو کتاب السنن و موطا مالک عن انس ان رسول الله
کان یمر بباب فاطمة علیها السلام اذا خرج الی صلوة الفجر ما زالت قریبا
من ستة اشهر یقول الصلوة اهل البیت انما یرید الله الآیة **اقول** و فی
جامع الاصول نقلا عن الترمذی مثله و وجدت فی صحیح الترمذی المطبوع هکذا

عن انس بن مالک ان رسول الله صلعم کان یمر بباب فاطمة ستة اشهر و لیس فیه لفظة
قریبا من ستة ولعل ذلک التفاوت نشا من اختلاف النسخ و غلط النساخ
وکیف کان قال هذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه و هو علی ما صرح به فی مختصر درایة
الحدیث ما یعرف متنه عن جماعة من الصحابة اذا تفرد بروایته واحد عن صحابی آخر
فالمراد من قول الترمذی غریب من هذا الوجه ثم قال الترمذی انما نعرفه
من حدیث حماد بن سلمة عن عائشة و فی الباب عن ابی الحمراء و معقل بن یسار
وام سلمة ثم قال المحشی حاصل مطلب در روایت ابی الحمرا که قریب همین مضمون است
و ثعلبی و دیگران آن را روایت کرده اند مسطور است که او گفت که من تا نه ماه یاد دارم که
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر می شدم و آنحضرت هر روز وقت صبح این آیه را
بر در خانه اهل بیت تلاوت می فرمود و من ذلک ما فی صحیح ابی داود و فی الجزء الثالث
فی باب مناقب الحسن و الحسین علیهما السلام باسناده عن النبی صلعم مثل الالفاظ
والمعانی المنقولة فی الجمع بین الصحیحین و روایة یزید زاد فی آخره اللهم هؤلاء اهل بیتی
فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و احمد بن حنبل و ثعلبی باسانید متعدده
متکثره این معنی را روایت کرده اند **قوله** ظاهر از ملاحظه سباق و سیاق آیه
همین است زیرا که ابتدا می یا نساء النبی لستن کاحد من النساء تا قوله و اطعن الله
بلکه تا والحکمة خطاب باز واج مطهرات است و امر و نهی با ایشان و اتمام می شود و در اثنا
کلام حال دیگران مذکور کردن برای تنبیه بر انقطاع کلام سابق و افتتاح کلام جدید
خلاف روش بلاغت است که کلام الله را از آن پاک باید دانست **اقول** تنبیه بتذکیر ضمیر
بر انقطاع کلام سابق حاصل است عند النبیه و ان خفی عن هذا السفیه

علاوه آنکه در نظم و ترتیب آیات متداوله بین الانام بحث و کلام در سابق این مقام
گذشته و بوضوح پیوسته که ترتیب نزول و ترتیب جمع یکسان نیست پس هرگاه آیات
بمواقع متعدده و محال متبدده نزول یافته باشد ارتباط یکی بدیگری لازم نباشد
قال الشیخ نور الله نور الله مرقده و ایضا فما الدلیل علی ان هذه الآیات نزلت معا واحدة
بهذا الترتیب کانت فی اللوح المحفوظ بهذا الوجه وما المانع من ان یکون قوله تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الآیة نزلت فی غیر الوقت الذی نزلت فیه اقمن الصلوة
واتین الزکوة و یکون عثمان و غیره جعلها فی هذا الموضع ظنا منهم ان [illegible]
المعنیات بها و اجتهادا فی الترتیب لیس یمکن انکار هذا لان من المعلوم انه وقع
اختلاف کثیر فی ترتیب المصاحف حتی اصطلح الناس علی مصحف عثمان
والاختلاف انما هو فی الترتیب البتة لان القرآن متواتر کما لا یخفی **اقول**
واما حصول الاختلاف فی ترتیب السور فبحسب کما صنعه جمع من العامة فبعید فلنشر
الیه سابقا فلا نعیده با آنکه نظم آیات بر نهج جمع تالیف عثمانی بر ما حجت نیست چگونه
حجت باشد و حال آنکه اکثر روایات فریقین در شان نزول آیات خصوصا در یا نخبر گواهی
برخلاف آن میدهند قال المحشی المعظم ما حاصله قوله ظاهر انه بملاحظه سیاق الخ مردود است
بانکه مراعات مناسبت در آیات بنا بر روایات سنیان که مذکور شد مانع نیست و ایضا
وقتی مراعات آن مستحسن است که جمیع آیات دفعة نازل شده باشد و اذ لیس فلیس و ایضا
اگر بر همین ترتیب لوح محفوظ ثابت شود و ترتیب قرآنی معرا از تغیر عثمانی باشد حجت البته
می تواند شد و چون حضرت ثالث با خبر مصحف حفصه بسیار احراق فرمود و حسب رای خود
تالیف و ترتیب فرموده باشند بر ما حجت نمی تواند شد تا این ناطق بر گرد از شیاع [illegible]

این بیان لا ینافی تعلیمنا ان بعض افراد آیات را در اثنای خوارج فرود اعلاوه
بر آنکه تتبع آیات نمود معلوم میشود که در اثنای آیات بعضی آیات ما بینهما بالعکس
موجود است در بیان قصص دیگر مذکور می شود و در بیع و رهن نیز در اول
آیات خطاب بازواج است باز خطاب بمسلمانان عموما بقوله یا ایها الذین امنوا
و باز بعد آیات عدیده خطاب بانحضرت شده بقوله یا ایها النبی قل لازواجک
الی آخر ما یدل علی بنا بیت مرتبه و متصل خطاب بمسلمانان در میان آیات که بالطبع
در اینجا علی حدة است اتفاق نمی شد و امثال این بسیار وارد شده اقول ان الله ترتیب
آیات بطریق این جمع علی خلاف ترتیب النزول انما اکثر این سخن توقیفی
و تقسیم کی نسبت به جماعت میفهم آنکه بعدالت علم و فهم رسالت مقدار را
نیست تا در هم نظم الهی سیاق آیات بنا نمی نماید الفاسد خدا یعنی فی الحدث
من طریقنا یا جابر لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان الآیة
یکون اولها فی شیء و آخرها فی شیء هو کلام متصل منصرف علی وجوه
و در روایات فریقین نه تفسیر بالرای نهی وارد شده پس قول اهل خلاف اعادیت
در مقابله نص خلاف و شرف تغییر است که کلام الله از چنین تفسیرات پاک باید
خلاف روش مناظره عقل است قال المحقق المعظم دام ظله المکرم ایضا آنچه حضرت
اینجا می گویند که در اثنای کلام بیان امر علیحده بی تنبیه بر انقطاع کلام سابق
خلاف روش بلاغت است حال آنکه خود بمقتضای لم تقولون ما لا تفعلون در آیه خطم
باد خال مسح ربین قبل اتمام جمله اولی که متضمن بیان غسل اعضاء مغسوله است نمایند
چنانکه تفصیل آن بمثل آنچه علیه بیان سیف ناتمم مذکور شده آنچه اقول

بلکه در این جا منافات بین الآیات هم نیست نیز مقصود حضرت نظر باینکه شاید
داد تغییر سیاق نسبت بازواج باکه باوجود آنکه اینها با اهل بیت حشر دارند چنانچه مثل ایشان
در اطاعت امر معروف نمی باشند یا برای دفع توهم آن باشد که هر گاه ازواج مرتکب
افعال شنیعه می توانند شد محتمل بود که متوهمی توهم کند که اهل بیت نیز العیاذ بالله
مثل ایشان باشند پس حق تعالی دفع آن را ببیان تطهیر ایشان فرموده انتهی **اقول**
وقد سبقنا بالکلام بمثل هذه الوجوه مولانا المجلسی رحمه الله در دفع کلام
نواصب لیام در حق الیقین فرموده است و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این آیه
در میان آیاتی است که در آن آیات خطاب بزنان آنحضرت شده است پس باید
که مراد از آیه نیز ایشان یا اغلب باشند و این باطل است بچند وجه اول آنکه تغییر اسلوب ضمیر
المؤنث بضمیر مذکر دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسی که تتبع آیات کریمه
قرآن نماید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است که در میان قصه دیگر
مذکور می شود و تغییر خطاب بسیار می شود چنانچه در سوره یوسف مثل این واقع شده
که در میان خطابات زنان آیه در خطاب زنان شده است باز بعد از آن امر بخطاب
ایشان شده است با آنکه در این جا مناسبت تمام هست اگر کسی تدبر کند زیرا که در پیش
نفی ظلم تعبیری نسبت بزنان است که شما و اهل بیت یعنی با آنحضرت محشور شوید
بلکه معاشرت شما بیشتر است چرا مثل ایشان نمی باشید در طهارت نزاهت و عصمت
ذات معاشرت با آنکه مبادا کسی توهم کند که زنان با این اختصاص هرگاه این قسم
اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت علیهم السلام مثل اینها العیاذ بالله
صادر گردد از برای دفع این احتمالات نفی عصمت ایشان این آیه را در میان داخل

گردیده باشد و این دو وجه بخاطر فقیر رسیده و نسبت بوجهی که مفسر این در ربط و نظم آیات
گفته بیند واضح و عیان است دوم آنکه اگر این سخن صورتی داشته باشد وقتی صحت دارد
که ... ترتیب ... دانسته باشد معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول
از زید بن ثابت نقل کرده است که بعد از آنکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا
ما عاهدوا الله علیه را با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات
دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق علیه السلام
منقول است که در سورهٔ احزاب فضایح مردان و زنان بسیار از قریش بود و بزرگتر
از سوره بقره بود و ایشان کم کرده اند و تحریف داده اند اقول جناب الد...
علیه الرحمه از جلال الدین سیوطی از رزین مثل آن روایت نموده که گفت بمن ابی
بن کعب کائن بعد سورة الاحزاب قلت اثنین و سبعین آیة لیعدل و ثلث
و سبعین آیة قال ان کانت لیعدل سورة البقرة و انا کنا نقرء فیها آیة الرجم
قلت و ما آیة الرجم قال اذا زنیا الشیخ و الشیخة فارجموهما البتة نکالا من الله
والله عزیز حکیم الی غیر ذلک مما حکاه طاب ثراه عن کتب العامة من الروایات
الصریحة فی التحریف و التنقیص من المصحف بعد آن فرموده سوم آنکه معلوم نیست
که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که بسیاری از سورهای مکیه تصریح کرده اند
که آیاتش مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد
و در میان صحیح و [illegible] [illegible] الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه باحادیث صحیح
متواتره عامه و خاصه معلوم شده باشد که این آیه مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط آیات
ملاحظه نباشد ضرر نمیرساند انتهی کلامه اعلی الله مقامه قال الناصب

قرا علیه آنچه گفته است که لا یبعد ان یقع بین المعطوف والمعطوف علیه فاصل و اطالت چنانچه در این آیه کریمه
واقع شده قال الله تعالی قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول فان تولوا فانما علیه ما حمل ثم قال بعد
تمام هذه الآیة و اقیموا الصلوة واتوا الزکوة قال المفسرون واقیموا الصلوة عطف علی
اطیعوا الله انتهی کلامه پس مراد از کلام سابق او زیرا که وقوع فصل بین المعطوف والمعطوف علیه بامر اجنبی
من حیث الاعراب که تعلق بصنعت نحات دارد بلا شبهه جایز است لکن نفعی باو ندارد
زیرا که در ما نحن فیه اجنبیت مغایرت باعتبار مواد آیات لاحقه و سابقه منظور است مراد
و منافی بلاغت این است نه آن قال الاخ العلام فی جواب الالخ
شاید مراد ملای کور این است که فاصله میان معطوف و معطوف علیه باجنبی جایز اند هرچه اشد
اگرچه طولانی باشد پس اگر میان آیات سابقه و لاحقه خطاب در آن باب مختلج است
فاصله باجنبی واقع شود چه استبعاد دارد و آنچه در تایید خود گفته حاصلش این است
که اولا آیه قل اطیعوا الله واطیعوا الرسول الآیة واقع است و بعد از آن وعد الله
الذین آمنوا منکم که بزعم ناصب در شان خلفا واقع گشته است و عقب آن بآیه
واقیموا الصلوة وارد است که خطاب بمؤمنین در نزول آن در حق سایر مؤمنین است
بحسب ظاهر آیتی که مشتمل بر بشارت خلفا بنا بر زعم فاسد اوست ربطی
آیتی مشتمل بر امر باقامت صلوة و آیتی که متضمن امر باطاعت خدا و رسول است ندارد
و اختلاف مواد بهم رسیده است و اگر تخریج وجهی بعید برای ربط نموده شود در ما نحن فیه
نیز می توان شد اگر در این جا اجنبیت را فاضل ناصب مسلم ندارد در ما نحن فیه
نیز مسلم نخواهیم داشت آلما بلغت من وجوه الربط پس آنچه ملای مزبور در تایید کلام خود
بآیه اطیعوا الله الخ استشهاد کرده مطابق آیه تطهیر است قال الناصب و آنچه

از بعض مفسرين نقل كرده كه اقيموا الصلوة معطوف بر اطيعوا الرسول است
صريح الفساد است زيرا كه بعد از اقيموا الصلوة باز لفظ واطيعوا الرسول آمده
پس عطف الشى على نفسه لازم خواهد آمد قال اخى العلام فى جواب الخصام
فان عطف الشى على نفسه باطل يحتمل اقيموا بر اطيعوا ميست و قال فى الكشاف
واقيموا الصلوة معطوف على اطيعوا الله واطيعوا الرسول عليهم ولا يبعد ان
يقع بين المعطوف والمعطوف عليه فاصل وان طال لان حق المعطوف ان يكون
غير المعطوف عليه وكررت طاعة الرسول تاكيدا لوجوبها انتهى بس عالم
اين احتمال كه مفسرين سفيان نقل كرده اند اعتبارى ندارد و در عبارت انكه نقل كرده
اطيعوا فقط نوشته مراد اين جا كه نقل از وى كنند صحيح يد كه عطف بر اطيعوا الرسول
است آن كه اين لفظ بعينه درين آيه وارد نيست بلكه اطيعوا الله والرسول است
اقول ايضا قول ناصب عداوت اهل بيت بظهور نزول آيه كريمه در حق ازواج بقرينه
سباق و سياق آيه بر تقدير تسليم وقتى مسموع مى شد كه تبديل سياق در تنبيه بكتب
بتذكير ضمير كما اشرنا اليه موجب افتراق نمى گرديد و ليكن چون صريح است كه تعليم
بتذكير ضمير بر تغيير اسلوب تنبيه بر دفع دخل اهل سنت غفلت دارد كه آن بواد
فى دلالت تذكير فرموده باشد پس حكم باتحاد اسلوب بقرينه سياق خارج از قانون
استدلال مردود باشد قال السيد نور الله نور الله مرقده كون الاية الاولى
فى ازواجه لا يمنع من كون ما هو فى قرنها متصلا بها بعدها فى غيرهن سيما اذا
قام الدليل على ذلك وهو تذكير ضمير عنكم ويطهركم انتهى و اقول نصب سست
كه ايراد صيغه مذكر در عنكم بملاحظه لفظ اهل بيت متفق عليه عرب است كه وجهى ندارد

کنایه از حقیقه مونث باشد تذکیر را ملاحظه نمایند خواهند یافت آن لفظ را و تعبیه که بضمیر
جمیع تذکیر حق آن مونث استعمال کنند مثل قوله تعالی خطاب بساره علیها السلام
اتعجبین من امر الله رحمت الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید انتهی
اقول [illegible] آنرا که بقول اصحابنا فی قول [illegible] تذکیر است
کما [illegible] اکثر المفسرین علی انها نزلت فی علی و فاطمة
والحسن والحسین [illegible] تذکیر ضمیر عنکم و ما بعده [illegible]
[illegible] الفاظ [illegible] تا غایت صحیح الترتیل
نیز [illegible] جلیل الشان [illegible] ترتیب
[illegible] آیات لا ینبغی مثل [illegible]
قال [illegible] حافظ [illegible] علمای ایشان [illegible] ابن حجر [illegible] اکثر
المفسرین [illegible] تذکیر ضمیر [illegible] آل عبا شده اند و ایشان [illegible]
[illegible] اهل البیت [illegible]
[illegible] و اختلاف [illegible] چنانچه
[illegible] عنکم [illegible] اهل البیت
[illegible] مذکور است [illegible] اگر چه تذکیر
[illegible] باشد پس شکی نیست که [illegible]
[illegible] ضمیر مونث [illegible]
[illegible] اقول [illegible] کلام [illegible]
[illegible] غیر مسلم [illegible]

اهل سنت بغیر معنی ظاهر سبقت نکرده و التبادر دلیل الحقیقة اگر ضرورت تجوز
عن الظاهر می بود آن حمل را از آل عبا علیهم السلام نمی کردند ضرورت صرف
عن الظاهر چه در اینجا ضرورت حمل بر ظاهر بلا خلاف خصوص اراده در شأن نزول
موجود و حمل بر خلاف آن اجتهاد در مقابله نصوص است لما روی مستفیضا من انه
صلی الله علیه و آله لما نزلت هذه الآیة جمع علیا و فاطمة و الحسن
و الحسین علیهم السلام و جللهم بکساء فدکی فقال هؤلاء اهل بیتی فاذهب
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا کما سلف جملة منها نقلا عن صحاحهم از بیانات
حصر اهل بیت در این حضرات مفهوم می شود کما یشهد به سیاق النصوص الاتفاق علیهم
بالخصوص و حصر اهل در خمسه کما رواه ابن حجر عن احمد عن ابی سعید الخدری
انما نزلت فی خمسة النبی و علی و فاطمة و الحسن و الحسین قال و اخرجه
ابن جریر مرفوعا بلفظ انزلت هذه الآیة فی خمسة ثم سماهم فان دفع
قال البیضاوی و تخصیص الشیعة اهل البیت بفاطمة و علی و ابنیهما رضی الله عنهم
کما روی انه صلوات الله علیه خرج ذات یوم و علیه مرط مرحل من شعر اسود
و جلس فاتت فاطمة فادخلها فیه ثم جاء علی فادخله فیه ثم جاء الحسن
و الحسین فادخلهما فیه ثم قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و الاحتجاج بذلک علی عصمتهم و کون اجماعهم حجة ضعیف لان التخصیص بهم
لا یناسب ما قبل الآیة و ما بعدها و الحدیث یقتضی انهم اهل البیت لا انه لیس
غیرهم چه این تخصیص شیعه بموجب افاده نصوص است نه از تشهی نفس و اما
فلما سلف من تعیینهم باسمهم و الاشارة الظاهرة فی الحصر و الحصر المستفاد من

وأما ثانياً اين قول بيضاوي دلالت بر تسليم مطلوب شيعيان دارد در خصوص آنكه
آل عبا از اين آيه مراد اند وانت خبير بأن تعميم الازواج انه ازواج تنها كما يزعم الناصب
نيز اراده آل عبا متفق عليه باشد و آن ازواج ازواج بدون نص محتاج بدليل وقرينه
ساقط بقرينه تذكير ضمير فلا يعول عليها سيما مع كون ظاهر النصوص
هو التخصيص قال بعض الافاضل في جواب الدهلوي بر قواعد نحويه مقرر شده كه الفاظ
اشاره براي تعيين تخصيص است و اگر غير از ايشان كسي ديگر داخل اين شرف مي بود
خطاب است كه ميفرمود اللهم هؤلاء من اهل بيتي با دخال من تبعيضيه چنانكه حضرت
گفته بود اللهم ان هؤلاء اهل بيتي واين ناصبي در مقدمه ثانيه باب دوم از دو خم الصواعق
...تقسيم اهل بيت بازواج واصحاب پاك اين تقسيم كه بر سبيل تحقيق است
چنان معلوم شد كه ازواج عيب نيز از اهم داخل اهل بيت نيستند وهو المقصود
وثالثاً آنكه منع تحت ... ازواج از اهل بيت بسند مرويه ابن الحجر في الباب
العاشر من الصواعق الحرقه حيث قال في مسلم عن زيد بن ارقم
انه صلى الله عليه وآله قال اذكركم الله في اهل بيتي قلنا لزيد من
اهل بيته نساؤه قال لا ايم الله ان المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر
ثم يطلقها فترجع الى ابيها وقومها اهل بيته هاهنا اصله وعصبته الذين
حرموا الصدقة بعده وقال ابن الاثير في جامع الاصول وفيه فقلنا
من اهل بيته نساؤه قال لا ايم الله ان المرأة تكون مع الرجل العصر
من الدهر ثم يطلقها فترجع الى ابيها وقومها اهل بيته هاهنا اصله وعصبته
الذين حرموا الصدقة من بعده ولذا قال التستري نور الله مرقده وهو مع كونه

في جامع الاصول ايضا قال اقول يعني من قول زيد ان المرأة تكون مع الرجل
العصر من الدهر الخ ان اطلاق اهل البيت على الازواج ليس على اصل وضع اللغة
وانما هو اطلاق مجازي ويمكن ان يكون مراده ان الذي يليق ان يراد في امثال
هذا الحديث من اهل البيت اهله وعصبته الذين لا يزول نسبتهم عنه
اصلا دون الازواج على التقديرين فهو مؤيد لمطلوبنا وجناب الخصم
دام ظله احتمال اول را ترجيح داده حيث قال متبادر از اهل بيت شخص بحسب عرف
اقارب وی و قریبست او مستند نه ازواج والتبادر دليل الحقيقة و جمله مؤيد
بروايت ابن ارقم المذكوره بعد آن فرموده كه ظاهر كلام ابن ارقم اختصاص اهل البيت
بما عدای ازواج حضرت [illegible] ترجيح ميكند بانكه عصبة جماعتی اند كه [illegible]
داخل نیستند فكذا الازواج على ما يستفاد من كلام زيد بن ارقم
اقول اطلاق اهل بيت متحمل دو معنى است يكی معنی اضافی و ظاهر ست كه باعتبار
اهل معنی صاحب بيت بمعنی خانه است پس بنابرین هركه در خانه سكنی داشته باشد
از ازواج و اطفال و خدم و حشم [illegible] معنی لغوی [illegible] چنانكه اهل قريه
همه سكنه آنجا از كه [illegible] داخل اند و هو خارج عما نحن فيه بالاتفاق و عجب است
از نسفی كه در تفسير [illegible] آيه تطهير استدلال نموده است باندراج ازواج در اهل بيت
حيث قال و فيه دليل على ان نسائه من اهل بيته قال عنكم لانه يريد الرجال
والنساء [illegible] این استدلال [illegible] ازواج داخل اهل بيت باشند
پس باعتبار مثل سائر ثبت العرش ثم النقش اولا اهل بيت بودن ازواج بمعنی مراد
در ما نحن فيه بايد كه ثابت [illegible] بعد آن استدلال [illegible] آيه [illegible]

والا مسلم و مطلوب اقل الامر خواهد آمد ظاهر است كه ازواج از اهل بيت بشهادة
زيد بن ارقم خارج اند فلا دلالة للاية على مزعومه و ديگر معنى عرفى ظاهر است كه اعتبارى
نامنده ان هم مسلم نيست آمده انا حسب فهمهم ازواج خارج نيستند و زيد بن ارقم تخريج ازواج
از ان نيست [illegible] و هو من اهل اللسان فقوله حجة بلا ذهان الا انه يحتاج
الى تخصيص يدل كمال المتبين نوّر الله نورهم قلت و ان ناقشه الجمهور
انما المناقشة من حمل البيت في الاية والحديث على البيت المبنى من الطين والخشب
المشتمل على الحجرات التى كان يسكنها النبى صلى الله عليه وآله مع اهل بيته
ان جاء خذوا بيت البيت فلا شك لاحتمل ما قيل لكن الظاهر ان المراد باهل البيت
على طبق قولهم اهل الله واهل القران اهل بيت النبوة ولا ريب ان هذا نحو
حصول كمال الاهلية فهو الاستعداد المتعقب للتنصيص والتعيين من الله
ورسوله على المتصف به كما وقع في الاية والحديث ولهذا اختار ام سلمه
الى السؤال عن اهل بيتها للدخول فيهم اقول ويؤيده ما رواه ابن جرير عن رواية
فيها من وثقه ابن معين وضعفه غيره ثم جعل القبائل بيوتا فجعلنى في خيرهم
بيتا فذلك قول الله عز وجل انما يريد الله الاية ويساعده العرف
وما قال النفس الخبيث كنت من اهل بيت شهود بن نهد في الضحى وهذا الذى
افاده المحقق قاله نحو بلا انه انما المراد باهل البيت العشيرة كل من حرم الصدقة
عليهم لكن ليس كلهم صالحين لهذا المدح فما ذكره السيد هو المتعين ويؤيده
ان الازواج خرجن بالتوادع بما ظهر منهن من المنكرات وايضا اخبار كثيرة ثابتة
بعدم نسبة الازواج بين [illegible] وشروحها ام سلمه قال ابن حجر [illegible] انه

صلى الله عليه وآله وسلم جعل على هؤلاء كساء وقال اللهم هؤلاء اهل بيتي
وخاصتي اي خاصتي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا فقالت ام سلمة فانا معهم
قال انك على خير و مانند آن و آنچه ناصبی بجواب نوشته عنقریب نقض آن می‌شود
خامسا آنکه استشهاد ناصبی بقوله تعالى خطابا بالسارة اتعجبين من امر الله
مقدوح است چنانچه جناب اخوی اعلی الله مقامه افاده فرموده که این آیه حجت ناصبی نمی‌شود
چه خطاب نیز بزعم او در وقت بحضرت ساره نیست الا جمعیت ضمیر جمع
و معاون است کلمه اهل بیت احد نیز خالی از قباحت نیست بلکه احتمال دارد که خطاب
بحضرت ابراهیم و سائر اهل بیت آنحضرت بوده باشد نهایت آنکه حضرت ساره
نیز در آن داخل بوده باشند پس این بنا بر مدعی ما است چه اول اتعجبین بصیغه مفرده
وارد شده و بعد آن توجه خطاب بحضرت ابراهیم و سائر اهل بیت شده بنا بر جهت
تغلیب است چنانچه حضرت فاطمه نیز بهمین جهت داخل خطاب این آیه تطهیر گردیده
خواجه نصر الله کابلی که ناصب با اساس کلام او است نیز چنانچه گفتیم اشعاری بدان
حیث قال و تذکیر الضمیر یدل على دخول غیرهن معهن وهو مثل قوله تعالى
اتعجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت فان الخطاب مع
ام اسحاق زوجة ابراهیم حین بشرها جبرئیل بالولد وقالت أألد وانا
عجوز وهذا بعلی شیخا عجب است از ناصبی که فقط سرقه آموخته است حال آنکه منسبه
مسترق عنه وی نیز در می‌خواهد که آیه را در حق ازواج تنها قرار دهد با آیه اتعجبین
من امر الله تمسک جوید حال آنکه خواجه این غلام خود تکذیب تقرر ازواج نموده
تمثیل اشتراک دیگر به اتعجبین من امر الله داده و نیز دلالت دارد بر مطلوب

آنچه مولانا الطبرسی نقل فرموده که امیر المؤمنین علیه السلام بر جماعتی سلام کرده
ایشان در جواب گفتند علیک السلام ورحمة الله وبرکاته ومغفرته ورضوانه
پس آنحضرت فرمود لا تجاوزوا بنا ما قالت الملائکة لابینا ابراهیم
رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت باز در جای دیگر فرموده قول حق تعالی
خطاباً لساره را که ذکر کرده است بسبب جهالت خود نوشته و لا نسلم که خطاب
در آن بساره فقط باشد بلکه آنحضرت ابراهیم و سایر اهل بیت آنحضرت است آری ساره
نیز داخل خطاب اند بنابر تغلیب چنانچه حضرت فاطمه نیز در آیه تطهیر داخل اند بنابر
التغلیب ما نمی گوییم که مطلق قول مؤمنین در خطاب کریمه شود و تحاشی او و آنکه خود
سابقاً نوشته که اطلاق جمع مذکر بر اعم متعارف اهل لسان است پس چرا اراده ساره در بیتنها
از اهل بیت ضمیر جمع جایز نداشته قل للذی یدعی بالعلم فلسفة حفظت
شیئاً وغابت عنک اشیاء قال الناصب الخ در ترمذی و دیگر صحاح مروی است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این چهار کس را نیز در کسائی گرفته دعا فرموده که
اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً و ام سلمه گفت
مرا نیز شریک کن فرمود انت علی خیر وانت علی مکانک و این دلیل صریح است
بر آنکه نزول آیه در حق ازواج بوده و آنحضرت این چهار کس را به دعا خود در حکم
داخل ساخته و اگر نزول آیه در حق آنها می بود حاجت بدعا نبود و آنحضرت چرا
تخصیص بحال ایشان فرمود و آنکه ام سلمه را در این حال شریک نفرمود که در حق او
این تخصیص ثابت نشده اقول مراد می شود بر قول او الا آنکه این اجتهاد است
در مقابل النصوص صحیحه در نزول آیه در حق خمسه آل عبا و بعضی از آنها نصوص است

چنانکه ابن حجر سابق هم منقول شد ما حصل آنکه اخرج احمد عن ابی سعید الخدری
انها نزلت فی خمسة النبی صلی الله علیه وآله وسلم وعلی وفاطمة والحسن
والحسین واخرجه ابن جریر مرفوعا بلفظ انزلت هذه الآیة فی خمسة
فیّ وفی علی والحسن والحسین وفاطمة ولما انه صلی الله علیه وآله
او ... کساء علیه قرأة هذه الآیة ... کثیر ...
اکثر مفسرین تصریح کرده اند انها نزلت فی علی وفاطمة والحسن والحسین
پس حمل بر غیر وجیه نا صحیح که این آیه در شان ایشان نازل شده و تخصیص این
چهار کس را بدعا خود در ... عدد داخل ساختن اجتهاد است در مقابل نص
و قول اکثر که مطابق اجماع امامیه است نیز لایق اعتنا و معتبر باشد ...
که مستمسک خود ساخته منافی نصوص سابقه نیست لان ... عائشة لا ینافی نزول
الآیة فیهم زیرا که غرض از آن تاکید در خصوصیت انجاز و عصمت که ...
و وعدة الحق یا تخصیص اظهار ... که مقصود از ان تشخیص آن اشخاص ...
و تعیین شان به سائر ناس ... انما نزل فیهم ... و آیه که سابق ...
... آنکه ... مثل آن ... عدد مراد باشد ... شان ...
... آیه ... شان ایشان نازل شده ... آنحضرت مستجاب ... ثانیا ابن حجر ...
وقد روایة فیها ... ابن معین ضعفه غیره ثم جعل القبائل بیوتا فجعلنی
فی خیرهم بیتا و ذلک قوله عز و جل انما یرید الله لیذهب الآیة و این روایات
مطابق روایات سابقه که اگر ضعف هم داشته باشد باعتضاد ... اکثر ... ثانیا ...
... که مراد از بیت قبیله و خاندان نبوی است از ازواج ...

بل الحق ان اهل بیت مع شیعتهم و این روایات بحد شهرت نرسیده و اعتبار نیست که ابن حجر اراده
تعمیم این روایات کرده تا اخراج آل عبا از مورد آیه کما صنعه الناصب الیه
ابن حجر نموده باشد از اخبار نزول آیه در شان ازواج و شان خمسه آل عبا میکرد و اما
ان اهل بیت السکنی داخلون فی الآیة لانهم المخاطبون بها و لما کان اهل بیت النسب
یختص المراد منهما بمن صلی الله علیه و آله بما فعله مع من ذکر ات المراد
باهل البیت هنا من هم اهل بیت سکنا لا کازواجه و اهل بیت نسب
وهم جمیع بنی هاشم و المطلب فقد ورد عن الحسن فی بعض اسناده
و انا من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فیبعد النسب
مراد فی الآیة دون بیت السکنی پس ممکن نیست خروج آل عبا از مصداق آیه و ابن حجر
نیز بنعت شهادت داده قال الحق لمعظم حافظه الیس صریح
در جوش قرآن مراد الرجس للمرء عین صحیحة فلا عزو ان ... واضح
با ... آنحضرت ... دون ... و خال و اهل بیت الرجس ...
اهل بیت ... مستند ... داخل شدن خود ... آیا از اهل لسان
... ابن حجر ... آنحضرت ... عن اهل بیتی ...
... آل عبا ... اهل بیت که پیغمبر ... قطعا ...
... بخیال کسی نرسد که اگر ...
... شبهات ...
... المستقیم که ...
... اللهم صل علی محمد ...

مسطور گشته فرموده است اللهم الیک لا الی النار انا و اهلی یعنی نه بسوی عذاب
این معنی مستلزم استحقاق عقاب بوده باشد اقول و سیأتی تفصیله عند الکلام فی الآیة
ویؤید ما قلنا من فساد ما قاله الناصب من نزول الآیة فی حق الازواج
خاصة و عدم نزولها فی شأن الخمسة النجباء حتی قال و اگر نزول آیه
در حق آنها می بود حاجت بدعا چه بود ما قال بنفسه و محققین اهل سنت
که هر چند این آیه در مخاطبه ازواج واقع است اما بحکم العبرة بعموم اللفظ
جمیع اهل بیت درین بشارت داخل اند و جناب پیغمبر که این دعا در حق ایشان
بنظر تخصیص بسبب ... انتهی اقول الحمد لله که ازینجا واضح گردید که شاه صاحب قول
باختصاص ازواج خود اند در تحقیق خارج دانسته محققین اهل سنت نزد ناصب
قول او را نپسندیده اند پس باری بنگرند که بنا بر قول محققین الحال حاجت به
چه باشد در تحصیل حاصل چه لازم نیاید پس بمناد و دیگر بودن بیت ... باید از
و ابدال المومنین ضعفه و بین قوت احتمال اختصاص آیه بازواج عند المحققین از
ولا یجوز که اکان تعطف عنان القلم الی ابطال القوم بالتشریک و تثبت
اختصاص الآیة بغیر الازواج مضافا الی ما سبق فاقول قال اخی اعظم
دام ظله آنچه ... دفع خواجه و نظرا او که در ماتحن فیه ازواج نیز داخل اند
و تذکیر بنا بر تغلیب است مدفوع است باینکه قطع نظر از آنکه قول اشتراک ازواج با
در این آیه مستحدث و مخترع متأخرین اهل سنت چه قدمای مفسرین اهل سنت بآن
قائل نبوده اند و قول مستحدث اند از متین امثال او است که عند العجز از جواب استدلال
شیعیان کما صرح به بعض اعلامهم بنا نموده است اولا باین فساد معنی آیه بقصد لازم می‌آید

لعدم ظهور تمسّك بالاجماع كما ستطّلع عليه و ثانياً مخالفت اخبار صحاح و غير صحاح
كتب سنيان مثل آنچه احمد بن حنبل از ام سلمه روايت نموده ان النبي كان في بيتها
فاتته فاطمة ببرمة فيها حريرة فقال ادعي لي زوجك و ابنيك فجاء
علي و الحسن و الحسين فجلسوا ياكلون من تلك الحريرة فانزل الله هذه الآية
انما يريد الله الآية فاخذ رسول الله فضل الكساء فكساهم به ثم اخرج
يده فالوى بها الى السماء فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي و خاصتي فاذهب
عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فادخلت راسي فقلت انا معكم يا رسول الله
قال انك على خير انك على خير و ثالثاً اين كه سياق پيش هر شد كه آيه بر طريق
التفات از ازواج التفات بسوى آل عبا وارد شده و تذكير ضمير بنا بر تغليب
مع كثرة الازواج و الخطاب اليهن او الازحين اعتبار ساقط است اقول اصل آنست
كه حمل تذكير بر التغليب خلاف ظاهر است لان ضمير كم موضوع لجماعة المذكرين و لا يصار
عن ظاهره الا لضرورة و نقد بعد فقدها و آن اينجا نيست كه اكثر اهل جمله نا جب
بتمسك اين جماعت از ان خارج دانسته اند و جعلوا دليلا على الاختصاص
بغيرهن اگرچه جناب سيده صلوات الله عليها را مفاد آيه داخل ساخته اند
بمكان اتفاق النصوص حق الاذن نيست كه هر گاه باب مجاز مفتوح شود هر گونه مجاز برا
تصحيح مقصود ممكن لان الاقرب الى الحقيقه متعين اذا لم تدع ضرورة الى الابعد
فلا يدفع ان المجاز على القولين لازم و الالتفات هنا غير مصطلح اهل البيان
كما لا يخفى على من تدبر في هذا الشان بعد از ين در ذيل روايات سنيان
بعد الاين اختصاص اهل ان خمسة آل عبا را بمفهوم آيه كه ثعلبي و غير او از ابو سعيد خدري

از رسول خدا روایت نموده انه قال نزلت هذه الآية في خمسة في وفي علي
وفي الحسن والحسين وفاطمة وهي انما يريد الله الخ وحجنين ابو الحسن واحدي کی از
علمای محققین سنیین در تفسیر وسیط بسن القعبو فی البسیط روایت کرده آنچنانکه ام
در سنن خود و طرق متعدده روایت کرده واز اکابر مفسرین مروی است که ام سلمه گفت
رسول الله قال لفاطمة ائتيني بزوجك وابنيك فجائت بهم فالقى عليهم
کساء فدکیا ثم وضع يده عليهم فقال ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك
وبركاتك على محمد وآل محمد انك حميد مجيد قالت ام سلمة فرفعت الكساء
لادخل معهم فجذبه من يدي فقال انك على خير و این حدیث صریح است در آنکه
ام سلمه که زوجه حبیبه آنحضرت بوده از عبا نکرده و عبارات بیت ایشان کشیده دعا
در حق علی و حسنین ست که آنحضرت فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي وخاصتي فاذهب
عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ام سلمه عرض نموده وانا معكم يا رسول الله فرمود
انك على خير انك على خير و این نیز نص است بر مطلوب چه اگر ام سلمه از خود
بود جواب آنحضرت انك على خير نبود بلکه میگفت انك من اهل البيت پس صریح
در عدم دخول ایشان در اهل بیت **اقول** و یؤیده ما رواه الترمذي قال حدثنا
قتيبة محمد بن سليمان بن الاصبهاني عن يحيى بن عبيد عن عطاء عن عطا
بن ابي رباح عن عمر بن ابي سلمة ربيب النبي قال لما نزلت هذه الآية
على النبي انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا في
بيت ام سلمة فدعا فاطمة وحسنا وحسينا فجللهم بكساء وعلي خلف ظهره
فجلله بكساء ثم قال اللهم هؤلاء اهل بيتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا

مطلب
قالت أم سلمة يا رسول الله ألست من أهل البيت قال إنك على مكانك وأنت على خير أقول في صحيح الترمذي
لم يقل إنك من أهل البيت بل على مكانك فيحتمل أن يكون معناه أنت على خير ولكن لست
من أهل البيت أقول روى ابن الأثير في جامع الأصول عن أم سلمة قالت إن هذه الآية
نزلت في بيتي إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس الآية قالت وأنا جالسة عند الباب فقلت يا رسول الله
ألست من أهل البيت فقال إنك على خير أنت من أزواج رسول الله [illegible]
لم تكن من أهل البيت [illegible] فهو بالخصوص [illegible]
[illegible] على خير [illegible] أنت من أزواج رسول الله على اختلاف
الروايات [illegible] على عدم كونها منهم
[illegible] الرواية الأولى [illegible]
[illegible] ثم لاحاجة [illegible]
[illegible] أقول [illegible] الاختلاف
[illegible] أقول قد [illegible]
[illegible] لم يكن [illegible]
[illegible] المؤمنين [illegible] قال
[illegible] أقول [illegible]
فإنه [illegible] الكلام [illegible] عن فصل الخطاب [illegible] قول الرازي
[illegible] أهل البيت [illegible] من أهل بيته
[illegible] بنت النبي [illegible] أهل البيت
[illegible] بفاطمة وعلي والحسن والحسين أقول [illegible] البيت

ثابت بالنصوص قول الكثر العامة وقول امامنا اهل السنة بالخصوص انما
ادراج ازواجه فمن التفسير بالرأي الذي هو المنهي مفتقر الى اثباته بالنص المتفق عليه
واذ ليس فليس الا ما تكلف لادراج علي بما تكلف فهو مستغنى عنه لان الاهل يختص
بالاولاد قال ابن حجر ان المراد باهل البيت هنا ما يعم اهل بيت سكناه واهل بيت
نسبه وهم جميع بني هاشم والمطلب وقد اتضح بتصريحه ان كل مناسب داخل
في اهل البيت فحينئذ قد دخل علي عليه السلام في زمرة اهل البيت واضح غير
كافة ولكن التعميم الذي صنعه ابن حجر غير مرضي عند اهل النظر فان المراد
اهل بيت النبوة فلا يندرج فيهم كل مناسب من اهل بيت سكناه كما قال زيد
لا ايم الله ان المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلقها فترجع الى ابيها
وقومها ولا كل مناسب بل هم المخصوصون المشار اليهم بقوله صلعم هؤلاء
اهل بيتي ومن يحذو حذوهم في مدارج القرب والزلفى والاختصاص
بالدرجة العليا من العترة الطاهرة ويفصح عن ذلك قوله تعالى خطابا لنوح
في ابنه انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح روي عن عكرمة انه قال كان
ابنه ولكنه كان مخالفا له في العمل والنية فمن ثم قيل انه ليس من اهله
فكذلك المراد باهل البيت من تلاد نبيهم تبتهم دون الازواج وقاطبة
من عشيرته بالانضمام الى طريقته وسيرته ويدل عليه قوله صلعم هؤلاء
اهل بيتي خاصة وغير قول الحضرت بهؤلاء اهل بيتي مفيد حصر قال بعض
شراح المنهاج ان ظاهر الاية وان تناول الازواج لكن لفظ الكساء عليه وقوله
هؤلاء اهل بيتي قرينة صارفة عن ظاهرها مخصصة بالعترة

لان هذا القول حق وذلک قولک انا کفیت مهمک یعنی وحدی من غیر ان یشرکک غیرک وزید
کفیتنا مهمی تنبیها اسکری قصر افراد وقال یجب فیه ان یکون المخاطب عالما حاکما بالشرکة
بصوابه وخطائه وانت تطلب تحقیق صوابه ونفی خطائه **اقول** هکذا نقله
اخی المصنف رح نقلا عن بعض شراح المنهاج وفی کلام الشارح کلام اما اولا
پس آنچه بر جهت کرده که آیه را در حق ازواج قرار داده و هو وهم فان الظاهر کما یقتضیه
مقام الحصر خلافه واما ثانیا پس ازین رو جهت که قصر در ین مقام از سیاق کلام مستفاد ست
قصر افراد نمیشود لان المخاطب ههنا هو الله و ساحة کبریائه منزه عن شوب الخطاء
بلکه تعیین مرجع ضمیر هست بر خلاف زعم انهار حال سامعان این مقال و من یحذو حذوهم
مما ان بعضهم من الرجال وغیرهم ممن توهم علی خلاف الواقع انهم غیر هؤلاء
وصار اهل البیت فیکون بالنسبة الیهم قصر قلب وفیهم من یزعم مشارکة
غیرهم لهم فی ذلک فبالنسبة الیهم قصر افراد والله الهادی الی سبیل الرشاد
قال المحشی المسطور اطال الله بهمین تفسیر بیت روایت ثعلبی باسناد خود از وائلة بن الاسقع
دلالت میکند و در آخرش این ست اللهم هؤلاء اهل بیتی و در روایت دیگر از ام
سلمة ... قالت ان رسول الله قال تنحی لی عن اهل بیتی قالت فتنحیت فی ناحیة البیت
قریبا فدخل علی و فاطمة والحسن والحسین وهما صبیان صغیران فاخذ الصبیین فوضعهما
فی حجره فقبلهما واعتنق علیا باحدی یدیه وفاطمة بالید الاخری فقبلها
واغدف علیهم خمیصة سوداء ثم قال اللهم الیک لا الی النار انا واهل بیتی
قالت فقلت وانا یا رسول الله قال وانت علی خیر و در روایت دیگر از ام سلمه وارد ست
فلم یعجبنی ... خیرا وفی روایة اخری انک علی خیر والی خیر

دلالت وضوح و صریح و ایضا ثعلبی از عبد الله بن جعفر طیار حدیثی نقل کرده
که در آخرش چنین است ثم قال اللهم ان لکل نبی اهلا و هؤلاء اهل بیتی فانزل الله
انما یرید الله الآیة فقالت زینب یا رسول الله الا ادخل معکم فقال لها
انک علی خیر و درین روایت نیز آنحضرت زینب را داخل ایشان نفرموده و نیز
ثعلبی از مجمع روایت کرده که گفت با مادر خود بر عایشه در آمدم و سبب خروج او
بجنگ جمل پرسیدم گفت انه کان قدرا من الله بعد ازان پرسیدم که چه میگوئی در علی و فاطمه
و حسین گفت آنحضرت جامه ای بر ایشان افکند و گفت اینها
اهل بیت منند خدایا رجس را از ایشان ببر و پاک گردان ایشان را پس من گفتم که من از اهل
تو نیستم گفت ایضا بنا بر بعض روایات مشتمل بر اینکه آنحضرت فاطمه
فاطمه را بعد از نزول آیه تطهیر مخصوص گردانید و گفت تو بر خیر هستی تا آخر
بلکه چون آیه آمد حضرت علی و فاطمه و حسنین را در کسا جمع کرد اقول ایضا
ام سلمه و زینب خواستند که در آن داخل شوند آنحضرت بخطاب انک علی خیر منع فرمود
درخواست چنین امری کردند بخطاب تنحی منع کرد و بقول انک علی خیر دلداری نمود
فاعتبروا یا اولی الابصار قال الحمیدی و از همین جا است که اختصاص این آیه
به آل عبا شده و لله در من قال شعر لی خمسة اطفی بهم حر الوباء الحاطمه
المصطفی و المرتضی و ابناهما و الفاطمه
و ایضا در صحیح مسلم آمده که خوارزمی از علمای اهل خلاف روایت کرده
و از بوست که حضرت علی علیه السلام فرمود انشدکم بالله هل فیکم احد انزل فیه
آیة التطهیر حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

غیری قالوا اللّهم نعم یا صاحبهم آنکه اگر ازواج مراد از آیه باشد معنی صحیح نبوده باشد زیرا که مراد از
رجس گناه است ظاهری بالاتفاق نیست پس مراد یا صغیره باشد یا رجس ذنب و عصیان
علی ما فسّره به اهل بیت نیز درحق ازواج است نمی آید بعد حرمة الصغائر فقد علیهن
کما اشعر الیه خبر زید بن ارقم و ایضاً اراده صغیره از رجس خلاف ظاهر اخبار مرویه است
که دالّست بر اختصاص اهل بیت بخمسه العباد و دو حدیث صحیحه مخصوص آنها است
فتعین المعنی الثالث لا محالة اکثر مفسرین رجس را بمعنی ذنب تفسیر کرده اند **اقول**
و سیاق بیانها **قال الناصب** نیز قرائن خصوصیت بازواج ازسیاق
و لحوق کلام دریافته نمیشود مبادا اختصاص بازواج باشد لهذا ذکر روایت صحیحه بیهقی
مثل این معامله با حضرت عباس و پسران او نیز ثابت است و دعای آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم همین بود که جمیع اولاد خود را بلفظ اهل البیت که در خطاب الهی وارد شده
داخل سازند مانند آنکه پادشاه کریم یکی از مصاحبان خود را بفرماید که اهل خانه خود را
حاضر کن تا خلعت بهمه نوازش نمائیم این مصاحب عالی همت همه متوسلان خود را گوید
که اینها اهل خانه من اند تا خلعت نوازش پادشاهی همه را نصیب باشد اخرج البیهقی
عن ابی اسید الساعدی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للعباس بن عبد المطلب یا ابا الفضل
لا ترم منزلک انت و بنوک غدا حتی آتیکم فان لی بکم حاجة فانتظروه حتی جاء
بعد ما اضحی فدخل علیهم فقال السلام علیکم فقالوا و علیک السلام و رحمة الله
و برکاته قال کیف اصبحتم قالوا اصبحنا بخیر نحمد الله فقال لهم تقاربوا فزحف
بعضهم الی بعض حتی اذا امکنوه اشتمل علیهم بملاءته ثم قال یا رب هذا عمی
و صنو ابی و هؤلاء اهل بیتی استرهم من النار کستری ایاهم بملائتی هذه

قال فامنت اسکفة الباب و حوایط البیت قالت امین امین امین و ابن ماجه این حدیث را
مختصر روایت کرده و محدثین دیگر نیز این قصه را بطرق متعدده در اعلام النبوة روایت
کرده اند **اقول** قوله نیز قرابن خصوصیت بازواج از سیاق لاحق
کلام دریافته تر سید مبا و اخاصه باز واج باشد **اقول** این نادر بل کلیات تعلیل علیل
که از نزول خود تراشیده لایق اصغات است اما اولا پس ازین جهت که نزول آیات مواقع
متعدده بوده این خوف بیم نزد رسول کریم هرگز لایق خطر نبود بلکه او از اولو العزم
آگی را بسته و ازواج لایق این خطاب تمام نپداشته هر یک از ازواج از ازواج
دیان لقول خود تنجی بیک کنار کشیده جدا ساخته پس آنچه گفته محض وسوسه شیطانی است
که بکار این ناصب را یافته و تایید این خیال باطل بروایت بیهقی و امثال او از ازواج
بعید از عدید انصاف است نشاید شیعیان که قبول خواهند داشت که در الزام شیعیان این
احتمال آیه را نیست چنین روایات در نزد ایشان بگر از اخبار موضوعه که پیشوایان
اهل نفاق بنا بر ستر فضائل آل عبا بخوش آمد خلفای عباسیه آنرا در مقابل فضایل
که خداوند عالم برای خمسه آل عبا کرامت فرموده بود وضع اختراع نموده اند تا فضایل
برای حضرات باقی نماند یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو
کره الکافرون هرگز رسول خدا جمیع اقارب را لایق این مرتبه ندانسته و بنص ثابت
ابی لهب کافر عم دیگر نیز اظهار فرموده و خیر مستحقین را که لیاقت مصطفا بودند اشتهار داد
و حصانت بودند مصداق این آیه ساخته خدا خواسته خدا و رسول او چنین معنی را
هرگز مراد نگرفته اند بلکه محض نظر آنحضرت تقویت بر بیمار گرانی نجد و نه مطلق قرابت
سابقا فی ذیل آیة المباهلة قال الاخ المعظم او ظلم قوله با عدا ان ... الخ

داخل اهل بیت نبوده باشند پس خلفای شما از متوسلان حضرت نبودند بلکه از زمره دور دادن
زن کار آنحضرت که الا ایشان نیز داخل اهل بیت میبودند اللهم الا ان یقال انهم داخلون
تحت الازواج مع انه حکم عرف دستور پادشاهان و امیران چنین است که نوازش و پرورش متوسلان
و خادمان خود اگرچه نمک بحرامان نباشند مرعی میدارند لیکن نه برابر عزیزان و خویشان
اما کوفیکان که پیش اقای خود اقازادگان و خویشان اقای خود را محروم ساخته
خود بجای اقا نشینند و منصب او را بگیرند پس مورد عتاب و غضب میباشند نهایت
در روایت آنچه از بیهقی نقل کرده و فیه و تشهد ابن آدمی بدنیه و بر تقدیر تسلیم صحت
روایت تا منافات و منت معارضه اخبار متواتر ندارد و علاوه آنکه تخصیص که چنین معامله
با ابوبکر و عمر نفرموده با آنکه ایشان احق بودند که قرابت بوده ایضا قول آنحضرت
هذا عمی وهؤلاء اهل بیتی صحیح نیست و آنکه مراد از اهل بیت در این مقام ذریت
آنحضرت اند که اولاد و قایم مقام آنها باشند نه مثل اعمام لهذا حضرت عباس را
داخل اهل بیت نکرده بنابر قول این جماعه متوسلان و از اقربای آنحضرت بودند می باید
که داخل آنها باشند پس احتجاج باین حدیث نیز باطل گردید و نیز بنا بر صحت
این خبر که اعتراف بان کرده که کدام قصور از عباس شده که از زمره عترت و بشرها دور
[illegible] ابتر [illegible] و ایشان را خارج کرده مگر این فعل با استجابت دعای آنجناب
نبوده باشد و نیز بنا بر حدیث صحیح مسلم که عمر اعتراف کرده با آنکه عباس و حضرت امیر علیه السلام
[illegible] بیستند چه اقوال ایشان [illegible] باشد **قال الناصب** الحجة [illegible]
گفتند که مراد [illegible] بیت النبوة و اهل بیت لغة شکی نیست که شامل ازواج بلکه خادمان و اولاد
[illegible] داشته باشند نیز [illegible] آنکه معنی لغوی باین سعت باتفاق مراد نیست

پس مراد از بیت خمسهٔ آل عبا باشند که حدیث کسا تخصیص ایشان کرده نهی کار امر نیز از قبیل
سخنان گذشته است زیرا که اگر معنی لغوی با این وسعت مراد باشد محذوری که لازم می‌آید
همان عموم عصمت است که نزد شیعه از این آیه ثابت می‌شود و چون اهل سنت در عصمت از این آیه
با شیعه اتفاق ندارند و معتقد عصمت در حق خمسهٔ آل عبا و ازواج مطهرات نیستند پس
در نفی عموم چرا اتفاق خواهند کرد که رحمت واسعهٔ الهی را تنگ کرده است اقول مراد
ملا عبد الله ظاهر استدلال است با جماع مرکب با این عنوان که اهل سنت یا ازواج را تنها از آیه مراد
میگیرند یا با قرابت نسبیه و شیعیان خمسهٔ آل عبا را پس اگر معنی لغوی مراد گرفته شود خلاف اجماع است که دیگران
هم در آن داخل می‌شوند اگر از معنی لغوی بیت دست بر دارند پس رجوع بمعنی اهل بیت نبوت که اختصاص تمام
و قرب زلفی بحضرت رب العزت داشته باشند لازم خواهد بود زیرا که هر گاه معنی لغوی باطل شد تخصیص به بعض دون
بعض بدون مستندی از ولی است مخصص تحکم محض و باطل خواهد بود و بخلاف تخصیص به نحوی که ما ذکر کردیم که مستند
الی النصوص بالخصوص است پس بنای کلام بر آنچه ناصب فهمیده نخواهد بود و کیف اگر بنای کلام
بر آن می‌بود پس خروج ازواج از مصداق آیه از قول الی الرجل می‌شد بدون حاجت بنفی تعمیم
و لکن سلمنا پس هر گاه با دلالت آیه بر عصمت ثابت کردیم سنیان اگر کوراند بنفی آن
بما ضرری نخواهد داشت و این عبارت عجیب از ناصبی سر زده که مطلق عصمت را از خمسهٔ آل عبا
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در ایشان داخل است نفی نموده پس عصمت قبل النبوة
و بعد النبوة همه باطل گردید پر در ناصبی پیشتر می‌گفت که اهل سنت انکار مطلق
عصمت ندارند در بند و این کار از تو آید و مردان چنین کنند تعجب است که رحمت الهی را که واسعه است
پس چرا از خدمهٔ آن را نفی می‌کنند این رحمت خاصه است که به هر کس نصیب نمی‌شود رحمت الهی بر انبیا
بر مؤمن و کافر وسیع و رحمت آخرت مختص باهل ایمان پس هر رحمتی را وسیع ساختن کار این ...

که برای خود سهم از آن بهره قرار دهد لیکن چنانکه شیطان در روز قیامت وسعت رحمت آلهی آبائه
وگنهگاران مؤمنین را بخشیده و ستمگار یافته که از خود را امیدوار رحمت وسیع از خواهد کرد
لکن لا خلاف ان لا تباعه الخارجین عن الایمان فی الاخرة نصیب چنین نصیبی که تابع سادس
شیطان اند اگر کرم خود را برای ترک رحمت را نخواهد کرد غیر حرمان بهره نخواهد یافت
و نیز اگر رحمت آلهی بر ایشان وسیع باشد که بهر کس شامل تواند شد از آیه مدح محمد چنین اصلا
مستفاد نخواهد شد زیرا اگر ازواج هم مرتد باشند با چه ضرر خواهد رسید هرگاه استفاده
مدح ثنا از این آیه نکردند اگر عصمت اهل بیت نبوت ثابت نخواهد شد مدح ازواج مطهرات
گفتن آنها باطل خواهد شد و بوجه آخر می گوییم قال الاخی المعظم دام ظله قوله زیرا که الخ
و خیال غیره و جواب می دهد آیه تطهیر خلاف اجماع است و محذور لزوم عصمت آنها فقط نیست
بلکه محذور دخول غیره و جواب می را از باب بحث بهر معنی که باشد کاش معنی آیه را بیان می کرد
تا استفسار می شد که بکدام معنی تطهیر خدمه متحقق است و اگر اخراج آنها رحمت واسعه را
تنگ کرده اند باشد پس بنا بر اخبار مذکوره که آنحضرت ازواج را خصوصا عایشه را خارج فرمودند
رحمت آلهی را تنگ کرده باشد ولا یقول به مسلم پس معلوم شد که آنها قابل رحمت واسعه نبودند
با آنکه دامن رحمت آلهی وسعت کیسانی دارد که در همین عالم نمی توانا گنجید تا کسانی که گنجایش
در آن نداشتند پس از رحمت آلهی محروم اند مرحوم **قال الناصب** و نیز اراده معنی اعم
با وسعت اگر مراد نباشد از آن جهت نخواهد بود که قراین داله از آیات سابقه و لاحقه
تعیین مراد می کند و نیز عقل هم تخصیص می نماید این لفظ را و عرف یکسانی که در خانه
سکونت دارند بقصد انتقال و تحول و تبدل در آنها عادة جاری نباشد مثل
ازواج و اولاد و خدمتگاران و کنیزگان و غلامان که عرضه تبدل و تحول اند به انتقال

از ملک بملکی و اعتاق و هبه و بیع و اجاره تخصیص یکسان است لیکن بر تخصیص این چند کس
باهل بیت بودن میکرد که فائده دیگر درین تخصیص ظاهر نمی شود در اینجا فائده تخصیص
مطلقه نبودن این اشخاص از اهل بیت نظر باین که مخاطب ازواج اند فقط اقول اذا
وضح شد که انچه را قرینه پنداشته قرینه واقعی نیست و تعیین انچه تعیین آن
خواسته است از غلط فهمی اوست و محققین بر خلاف آن گفته اند و نصوص مطلق است
و قطع نظر ازین همی گوئیم که هرگاه بر تقدیم قراین سابقه و لاحقه تعیین مراد
از اقتراح نامست دلالت کند رحمت خدا است چگونه میدان تنگی رحمت خواهد شد اگر بگویند
که تنگی رحمت نشد پس مکابره محض بطلانش مثل آفتاب روشن خواهد بود حالانکه
هرگاه برین تقدیر تنگی رحمت نشود بر قول ما چرا ام مسلم خواهد بود و اگر بگویند که تنگی
رحمت حسب اراده الهی عیب نیست رد همین جواب ما از قول اولش خواهد بود و قول او نمی
عقل هم تخصیص مے نماید جوابش این است که بلی عقل سلیم تخصیص مے نماید لیکن
بالنصوص لا بما اختصت به النفوس و المستند ما ذکرناه سابقا فی
مفتتح الکلام و ترتانیث ... قوله خدمتگاران کنیزان و غلامان که محرم نیستند
اقول ازواج هم ازین قبیل اند فانهن فی معرض الطلاق کما نبه علیه بقوله
و هرگاه عرضه طلاق و افتراق باشند مثل خدمتگاران کنیزان خواهند بود و تبرء
اینها از اهل بیت ثابت انها ... ایشان بقولنا لا بقوله قال ...
و عجب آنست که باتفاق اهل اسلام چه شیعه چه اهل سنت آیه تطهیر در شان پنج تن
صلی الله علیه و آله الغر الطاهرات می آید چنانچه در کلام قاضی نور الله شوشتری
و ملا عبد الله مشهدی و دیگر علمای ایشان بتکرار دیده شد این بغایت ظاهر است که از آیه تطهیر اثبات

و لفظ ازواج مطهرات بیشک و بی دغدغه بزبان منصفان ایشان جاری میشود اگر گوید کسی
که آیه تطهیر صریحه بتطهیر ازواج است گردن بر داشته به بحث و جدل می پردازد العیاذ بالله
اقول ان هذا الخبط العظیم ناشی از خلط الاطلاق شیعیان لفظ مطهره را بر مثل عایشه و حفصه ممنوع است
مگر بسبیل تعریض بر غیر آنها از ازواج پس شمول آنها در آیه نیست چه طهارت
اعم است از عصمت و مراد از آن در آیه مزبوره عصمت است و در الاطلاق المزبور اشتراک
بحسب لغت غیر مفید این معنی است آری آن حیا نمی کند کسی که گوید که مراد ازین آیه ازواج مومنین اند
در بهشت قال الله تعالی لهم فیها ازواج مطهرة پس این آیه دلیل بر عصمت باشد و ایضا
معارض است باطلاق معصومین ائمه اطهار بر آل عبا که قرینه داله بر اختصاص آن
بدیشان ثابت است چنانچه در بعض اوقات چنین الفاظ بزبان سنیان نیز جاری میشود
اقول نهایة عجب است از ناصبی که صد هزار جا که در نصوص کلام مفسران اهل اسلام
چه شیعه چه سنی تصریح بنزول آیه کریمه در شان آل عبا نموده است با این همه بیک دو روایت
نموده که بعض نواصب مفسرین آنرا بتعصب و عناد با اهل بیت ایجاد و آنرا ذکر نموده اند ناصبی
قدح در اجماع مفسران در نزول آیه در شان ایشان بغایت تعصب نمیکند و در ایجاد دعوی
اتفاق اهل اسلام بر اطلاق مطهرات بر ازواج بلا وصف آنکه کلام اکثر در اکثر جاها
خالی است از آن چه دلیل بر نزول آیه در شان ازواج بالتصریح کاذیب شیعیان بر نزول آن
در شان ازواج میکند و انصاف آنکه اگر استعمال البعض در بعض مقامات نه بر سبیل ما شاء ثابت شود
بقرینه تصحیح مزبور محمول بر مجاز و توسع خواهد بود لاتفاقهم علی عدم عصمتهن و عدم
کون نزولها در آیة التطهیر پس با من قرینه استعمال مجازی بلکه تعریضی که مصداق
قول ... لا استعمال اعم من الحقیقة است گردن بر داشتن نهایة افتخار بدان شتفی

و احتجاج بر نزول آیه در حق ازواج نمودن تیشه بر پای خود زدن است که خود بلفظ انما یرید الله
در ما سبق در شان ائمه معصومین استعمال نموده در اینجا بانکار نزول آیه در مفتتح کلام
بر داشته داد عصبیت داده است قوله و این بغایت ظاهر است که از آیه ماخوذ است اقول
ظاهر است که از آیه ماخوذ نیست و الا اتفاق نمی کردند شیعیان بر عدم نزول آیه در حق
ازواج بلکه با وجود تصریح کافه علمای شیعه تهمت بستن قول به نزول این آیه در حق
ازواج از غایت لجاج است و از قبیل تاویل القول بما لا یرضی قائله قوله اگر کسی گوید
که آیه تطهیر مشعر بتطهیر ازواج است رگ گردن بر داشته بحث و جدال می کند اقول
شناعت این قول بر غیر منصف لبیب پوشیده نیست خود ظاهر است که این جماعت
اهل سنت چیزی که نص قرآن مفسر بخصوص سید انس و جان کما اتفق علیه الفریقان است
دلالت بر آن کند و سنیان خود در کتب صحاح خود آنرا روایت می کنند انکار و بغیر اسباب
از آن احتجاج می نمایند رگ گردن بر داشته و خوف خدا و رسول را از دل بر انداخته بحث و جدال
می کنند و شیعیان که از جهت تمسک بثقلین یعنی امر خدا و عترت رسول خدا بنصوص متفق علیها
خود را می آویزند بمفاد و جادلهم بالتی هی احسن از قول خدا و رسول خدا حجت می آورند
و سنیان بمکابره و جدال با انکار فضائل منصوصه می دوانند قال الناصب ثم ان
دلالت این آیه بر عصمت منتفی بر چند جهت است یکی آنکه کلمه لیذهب عنکم الرجس در ترکیب
نحوی چه محل دارد از مفعول له برای یرید است یا مفعول به دیگر آنکه معنی اهل بیت چه چیز است
و از رجس چه اراده نموده اند در این سه مقام گفتگو بسیار است که در تفاسیر مسطور است باید که
و بعد اللتیا و التی اگر لیذهب مفعول به آیه است و اهل بیت نیز منحصر در همین جماعت گیرند و مراد
از رجس مطلق گناه باشد هم دلالت آیه بر عصمت مسلم نیست بلکه بر عدم عصمت دلالت دارد

زیرا که چیزی که پاک باشد او را نمی‌توان گفت که خواستیم که پاک کنیم غایت ما فی الباب محفوظ بودن
این اشخاص چند بعد از تعلق این اراده از رجس گناه ثابت می‌شود لیکن آن هم بر اصول
اهل سنت نه بر اصول شیعه زیرا که وقوع مراد الهی لازم اراده او نیست نزد ایشان چه چیزها
که حق تعالی اراده می‌فرماید و شیطان و بنی آدم واقع شدن نمی‌دهند چنانچه در الهیات گذشت
بالجمله اگر افاده معنی عصمت منظور می‌بود می‌فرمود ان الله اذهب عنکم الرجس اهل البیت و طهرکم تطهیرا
و این بسیار ظاهر است کما لا یخفی اهل حق فهمند چه جای اذکیا **اقول** ناصب معاند در بیان
وجه استدلال که ما حقیقة الحال را اجمالا نموده حواله بر کتب دیگر نموده بالا و لا بعض وجوه
استدلال را از کتب خود مذکور می‌سازیم بعضی از مخالفین بعد از سد حسن شکوک و اوهام
بر ذکر آن مقتصر اطلاع اولی الاحلام می‌پردازیم **فاقول** و بالله العظیم الحی الحکیم
در تقریر استدلال این آیه فرموده‌اند که بنابر روایات مستفیضه بلکه متواتره بالمعنی که
در کتب فریقین مذکور گردیده و هم بنابر اقوال جمهور مفسرین اهل سنت آیه مزبوره
در شأن حضرت امیر و جناب فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده و مراد از اراده
اذهاب رجس اراده‌ایست که علت تامه وقوع مراد باشد و عقلا وجود العلة یستلزم
وجود المعلول زیرا که مطلق اراده که مستتبع وقوع مراد نباشد در حق سائر مکلفین
متحقق است این اختصاص با اهل بیت و انحصار که مقتضای لفظ انما است صحیح نباشد
و نیز آیه در مدح اهل بیت وارد شده اتفاقا و اراده خیر مستتبع فعل مستلزم مدح نیست
کما لا یخفی و نیز بنابر بعض اخبار نزول آیه بعد از دعای پیغمبر خدا باذهاب رجس
از اهل بیت خود بوده و آن فقط پس لا محاله متضمن اجابت دعای آن جناب باشد نسبت معینین
و وقوع اذهاب رجس و مراد از رجس ذنب است کما فسره بطالا الذی غیره من علمائهم

[illegible]

ونيز اراده بمعنى ديگر از جنس حسنات نمى تواند شد كه استطاع عليه پس اين اهل بيت
و فضل انسان باشند و غير المعصوم وكذا المفضول لا ينبغي للامامة فتعين ان كان الا
معصوم و لا ان كل معصوم امام لان الموجبة الكلية لا تنعكس كنفسها الا
حضرت امير عليه السلام ادعاى امامت براى خود كرده چنانچه بتواتر منقول گشته از خطبه
سقيفه و غير آن از كتب سنيان ظاهر مى شود و باقى اهل بيت تصديق آنجناب كرده پس متعين
كونه اماما لان المعصومين مبرؤون عن الخطا **اقول** مراد از عليت تامه حقيقى آن نيست
بلكه استتباع است زيرا كه اراده را عليت تامه اذهاب يا بقاء تبقيه نمى توان گفت چه
اين معنى منجر بالجاء شود و الطائفة آبية كه موجب عصمت آن سبب الجاء نتواند شد
و از اينجاست كه محققين يقين در حد لطف گفته اند و لا يبلغ حد الالجاء كما عرفت
سابقا من كلام المحقق الطوسي و بعض افاضل اهل السنة نقلا عن شيخ الماتريدية في كتاب
عصمة الانبياء پس مراد از عليت تامه استتباع و عدم انفكاك است تعبيرا عن اللازم
باسم الملزوم و المراد بالاذهاب فعل لطف يحصل عنده ذهاب الرجس عن النفوس
المقدسة للاطباب و هذا نظير معنى الهداية و الاضلال الذين نسبهما الله
و اضافهما الى نفسه العليا في قوله يضل من يشاء و يهدي من يشاء مع قوله
من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر و از اينجاست كه مولانا الطبرسي در مجمع البيان بعد بيان
حصر مستفاد از كلمه انما فرموده فاذا تقرر ذلك فلا يخلو الارادة في الآية
ان تكون هي الارادة المحضة او الارادة التي يتبعها التطهير و اذهاب الرجس
ولا يجوز الوجه الاول لان الله تعالى قد اراد من كل مكلف هذه الارادة المطلقة
فلا اختصاص لها باهل البيت دون سائر الخلق و لان هذا القول يقتضي المدح

والتطهير بغير شك وشبهة ولا صلاح في الارادة المجردة فثبت الوجه الثاني
فثبت بثبوت عصمة المعنيين بالآية من جميع القبائح وقد علمنا ان من عدا
من ذكرناه من اهل البيت غير مقطوع على عصمته فثبت ان الآية مختصة
بهم لبطلان التعلق بغيرهم نيز مولانا اردبيلى در اتمام تقريب دفع اوهام علماى قوم برآنده
نمیتواند که الف ولام الرجس یا الف لام جنس است یا استغراق به هر تقدیر
افاده عصمت می کند به آنکه حقیقت جنس یا ماهیت آن یا تمام افراد آن از اهل بیت
منتفی باشد البته این معنی مستلزم ثبوت عصمت خواهد بود زیرا که نفی معصیت بعین
که نفی فرد از افراد جنس یعنی هر چه را رجس گویند از ایشان صادق نباشد
مراد حق تعالی نفی بودن از جنس است درین جا ازین جهت که نفی مطلقا اراده
عدم اراده باشد جنس دیگر انبیا کان عند الرازی وقال البیضاوی انما یرید الله
ليذهب عنكم الرجس الذنب المدنس لعرضكم وهو تعليل لامرهن ونهيهن
على الاستيناف ولذلك عمم الحكم اهل البيت نصب على النداء او المدح
ويطهركم من المعاصي تطهيرا واستعارة الرجس للمعصية والترشيح بالتطهير للتنفير
عنها وتخصيص الشيعة اهل البيت بفاطمة وعلي وابنيهما رضي الله عنهم لما
روي انه عليه السلام خرج ذات غدوة وعليه مرط مرحل من شعر اسود
فجلس فاتت فاطمة فادخلها فيه ثم جاء علي فادخله فيه ثم جاء الحسن والحسين
فادخلهما فيه ثم قال انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت والاحتجاج
بذلك على عصمتهم وكون اجماعهم حجة ضعيف لان التخصيص بهم لا يناسب
ما قبل الآية وما بعدها اقول ما ذكره في التفسير مطابق لما ذكره الشيعة

من التقريب لاثبات عصمتهم فان اذهاب الرجس يعني الذنب المدنس هو العصمة فقوله
الاحتجاج بذلك على عصمتهم ضعيف لانه بنفسه فسر لا تفسيرا يلزم منه العصمة
وان انكره باللسان وكذا انكاره لكون اجماعهم حجة لان العصمة تقتضي حجية
قول الواحد منهم بالانفراد فبالاولى ان يكون اجماعهم حجة وكذا قوله لان التخصيص
بهم لا يناسب ما قبل الآية وما بعدها لانه اجتهاد في مقابلة النصوص ولان تذكير الضمير
لا يناسب صرف الآية الى الازواج لو مع غيرهن والترتيب ترتيب التلاوة وليس بحجة
في فهم المعاني وانما هو تعبد محض كما صرحوا به وانما المعتبر في فهمها ترتيب النزول
وفي وقت واحد قد مضى سيما ما يبطل قول هذا المفسر نفسه اخر قال بعض الافاضل
في تفسيره بعد ذكر شطر وافر من النصوص الواردة في المقام ومحل الاستدلال ان ارادة
اذهاب الرجس المفسر عند الجمهور بالمعصية اما ان تكون هي الارادة المستلزمة للارادة
التي يتبعها تحقق المراد او هي ولا سبيل الى الاول لانه تعالى قد اراد تلك الارادة
من كل مكلف فلا وجه لاختصاصها باهل البيت والاختصاص يقتضيه سوق الكلام
والخطاب باهل البيت فتعين الثاني ولا شك ان العصمة ليست الا الطهارة عن جميع
الخطايا وقد ظهر لك مما قررنا ان الآية تدل ايضا على تخصيص اهل البيت بعلي
وفاطمة وابنيهما لان احدا من الامة لم يدع عصمة غيرهم ويؤيده حديث
رواه مسلم في صحيحه واحمد بن حنبل في مسنده وابن المغازلي الشافعي
في مناقبه عن زيد بن ارقم وابي سعيد الخدري وزيد بن ثابت قال رسول الله
اني تركت فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي احدهما اكبر من الآخر
كتاب الله حبل ممدود من السماء الى الارض وعترتي اهل بيتي الا وانهما لن يفترقا

حتى يردا على الحوض لانه فسّر العترة باهل البيت فدلالة الحديث على عصمتهم
دلالة واضحة قد بيّناها في هذه تفسير قوله تعالى واعتصموا بحبل الله جميعا
وقد ظهر بطلان قول من حكم بضعف تخصيص اهل البيت عن خصمائهم وضعف
الاحتجاج بالآية على عصمتهم وكون اجماعهم حجّة وليس ذلك الحكم الا من قلّة
تتبع الحديث وعدم التدبر في الآية والتعصب والخروج این که مولانا الطبرسی گفته اند
که آیه کریمه مقتضی تخصیص ایشان است بلا ریب امریست اصح که از غایت وضوح آن جماعتی
اهل سنت انکار آن نکرده اند بلکه اکابر ایشان بمبالغه تمام ابرام آن نموده اند قال ابن
في صواعقه المحرقة وهذه الآية منبع فضائل اهل البيت النبوي لاشتمالها
على غرر من مآثرهم والاعتناء بشأنهم حيث ابتدئت بانما المفيدة لحصر ارادته في
على اذهاب الرجس الذي هو الاثم والشك فيما يجب الايمان به عنهم وتطهيرهم
من سائر الاخلاق والاحوال المذمومة وسيأتي في بعض الطرق تحريمهم على النار
وهو فائدة ذلك التطهير وغايته ومنتهى الهام الانابة الى الله تعالى وادامة الاعمال
الصالحة ومن ثم لما ذهبت عنهم الخلافة الظاهرة لكونها صارت ملكا ولذا
لم تتم للحسن عوضوا عنها بالخلافة الباطنة حتى ذهب قوم الى ان قطب الاولياء في كل زمان
لا يكون الا منهم ومن تطهيرهم تحريم صدقة الفرض بل والنفل على قول لمالك عليهم
لانها اوساخ الناس الى ان قال ومن ثم كان المعتمد دخول اهل بيت النبي في الآية
الى ان قال ثم ... من اصناف الصدقة ثم قال وقيل ازواجه ...
ثم قال بعد كلام ختم الآية بالتطهير للمبالغة في وصولهم لاعلاه وفي رفعه
ثم نوّنه تنوين التعظيم والتكثير ... كما صلى الله عليه وآله كلما ... الى ان

بقوله اللهم هؤلاء اهل بيتي الى اخر ما مر وبادخال نفسه معهم في العد لتعود
عليهم بركة اندراجهم في سلكهم بل في رواية انه ادرج معهم جبرئيل وميكائيل
اشارة الى علو قدرهم واكده ايضا بطلب الصلوات عليهم بقوله فاجعل صلواتك
الى اخر ما مر واكده ايضا بقوله انا حرب لمن حاربكم الى اخر ما مر ايضا وفي رواية انه
قال بعد ذلك الا من اذى قرابتي فقد اذاني ومن اذاني فقد اذى الله
والذي نفسي بيده لا يؤمن عبد بي حتى يحبني ولا يحبني حتى يحب ذوي قرابتي
فاقامهم مقام نفسه ثم صح انه صلعم قال اني تارك فيكم ما ان تمسكتم به
لن تضلوا كتاب الله وعترتي والحقوا بهم ايضا في قصة المباهلة في قوله تعالى فقل تعالوا
ندع ابناءنا وابناءكم الاية وهؤلاء اصحاب الكساء فهم المراد في اية المباهلة
كما انهم من جملة المراد باية انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس فالمراد باهل البيت
فيها وفي كل ما جاء في فضلهم او فضل الال او فضل ذوي القربى جميع الهم وهم مؤمنوا
بني هاشم والمطلب وخبر الي كل مؤمن تقي ضعيف بالمرة انتهى كلامه مختصرا
وفيما ذكره دلالة على التخصيص والتعميم فانه ليس كل واحد من عشيرته من بني هاشم
وبني المطلب ولا من الازواج يصلح لان يتمسك به وقد قال بنفسه في احاديث الحث
على التمسك باهل البيت اشارة الى عدم انقطاع متاهل منهم للتمسك به الى يوم القيمة
كما ان الكتاب العزيز كذلك وكيف تكون الازواج كذلك مع ان منهن من حاربت عليا
وحاربه محارب النبي كما رواه بنفسه ليس فيهن من بيتهم بقاؤها وهو قرينة واضحة
على ان المراد غيرهن ولا يخفى على من تتبع الاحاديث ان استعمال اهل البيت شائع في
اهل بيت النبوة دون الازواج بل في كلام فضلاء العامة ايضا حيث يذكرون

فضایل الازواج علی انفرادها و فضایل اهل البیت علی انفرادها فتدبر و بر تکرار
این معنی یعنی آنکه در مصحف عثمانی این مقام در کلام مرتبط الالت آیه بغایت اجمال ابکار نبود تا
اینها انتشر نظر عوام ره نمی پذیرد لکن بر ناظر کلام علمای فریقین جدولالت مستحکم و مبرهن
و شبهات او از بیت عنکبوت او هن و عنقریب نماینده شبهات او را بالتفصیل منع بیان سازیم
فاقول اما قوله ان التی این آیه بر عصمت معنی بر چند نکته نیست بلکی آنکه لیذهب عنکم الرجس
در ترکیب نحوی چه محمل دارد مفعول له باشد یا مفعول به من معاد شعار تنزل
بعدم تسلیم احتمال ثانی نمود این مدعی نیست بلکه ترکیب نحوی بر این مقام جای تشکیک نیست
و احتمال صحیح که تحصیلش برای او مرام محتمل نیست اگرچه صاحب تحفه با اهل بیت مردم
بیک الناخانه بر جمع به تفاسیر مختص ساخته حال آنکه بزرگ ترین تفاسیر تفسیر کبیر
امام المشککین تحقیق این مباحث خالی و تفاسیر دیگر مفسران اهل سنت هم از ذیل
این آیات تحقیق این مباحث نیست که باجمال و اهمال پرداخته اند و تحقیق حال
و تفصیل این اجمال بر سبیل اجمال است که اولا شق ثانی را اختیار می کنیم و می گوییم
که لام در مثال این مقام بتصریح صاحب تفسیر علمای ادب عربیه جایز است که بنابر مزید تاکید
اهتمام زیاده باشد پس لیذهب بالکلف بتقدیر آن بتاویل مصدر مفعول به فعل
قال الفیروزابادی فی القاموس ما حاصله ان اللام الجارة ترد لاثنین و عشرین
معنی الاستحقاق نحو الحمد لله الی ان قال و التوکید و هی اللام الزائدة کما فی قوله تعالی
نزاعة للشوی و قوله تعالی یرید الله لیبین لکم ای یرید الله ان یبین لکم و قال الشیخ
طاب ثراه فی مجمع البحرین فی وجوه اللام الجارة و اختلف فی قوله تعالی لیبین لکم
فقیل انها زائدة و قیل انها للتعلیل و فی تقدیر احتمال الزیادة اشعار

برجحانه والزمخشری مع ان اشعر کلامه فی ذیل هذه الآیة بالتعلیل لکن صرّح
فی تفسیر قوله تعالی یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم بل الوی فی کونه زائدة
حیث قال اصله یریدون ان یطفئوا کما جاء فی سورة براءة وکان هذه اللام
زیدت مع فعل الارادة تاکیداً له لما فیها من معنی الارادة کما فی قولك جئتك
لاکرامك کما زیدت اللام فی لا اباك تاکیدا لمعنی الاضافة فی لا اباك وثانیا تعریض
تنزل می کنیم که ممکن نیست که لام نه برای تعلیل باشد قال البیضاوی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس هو تعلیل لامرهن ونهیهن علی الاستیناف لذا عمّم الحکم
اهل البیت وآن احتمال هرچند مرجوح است خود بیضاوی در تفسیر آیه یریدون لیطفئوا
گفته ای یریدون ان یطفئوا واللام مزیدة لما فیها من معنی الارادة تاکیدا لها کما زیدت
لما فیها من معنی الاضافة تاکیدا لها فی لا اباك او یریدون الافتراء لیطفئوا
وبا آنکه هر دو آیه در یک سلك منسلك اند و یک نظم و اسلوب دارد در ماتحن فیه احتمال اول را
متعین ساخته و جز این نیست که غرض او از تعیین تعلیل در اینجا تحصین شبهه باطله است
تا بایی وسیله این آیه را از شأن ازواج که غیر ایشان اهل البیت اند وجه تقریبی کلام ساخته
تقریب او چنین خواهد بود انما یرید الله امرهن ونهیهن لیذهب عنکم الرجس
لکن احتمال تعلیل هم نافی مطلب ما نیست لان باب التقدیر واسع لا انحصار له
بما زعم قلنا ان نقول ان التقدیر هکذا انما یرید الله ما یرید من التکالیف
لیذهب عنکم الرجس ای المعاصی ویطهرکم تطهیرا بل هذا هو الظاهر سیما
بقرینة نصوص شأن النزول فالکلام استیناف لبیان عصمة اهل النبوة
خاصة لا اهل بیت سکناه من الازواج الذین هم لیسوا اهل العصمة

بعضی از اینجا است که بعضی مفسرین با نیز احتمال تعلیل روا داشته اند قال الکرمانی فی
فی ... اللام یتعلق بمحذوف تقدیره واراده لیذهب ویجوز ان یتعلق
بیریدا فی فعل ... ولا تا الامر ... حمه الله فی قوله ما یرید الله لیجعل علیکم ولکن
لیطهرکم واللام للعلة مفعول یرید محذوف فی هذا الامر فی الموضعین
زائدة ویجعل ویطهرکم ... مفعوله التقدیر ان یجعل وان یطهرکم ...
نحو وضعف لان لا تقدر بعد اللام المزیدة کما قال البیضاوی لان الشیخ
المحقق الرضی قدس سره قال فی شرح الکافیة ومثل اللام زائدة فی لا اباً لک
عند سیبویه کذا اللام المقدرة بعدها ان بعد فعل الامر والارادة کقوله تعالی
وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین علی انه قال البیضاوی ایضا
فی تفسیر قوله تعالی یرید الله لیبین لکم ای یبین مفعول یرید واللام مزیدة
لتاکید معنی الاستقبال اللازم للارادة ... الا ... اقول اگر ...
اهل بیت چه چیز باشد اقول یعنی ان بیت ... بیت سکنی ...
با تفصیل ... از ... بوده باشد ... الرجس ...
در این ... نسبت ... باید دید اقول ...
... دیده شد چیزی که لایق اعتنا باشد در این مباحث غیر مؤیدات ...
... چیزی از ... نقل کردیم تصدیق این معنی بوضوح انجامید ... تعالی ...
... است که مراد از رجس گناه است قال البیضاوی الرجس الذنب المدنس وقال
الزمخشری فی الکشاف استعار للذنوب الرجس وللتقوی الطهر لان عرض المقترف
للمقبحات ان یتلوث بها ویتدنس کما یتلوث بدنه بالانجاس ... تفسیر کبیر ...

تفسير نمود حيث قال ليذهب عنكم الرجس اى يزيل عنكم الذنوب ويطهركم اى يلبسكم
خلع الكرامة وقال نيشاپورى فى تفسيره استعار للذنوب الرجس وللتقوى
التطهير وصاحب مجمل اللغة گفته التطهير هو التنزيه عن كل اثم وقبيح وراغب
اصفهانى گفته التطهير يقال فى الاجسام والاخلاق والافعال جميعا
قال تعالى وثيابك فطهر اى ازل عنها الاوساخ وقال انما يريد الله ومعلوم
انه لم يرد التطهير عن النجاسة فى الثوب والبدن وانما اراد تطهير النفس التى
به المدح كما نقله اخى المعظم دام ظله قال احتمال تخصيص رجس بشرك وكبائر
فواحش چنانچه روزبهان در این مقام پدید آورده یا تخصیص آن ببعض کبائر
مثل زنا غایت تحکم وبیجا است چه رجس عام است لورود الآية فى مقام المدح
ولا مدح فى اذهاب الشرك وبعض الكبائر معهذا كدام كبيره
زائد از محاربه نفس رسول می تواند بود ومفرد محلی بلام اگرچه مفید استغراق فی نفسه نیست
لکن هرگاه قرینه عمومیت نباشد افاده عموم می نماید لئلا یسقط الکلام عن الافادة
كما فى احل الله البيع وحرم الربوا پس الرجس محمول بر عموم باشد انتهى كلامه
قوله وبعد اللتيا والتى اگر ليذهب مفعول له باشد واهل بيت نيز منحصر در پنج كس
ومراد از رجس مطلق گناه باز هم دلالت آیه بر عصمت مسلم نیست اقول واقع شدن
لیذهب مفعول له واضح است کما اوضحناه ومفعول له بودن هم با ضرری ندارد
کما اومانا الیه واهل بیت نبوة منحصر در پنج تن نه چهار تن ومراد از رجس مطلق گناه است
پس عدم تسلیم ما ثبت بالدلائل بهر قبیح در مقدمات نخواهد بود مگر از راه مکابره
وجحد حق قوله بلکه بعدم عصمت دلالت دارد زیرا که چیزی که پاک شده باشد او را نمی توان گفت

که می خواهیم پاک کنیم غایة ما فی الباب محفوظ بودن این اشخاص چند بعد از تعلق
این اراده از جنس گناه ثابت می شود لکن آنهم بنا بر اصول اهل سنت **قوله** معنی
محفوظ بودن بحسب اصول اهل سنت قریب است از معنی عدالت و از اینجا که فخر رازی
گفته است که ذهاب جنس رجس عدالت هم متصور است و عصمت لازم ندارد و دانستی که
الف لام رجس یا برای جنس است یا برای استغراق و بر هر تقدیر نفی جمیع اصناف
رجس لازم می آید و هو معنی العصمة پس اگر گفته شود که بر تقدیر لام جنس نفی ماهیت البتة
لازم می آید در صورت آنکه لام استغراق باشد سلب سور موجبه کلیه اراده خواهد بود و آن
غیر معنی سلب ایجاب کلی که مصادق سلب جزئی است خواهد شد نه مستلزم سلب کلی
خواهیم گفت اولا لام حقیقت نیست در لام جنس فلا یصار الی غیره الا لضرورة وثانیا
این تفرقه بنا بر قوانین منطق است و الا در عرف این فرق نیست وجه آخر قال مالک الدین العلام
فی عماد الاسلام فان قیل الرجس لفظ مفرد معرف باللام قد تقرر فی موضعه
ان المفرد المحلی باللام لا یفید الاستغراق فلم لا یجوز ان یکون معنی هذه الآیة
هو اذهاب بعض الذنوب عنهم فلا یثبت بتلک الآیة عصمتهم قلنا قد عرفت
ان الآیة وردت في مورد تطهیر اهل البیت وتفخیم شانهم ولا تعظیم فی عدم ارتکاب
ذنب واحد مع جواز صدور سائر الذنوب ما عداه عنهم وایضا ان اللام اذا لم تکن
للعهد لا بد ان یفید العموم لئلا یسقط الکلام عن الافادة وهذا کما قالوا فی
قوله تعالی احل الله البیع وحرم الربوا وفیما نحن فیه کذلک فیحمل علی العموم
قوله بنا بر اصول شیعه بایدکه وقوع مراد الهی لازم اراده او نیست نزد ایشان بسا چیز که حق تعالی
اراده می نماید و شیطان و بنی آدم مانع شدن نمی دهند چنانچه در الهیات گذشت

بالجمله اگر اراده عصمت میشد بودی فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا ... نیز ... است اغنیا هستم این آیات مخصوص چه جا اولیا النبی اقول
... آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مصداق این آیه مخصوص ...
انما یرید ... پس این بعضا ... با آنحضرت نیز ... تخصیص ...
... لهذا ... و لکن هرگاه اراده ... با تخصیص ...
... این ... است با ... تخصیص ...
... فافهم ... اگر ... بگوید که این آیه دلالت بر عدم عصمت ...
... که ... باک باشد ... گفت که می خواهم که باک ...
... است ... عجب است که انجام کار ...
... قبل بعثت از گناهان ...
... عجب نیست که این امر شنیع را التزام نماید که بنا بر اصول اهل سنت ...
... لکن ... است که نزول آیه کریمه بعد بعثت بچندین سال ...
... آنحضرت ... بالله در آن حضرت موجود باشد فان ... النفی
والاثبات واحد لامحاله فاهو جوابه فهو جوابنا و ثانیا ... بحث ...
... تفصیل ... بحث ... نموده پس بحمد الله جناب
... المتکلمین ... المجتهدین ... العلام ... الکرام ...
این شبهات ... افاده فرموده حاجت باعاده نیست لکن ...
... ساخته می گویم که ...
و عبادت ... گفته که اگر عصمت منظور می بود می فرمود ان الله اذهب ...

ودر جمع هست چه نه درست که از سبب بندگو یداراده آلهی بنابراصول شیعه فاذا بن دام
... پس چنین تمام نیست که اراده خداوند عالم که متعلق بافعال و شرایع
... بنابر ... نفس ... مصلحت است و هو المعبر عنه بالداعی پس هرگاه اراده
... بنابر آنکه ... بسبب مشغول بشی باشد کما هو الظاهر ...
بنا ... بنابر تعلیل علایق نصوص ...
... متعلق گشت لا محاله تحقق ...
... پس ظاهر شد که او با بجنس تعلق آمده باشد
پس ... بنابر ... از اراده او تعالی تخلف نمی تواند شد ...
... فعل الحکیم لا یخلو عن حکمة ...
منها اعمال الصالحة ... محدثین شیعه عبارت از نفس ایجاد
... بنابر اصول ... شیعه تخلف مراد از اراده نمی تواند
چه بر این تقدیر ... خواهد بود و از ایجاد و جود ... الحکمة
متخلف نخواهد شد و لا یصح ذلک منه بالنسبة الی افعال العباد الا
فی المشیة الایجابیة ... منتفیة ... آنکه اراده بمعانی دیگر ...
که نسبت بافعال عباد ... متحقق می ... معنی ایجاد ... نمی شود
لانتفاء الجبر ... آن معانی دیگر محبت محبوبیت طلب مطلوبیت اذن رضا
و ... از آن جمله از ان در بعض احادیث ... است
عن یزید بن عمر عن الرضا ... الله فی ذلک مشیة و ارادة فقال اما
الطاعة فارادة الله و مشیته فیها الامر بها والرضا لها والمعاونة

علیها واما ارادته ومشیئته فی المعاصی فالنهی عنها والتشدید علیها والخذلان علیها
وظاهرست که این معانی مستلزم حصول مراد نیست والا لبطل الاختیار والامتحان
والابتلاء والتکلیف ولزم التکلیف بما لا یطاق قال مولانا الطبرسی
فی مجمع البیان فی ذیل قوله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر فیه دلالة
علی بطلان قول المجبرة لانه بین ان فی افعال المکلفین ما یریده سبحانه
وهو الیسر وما لا یریده وهو العسر ولانه اذا کان لا یرید بکم العسر فلعل
لا یرید تکلیف ما لا یطاق اولی و از آنچه گفتیم واضح شد که آنچه علمای ما در تخصیص
اراده افاده نموده اند در تبیین تنزل و مماشاة است والا درین مقام حاجت به تخصیص
عام نیست چه مفعول به که در متن کلام موجودست دلیل ست بر اراده و اراده بمعنی عام که فعل
یا معنی ایجاد و مراد درایست درمیان اذهاب یا الطاف و کلاهما مستلزمان
للفعل فلا عموم ولا اشتراک الا باللفظ و متنبه شده است بر آنچه گفتیم مولانا احمد اردبیلی
در حدیقة الشیعة در جواب فخر الدین رازی حیث قال آنچه فخر رازی گفته است که لازم نیست
که چون اراده الهی تعلق بچیزی گیرد البته آن چیز بفعل آید بنا برین شاید چون حق تعالی فرموده
انما یرید الله اراده اذهاب رجس نموده باشد اما بفعل نیامده باشد جوابش آنکه فرق است
میانه آنکه اراده الهی تعلق بفعل دیگری یابد یا بفعل خود در صورت اول ممکن ست
که بفعل نیاید چرا که درینجا اراده بنده هم دخل دارد در آنکه آن فعل بعمل آید و در صورت
دوم ممکن نیست چه چون اراده الهی بحاصل شدن فعل چیزی تعلق گیرد البته آن امر
که بفعل آید زیرا که محض اراده حق تعالی درین صورت علت تامه وجود یافتن فعل ست
و تخلف معلول از علت تامه محال ست پس عصمت فعل ست که الله تعالی

در شخصی بارادهٔ خود وجود دهد بنده و ارادهٔ اش را در وجود عدم مدخلی نیست و باید
که بدین تاخیر و تامل متحقق گردد دیگر آنکه چون ارادهٔ اذهاب رجس از حق تعالی شده باید البته
بفعل آمده باشد والا عجز لازم آید تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این جملی ست
آنانچه شرح دادیم و ازاینجا واضح شد که ارادهٔ مخصوصه درین آیه هرگز صورت نمی بندد
پس کلام ناصب مبتنی بر غلط محض غلط فهمی ست یا تغلیط عوام والامر واضح
عند اولی الاعلام پس احتمال بعدم لزوم وقوع مراد خارج از سداد باشد و ازاینجا ست
که جناب اخوی دام ظله در جواب ناصب فرموده قوله دوم آنکه الخ این تطویل بلاطائل
که برای اظهار تغییر ادائی نزد مریدان ناصب قاصی فرمایند فائده بحال خسران مآل ایشان
نمی بخشد اگر چه اخبار سابقه از اقوال اکثر مفسرین سنیان و منها پیغمبر خدا باذهاب
رجس و تطهیر واضح می شود که ارادهٔ اذهاب رجس بمعنی ذنب است علی تفسیر الرازی غیر مراد است بلکه
منعو الیه یا بعید باشد یا غیر مستند گردید که در شان آل عبا نازل شده انتهی ما اردنا
و تعلق بغایة التنزل تقریر کمی در کلام اعلام رشتهٔ کلام مذکور شد اتی ع کافی ست
چه بر تقدیر تسلیم اینکه از اراده ارادهٔ مطلقه مراد باشد درینجا بقرینهٔ مقام مخصوص خواهد بود
بما هو علة تامة بالنظر الی الحکمة للاذهاب و مستتبعة للاذهاب و العجب ست
با آنکه باتفاق اهل سنت این آیه از اعظم مدائح اهل بیت علیهم السلام ست کما مر فی کلام
ابن حجر ان هذه الآیة منبع فضائل اهل البیت النبوی چون کلامش آنفا مذکور شده
حاجت باعاده نیست و اما قول ناصب که نزد شیعیان بسا چیزها که حق تعالی اراده می فرماید
و شیطان و بنی آدم آنرا واقع شدن نمی دهد پس هم آن هست که نزد شیعیان
بندگان معارض ارادهٔ حتمی و مضاد فعل الهی تواند شد حالانکه اگر ارادهٔ الهی

متحقق شود کیست که نزد احدی معارض اراده الهی تواند شد قال الله عز وجل
ولو شاء ربك لآمن من في الأرض كلهم جميعا پس اگر اراده بمعنی مشیت است کلام
شیعیان در چنین اراده هست پس دروغ بفروغ است اگر مراد آنست که الله تعالی طلب
از مطلوب منفک میشوند پس صدق این کلام ظاهر شد نحن الغنیت بالمنة عصمة
از اوامر الهی به همگنان واضح مقام جحد و انکار اهل سنت این هست کار شیاطین
اتباع شیاطین تا بوده است بر همین آئین بوده اند نحن الغنیت او امر و نواهی الهی از
وساوس و شبهات امثال ناصبی کجا می سازند بر خلاف مراد مرضی خدا قبایح
مرادات الهی اعنی طاعات از ما الفته حکم واقع نمی گفته این که معنی ایقاع و تحقق
پس این کلام که برای او هاشم امام گفته انما هو کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء
حتی اذا جاءه لم یجده شیئا فصار ما الفته الناصب هباء منثورا
اما اینکه گفته است که پاک شدن بعد اراده تطهیر است نه قبل آن بلکه بوجهی قابل
ازین آیه ثابت می شود پس جواب آن بعینه گذشت حق آنست که بر متتبع محاورات عرب
که قرآن بلسان ایشان نازل شده واضح است که چنین عبارت در مقام عدم وجود
رجس بنا بر ازالت بر چنین آینده مستعمل می شود بنا بر آن بر تحصیل نمی است
قال فی الدر العلامة عماد الاسلام فان قیل اذهاب الرجس لا یتصور
الا بعد وجود الرجس فهذه الآية تدل على وقوع الذنب عنهم فهذه لنا
لا لكم قلنا هذا ممنوع بان مبنى هذا القول على التخيل الذهني فلا يكون
ثابتا الا ترى انك تقول للمخاطب اذهب الله عنك كل رجس وان كان في ذلك
غير ملابس له فدلالة الآية على ذلك المعنى لان اذهاب الذنب

صدر عن شخص لا يعرف له حسب الحقيقة كما لا يخفى وايضًا لا شك فى ان مقتضى الآية
ضرورة عصمة اهل البيت بعد نزول الآية ومن قال بعصمتهم بعد نزولها
لا بد ان يقول بعصمتهم قبل نزول الآية ايضًا والا لزم القول الثالث
و جناب امير عليه السلام در جواب ناصب منحوس پس بنا بر قول ناصب معلوم مى شود
كه ازواج اولا ناپاك بودند بعلت عدم عصمت پس بمقتضاى استصحاب و اثبات رفع رجس ازانها
مرتفع نخواهد شد و نيز هرگاه شرك زنان و غير آن بنا بر قول ايشان [illegible]
مراد از رجس باشد و آيه در حق ازواج نازل گشته پس نزد سنيان تا وقت نزول آيت
العياذ بالله ازواج پيغمبر مشرك كافر ملوث بادناس فواحش بوده باشند [illegible]
و مراد آن جنس كنند اين سخن ان قول باتفاق بعض سنيان گويند رجس نجس است و بل
بمعنى احتمال الاذهاب كافى است شايع در محاورات عرب است يقال اذهب الله
عنك المرض اگرچه مخاطب بالفعل مريض نبوده باشد و ازينجا [illegible] علماى ايشان
بايد فهميد ايضًا در ان قسم جناب حسنين صغير السن بودند و داخل در مصداق آيه
باتفاق پس از باب رجس ايشان چه معنى دارد فما هو جوابكم فهو جوابنا اقول
اگر بگويند كه بنا بر تغليب است خواهيم گفت كه بلا شك در آيه كريمه حضرت سيد الانام
و امام حسن و امام حسين عليهم السلام داخل بودند برى از رجس قاعده نحويه است
كه اشرف را بر غير اشرف تغليب ميدهند پس هرگاه رجس ايشان از اول نبوده
اين جا بنا بر شركت رجس بزعم ناصب درين موقع باستعمال نمى آيد بلكه نفى
الرجس بعد عنكم است بنا بر تغليب [illegible] در غير اشرف با تغليب غير اشرف
اثبات غير اين غلط لا ان العبادة عزته عن هذا لايما بما جرى فى كلام المرتضى

بآنکه گاه است که تغلیب هنا بر اکثر واقع می شود والکثرة هنا فی جانب البراءة
فتأمل قال الناصب و نیز اگر این قاعده مفید عصمت می شد بایستی که همه صحابه بلکه بعضی
حاضرین جنگ بدر قاطبة معصوم می شدند زیرا که حق تعالی در حق ایشان فرموده قوله تعالی
ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون قوله تعالی ویذهب
عنکم رجس الشیطان و ظاهر است که اتمام نعمت در حق صحابه عنایت زائد شد
بسبب آنکه لفظ وا ولا واقع شده عصمت زیرا که اتمام نعمت بدون حفظ از معاصی
واز شر شیطان متصور نیست اقول هم صیت بی که در لفظ تطهیر از باب رجس بیت احتمال
راه می یافت در پنجه هباء منثورا گشت قال اخی المعظم دام ظله و نیز اگر این کلمه از
ملشار الیه عجب مغر است که نمونه خلیفه ثانی در تغییر دانی است هرجا که لفظ تطهیر
و مشتقات آنرا می بیند همین تطهیر معهود عنه را مراد می گیرد و رجوع بتفاسیر خود نمی کند
زیرا که قوله تعالی ولکن یرید لیطهرکم مراد از آن تطهیر بمعنی تنظیف است یا تطهیر
عن الذنوب التی یکفرها الوضوء نه طهارت عن الذنوب مطلقا چه آیه در بیان
طهارت مائیه و ترابیه واقع است فالعجب کل العجب که خود نصیحت دیگرانرا نصیحت
مارا بملاحظه سیاق آیه تطهیر می فرماید و خود چشم پوشی از آن می نماید با کمال قاضی
بیضاوی در تفسیر لیطهرکم می گوید لینظفکم او لیطهرکم عن الذنوب فان الوضوء
یکفر الذنوب او لیطهرکم بالتراب اذا اعوزکم التطهیر بالماء پس طهارت بمعنی عصمت
چگونه نیست و الا هر که وضو و غسل نماید معصوم باشد و هو منفی اجماعا و در تفسیر لیتم
نعمته علیکم می گوید لیتم بشرعه ما هو مطهرة لابدانکم و مکفرة لذنوبکم
نعمته علیکم فی الدین او لیتم برخصة انعامه علیکم بعزائمه پس قیاس

بالجمله که ازاله ماهیت رجس دران واقع ست با تاکیدات بسیار با چنین آیه که مراد ازان طهارت بدنیه ست کم از قیاس البعیض نیست و امّا قوله تعالی ویذهب عنکم رجز الشیطان فقال البیضاوی یعنی الجنابة لانها من تخییله او وسوسته وتخویفه ایاهم من العطش **اقول** ونقل بعض الافاضل من المعاصرین عن شرح القسطلانی للصحیح البخاری انه قال فی شرح قوله تعالی وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به تعنی من الحدث والجنابة وهو طهارة الظاهر قال الآخر دام ظله پس تفسیر این پیر ناباالغ را باید دید که چگونه در رجز بمعنی جنابت و رجس که عیب ست فرق نکرده و احتلام از قسم آنها نیست **قوله** و ظاهر ست که اتمام نعمت در حق صحابه نعمت نا بود بسبب آنکه در لفظ او واقع شد بر عصمت زیراکه اتمام نعمت بدون حفظ از معاصی و از شر شیطان متصور نیست **اقول** این اتمام نعمت بنحو خاص کما صرح البیضاوی بلکه بالاتفاق مفید عصمت نیست و اکمال دین و اتمام نعمت بر وجه کمال در روزی متحقق شد که مصداق الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی بود و آن روز عید ولایت جناب امیر مومنان و ظهور وصایت پیشوای متقیان بود که کمال دین و تمام نعمت نجات از هلکات و فوز بجنات بان برای همگنان من تشرف بشرف الایمان کما سلف حاصل گردید و آنهم برای همه موجب عصمت نیست الا لمن عصمه الله چه اتمام دین بتکمیل اصول اعتقادیه دین و تعیین شرایع شرع متین از طرف حضرت رب العالمین للناس کافة بوقوع آمد و لیحیی من حیّ عن بینة ویهلک من هلک عن بینة

وهو لا يستلزم ظهور اثر تمام النعمة بالاضافة الى كل احد پس اتمام نعمت براى
اتمام حجت ست ليس الا اما قول او اتمام نعمت بدون حفظ از معاصى و از شر شيطان مقصود نيست
فليس بشىء اگر اين اتمام نعمت شرعيت مستلزم عصمت حق و همه مردم را محاله
تابع شرع مى‌شوند واذ ليس فليس اين جمع مشاهد است كه بهر از ايشان كسى از تابع شرع
مهر تابى مى نمايند و اراده تطهير بتشريع احكام مستلزم طاعت نيست زيرا كه مراد از
اتمام النعمة اتمام حجت تعريض طاعت است و اذهاب جبر شيطان بچنين بيان مشكل
تمكين گمراهان است باظهار شرايع اديان از سلوك مسالك آن بنحو الفاظ نحن فيه
كما لا يخفى على النبيه قد فصلناه آنفا پس اگر بگويند كه چرا جايز نباشد كه مراد فيه
نيز مراد از اذهاب جنس مثل اين اذهاب باشد خواهيم گفت حاشا كه چنين باشد زيرا كه
در چنين آيات اذهاب رجس خالى است نه مدح مخلوق الا من اتبعى اليه سبيلا فيه
اذهابى كه مراد است مشتمل بر مدح اشخاص مخصوصين است باتفاق فريقين قال ابن حجر ان
هذه الآية منبع فضائل اهل البيت وقد مر ذكره وقد نقل بعض الافاضل
من تلامذة والدى العلامه رحمهما الله مثله عن نور الدين السمهودى
حيث قال و بعد ذكر احاديث مذكوره و ذكر اختلاف مفسرين در تفسير آيه تطهير ترجيح
مذهب خود كه مذهب اهل ناصبى ست گفته كه شروع نكردم در قسم ثانى اين كتاب كه در فضائل
اهل بيت نبوى ست مگر بجهت آنكه من تامل كردم درين آيه و در آنچه وارد شده است
از اخبار متقدمه در شان نزول آن و در آنچه كرده است آن پيغمبر بعد نزول آن پس ظاهر شد
بر من آنكه بدرستى كه اين آيه منبع فضائل اهل بيت نبوى ست زيرا كه مشتمل است امور
عظيمه كه نديدم كسى را كه تعرض آن كرده باشد اول اعتناء بارى تعالى شانه بجلال

ایشان است و اشارت نمودن بلندی قدر ایشان برآنکه نازل کرده است این را در حق ایشان
دوم عمده گردانیدن حق تعالی این آیه را بکلمهٔ انما که از ادات حصر است برای افادهٔ این که
اراده او تعالی شانه مقصور است برین معنی که آن منبع خیر است تجاوز بسوی غیر نتواند کرد
سوم تاکید نمودن حق تعالی برای تطهیر ایشان بآوردن مصدر تا که دانسته شود که این تطهیر
در اعلی مراتب انواع تطهیر است چهارم نکره آوردن این مصدر چنانچه گفته تطهیرا
برای اشارت باینکه تطهیری که بایشان متعلق شده است نوع عجیب و غریب است
از تطهیر نیست [illegible] عقل و احاطه بدرک نهایت او نمی کند برای اینکه صحیح کردم
در بحث سلام فرستادن بر نبی [illegible] بر انبیا و صحابه خود بصیغه نکره در کتاب خود که است سلام
بتغلیب التکلم فی فوائد السلام و نیز درین تنکیر اشارت است بسوی تنکیر و تعظیم بموجب
مقام چنانکه در قوله تعالی فقد کذبت رسل من قبلک هذا و تحقیق کرده اند
بعضی از اهل اصول [illegible] این نکره در سیاق امتنان چنانکه درانجا است الا حیثیت باشد
عام می باشد یعنی جمیع انواع تطهیر [illegible] می گوید که این دلیل عصمت اهل بیت است
الا حیثیت این کلام قصد این معنی نکرده است زیرا که نزد این آیه شامل ازواج پیغمبر است
و عصمت ازواج پیغمبر خدا باتفاق منفی است پنجم شدت اعتنای پیغمبر خدا بحال ایشان
و اظهار اهتمام خود برین معنی و حرص برآن با وجود فائده بخشیدن آیه کریمه برای
حصول آن بسبب آنحضرت پیوسته دعا می کرد و طلب تحصیل این معنی برای ایشان بود
زیرا که هر یک طلب [illegible] برای این معنی از مولای خود عز و جل باستعفای خود
بار خدایا اینها اهل بیت منند و خاصان من اند یعنی تحقیق که گردانیده [illegible]
مقصود [illegible] ایشان تطهیر ایشان [illegible] ایشان [illegible]

پاک گردانی باین که تجدید کنی برای ایشان مزید تعلق اراده را باین معنی انچه لایق بجناب توست
و درین معنی آیه است بسبب گردانیدن عطای سابق برای عطای حال و سالا لا انعام
ششم دخول آنحضرت است با ایشان درین معنی برای انچه سابق شد از قول ابی سعید خدری که
نزلت فی خمسة النبی صلی الله علیه وآله وسلم الی آخره بلکه در روایتی تا جمیع
زرندی آن را در کتاب خود آورده است ذکر جبرئیل و میکائیل بترتیب لفظ ام سلمة
قالت نزلت هذه فی بیتی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت فی
جبرئیل و میکائیل و رسول الله و علی و فاطمة والحسن والحسین و درین معنی
مزید کرامت و بلندی تطهیر ایشان و دور گردانیدن از رجس آن کمالست با اشک
ایمان باین چنانچه مخفی نیست موقع آن نزد اولی الالباب مترجم می گوید که چون
این کلام دریجا ذکر حرف تردید رعایت مذهب خود است تا که عصمت اهل بیت ثابت نشود
حال آنکه شریک شدن پیغمبر خدا و حضرت جبرئیل و میکائیل دلیل عصمت اهل بیت است
زیراکه ممکن نیست که تطهیر ایشان بطور دیگر باشد و تطهیر آنها بطور دیگر
پیغمبر با نچه آیه کریمه بان متضمن است باین که بگرداند خدای تعالی صلوات و برکات
و مغفرت و رضوان خود را بر آنحضرت و بر اهل بیت او و این معنی برای آن بود که
اراده حق تعالی مقصود باشد بر اذهاب رجس از ایشان و تطهیر ایشان آن را تاکید
باین امور مذکوره در دعا هشتم اینکه بدرستی که مقصود از طلب این امور برای خود
و برای اهل بیت خود تعظیم قدر ایشان و بلند گردانیدن منزلت ایشان است زیرا که
نفس خود را درین معنی با ایشان برابر کرد چنانچه سابق گذشت از دخول آنحضرت
با ایشان در آنچه آیه کریمه بان متضمن است نهم اینست که آنحضرت در طلب این معنی

از مولا خود سؤال کند اعظم و ابلغ اسلوبست با اینکه مقدم کرد بر طلب مناجات باری تعالی
آنچه متضمن است قوله اللّهم قد جعلت صلواتک و رحمتک و مغفرتک
و رضوانک علی ابراهیم یعنی اورد باین جملهٔ خبریه که مقرونست بتحقیق که مفید
تحقق و وقوع این معنی است از رب او بعد از آن مناجات کرد بقول اللّهم انهم منّی
و انا منهم و این کلام از قبیل اخبار است بعد از آن تفریع کرد بر این معنی جملهٔ
طلبیه چنانچه گفت فاجعل صلواتک الخ و این سلوک آنحضرت بجهة سر لطیفی است
که ظاهر شد برای من بدو وجه اوّل آنکه تمام مناسبت در ابوّة ابراهیم که آنحضرت را
حق تعالی شانه عطا کرد یعنی چنانچه ابراهیم علیه السلام پدر این چنین اشخاص بود
و از نسل او ایشان بهم رسیدند همچنان پیغمبر خدا پدر این چنین اشخاص است
و از نسل او اینها بهم رسیده‌اند و این معنی مقتضی این حدیث است و اینکه عطا فرماید
آنچه طلب کرد این معنی برای نفس خود و برای اهل بیت خود چنانکه عطا فرمود
این معنی به جد او ابراهیم علیه السلام دوم آنکه آنحضرت از جملهٔ آل ابراهیم است
چنانکه عطا فرمود ثابت شد از ابن عباس که در تفسیر قوله تعالی ان الله اصطفی آدم
و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین گفت که محمد از آل ابراهیم است
پس وقتی که متحقق شد که بدرستی که این امور را حق تعالی شانه عطا کرد ابراهیم
و آل او را و آنحضرت از آل ابراهیم است پس بتحقیق که ثابت شد اعطای این امور
برای آنحضرت در ماضی آن پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه فرموده است
و آنحضرت خود از ایشان است پس آل پیغمبر ما نیز از آل ابراهیم است چنانکه علمی
بآن تصریح کرده پس این امور برای ایشان در ماضی ثابت است پس طلب نکرد

در حال انعام بگر از نعمات ماضیه بر گردانید بعینها که سابق در ماضی بر او طلب عطا
در حال پس توسل کرد برای استجلاب انعام او بذکر انعام او تا که ابلغ باشد در استعطاف
و شاید که سر تشبیه در قوله صلی الله علیه و آله و سلم کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم
چیزی که من اشاره بان کردم در ضمن است که دعای آنحضرت مستجاب است بیاورد
صلوات بر خود از پروردگار به تحقیق که دعا کرد مولی خود را باین که مخصوص گرداند
او را و آل او را بصلوات بر او و بر ایشان پس دعای صلوات بر خود از پروردگار خود
مستجاب شد و برای همین در کیفیت صلوة فرستادن بر او کی با سورت بقوله تعالی
ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
باین تقریب شروع کرد که آل را نیز شریک خود کرد و مستفاد این شریک گردانیدن بهر نسبت
که مقدم است از مشارکت ایشان با او در تطهیر مستفاد و از آیه که مذکور برای تطهیر
مگر نزد نزول آیه مذکوره که اشاره با آیه سابق یا نزد هم انکه در معنی که جمع کرد آنحضرت
ایشان را با خود در این تطهیر کل و آنچه ناشی شد از آن تطهیر از صلوة فرستادن او
و بر ایشان و مانند آن مقتضی الحاق ایشان است بالنفس نفیس خود چنانچه اشارتی
بسوی آن قوله علیه السلام اللهم انهم منی و انا منهم برای همین گفت در بعض طرق
مقدمه انا و انی حرب لمن حاربهم سلم لمن سالمهم عدو لمن عاداهم و گفت در بعض
طرق آینده در ذکر عایشه الا من آذا قرابتی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله
پس قایم کرد ایشان را در این معنی مقام نفس خود و همچنین در محبت چنانچه ظاهر از قول
در بعض طرق و الذی نفسی بیده لا یؤمن عبد حتی یحبنی و لا یحبنی حتی یحب ذوی قرابتی
و همچنین قوله انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی

وهمچنین قوله رضه آینده فانی تارک فیکم الثقلین الحدیث وهمچنین الحاق کرده شدند
ایشان با آنحضرت در قصه مباهله که اشاره الیها بقوله تعالی قل تعالوا ندع ابنائنا
وابنائکم الآیة در حالیکه آنحضرت گرفته بود حسن وحسین را وفاطمه پشت سر او میرفت
وعلی علیه السلام پس پشت او بود وهؤلاء هم اهل الکساء فهم المراد من الآیتین باوجود آنکه
داعی در مباهله الا مساکه از بین خصومت بود واین امری بود که اختصاص داشت بآنحضرت
وبکسی که تکذیب آنحضرت میکرد پس الحاق کرد اهل کساء را بجهته آنچه سابق بآن اشاره
نموده شد برای تاکید همت ودلالت بر وثوق او بحال تکذیب خصم خود زیرا که اقتصار
بر نفس خود نکرد بلکه جرأت نمود بر بردن عزه وافلاذ کبد خود ومستیقن بود بصدق خود
وبکذب خصم خود بآن که برد ایشان را بمعرض الکساء تا خصم او با احباء واعزاء ایشان
مستاصل گردد واگر مباهله تمام می شد خاص کرده شدند ابنا ونساء زیرا که
ایشان عزیز ترین اهل اند تا اینجا گفت قال فی الکشاف ولا دلیل اقوی من هذا
علی فضل اصحاب الکساء واز دهم آن امری است که بدستی که قصد اراده الهیه
در امر ایشان از باب جنس تطهیر اشارت می کند بسوی آنچه خواهد آمد در بعض طرق
از تحریم ایشان در آخرت بر آتش دوزخ پس آنکه مغفرت کند چیزی گناهان را
رعایت آن هست که تدارک کند بتطهیر یا بالهام انابت واسباب مشوب بایته انواع مصائب وآفات
ونحو آن از مکفرات ترسید ایشان از آنچه برای غیر ایشان است از خطاء دنیویه باینکه
واقع می شود از شفاعات نبویه چنانچه اشاره می کند بآن آنچه خواهد آمد در ذکر
سلام من مترجم گوید که این توجیه کیک اهل غایت مذهب شیعه از قول
بعدم عصمت اهل بیت نبوی ع حال آنکه [illegible]

بر اهل بیت نبوی دلیل صریح عظمت ایشان است کسی که خلاف آن کند صریح مکابره است چنانچه
از رکاکت این توجیه اوضح است سیزدهم آنکه امر در حث نمودن ایشان را باین معنی که مراد
بعد از حرکت گناهان و مخالفات ائمه در حرص تمام نمودن به امتثال مامورات
بدلالت آنچه سابق شد از قول او صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک حجره ایشان بنماز
الصلوة رحمکم الله انما یرید الله الآیة چهاردهم آنکه آنکه بدرستی که قوله
صلی الله علیه و آله و سلم در روایت سابقه فجعلنی فی خیرهم بیتا فذلک قوله
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الآیة دلالت می کند بر آنکه ایشان بهترین خلق اند
و قریب است که بیاید دلالت بر این معنی در آخر این ذکر و تحقیق که عطا کرده شد
ابراهیم علیه الصلوة و السلام نعمت بودن انبیا از اهل بیت او و پیغمبر ما صلی الله علیه
بسبب بودن او خاتم النبیین مقتضی انتفاء این معنی یعنی بودن انبیا از اهل بیت او گردید
پس عوض او شد پیغمبر خدا از این معنی کمال طهارت اهل بیت خود پس رسیدند
از ایشان در درجه وراثت و ولایت را خلقی کثیر و لله در القائل لله من قد یری
صفوة و صفوة الخلق بنو هاشم و صفوة الصفوة من بنی هاشم محمد النور ابو القسم
و بیته اکرم بیت ساکن عاص فیه کم عالم و ناطق فی حکمة اسکت عن نثرهم
و عن ناظم تا آخر آنچه در بیان این امر گفته مترجم گوید که متعصب این ناصبی با اینهمه
مقدمات امر حق را ترتیب داده و بر آوردن نتیجه آن چشم پوشی می کند چنانچه
درین مقام نتیجه حق آن است که چنین گفته می شود که چون اکرام پیغمبر ما بسبب بودن او
خاتم النبیین مقتضی انتفاء این معنی یعنی بودن انبیا از بیت او گردید پس
بمقتضای مقابله باید که او در عوض انبیا که عبارت از ائمه معصومین است

از اهل بیت او باشد و رسیدن خلقی کثیر بدرجهٔ وراثت و ولایت از بیت
کبعضی ندارد و غیر از ائمه اثنا عشر را مرتبه وراثت انبیاء و ولایت حق نصیب نیست
پانزدهم آنکه امور این بیت که بدرستی که هرگاه آیه کریمه افاده کرد که طهارت ایشان
در مرتبهٔ علیاست مساوات ایشان با پیغمبر خدا در اصل آن ست این معنی
منشاء الحاق ایشان با آنحضرت در تحریم صدقات که اوساخ ناس ست گردید
و عوض آن برای ایشان خمس غنیمت که اطیب الاموال ست و موجب تکثیر
ذلت کسی از ادگرفته شود مقرر شد تا گرفتن صدقه پس بدرستی که این خبر دیگر
از ذلت گیرنده و عزت گیرنده شده قال الله تعالی واعلموا انما غنمتم من شیء
فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی وقال تعالی ما افاء الله علی رسوله
من اهل القری فللرسول ولذی القربی انتهی ترجمه کلام سید هروی الشافعی این
مقدمات که نقل نموده شد دلالت بر عصمت آل عبا می کند چنانچه بر متتبع فطن مخفی نیست
قوله و تخصیصاتی که در لفظ التطهیر از باب جنس بطریق احتمال راه می یافت
هباء منثورا گشت اقول این چنین احتمالات که بر جز شیطان بدید می آرند جسیم
مادهٔ آن بیان سابق آمده و تخصیصات دراینجا واقع ست نه در آنجا پس سعی مشکور
ناصبی انحنه الله هباء منثورا گردید و فضیلت اهل بیت باعتراف ابن حجر با تم وجوه از این
آیه کریمه واضح گشت والحمد علی ذلک خوبی نیز آنست که در آیه رجز الشیطان را جع
دانسته آن را جنس تصحیف و تغییر نموده تا باشد که مناسبت بین الآیتین برای
تغلیط عوام نشد معنی پیدا آرد و قال بعض الافاضل فی جواب هذا القول
که از تحقیقات سابق واضح گردید که این تخصیصات در آیه یذهب عنکم رجز الشیطان

کہ نامہ آن را بالفاظ رکیک تعبیر نمود و تا آن را مماثل آیہ تطہیر گرداند و این خصلت را
از فضل بن روزبهان آموخته چنانچه از کلام قاضی نور الله نور الله مرقده معلوم می‌شود
و اشاره نموده است بآنچه پیش ازین از قاضی علیه الرحمه نقل کرده دانسته قال
اعلم انّ کون بعض فضل بن روزبهان من الآیة المخترعة فی سورة الانفال
وحکمه علی کونها مماثلا لها استفاد ابن المصنف یعنی العلامة الحلی رحمه الله علیه
من آیة التطهیر خفیة دلیل واضح علی کفره والحاده وتشبهه بالیهود فی تحریف الکلم
وجرائته علی الله وبغضه للنبی واهل بیته فانه بدّل متعلق الجار فی
آیة الانفال وهو قوله ینزل علیکم من السماء ماء بقوله یرید الله لیطهرکم
یدل الرجز فی الآیة التی خصها بالرجس لیتیسر له دعوی مماثلة الآیتین
قال الناصب سیوم آنکه غیر المعصوم لا یکون اماما مقدمه ایست باطل
و ممنوع کتاب الله و اقوال عترت تکذیب آن می کند اقول بادلّه قاطعه و براهین ساطعه
سابق ازین تحقیق ثابت شده که وجوب عصمت امام مؤمنین مقدمه صحیحه ایست
و کتاب الله المتعال و اقوال حضرت و آل بر آن دلالت تام دارد و آنچه را منافی آن گمان
منافی آن نیست ناصبی بسبب سوء فهم خود آن را منافی پنداشته حاشا که چنین مقدمه
باطل شد بلکه مصداق اصلها ثابت وفرعها فی السماء است و بطلان او بنظر قاصر
ناصبی بسبب بطلان آن در نفس الامر نیست قال الناصب سلمنا لکن این
دلیل صحت امامت حضرت امیر ثابت باشد اما آنکه امام بلا فصل بوده پس از کجا ثابت
که یکی از سلاطین باشد و بقاعده لا قائل بالفرق تمسک کردن لیس بسدید لان المعترض لا یجب له
اقول بعد تسلیم مقدمات حکم بثبوت صحت امامت حضرت امیر بلا فصل و بلا تکبیر

چون کلام من عترته خرق اجماع مرکب است پس اگر اجماع مرکب را خرق
توان کرد نزد علمای مسلمانان مخالفت اجماع هم ممکن روا باشد و این امر
بلاشبهه بر بطلان مذهب سنیه نیز دلالت دارد زیرا که هرگاه ابوبکر منصوص الامامة نباشد و اجماع هم
باطل شد بنای خلافت ابی بکر در ظاهر و باطن بر هم خورد و بهم خواهد خورد باید
که نزد اهل سنت نیز باطل باشد قال الخصم المعظم دام ظله علاوه آنکه مقصد
خرق اجماع در میان فریقین شایع و ذائع است پس اگر این خیال مذهبی
خود را خلل میدهد دلائل سنیان نیز بر باد میدهد والحمد لله انتهی زیرا که
حجیت اجماع بسیط مستلزم حجیت اجماع مرکب است و بطلان آن مستلزم بطلان این
واما ثانیا فنقول اما فهو علی کل تقدیر باطل ولیس الاجماع علیه
من اصله بحاصل فضلا عن تفصیله وان کرهنا الیلقا وجه فی
صحة امامته بالکتاب والسنة و من اصدق من الله و رسوله قیلا
و خوب نیست [illegible] که بطلان مقدمه مذکوره را معلل ساخته بقول خود [illegible]
لا امامة [illegible] خود معترض نیست باید که ناصب بقول خود لا مذهب باشد

خاتمة الطبع

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين محمد وآله الطيبين الطاهرين
اما بعد بر ارباب یقین واصحاب دین مبین مخفی ومحتجب نماند که کتاب مستطاب رافع بیخ ارتیاب
بلکه عدیم النظیر ولا جواب مسمی به حدیقهٔ سلطانیه در مسائل ایمانیه
که عالی جناب قدسی القاب نور حدیقهٔ افتا واجتهاد * نور حدقهٔ هدایت وارشاد *
غصن دوحهٔ امامت وولایت * ثمرهٔ شجرهٔ نبوت ورسالت * شمامهٔ ازاهیر احادیث
احمد مختار * نخبهٔ ریاحین علوم اهل بیت اطهار * جامع معقول ومنقول *
حاوی فروع واصول * فخر المتکلمین * سلطان المحققین * غوث الدین *
آیة الله فی العالمین * مولانا ومولی الخافقین سید العلما السید حسین *
اسکنه الله بحبوحة جنانه * وافاض علیه شآبیب رضوانه * به ایمای پادشاه
دین پناه ثریا جاه مصلح الدین ابو المظفر محمد امجد علی شاه جنت مکان
انار الله برهانه تصنیف فرموده وباب اول ودوم وسوم از مقصد اول که
در بیان مسائل توحید وعدل ونبوت است در همان عهد معدلت مهد حلیه
طبع پوشیده وباب چهارم که در مبحث امامت است هنوز چاپ نشده بود
ونهایت کمیاب بلکه نایاب بود مگر اینکه بجز دو تا نسخهٔ اصل که در کتب خانهٔ عالی جناب
شامخ الالقاب * ضابط قواعد معقول ومنقول * حافظ قوانین فروع واصول * مرجع ارباب تدقیق *
ملاذ اصحاب تحقیق * زبدة المتکلمین * قدوة المتفقهین * مجتهد عصر نایب حضرت صاحب الامر
کریم ابن کریم السید محمد ابراهیم ادام الله ظلاله العالی علی رؤس المؤمنین بوده جای
یافته نمی شد ومن المجد خان بیچ مدان نافهمی نادانی اذل الخافقین سید حسین بن حسن ...

بسیار مشتاق آن بودم بیش چه بعنایت جناب معظم الالقاب از این نسخه نقلش نموده بیابانیدم و بعینه
بلکه از فاضل خود در مقابله اش بودم بارها مکرر از اول تا آخر دیدم مطالب بعض مسائل را سنجیدم
و ذخایر وافر از فوایدش اندوختم افسوس صد افسوس که عمر باستید العلماء وفا نکرد
و این باب باتمام نرسید روزی بوقت مطالعه کتاب مذکور این خیال در دل
خطور نمود که حالا بقای کتاب بدون طبع خیلی عسیر و دشوار و این شاهد یکتا
و دو عنای آل اثنا هنوز خلعت طبع و حلیه انطباع نپوشیده چنان نشود
که بعد از مرور دهر و انقضای اعوام و شهور تلف گردد خواستم که در طبعش
اهتمام نمایم که باعث بقای کتاب گردد و کافه فرقه حقه ناجیه بهره وافی
و حظ کافی از آن حاصل نماید و شاید بمرور نظایر کتب فایده عاید حال
من سیاه نامه گردد که کتاب من بعد این کتاب بدست یقین بعلما کرده شود
هر چند استطاعت مقدرت طبع چنین کتاب بزرگ نداشتم مگر تمسک بعروة الوثقای
رب العالمین و توسل بذوات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نموده
آغاز این کار نمودم و در تصحیح آن کوشش بسیار نمودم مگر از تغافل و تساهل
اهل طبع معذورم بحمد الله که بعون عنایت جاعل ارض و سما و تائیدات
ائمه با صفا علیهم آلاف التحیة و الثنا بصرف زر کثیر و مبلغ خطیر و جهد بلیغ و سعی وسیع
بمدت چهار سال چهره طبع افروخته بر منصه اتمام جلوه فرمود و چونکه از
طبع کتاب محض انتفاع دنیویه مقصود نیست لهذا قیمتش بسیار کم و ارزان
مقرر کردم که هر کس از بی نوعی خریدش می تواند کرد رجای واثق و امید صادق
از شیعیان حیدر و پیروان ائمه اطهار و شهزادگان عظیم الشان نوابان رفیع المکان

وارباب دولت و ریاست و اصحاب شوکت و حشمت آنست که این عبث آن اینها کم قیمت را
بجهت خود و برای تغذیت تقسیم با سرع من الزمان خرید فرموده من احقر را پایه را
از بار دیون سبکدوش فرموده منت پذیر اعطاف احسان فرمایند و نیز
غرض دیگری نابهم مدعا آخر در معرض بیان می‌آرم که بعض احبای ایمانی
و اخلای روحانی مکاشف این معنی شدند که برخی از احوال ملکی خصال مصنف
علیه الله ضریحه هم در آخر کتاب طبع شود التماس نمودم که شرح حال مصنف
علامه اعلی الله مقامه در کتاب آئینه حق نما و تذکرة العلماء و تتمة العقیان
فی تراجم الاعیان مذکور است بالخصوص در تذکرة العلماء به غایت تشریح
بنهایت توضیح مسطور و اسوة المتکلمین قدوة المجتهدین اکرم الناس
مفتی السید محمد عباس مدظله که از ارشد تلامذه مصنف علامه اند کتابی
با وراق الذهب تصنیف فرموده اند و مکارم جلیله و محاسن جمیله و
فضائل عظیمه و مناقب فخیمه که در ذات قدسی صفات آن علامه
مجتمع بود دران بیان فرموده اند ضرورت تحریر نیست فرمودند که آنچه
شما گفتی صحیح است لیکن کتابهای مذکور هنوز طبع نشده و شائع نگردیده
اگر شما چیزی از این کتابها تلخیص نموده آخر این کتاب بطبع رسانید ناظرین کتاب حالات مصنف علامه
خواهند یافت و این هم خالی از فوائد نخواهد شد پس امتثال
اوامر ایشان لازم دانسته نبذی از حالات
و شمه از کیفیات مصنف علامه تحریر و تسطیر می‌نمایم

والله الموفق والمعین

کتاب آئینه حق نما کتاب الفی بعضی از تلامذه آیة الله غفران مآب است درین کتاب احوال دو صد و سی و یک [illegible] تالیف [illegible] دو مجلد ضخیم است مجلد اول احوال صحابه و تابعین و دیگر [illegible] علما [illegible]

تذکره مستطاب علامه اعلی الله مقامه فی دار الکرامه

الامام الهمام الحبر العلام البحر القمقام حجة الاسلام شمس فلک افادات
بدر سماء افاضات محیط فضائل کرم مرکز دائره همم معدن کمالات انسانی
مخزن فواضل نفسانی مورد فیوض ربانی منزل برکات سبحانی مقتدای
علماء [illegible] زنگ زدای مرآت تدقیق مصقل آئینه تحقیق گوهر
درخشان [illegible] اختر تابان برج مجد و علا غصن دوحه امامت
[illegible] حدیقه افتا و اجتهاد نور
حدقه هدایت و ارشاد مجمع فضائل رضیه منبع شمائل مرضیه صاحب
[illegible] ممهد ارکان شریعت خیر البشر مشید
بنیان ملت ائمه اثنا عشر جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول
مرجع علمای فحول [illegible] ملاذ فضلای کاملین ملجای علمای
عاملین افضل المتأخرین [illegible] اکمل المحققین العظام فخر المتفقهین الکرام
خاتم المجتهدین [illegible] آیة الله فی العالمین مولانا
[illegible] السید حسین اسکنه الله بحبوحة جنانه
و افاض علیه شآبیب غفرانه که لوای علم و کمالش سر باسمان کشیده
وصیت فضل و جلالش از مشرق تا مغرب رسیده شهره مکارم اخلاقش
عرصه آفاق فرا گرفته و آوازه محاسن صفاتش در بسیط زمین انتشار یافته
لمعات تحقیقاتش مانند شعاع آفتاب عالمتاب منور صحن برج [illegible]
و رشحات تدقیقاتش بسان قطرات امطار نضارت بخش جهان [illegible]

[illegible] السید حسین [illegible] العلماء [illegible]

فضائل و مناقبش از حیطهٔ تحریر و تسطیر بیرون ❊ و بیان علوم و کمالاتش از عد و احصا افزون ❊ نسب شریفش به بست و چهار واسطه بحضرت امام عاشر ابو الحسن علی النقی علیه السلام میرسد و ولادت با سعادتش در چهاردهم ماه ربیع الثانی سنهٔ یک هزار و دو صد و یازده هجری در بلدهٔ طیبهٔ لکهنو واقع شده و خورشید کمال مادهٔ تاریخ ولادت آن علامه است اسوة المتکلمین قدوة المجتهدین اکرم الناس مفتی السید محمد عباس مد ظله در اوراق الذهب می فرماید از بعض ثقات شنیدم که چون برادر بزرگ آن علامه سید مهدی بعد تولد برادران بزرگ خودش مولانا سید محمد و سید علی و سید حسن متولد شد والد علامش حضرت سید الشهدا روحی له الفداء را در خواب دید که آن حضرت از سبب اسقاط تسمیه فرزند خودش مرحوم اشتربه سوال می فرماید در جواب عرض نمود که این پسر من وقتی پیدا شد که کلان سن و ضعیف القوی شدم پس گمان بردم که بعد ازین فرزند دیگر از من پیدا نخواهد شد لهذا این فرزند را باسم آخر شما که قائم آل محمد است نام نهادم پس حضرت فرمود چنان نیست که تو گمان بردی بتحقیق که قریب است که پیدا شود از تو پسر دیگر پس وقتی که پیدا شود او را باسم من نام بنه پس هرگاه آن علامه متولد شد والد علامش او را حسین نام نهاد امتثالا لامر جده الامجد و ذلک من فضله دلیل شتی منه انتهی و گاهی آن علامه در عهد طفلی بلهو و لعب به ملاهی و ملاعب نشده از ایام صبی و زمان نشو و نما او اکثر اوقات عزیز خود را در تحصیل علوم مصروف ❊ و همواره همت والا نهمت خود را به اکتساب کمالات مصروف داشته و استفادهٔ علوم از آیة الله غفران مآب والد علام خودش سلطان العلما

رضوان مآب برادر بزرگ خودش نموده چنانچه آن علامه در اجازه که برای
فرزند خودش که از استاتذهٔ عظام زبدهٔ جهابذهٔ کرام افضل المتکلمین
فخر المدرسین ممتاز العلماء السید محمد تقی اعلی الله مقامه تحریر نموده فرموده باید
که در ابتدای تحصیل هم در منتهای آن بخدمت غفران مآب والد علام قرائت علوم نموده ام
و در آن اثنا که بعضی علل و اسقام عارض حال غفران مآب شد بدین سبب
در آن ایام از افاده درس باز ماندم و درس برادر اکمل اجل اخی امجد السید محمد
محل فرموده پس مدتی در خدمت برادر معظم بتحصیل بعض علوم حکمیه و فنون رسمیه
و برخی از علوم دینیه اشتغال داشتم بعد از آن که غفران مآب والد علام از مرض
افاقه یافت درس من بخدمتش عود نموده پیش والد علام از تصانیف انیقه ایش
کتاب طرائف العقول را که ملقب بعماد الاسلام فی علم الکلام است خواندم و برخی
از کتاب حدیث مثل شرح اربعین شیخ بهاء الدین عاملی علیه الرحمه و اصول کافی
و فروع کتاب منتقی الجمان قرائت نمودم انتهی ملخص کلامه اعلی الله مقامه و در سن
بیست و دو سالگی از تحصیل جمیع علوم و فنون فراغت حاصل کرده باعلای
مدارج فضل و رشاد و اقصای معارج افتاء و اجتهاد فائز شد هرچند
[illegible] سال از سایر برادران خویش خورد تر بود لکن در میدان علم و فضل کمال
گوی سبقت از اکثر ایشان برده و بسبب جودت طبع وقاد و صفای قریحه نقاد
[illegible] ذهن دراک وسعت [illegible] سرآمد علمای زمان و کملاء دوران گردید
و شروع بتصنیفات و تالیفات بنهایت تدقیقات و غایت تحقیقات فرموده
چنانچه صاحب تذکرة العلماء نوشته که روزی حقیر از زبان [illegible]

بجناب شنیده‌ام که می‌فرمودند که در سن هفده سالگی خود شروع بتصنیف رساله در تجزی
فی الاجتهاد نمودم و بعد از آن رساله حکم غسل رکعتین اولیین را بقالب تصنیف در آوردم
لکن از بس حیا و حجابی که بر من مستولی بود اظهار آن بکسی نمی‌نمودم مگر اکثر اوقات
بخدمت اخوی مرحوم علامی فهامی سید محمد تقی طاب ثراه که نسبت بسال از حقیر
از من بزرگتر بود اتفاق مکالمه و مذاکره در این باب می‌شد و آنچه او می‌نوشت
بمن می‌نمود و آنچه من می‌نوشتم از نظرش میگذرانیدم تا آنکه روزی جناب
غفران مآب اعلی الله مقامه در باب نوشتن اجازه برای من مرا مامور باتمام آن
یاد هی نمود بخدمت آنجناب عرض نمودم که اولا آنچه از زبان قلم تحقیقات
ملاحظه فرمایند اگر تحریر من عزیز باسلوب مناسب نظر اقدس در آید بر آن مستعد
شوم بهر حال میخواهم که بر حسن و قبح آن متنبه شوم آنجناب باجابت معروض مقرون
و امر نمود که تا عبارت رساله مصنفه خود را بخدمت آنجناب بعرض رسانم
آنجناب در اثنای استماع عبارتش فرمود که این متانت و طرز تحریر و اسلوب تقریر
چنان نمی‌باید که شخصی در ابتدای حال تصنیف کند بالجمله بان اوان بسبب
غلبهٔ خفقان نیت بر مزاج آنجناب اتمام ملاحظه آن رساله را اتفاق نماند و آنجناب
به اخی المعظم سلطان العلما سید محمد ارشاد فرمودند تا تحریر من نظر فرمایند
و کیفیت حال آن بعرض آنجناب رسانند اخی المعظم حسب الامر عمل نمودند
لیکن آنکه از جمیع برادران خورد بودم نمی‌خواستم که حال تحریر و جودت تحریر
و لیاقت من ملاحظه شود انتهی و آن عمدة در اجازه که برای برادر زادهٔ
خودش عمدة العلما سید محمد باقر تحریر نموده می‌فرماید که رحمه الله علیه

و بسیار از افاضل طلاب را ترغیب و تحریص به بذل جهد در استنباط مسائل و نظر کردن
در دلائل می نمودم و می فرمود که من سبیل علم و دین و طریقه رشد را واضح ساخته ام
و در تحصیل فقاهت و اجتهاد و نشر علوم ائمه امجاد علیهم السلام در این بلاد
سعی بسیار نموده ام حتی ترسم که با انقضای زمانه قلیل بعد از من این آثار را شیما
نخواهد شد [illegible] همان اوان دامن همت را از ساق جهد فرا داشته با وجود
ملازمت درس خود به تالیف بعض رسائل انیقه و مسائل فقهیه پرداختم که از آنجمله
رساله تجزی فی الاجتهاد و مسئله شک در دو رکعت اولیین و مسئله تقلید اموات است
و بعضی از آن را به نظر [illegible] غفران مآب رسانیدم و بین آن جناب تحسین آن نموده و فرمود
کالیین کلام مثل کلام فاضل علامه است که از حاکی کاملین باشد و آنچه در کلام مبتدیان
از اهل تصانیف واقع می شود در این یافته نمی شود انتهی و سلسله اجازه
روایت احادیث به سند آیة الله غفران مآب الدهلوی و سلطان العلما
رضوان مآب اعلی الله مقامهما و نیز گرفتم بجناب مستغنی عن الالقاب بحر زاخر فقیه
ماهر محقق نحریر مدقق عدیم النظیر المشهور بین الانام المعروف فی الخواص
والعوام استاد الکل فی الکل آقا محمد باقر بهبهانی طاب ثراه و جعل
الجنة مثواه و نیز بجناب سناد المحققین سند المدققین رئیس الفقهاء العظام
یعسوب العلماء الاعلام مهد اصول الدلائل مهذب ریاض المسائل مولانا
السید علی الطباطبائی عطر الله مرقده و نیز بجناب عالم عامل فاضل
کامل فقیه جلیل و مجتهد عدیم العدیل مرکز دائره درس و فتوی فلک ورع
و تقوی صاحب الکرامات و المقامات معدن الافاضات و الافادات بحر العلوم

مولانا سید محمد مهدی طباطبائی نجفی روّح الله روحه و نوّر ضریحه و نیز جناب
علّامه فخر خاصه و عامه سید السادات منبع الفضل و الافادات حاوی معقول
و منقول نقاد فروع و اصول متکلم عدیم العدیل مجتهد بی بدیل مولانا محمد مهدی
بن هدایة الله موسوی اصفهانی مشهدی طاب مشهده و طهر مرقده و نیز جناب
عالم جلیل و فاضل نبیل بحر زاخر مجتهد ماهر فقیه باذل مولانا میرزا محمد مهدی
بن ابی القاسم موسوی شهرستانی سقی الله ثراه و جعل الجنة مثواه و بسیاری
مومنین از ممالک هند و سند و دکن و بنگاله و پنجاب و کشمیر بل اعتراف و اقرار
به کمال علم و عمل و زهد و سخاوت و تواضع و تورع و تقوی و عفاف نموده ربقه تقلید
در رقبه عقیدت انداختند و سلاطین این دیار در تعظیم و تکریم آن علامه
دقیقه فروترک نکرده همواره طریقه عقیدت و ارادت مرعی داشتند بالخصوص
بادشاه دین پناه ثریا جاه مصلح الدین ابو المظفر محمد امجد علی شاه
جنت مکان انار الله برهانه را نهایت عقیدت و کمال ارادت بخدمت آن علامه
حاصل بود و مهر بنام نامی و اسم گرامی مشتمل بر خطاب مستطاب حاوی علوم دین
حامی سادات و مومنین حافظ احکام آله مجتهد العصر سید العلما کنده
و منتقش گردانیده بخدمت آن علّامه فرستاده و بخشیان و فائز حکم عالی صادر شد
که همواره این لقب برای آن علّامه نوشته باشند و با بنای آن علّامه مدرسه
برای طلبه علوم قرار داد چنانچه کیفیتش از کتاب تذکرة العلما جناب خلد مکان
که اکرم الناس مفتی سید محمد عباس مدظله العالی بابای سید العلما رساله
در ترغیب بنای مدرسه نوشته جناب اعلم العلما افضل المجتهدین فخر المدرسین

ممتاز العلما السید محمد تقی اعلی اللہ مقامہ آن را بنظر شاہی گذرانید و سعی وسیع
بحسن تقریر معروض داشت ہمان زمان حکم عالی بتقرر مدرسہ و تعیین مدرسین
بہ صدور یافت و بتجویز آن علامہ علمای کبار و فضلای ذوی الاقتدار مشاهر
مناسب مقرر شدند و وظیفہ برای طلاب ہم مقرر گردید و بادشاہ دین پناہ
سکندر جاہ ابو المنصور ناصر الدین حضرت سلطان عالم محمد واجد علی شاہ
اعاد اللہ ملکہ ہموارہ بطریقہ خاص عقیدت و شیوہ اخلاص و ارادت
ملحوظ داشتہ بغایت تعظیم و تکریم آن علامہ می فرمود و مدرسہ مذکور ہمان طور
مقرر داشت و عالی جناب سمو الالقاب مجمع علوم دین مرجع سادات و مومنین
حافظ احکام المجتہد العصر سلطان العلما السید محمد رضوان مآب سید العلما را
بر نفس نفیس خود مقدم داشتہ جمیع امور را برای صواب ضیای آن علامہ تفویض فرمودہ
و اجازہ کہ برای اداری و جود ذی جود جناب فضائل و کمالات مآب اکمل الکملا افقہ الفقہا
افضل المجتہدین فخر المدرسین ممتاز العلما السید محمد تقی تحریر نمودہ در آن
سید العلما را بدین الفاظ ذکر فرمودہ السمیدع الالمعی و الحبر اللوذعی
ذی النظر الصائب و الذہن الثاقب عالی الکعب فی الفنون العقلیۃ طویل الباع
فی العلوم النقلیۃ الرائع فی ریاض الاجتہاد و الافادۃ الکارع من حیاض
احادیث الجد و السادۃ سید العلماء العاملین سند الفقہاء الکاملین
عین الانسان و انسان العین اخی و صنوی و مہجۃ قلبی السید حسین
لا زال قریر العین محفوظا عن اصابۃ العین و علمای عتبات عالیات
عرش درجات از معاصرین آن علامہ اذعان بکمال فضل و اجتہاد نمودہ

همواره تخم مودت و مواخات در مزرعهٔ دل می کاشتند و دایما ابواب تبلیغ مکاتیب و مراسلات مفتوح می داشتند چنانچه برای الصباح ابن مرام درین مقام نقل یک خط جناب معالی القاب جامع معقول منقول واقف اسرار فروع و اصول شیخ الاسلام مجتهد انام الشیخ محمد حسن النجفی صاحب جواهر الکلام نوشته می شود

صورة ما کتبه فضل المجتهدین حجة الاسلام و المسلمین الشیخ محمد حسن الی سند الفقهاء سید العلماء مولانا السید حسین علیهما الرحمة

این انوار الازهار وازهار الانوار وتغزیل الاطیار وهدیر البطار ونفوح الاسحار ونفثات النفاث من تحیات قمت الاقلام بطروس الدهارف مبانیها ونوق لسان الثناء معانیها الی من تجتنی الفصاحة من کمائم براعته ویستنبط البدیع فی سماء بلاغته وترقل الیه غواعض العلوم اذ قال الغتین ونخنال علیه الاستار انتبال العقیق کیف لا وهو الشاخص فی ربع الاجتهاد بمنارة والصادر الوارد عذب معینه ممتلاو نامل الحارس ثغر الاسلام بشوابقه والغارس فقه القران فی حدائق جوامعه والحبیب الذی تقربه کل عین والروح التی بین الجنبین ذی القدر العالی سید العلماء السید حسین جل العلامة السید الداعی اعلی الله مقامه لا زالت طلائع التوفیق حائفة علیه ومحاسن الایام متصلة لدیه بالنبی و آله الطاهرین اما بعد فبینا استنشی نسیم الجنوب الجالی عن القلوب صدأ الذنوب باحتمال الحمالة رسالة من منبع الجلالة تتضمن شرح صاحب البعاد حالة وکسانا اجالة تهنیا باسرار تلک الناحیة السامیة اذ فی ایمن الاوقات هبط علینا رموز القران

بالوداد فابصرنا من بينها من سر مسكها المعنوي على نكات طريفة وبدائع حسن لطيفة
فاذري بالنسيم لطافة وبالرحيق رقة وحين فضضنا ختامه ونشرنا كرامه
عن نشره والاخلاق وتحلى النادي بنثره حلية الاعناق بالاطواق وتكفل باهم
ما نتنشل من صحيفة ذلك المزاج الذي هو كعبة الحاج وصلاح المحتاج فالحمد لله
سبحانه على انتظام امرك وعلو كلمتك واقامة حدود الله واحكامه ونصر تابع
داعي الاسلام واعلامه غير انا تشوشنا واستوحشنا من عدم اقترانه بصحبة
[illegible] من شيد الاسلام في سائر الممالك المتفرد بغزارة علمه وسعة حلمه
[illegible] بالمعقول والمنقول واستنباط الفروع من الاصول تحقيقك في المحجة
[illegible] جناب الاخ سلطان العلماء السيد محمد دام علاه فانا الى الاحاطة
[illegible] عن تفاصيل اخباره اشوق من حاسي الحميا الى عنقودها
[illegible] الى [illegible] ودها وتهدى بدائه ملان الوفا فحسبي
[illegible] ثم قد صار معلومنا ما اليه اشرت من وصول عشر مجلدات
من كتابنا جواهر الكلام اليك ومصادفتها محل الشرف لديك وهذا من الطاف
بارئ النسم المتفضل بالنعم على عبده العاثر القاصر عن شكرها سيما صنعه
[illegible] ذلك الكتاب المخصوص باستمداد العلماء والمجتهدين منه عكوفهم
[illegible] فهو كالشمس المشرقة او كالسحائب المغدقة لكن النسخة التي
[illegible] من الغلط ولا معتمد الصحة وقد الجانا الى ارسالها ضيق الزمان
[illegible] حسب ما حررنا لكم سابقا من ان المرحوم المبرور القاطن في وادي الجنان
[illegible] خان [illegible] استدعى ذلك منا عاجلا وما وسعنا استخلاص عن ذلك

من المشتغلين وبحول الله تعالى وقوته نرسل اليكم باقي الكتاب وتمامه وكثيرا ما نحول
في خوضي انه اذا امكنني الله تعالى من مقصد اما نيسر به شراء او استكتابا نسخة تامة
مصححة معتمدة مرسوم عليها ما يحتاج لنا من انظار الصادقة والحواشي الرائقة
افصل ذلك ان شاء الله تعالى وارسلها اليك ليكون في طرفكم اصلا معتمدا وبالله
ولي التوفيق والتائيد اما ما ذكرت من امر المادة الصادرة من جناب الكاشف
عن قانون الحكمة نقابها والشارح بعد تشريح عوارض الابدان علاجها واسبابها
والواغل في الجنان مع الحور العين والمتحصن بدعاء العلويين والمؤمنين درع الله
الحصين والجنة من كيد الشياطين ذي الفخر الجلي ميرزا محمد علي وفقه الله تعالى
لارتقاء درجات عليين وذلك ببركات تصديه لاعانة ذوي الحاجات
من اهل العتبات بارشاد جنابك له ذلك فاما جنابك فقد عمل بمقتضى
كفالة الدين والدنيا لمطيعهم واعانة محاويجهم ومساعدة مساكينهم ومواطاة
غربائهم وتفقد غريبهم وملاحظة حملة العلم منهم ونحو ذلك مما لا يزيد الثناء
عليه فقهه ولا صنعه واجرك فيه موكول الى بابه واما جناب الميرزا المحترم
فما اثني عليه القلم وهو ممن ضرب الله به امثال الامثال فقال عز من قائل
مثل الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل
في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء والله واسع عليم
الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله ثم لا يتبعون ما انفقوا منا ولا اذى لهم
اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون وممن له اليد على رسول الله
نبيلون مكافاته وكفيه شفاعته وممن يجي نوره امامه يوم القيمة

ومن يجوز عقبة الصراط على جناح صدقته وتكون له عن جهنم حجاباً، وللفردوس باباً
ومن يقصد الزهراء عليها السلام تحية بالكرامة، الرافعة مقامه وعلى
اعانة سكان الغري، فان نفقة الدرهم فيه بمائة يوافي، حيث انهم بواد غير
ذي زرع، ولا نخل ولا ضرع، شعارهم الفقر، وسيماهم الشكر والصبر،
ولشدة الفاقة في الجميع يمشون الى القرص مشي الحاضر الى نبتة الربيع
اما حدود بلدهم فمقابر لصيقة، لا مزارع حديقة، واما ارزاقهم فبقدر
بحيث لا فضل فيه يدخر، فطموا انفسهم عن الشهوات الدنيا الحطيمة
وزخارفها الذميمة، رغبة في جوار سيد الاوصياء، عليه افضل الثناء
وشوقاً الى زيارته يوم الجزاء، وايثاراً للآخرة على الاولى فهم بين مشغول بعبادته
ومتنسك بدعائه وصلوته وصومه، ومتمسك في مقاساة قوة يومه،
وفيهم الفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضرباً في الارض
يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا
وما تنفقوا من خير فان الله به عليم، وفي اعانتهم التي لا يلقيها الا الذين
صبروا ولا يلقيها الا ذو حظ عظيم خطر كثير، وكان من الواجب العيني
على اسعافهم بما يفيد ولو بتحمل عناء السفر البعيد، لكن اصدني عنه التقييد
وتحرير الكتاب المبارك تاسيساً وتدريساً وترويج الشريعة وتربية ابنائها
القائلين بتحمل اعبائها، نسأل الله العفو والعافية لنا ولكم وليكن معلوماً
ان هذه المادة حيث طال زمن سفرها لبعد الشقة بين محل وجودها ومستقرها
جرها قبل الوصول بايام، وانتشر خبرها بين الخاص والعام، حتى عفت الحرس

فی الکمّ، واختلفت النفوس فی الحکم، وجزم کل احد بان نصیبه منها اوفر السهم فلمّا وصل مرسومکم المشتمل علی التفصیل والتحدید بالنزر القلیل الذی لو بسط علی اهل النجف الاشرف لکل بیت درهمیة لقصر عن استغراق الربع والثمن فلو ادرجتم لیعطی سماوا منعه ولو ادرجتم اولئک عددا واوسعه کیفیة حتی تعمه بالعلماء وبالنجباء وذوی البیوت العالیة والمراتب السامیة لرجحنا ادخال السرور بصلة الجمّ الغفیر من الدور التی اهلها کالاموات فی القبور تقربا الی الله تعالی بصلتهم واعالتهم بالمادة المزبورة جسما فقط لترویج انهم اجابة لا لتاسکم فی قضاء حق المیرزا الموصی الیه فی وضع حقوقهم فی محلها وایصالها الی اهلها وحرصا علی رسمکما فی صحائف النیابة والدعاء لدی مراقد سید الاوصیاء وابنائه الائمة الامناء علیهم السلام زادالله فی توفیقکما للسّداد وسلوککما منهج الخیر والرشاد والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

الرّاجی عفو ربه محمّد حسن نجل المرحوم الشیخ باقر علیه الرحمة

وشرائف حالاتش و مدارج کمالاتش زیاده ازان ست که تحصی احصا توان کرد همواره همت حق طوینتش در حفظ ناموس شرع متین و ترویج دین مبین و نشر طریقه ائمه معصومین و تشییع احکام اهل بیت طاهرین مصروف می داشت و با وجود نهایت نقاهت و نحافت همیشه در تدریس علوم و تصنیف کتب و افتا مسائل و مواعظ و عیادت مریضان مومنین و قضای حوائج محتاجین و مساکین خصوصا ایتام و اراملِ مشغول می بود و در صفت حلم و مروت و تواضع و زهد و تقوی و ورع برهمه اهل زمان تفوق داشت و مکارم اخلاق و محاسن اشفاق بجز

آن جناب نسبت بهر یک از اقاصی و ادانی علی السویه می بود و از معتقدین که حاضر خدمت
بابرکت می بودند مسموع شده و از کتاب تذکرة العلما نیز چنین ظاهر می شود
که آن جناب اوقات شب و روز خود را باین طور تقسیم فرموده بود که پاره از شب
باقی مانده برای نماز جماعت بمسجد تشریف شریف می برد و تا طلوع صبح صادق
باذکار و نماز مستحبه مشغول می بود و بعد از نماز و فراغ از ادعیه تعقیبات
مراجعت فرموده باندرون خانه هدایت کاشانه تشریف شریف می برد
و در آنجا مصروف تالیفات و تصنیفات و ملاحظه کتب ضروری می شد قدری
روز بالا شده رونق افزای بیرون خانه می شد و مردم بسیار از افاضل طلبه
و اهل استفتا و ارباب حوائج هجوم می آوردند بهر یکی از ایشان حسب استحقاق
توجه و التفات میفرمود و تا بتدریس طلاب که اکثر از ایشان فضلای کبار و علمای
عالی مقدار می بودند مشغول می شد بعد از ان معروضات اهل حوائج ملاحظه می فرمود
و بعد از زوال آفتاب برای نماز جماعت بمسجد میرفت و بعد از تعقیبات نماز عصر
از مسجد مراجعت فرموده بخدمت برادر بزرگ خودش سلطان العلما سید محمد
حاضر می شد و ساعتی در آنجا توقف فرموده بدولت خانه عالی مراجعت فرموده
باز مشغول تدریس طلبه می شد و نماز مغرب بدولت خانه بجماعت ادا فرموده
تا یک پاس شب رونق افزای مجلس مستفیدین و مسترشدین می شد و بعد درس متوجه
افتای مسائل می شد بلکه در بعضی از شبها تا نصف شب مشغول افتای مسائل می بود
و همیشه التزام بود که بروز جمعه و دوشنبه و پنجشنبه در ماه مبارک رمضان هر روز
بعد از نماز عصر وعظ شریفه که مشتمل بر افادات انیقه و افاضات رشیقه و تفسیر قرآن

[illegible]

وتصحیح عقاید ایمانی وتبیین دقائق وتوضیح حقائق می بود بسمع حاضرین میرسانید
ومومنین از نزدیک ودور بشوق استماع نصائح ومواعظ پر تاثیر جوق جوق مجتمع می شدند
ومضامین هدایت آگین را از گوش دل می شنیدند واز لآلی متلالی افادت که از صدف
طبع آن بحر علوم بر می آمد درج سمعهای خود را پر کرده ذخیرهٔ آخرت می اندوختند
صاحب تذکرة العلماء می گوید که حقیر اکثر اوقات حاضر خدمت با برکت می ماند
گاهی آنجناب را مصروف استراحت و بی شغلی نیافته انتهی با این همه کثرت اشغال
وقلت فرصت بعض اوقات بنوشتن قرآن شریف مصروف می شد چنانچه یک
قرآن شریف که از دست مبارک خود نوشته نزد عالی جناب قدسی القاب
عالم عامل فاضل کامل مجتهد علی الاطلاق المشهور بین الآفاق کریم ابن کریم مولانا
سید محمد ابراهیم مدظله العالی که سبط آن علامه اند موجود است روزی راقم
تحریر این سطور زیارت آن قرآن شریف نمودم خطش خوب مرغوب حواشی بسیار
بخط نستعلیق وشفیعه نوشته است چند آیات در آن خواندم در آخرش
عبارتی یافتم نقلش بر می نگارم وهو هذا قد وقع الفراغ من کتابة القرآن المجید
والفرقان الحمید بتائید الله سبحانه وحسن توفیقه علی ید اقل الخلیقه
بل لاشئ فی الحقیقه اقل العباد عملاً واکثرهم زللاً ابن العلامة
المرحوم الساکن فی جوار رحمة ربه الکریم السید دلدار علی رفع الله
درجاته فی جنات النعیم السید حسین صانه عن کل شین ورزقه شفاعة
سید البشر رسول الثقلین صلی الله علیه وآله وکان ذلک یوم الاحد
الخمس ان بقین من شهر جمادی الاخرة سنة ست واربعین بعد الالف ومائتین

سن الهجرة النبویة علی الصادع بها الف الف تسلیم و تحیة صاحب تذکرة العلما
گوید که آن علامه مؤید بتائیدات ربانی و محیط فیوضات یزدانی اند ورنه طاقت
بشری کجا وفا می کند که کسی متحمل این همه مشقتها آنجناب تواند بود گویا حق تعالی
خصائل ملکی با آنجناب عطا فرموده است که غیر از اشتغال و اعمال مستحبه کم است
که متوجه لذات مباحه شده باشند و از اکل و شرب و نوم بقدر اقل کفایت می کنند.
انتهی الحمد لله که حقیر از زیارت سید العلما مشرف شده ام و والد ماجدم اعلی الله
مقامه فی فرادیس الجنان که از زمرهٔ مقلدین و مخلصین آن علامه بود بکمال
عقیدت و نهایت ارادت بآن علامه داشت و سید العلما بسیار شفقت و عطوفت
بحال ایشان مبذول می فرمود حقیر در آن زمان صغیر السن بود و در ماه مبارک رمضان
و عیدین همراه والد مرحوم و مغفور برای نماز جماعت می رفتم و از زیارت
سید العلما مشرف می شدم این قدر یاد دارم که میانه قامت و نهایت نحیف
و نقیه بود و نوری از چهرهٔ مبارک ساطع و لامع بود وقتی که از نماز فارغ می شدند مومنین
برای مصافحه و دست بوسیدن از هر طرف هجوم می آوردند صاحب تذکرة العلما می گوید
که همیشه آنجناب به اشتغال دینی و نشر معارف یقینی مشغول می باشند با وجودیکه
نهایت نقاهت و ضعف و نحافت بجسم شریفش راه یافته اوقات شب و روز را
در تدریس علوم و تصنیف کتب و افتای مسائل و تردد بسوی مسجد بجهت نماز جمعه
و جماعت و وعظ مصروف داشته اند انتهی و خوارق عادات و کرامات که از آن
علامه بظهور پیوسته بیان تفصیل آن را دفتری مطلوب اما درین جا بر ذکر چند
حکایتی که استاد المتکلمین قدوة المجتهدین اکرم الناس مفتی سید محمد عباس مد ظله

در اوراق الذهب آورده اکتفا کرده می شود حکایت در بعض سنین اتفاق
حبس باران گردید و مردم تضرع و زاری بدرگاه باری می نمودند پس سید العلما
بصحرا رفت و بجماعت نماز استسقا بجا آورد و پس هنوز زانوی مبارک را
حرکت نداده بود که آب بسیار بارید چنانکه راهها و چشمه‌ها از آب باران
مملو گردید انتهی خلاصه آنکه ماه و سال برین اعمال و اشغال گذران بود
که امراض شدیده و عوارض عدیده لاحق حال آن علامه گردید آخر کار تاب
صدمات روحانی و شداید امراض جسمانی نیاورده و بشب شنبه هفدهم ماه صفر
سنه یک هزار و دو صد و هفتاد و سه هجری گوش هوش به ندای یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی نهاده متوجه عالم قدس گردید صفوف قدسیان که برای
استقبال خراج کرامت امتزاج آمده بودند بر رکاب عالی همعنان گردیدند و حبوبان
علیین جوق جوق باستقبال آن قبله دین و یقین دویدند رضوان خبر مقدم
گفته ابواب خلد برین بروبش کشود و حور بجاروب گیسوی مشکین جنت را
رفت و روب نمود خانهٔ اجتهاد ماتمکدهٔ غم و الم گردید و شور ناله و آه
از زمین باسمان رسید صبح از مشاهده این حال گریبان درید و شام
از ملاحظهٔ این ملال لباس سیاه پوشید باستماع خبر این سانحه جانکاه حادثه
روح فرسا مردم با دل بیقرار و چشم اشکبار راه هر محله و هر کوچه برای مشایعت
جنازه دویدند بعد از طلوع آفتاب سادات اطیاب و مشایخ انجاب
و عباد و کبار و زهاد عالی تبار جنازه را بدوش خود نهاده برای تغسیل

[Margin notes:] ط ... [illegible] ... علیین ... [illegible] ... ماه و دو
ع ... [illegible] ... سنه ... [illegible]

برده یا بردند جمیع شهزادگان و امیران و تمامی شرفا و نجبا و خواص و عوام
مشایعت جنازه کردند از معتمدین و موثقین مسموع شده که کثرت مشایعین
جنازه بیرون از تعداد و شمار بوده و اتفاق جمهوریست برین که درین شهر گاهے
بر جنازهٔ کسی احدی این قدر اجتماع مردم و ازدحام خلایق نشده بوده
تحیر بوده‌اند که کدام جا نماز جنازه باین جمعیت و کثرت ادا نمایند آخر
در حسینیه جناب عالی متعالی وزیر الممالک نواب آصف الدوله بهادر عدن
مقام که تا الان ترا ماکن این شهر و مشهورتر عمارات هندوستان است
آورده‌اند و مولانا سلطان العلما السید محمد رضوان مآب با حزین خاطر بین
با جماعت مومنین نماز گزارده‌اند و در حسینیه آیة الله غفران مآب
در حجره که جانب مغرب است پائین مزار فائض الانوار والد ماجدش
مدفون کردند الی الان لوحی از سنگی منقش طلاکار و ضریحی از چوب
صندل بر قبر منور نصب است ✤

قطعه تاریخ وفات سید العلما علیین مکان از مصنفات اسوة المتکلمین
قدوة المجتهدین اکرم الناس مفتی سید محمد عباس دام ظله العالی

بعدا للدنیا انها ممرات الردی ان اضحکت فی یومها ابکت غدا
الم ترها قد غادرت ساداتها و ولاتها حتی الامام المقتدی
هو سید العلماء مجتهد الزمان و من تفرد فی البریة سوددا
و تواضعا و تخشعا و تضرعا و تورعا و تقدسا و تزهدا
اعنی سمی ابن البتول المطهر من ادنی بلطف الکربلا مستشهدا

فلارخ المھدی یوم وفاتہ ۔ لتھدمت واللہ ارکان الھدی ۱۲۳۳ھ
ومن العجائب انما قد لقیت ۔ فی روعہ من خیوان تیقظا
فیعلت ذالک من الکرامات التی ۔ حصلت لہ روحی لمرقدہ فدا

ایضاً

الدھر اقبل بالعوالی وانتضی ۔ سیفا ولیس الحکم الا للقضا
لصفی علی حبر علیم بارع ۔ قد باب من بیضض علی جبر الفضا
ھو سید العلماء مولانا الحسین ۔ سلیل آل المصطفی والمرتضی
مازال کھفا للانام مواسیا ۔ متعطفا متفجعا وممرضا
قاسی المصائب والنوائب عاملا ۔ بالصبر والتسلیم فیھا والرضا
حتی اذا اصفرت انامله من ۔ الحمی لسابع عشر من صفر مضی
والیوم یوم وفاۃ مولانا الرضا ۔ فبکت علیہ عیون اخبار الرضا

ریختۂ کلک جواہر سلک عالی جناب سمو الالقاب جلیل الشان رفیع المکان رئیس معظم امیر مفخم عالی ہمم ذوی المجد والکرم نواب خیرات علی خان دام حشمتہ

ہفدہ در صفر ثلث شب شنبہ بود ۔ مولای جہان بحق چو فرمود وصال
شد سال وفات با سنہ میلادش ۔ ای نجم زوال دید خورشید کمال
سنہ ۱۲۳۳ ہجری

ایضاً

ارضی بزمین لکھنو جانی ولی ست ۔ اللہ اللہ مطاف اہل قدسی ست
چون مرقد پاک شد سنش نجم نوشت ۔ حقا کہ زوار فرخ حسین بن علی ست

خواجہ محمد کاظم از عظیم آباد مصرعی گفتہ فرستاد کہ تاریخ صوری و معنوی ہر دو در آن است

چون مجتہد عصر در اکرام ان ... / مفتی سید محمد عباس ... / مادۂ الملک العلما / مصرع تاریخ بر ان زده / ... قد شد مجتہد ... / ... صدر نشین ...

فهرست تصنیفات و تالیفات سید العلماء علیین مکان اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان
اوّل رساله تجزی فی الاجتهاد که در سن هفده سالگی تصنیف فرموده چنانکه از کلام صاحب
تذکرة العلماء ظاهر می‌شود و آن مذکور شد دوم رساله در تحقیق جواز نقل میت و عدم آن سوم
رساله مسئله شک در رکعتین اولیین و این هر دو رساله را نیز در حداثت سن خود تصنیف فرموده
چنانکه از کلام آن علامه ظاهر می‌شود و آن نیز مذکور شد چهارم مناهج التدقیق
ومعارج التحقیق و آن کتابیست عدیم النظیر و لا جواب مشتمل بر استدلالات انیقه و تحقیقات
دقیقه است چه آن علامه در اجازه که برای فرزند ارجمند خویش افضل المتکلمین فخر المدرسین
ممتاز العلماء السید محمد تقی جنت مآب تحریر نموده می‌فرماید که کتاب مناهج التدقیق
ومعارج التحقیق انیق بر وجه انیق و طرز رشیق تصنیف نمودم آن را از دلائل و تنقیح مسائل حاوی ساختم
و تفتیش و ابرام اقوال مختلفه انبجی در آن بردم که پسند طبایع اهل حق گردید و غالب تشمه
از تدقیقات آن در فاتر تصنیفات علمای سابق یافته نمی‌شود و بسبب تحقق امراض
و عروض بعضی اعراض آن کتاب با تمام نرسید انتهی ملخص کلامه اعلی الله مقامه و مقصد ثانی
از آن که در احکام صلوة است از بیان اوقات نماز به میته احکام اسلام که یک مجلد ضخیم است
طبع گردیده است پنجم وجیز رائق که خود آن علامه در اجازه مذکوره می‌فرماید و وجیز رائق را
بر نمط فائق تالیف کردم و شطری وافی از احکام طهارت را املا نمودم انتهی و باب طهارات
از آن کتاب طبع گردیده است ششم روضة الاحکام است که آن علامه خود در اجازه مذکوره
ذکرش فرموده که هرگاه جماعت مقلدین الحاح بمن کردند بتالیف روضة الاحکام
که بعبارت فارسی است و دیگر رسائل متفرقه اشتغال نمودم بسبب کثرت شواغل
نوبت تمام آن نیامد انتهی و آن کتاب مشتمل است بر چهار مقصد چنانکه در دیباچه آن کتاب
مسطور است که این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چهار مقصد و آنچه در کتاب
مذکور می‌شود یا موجب ازدیاد بصیرت طالب مسائل فقهیه است یا اصل مسائل فقه

واول مقدمه است و ثانی اگر مشروط بنیت است آن عبادات است والا اگر در آن ایجاب و قبول هر دو معتبر است
آن عقود است والا اگر ایجاب فقط یا ایقاع فقط در کار است آن ایقاعات است و اگر ایجاب و قبول هیچ یک معتبر نیست
آن احکام است همین است ارکان اربعه علم فقه و مقصد چهارگانه این رساله انتهی مقدمه باب اول از دو
سوم از مقصد اول که در احکام طهارت و صلوة و صوم است طبع گردیده است و باب اول از مقصد چهارم که
در بحث میراث است نیز طبع گردیده است اما رساله مبسوط در احکام میراث بعبارت عربی هم
کتاب مستطاب حدیقه سلطانیه در مسائل ایمانیه حسب الحکم پادشاه دین پناه ثریا جاه فلک بارگاه
ابوالمظفر محمد امجد علی شاه جنت مکان انار الله برهانه تصنیف فرموده بود و آن کتاب مشتمل است
بر دو مقصد چنانکه در دیباچه آن کتاب مسطور است که این کتاب مشتمل است بر دو مقصد مقصد اول
در بیان اصول اعتقادیه حقه و آن مشتمل بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه مقدمه در بیان وجوب
معرفت است باب اول در بیان اصل اول از اصول دینیه که توحید باری و صفات ثبوتیه
و نعوت سلبیه او تعالی و تقدس است باب دوم در بیان اصل ثانی ایمانیه یعنی عدل حضرت باری
و آنچه متعلق بهمین باب است از مسئله جبر و اختیار باب سوم در بیان نبوت حضرت سید المرسلین خاتم النبیین
و سائر انبیا و مرسلین و آنچه بدان تعلق دارد باب چهارم در بیان امامت حضرات ائمه اثنی عشر علیهم الاف
الصلوة والسلام الی یوم المحشر و آنچه متعلق است بآن از بیان ولادت و وفات حضرات معصومین
علیهم السلام و ذکر پاره از معجزات آنحضرات و ذکر احوال غیبت امام ثانی عشر و بطریق اجمال از بیان رجعت
باب پنجم در بیان مجملی از حال معاد خاتمه در بیان احکام اسلام و ایمان مقصد ثانی در احکام شرعیه
فرعیه از قبیل عبادات و طاعات و آن مشتمل است بر مقدمه و شش باب و خاتمه مقدمه در اثبات
با اختلاف طریقه اصول و اخبار باب اول در بیان احکام طهارت باب دوم در بیان احکام
نماز یومیه و غیر یومیه و آنچه تعلق بآن دارد باب سوم در بیان احکام زکوة و خمس باب چهارم
در بیان احکام روزه و اعتکاف باب پنجم در بیان احکام حج و عمره باب ششم در ذکر زیارات
حضرات معصومین علیهم الاف التحیات والتسلیمات خاتمه در ذکر بعضی از ادعیه و اعمال مجربه

ه یعنی نماز نذر و مثل آن ۱۲
ع یعنی بیع و اجاره و نکاح و مانند آن
ع یعنی طلاق و عتاق و مثل آن ۱۲
ع یعنی حدود و قصاص و قضا و مثل آن ۱۲

شده و بعد از آن دو قسم سوم از فصل الخطاب که در بیان مسائل توحید و عدل و نبوت است سابق بر این طبع گردیده
و باب چهارم که در مبحث امامت است حالا باهتمام حقیر طلبه بطبع پوشیده و پنجم رساله ارشاد العوام
فارسی در اصول دین تا آخر مبحث نبوت ششم رساله در بیان مسئله اصالة الطهارت یازدهم
رساله منع از بیع با یعات نجس و متنجس وارد دهم رساله ... المعاندین در جواز لعن بر اهل نفاق
و آن نیز طبع شده است سیزدهم حاشیه بر ریاض المسائل مشهور بشرح کبیر بر کتاب الصوم
من کتاب ... المعتبر چهاردهم تعلیقات بر شرح هدایت الحکمة ملا صدرا لدین
شیرازی پانزدهم رساله فی تحقیق النسبة بین الحقیقة و المجاز شانزدهم تفسیر سوره
... ... هفدهم تفسیر سوره البقره از شروع تا چند آیات هجدهم تفسیر سوره
... نوزدهم تفسیر سوره و توحید بیستم تفسیر آیه کریمه کنتم خیر امة اخرجت
للناس ... ... البته بکلم مجالس المفجعه بیست و دوم فوائد فی تصحیح العقائد
... تصنیفات این عالم ربانی است که در رد اقوال شیخ احمد احسائی
... ... تصنیف فرموده و صاحب تذکرة العلماء بعد ذکر مصنفات
... ... از آنجا که آنجناب را مرتبت در اتفاق تحریر اجوبه مسائل و توجه
... ... بسیار شد و مرحمی شود و بسا که در نحو تشنیع و بعض
بعض مسائل ... تفصیل کما ینبغی بکار برده اند اگر همه اش جمع کرده شود
چند مجلدات مبسوط خواهد بود ... تصانیف جمعی از علماء متقدمین و متأخرین جمله احوال
ایشان ... که ... جواب چند مسئله خاص ... رساله العلویه ...
... التصانیف آنجناب حساب آن از حد شماره بیرون ... لیکن ... جناب
آن ... مواعظ بالغه ... بالتماس ... در ماه مبارک رمضان ... الاصل
... ... فی الصیام ... بعض دین ... اثبات حق ...
... ... ابطال القول فقه باطله که در ترتیب ... ...

... ...

و آن علامه را اجازه مذکوره فی مابین باوجودیکه در عنفوان شباب در تصنیف و تالیف حریص بودم مرا هم اتفاق آن افتاد و آنچه ازین قسم کتب رسائل و تعلیقات و حواشی و تحقیقات مسائل بقالب تالیف در آمده قلیل است و سببش آنکه حوادث زمانه که گردش آن بر خلاف مرادم می باشد مانع حصول من باین مطلب گردیده علاوه آنکه بعد رحلت جناب والد ماجدم اجله الله دار الکرامه افاضل مؤمنین و اماثل اهل این دیار بجانب من رجوع نمودند و استدعای درس من نمودند بجهت اشتغال بتدریس و مباحثه ایشان از تصنیف و تالیف متعذر مانده ام با این همه مبتلای علل و اسقام جسمانی و تراکم هموم و آلام روحانی بودم انتهی کلامه اعلی الله مقامه این است پاره از حالات سید العلماء علیین مکان اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان که به ایمای بعض مخادیم عظام بمعرض تحریر در آوردم و تیمنا بر ترجمه عبارت آن علامه ختم نمودم خواستم که احوال تلامذه اش تحریر نمایم اما کثرت اشتغال و قلت فرصت و عجلت طبع عائق و مانع این امر گردید اگر مجلد دیگر خواهد شد انشاء الله تعالی بوقت دیگر خواهم نوشت الحمد لله اولاً و آخراً و الصلوة علی محمد و آله

تمت

قطعات تاریخ طبع این کتاب

ریخته کلک گوهر سلک جناب معلی القاب جلیل الشان رفیع المکان نبیس معظم امیر مفخم نواب بزرگ زاده خیرات علی خان دام حشمته

زمولای ما حسب ایمای شاهی — حدیقه بترصیع چون یافت زینت
نمود اهتمام آنکه سید حسین است — نه سیماش پیدا رشادت رشافت
بفرمایش او چنین سال طبعش — نوشتم بشد چاپ بحث امامت

سنه ۱۳۰۴ هجری

ایضاً

سید و علامه و هادی علیین مکان — جمع فرموده جنت مکان این منتخب
حبذا فیض عمومش هست فیضان تا ابد — رتبه عالی نصیبش باد از الطاف رب
آنکه همت نموده از برای انطباع — آنکه باشد نام او سید حسین منتجب
نجم تاریخش بسال جهد وی عزون نمود — از حدیقه طبع شد جلد امامت با ادب

۱۹ سنه م

چکیدهٔ خامهٔ عنبر شمامه جناب معلی القاب نخلبند ریاض فصاحت بهار پیرای چمن بلاغت شاعر شیرین مقال نازک خیال حکیم سید ضامن علی متخلص به جلال ادام فیضه

زطبع بابِ امامت خوشا بهار آمد — ریاضِ بهجت و تفریح مومنان چه شگفت

جلال مصرعِ رنگین بسالِ طبعش گفت — گلِ حدیقهٔ سلطانی این بیان چه شگفت

سنه ۱۳۰۴ هجری

ایضًا

جناب مولوی سید حسین اکبر دست بین کبیر — بچے شیعه بر گئے و بنداره چشمه بیچ عنایت کا

حدیقے کا چھپا باب امامت سبھی سے اونگی — چلو شیعو چلو شیعو کھلا دروازه جنت کا

جلال خوش بیان سے سن لو سال طبع نگینی — کہ پہولا اب گلستان کیا حدیقے کی امامت کا

سنه ۱۳۰۴

چکیده قلم بلاغت رقم افصح الفصحا ابلغ البلغا مورد الطاف حکیم خبیر ذاکر مصائب اہل بیت تطهیر میرزا اکبر علی متخلص به منیر سلمه الله الملک القدیر

مشفق و مهربان شفیق قدیم — در میان جهان محب و حبیب

طبع کرد این حدیقهٔ سلطانی — گشته آگاه هر بعید و قریب

از عنایات حق شده ممتاز — زیر گردون دون بصد ترتیب

بانی امر خیر در عالم — شده انداز عطای رب مجیب

گفت هاتف هم از سر اخلاص — طبع شد نسخهٔ عجیب و غریب

انتاج افکار شیرزه بندهٔ مجموعه سخن نخل بندِ مضامین نو و کہن جوکہ شیخ بہادر حسین متخلص به وحید سلمه الله الملک المجید

بحکم حضرت امجد علی شاه — سلیمان شوکت و شاه حق آگاه

چو گلشن این کتاب آراسته گشت — برنگِ بوستان پیراسته گشت

بهر گل بوی اثبات امامت — فدایش بلبل گلزار جنت

معنبر از شمیمش شهر گردید — معطر از نسیمش دهر گردید

شفیقم مولوی سید حسین ست — محبّ خاص شاه مشرقین ست

اعلان

چونکه حق تالیف این کتاب عالی جناب قدسی القاب مجتهد عصر نائب عصر حضرت صاحب الامر کریم ابن کریم مولانا سید محمد ابراهیم مدظله العالی به من بخشیده اند لهذا اعلان کرده می شود و اشتهار داده می شود که کسی این کتاب را کلاً یا جزاً یا به تبدیل و تغییر اسلوب یا این کتاب را با ابواب یا بعض ابواب شامل کرده یا این کتاب را ترجمه کرده یا تذکره مصنف علیه الرحمه را از این کتاب جدا کرده به کتاب دیگر شامل کرده یا تنها تذکره مصنف علیه الرحمه را تا مدت سی سال طبع ننماید ورنه موافق قانون دولت انگلشیه عوض نفع و نقصان خود خواهد کرد و این کتاب از جملهٔ کتب اصول مذهب امامیه اثنی عشریه است و مختص بجهت فواید و منافع اهل تشیع طبع گردیده است اهل سنت و جماعت بنور لطف و عنایت این کتاب را خرید نکنند و مطالعه و ملاحظه ننمایند و از من طلب نفرمایند و از شیعیان هر که شایق و طالب این کتاب باشد باید که قیمتش مع محصول ڈاک و خرچ رجسٹری بذریعه منی آرڈر بسبیل تعجیل بفرستد یا بذریعه ویلو پی ایبل که احسن طرق خرید اشیاء تجارتی است طلب فرماید و بعد وصول یعنی بعد وصول شدن قیمت یا وصول شدن خط طلب کتاب انشاء الله تعالی فوراً این کتاب بدون تعویق و تاخیر بسبیل ڈاک روانه کرده خواهد شد و جمله خطوط بطور بیرنگ فرستاده شود و خط بیرنگ رفته خواهد شد چونکه از طبع این کتاب محض انتفاع و نفع مؤمنین مقصود است لهذا قیمت این جنس گران بها را بسیار کم از زر آن مقرر کردم که هر کس از ادنی توجه بآسانی خرید توان کرد

و کتابی دیگر مسمی خزانة المسائل که از مصنفات عالی جناب قدسی القاب ضابط قواعد معقول و منقول حافظ قوانین فروع و اصول جامع ارباب تدقیق ملاذ اصحاب تحقیق زبدة المتکلمین و قدوة المتفقهین مجتهد عصر نائب حضرت صاحب الامر افضل العلماء مولانا سید مصطفی معروف به میر آغا مدظله العالی است به چهار حصه مشتمل است حصه اول در بیان اصول عقاید حقه و آن مشتمل است بر یک مقدمه و پنج باب حصه دوم در بیان مسائل اصول فقه حصه سوم در بیان مسائل فقه از طهارت تا قصاص و دیت حصه چهارم در مسائل متفرقه انشاء الله تعالی حصه اول از آن عنقریب طبع گردیده بملاحظه مومنین خواهد رسید فقط

العبد

اول الخافقین سید حسین صانه الله عن کل شین

اعلان

واضح ہو کہ قانون ۲۵ سنہ ۱۸۶۷ع کے بموجب
اس کتاب کی رجسٹری کرائی گئی لہذا جملہ
اہل مطابع اور تاجران کتب کو اطلاع دیجاتی ہی
کہ کوئی صاحب مدت تیئیس برس تک
اس کتاب کو نہ چھاپین اور نہ چھپوائین
ورنہ نفع کے عوض نقصان اوٹھاینگے

العبد
سید حسین عفی عنہ